روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

ملیجک

بکوشش: محسن میرزائی





انتشارات زریاب

● روزنامه خاطرات عزیزالسلطان «ملیجک ثانی»

● نویسنده: محسن میرزائی

● چاپ اول: ۱۳۷۶

● ناشر: انتشارات زریاب

● تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

● امور فنی: سینا (قانعی)

● صفحه‌آرا: هما هوشمندی

● لیتوگرافی: صدف

● چاپ: چاپخانه مهارت

مرکز پخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۸

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

شابک ۴-۰۳-۶۳۳۹-۹۶۴ ISBN 964 - 6339 - 03 - 4

شابک ۲-۰۴-۶۳۳۹-۹۶۴ (دورهٔ ۴ جلدی) ISBN 964 - 6339 - 04 - 2 (4 Vol. set)

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۲ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد سی و دو
هجری قمری

امروز در وزارت خارجه به شاگردهای مدرسه سیاسی دیپلم می‌دادند.

دوشنبه ۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

می‌گویند مستوفی الممالک قهر کرده و استعفا داده است.

یکشنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

جلال الدوله، امروز نزدیک صبح در ورداورد مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

خانه علاءالسلطنه رئیس الوزراء، آتش گرفته و به قدر بیست هزار تومان ضرر به او خورده است.

پنجشنبه ۱۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

کلاه برداری بزرگ در طهران.

جمعه ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

روزنامه توفیق آذربایجان شرح مفصلی نوشته بود بر ضّد مشروطه که ما اهل آذربایجان مشروطه و مجلس نمی‌خواهیم.

پنجشنبه ۲۶ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

دیشب آجرهای حمام در زیر پای حضرت اقدس نایب السلطنه

کامران‌میرزاافرو می‌رود وتانصف تنه حضرت اقدس می‌رود توی جهنّم حمام!

پنجشنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۲

□□□

یک فرنگی آمده است، روز جمعه می‌خواهد «ایرپلان» هوا بکند.

سه شنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

سه ربع به غروب مانده «اثروپلن» آمده رسید، سه تا دور میدان مشق تا روی میدان توپخانه راگردش کرد، تقریباً مثل «قرقوش» می‌ماند می‌خواست به زمین فرود بیاید میدانش کم بود، چرخش شکست دیگر بالا نرفت!

یکشنبه ٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

رفتم منزل سپهدار، سپهدار می‌گفت اگر مجلس بر پا شود و بخواهند حزب دموکرات درست بکنند، هر کس دموکرات باشد دستش را گرفته از مجلس بیرون خواهم کرد.

چهارشنبه ۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

چند روز است که مردم تعرفه می‌گیرند برای انتخابات، ارفع‌الدوله وزیر عدلیه شده، حکیم الملک هم وزیر معارف.

یکشنبه ۱۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

مستوفی‌الممالک درِخانه نرفته، گویا رنجشی دارد. صاحب اختیار هم رئیس کمیسیون تاجگذاری شده است.

پنجشنبه ۱٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

امروز عصر هم بیرون دروزاه یوسف آباد «ایرپلن» که آسمان پیما باشد هوا می‌کنند.

جمعه ۱۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

سه شب قبل، خداوند یک پسر به ظل‌السلطنه از زهراسلطان صیغه، که چندی بود گرفته بود عنایت فرموده، این صیغه، شمیرانی و بیوه بوده است، مرحوم سرورالدوله (او را) برای امتحان به ظل السلطنه داده بوده است.

شنبه ۱۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

کمیسیون تاجگذاری که معین کرده‌اند رئیسش مستوفی‌الممالک است، که به دربارهای سلاطین اعلان بدهند و قرار تاجگذاری را بگذارند.

سه شنبه ۲۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

نزدیک ظهر اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند و رفتند توی اطاق برلیان. پسر مرحوم ملک آرا را آوردند حضور و معرفی کردند، احتساب الملک می‌خواست شعری که مرحوم عباس میرزا ملک آرا در اول سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه (در) روز اسب دوانی خواند و همان ساعت سکته کرده و مرحوم شد بخواند، نتوانست بخواند یعنی بلد نبود، شعرش این است.

دیر بماندم در این سرای کهن من، تا کهنم کرد گردش دی و بهمن، من شعر را خواندم، بعد مرخص شده آمدیم بیرون.

سه شنبه ۲۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

یک ساعت به غروب رفتم به در خانه پیش موثق الدوله، بعد اعلیحضرت تشریف آوردند، از زمان شاهنشاه شهید سعید و مرحوم مظفرالدین شاه و سفر فرنگستان که در رکاب شاه شهید رفته بودم و از وضع دربارهای سلاطین مخصوصاً از وضع ملکه انگلیس که با شاه چه جور برخورد کرد و من را که بردند حضورش چه گفت و چه جور من را معرفی می‌کردند، به قدر یک ساعت صحبت کرده، بعد تشریف بردند اندرون.

چهارشنبه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

رفتیم منزل عین الدوله، جمعی آن جا بودند، عین الدوله رفت به در خانه، زن زیادی هم آمده بودند و برای مواجبشان که می‌خواهند تومانی دو ریال بدهند و آن‌ها قبول نکرده‌اند داد و فریاد می‌کردند.

پنجشنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

کمیسیون تاجگذاری تعطیل شده است... سپهدار اوقاتش تلخ شده که چرا رئیس کمیسیون نشده است.

پنجشنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

بختیاری‌ها سر حکومت اصفهان و یزد و ایلخانی گری، بگو مگو و سر دخلش دعوایشان شده است. مردم از بختیاری‌ها متنفر هستند.

جمعه ۲۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

«مرنار» می‌خواهد برود به فرنگستان، روزنامه‌جات «آفیش» کرده‌اند که

مرنار که می‌خواهد برود، با اجازهٔ کی می‌رود؟ پی کی حساب پس داده که می‌خواهد برود؟

شنبه ۲٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

برادر تاج الدوله که در قزاق‌خانه است، هشتصد عدد دو اشرفی که تقریباً سه هزار تومان می‌شود توی دیوار قایم کرده بوده است، بعد از چند وقت دیده است موش تمام را برده، دیوار را هم خراب کرده، چند تا را هم پیدا کرده‌اند، باقی معلوم نیست چه شده است.

شنبه ۲٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

اقتدارالدوله حاکم کاشان شوهر خواهر شریف الدوله را آن قدر زده است تا مرده!

شنبه ۲٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

ناصرالملک گفته است، یک کمیسیونی که عبارت از چندین نفر باشد ترتیب بدهند که جنایات را معلوم بکنند و آن وقت به هیأت دولت اطلاع بدهند و حکم اجرا با اطلاع هیأت دولت باشد.

شنبه ۲٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

امروز یک دسته بزرگی از طرف سنگلج حرکت می‌کند، نخل هم که مدت سی سال است حرکت نداده‌اند، حرکت خواهند داد.

دوشنبه ۲۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

یک اعلانی از طرف وزیر داخله شده است که اشخاصی که بـر ضـد حکومت ملی و سلطنت ملی اقدامات کرده‌اند انتخاب نشـوند کـه از درجـه اعتبار خارج است. عین الدوله دیوس مادر... اگر دستش برسد بدتر از شمر و عبیداله زیاد و حجاج با تمام مردم رفتار خواهد کرد!

دوشنبه ۲۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

امروز «نخل» را حرکت دادند، به قدر صد یدک اشکال اسرا را درست کرده بودند، دو دسته نقاره‌چی، شتر، بار کجاوه، سقاخانه، حجاوه ودستگاه زیادی بود یک سر دسته از جلو ما مدتی بودگذشته بود و یک سرش سرِ چهار راه حسن آباد بود خیابان‌ها راه نبود از جمعیت مردم مسلمان، به جز فکلی‌ها که نکردند و نمی‌کردند!!

سه شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

امروز وزیر مختار جدید روس وارد طهران می‌شود.

سه شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

امروزعید میلادامپراطورآلمان‌است، صبح درمدرسهٔ‌آلمانی جشن گرفته‌اند.

سه شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۲

□□□

سوار شده رفتم منزل سپهدار، سپهدار از عین الدوله بدگوئی می‌کرد که چرا استعفا نمی‌دهد، ولی او به قدری پر رو است که به این زودی‌ها اسـتعفا نخواهد داد.

پنجشنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

اعراب حجاج ایرانی را کشته و غارت کردند!

جمعه ۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

امروز وزیر مختار روس وقت داده است به ایرانی‌ها که از او دیدن بکنند، وزیر مختار آدم اخموئی به نظر آمد.

دوشنبه ٦ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

یک ساعت به غروب مانده رفتم منزل حشمت‌الدوله، ساعدالوزاره که ژانرال قنسول تفلیس بوده با وزیر مختار روس آمده بود، خیلی فرنگی‌مآب تشریف دارند!

سه شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

پیاده رفتم به در خانه، یک رأس اسب اعلیحضرت همایونی برای دختر وزیر مختار روس مرحمت کرده بود، آوردند دیدم...

چهارشنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

منصورنظام که می‌خواهد درةالدوله را بگیرد، پسر شیخ علی خان شاهسون بغدادی است، رعیت منش و کدخدا روش است...

چهارشنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

امروز وزیر دربار و صاحب اختیار و قوام السلطنه وزیر مالیه رفتند و تاج کیانی راکه چند روز بود آورده بودند بیرون که عکسش را بیاندازند و تعمیر

بکنند، مجدداً بردند (در) خزانه گذاردند.

شنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

ناصرالملک آمده، کمیسیون تاجگذاری هم عملش ختم شده، یکی از گفتگوها این است که حضرت ملکه جهان را که ما در اعلیحضرت است برای تاجگذاری بخواهند که بیاید طهران.

شنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

سردار ظفر خیلی چاق شده است، مرض کلیه هم دارد، کلیتاً بختیاری‌ها چاق و نازک نارنجی شده‌اند و گاهگاهی تقلید از مرحوم اتابک می‌کنند، چون که خوب یاد گرفته‌اند که اظهار خستگی بکنند.

دوشنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

امروز سردار محتشم و سردار جنگ می‌آیند این جا، بختیاری‌ها مشغول آس بازی شدند و قمار کلانی کردند، به قدر چهار صد تومان برد و باخت شد.

چهارشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

امروز اعلان رسمی می‌شود در تمام ولایات و پایتخت‌های عالم که روز بیست و هشتم شعبان تاجگذاری سلطان احمد شاه خواهد شد.

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

مراسم باشکوه تاجگذاری اعلیحضرت سلطان احمد شاه.

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

در شهر شهرت غریبی کرده است که من خودم را چیز خور کرده‌ام... هر کس من را می‌دید تعجب می‌کرد!

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

سیف السلطنه سردار بهادر نسبت‌های بی ربط و خنک نسبت به ناصرالدین شاه شهید سعید می‌دادند، جوابی دادم که اگر غیرت داشتند به زمین فرو می‌رفتند!

جمعه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

عین الدوله را می‌گویند استعفا بدهد ولی او نمی‌دهد، سلطنت قاجاریه را او به باد داد، چطور می‌شود به این زودی استعفا بدهد.

سه شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

رفتم منزل عین الدوله سر و گوش آب بدهم و ببینم که استعفا کرده یا نه! این پدر سوخته به این چیزها استعفا نمی‌دهد.

چهارشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

□□□

میانه سوئدی‌ها باایلات فارس جنگ شده،سوئدی زیادی‌کشته شده است.

شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

عین السلطنه پسر بانوی عظمی مرحوم شده است.

سه شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

امروز کبک زیادی برای فروش آورده بودند پا منار، دانه‌ای سه شاهی!. من شانزده تا خریدم.

یکشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

پسر دوم دبیرالدوله که داماد محتشم‌السلطنه بود مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

برحسب احضار والا حضرت اقدس، یعنی آقای نایب السلطنه کامران میرزای بی غیرت! رفتم امیریه!

شنبه ١٦ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

حضرت اقدس نایب السلطنه می‌خواهند گویا غذای روس‌ها را میل نمایند و گویا می‌خواهند مطربی را هم گردن بگیرند و مطرب برایشان بیآورند و از ایرانی‌ها خجالت می‌کشند... باری حضرت اقدس به جان کندن از جیبشان پول درآورده برای خرید غذا و غیره، من حوصله‌ام تنگ شد از این نوع کثافتکاری‌ها و نانجیبی‌ها برخاسته آمدم منزل!

شنبه ١٦ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

امروز سفیر کبیر جدید عثمانی که اسمش عاصم بیک است و چندی

قبل وزیر خارجه عثمانی بوده وارد طهران شده.

شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

بعضی‌ها می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه خیال آمدن به ایران را دارد گفتند، امیر اعظم به او نوشته او را از طرف خودش دعوت کرده، می‌خواهد گولش بزند، دیگر خبر ندارد که حاجی گول خور نیست!

سه شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

سوار شده رفتم منزل صدرالعلماء، از آن جا منزل امام جمعه، بعد منزل امام جمعه خوی، محتشم السلطنه بود و صدرالاشراف با آقا سید حبیب اله که استیاف عدلیه هستند.

دوشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

از سعد الدوله سؤال کردم که امسال را به نظر چه می‌آید، خوب خواهد شد یا بد؟ جواب داد که من غیب نمی‌دانم، اگر وضع خوب است خوب تر خواهد شد و اگر بد است بدتر خواهد شد!

دوشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

کشته شدن مدیر روزنامهٔ «فیگارو» بدست زن وزیر مالیه فرانسه!

دوشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

می‌گویند روس‌ها این روزها «التیماتوم» داده‌اند برای ژاندارمری‌ها که

این ها فقط برای منظم کردن طُرُق و شوارع بودند نه قشون جنگی دولتی.

شنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

میانه «مرنار» و «یالمارسن» بر هم خورده است، و وزراء مشغول پول گرفتن و کار نکردن هستند، ناصرالملک هم همه روزه تشریف می‌آورند دیوانخانه و صرف نهار می‌کنند!!

شنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

موثق الدوله اوّل قرمساق است! هیچ شباهتی ندارد به این که شاهی اینجاست و درباری است! موثق‌الدوله خودش است و آقا سید آقا، نه میر آخوری نه حاجب‌الدوله ای نه کشیکچی باشی، وضع دربار بی نهایت بد است.

پنجشنبه ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

روزنامه رعد با زبان خوشی بدگوئی از دولت روس کرده و پلتیک روس را در ایران آشکار کرده است.

پنجشنبه ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

امروز صبح سپهدار و امیر مفخم و سردار بهادر رفته بوده‌اند پیش ناصرالملک که این چه وضعی است! و خیلی به ناصرالملک تاخت آورده بوده‌اند، ناصرالملک گفته بود اگر مقصود شما استعفای من است، من استعفا می‌کنم.

شنبه ۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

سردار بهادر گفت هنوز از دست من کسی عارض نشده است من در جواب گفتم شما همیشه در جزء نوکرها و ملازمان صدور بودید و پنجاه نفر سوار بیشتر نداشتید، ملک و املاک شما هم در بختیاری بود و به درد کسی نمی‌خورد، صبر بفرمائید در طهران و اطراف صاحب علاقه بشوید و قدری هم از قوه‌تان کم بشود، آن وقت عرض خواهم کرد.

شنبه ۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

اردوی‌ژاندارمری‌که‌رفته‌است به طرف بروجرد یک زن خدمتکار هم با اردو رفته است، چه از برای صاحب منصب‌های سوئدی و چه از برای ایرانی!

دوشنبه ۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

عین الدوله دیروز استعفای کتبی داد و استعفایش هم قبول شد، و جان خلقی را آسوده کرد.

سه شنبه ۱۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر که با هم برویم به شمیران، با هم سوار شده رفتیم باغ معتضدالملک که سردار بهادر اجاره کرده است بین راه سه تا صاحب منصب سواره را هم دیدیم، سردار بهادر دعوتشان کرد!

چهارشنبه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

از طرف خزانه داری «مرنار» دو نفر آمده بودند، نقشه تمام خانه‌ها را بر می‌دارند و ذرع و پیمان می‌کنند، معلوم نیست چه خوابی برای مردم دیده‌اند.

شنبه ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

عبدالله خان خواجه که در «اُدِسا» مرحوم شده وصیت کرده بود که نعش من را ببرید و در ایران دفن بکنید، آخر الامر ملکه جهان یک هزار و سیصد تومان از خودش خرج می‌کند، نعش را حمل طهران کرده در حضرت عبدالعظیم دفن می‌کنند.

شنبه ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

«ماژورکنت» سوئدی که می‌گویند پسر وزیر خارجه سوئد است در نزدیکی نوبران با دزدها مصادف شده، ماژور سوئدی با سیف الله خان و حسن السلطنه در آن ده کشته می‌شوند.

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

برای «ماژورکنت» تشریفات زیادی ترتیب داده بودند، سفرا هم تماماً رفته بودند، در باغشاه نعش را با تشریفات آوردند.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۲

□□□

لسان الدوله راگرفته، بعضی کتاب‌های نقیس قیمتی که مال دولت بوده است به تدبیر از خانه‌اش در آورده‌اند، خودش را هم حبس کرده‌اند و مشغول استنطاق هستند.

سه شنبه ۲ جمادی‌الاخر ۱۳۳۲

□□□

ماجرای لو رفتن لسان الدوله....

چهارشنبه ۳ جمادی الاخری ۱۳۳۲

□□□

چند روزی بود میانه سردار مؤید حاکم خمسه با جهان شاه خان سخت بر هم خورده بود به طوری که نزدیک به زدوخورد بودند و سردار مؤید از تبریز استعداد خواسته بود گفتند دو هزار سوار با چند عراده توپ از تبریز حرکت کرد، برای خمسه.

شنبه ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

امشب جشن می‌گیرند و چراغانی کرده‌اند چون شبی است که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط عدالت‌خانه را داد و شبی است که ایران ویران شده، شبی است که بدبختی اهل ایران شروع شده است.

شنبه ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

امروز اعلیحضرت تشریف‌فرمای قزاقخانه می‌شوند.

دوشنبه ۱۵ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

در پارلمان انگلیس صحبت این است که برای منطقه انگلیس در ایران یعنی‌برای جنوب ایران‌از انگلیس صاحب منصب‌بیآید وسوئدی‌هاراخلع بکنند.

پنجشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

قوامی‌هاباقشقائی‌هامتحده‌شده،قوام‌الملک‌ازصولت‌الدوله‌دیدن‌کرده است.

شنبه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

وزیر مختار(روس) بد اخلاق است و بی‌نهایت هم خسیس و به

اصطلاح ... خور هست.

دوشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲

□□□

اعلیحضرت سلطان احمدشاه امروز تشریف فرمای ییلاق شدند.

چهارشنبه غرّه رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

یک دستگاه اسباب چائی‌خوری اعلای چینی‌کاری اطریش داشتم که امپراطور اطریش خودش به دست خودش در «وین» به من داده بود. پانصد تومان قیمت داشت گفته بودم به حسن‌خان بفروشد که پولش را به زخم بعضی کارهای شخصی‌بزنم، به مبلغ نود تومان فروخته پولش را هم به ما نداده...

دوشنبه ٦ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

آمدم میدان توپخانه اتومبیل‌های زیادی برای کرایه آورده‌اند که به شمیران حرکت خواهند کرد و چه به طرف قزوین و رشت.

سه‌شنبه ۸ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

عارفِ شاعر در آن موقع که گاردن پارتی بوده است یک شعری از برای سپهدار گفته بوده است، سپهدار دو نفر از آدم‌هایش را تحریک کرده است که هر جا عارف را گیر آوردند به قصد کشت بزنند.

سه‌شنبه ۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

از قراری که سردارظفر می‌گفت سردار بهادر فردا می‌رود به بختیاری،

نمی‌دانم. این جوانک حرامزاده چه در زیر سر دارد.

جمعه ۱۰ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

قوام‌السلطنه سه وزارت خارجه به کاکل او می‌گردد؛ وزارت داخله، وزارت جنگ و مالیه...

دوشنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

اعلیحضرت وزرا را احضار فرمودند و به طور تغییر فرمودند که چرا عمل تاجگذاری را مرتب نمی‌کنید؟

دوشنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

رفتم منزل معیرالممالک، در واقع قمارخانه رسمی طهران. پسرهای مرحوم اتابک و اشخاصی که هر شب آنجا هستند بودند و مشغول بازی «رولت» بودند.

سه‌شنبه ۱۴ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

ناصرالملک میل ندارد تاجگذاری بشود طوری مشغول است و دوزوکلک می‌کند که بعد از تاجگذاری برود فرنگستان.

جمعه ۱۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

از دیروز تا به حال از کالسکه، درشگه، اتومبیل، اسب، الاغ، قاطر و هر مالی که رو به شمیران و از شمیران مراجعت می‌کند حق‌العبور می‌گیرند....

جمعه ۱۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

ارفع‌الدوله سه چهار روز است که رفته است به فرنگستان که برود «پطرزبورغ» بعضی گفتند گویا راجع به ایران و آذربایجان و عزل شجاع‌الدوله و انتخابات با دربار امپراطور مذاکره می‌کند.

چهارشنبه ۲۲ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

رفتیم به عزم شمیران؛ خیابان‌ها را خوب آب‌پاشی می‌کنند از کالسکه و درشگه یک قران می‌گیرند، اتومبیل‌های کرایه هم متصل کار می‌کنند.

دوشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

پُلِ جلوی سفارت روس را مشغول هستند تغییر می‌دهند که از بالاتر درست برود رو به خیابان پَهلَویِ سفارت.

دوشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۲

□□□

خیابان ناصریه را دو روز است مشغول چوب بست هستند از برای تاجگذاری که اعلیحضرت از زیر طاق نصرت‌ها بروند مجلس قسم یاد کنند.

چهارشنبه ۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

می‌گویند وزیرخارجه که وثوق‌الدوله باشد استعفا کرده است.

شنبه ۱۰ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

ولیعهد دولت اطریش را هم با زنش کشتند.

چهارشنبه ۱۴ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

تاجگذاری روز بیست‌وهفت است. چون عده‌ای از وکلا حاضر نیستند بایست وکلای سابق حاضر باشند.

پنجشنبه ۱۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

پارتی‌بازی از برای وزیر شدن بعد از تاجگذاری زیاد است، هر کس به خیال وزارت است.

جمعه ۱۶ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

دو پارچه الماس بسیار قیمتی که بیست هزار تومان قیمت دارد حضرت‌اقدس (کامران‌میرزا نایب‌السلطنه) خیال فروشش را دارند و گویا سپهدار هم مشتری است مرحمت کردند به من که ببرم پیش سپهدار. به منتصرالممالک گفته بودم که اگر از تو پرسیدند کم قیمت نکن. وقتی که آمد قیمتش را نصف گفت بی‌نهایت مردم پدرسوخته و بدذات هستند.

دوشنبه ۱۹ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

به سفرای خارجه، سمت سفارت کبرائی داده می‌شود که در موقع تاجگذاری سفیر کبیر فوق‌العاده باشند.

سه‌شنبه ۲۰ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

امروز وزیرمختار آلمان آمده بود که سفارت کبرائی خودش را اعلان کند یک جفت شمعدان با یک طشتک بزرگ هم از طرف امپراطور به رسم هدیه آورده بود قدری وزیر دربار ما را دیده حرص خورد که چرا ما زنده هستیم... پدرسوخته جان سخت هنوز

ناخوش است نمرده...

سه‌شنبه ۲۰ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

سفیر کبیر عثمانی هم که سمت سفیر فوق‌العاده دارد امروز (قرار است) شرفیاب بشود. سفیر یک قطعه نشان آل‌عثمان از طرف سلطان عثمانی آورد و خطبه قرّائی خواند... شاه جواب خطبه سفیر را که با عبارت‌های سخت ملقلق نوشته بودند در کمال بلاغت خواندند.

پنجشنبه ۲۲ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

امروز صبح که وارد دربار شدم امین‌السلطنه را دیدم بی‌مقدمه گفت باز که امروز آمدی هر روز این جا کارت چیست؟ گفتم شما هر روز در این جا کارت چیست؟ گفت: من ندار هستم، پریشان هستم می‌آیم این جا از برای کسب نان شما که دارا هستید...

پنجشنبه ۲۲ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

جقّه‌ای که حضرت‌اقدس (کامران‌میرزا) برای شاه درست کرده بودند چون خیلی عالی و گرانبها شد از تقدیشم پشیمان شده‌اند!

شنبه ۲۴ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

امروز درشکه قیمتش گران است، هر درشکه دو تومان کرایه می‌گیرند برای این که از فردا جشن تاجگذاری است.

یکشنبه ۲۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

امروز اعلیحضرت همایونی از صاحبقرانیه تشریف‌فرمای شهر می‌شوند تاجگذاری که به عمل آمد به صاحبقرانیه مراجعت خواهند فرمود.

دوشنبه ۲۶ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

دَمِ دروازه، رئیس نظمیه که رئیس بلدیه هم هست یک سینی‌نان و نمک تقدیم کرد.

دوشنبه ۲۶ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

اعلیحضرت همایونی با ولیعهد و ناصرالملک و وزیر دربار و وزیر تشریفات وارد شدند مراسم قسم را چنانچه در قانون اساسی است انجام دادند.

دری از توی باغ مجلس باز کرده‌اند به توی مسجد که اعلیحضرت تشریف ببرند نماز حاجتی بخوانند.

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

برای حضرت‌اقدس (کامران‌میرزا) جا معین کرده بودند زیر دست نصرت‌السلطنه و اعتضادالسلطنه. حضرت‌اقدس گفتند: «هر کس جا معین کرده است غلط کرده است من نوهٔ خودم شاه است هر کجا دلم بخواهد می‌ایستم».

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

اعلیحضرت تشریف بردند بر تخت طاووس جلوس کردند. به عدد سلطنت قاجار توپ شلیک کردند.

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

برای تاجگذاردن بر سر شاه مدتی است گفت‌وگو است، از یک طرف علماء و خود ناصرالملک هم اصرار داشت که او تاج را بر سر اعلیحضرت بگذارد ولی شاه قبول نکرد خودشان با دست خود بر سر گذاردند.

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

وقتی که شاه از تخت پائین آمد ناصرالملک اصراری داشت که از حضرت‌اقدس (نایب‌السلطنه) جلو بیفتد، حضرت اقدس ه تند می‌آمد که نگذارد او جلو بیفتد!

سه‌شنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

این کابینه وزراء قانوناً باید استعفا بدهد ولی خیال استعفا دادن ندارند ناصرالملک می‌گوید تا ده روز دیگر خواهد رفت ولی از ترس شب‌ها صد نفر ژاندارم را می‌آورد دور عمارت چال‌هرز می‌خواباند.

پنجشنبه ۲۹ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

روزنامه رعد شرحی نوشته بود و اظهار خوشوقتی از تاجگذاری و انقضای سلطنت ناصرالملک کرد. آن ایام را به شب سیاه تشبیه کرده بود.

پنجشنبه ۲۹ شعبان‌المعظّم ۱۳۳۲

□□□

دولت صربستان که با دولت اطریش اعلان جنگ داده بود چند روز است جنگشان شروع شده ولی دولت اطریش زده هر جای نابدتر دولت صربستان را پاره کرده. پایتخت صربستان را هم بمباردمان کرده است. دولت

روس و فرانسه با هم هم‌عهد هستند، آلمان و اطریش با هم یکی شدند و گویا امروز زدند به تیپ همدیگر.

دوشنبه ۱۰ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲



مستوفی‌الممالک را اعلیحضرت به ریاست وزراء معین فرمودند. جنگ «اروپ» هم که سخت در گرفته پادشاه صربستان با ولیعهد و خانواده سلطنتی فرار کردند.

چهارشنبه ۱۲ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲



اشخاصی که مستوفی‌الممالک می‌خواهد داخل کار بکند هیچ کدام راضی نمی‌شوند و در واقع ناز می‌کنند از جمله مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک.

شنبه ۱۵ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲



هنوز خیال سلطنت در کله بختیاری‌ها است. از طرز حرف‌هایشان همچه به نظر می‌رسد.

شنبه ۱۵ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲



بلژیکی‌ها در نهایت رشادت جلوی آلمان‌ها را گرفته‌اند، قشون آلمان وارد شهر «لیژ» شده‌اند ولی یک نفر برنگشته است.

یکشنبه ۱۶ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲



مجدالدوله قدری فرمایشات مزخرف که منحصر به خودشان است

کردند؛ تعریف از خودشان و تکذیب از ما. لازم شد جواب آقا را بگویم که ما خیلی از مجدالدوله عاقل‌تر هستیم. ایشان به قدر یک بچه عقل ندارند اقبال دارند...

دوشنبه ۲۴ رمضان‌المبارک ۱۳۳۲

□□□

بروکسل پایتخت بلژیک را آلمان‌ها گرفتند، شهر لیژ را هم گرفتند.

دوشنبه ۲ شوال المکرم ۱۳۳۲

□□□

رفتم منزل مصدق‌السلطنه، چندی است از فرنگستان آمده است.

چهارشنبه ۴ شوال المکرم ۱۳۳۲

□□□

اعلیحضرت همایونی حکم فرمودند کابینهٔ سلطنتی را برهم بزنید، ماهی یکهزار و پانصد تومان مخارج کابینهٔ سلطنتی بود.

شنبه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۳۲

□□□

امروز نعش آقاسید عبدالله را حرکت می‌دهند برای عتبات، چهارهزار تومان اعلیحضرت پول داده...

جمعه ۱۸ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

عثمانی‌ها اصراری دارند به دولت ایران که قشون روس را از خاک خودتان بیرون بکنید چون دولت ایران اعلان بی‌طرفی داده است «سرادواردگری» وزیر خارجه انگلیس گفته است: ایران مغشوش است، و

بایست قشون روس در خاک ایران باشد.

جمعه ۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۲

□□□

امروز وقتی که می‌رفتند با تشریفات و موزیک شتر را ببرند میدان مشق بکشند قزاق‌ها را ندادند. شتر را آوردند دم نظمیه توی میدان توپخانه کشتند.

جمعه ۱۰ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

در تبریز قنسول عثمانی را روس‌ها با اجزای قنسول‌خانه گرفته، دفتر قنسول‌خانه را ضبط کرده‌اند. قنسول عثمانی را خواهند برد روسیه و جزء اسراء حبس خواهند کرد. اعلانی هم اعلیحضرت همایونی کرد. بی‌طرفی خودش را اعلان کرده است دور نیست که همین روزها جنگ روس و عثمانی در ایران بشود.

سه‌شنبه ۱۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

دولت روس و عثمانی چند روز است شروع به جنگ نموده‌اند، عجالتاً عثمانی‌ها شکست خوردند امپراطور روس هم ارمنستان را آزادی داده، خیلی وعده کرده است و گفته اسلحه می‌دهم با عثمانی‌ها جنگ بکنید.

سه‌شنبه ۲۱ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

در تبریز هر چه رعیت عثمانی و آلمانی و اطریشی بود، روس‌ها گرفته بردند. بانک روس و شاهنشاهی تبریز بانک‌هایشان را بردند به طرف قفقاز دورنیست که در بریز هم یک جنگی بشود. اگرچه دولت ایران رسماً اعلان

بی‌طرفی داده است ولی در نقاط ایران الان روس و عثمانی جنگ دارند.

پنجشنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

دو روز است مردم ریخته‌اند دم در بانک توی میدان توپخانه اسکناس هایشان را می‌دهند پول سفید که هر قرانی دهشاهی نقره بیشتر ندارد می‌گیرند.

پنجشنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۲

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۲ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و دو هجری قمری

یکشنبه غره شهر محرم ۱۳۳۲

بر حسب معمول کسل بودم، مشغول کتاب خواندن شدم تا وقت نهار، بعد از نهار هم کتاب خوانده، تا عصری نماز خوانده، به جائی نرفته، تمامش را منزل بودم. شب را هم گاهی با بچه‌ها بازی می‌کردم، گاهی کتاب می‌خواندم، حالم هم خوش نبود، چندین شب (و) روز است (که) نهار و شام صحیح نمی‌خورم.

دوشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۳۲

والاحضرت اقدس، من را پای تلفن احضار فرموده، رفتم. بعضی فرمایشات فرمودند (که) فردا بروم در خانه حضور اعلیحضرت و ناصرالملک گفتگو بکنم. کسل بودم، کتاب می‌خواندم.

امروز در وزارت خارجه به شاگردهای مدرسه سیاسی دیپلم می‌دادند، سفیر کبیر خطابه خوانده بود.

سه شنبه ۳ شهر محرم ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه. از در شمس العماره پیاده رفتم توی باغ، تو آلاچیق بخاری گذارده‌اند. موثق الدوله، حاجب الدوله، احتشام الملک، بشیرالملک، ناصرالملک، بودند، بعد هم ظهیرالدوله، عمیدالدوله، ارفع الدوله، آصف السلطنه آمدند.

اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند، رفتم حضور، شرفیاب شده، از والاحضرت اقدس و ظل السلطنه احوالپرسی فرمودند. اظهار مرحمت کردند. بعد آمدم توی باغ گردش کرده، ناصرالملک هم آمده جلو اطاق ابیض ایستاد، بعضی پیغامات والاحضرت اقدس به ناصرالملک فرموده بودند رسانده، ظهر شده، آمدم منزل. نماز خوانده، بعد والاحضرت پا(ی) تلفن احضار فرموده، سوار شده رفتم امیریه، بیرون

تشریف داشتند. اعلم السلطنه، میرزاها، اجزای شخصی، اسمعیل خان میر پنج، بودند، رعیت‌های املاک والاحضرت که مدتی است عارض هستند بودند.

یک ساعت به غروب مانده با سلطان محمود میرزا سوار شده رفتیم پارک حضرت اقدس ظل السلطان که سفارت اطریش است. امروز عید تولد امپراتور اطریش (است)، وزیر مختار و خانم عید می‌گیرند. سوار شده از طرف والاحضرت رفتیم آنجا، تهنیت گفته سعدالدوله، وثوق الدوله، محتشم السلطنه، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، معدل السلطنه، ممتحن الدوله، قوام السلطنه، مستشارالدوله، احتشام الملک، شریف الدوله، نصرت السلطنه، از سفرا سفیر کبیر عثمانی، وزیر مختار آلمان، وزیر (مختار) ایتالیا،وزیر (مختار) اسپانی، «شازده فر» روس، اجزای قزاقخانه (و) بعضی از فرنگی‌ها بودند.

چهارشنبه ۴ شهر محرم ۱۳۳۲

با قوام السادات سوار شده رفتم که بروم مسجد آقا سید عزیزالله روضه، توی باران جمعیت زیاد بود. زن زیادی رخت محرمی می‌خریدند. در تیمچه حاجی محمد حسین حریر فروش خانم‌های خوب که مایل (به) تمتع بودند، (به) نظر رسید. بعد سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، خودش نبود سردار بهادر بود، بعد هم سردار ظفر با امیر مجاهد آمدند.

امیر مجاهد چند روز است آمده، که یوسف خان باشد. نهار من را نگاهداشته، عصری سوار شده آمدم منزل حاجی عمیدالملک، چند روزاست ازفرنگستان آمده است.

پنجشنبه ۵ شهر محرم ۱۳۳۲

رفتم حمام، عزیزاقدس هم با من لخت بود، گریه زیاد می‌کرد، ماشاءالله گوش من را توی حمام برد، این روزها به هر چیزی ایراد می‌گیرد، عشقش به این گرفته است

(که) بی جهت گریه کند.

از حمام بیرون آمده، صرف نهار کرده، نماز خوانده، مشغول کتاب خواندن شدم. ماشاءالله ایراندخت، عزیزاقدس، ماشاءالله علی اصغر خان که شیطانی می‌کرد، صدا می‌کرد، مثل ماه.

زالوهای من نبودند، که مقصود آقا میرزا آقا خان و حسن خان باشند، تا خیلی دارا بودم آقا میرزا آقاخان نیشش را مثل زالو گذارده خون من را می‌مکید (وقتی) فهمید که دیگر خونی در بدن من نیست، قدری خونابه باقی مانده بود، آقای حسن خان سر نیشش را بند کرده، آن باقی خونابه را هم ایشان میل کردند و حالا همه روز می‌آیند که اگر ته مانده‌یی باشد، میل نمایند. اگر (چه) من با خدای خود شرط کرده‌ام از بابت این دو نفر هیچ نگویم. برای این که حواله‌شان را به خدا واگذار کرده‌ام. اگر بخواهیم شرح حال (و) گزارشات ایشان را، یعنی این دو برادر را، بنویسم (در) واقع مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

باری حاجی مبارک خان آمده از طرف والاحضرت از سرکار معزّزالملوک و من دعوت کرده برای عصرها، روضه امیریه، در همان حسینیه مرحوم منیرالسلطنه در بیرونی ظل السلطنه.

از سه ساعت به غروب باران ایستاد ولی هوا ابر (و) تیره بود. باز سرم را به کتاب و بچه‌ها گرم می‌کردم. تا شب، نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، باز کتاب می‌خواندم. حالم هم کسل است. خیالات روحانی اذیت می‌کند.

جمعه ٦ شهر محرم ۱۳۳۲

رفتم حمّام، امیر علی اصغر خانِ جونی هم با من لخت شد، ماشاءالله، هزار ماشاءالله شیطانی می‌کرد. توی خزانه دست‌هایش را به آب می‌زد، خیلی با مزه بود. نماز

خوانده، قدری روزنامه نوشته، هوا هم شب یواش یواش شروع به باریدن کرد. بچه‌ها بازی می‌کردند (و) سر من راگرم می‌کردند.

شنبه ۷ شهر محرم ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک با عزیز اقدس رفتند روضه آقا سید کمال. من با ایران (و) علی اصغرخان بازی می‌کردم تا بعد از ظهر. نماز خوانده، قدری کتاب آبی خوانده، امیر علی اصغر شیطانی می‌کرد. شب هم زالوها که آقا میرزا آقا خان و حسن خان باشند آمدند، قدری بودند، رفتند.

یکشنبه ۸ شهر محرم ۱۳۳۲

هوا صبح ابر بود ولی قدری که از روز رفت، هوا آفتاب شده بود، سرد هم بود. کوه‌های دوشان تپه (و) سه پایه را هم برف زده، سفید کرده بود. شمیرانات را هم برف زده است. باری کوچه‌ها گل زیادی است. پیاده رفتم منزل آقا سید کمال الدین روضه صمصام السلطنه، آقا سید محمد امام جمعه، حاجی آقای شیرازی مشکوةالدوله لقمان الملک (و) پسرهای آقا سید عبدالله مرحوم بودند.
آمدم منزل. ایراندخت (و) عزیزاقدس علم درست کرده بودند، دسته شده بودند. صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، بعد کتاب خوانده، با بچه‌ها بازی می‌کردم.

مغرب سوار شده رفتم منزل ساعدالدوله سپهدار هم آنجابود. انتظام الدوله، نصیرحضور، نصرت الملک، بعد هم وثوق الدوله وزیر خارجه آمدند، مدتی صحبت کرده، پریروز رفته بود ورداورد با اقبال الدوله. مستوفی الممالک (و) جلال الدوله هم مدتی است آنجا هستند. می‌گویند مستوفی الممالک قهر کرده و استعفا داده است. ظفرالسلطنه هم دو سه روز است آمده است از کردستان.

دوشنبه ۹ شهر محرم ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک رفتند منزل آقا سید کمال روضه، بچه‌ها هم رفتند. امیرعلی اصغر خان هم نذرش سقائی است. چپیه عگال کرده بودندش. ماشاءالله هزار ماشاءالله خیلی قشنگ شده بود. بعد رفتیم برای چهل و یک منبر، زمین هم گل بود به زحمت راه‌ها را می‌پیمودیم.

امروز هم حضرت ولیعهد رفته بودند مسجد شیخ عبدالحسین که ترک‌ها روضه می‌خوانند.

چهارشنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۳۲

زیارت عاشورا را توی حیاط خوانده، سرکار معزّزالملوک هم رفت به تماشا(ی) دستجات در سبزه میدان (و) آن طرف‌ها. من هم با شعبان پیاده رفتم از خیابان چراغ برق توی میدان توپخانه.

اعلیحضرت همایونی هم ذر سر در شمس العماره بودند. (در) خیابان ناصریه جمعیت زیادی بود، راه نبود (که) آدم تردد کند، جمعیت زیادی بود (در) پشت بام‌ها و سبزه میدان، دو دسته هم دیده شد. ژاندارم، پلیس، قزاق با هر دسته‌یی بودند، صاحبمنصب‌های سوئدی هم با دسته‌جات اغلب سواره بودند. توی سبزه میدان هم رئیس نظمیه ایرانی که پسر مرحوم والی باشد با رئیس واقعی که یکی از سوئدی‌ها باشد نشسته بودند، اغلب از سوئدی‌ها هم سواره توی میدان ایستاده بودند (و) مردم را پس و پیش می‌کردند. احتشام الملک را دیده، درشکه او را سوار شده آمدم منزل.

می‌خواستم نهار بخورم که شعبان خان آمده گفت علی خان پیشخدمت والاحضرت اقدس آمده عرض می‌کند که والاحضرت شما را به تعجیل احضار فرموده‌اند، سواره هم آمده است. فوراً رفتم ببینم برای چه من را والاحضرت احضار فرموده، از علی خان پرسیدم، گفت جلال الدوله مرحوم شده‌اند، خیلی تعجب کردم،

برای اینکه جلال الدوله ده روز است که رفته با مستوفی الممالک ورداورد، شکار، گفت در همان ورداورد مرحوم شده است. به تعجیل رفتم امیریه، حضور والاحضرت شرفیاب شده، بالای پشت بام بودند (و) زیارت عاشورا می‌خواندند.

فرمودند جلال الدوله امروز نزدیک صبح در ورداورد مرحوم شده است. مستوفی الممالک امده شهر منزل اقبال الدوله است، به من شرحی نوشته است که این واقعه روی داده است (و) کسب تکلیف کرده است. من و آقای سلطان محمود میرزا را فرستادند که برویم آنجا همراهی کرده باشیم، هر چه به عقلشان برسد برای ختم (و) دفن و تشییع جنازه بگویند، حضور والاحضرت عرض بکنم.

باری سوار شده آمدم منزل اقبال الدوله. مستوفی الممالک رفته بود منزل جلال الدوله که به همدم السلطنه همشیره‌اش، عیال جلال الدوله و ملکه زمان (و) کوکب السلطنه، همشیره جلال الدوله، عیال معین السلطان اطلاع بدهد.

باری رفتیم آنجا، (در) حیاط اقا بلال خان خواجهٔ جلال الدوله. معین السلطان و ظهیرالاسلام بودند. قدری نشسته، مستوفی الممالک هم از اندرون آمده بیرون، فرمایشات والاحضرت را رسانده، اظهار تشکر کرده، جهت این واقعه را پرسیدم، معلوم شد که مدت ده روز است که رفته‌اند شکار، چند روز هم معین السلطان (و) اعتصام السلطنه آنجا بوده‌اند، چند روز پیشترش هم اقبال الدوله با سپهدار با اتومبیل رفته بودند (و) عصر مراجعت کرده بودند.

جلال الدوله به مرض کلیه مدتی بود مبتلا بود، دکتر کاشر هم امسال به او گفته بوده است بایست احتیاط خود را خیلی بکند که اگر یک اندازه مرضی به تو روی دهد خطرناک است، باری چند روز قبل مبتلا شده بوده به درد دل، بعد حالش سخت شده بوده، «دکتر کاشر» حکیم سفارت انگلیس هم دو مرتبه آمده بود. «دکتر کاشر» چند شب آنجا بوده، مشغول معالجه بود، انجکسیون کرده بود. از قراری که مستوفی الممالک

می‌گفت آن به آن تغییر می‌کرده، و حال ضعف به او دست می‌داده است، وصیت هم نکرده بوده، گفته است از مردن ترسی ندارم، درد اذیت می‌کند. حواسش هم تا نزدیک مردنش خوب بوده. دیشب نزدیک سحر تمام کرده بوده است، نعش راگذاردند آنجا، خود مستوفی الممالک آمده است. «دکتر کاشر» هم آمده بود. وزیر مختار انگلیس هم دو روز پیش آنجا مهمان بوده است. باری بعد یواش یواش سر مردم باز شد. عین الدوله، سیف الدوله، ارفع الدوله، سردار ظفر، سردار بهادر، سردار محتشم، امیر مجاهد، علاءالملک، اعتصام السلطنه، صاحب اختیار، وکیل السلطنه، میرزا احمد خان، حکیم الملک، شهاب الملک، شمس الشعراء ظفر السلطنه و .... اگر بخواهم اسم و لقب بنویسم یک کتاب می‌شود. مستوفی الممالک دو سه شب بود نخوابیده بود رفت اندرون استراحت کند. سوار شده رفتیم امیریه حضور والاحضرت بعد سوار شده آمدم دوباره منزل جلال الدوله. بعضی پیغام ها به مستوفی الممالک داده آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۱ شهر محرم ۱۳۳۲

سلطان محمد میرزا (و) اقتدارالسلطنه، آمدند اینجاکه با هم برویم سر ختم، سوار شده رفتیم منزل جلال الدوله، بازگفتگوی ختم شد، بعضی‌ها می‌گفتند که بایست ختم در مسجد شاه گذارده شود، بعضی‌ها می‌گفتند در عمارت بزرگ که خرابه است (و) اطاق‌هایش غیر مسکون است (و) شیشه ندارد. همین طور در گفتگو بودند.

سوار شده آمدم منزل. نماز خوانده رفتیم پای تلفن با والاحضرت اقدس قدری صحبت کرده، پیاده آمدیم مسعودیه، ختم راگذارده بودند. بنا بود در مسجد شاه ختم بگذارند موقوف شده، شیشه برآورده بودند (و) تالار بزرگ را شیشه می‌انداخت. اطاق‌ها را فرش می‌کردند.

یک ساعت و نیم به غروب هم والاحضرت اقدس آمدند، علاءالسلطنه،

سعدالدوله، عین الدوله (و) بختیاری‌ها بودند. والاحضرت مدتی نشسته بعد تشریف بردند. بنابر این است (که) روز جمعه سه ساعت پیش از ظهر، تمام بایست در امامزاده حبس جمع بشوند، از نظام و توپخانه و غیره، با تشریفات حمل جنازه را بکنند.

پنجشنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک با منیرالدوله رفتند خانه جلال الدوله، من هم پیاده رفتم آنجا. تالار بزرگ را فرش کرده بودند، دو مجلس سفره انداخته بودند، یکی را مستوفی‌الممالک پذیرائی می‌کرد(و)یکی را عین الدوله. بعد از نهار دوباره ختم شروع شد.

تقریباً سه ساعت به غروب محمد حسن میرزای ولیعهد آمده ختم را برچید ختم زنانه را هم آسید خانم آمده بر چیدند. آقا سید صادق روضه خواند (و) حضرت ولیعهد تشریف بردند.

«شازده فر» و وزیر مختار انگلیس هم یک ساعت به غروب آمدند. ژنرال قزاق هم سر ختم آمده قدری نشسته رفت.

اخبارات تازه این است که: دز آشوب خانه علاءالسلطنه رئیس الوزراء آتش گرفته، یک عمارتی هم تازه ساخته بودند، از قراری که گفته‌اند، به قدر بیست‌هزار تومان ضرر به او خورده است، تمام سوخته (است.)

جمعه ۱۳ شهر محرم ۱۳۳۲

صبح بعد از شکر حضرت رب العزة، هوا صبح قدری ابر بود ولی باز شده آفتاب خوبی شد.

چهار ساعت از دسته گذشته قرار است نعش جلال الدوله را از امامزاده حسن حرکت بدهند. شاهزادگان، اعیان، اشراف، جمعیت زیادی از وزراء متفرقه، مستوفی

الممالک، عین الدوله و تمام قزاقخانه با موزیک (و) سه اراده توپ، ژاندارم، پلیس گارد، سرباز، توپچی، اجزای کشیکخانه، (با) تشریفات مفصل، صبح در امامزاده حسن جمع بودند. سپهدار و بختیاری‌ها با سوارشان. باری من کسل بودم نرفتم. سرکار معزّزالملوک تشریف برده بودند.

باری سه مرتبه هم توپ شلیک کرده‌اند. یک مرتبه در وقت حرکت دادن، یک مرتبه هم بین راه یک مرتبه هم در وقت دفن کردن.

سر مقبره شاه شهید دفن کردند.

عصری نماز خوانده، یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل ساعدالدوله نبود. رفتم منزل حشمت الدوله، معتمد الممالک آنجا بود با موثق الممالک دائی حشمت الدوله. بعد ممتحن الدوله با پسرش آمد. پسرش مدتها بود فرنگستان بود. تحصیلات خوب کرده، حالا هم توی قزاقخانه صاحبمنصب است.

اخبارات تازه این است: دو نفر که لباس فعله تنشان بود، رفته بوده‌اند در خانه اسمیل خان ارمنی، قزاقخانه، سراغ خانه او را گرفته بوده‌اند گفته بوده است من هستم. بعد خیلی قسمش داده بوده‌اند که خودت هستی، از بعضی‌ها پرسیده بوده‌اند، تحقیقات کرده بوده‌اند، گفته بوده‌اند حالا که خودت هستی من با تو یک کار محرمانه دارم، درها را بسته بوده‌اند، اسمیل خان را قسم داده بوده‌اند که یک سرّی داریم می‌خواهیم به شما بگوئیم، بعد از آن که از اسمیل خان قول گرفته (بوده‌اند) دست کرده توی جیبش یک لیره در آورده، بعضی‌ها می‌گویند پول قدیم بوده است. بعضی‌ها می‌گویند منات روسی بوده است. باری گفته بوده است که این پول را چند می‌خری؟ گفته بوده است پنج تومان می‌خرم، گفته بوده دو تایش را فروختم پنج تومان و دو هزار سه هزار. بالاخره گفته بود من فعله هستم جائی که (کار) می‌کردم یک هزار عدد از این پول‌ها توی خاک پیدا کرده‌ام. پول‌ها زنگ زده سیاه شده توی گل بود. اسمیل خان امتحانات کرده بود دیده

بود طلاست. طمع به او غالب شده بود گفته بود می‌خرم. فعله گفته بود فردا شب پول حاضر کن، اینجا را خلوت بکن، من پول‌ها را می آورم. فردا شب که شب دوازدهم باشد دو ساعت از شب رفته آمده بود، به یک روایت دو نفر بوده‌اند، یکی پیرمردی بوده است، دیگری جوانی بوده است. فردا شب آمده بوده‌اند، یک کیسه پول هم زیر بغلشان بوده، آورده بوده‌اند، کیسه را گذارده بوده‌اند روی میز، اسمیل خان دست کرده بود از توی کیسه چند تا از آن گل‌ها که تویش پول بود بیرون آورده بود، دیده بوده است تمامش پول طلاست که لای گل‌هاست. اسمیل خان هم رفته بوده پنج هزار تومان پول اسکناس تمامش اسکناس بزرگ بوده است آورده بوده تحویل داده بوده، مرتیکه هم یک دستمال کثیف (و) پاره آورده بود از جیبش بیرون. به یک روایت بعد که پول‌ها را تحویل می‌داده است ده بیست تائی کم بوده، گفته بوده است که آن رفیقم خواهد آورد، یک روایت این است که گفته بود رفیقم رفته آنجا که پول ها را پیدا کرده‌ایم، باز پول هست بیاورد. بعد اظهار تشویش کرده بوده است که مبادا رفیقم گیر افتاده باشد. یا اینکه گفته بوده است که (شاید) ده بیست تای این پول‌ها (را) برده باشد جائی خرد کرده باشد (و) گیر افتاده باشد، من خیلی مشوش هستم. این پول‌ها را یک جائی بگذارید که من مطمئن بشوم تا بروم ببینم به سر رفیقم چه آمده چرا دیر کرده است؟ می‌برند. پولها را در یک صندوق آهنی می‌گذارند. پول‌های لای گل بوده. آن وقتی که می‌خواهد اسکناس‌ها را که توی دستمال است در بیاورد معلوم می‌شود دستمال را توی جیبش عوض کرده بوده است. می‌گذارد توی صندوق درش را بسته کلید را می‌دهند به دست همان آدم (که) اسباب اطمینان (او) باشد. می‌رود که زود مراجعت کند. همان رفتن است که رفته، بعد اسمیل خان هر چه معطل می‌شود می‌بیند اثری از صاحب پول‌ها نیست. طمعش غالب می‌شود. می‌رود در صندوق را باز می‌کند که پول‌ها را از توی گل ها بیرون بیاورد پاک بکند، به هزار معرکه، وقتی که در صندوق را باز می‌کند، کیسه را بیرون

می‌آورد، می‌بیند تمامش گل است و در جوفش هیچ نیست، دستمال را باز می‌کند می‌بیند تویش خرده کاغذ بیخودی است، همان شبانه داد و فریادش به آسمان بلند می‌شود. به کمیسر عارض می‌شود، حالا که پول ها الحمدلله از جیب این پدرسوخته رفته است.

شنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۳۲

عصری برخاسته پیاده رفتم منزل بانوی عظمی، تسلیت گفته، سوار شده رفتم منزل مجدالدوله احوالپرسی، چند روز است کسالت دارد، ناخوش است.

از اخبارات تازه این است که: امروز صبح حضرت اقدس با اتومبیل سپهدار با سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، اعلم السلطنه، (و) دو سه نفر نوکر (و) دو نفر قزاق روس رفته‌اند به قم. دو شب خواهند ماند. لقب جلال الدوله را هم دادند به قیصر میرزا پسر مرحوم جلال الدوله.

یکشنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۳۲

عصری چهار ساعت به غروب مانده سرکار معزّزالملوك بر حسب دعوت همدم السلطنه تشریف بردند حضرت عبدالعظیم سر خاك مرحوم جلال الدوله، در حضرت عبدالعظیم جمعیت زیادی از خانم‌ها بوده‌اند (و) تشریفات زیادی هم به عمل آورده‌اند. (در) باغ سراج الملك هم میوه و شیرینی عصرانه فراهم آورده بوده‌اند.

دوشنبه ۱٦ شهر محرم ۱۳۳۲

حالم خوش نبود کسل بودم. به جائی نرفته، صرف نهار کرده، استراحت کرده، کتاب می‌خواندم. والاحضرت اقدس هم از قم تلگراف احوالپرسی فرموده بودند.

سه شنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۳۲

امروز را تمام در منزل بودم، کسل بودم. به جائی نرفته، گاهی به خواندن کتاب، گاهی استراحت می‌کردم.

چهارشنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۲

امروز تمامش را در منزل بودم. به جائی نرفته، کتاب می‌خواندم، شب هم حسن خان و میرزا عزیزالله آمدند، قدری به من چپ چپ نگاه کرده رفتند.

پنجشنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۳۲

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل مرحوم جلال الدوله پیش مستوفی الممالک جهانسوز میرزا هم بود، مستوفی الممالک اندرون بود. بعد آمده بیرون اطاق حاجی بلال خان مدتی نشسته صحبت می‌کردیم. فردا هم اعلیحضرت سلطان احمد شاه ده روزه تشریف فرمای جاجرود خواهند شد.

جمعه ۲۰ شهر محرم ۱۳۳۲

عصری یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم سفارت روس، عید میلاد امپراطور روس بود، جمعیت زیادی بوده(اند)، یعنی هر کس راکه می‌خواستید بود، از وزراء (و) شاهزادگان (و) اعیان (و) اشراف به جز علماء.

هر کس را می‌خواستید، از صاحبمنصب‌های قزاق، سوئدی‌ها و .... سفرای خارجه بودند.

بعد آمدم منزل سردار ظفر، سالار مسعود دو سه روز است آمده است، چند روز دیگر هم می‌رود فرنگستان. سالار اشرف پسر احتشام السلطنه هم بود. او هم می‌رود به

فرنگستان. بعد سردار ظفر هم آمده با سردار بهادر نشسته صحبت کردیم، شام را هم، من را نگاه داشته، شام خورده، ساعت چهار مراجعت به منزل کردم.

شنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود. بعد آمدم منزل فخرالملک که چند روز است از عراق آمده، عضدالسلطان بجای او حاکم شده است.

سه روز پیش باز مجدداً از عدلیه یک اخضاریه برای من آورده بودند سه هزار تومان ضیاء نظام و وراث مرحوم میرزا نبی خان ادعا می‌کنند. یک عریضه به هیأت وزراء نوشتم که قانونی وضع شده (که) خالصه‌ای که دولت ضبط کرده، بعد به یکی بخشیده است، عدلیه حق رسیدگی و دخالت ندارد، (در) عدلیه گفتند قانونی مجدد وضع کرده‌اند. دولت (و) هیأت وزراء بایست دوباره در این باب تأکید و رأی بدهند. سوار شده برای این کار رفتم در خانه، هیأت وزراء در عمارت ابیض. کاغذمان را دادیم بردند پیش مستوفی الممالک. تا ساعت دو از شب گذشته در خانه بودیم به همراهی مستوفی الممالک. الحمدلله کار دوباره صورت گرفته وزراء رأی دادند (و) حکم سختی به وزارت عدلیه نوشتند که عدلیه حق رسیدگی به خالصه جاتی که دولت بخشیده است ندارد. برای اینکه دولت ضامنش است. هیأت وزراء بر هم خورده، من با مستوفی الممالک آمدم تا در عالی قاپو. او پیاده رفت منزلش من هم سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۳۲

امروز تمامش را در منزل بودم. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل سپهدار، تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم، بعد سوار شده آمدم منزل.

امشب یک دسته سینه زن از چاله میدان حرکت کرد خیلی مفصل پنجاه طبق حجله چراغ برق داشتند.

دوشنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۳۲

دیشب والاحضرت اقدس از قم مراجعت فرموده‌اند. ظل السلطنه هم در رکابشان آمده است. به جائی نرفتم، حالم هم کسل بود. قدری روزنامه نوشته، چون شب چله بود قدری هندوانه صرف شد.

سه شنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۳۲

سوار شده رفتم در خانه. کابینهٔ رئیس الوزراء نصرالملک را ملاقات کرده، کاغذی که میبایست به عدلیه بنویسد، گفته شد بنویسد. نیم ساعت از شب گذشته آمدم منزل. والاحضرت اقدس با تلفن احوالپرسی کردند.

چهارشنبه ۲۵ شهر محرم ۱۳۳۲

قدری کتاب خوانده، کسل بودم. قدری درازکشیده به رسم معمول عصری نماز خوانده، رفتم بیرون. مدتی نشسته سکوت به رسم معمول داشتم. روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۳۲

امروز تمامش را در منزل بودم. به جائی نرفته، قدری کتاب خوانده، کسل به رسم معمول بودم.

روزنامه توفیق آذربایجان شرح مفصلی نوشته بود، بر ضد مشروطه و بختیاری‌ها بد نوشته بود که ما اهل آذربایجان مشروطه و مجلس نمی‌خواهیم انتخابات یعنی چه؟

یک ساعت از شب گذشته هم سرکار معزّزالملوک تشریف آوردند، صحبت می‌کردند، از قراری که صحبت می‌کردند: دیشب خدا به حضرت اقدس خیلی رحم

فرموده است، دیشب منزل مرحوم جلال الدوله بوده است. وقتی که مراجعت فرموده بوده است، تشریف برده بودن حمام که اصلاح بکنند که امروز بردند سفارت روس، وقتی که میانه حمام رسیده بودند،نزدیک خزینه، یکمرتیه، آجرهای حمام در زیر پای حضرت اقدس فرو می‌رود، تا نصف تنه حضرت اقدس هم می‌رود فرو توی جهنم حمام، به جز یک نفر هم کسی نبوده است، بعد که بالاتنه گیر می‌کند، به هزار معرکه، بیرونشان می‌آورند، پروپاهایشان زخم شده بوده است.

جمعه ۲۷ شهر محرم ۱۳۳۲

صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، کتاب می‌خواندم. به رسم معمول کسل (بودم). یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم امیریه رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، ظل السلطنه هم در حضورشان بود، یک زن فرنگی، که علم هیپنوتیزم دارد، بود، اشرف السلطنه هم بود.

شنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، قدری آنجا در اطاق صاحب نسق نشسته، رفتم منزل عضدالدوله، نبود. قدری بارخانه درست کرده که حسن خان صبح ببرد برای مستوفی الممالک (و) سردار ظفر (و) موثق الدوله در جاجرود.

یکشنبه ۲۹ شهر محرم ۱۳۳۲

چند روز است به اندازه‌یی خیالم پریشان است که مافوق ندارد، هیچ حواس خودم را نمی‌دانم که چه می‌کنم، حالم بی نهایت پریشان است، برای اینکه می‌گویند حاجی‌های راه مکه معظمه را اعراب چاپیده‌اند، ازشان هم کشت و کشتار زیادی

کرده‌اند، من خیالم برای سرکار خاصه خانم خیلی پریشان است، کاغذ و تلگرافی هم ازشان نرسیده است. با این خبرها که شهرت دارد که اعراب خیلی از حاجی‌ها را قتل و غارت کرده‌اند، بعضی‌ها را هم می‌گویند که به مکه نرسیده‌اند به همین واسطه. باری خیلی حواسم پریشان (و) کسل هستم. دو سه روز است که هیچ غذا نخورده، شب ها خواب نکرده‌ام که اگر بخواهم شرح کسالت حال خود در این دو سه روز را بدهم یک کتاب می‌شود. امیر مجاهد بختیاری با محمد خان سالار اعظم پسر سردار اسعد هم امروز رفتند به طرف بختیاری، اعلان انتخابات را گویا مشغول چاپ کردن (هستند) که انتشار بدهند.

روزنامه توفیق آذربایجان باز شرح مبسوطی بر ضد مجلس و مشروطه مقاله نوشته است.

دوشنبه ۳۰ شهر محرم ۱۳۳۲

پیاده رفتم سر راه منزل اقبال الدوله. پرسیدم گفتند دیشب آمده‌اند رفتم پیش اقبال الدوله. مدتی صحبت کرده، معلوم شد، دیشب آمده‌اند چند شبی آنجا بوده‌اند، شکار خوبی کرده‌اند. جمعی هم آنجا فضولتاً رفته بوده‌اند خودشان را آنجا جا کرده بودند، از قبیل نظام السلطان و چند نفر دیگر.

اقبال الدوله گفت: من دیدم که برای آقای مستوفی الممالک اسباب ضرر و اذیت است او را آوردم به شهر. چند تا هم شکار زده بودند. شاه هم یکی خودش زده بود، سه چهارتا را هم به اسم شاه زده بودند. معلوم می‌شود که بارخانه ما هم به مستوفی الممالک و سردار ظفر نرسیده است. باری از آنجا رفتم منزل همشیره، گفتند حسن خان از جاجرود مراجعت کرده، رفتم دیدمش، معلوم شد بار خانه‌ها رسیده بوده است. مال موثق الدوله را داده بوده، باقی را از قول من برای اعلیحضرت همایونی برده بوده‌اند،

اعلیحضرت همایونی هم خیلی خوششان آمده بوده، بیست تومان هم به حسن خان انعام داده بوده است. پیاده انداختم توی پس کوچه‌ها آمدم خیابان از آنجا آمدم رو به تکیه دباغ خانه (که آنجا) تعزیه می‌خوانند، تازه تمام شده بود، وزیر مختار اطریش (که) با زن و دخترهایس رفته بودند تماشا دیده شدند.

آمدم رو به منزل در خیابان شاه آباد، جمعیت زیادی بود به قدری که راه نبود. یک دسته سینه زن از محله شاه آباد راه افتاده، به قدر هفتاد، هشتاد طبق کش، چندین محله که هر کدام چندین چراغ‌های نفتی برقی داشتند (و) دو سه دسته موزیک.

توی خیابان و روی پشت بام‌ها از زن و مرد پر بود. به طوری که راه نبود. نماز خوانده، روزنامه نوشته شکر خدا راگفته استراحت کردم.

سه شنبه غره شهر صفر ۱۳۳۲

دعاهای روز اول ماه را خوانده، سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. اعلان انتخابات را هم در شهر به در و دیوارها چسبانیده‌اند. امروز هم پیش ناصرالملک خیلی صحبت بود. اخبارات تازه این است که: یک فرنگی آمده است، روز جمعه می‌خواهد اثروپلان هوا بکند.

چهارشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. حاجب الدوله (و) حکیم الملک آنجا بودند، بعد مستوفی الممالک با اسعد الملک (و) سهام نظام سوار شده رفتند شکار.

پنجشنبه ۳ شهر صفر ۱۳۳۲

به رسم معمول کسل بودم. دو به غروب سوار شده رفتم دیدن فرنگی‌ها چونکه

اول ژانویه اول سال عید نوروزشان است. دلِ من باز همان طور مشوش است از برای سرکار خاصه خانم، بی نهایت دلم شور می‌زند، خیالات اذیت می‌کند.

جمعه ۴ شهر صفر ۱۳۳۲

حالم کسل بود (و) خیالات بر جا. قدری کتاب خوانده، مختصر استراحتی کرده عصری برخاسته نماز خوانده، سردار اعظم آمده، رفتم از او پذیرائی کردم امین حضور هم بود. بعد با سردار اعظم رفتیم منزل سردار اعظم، بنائی که تازه کرده تماشا کردیم. یک تفنگ کوچک گنجشگ زنی هم سردار به من داد.

اعلیحضرت همایونی از جاجرود تشریف فرمای شهر شده، دیروز شکار زیادی زده بودند، فرستاده بودند پیش ناصرالملک، برای سفارت و هر کس صلاح بداند بفرستد.

شنبه ۵ شهر صفر ۱۳۳۲

میرزا عبدالوهاب خان، صبح وارد شده، که رفته بود با پاپلوسکی وزیر مختار، به پطرزبورغ.

آن وزیر مختار مأمور دولت باگارس شده پایتخت بلغار. وزیر مختار دیگری تا چند روز دیگر خواهد آمد. میرزا عبدالوهاب خان زودتر آمده است. عصری سوار شده رفتم در خانه پیش موثق الدوله. در یکی از اطاق‌های شمس العماره کرسی گذارده بود. تب کرده افتاده بود. معین الدوله، سردار ظفر، سردار بهادر، آمدند صحبت کردیم، بعد آمدیم منزل سردار محتشم.

یکشنبه ٦ شهر صفر ۱۳۳۲

رفتم منزل آقا میرزا آقا خان دیدن میرزا عبدالوهاب خان، چشمش را هم

معالجه کرده است، در واقع وزیر مختار خیلی محبت کرده بود، در عرض تقریباً این یک ساله مهمان بوده. تمام خرج و برجش مفت بوده.از آنجا رفتم در خانه از در شمس العماره رفته، اول رفتم پیش موثق الدوله. آصف السلطنه، عدل السلطنه (و) جمعی بودند. سپهدار آمد، سردار ظفر و سردار بهادر.

بعد رفتیم توی باغ جلو اطاق برلیان حضور اعلیحضرت شرفیاب شده. صحبت زیادی از شکار جاجرود ایام قدیم که چقدر شکار بود، قرق را منظم بکنند شکار فراوان خواهد بود، از این قبیل صحبت‌ها بود، اغلب سپهدار از من تصدیق می‌خواست.

احتساب الملک هم باز همان طوری که در قدیم صحبت می‌کرد و در هر کلامش گوشه از یکی بود و بدگوئی می‌کرد، پدر سوخته بد می‌گفت. باری بعد اعلیحضرت از من جویای سلامتی والاحضرت اقدس شدند که چطوراند؟ عرض کردم چند روز قبل که رفته بودند حمام، زمین حمام فرو رفته، پهلویشان زخم شده بود، پاهایشان (و) دستشان درد می‌کند. بعد اعلیحضرت همایونی به من فرمودند که الان برواز قول من از والاحضرت اقدس احوال‌پرس رفتم شرفیاب شده، از طرف اعلیحضرت احوالپرسی کرده، والاحضرت اظهار تشکر کردند. دستخطی قبل از من اعلیحضرت نوشته بودند جواب او را هم دادند. بعد سوار شده آمدم در خانه. اعلیحضرت همایونی مشغول اصلاح بودند، بعد تشریف آوردند سر نهار، حضرت ولیعهد بودند هم بودند، با اعلیحضرت صرف نهار کرده، جواب فرمایشات را که فرموده بودند عرض کرده بعد صحبت متفرقه کرده از قدیم، عهد شاهنشاه شهید، مرحوم مظفرالدین شاه، صحبت کرده به قدر یک ساعت (و) نیم اعلیحضرت فرمایشات می‌فرمودند، جواب عرض می‌کردم. بعد مرخصی حاصل کرده آمدم منزل.

سرکار معزّزالملوک و عزیز اقدس پیاده تشریف بردند برای تماشای هوا رفتن «ایرپلند» امروز دعوت کرده‌اند، پول گرفته‌اند.

شاه، ولیعهد، والاحضرت اقدس، والاحضرت ناصرالملک، تمام وزراء و اعیان و اشراف (و) شاهزادگان، پول داده‌اند بلیط هم چاپ کرده‌اند. از سه تومان، دو تومان، یک تومان، چهار قران، برای مردم تماشاچی‌ها ولی جمعیت زیادی روی پشت بام‌های اطراف میدان مشق جمع شده بودند. از صبح دم میدان مشق راه نبود.

سوار شده رفتم از در قزاقخانه، رفتم بالاخانه، پائین صندلی زیادی گذارده بودند برای وزراء و اعیان (و) سفرا. زنهای ایرانی هم که اغلب صندلی سه تومانی بلیطش را خریده بودند (و) پهلوی مردهای فرنگی مآب نشسته بودند.

والاحضرت اقدس هم دویست تومان پول داده بود یک اطاق هم برای ایشان مرتب کرده بودند، فامیل خودشان در آنجا بودند.

«ایرپلند» را از قزاقخانه قصر قجر هوا می‌کنند، در عرض پنج دقیقه اینجا خواهد آمد. نمایشی می‌دهد، بعد دوباره بلند خواهد شد، می‌رود به قصر قجر

اعلیحضرت همایونی و ناصر الملک هم آمدند. اعلیحضرت همایونی ولیعهد را فرستادند حضور والاحضرت اقدس احوالپرسی، والاحضرت هم تشریف بردند حضور شاه،مدتی بااعلیحضرت صحبت‌کردند.ناصرالملک هم آمده با والاحضرت صحبت می‌کرد.

اول یک تعظیم به والاحضرت اقدس، ناصرالملک کرد. باری تقریباً سه ربع به غروب مانده «ایرپلند» آمده رسید، سه تا دور میدان مشق تا روی میدان توپخانه را گردش کرد. اختیارش هم در نهایت خوبی بدستش است، تقریباً مثل قرقوش می‌ماند. می‌خواست به زمین فرود بیاید میدانش کم بود چرخش که در زیر بود شکست، دیگر بالا (نرفت). اهل خانه ما هم که چهار قران داده بودند، آمده بودند همان جلو روی صندلی‌های سه تومانی نشسته بودند. بعد بهم خورد، مردم رفتند تماشا(ی) «ایرپلند» اعلیحضرت همایونی، والاحضرت (و) سایر مردم متفرق شدند.

دوشنبه ۷ شهر صفر ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته، نزدیک ظهر بود که آقای سلطان محمود میرزا آمده، قدری صحبت کرده، صرف نهار کرده، یکساعت از شب گذشته با نصرالدوله سوار شده رفتیم منزل حاجی آقا خان، او و جلال الملک را برداشته رفتیم «سینوموتوگراف»، چند تا پرده تماشا کرده مراجعت به منزل کرده استراحت (کردم).

سه شنبه ۸ شهر صفر ۱۳۳۲

یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل عین الدوله. چند روز است پاهایش درد می‌کند، احوالپرسی کرده، تا ساعت سه آنجا بودم.

چهارشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار، علاءالملک، سردار کبیر منتصرالدوله بودند، بعد هم محاسب الممالک که پسر میرزا طاهر مرحوم کاشی باشد آمد. سپهدار می‌گفت اگر مجلس برپا شود، بخواهند حزب دموکرات درست بکنند. چنین و چنان خواهم کرد، هر کس دموکرات باشد دستش راگرفته از مجلس بیرون خواهم کرد. فضولی بکنند سرش را می‌دهم خرد بکنند.

حواسم باز پرت است برای سرکار خاصه خانم. چون از تمام حجاج خبر رسیده است مگر از آنها.

پنجشنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۲

برف و باران قاطی می‌بارید. برف‌ها آبدار شده بود، خیلی سنگین شده بود، اغلب پشت بام‌ها را خراب کرده. حالم هم به رسم معمول کسل (و) پریشان خیال بودم.

قدری کتاب خوانده، خیال کرده، حسن خان هم آمده قدری حرف مفت زده رفت.

جمعه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۲

یک ساعت به غروب از شدت خیال (و) کسالت سوار شده، بیخود، قدری توی خیابان‌ها گردش کرده، بعد آمدم منزل سردار کل، مجدالسلطنه پسر مجدالدوله (و) اردبیل الشریعه بودند.

شنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۲

حالم هم خوش نبود. کسل خیالی بودم. حواسم برای سرکارخاصه خانم بی نهایت پریشان است، هیچ خبری از ایشان نرسیده هر کس که رفته بود مکه از حمال تا نجّار برای کس و کارشان تلگراف زده‌اند. معلوم می‌شود خاصه خانم کس و کار ندارد. ما راکس و کارش نمی‌داند.

صمصام الدوله هم دیروز مرحوم شده. می‌خواستند آن پایش را هم ببرند. اجل مهلت ندادش.

یکشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. بعد از نهار سوار شده آمدم رو به منزل. دم خانه سهم الدوله که رسیدم دیدم سهم الدوله و جهان محمد خان برادرش آنجا ایستاده‌اند. قرار گذاردیم درشگه‌هایشان را حاضر بکنند با هم برویم گردش.

اخبارات تازه: چند روز است مردم تعرفه می‌گیرند برای انتخابات. در مسجدها جمع می‌شوند، تعرفه می‌دهند. مردم مشغول پارتی درست کردن هستند که وکیل بشوند.

ارفع الدوله هم وزیر عدلیه شده، حکیم الملک هم وزیر معارف شده است.

دوشنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم منزل ارفع الدوله، تبریک وزارت عدلیه‌اش را گفته، آقا سید کمال الدین (و) بعضی از اجزای وزارت عدلیه بودند، بعد هم ممتحن السلطنه، میرزا حسین خان سفارت اطریش آمدند.

صمصام السلطنه همین دو سه روزه می‌گویند می‌رود اصفهان که کلیه اصفهانی‌ها از رفتن بختیاری امتناع دارند و می‌گویند سردار جنگ که ایلخانی بختیاری است او هم سخت ایستادگی دارد، برای نرفتن حکومت صمصام السلطنه اوقات صمصام السلطنه هم خیلی تو هم بود.

سه شنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۲

رفتم مسجدسراج‌الملک که‌تعرفه‌انتخابات‌بگیرم. رفتیم توی مسجد، تعرفه گرفته، معین بوشهری، نقیب التجار، سید ساعت ساز، میرزا رضا خان سفارتی که سابق وکیل بودنشسته‌بودندتعرفه می‌دادند. اشخاص غریب و عجیب می‌آمدند (و) تعرفه می‌گرفتند، هر چه حمال (و) گدا بود، معلوم بود که پول گرفته بوده‌اند بیایند، تعرف بگیرند.

رفتم منزل امیر سیف الدین، هم بازدید، هم احوالپرسی چند روز است یک حمله سکته کرده است ولی بهتر است کمی دست چپش و پاها(ی) چپ بی قوت شده است.

چهارشنبه ۱٦ شهر صفر ۱۳۳۲

امروز عید سال نو روس‌ها بود، سوار شده رفتم سفارت روس. پذیرائی هم نمی‌کنند، کارت داده از آنجا رفتم در خانه، اعلیحضرت همایونی هم توی باغ بودند. از دور زیارت شده، رفتم توی آلاچیق، از آنجا سوار شده آمدم دم قنسل خانه روس، خانه ژنرال قزاق. کارت گذاشته آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۲

رفتم منزل مستوفی الممالک. مستوفی الممالک در خانه نرفته، گویا رنجشی دارد. صاحب اختیار هم رئیس کمسیون تاجگذاری شده است، شرحش را بعد از تحقیق خواهم نوشت.

لسان الحکماء رفته بود به قم که چشم متولی باشی را معالجه بکند، چشم او و بعضی از اعیان قم و مردم را معالجه کرده است، از قراری که می‌گفت تقریباً پانصد نفر را معالجه کرده است.

امیر مفخم با سردار جنگ، دو روز است آمده‌اند بی خبر و اجازهٔ دولت هم آمده‌اند. رفتیم منزل امیر مفخم جمعی آنجا بودند. اقبال الدوله، صمصام السلطنه هم آمده، مهندس الممالک، پسرهای میرزا سید یحیی دولت آبادی، آصف السلطنه (و) بعضی از بختیاری‌ها، مجدالسلطنه پسر مجدالدوله و ..... با امیر مفخم و سردار جنگ روبوسی کرده، قدری نشسته، بعد با آصف السلطنه، سوار شده آمدم رو به منزل. (در) سر راه خیابان لاله زار، دکان بلندی پیاده شده رفتم یکدست، اجاق الکلی که چائی هم با او درست می‌شود خریده، آصف السلطنه من را برد سر بنائیش، تماشا کرده، اگر چه برای خودش و خیالات خودش ساخته است، من که از بنائیش خوش نیامد.

جمعه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۲

به اندازه‌یی امروز، من کسل خیالی و گرفته هستم. اگر چه همیشه از خداوند قادر متعال آرزوی مرگ را می‌کنم و جز مرگ این روزها چیزی را طالب نیستم ولی امروز فوق‌العاده دلتنگ هستم پریشان مثل امسال تابستان که در شمیران بودم. باری نماز خوانده، دیدم نمی‌توانم منزل بمانم. سوار شده مثل دیوانه‌ها تفنگ کوچک را برداشته با شعبان خان رفتم برای شهر نو. از دروازه قزوین بیرون رفته، قدر بیخود توی باغات

مردم گردش کرده هوا هم طرف عصر ابر شده سوز می‌آمد. باغ برادر حاجی فرج خیلی با صفا (و) قشنگ است. گلخانه (و) عمارت مختصر خوبی دارد. تبریزی‌هایش خوب است. صیفی کاری خوبی کرده است. از آنجا آمدم از زیر باغشاه گذشته، از دروازه باغشاه آمدم توی شهر.

امروز عصر هم بیرون دروازه یوسف آباد «ایرپلند» (که) آسمان پیما باشد هوا می‌کنند. آمدم برای دم در دوازه یوسف آباد و پشت باغ مرحوم اتابک. جمعیت زیادی پول داده بودند، بلیط خریده، رفته بودند از دروازه بیرون (برای) تماشا، زن زیادی بود روی پشت بام خانه‌هائی که پیدا بود. پیاده شده، قدری توی مردمی که پول نداده بودند (و) پشت خندق توی شهر ایستاده بودند، ایستاده تماشای مردم را کرده بعد «ایرپلند» هوا رفته به واسطه (اینکه) هوا باد داشت. چندان به هوا نرفته، قدری روی هوا سیر کرده آمده پائین.

من هم سوار شده آمدم منزلِ سپهدار. مؤدب السلطنه هم از طرف والاحضرت اقدس آمده بود کار محرمانه داشت، بعد که معلوم شد در خصوص انتخابات بوده، گفته که (از) اجزایِ من، شما کی را صلاح می‌دانید که وکیل بکنند، خصوصیت‌های بی موقع!! باری حالم، همان کسالت صبح و عصر باقی.

شنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۳۲

پیاده رفتم منزل عین الدوله، رئیس تشکیلات نظمیه آنجا بود. قدری توی باغ راه رفته، (با) نصرت الخاقان پسر کوچک میرزا نصراله خان معروف سپهسالاری (که) گویا (حالا) پیشخدمت مقرب شاهزاده و شوهر سرکار اخترالدوله است، صحبت کرده، راه رفتم. عین الدوله هم چند تا قوش خوب دارد، سه تا ترلان، یک قوشِ ترلان خوبی هم سردار نصرت از کرمان برای عین الدوله تازه آورده، قوش خوبی به نظر آمد. پاهای عین

الدوله هم هنوز درد می‌کند. والاحضرت اقدس صبح پای تلفن از بچه‌ها احوالپرسی کردند. عصر خیلی حالم کسل بود، خیالات اذیتم می‌کرد.

سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت، زیارت کرده بعد رفتم سر مقبرهٔ مرحوم علاءالدوله. سهم الدوله، برادر کوچکش جهان محمد خان پسر ظفرالسلطنه بودند.

یک دسته، زین زن زیادی با یدک (و) سنگ زن از شمیران آمده بودند. اخبارات تازه این است که: سه شب قبل خداوند یک پسر به ظل السلطنه از زهرا سلطان صیغه که چندی بود... گرفته بود عنایت فرموده این صیغه، شمیرانی و بیوه بوده است. مرحوم سرورالدوله برای امتحان به ظل السلطنه داده بوده. انشاءالله قدمش مبارک است.

یکشنبه ۲۰ هر صفر ۱۳۳۲

رفتم تا قصر قاجار سر استخر، مراجعت کرده، صرف نهار کرده، نماز خوانده، قدری کتاب خوانده، عصری دستهٔ زین زن های شمیرانی از حضرت عبدالعظیم مراجعت کرده (در) باغ امین الدوله برایشان یک طاقی هم درست کرده بودند. شاهزاده ملک آراء هم دیروز مرحوم شده، امروز هم ختم داشتند.

دوشنبه ۲۱ شهر صفر ۱۳۳۲

صرف نهار کرده، اندرون هم حلوا پزان داشتیم. باری بعد از نهار نماز خوانده، مشغول خیال کردن (و) کتاب خواندن شده، عصری هم آقا میرزا آقا خان آمده قدری صحبت تلخ کرده رفت.

سه شنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به درِ خانه از در شمس العماره پیاده شده رفتم دم آلاچیق پیش



کمیسیون تاجگذاری که معین کرده‌اند رئیسش مستوفی‌الممالک است که بـه دربارهای سلاطین اعلان بدهند و قرار تاجگذاری رابگذارند.

موثق الدوله، جمعی آنجا نشسته بودند، موثق الدوله، امجدالدوله، ارفع الدوله، محتشم السلطنه، آصف السلطنه بودند.

کمیسیون تاجگذاری که معین کرده‌اند، رئیسش مستوفی الممالک است، صاحب اختیار، سپهدار، محتشم السلطنه، ارفع الدوله، موثق الدوله، اجزای کمیسیون هستند که ترتیبات تاجگذاری را بدهند که به دربارهای سلاطین اعلان بدهند، قرار تاجگذاری را بگذارند.

باری قدری توی باغ گردش کرده، بعد ناصرالملک آمده، جمعی دورش جمع شدند، مؤیدالدوله، ظفرالسلطنه، حاجب الدوله، فخرالملک، عمیدالدوله بودند. قدری ایستاده دم آلاچیق صحبت کرده با من احوالپرسی کرده، سئوال کرد، شکار می‌روم یا خیر؟ نزدیک ظهر اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند، رفتند توی اطاق برلیان. رفته، شرفیاب شده، اظهار مرحمت فرمودند. پسر مرحوم ملک آراء را آوردند حضور، معرفی کردند.

احتساب الملک می‌خواست شعری که مرحوم عباس میرزای ملک آراء در اول سلطنت مرحوم مظفرالدینشاه، روز اسب‌دوانی خواند و (همان) ساعت سکته کرد (و) مرحوم شد، بخواند، نتوانست بخواند، یعنی بلد نبود. همان روز من (در آن) مجلس حضور داشتم که مرحوم ملک آراء شعر را خواند و مرد. شعرش این است:

«دیر بماندم در این سرای کهن من ـ تا کهنم کرد گردش دی و بهمن». من شعر را خواندمْ، بعد مرخص شده آمدم بیرون. سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله.

چهارشنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۳۲

رفتم حمام، بیرون آمده کسل خیال بودم. سرکار معزّزالملوک هم تشریف برده بودند خانه آقا سید ابوطالب که دعانویس هم هست. نرفته بودند دعا برای کارگشائی

بگیرند. مشغول خیال کردن و چرت زدن بودم. والاحضرت اقدس آمده بودند پای تلفن، مژده داده بودند که به سلامتی سرکار خاصه خانم وارد کربلای معلا شده(اند). روحی تازه گویا به جسم من آمد، شکر حضرت احدیت را گفته، برای اینکه مدتها بود بی خبر از شان بودم (و) نمی‌دانستم چه به سرش آمده. الحمدلله خبر ورودشان رسیده، رفع کسالت به یک اندازه شد.

یک ساعت به غروب مانده رفتم به در خانه، پیش موثق الدوله، دیوانخانه خلوت بود، ناصرالملک نیامده بود، وزراء هم نبودند. بعد اعلیحضرت تشریف آوردند من رفته شرفیاب شده، راه می‌رفتند، از زمان شاهنشاه شهید سعید، مرحوم مظفرالدین شاه (و) سفر فرنگستان که در رکاب شاه شهید رفته بودم (و) از وضع دربارهای سلاطین، مخصوصاً از وضع ملکه انگلیس که با شاه چه جور برخورد کرد (و) من را که بردند حضورش چه گفت چه جور من را معرفی کردند، به قدر یک ساعت در باغ راه رفته، صحبت کرده، بعد تشریف بردند اندرون.

پنجشنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۳۲

هوا ابر بود، می‌توان گفت بهار شده است. با حسن خان برادر سرکار خاصه خانم صحبت کنان رفتیم منزل عین الدوله، جمعی آنجا بودند، سردار فیروز چند روزی است آمده، دو سه روز دیگر هم خواهد رفت قزوین.

عین الدوله رفت به در خانه. زن زیادی هم آمده بودند عرض می‌کردند برای مواجبشان که می‌خواهند تومانی دو ریال بدهند آنها قبول نکرده‌اند، داد و فریاد می‌کنند.

منصورالحکماء آمده، با او رفتیم اندرون. بعد با منصورالحکماء رفتیم بیرون چون هوای خوبی بود. منصور هم می‌خواست برود عشرت آباد، پیش ملکه ایران. به اتفاق رفتیم. باران ایستاده، یک هوای خوبی بود. باری رفتم عشرت آباد، ملکه حالش

خوب نیست، سینه پهلو کرده، منصورالحکماء، انجکسیون کرده، ظهیرالدوله، ظهیرالسلطان، ظهیر حضور، حضور داشتند. اخبارات تازه این است که کمیسیون تاجگذاری بر هم خورده است از آن روزی که سپهدار اوقاتش تلخ شده که چرا رئیس کمیسوین تاجگذاری نشده است، و مستوفی الممالک شده، عجالتاً تا ماه ربیع الاول کمیسیون متارکه شده است.

جمعه ۲۵ شهر صفر ۱۳۳۲

رفتم گردش، از خیابان امیریه گذشته، به خیال این که بروم شهر نو. بعد خیالم منصرف شده رفتم منزل محتسم السلطنه، خودش نبود. نصیرالسلطنه (و) پسرش مشیرالسلطان که چند روز است حکومت گروس را به او داده‌اند و پسر مخبرالدوله (و) دو نفری از اجزای وزارت خارجه بودند. سوار شده آمدم رو به منزل سردار ظفر. بختیاری‌ها توی خودشان سخت بر هم خورده، بگو مگواست. صمصام السلطنه، امیر مفخم، سردار جنگ، سردار ظفر، امروز در منزل صمصام السلطنه تماماً جمع بودند، سر حکومت اصفهان و یزد (و) ایلخانی گری بختیاری بگو مگو و (سر) دخلش دعوایشان شده است، دیگر معلوم نیست چه مقصود و فتنه‌یی دارند، کارشان هم بد است، مردم از بختیاری ها متنفر هستند. شورا برای عاقبت کار خودشان می‌کنند. باری امشب هم منزل سردار اسعد کنکاش دارند و در اندرونشان هستند. سردار بهادر بیرون آمده از من پذیرائی کرد. دیگرازاخبارات این است که سردار منظم گرکانی حاکم کاشان شده (است).

شنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه. قدری توی باغ راه رفته، بعد رفتم منزل مجدالدوله احوالپرسی. بعد از آنجا آمدم منزلِ سردار ظفر سردار بهادر آنجا بود.

قدری روزنامه نوشته، اخبارات تازه: «مرنار» مـی‌خواهـد بـرود بـه فـرنگستان، روزنامجات «افیش» کردند که «مرنار» که می‌خواهد برود با اجازه کی می‌رود؟ به کی حساب پس داده؟ که می‌خواهد برود به فرنگستان.

باری حبیب الله میرزا پسر جهانسوز میرزا، برادر تاج الدوله که در قزاقخانه است هشتصد عدد دو اشرفی که تقریباً سه هزار تومان می‌شود، توی دیوار قایم کرده بـوده است، بعداز چند وقت آمده بوده است در بیاورد، دیده است موش تمام را برده است، دستمال را پاره کرده، دیوار را هم خراب کرده، چند تا را هم پیدا کرده(اند) باقی معلوم نیست چه شده است.

اخبارات تازه این است که اقتدارالدوله حاکم کاشان که معزول شده، جهتش این بود که شوهر خواهر شریف الدوله را، می‌گویند آن قدر زده است که مرده.

دیگر از اخبارات این است که چند روزی بود که بعضی لایحات به ناصرالملک و هیأت وزراء می‌نوشتند، چون مجازات در مملکت ایران کم شده است مردم از حد خود تجاوز می‌کنند بایست یک قاضی و یک مدعی العمومی تشکیل داد که مجازات بدهند. ناصرالملک گفته بود، اگر ما یک قاضی و یک مدعی العمومی درست بکنیم که مجازات به دست آنها بشود، دیگر قانوناً حق نداریم که آنها را از کار خلع بکنیم. آن وقت متصل پاپی مردم می‌شوند، قاضی و مدعی العموم حکم به قتل مردم می‌دهند. هر روز بخواهند مردم را به دار می‌زنند و یک تقصیری را به گردن مردم می‌گذارند حالا ناصرالملک گفته است یک کمیسیونی (که) عبارت از چندین نفر باشد ترتیب بدهند که جنایات را معلوم بکنند. آنوقت به هیأت دولت اطلاع بدهند، حکم اجرا با اطلاع هیأت دولت باشد. بخواهد ببخشد یا اجرا کند.

یکشنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار. حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، سردار منظم که

حاکم کاشان شده است، موثق الملک، تومانیانس، حاجی آقا خلیل، خان شوکت، میرزا سلیمان خان، موقر الدوله، بودند.

دوشنبه ۲۸ شهر صفر ۱۳۳۲

گفتند امروز یک دستهٔ بزرگی از طرف سنگلج حرکت می‌کند، نخل هم که مدت سی سال است حرکت نداده‌اند، حرکت خواهند داد.

سوار شده رفتم میدان توپخانه، (در) خیابان ناصریه جمعیت زیادی بود. اعلیحضرت همایونی هم درسر در شمس‌العماره بودند. زن زیادی برای تماشا آمده بود.

یک اعلانی از طرف وزیر داخله شده است به در و دیوارها چسبانده‌اند که اشخاصی که تعیین (برای) انتخاب می‌کنند، بایست ملتفت بشوند که اشخاصی که بر ضد حکومت ملی (و) سلطنت ملی اقدامات کرده‌اند انتخاب نشوند که از درجه اعتبار خارج است. آن را عین‌الدوله اگر دستش برسد بدتر از شمر و عبیدالله زیاد و حجاج با تمام مردم رفتار خواهد کرد. (امضاء کرده است).

سرکار معزّزالملوک هم رفته بوده‌اند منزل آقا سید محمد روضه، با بچه‌ها، از قراری که می‌گفتند دسته مفصلی بوده است. شبیه تمام شهدا را درست کرده بوده‌اند. یک دسته مفصلی هم فردا حرکت خواهد کرد.

سه شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۳۲

امروز یک دسته مفصلی از سنگلج حرکت می‌کند. میدان توپخانه و خیابان مریضخانه جمعیت غریبی بود از زن و مرد، روی پشت بام‌ها پر بود. به زحمت از میانه مردم می‌گذشتیم.

یواش یواش اوضاع دسته هم دیده شد که می‌خواهند از خیابان لاله‌زار بروند

طرف در مجلس از خیابان چراغ برق بیآیند خیابان ناصریه. نخل را هم حرکت دادند. به قدر صد یدک اشکالِ اسرا را درست کرده بودند. دو دسته نقاره‌چی، شتر، بار کجاوه، سقاخانه (و) حجله (و) دستگاه زیادی بود. قزاق، ژاندارم یک سر دسته از جلو ما مدتی بودگذشته یک سرش سر چهار راه حسن آباد بود. شبیه دو طفلان مسلم (و) شبیه شهدا را درست کرده بودند. خیابان‌ها راه نبود از جمعیت مردم مسلمان، به جز فکلی‌ها که نکردند (و) نمی‌کردند.

امروز وزیر مختار جدید روس وارد طهران می‌شود، (در) باغ حاجی باقر، برادر حاجی فرج رعیت‌های روس آنجا تشریفات قرار داده‌اند و باغ سردار معتضد روبروی باغشاه را تشریفات دولتی. هر جا هم تقریباً نیم ساعت توقف خواهدکرد. سه بعد از ظهر وارد طهران خواهد شد. امروز هم عید میلاد امپراطور آلمان است، صبح در مدرسه المانی جشن گرفته بودند، عصر هم (در) سفارت المان پذیرائی می‌کنند. یک ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده رفتم سفارت آلمان سعدالدوله، سردار ظفر، سردار محتشم، مهندس الممالک، آصف السلطنه، صادق السلطنه، ممتحن الدوله، وزیر مختار فرانسه، قنسل انگلیس، شارد فر ایتالیا، قنسل فرانسه، صاحبمنصب‌های سوئدی، احتساب الملک، معین الدوله، وزیر دربار هم آمده، من سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۲

نماز و دعاهای اول ماه خوانده شد، تغییر لباس سیاه داده شد. سوار شده رفتیم به حضرت عبدالعظیم زیارت کرده، خلوت بود.

پنجشنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم بلدیه که سابق دارالحکومه بود، حالا اداره بلدّیه است برای دادن

تعرفه انتخاب، در اطاقی که متعلق بود رفته، مشیرالدوله، معین بوشهری، سید ساعت ساز، میرزا رضا خان سفارتی بودند. تعرفه را (نگاه) کرده، رجوع کردند (به) کتابچه بعد مهر باطله زدند. اشخاصی که من انتخاب کرده بودم از این قرار است: سپهدار اعظم، احتشام السلطنه، مستوفی الممالک، محتشم السلطنه، حشمت الدوله، مجدالملک، اعلم السلطنه میرزا، رضای مستوفی گرکانی، معین بوشهری، حاجی ربیع آقا، شیخ حسین حریر فروش داماد حاجی محمد حسین، حاجی عباسقلی آقا، که دوازده نفر حق تعیین دارم. از در دیگر ما را بیرون کرده آمدم پشت تکیه دولت که سابق سرباز خانه فوج سوادکوه بود. آمدم توی تکیه دولت، اجزای کشیکخانه مشق می‌کردند.

آمدم دیوانخانه اعلیحضرت همایونی، ناصرالملک، علاءالسلطنه، در عمارت برلیان بودند که وزیر مختار روس بناست بیاید حضور. باری قدری توی باغ راه رفته سوار شده آمدم منزل. مختصری استراحت کرده، سوار شده رفتم منزل سپهدار. سپهدار از عین الدوله بدگوئی می‌کرد که چرا استعفا نمی‌دهد. روزنامه نویس‌ها هم عین الدوله را دوره کرده‌اند که بایست استعفا بدهد ولی او به قدری پر رو است که به این زودی‌ها استعفا نخواهد داد.

جمعه ۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

قدری کتاب خوانده، قدری راه رفته خیال کرده، یک مرتبه مژده خوبی رسید، کاغذ سرکار خاصه خانم رسید که از بصره و بغداد نوشته بودند. بی نهایت خوشحال و خوشوقت شدم. از دریای محیط بزرگ آمده‌اند بصره، از آنجا آمده‌اند بغداد. کاغذ مختصر (بود)، شرح حالاتشان را نوشته بودند با همان قافله بوده‌اند که اعراب حجاج را اذیت کرده، خیلی ازشان کشته شده و غارت کرده(اند).

به قدر هزار نفر از قراری که نوشته بودند ازشان کشته شده، به قدر هزار و پانصد

نفر از حجاج به مکه نرسیدند. پولشان تمام شده، خرجشان خیلی شده، چندین نفر عسکر شب و روز مواظبشان بوده، باری حالا (در) کربلای معلا هستند. باری به جائی نرفته تمام را در منزل بوده، روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته استراحت (کردم).

شنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

خیلی کسل بودم، آقا میرزا آقاخان (و) حسن خان آمدند، مدتی صحبت کردند، رفتند. زیر کرسی افتاده مشغول خیال کردن بودم. نهار مختصری هم صرف شد.

یکشنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

والاحضرت اقدس سه چهار مرتبه تلفن کرده من را احضار کرده بودند. نزدیک ظهر سوار شده رفتم امیریه، میرزا گشنه‌ها (و) مستوفی پوسیده‌ها و اعلم السلطنه بیرون بودند. حضورشان شرفیاب شده، ظل السلطنه، و سید آبگوشتی، حاجی علی خان، بودند. صرف نهار با حضور والاحضرت با ظل السلطنه (و) اشرف السلطنه شد. بعد از نهاربعضی فرمایشات‌فرمودند که راجع به سفارت روس بود که من بایستی مذاکره بکنم.

دو ساعت به غروب آمدم منزل، لباس عوض کرده، کالسکه حاضر کردند، سوار شده رفتم سفارت روس. وزیر مختار می‌خواست سوار بشود «مسیو لبسسکی» را ملاقات به عجله کرده، سوار شده آمدم امیریه حضور والاحضرت رسیده، جواب فرمایشات را به طور دلخواه ایشان تحصیل کرده بودم، به عرض رساندم. سوار شده مراجعت کردم.

نصرت خاقان نوکر عین الدوله که شوهر خانم اخترالدوله (است) کاغذی نوشته بود که برای درةالدوله خواستگار آمده، امر خیری می‌شود، لازم است که من بروم آنجا برای مذاکرات. رفتم منزل اخترالدوله، معلوم شد که منصور نظام شخصی است از اهل خلج ساوه، تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد.

دوشنبه ٦ ربیع الاول ۱۳۳۲

هوا آفتاب بود، سوزی هم داشت. سوار شده رفتم به در خانه. موثق الدوله، حاجب الدوله، معین السلطان، اعتمادالسلطنه توی باغ بودند. صرف نهار کرده سوار شده آمدم منزل.

یک ساعت به غروب مانده، وزیر مختار روس وقت داده است به ایرانی‌ها (که) از او دیدن بکنند از چهار بعد از ظهر تا شش بعد از ظهر. هرکس را (که) بخواهید بود. از وزراء، شاهزادگان، اعیان، اشراف، بختیاری‌ها و عین الدوله، سعدالدوله، سپهدار. صمصام السلطنه وزیر مختار آدم اخموئی به نظر آمد. عینک هم می‌گذارد، باریک اندام است، باری «مسیو لبسسکی» معرفی کرد.

سه شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

به رسم معمول کسل بودم. صرف نهار کرده، استراحت کرده، کتاب خوانده، یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. ساعدالوزاره که ژنرال قنسل تفلیس بوده با وزیر مختار روس آمده (بود)، خیلی فرنگی مآب تشریف دارند.

چهارشنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

پیاده رفتم به در خانه زیر عمارت موزه. موثق الدوله، حاجب الدوله، لقمان الممالک، احتساب الملک، خطیب الممالک بودند. یک رأس اسب هم اعلیحضرت همایونی برای دختر وزیر مختار روس مرحمت کرده بود آوردند دیدم. نزدیک ظهر سوار شده آمدم منزل.

عصری رفتم منزل حاجی امین الخاقان. او را برداشته رفتم منزل اختر الدوله. منصورنظام که می‌خواهد درةالدوله را بگیرد آمد، پسر شیخ علی خان شاهسون بغدادی

است، رعیت‌منش و کدخدا روش است، قرار شد فردا بیایند ختم عمل بکنند. باری آنها رفته، نصرت خاقان قدری پیانو زد.

سرکار معزّزالملوک، با ایران جون و عزیز اقدس جون (به) سلامتی تشریف بردند امیریه. شب را هم آنجا خواهند بود. عمرکشان دارند.

امروز وزیر مختار روس هم رفته بود امیریه. حضور والاحضرت.

پنجشنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

امیر مفخم آمده، مدتی صحبت کرد و رفت. صرف نهار کرده کسل بودم.

جمعه ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۲

به جائی نرفته، تمام را در منزل کسل خیالی بودم. امروز نظام الملک با جمعی رفته بودند منزل سپهدار، گفتگو کرده، مجلسی داشتند برای ارباب حقوق که مجلس آنچه بایست از حقوقات هم کسر بکند کرده، دیگر این تومانی دو ریال (و) پنج هزار چه چیز است. دیگر معلوم نشد نتیجه چه شد. شب هم آقا میرزا آقاخان (و) حسن خان آمده قدری گشته، به رسم معمول سکوت کرده رفتند.

ایران جون هم با عزیز اقدس یک عمر کوچولو که آتش بازی درست کرده بودند، آوردند آتش زدند.

شنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتیم به در خانه. قدری توی باغ راه رفته، وزیر دربار، صاحب اختیار و قوام السلطنه وزیر مالیه رفتند و تاج کیان را که چند روز بود آورده بودند بیرون که عکسش را بیاندازند (و) تعمیر بکنند آورده، امروز مجدداً بردند خزانه گذاردند.

ناصرالملک هم آمده کمیسیون تاجگذاری هم عملش ختم شده، پیشنهادها را نوشته که این روزها ببرند هیأت (دولت) تصویب بکنند، به ولایات تلگراف بکنند که در ماه شعبان تاجگذاری شروع خواهد شد.

یکی از گفتگوها این است که حضرت ملکه جهان (را) که مادر اعلیحضرت است برای تاجگذاری بخواهند که بیاید طهران.

باری ناصرالملک هم آمده دم آلاچیق ایستاده، قدری فرمایشات رسمانه فرمودند. احوالپرسی کردند، از من سئوال کردند که شکار می‌روم یا خیر.

بعد با معین السلطان سوار شده آمدم منزل. رفتم خیابان لاله زار، از آنجا رفتم امیریه حضور والاحضرت شرفیاب شده، از آنجا آمدم منزل سپهدار. جمعی بودند، ساعدالوزاره که قنسل تفلیس باشد، شیخ الاسلام قزوین، نظام السلطان، انتظام الدوله بودند. آمدم منزل. مشهدی اسماعیل که دو سه روز بود رفته بود شکار یک قوچ سه ساله زده بود، قوچش خیلی چاق بود، قوچ را هم دادم بردند برای وزیر مختار روس.

یکشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۲

عصری سوار درشکه شده رفتم به عزم دو سه شبه، به وردآورد.

هوا هم خیلی خوب بود. دو ساعت و نیم طول کشید تا رسیدم به وردآورد، جمعی بودند، خود آقای مستوفی الممالک رفته بود شکار. اشخاصی که اینجا هستند و مهمان مستوفی الممالک هستند از این قرار است:

سردار ظفر دیروز آمده است، سردار بهادر با احیاءالملک، معین الاسلام امروز آمدند، مفاخرالسلطنه هم با سردار ظفر آمده، مسرورالسلطنه، اسعدالملک، ندیم باشی، میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک، سهام نظام با خود آقای مستوفی الممالک آمده بودند، منتظم الدوله (و) لطفعلی خان بختیاری هم با سردار ظفر آمده بودند با سالار پسر سردار محتشم.

این جمع مهمان بودند خودشان و مال‌هایشان. ده قاب و دو مجمعه پلو شام و نهار بود. کباب های متعدد، خوراک‌های خیلی مفصل. میوه (و) شیرینی و آجیل شب‌ها پیش از شام می‌آوردند. مشغول بازی تخته (و) آس و بازی‌های دیگر (بودیم). تا ساعت هشت بعد شام خورده، هرکس در جائی رفت و خوابید. چندین اطاق خواب تازگی‌ها ساخته‌اند. من هم با مستوفی الممالک و میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک در یک اطاق استراحت کردیم.

دوشنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

از خواب برخاسته، نماز خوانده، نهار قلیان مفصلی از برای هر کسی بردند، بعد رفتیم بالای پشت بام دوربین کشیده یک دوربین بزرگ سه پایه دار ماه بینی سردار ظفر دارد که خوب می‌بیند انداختیم به طرف کوه. دو دسته شکار دیدیم. هوا هم خوب بود. مستوفی الممالک با سردار ظفر رفتند به طرف کوه.

یک ساعت به غروب مستوفی الممالک و سردار ظفر آمدند معلوم شد شکارها را ندیده بودند. چند تا بز دیده بودند با گلوله دو تا را زده بودند. یکی را مستوفی الممالک زده بود، یکی را سردار ظفر مال سردار ظفر زخمی شده بود. می‌خواسته است برود، مستوفی الممالک زده بوده است.

سردار ظفر خیلی چاق شده است. مرض کلیه هم دارد کلیتاً بختیاری(ها) چاق و نازک نارنجی شده‌اند. گاهگاهی تقلید از مرحوم اتابک می‌کنند. چونکه خوب یاد گرفته‌اند که اظهار خستگی بکنند.

سه شنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتیم پشت بام دوربین کشیده چیزی ندیده، قدری با تفنگ کوچک نشانه

انداخته، یک تخم مرغ گذارده به قدر یک صد تیر انداختند نزدند، من با تیر اول بعد از همه انداختم زدم.

باری گفتیم اسب‌ها را زین بکنند برویم برای آهوهائی که دیروز دیـده بـودند. منهم سوار شده، سردارها تماماً سوار شده، یک دسته سوار بختیاری با جلو دارها رفتند بالای حسین آباد، آهوها را برانند بیاید رو به ما به قدر یک ساعت منتظر شـده آخـر آهوها رم خورده، رفتند به طرف کوه.

شب هم مشغول بودیم. به رسم معمول بازی و صحبت تا ساعت هشت.

چهارشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز سردار محتشم و سردار جنگ می‌آیند اینجا. رفتیم پشت بام به اطـراف دوربین انداخته، حضرات هم وقت نهار آمدند. نهار چلوکباب گوشت شکار خورده، سردار جنگ ایلخانی بختیاری است دو سه روز دیگر با صمصام السلطنه حاکم اصفهان، خواهند رفت.

سدیدالملک که برادر علی خان ارشد الدوله باشد (و) نوکر سردار جنگ است (و) مدیرالدوله پیشکار سردار ظفر بودند. بعد از نهار مشغول صحبت و بازی شدیم تا غروب شب را هم بختیاری(ها) مشغول آس بازی (شدند)(و) قمار کلانی کردند. به قدر چهار صد تومان برد و باخت شد.

پنجشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۲

قدری بازی کردیم، سردار محتشم، سردار ظفر، سردار بهادر وادالزنـا، سـردار جنگ، احیاءالملک، مدیرالدوله و سدیدالملک رفتند شهر مستوفی المـمالک خـیال دارد دو سه روز دیگر برود به طرف کوه جار و بشکار. مستوفی الممالک و حضرات

رفتند به شکار من هم سوار شده آمدم رو به شهر. مغرب وارد منزل شدم.

والاحضرت ظل السلطان دستخطی برای من مرقوم فرموده بودند. کاغذ سرکار خاصه خانم هم از کربلا رسیده بود.

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه. امروز عید مولود حضرت ختمی مرتبت است.

امروز اعلان رسمی می‌شود در تمام ولایات (و) ایالات (و) در پایتخت‌های عالم (و در) کربلای معلی، به علماء که روز بیست و ۲۸ شهر شعبان تاجگذاری اعلیحضرت سلطان احمد شاه خواهد شد. امروز هم (از) تمام شاهزادگان، وزراء اعیان و اشراف و وزرای منصوب (و) معزول دعوت کرده‌اند که لایحه تاجگذاری (و) اعلان رسمی برای تاجگذاری بکنند. علماء را هم دعوت کرده‌اند.

باری رفتم به در خانه. علماء در سرسرای موزه جمع بودند، با هیأت وزراء به جز رئیس الوزراء که کسالت دارد. والاحضرت اقدس هم با ظل السلطنه حضور شاه بودند. موثق الدوله وزیر دربار لایحه ناصرالملک را خواند که الحمدلله اغتشاش‌ها رفع شده، مملکت رو به آرامی گذارده، اعلیحضرت از قرار قانون اساسی موقع تاجگذاری و سر رشته مهام سلطنت را به دست بگیرند رسیده است. شرح مفصلی خواند یک دشکچه کوچک هم برای اعلیحضرت همایونی گذارده بودند.

طرف دست راست آقا سید محمد طباطبائی نشسته بود. طرف دست چپ ظهیرالاسلام زیر دست آقا سید محمد آقا سید محمد امام جمعه میرزا محسن و اقا سید کمال و اغلب از علماء بودند. بعد از خواندن خطابه، اعلیحضرت همایونی و والاحضرت اقدس و ناصرالملک آمدند. اعلیحضرت همایونی تشریف بردند روی دشکچه جلوس فرمودند. دست راست والاحضرت اقدس نشستند بالا دست آقا سید

محمد طباطبائی، دست چپ ناصرالملک نشسته به قدر یک ربع ساعت نشسته بعد برخاستند آمدند در اطاق برلیان. پیش از تشریف فرمائی شاه، تمام شاهزادگان، اعیان (و) وزرای معزول و منصوب (و) رجال (و) اعیان جمع بودند، به قدر دویست نفر بختیاری‌ها و صاحب منصب‌ها (و) اجزای سلام (در) اطاق برلیان جمع بودند. همان لایحه راکه آنجا خواندند اینجا هم خواندند. اینجا وثوق الدوله خواند بلند، که هم توی اطاقی‌ها شنیدند هم توی حیاطی‌ها بعد از تمام شدن زنده بادی گفتند، موزیک سلامی زد، بعد اعلیحضرت همایونی و والاحضرت وناصرالملک آمدند توی اطاق، احوالپرسی کردند از حضرات (و) مراجعت کردند به اطاق دیگر. آنوقت سلام منعقد شد. والاحضرت اقدس هم در اطاق پهلوی (شاه) نشسته تماشای سلام و دفیله راکردند.

ژاندارمری زیادی بود، ژاندارمری که مأمور اصفهان است آمده بودند. ناصرالملک (و) والاحضرت اقدس از طرف اعلیحضرت همایونی دعوت به نهار کرده بعد از سلام، ناصرالملک آمد توی این اطاق حضور والاحضرت. صرف نهار کرده، من هم آمدم سر نهار.

بعد از نهار رفتیم بالا توی اطاق عاج. دوباره رفتیم پیش والاحضرت اقدس و ناصرالملک قدری نشسته، بعد والاحضرت اقدس آمدند حضور اعلیحضرت قدری صحبت کردند.

در شهر شهرت غریبی کرده بوده است که من خودم را چیز خور کرده‌ام. جهتش برای این است که چون گفته‌اند ارباب حقوق را بایست کمیسری‌ها معرفی بکنند من که (رفته‌ام) نسبت به من بی اعتنائی (کرده‌اند) من دلتنگ شده آمده‌ام خود را مسموم کرده‌ام.

این شهرت دو سه روز است در شهر شده است. هر کس من را می‌دید تعجب می‌کرد. والاحضرت اقدس دیروز تلفن کرده بوده‌اند که آیا من از شکار آمده‌ام یا خیر؟

والاحضرت اقدس این (خبر را) امروز برای اعلیحضرت نقل می‌کردند، من هم

در جواب گفتم که حقش این است که آن رئیس کمیسری که من را نمی‌شناخت خودش را مسموم سازد که آن قدر خر است و غیر معروف که من را نمی‌شناخت. باری مدتی از هر قبیل صحبت در حضور همایونی کرده، والاحضرت بیرون تشریف آوردند، موثق الدوله هم تا در شمس العماره آمدند والاحضرت را رساندند. من هم با موثق الدوله مراجعت کرده آمدیم دم آلاچیق ناصرالملک ایستاده بود. با موثق الدوله رفته مدتی با ناصرالملک صحبت کرده، بعد سوار شده آمدم منزل.امین الوزراء را گرفتند که راپرت می‌داد به تبریز برای اداره روزنامه توفیق شلاق زیادی زده حبسش کردند.

شنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل سپهدار، بعد سپهدار سوار شده با سردار کبیر رفت. من هم آمدم منزل.

یکشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

برف می‌بارید، قدری هم زمین‌ها سفید شده بود. اگر آب نمی‌شد خیلی برف روی زمین ها می‌نشست.

معتمدالدوله آمد بیرون رفتم. با هم سوار شده رفتیم (منزل) معیرالممالک که اعتصام السلطنه باشد. قدری تخته بازی کردیم.

دوشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز بی نهایت کسالت خیال داشتم. هیچ جا نرفته، حتی از اطاق هم بیرون نیامدم.

سه شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز هم مثل دیروز کسل خیالی بلا نهایت بودم. هیچ جا نرفته تمام روز را توی اطاق افتاده خیال می‌کردم.



6. SARDAR-BAHADOUR et M. EPREM

سیف‌السلطنه و سرداربهادر نسبت‌های بی‌ربط و خنک به ناصرالدین‌شاه می‌دادند، جوابی دادم که اگر غیرت داشتند به زمین فرو می‌رفتند.

چهارشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۲

به همان کسالت دیروز و پریروز باقی، بلکه شدتش بیشتر. حسن خان آمده قدری مزخرف گفته، بر خلق تنگی من افزود.

پنجشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

هوا مستعد باریدن بود. سرد شده بود، کوه‌ها و شمیرانات یکپارچه سفید شده. باری سوار شده رفتم خیابان لاله زار، بعد رفتم درِ خانه موثق الدوله. حاجب الدوله، آصف السلطنه، لقمان توی باغ راه می‌رفتند، من هم قاطی شده، بعد سردار ظفر، سردار محتشم، امیر مفخم، سردار بهادر آمدند رفتیم (در) اطاق شمس العماره که سابق تلگراف‌خانه بود نشسته، سعیدالسلطنه هم که دو سه روز دیگر می‌رود فرنگستان (آمد).

چلوکباب آهو صرف شد، والاحضرت ناصرالملک هم آمده، بعد از نهار حضرات رفتند خدمت ناصرالملک. من نرفته آمدم منزل.

جمعه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. سردار بهادر، دشمن خدا، اعنی خدا و انبیای خدا و سلاطین روی زمین هم بود. مفاخرالسلطنه، احیاءالملک، صاحب نسق، سردار سعید پسر سردار کل که رفته بود پسرش را در تفلیس در مدرسه گذارده بود، از راه آذربایجان می‌خواست بیاید تبریز، پیش شجاع الدوله و او راهش نداد و برادر کوچکش ولدالزّنایِ ثانی ملقّب به سیف السلطنه و؛ منتصرالممالک بودند.

قدری صحبت کرده، بعضی نسبت‌های بی‌ربط خنک نسبت به ناصرالدینشاه شهید سعید، سیف السلطنه (و) سردار بهادر دادند. هر یک را جوابی دادم (که) اگر غیرت داشتند به زمین فرو می‌رفتند و اگر آدم منطقی بود بر من هزاران آفرین می‌کرد که هنوز

حرفشان تمام نشده جواب از روی انصاف صحیح می‌دادم حرفشان را قطع می‌کردم (و) را ثابت. بعضی‌ها(شان) تحسین می‌کردند. می‌خواستم بروم خانه عین الدوله نبود. چند روز است شمیران است، گفتند پایش درد می‌کند. گویا تمارض هم داخلش باشد. رئیس الوزراء هم که مدتی است کسل است.

شنبه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

پیاده رفتم رو به در خانه. رفتم توی آلاچیق وزیر دربار. مشیرالسلطنه (و) آصف السلطنه بودند، بعد ظفر السلطنه (و) عمیدالدوله، آمدند، بعدش محتشم السلطنه (و) سپهدار هم آمدند، علاءالملک (و) جمعی جمع شدند، پسرهای وزیر دفتر مرحوم و ساعدالوزاره. بعد رفتیم با مشیرالسلطنه و ظفر السلطنه حضور اعلیحضرت شرفیاب شده به همه اظهار مرحمت فرمودند. ممتحن الدوله هم بود فضولی می‌کرد. سپهدار (و) محتشم السلطنه نیامدند. ناصرالملک هم نیامده بود. باری از حضور اعلیحضرت آمده سوار شده آمدم منزل. عصری برخاسته، نماز خوانده، سوار شده رفتم منزل سپهدار. جمعی آنجا بودند. حشمت الدوله، صاحب اختیار، معتمدالسلطنه، معین السلطان، فخرالملک، معتضدالسلطنه، انتظام الدوله، میرزا رحیم معروف به آهی، ساعدالوزاره که می‌گفت ده دوازده روز دیگر خواهم رفت.

عین الدوله را هر کاری می‌کنند استعفا نمی‌دهد، از بس که رویش سفت است.

یکشنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۲

حالم خوش نبود، کسل بودم. به جائی نرفته صرف نهار کردم. عصری هم رفتم قدری روی پشت بام.

دوشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل معیرالممالک، با معتمدالدوله شریک شده مدتی با معیرالممالک تخته بازی کرده، بعد آمدم منزل.

سه شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه، والاحضرت ناصرالملک، مجدالدوله و جمعی توی آلاچیق بودند. قدری راه رفته با وزیر خارجه صحبت کرده،(با) آصف السلطنه، امین السلطنه، صدرالسلطنه، ظفر السلطنه، ضیاءالملک، شهاب الدوله، ممتحن الدوله، صحبت کردم، صدرالدین بیک سفیر کبیر عثمانی معزول شده است و چند روز دیگر می‌رود،آمده حضور اعلیحضرت مرخص شده که برود.

بعد ناصرالملک هم آمده توی آلاچیق، قدری نشسته رفتم دوباره با او صحبت کردم، صرف نهار کرده آمدم منزل.

عین الدوله را (که) چند روز است می‌گویند استعفا بدهد ولی او استعفا نمی‌دهد، گفتند استعفا داده است ولی من قبول نمی‌کنم که او به این زودی‌ها استعفا بدهد. سلطنت قاجاریه را به باد داد، هر چه گفتند استعفا بده، نداد. چه طور می‌شود به این زودی‌ها او استعفا بدهد.

چهارشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل عین الدوله که سر و گوش آب بدهم ببینم که استعفا کرده یا نه، در اطاق دیگر با صاحب منصبان سوئدی خلوت کرده بود. این پدر سوخته به این چیزها استعفا نمی‌دهد ولی درِ خانه هم نمی‌رود. در واقع تمارض کرده است ولی اجزای کار جمع بودند. ادیب السلطنه رئیس کابینهٔ وزارتِ داخله، بعد که ما آمدیم رفت با شریف الدوله کاغذ بخوانند.

پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل سردار ظفر. روز شنبه می‌رود اصفهان که عهد و عیالش را بیاورد. برای بعد از عید مراجعت خواهد کرد. سردار بهادر و سردار محتشم هم بودند.

جمعه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۳۲

عصری دعای عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون. سوار شده رفتم منزل قوام السلطنه. عمارتش تمام شده، الحق عمارت عالی است. فهیم الملک معاونش و قوام حضور برادرش بودند. از آنجا رفتم منزل ارفع الدوله، رئیس کابینه‌اش بودند.

شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

اخبارات تازه می‌گویند: شیراز خیلی مغشوش است، میانه سوئدی‌ها با ایلات فارس جنگ شده، سوئدی زیادی کشته شده است. باری آمدم اندرون، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته استراحت کردم سردار محتشم رفت به طرف کرمان. سردار اشجع برادرش که حاکم اصفهان بود آمده.

یکشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

باز مشغول به باغبانی توی اندرون بودم. عصری هم اخترالدوله با درة الدوله آمدند، مشغول پذیرائی ایشان شدیم.

دوشنبه ۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲

حسن خان آمد. قدری حساب خوانده شد. مواجب ما راکه تومانی دو قران و سیصد دینار دادند. به نوکرها مواجب داده شد. عصری باز حسن خان آمده قدری

مزخرف گفته رفت.

کاغذ سرکار خاصه خانم از نجف شرف آمده، باری کسل بودم.

سه شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

از امیریه، والاحضرت تلفن کرده بودند به سر کـار مـعزّزالمـلوک (-کـه) عـین السلطنه، پسر بانوی عظمی دیشب مرحوم شده است، ختم گذارده‌اند بروند آنجا. باری من هم لباس پوشیده رفتم. ختم زنانه را نزدیک خانه عین الدوله که عین السلطنه اجاره کرده بوده است و زن صیغه‌اش آنجا بود و همان جا ناخوش شده بود (گذاردند). نعش هم آنجاست.

خانه بانوی عظمی ختم مردانه است. باری توی باران رفتم خانه بانوی عظمی، سر ختم. سردار اعظم سر ختم نشسته بود. یمین الدوله، علاءالملک، صدرالسلطنه، مـعین السلطان، آصف السلطنه آقا شیخ علی عرب، اعلم السلطنه، نصرالدوله، یمین السـلطنه، بودند. عین السلطنه مدت سه بلکه بیشتربود که ناخوش بود، ناخوشی بواسیر داشت، چند روز قبل عمل کرده بود. قدری هم بهتر شده بود. دیروز بخیه‌هائی که زده بودند باز شده بود، هر چه کرده بودند که دوباره خون را بند بیاورند، نشـده بـود. مـعالج هـم دکـتر «اسکات» بوده است، هر چه «انژکسیون» کرده بود،فایده نکرده بوده است، از بچکی هر وقت رعاف[1] می‌شده خونش بند نمی‌آمده است.

والاحضرت هم عصری تشریف برده بودند پیش بانوی عظمی.

باران به شدتی می‌بارد که مثل سیل از آسمان می‌آید، (در) کوچه از شدت گل نمی‌شود راه رفت.

۱ـ رعاف: جاری شدن خون از بینی

چهارشنبه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳۲

به شدت باران می‌آمد، سقف‌ها آب چکه می‌کند، اغلب جاها خراب شده است. عمارت‌های ما که هیچ آبادی ندارد مگر آن جاها که شیروانی آهن دارد. رفتم منزل بانوی عظمی سَرِ ختم. سردار اعظم نشسته بود ظهیرالاسلام، علاءالملک، سردار کل، معین السلطان، آصف السلطنه، صاحب اختیار، یمین السلطنه، حشمت الدوله، اجلال الدوله، موثق الملک، آقا سید رضی، امیر مفخم، سردار محتشم، سردار بهادر، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، امجدالدوله، آقا شیخ عبدالنبی، آقا شیخ علی عرب، معین الاسلام، (بودند). ظهر، اعتضادالسلطنه با موثق الدوله و مستشار السلطان آمدند ختم راجمع کرده، حاجی میرزا لطف الله روضه خواند.

والاحضرت اقدس هم امروز تشریف فرمای سر ختم شده بودند. پیش از تشریف فرمائی والاحضرت، آسیه خانم آمده بود ختم زنانه را جمع کرده بودند.

پنجشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند منزل بانوی عظمی، نعش را هم عصری بلند کردند. والاحضرت اقدس هم امروز تشریف داشتند.

جمعه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۲

مجدالدوله چندروزاست‌رفته‌است علی‌آباد،برای‌این‌که حرکتی کرده باشد، من را هم دعوت کرده بود که امروز بروم آنجا. نزدیک ظهر سوار شده راندم برای علی آباد.

از آمدن من مأیوس شده مشغول صرف نهار بودند. معین السلطان، شبل السلطنه، صاحب اختیار قدیم، تمجیدالدوله، مجدالسلطنه نوهٔ دختری مجدالدوله و آصف السلطان بودند. مجدالدوله هنوز حالش خوش نیست،کسل است.

شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار، سپهدار، صاحب اختیار، فخرالملک، میرزا علی اصغر خان پسرش بودند.

بعد سپهدار رفت عمارت بزرگش پیش یک فرنگی که تازه از روسیه با پسر شریعتمدار آمده است طهران. معلوم نیست که برای چه کاری آمده است!! فرنگی با پسر شریعتمدار که آمدند از پیش سپهدار بیرون، شریعت زاده آمد پیش ما، فرنگی را هم آورد به ما معرفی کرد، یعنی ما را به او معرفی کرد ولی او را به ما معرفی نکرد. باری سپهدار آمده صرف نهار کردیم، بعد از نهار قدری تخته بازی کرده، صحبت کرده، سوار شده آمدم رو به منزل.

اخبارات تازه: مستوفی الممالک هم دیشب مراجعت کرد، دیروز هم وزراء مهمان عین الدوله بودند از صبح در مجیدیه.

یکشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه توی آلاچیق پیش موثق الدوله. ناصرالملک سه چهار روز است ناخوش است. معلوم نیست تمارض کرده است یا کسالت دارد. در خانه نمی‌آید. هیأت وزراء هم بعضی‌ها آمده بودند. صدیق الحرم هم امروز پدر سوخته، دیده شد.

امروز سیصد نفر ژاندارم رفتند به طرف بروجرد که بیچاره‌ها کشته بشوند. اغلب با اهل و عیالشان وداع کرده بودند.

بعضی از مردمان مشروطه خواه یعنی حامی‌های انگلیس آمده بودند مشایعت ژاندارمری‌ها. اغلب زن‌هایشان هم آمده بودند توی میدان توپخانه مشایعت، با موزیک از شهر بیرون رفتند.

امروز کبک زیادی برای فروش آورده بودند پامنار، دانه‌یی سه شاهی فروختند، من شانزده تا خریدم.

اخبارات تازه این است: کرمان (و) شهر بم را بلوچ‌ها چاپیده‌اند. شهر را هم متصرف هستند.

دوشنبه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۲

بعضی کاغذها نوشته، شب هم قدری روزنامه نوشته، با ایران جون (و) عزیز اقدس و آقا جونی بازی کرده، شکر خدا راگفته، استراحت کردم.

سه شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

تمام روز را در منزل بودم. یک کاغذ سرکار خاصه خانم هم امروز دیده شد که یکی از زوار حاملش بود. روزنامه نوشته شکر خدا راگفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم منزل مستوفی الممالک، گفتند رفته است منزل حاجی دبیرالدوله سَرِ ختم. بعد که کاشف به عمل آمد معلوم شد پسر دوم دبیرالدوله که دامادمحتشم السلطنه بود، مرحوم شده است، من هم رفتم آنجا، بین راه نصرت السلطنه (و) موثق الدوله را دیدم که می‌رفتند ختم را جمع بکنند. دم در خانه که رسیدم دیدم سپهدار، صاحب اختیار، ساعدالدوله، عمیدالملک و جمعی بودند. تا رسیدم ختم را جمع کردند. محتشم السلطنه سر ختم نشسته بود.

پنجشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲

تمام روز را در منزل زیر کرسی، کسل بودم. هیچ جا نرفته، نزدیک غروب ظل السلطنه آمدند قدری نشسته، صحبت کرده، رفتند.



کامران میرزا نایب‌السلطنه

جمعه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

یک کاغذ از سرکار خاصه خانم که از نجف اشرف نوشته بودند رسید. معلوم می‌شود کاغذهای ما هنوز به ایشان نرسیده است.

عصری هم یک کاغذ از حمیدالملک، برادر عبدالله خان خواجه رسیده که نوشته بود و اطلاع داده بود که عبدالله خان در «ادسا» مرحوم شده، تأسف خورده، به جائی نرفته تمام را در منزل کسل بودم. والاحضرت اقدس تلفن کرده بودند، احضار کرده بودند، از شدت کسالت و مأیوسی از حضرت ایشان نرفتم.

شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۲

هوا کمی انقلاب داشت، گاهی ابر می‌شد. باری سوار شده رفتم منزل حمیدالدوله برادر عبدالله خان خواجه. قدری آنجا نشسته تعزیت گفته، بر حسب احضار والاحضرت اقدس گُه، یعنی آقای نایب السلطنه، کامران میرزایِ بی غیرت، بی‌ناموس، (رفتم امیریه).

میرزا گشنه‌های بیچارهٔ گدا، مشغول حساب بودند، اعلم السلطنه برای.... زن های حضرت اقدس و خوردن مالش (و) بعدش فحش دادن (و) مسخره کردن ... ظل السلطنه هم مثل ی تاپاله آمدند بیرون و با دهنِ گهشان قدری مزخرف گفتند، تشریف بردند پیش زن‌ها و هم جنس‌های خودشان. بعد از یک ساعت معطلی و ده مرتبه پیغام کردن، رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، روی پشت بام مشغول رسیدگی بودند، تیرهای پوسیده را امتحان می‌کردند.

از جیبشان پول در آوردند دادند که تیر نو بخرند. بعد آمدیم توی اطاق اعلم السلطنه، مؤدب السلطنه را هم خواسته گفت‌وگو کردند برای مهمانی شب سه‌شنبه. وزیر

مختار روس، اجزای قنسولخانه و قزاقخانه، به قدر سی و سه چهار نفر دعوت شده‌اند برای شب سه شنبه ایرانی هم به جز خود حضرت اقدس (و) ظل السلطنه (و) سلطان محمود میرزا (و) اقتدارالسلطنه کسی نیست.

چون می‌خواهند گویا از کُهِ روس(ها) میل نمایند، از ایرانی‌های چه خودمان و چه غیره رودربایستی دارند. گویا می‌خواهند چاپلوسی کنند و مطرب و خواننده برایشان بیاورند، از ایرانی‌ها خجالت می‌کشند.

باری قدری حضرت اقدس به جان کندن از جیبشان پول در آورد برای خرید مشروب وغیره....

من حوصله ام تنگ شده از این نوع کثافتکاری‌ها و نانجیبی‌ها، برخاسته، نهار نخورده آمدم منزل. کسل خیالی بودم، به جائی نرفته، تمامش را زیر کرسی بودم.

امروز هم سفیر کبیر جدید عثمان که اسمش عاصم بیک است و چندی قبل وزیر خارجه عثمانی بوده وارد طهران شده، تشریفات معموله به عمل آمده.

یکشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سردار اعظم آمده، رفتم بیرون، مدتی صحبت کرده، او رفت. روزنامه توفیق آذربایجان که توقیف شده بود، حالا جریده اسلامی اسمش را گذارده، باز بر ضد مشروطه شرحی نوشته است. از وزراء و بختیاری‌ها بد گوئی کرده بود و یک تلگرافی هم از قول علمای نجف نوشته بود (که) مشروطه را حرام کرده‌اند.

دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۲

بی اندازه کسل بوده، متصل خیال می‌کردم. نهار نتوانستم بخورم، تا عصری یک بند افتاده بودم. عصری والاحضرت اقدس من را پای تلفن خواسته، بعضی فرمایشات

فرمودند، شب را هم در امیریه دعوت کردند.

رفتم حمام، بیرون آمده یک ساعت از شب گذشته لباس مشکی شب را پوشیده سوار شده رفتم امیریه.

در عمارت بزرگ، والاحضرت اقدس (و) ظل السلطنه (و) اعلم السلطنه بودند. چراغ‌ها را روشن کرده بودند، ارکستر قزاق، ارکستر «بالالا» هم بود. میز شام را هم در تالار شمال ترتیب داده بودند.

میز سی و هشت نفره بود، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، آصف السلطنه، سهم الدوله، سعدالملک، هم بودند. دو ساعت از شب گذشته مهمان‌ها شروع به آمدن کردند، وزیر مختار روس با تمام اجزای سفارت، دخترش، معلم دخترش، صاحب منصب‌ها با زن‌هایشان، ژنرال قنسل با اجزای قنسل خانه، (و) زن‌هایشان. صاحبمنصب‌های قزاقخانه با خود ژنرال به قدر سی و دو نفر، روس‌ها بودند، هشت، نه نفر ماها بودیم. چند نفر از زن‌ها و مردها هم عذر آورده بودند.

باری وزیر مختار، با صاحبمنصب‌ها یکی، یک نشان داشتند، نشان زده بودند (و) به مهمانی رسمیت داده بودند.

باری رفتیم سر میز شام، شام مفصلی صرف شد. وزیر مختار هم نطق مفصلی (به) سلامتی والاحضرت کرده، جا می‌نوشید، نطقش هم از دوستی به خانواده حضرت اقدس و سلطنت ایران بود. سلام ایران را هم زدند. بعدش هم والاحضرت نطقی به سلامتی حضار و وزیر مختار (و) اتحاد با خانواده سلطنت امپراطوری (کرده) جامی نوشید، تا ساعت شش مهمان‌ها بودند. مطرب ایرانی هم آمدند، قدری زدند. این وزیر مختار معتبر است، از دولت خودشان هم نشان معتبری دارد، دختر بزرگی هم دارد. (که) قدری زشت است ولی بی نمک نیست. این وزیر مختار وقتی در چین بوده عاشق زن وزیر مختارِ فرانسهٔ مأمور چین بوده، با زن وزیر مختار فرانسه مجامعت می‌کند (و) این

دختره نطفه‌اش بسته شده، گویا شوهرش نبوده است که گردن او بگذارند. شرحش مفصل است. این زن را هم شوهرش طلاق گفته.

سه شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم به در خانه. از در شمس العماره پیاده شده، توی باغ قدری با وزیر دربار صحبت کرده رفتیم (به) عمارت بلور، حضور اعلیحضرت شرفیاب شده، عین الدوله هم یک نفر صاحبمنصب سوئدی که رئیس تشکیلات است آورده حضور اعلیحضرت معرفی کرد.

ناصرالملک هم توی آلاچیقش راه می‌رفت. قدری راه رفته بعد سوار شده آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که گفتند: صمصام السلطنه از حکومت اصفهان استعفا کرده، گفته است به طهران هم نخواهم آمد. می‌روم به طرف ولایت، از آنجا هم خیال رفتن مکه را دارم.

شجاع الدوله با اقبال السلطنه ماکوئی می‌گویند مشغول جمع آوری استعداد هستند. بعضی‌ها می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه خیال آمدن به ایران را دارد. گفتند امیر اعظم به او نوشته او را از طرف خودش دعوت کرده، می‌خواهد گولش بزند دیگر خبر ندارد (که) حاجی گول خور نیست.

باری شب چهارشنبه آخر سال بود، بوته اَلو زده کوزْه آتش بازی روشن کرده، بچه‌ها، ایران جون، عزیز جون، امیر علی اصغر جون شیطانی می‌کردند و ذوق می‌کردند. قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲

دیشب در عالم خواب دیدم که در قصر صاحبقرانیه هستم. جمعیت زیادی است

از وزراء اعیان و اشراف. راه نیست آدم وارد دیوانخانه عمارت صاحبقرانیه بشود. سلطان‌احمدشاه‌لباس جواهرپوشیده،جقّهٔ مکلل‌برسرش است. من هم یک شمشیر الماس برلیان بسیار عالی به دستم است، یعنی قداره‌ای است ولی مثل شمشیر کج است ولی خیلی می‌درخشد. نمی‌دانم کی به من این قداره الماس را داده است (که) هر کس دست من می‌بیند می‌گیرد، تماشا می‌کند و تعریف می‌کند. من هم منتظر هستم که برایش بلکه مشتری پیدا بشود. مخصوصاً سپهدار از من گرفته تماشا کرده، خیلی تعریف کرد. بعضی‌هاقیمت می‌کردند.بعدکه‌شاه‌وحضرت‌اقدس‌رفتندتوی‌حوضخانهٔ‌صاحبقرانیه پیش شمس الدوله و سایر زن‌ها، شمشیر همین طور به دست من بود. یکمرتبه من به دست سرکار خاصه خانم سپردم. بعد دیدم عین الدوله و موثق الدوله هم شمشیر را به دست من دیده‌اند می‌گویند بایست تحقیق بشود این شمشیر شاید مال دولت باشد، من به حرف آنها خندیده تمسخر می‌کنم که از خواب بیدار شدم، انشاءالله خیر است. این ترک‌های پدرسوخته و این شاهزاده‌های نا اصل توی خواب هم دست از دشمنی شان بر نمی‌دارند.

عصری رفتم از پشت پارک امین الدوله گذشته، از دروازه دوشان تپه رفتم بیرون. رکن السلطان پسر مرحوم عضد الملک که امیر آخور شاه است او را هم دیده قدری که رفتم امین بقایا پسر سلطان علی خان را با دو برادر دیگرش دیدم، معین السلطان (و) میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک (و) پسرهای ظل السلطان هم سواره از دور دیده شدند.

صحراها سبز شده، خیلی مصفاست.

پنجشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۲

حالم کسل بود به جائی نرفته، عصری بچه‌ها را حجامت کردند.

امروز یک کاغذ هم از سرکار خاصه خانم رسید که سوم این ماه نوشته بودند. کاغذهای ما هم به ایشان رسیده است.

جمعه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم حمام، بیرون آمده، صرف نهار کرده، قدری استراحت شد. عصری برخاسته نماز خواندم. اشرف السلطنه آمده اینجا حمام. رفتم اندرون با اشرف السلطنه خداحافظی کرده آمدم بیرون.

شنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

صرف نهار کرده مشغول ترتیبات تحویل شدیم. تقویم دو تا است یکی مال مرحوم نجم الدوله که پسرش چاپ می‌کند و می‌گویند مرحوم نجم الدوله تا هفت سال استخراج کرده است و گویا بعضی دخل و تصرفات هم کرده، یکی هم مال نجم‌الملک. اول این ماه را هم مال نجم الدوله یکشنبه نوشته نجم الملک شنبه، اختلاف دارند.

باری تقویم نجم الدوله تحویل را این طور نوشته است:

«به زیج هندی ۸ ساعت (و) ۱۹ دقیقه (و) ۵۵ ثانیه از روز گذشته به زیج فرنگی ۸ ساعت (و) ۳۶ دقیقه از روز گذشته.

به زیج الغ بیک ۱۱ ساعت (و) ۱۴ دقیقه از روزگذشته. ولی تقویم نجم الملک از این قرار نوشته است: به زیج هندی ۸ ساعت (و) ۱۸ دقیقه (و) ۴۱ ثانیه.

به زیج فرنگی ۸ ساعت (و) ۲۷ دقیقه (و) ۳۰ ثانیه به زیج الغ بیک ۱۱ ساعت (و) ۱۸ دقیقه (و) ۱۴ ثانیه.

بسم الله الرحمن الرحیم.

داخل در سال بارس‌ئیل شدیم. امیدوارم انشاءالله تعالی به خواست خدا و توجه ائمه خدا که در این سال خوش بگذرد. خودم، سرکار معزّزالملوک، ایراندخت، عزیز اقدس، امیر علی اصغر خان و دوستانم را سپردم به خداوند قادر متعال.

باری بعد از فراغت از آداب تحویل، سوار شده رفتیم به حضرت عبدالعظیم

جمعیت زیادی بود از هر قبیل. زیارت کرده، آستانه مقدس را بوسیده، گشایش (و) توفیق از حضرت رب العزة خواسته مراجعت کرده، بین راه هم تماشای آتش بازی را می‌کردیم که در شهر آتش می‌زدند.

رفتیم امیریه، بعد والاحضرت اقدس بیرون تشریف آوردند، قدری نشسته صحبت کرده، بعد تشریف بردند اندرون من هم سوار شده آمدم منزل.

بسم الله الرحمن الرحیم.

روز اول بارس ئیل ۱۳۳۲ اوّل حمل

یکشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲

صبح بعد از شکرانه حضرت خالق مهربان (و) نماز، قدری دعا(ی) اول سال را خوانده درگاه حضرت احدیت توفیق (و) گشایش نعمت (در) سال نو، سلامتی سرکار معزّزالملوک، ایران، عزیز (و) علی اصغر را با دوستان از خداوند متعال خواسته با سلامتی سرکار خاصه خانم، ولی به شرط این که با من راست باشد دروغ نفرماید، محبت راستی داشته باشند. انشاءالله هر جا باشند سلامت باشند. سوار شده رفتم منزل سپهدار. جمعی بودند. با سپهدار سوار شده رفتیم (به) در خانه. توی آلاچیق نشسته، وزیر دربار و جمعی بودند ناصرالملک هم آمده جمعیت زیادی از هر قبیل بودند برای تماشای سلام. بعد که سفرا از حضور شاه آمدند بیرون، آمدند توی باغ، جای صاحب منصب‌ها ایستاده برای تماشای سلام (و) شلوغ کردند.

پیش از سلام هم رفته حضور اعلیحضرت شرفیاب (شده)، باری جمعیت خیلی زیاد بود.

بعد سوار شده آمدیم منزل عین الدوله. سیف الدوله، ارفع الدوله، هرمز میرزا،

اقتدارالسلطنه، امین السلطان، نفری ده شاهی از من عیدی گرفتند.

عصری سوار شده رفتم منزل وزیر مالیه، نبود کارت گذاشتم از آنجا رفتم منزل وزیر امور خارجه؛ سیف الدوله، دو نفر از اجزای سفارت عثمانی، میرزا عبدالله خان منشی سفارت روس با قربنّا که سالار ملی می‌گویندش پدر... را. بعد با سیف الدوله آمدیم منزل حشمت الدوله، نبود. کارت گذارده آمدیم منزل ارفع الدوله، نبود کارت گذارده بعد با سیف الدوله آمده تا سربازار سر چشمه. او رفت منزلش، من آمدم منزل عین الدوله.

سید بحرینی، صدرالشریعه، عمیدالدوله، اسلحه دار باشی، وزیر مختار انگلیس هم آمده، بعد آمدم منزل حاجی امین الخاقان.

دوشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل صدرالعلماء بعد منزل برادر میرزا محسن از آنجا منزل امام جمعه بعد منزل امام جمعه خوی، محتشم السلطنه بود، صدرالاشراف با آقا سید حبیب الله که استیناف عدلیه هستند. از آنجا آمدم منزل.

بعد رفتم منزل سلطان العلماء نبود کارت گذارده از آنجا آمدم منزل آقا سید علی یزدی، نبود. کارت گذارده، آمدم منزل سعدالدوله. قدری صحبت کرده، من از سعدالدوله سئوال کردم که امسال را به نظر چه می‌آید از سیاسی و مملکت و دولت؟ خوب خواهد شد یابد؟ جواب داد که من که غیب نمی‌دانم. همین قدر می‌گویم که اگر وضع حالیه خوب است خوب تر خواهد شد، اگر بد است بدتر خواهد شد.

اخبار تازه این است که:

وزیر مالیه دولت فرانسه که خیلی مرد محترمی است (و) قبول عامه دارد (و) کابینه وزرای فرانسه در واقع به کاکل او می‌گردد و یک زن خوشگل خوبی هم دارد که

در انجمن‌های زنانه پاریس سمت عضویت داشته است، روزنامهٔ «فیگارو»ی فرانسه مدتی بوده است بر ضد این وزیر بدگوئی میکرده. بد می‌نوشته است. تا این که به امورات شخصی آن وزیر هم دخل (و) تصرفات کرده، نسبت به زنش هم بد نوشته بوده. زن وزیر مالیه تپانچه را برداشته می‌رود در ادارهٔ روزنامه از رئیس روزنامه وقت ملاقات می‌خواهد. رئیس هم می‌خواسته است بیرون برود، وقتی که می‌شنود که زن وزیر مالیه است می‌خواهد او را ملاقات کند بر می‌گردد توی اطاقش، زنیکه به محض وارد شدن توی اطاق سه تیر گلوله می‌زند به رئیس روزنامه و جابه جا می‌میرد. در وقت مردن می‌گوید من بر حسب تکلیف خود رفتار کرده‌ام زن را هم گرفته حبس می‌کنند و مشغول استنطاق هستند. از قرای که زنیکه گفته بود که: «من راضی نیستم که او بمیرد» معلوم می‌شود از این کارش پشیمان شده است. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل ظهیرالاسلام (بعد) آمدم منزل. درة الدوله هم آمده بود قدری صحبت کرده، بعد سلطان محمود میرزا آمدند.

«اشتریز» ژنرال قنسل روس آمد، مدتی صحبت کرد. اغلب فرنگی‌ها هم آمده کارت گذارده بودند.

سه شنبه ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۲

دیشب در عالم خواب دیدم که در یک عمارتی هستم، جمعی هم هستند. (از) جمله سردار بهادر. بعضی از بختیاری‌ها و سردار بهادر سر به سر من می‌گذارند. از عهد ناصرالدین شاه شهید بدگوئی می‌کرد. من جواب هائی که در بیداری هم الحمدلله به او می‌دهم به او می‌گویم می‌گفتم، بعد اوقاتم تلخ شد. از اطاق به طور تغیر بیرون آمدم. در جلوی این عمارت یک ایوان بی سقف عریضی بود و جمعیت زیادی ایستاده بودند. من هم ایستاده تماشای مردم را می‌کردم. بعد دیدم یک راه پله بالا دست من است پله‌ها را

مرتبه به مرتبه بالا رفتم. دیدم به روی یک پشت بامی رسیدم. دیدم ناصرالدینشاه آنجاست خیلی نسبت به من مرحمت کرد. بعد دیدم اینجا جاجرود است. پشت بام‌های جاجرود هستم. ناصرالدینشاه به من فرمود که فلانی خوک‌هائی که زدم ندیدی؟ عرض کردم خیر. گفت نگاه کن من نگاه کردم دیدم دو تا خوک هر کدام مثل یک گاو روی دو مال انداخته‌اند، دارند از جلو همان ایوان بی سقف که دیده بودم جمعیت زیادی ایستاده‌اند دارند می‌آورند. بعد شاه رفت به طرف پشت بام‌هائی که عمارات اندرونی جاجرود است. خیلی پشت بام‌های عریضی دارد که سابق اغلب عصرها و صبح‌ها شاه شهید آنجا می‌رفت. با حرم گردش می‌کرد.

باز دیدم شاه می‌رود به طرف آنجا و از روی یک دیوار کم عرض که به قدر دو وجب عرض نداشت، شاه در کمال خوبی راست رفت و به من گفت تو هم بیا که من در کمال زحمت نتوانستم از روی دیوار راست راه بروم. نشستنکی به هزار زحمت از دیوار گذشتم تا به آن طرف روی پشت بام‌های عریض رسیده دیدم روی پشت بام‌ها را کاه گل خوبی کرده‌اند. شاه آنجا که خوک‌ها را زده بود به من نشان داد و گفت من اینجا تماشا می‌کردم، خوک‌ها را با دوربین نزدیک اردو بازار دیدم. اسب خواسته تفنگ هندی را برداشته تنها رفتم زدم. تفنگ هندی یک تفنگی بود که علیشاه هندی از برای ناصرالدین شاه شهید فرستاده بود (و) همیشه به دست ناصرالدینشاه بود و شکارها زده بود. باری از خواب بیدار شدم.

چهارشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم منزل علاءالسلطنه رئیس الوزراء، حمام بود پسر دومش را فرستاده آمدند مدتی از ما پذیرائی کرده بعد آمدم منزل امین الدوله. (بعد) رفتم منزل نظام السلطان دیدن افتخار السلطنه. رفتم منزل سردار کل، سردار سعید پسرش بودند.

برخاسته آمدم نظام السلطان را منزلش برسانم. به اصرار من را برد پیش افتخارالسلطنه من را نهار نگاه داشت. با نظام السلطان رفتیم عشرت آباد منزل ظهیرالدوله، ظهیرالدوله را تنها دیدم توی باغ نشسته مشغول قلاب زدن است. بعد من رفتم خدمت ملکه ایران. عید مبارکی گفته حالش هم بهتر است. بعد آمدم منزل.

جمعی هم آمده بودند اینجا، من نبودم مجدالملک، محتشم السلطنه نصیرالسلطنه، محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما (و) دو سه نفر فرنگی.

پنجشنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۲

صرف نهار کرده استراحت کردم، عصری سرکار معزّزالملوک بر حسب دعوت آسیه خانم با منیرالدوله رفتند اندرون حضور اعلیحضرت شرفیاب بشوند.

من هم رفتم منزل سردار اعظم قدری نشسته صحبت کردم.

جمعه ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

منوچهر میرزا که رفته بود به چهار محال کردستان از طرف وزارت خارجه برای تفتیش ضررهائی که به (اتباع) خارجه وارد آمده، چند روز است مراجعت کرده است، امروز آمد دیدمش، باری بعد سوار شده رفتم بازدید متین السلطنه. اعلیحضرت همایونی هم به عزم چند شبه تشریف فرمای فرح آباد شدند.

ارباب کیخسرو رئیس مباشرت مجلس آمده، مدتی از مسافرت چین که کرده بود صحبت می‌کرد.

اخبارات تازه این است که بروجرد خیلی مغشوش است، ژاندارمری‌ها جنگ کرده، چندین نفر هم ازشان کشته شده است. خیلی لرستان مغشوش است. شیراز هم بی نهایت اغتشاش دارد.



میانهٔ «مِرنار» و «یالمارسن» برهم خورده است و وزراء مشغول پول گرفتن و کار نکردن هستند، ناصرالملک هم همه روزه تشریف می‌آورند دیوانخانه و صرف نهار می‌کنند.

برای خاطر بمباردمان (و) کشت و کشتکاری که ژاندارمری ها از مردم کرده‌اند و غارت‌هائی که جدیداً شده است. اهل شیراز عید هم نگرفتند خیلی مملکت فارس مغشوش است.

شنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۲

شنبه به یک روایت سلخ (و) به یک روایت غره ولی ما سلخ ربیع الاول می‌گوئیم.

دیشب خواب دیدم در شهر قزوین هستم. مهمان سپهدار. با سپهدار مشغول خوردن آبجو هستیم. سپهدار سوار اتومبیل شده رفت (و) من کفش‌هایم را گم کرده بودم، خیلی اوقاتم تلخ شده بود که من کفش داشتم پس چه شد! اغلب را فراموش می‌کنم، خواب‌های کوچک خیلی می‌بینم.

سوار شده رفتم منزل سیف الدوله، سید شریف زاده هم آنجا بود بعد از آنجا رفتم منزل مجدالدوله، مجدالسلطنه، تمجیدالدوله پسر شبل‌السلطنه نوهٔ دختر مجدالدوله بودند. بعد رفتم اندرون احوالپرسی مجدالدوله خیلی ضعیف شده ناخوش است. خداوند خودش رحم کند.

بعد سوار شده آمدم منزل. نزدیک غروب سوار شده رفتم منزل معتمدالحرم. مرآت الملک که مستوفی بیوتات است (و) حاجب الدوله آمدند.

اخبارات تازه: می‌گویند روس‌ها این روزها «التیماتوم» داده‌اند برای ژاندارمری‌ها که این ها فقط برای منظم کردن طرق و شوارع بودند نه قشون جنگی دولتی.

از یک طرف می‌گویند که آلمان‌ها گفته‌اند که بایست در تمام ایران ژاندارمری باشد. شیراز که خیلی مغشوش است، شهر کازران را که بکّلی منهدم کرده‌اند. بروجرد هم

خیلی اغتشاش است میانه «مرنار» با «یالمارسن» هم بر هم خورده است. وزراء مشغول پول گرفتن و کار نکردن هستند. ناصرالملک هم همه روزه تشریف می‌آورند دیوانخانه صرف نهار می‌کنند.

یکشنبه غره شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

عصری نماز خواندم، قدری روزنامه نوشته، منیرالدوله آمد اینجا. سرکار معزّزالملوک تشریف بردند خانه مرحوم جلال الدوله دیدن ملکهٔ زمان و همدم السلطنه.

دوشنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

عین الدوله دو روز است استعفای سخت کرده، رفته است مجیدیه از دیروز هر چه کاغذ برده بودند قبول نکرده بودند ولی گفتند که از دیشب باز راپرت‌ها راکه برای وزارت داخله برده‌اند قبول کرده بودند.

سه شنبه ۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند عشرت آباد پیش ملکهٔ ایران عین الدوله هم هنوز در حال استعفا است (و) در شمیران است.

چهارشنبه ۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل معین السلطان، جلال الملک هم بود. از آنجا رفتم منزل نصرت الممالک، آقا شیخ مجید که یکی ازوکلای عدلیه است با آقا شیخ ابوالقاسم آنجا بودند.

آمدم منزل. رفتم اندرون. مراحم السلطنه آمده بود مشغول پذیرائی ایشان بودیم تا الی عصر.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم رو به فرح آباد. هوا هم خوب شده،سر کوه را هم کمی برف زده بود.

باری اعلیحضرت در باغ دوشان تپه بودند (و) موثق الدوله در فرح آباد بودند، رفتم فرح آباد، موثق الدوله رفته بود صحرا با آقا سید ندیمش، مثل دو تا کلاغ که سر کوه بنشینند مات (و) متحیر!

راستی موثق الدوله اول قرمساق است. باری رفتم آنجا توی صحرا پیش حضرات نشسته، مدتی صحبت کرده از آنجا آمدیم توی چادر.

هیچ شباهتی ندارد به این که شاهی اینجاست، در باری است! موثق الدوله خودش است با آقا سید آقا. نه میر آخوری نه حاجب الدوله‌یی و نه کشیکچی باشی، نه از نوکرها. (در) واقع وضع دربار بی نهایت بد است.

مغرب سوار شده آمدیم رو به شهر میان دوشان تپه و فرح آباد بر خوردیم به اعلیحضرت که پیاده از باغ دوشان تپه می‌آمد رو به فرح آباد. حضرت ولیعهد (و) نصرت السلطنه هم با اعلیحضرت بودند. از من احوالپرسی فرمودند و از والاحضرت اقدس ظل السلطنه احوالپرسی کردند.

روزنامه رعدبالسان‌خوشی،بدگوئی‌از دولت روس کرده (و) پلتیک سیاسی روس را در ایران آشکار کرده است (که) دولت روس مانع از پیشرفت دولت ایران است.

جمعه ۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک بر حسب دعوت حضرت اقدس با ایراندخت تشریف بردند امیریه. امروز آنجا مهمانی مفصلی است. عصر هم زن‌های سفرا می‌آیند امیریه.

عصری برخاسته، نماز خوانده رفتم بیرون. پیاده رفتم گردش سر خندق طرف

دروازه دوشان تپه. جمعیت مثل هر سال نبود ولی باز زن و مرد زیادی (بودند).

آمدیم تا در باغ معین السلطان، جلال الملک، هرمز میرزا یمین السلطنه. حاجی آقا خان، حسن آقا، میر علینقی جالینوس و جمعی بودند. زن‌ها مـی‌آمدند مـی‌رفتند. حضرات با زن‌ها لاس می‌زدند.

یک دسته زن خیلی شیک آمدند. من خواستم لاس بزنم، گفتم: خانم‌ها من دل دارم، یکی تان رویتان را بالا کنید من ببینم یکمرتبه یکی از آنها که شیک هم بود، فوراً نقابش را بالا زد، یک صورت کریهی داشت که مافوق نداشت، زهرهٔ آدم از صورتش می‌رفت. آمدم منزل، یک ساعت از شب رفته رفتیم منزل آصف الدیوان تا سه ساعت از شب رفته آنجا بوده آمدم منزل.

سرکارمعزّزالملوک هم مراجعت کـرده بـودند. از قـرار جـمعیت زیـادی بـوده مطرب‌های زنانه، موزیک، میمون باز،حقه باز، بند باز. زن‌های سفرا هم بوده‌اند. یک انگشتر برلیان ششصد تومانی از منورالملوک دختر حضرت اقدس که عیال صدرالشریعه است گم شده و یک... الماس از منیرالدوله عیال آصـف السـلطنه، افسـرالدوله دخـتر مرحوم‌مؤیدالدوله که‌عیال‌مدیرالسلطنه،پسرنظام الملک است دیروز مرحومه شده است.

شنبه ۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کردم. عصری برخاسته، نماز خواندم امروز هم، شاگردهای گارد اقدس مدرسه کشیکخانه رفته‌اند فرح آباد آنـجا مشق اسب دوانی خواهند کرد. اخبارات تازه این است که:

امروز صبح سپهدار، امیر مفخم، سردار بهادر، سرداراشـجع (و) جـمعی رفـته بوده‌اند دربار پیش ناصرالملک که این چه وضعی است. وزراء متصل تمارض می‌کنند کار نمی‌کنند. «مرنار» یک دسته بلجیکی جمع کرده هر کاری دلش می خواهد می‌کند.

اگر (به) کسی ظلم بشود هیچ تکلیف خودش را نمی‌داند که عرض کند. تمام ولایات اغتشاش است. اداره ژاندارمری سر خود است، حکم هیچ کس را نمی‌خواند. سر خود هر کس را بخواهد می‌کشد. خیلی به ناصرالملک تاخت آورده بوده‌اند. به طوری که گفته بود اگر مقصود شما استعفای من است. من استعفا بکنم. باری غروب سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، نبود. آمدم منزل سردار بهادر، عین الملک، صاحب نسق، معین الاسلام و حاجی میرزا علی صراف بودند.

قدری با سردار بهادر صحبت کرده، حاجی میرزا علی صراف از بابت میرزا علی محمد خان که سالهاست از دست حضرت اقدس عارض است (و) حاجی میرزا علی صراف به او پول داده و او را وادار کرده است که از دست حضرت اقدس عارض بشود، بعضی صحبت‌ها بر حقانیت میرزا علی محمد کرد من جواب‌های کافی و شافی به او دادم. سردار بهادر گفت هنوز از دست من کسی عارض نشده است.

من در جواب گفتم: «شماها در بختیاری بودید با طهرانی‌ها سر و کاری نداشتید در طهران فقط یک خانه داشتید که هر کدام که به طهران می‌آمدید، آنجا منزل می‌کردید و همیشه در جزء نوکرها و ملازمان صدور بودید. پنجاه نفر سوار بیشتر نداشتید. اگر مال کسی را هم می‌خوردید باز از ترس صدور کسی جرأت عرض کردن نداشت ملک و اموال شما هم در بختیاری بود و به درد کسی نمی‌خورد،هیچ وقت هم دولت برای خاطر فلان آدم قشون کشی نمی‌کرد رو به بختیاری، این چند ساله هم که خودتان قوای مجریه (و) همه کاره بودید! صبر بفرمائید در طهران و اطراف صاحب علاقه بشوید و قدری هم از قوه‌تان کم بشود، آن وقت عرض خواهم کرد. خود همین حاجی میرزا علی که آن قدر طرف وثوق (و) اطمینان خاطر است از میرزا علی محمد خان که بنا حق مطالبات می‌کند (بیشتر) خدمت شماها خواهد رسید. حاجی میرزا علی سرخ شده، صدایش در نیامد.»

باری صرف شام آنجا شده، بعد از شام سردار اسعد آمد بیرون. الحمدلله از دو چشم کور، کاسه خشک، از دست (و) پای راست فلج است. نمک قاجاریه کار خودش را در نهایت خوبی کرد. وای به حال آخرتش که چه انتقام‌ها بایست به درگاه منتقم حقیقی بدهد. باری قدری صحبت کرده، دستش را گرفته بردندش، من هم سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار. امیر مفخم (و) بختیاری‌ها آنجا بودند، مجلسی داشتند. انتظام الدوله هم پائین بودند. دیگر ننشستم آمدم بیرون. رفتم منزل صدرالانام. قدری نشسته صحبت کرده، آمدم منزل.

صرف نهار کرده، استراحت کرده، آقا سید علی یزدی آمده رفتم حیاط بیرونی مدتی با او صحبت کردم، (بعد) رفت. بعد امیر مفخّم آمده مدتی صحبت کرده رفت.

دوشنبه ۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته، قدری استراحت کرده، بعد ارفع الدوله آمده، رفتم بیرون مدتی با او صحبت کرده، رفت. آمدم اندرون، صرف نهار کرده، رفتم حمام.

اخباراتی که امروز شنیدم این است که: اردوی ژاندارمری که رفته است به طرف بروجرد یک دسته خواننده هم با اردو رفته است، چه از برای صاحب منصب‌های سوئدی چه از برای ایرانی.

امشب هم در دربار، موثق الدوله از سفیر کبیر عثمانی (و) بعضی سفارت‌های دیگر دعوت کرده است. مهمانی است.

سه شنبه ۱۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار. قدری آنجا بودم. ملاقاتش نکرده از آنجا رفتم منزل سردار بهادر، توی سالن عمارت جدیدش بود. در واقع عمارتش تمام شده ولی هنوز فرش نکرده‌اند. فقط یک اطاق سالنش را فرش کرده‌اند.

عین الدوله هم دیروز استعفای کتبی داد و استعفایش هم قبول شد. جان خلقی را آسوده کرد.

هنوز وزیر داخله معلوم نیست کی خواهد شد. چندین نفر را می‌گویند. مستوفی الممالک هم از شکار دیروز آمده. صاحب اختیار هم آمده ولی ناخوش است.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر که با هم برویم به شمیران. باری رفتم منزل سردار بهادر با هم سوار شده رفتیم باغ معتضد الملک که روبروی باغ جلیل خانی است (و) سردار بهادر اجاره کرده است. بین راه سه تا صاحب منصب سواره خسته را هم دیدیم. سردار بهادر دعوتشان کرد. نهار گرم حاضر کرده بودند. حسن سنتوری با پسر آقا جان که خوب می‌خواند و ضرب می‌گیرد (بودند)، خواننده‌ها هم آمدند. زشت بودند. قدری پای ساز و واداشتیمشان رقصیدند. تا عصری آنجا بودیم خوش گذشت.

پنجشنبه ۱۲ هر جمادی الاول ۱۳۳۲

بعد از نهار قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، جمعی آنجا بودند. سپهدار، امیر مفخم، سردار بهادر، سردار اشجع، خلوت داشتند. سوار شده آمدم منزل حشمت الدوله ناخوش شده بود، اندرونش بود. آقا شیخ حسن سنگلجی (و) آقا شیخ جواد عرب هم آمدند رفتیم پیش حشمت الدوله.

آمدم منزل صاحب اختیار، او هم ناخوش شده یعنی واجبی کشیده پوستش را برده، بعد که با مستوفی الممالک رفته سواری پرو پایش زخم شده.

صارم الدوله امروز وارد طهران شد.

جمعه ۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در دیوانخانه شاه هستم در حیاط معروف کریمخانی که اسلحه خانه آنجاست. توی آن حوضخانه نهار مفصلی انداخته‌اند، مثل این است که مهمان نظام الملک هستیم. بعد از صرف نهار گفتیم برویم منزل مجدالدوله. مجدالدوله زودتر رفت که برای پذیرائی حاضر باشد. دیدم در یک جائی هستم مثل انزلی، عمارت مفصلی در جلو دریاست. توی آن اطاق می‌گردیم و برای اندرون و بیرون جا معیّن می‌کنم.

یک خواب دیگر هم دیدم که بایست اول قدری تاریخ بنویسم بعد خواب (را) در سنه ۱۳ که شاه شهید تشریف فرمای سفر عراق شدند (در) مراجعت و بائی سخت شد. آمدند در سلطنت آباد سه شب مانده بعد تشریف فرمای شهرستانک شدند. روزی که تشریف می‌بردند به شهرستانک، آن روز وبا سخت شده (بود) که چندین نفر از سرباز(ها) و جلودارهای شاه و حرمخانه و بعضی اجزای متفرقه تلف شدند.

آن روز ما اسب نداشتیم. از بس که در سفر عراق صدمه خورده بودند، حاجی خان پسر مهدی موش معروف که میر آخور من بود و او را معزول کرده، مقبل الدوله را میر آخور خودم کرده بودم، که اسب‌های ما را توجه بکند، از اصطبل توپخانه هشتاد اسب برای من و اجزایم آوردند که سوار شدیم رفتیم رو به شهرستانک. اسب‌ها هم چون چاق و خام بودند در بین راه تماماً واماندند، باری شرحش مفصل (است)، بیآئیم سر خواب. دیدم در خواب؛ در سلطنت آباد هستم و همان روزی است که می‌خواهیم از سلطنت آباد برویم رو به شهرستانک منتظر اسب‌ها هستیم در این بین دیدم چهار پنج

اسب آوردند، سوار شده رفتم رو به صاحبقرانیه و منظریه که برویم از کوه البرز بگذریم برای شهرستانک. در بین راه دیدم یک درشگه‌چی وباگرفته افتاده است و دارد جان می‌کند، بعد دیدم رسیدیم زیر کوه و دلم شور می‌زند برای بچه‌ها... از خواب بیدار شدم.

باری رفتم حمام سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک در جلو خانه معین السلطان «رِزین» درشگه پاره شده پیاده شده رفتم منزل معین السلطان. پسرهای مؤیدالسلطنه که یکی داماد معین السلطان است یعنی پسر دوم و سوم مؤیدالسلطنه آنجا بودند. پسر دومش در جزء اداره ژاندارمری است، رفته بوده بروجرد تازه آمده است. پسر دوم عمیدالدوله هم که جزء سوئدی‌هاست، رفته بود بروجرد، اسمش هم محمد صادق میرزا بود کشته شده ختم برایش نگذاشتند ولی از عمیدالدوله دیدن می‌کنند.

عصری سوار شده رفتیم منزل مستوفی الممالک، آقا میرزا یوسف خان، اسعد الملک رئیس بودند. بعد سوار شده آمدم منزل.

اعلیحضرت هم امروز از فرح آباد تشریف فرمای شهر شدند.

شنبه ۱۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

از طرف خزانه داری «مرنار» دو نفر آمده بودند اینجاها را ذرع بکنند. معلوم می‌شود نقشه تمام خانه‌ها را بر می‌دارند و ذرغ و پیمان می‌کنند، معلوم نیست چه خوابی برای مردم دیده‌اند.

باری سوار شده رفتم منزل شاهزاده عمیدالدوله ختم نگذارده‌اند ولی همین طور مردم می‌روند دیدنش، معلوم شد پسرش در نزدیکی قم کشته شده (و) در بروجرد در جنگ کشته نشده. این‌ها را از بروجرد احضار به طهران کرده بودند که مأمور فارس بکنند. بین عراق و قم عباس دزد که دو سه سال است در آن صفحات مشغول دزدی است با این‌ها مصادف شده و این جوان کشته شده است. باری از آنجا رفتم منزل صارم الدوله که دو سه روز است از اصفهان آمده، نبود کارت گذاردم آمدم منزل.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

خوابی که پریشب دیدم. دیروز معلوم شد تعبیرش پیش پیش شده است و خیلی غریب است. در خصوص انجمنِ اعتدال (خواب) دیده بودم. جمعی از قبیل پسرهای آقا سید یحیی دولت آبادی، معلوم می‌شود در خیابان چراغ برق یک خانه‌یی برای حزب اعتدال اجاره کرده‌اند، پسرهای آقا سید یحیی دولت آبادی در جزء انجمنی عضویت دارند معروف به حزب اعتدال. گویا این کار را هم ناصرالملک پدر سوخته (و) اُمّ‌الفساد نحس کرده است، چنانچه هشت سال قبل هم انجمن‌ها را همین پدر سوخته اختراع کرده دستور می‌داد و چهار سال قبل اعتدال و انقلاب به مردم آموخت، باز نمی‌دانم چه خیالی دارد.

دوشنبه ۱٦ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

زن وزیر مختار روس دیشب وارد طهران شد.

سه شنبه ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

دیشب خواب‌های زیادی دیدم. دیدم باغ نوسازی در شمیران دارم، دارم دستور می‌دهم، درختکاری و گلکاری می‌کنم، موثق الدوله هم هست. دیدم مشیرالدوله حالیه هم هست. صحبت از مشروطه (و) احزاب شد مشیرالدوله از من پرسید که شما چه حزبی هستید؟ من گفتم که چون شما را اول درستِ دنیا و ملت پرست و وطن دوست می‌دانم هر حزبی که شما هستید من هم همان حزب را انتخاب می‌کنم.

قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، عصری برخاسته رفتم منزل امیر مفخم کاری داشتم. موثق الدوله، سلطان علی خان وزیر افخم آنجا بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم،مستوفی الممالک با جمعی هستند. من از مستوفی الممالک پرسیدم که چرا استعفا کردی، گفت چه وزارت جنگی؟ قدری نگذشت مظفرالدین شاه را دیدم تفنگ می‌اندازد و هیچ کدام (را) نمی‌زند.بعد من گفتم که وقتش رسیده است که من بیایم و نشانه را بزنم بعد دیدم مظفرالدین شاه مشغول صحبت شکار و تفنگ انداختنش شد، مثل آن وقت‌هائی که حیات داشت. متّصل حرف می‌زند. سردار ناصر هم گامی تصدیق می‌کند، گاهی صحبت می‌کند، من هم چون از همه زودتر داخل خلوت مظفرالدین شاه شده بودم، آن وقت هیچ کس از اجزای ناصرالدین شاه در جزء خلوت نبود بجز من و معیرالممالک مرحوم. چند تا شکار در سال اوّل سلطنتش زده بود،که من دیده بودم (و) خوب زده بود. تا این اواخر هم هر وقت صحبت شکار می‌شد، من صحبت آن شکار زدن‌ها را می‌کردم، بجز من کسی نبود.

باز من بنا کردم همان صحبت‌ها (را) کردن، چون که در آن زمان از نوکرهای ناصرالدین شاهی کسی نبود. تمام را پیش شاه آدم کش و خیانت کار قلمداد کرده بودند. آنوقت که شاه شکار می‌زد،من تعریف و توصیف از هم قطارهای خود می‌کردم. می‌گفتم روبروی شاه که جای بعضی‌ها خالی که این طور شکار زدن را تماشا بکنند. چون نوکرهای مظفرالدین شاهی (که) می‌خواستند شاه را متغیر نسبت به اجزای ناصرالدینشاهی بکنند، از قول آنها می‌گفتند که ما شنیده‌ایم که اجزای ناصرالدین شاهی می‌گویند که مظفرالدین شاه هیچ نمی‌تواند شکار بزند. می‌گویند خودش شکار می‌زند (ولی) دروغ می‌گوید. من این مطلب را اطلاع داشتم هر وقت شاه شکار می‌زد، من می‌گفتم:«جای بعضی شکارچی‌ها و تفنگ اندازها خالی که تماشای این طور تفنگ اندازی را بکنند که ببینند خارق عادت است.» این شد که از بس که گفتم یواش یواش شاه بعضی از اجزای ناصرالدین شاهی را به شکار دعوت کرد و با خود به شکار برد، تابا آنها

رام شد. آنها هم به تدبیرات خود را داخل کردند وقتی خوب محرم شدند و موقع فایده بردن (و)سفرهای‌فرنگ(که)شد،بامن‌ضدیت‌کردندکه اگر بخواهم شرحش را بدهم یک تاریخ بزرگی می‌شود. این را خواستم مختصر بنویسم که گفت‌وگوی خواب معلوم بشود.

باری مدتی صحبت کرده، بعد شاه رفت در یک اطاقی نهار بخورد دیدم سفره‌اش را انداخته ولی اعتصام السلطنه که حالا معیزالممالک است سر نهار است. معلوم می‌شود او تازه است و تعجب کرد که چطور شاه به او اطمینان پیدا کرده است! سردار ناصر مرحوم هم با شاه رفت توی اطاق. من رفتم رو به منزل از در دیگری، دیدم اینجا در دودست چادر خورده، رفتم رو به منزل خودم. از پشت چادرها که می‌گذشتم دیدم صدای موثق الدوله از توی یک چادر می‌آید، مثل این است که مشغول مسکر خوردن است. بعد خواب دیدم که با سردار ظفر و جمعی می‌خواهیم با شاه برویم شکار، من مشغول ترتیب دادن فشنگ‌ها هستم ورجز می‌خوانم... باقی خواب یادم نیست.

باری قدری روزنامه نوشته،صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری برخاسته رفتم بیرون. حاجی امین الخاقان و میرزا عزیزالله بودند. بعد مرتضی خان که (در) سابق فراش باشی من بود و حالا ملقب است به اجلال السلطان و در حکومت طهران مستخدم است، خودش را اول مشروطه خواه و دیپلمات می‌داند و همه کاره هم می‌داند، آمده قدری بود و رفت.

پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

حاجی امین الخاقان (و) آقا میرزا آقا خان و حسن خان آمدند اندرون،مدتی بیخود نشسته رفتند. حال من هم همان طور در نهایت کسالت باقي بود و هست. صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، عصری برخاسته قدری راه رفته، بعد عمید حضور با انتظام الدوله آمدند.

جمعه ۲۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم. دیدم روی دیوار میدان مشق هستم. گلوله کمان هم به دستم است. گاهی رو به میدان مشق می‌اندازم و نشانه می‌زنم. بعد قوام السلطنه را دیدم، با هم سوار درشگه شدیم که برویم خانه برادرش وثوق الدوله. با هم صحبت کنان رفتیم درشگه هم مال من بود. از لب یک رودخانه گذشتیم، سنگلاخ بود، از سرازیری‌ها و سر بالائی‌ها به زحمت گذشته، توی راه با قوام السلطنه صحبت می‌کردم که چرا وزارت داخله را قبول نمی‌کنی، حکماً قبول کن. در حق دوستانت کار کن، به دوستانت کار بده، آن‌ها هم برای تو کار می‌کنند، تو را بزرگ می‌کنند، به من هم یک حکومتی بده، برای تو کار درستی می‌کنم. در این صحبت‌ها بودیم (که) رسیدیم به خانه وثوق الدوله. دیدم یک عمارت بسیار عالی است (با) مبل‌های خیلی قشنگ، پرسیدم وزیر کجاست، گفتند مشغول نهار خوردن هستند بعد رفتیم توی یک اطاق دیگری که مبل‌های بسیار عالی داشت مشغول شدم به تماشای مبل‌ها و مجسمه‌ها، بعضی‌ها را قوام السلطنه از برای من معرفی می‌کرد. بیدار شدم.

امروز کرسی من را برداشتند، عصری قدری روزنامه نوشته کسل هم بودم هوا هم منقلب بود، استراحت کردم.

شنبه ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

اخبارات تازه که خاطرم رفته بود بنویسم این است که: عبدالله خان خواجه که در «اُدسا» مرحوم شده، وصیت کرده بود (که) نعش من راببرید (و در) ایران دفن بکنید. میرزا مهدی قلی خان برادرش که (به) حمیدالدوله ملقب است برای این که پول خرج نکند، گفته بود نعش عبدالله خان را در همان جا در قبرستان مسلمین دفن بکنند. مختارالدوله (و) صاحب جمع هر چه تلگراف کرده بودند که تو صد هزار تومان مال و

اموال عبدالله‌خان را خواهی خورد، اقلاً هزار تومان خرج کن، نعش این را حمل ایران بکن، حمیدالدوله راضی نشده بود. آخرالامر ملکهٔ جهان مبلغ یک هزار و سیصد تومان از خودش خرج می‌کند (به) پسر همین حمیدالدوله که آنجاها بود (و) گاهی تحصیل می‌کرد (و) گاهی در «اُدسا» بود به او پول می‌دهد، نعش را حمل طهران کرده و در حضرت عبدالعظیم دفن می‌کنند.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

خواب دیدم‌که‌در یک اطاقی هستم، جمعی هم هستند من جمله معین الاسلام‌که با بختیاری‌ها معاشر است و صحبت از وضع دربار سلطان احمد شاه (و) شلوغ کاری‌های موثق الدوله است و من به آنها ایراد می‌گرفتم که شماها این کارها را کردید و آتش‌ها روشن کردید، در خانهٔ شاه هیچ کس نیست، همه بچه بازی است.... بعد بیدار شدم.

قدری روزنامه نوشته، استراحت کردم.

دوشنبه ۲۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم خانه حاجی محمد حسین، روضه. هوا هم در بین راه بنای انقلاب راگذارد. جمعیت روضه خوان‌ها بودند، شیخ مهدی و آقا شیخ محمد بودند. بعد هوا بنای صداکردن و رعد راگذاشت آسمان صداهای سخت می‌کرد و تگرگ می‌آمد، به طوری که اسباب وحشت تمام مردم شده تگرگ آمد هر کدام به اندازه یک فندق درشت! تمام برگ‌های درخت‌ها را انداخت. روضه اگر چه توی اطاق بود باز روضه را بر هم زد. یکی از تگرگ‌ها پشت دست من خورد و کبود کرد، هیچ کس جرأت جلو رفتن را نداشت. به قدر ده دقیقه این طور تگرگ آمد.توی خیابان سیل راه افتاده بود. به قدر سه انگشت روی زمین تگرگ نشسته بود. برگ های

درخت‌ها تماماً ریخته (بود) آنچه میوه سر درختی است تگرگ ریـخته، شیشه‌های حمام‌ها تماماً خرد شده است.

سه شنبه ۲۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

آدم‌ها آمدند پشت بام ها را پارو کردند، تگرگ ها هنوز آب نشده است.

کتاب می‌خواندم و خیال می‌کردم هوا هم سرد بود.

چهارشنبه ۲۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است: یک عده ژاندارم تقریباً ده پانزده روز است که رفته(اند) به طرف همدان و عراق برای دستگیر کردن «عباس دزد» و اشراری که در آن صفحات پیدا شده‌اند. من جمله حسن السلطنه، پسر بزرگ ممتحن الدوله و سیف الله خان پسر سردار کل هم در جزء این ژاندارمری‌ها بوده و یک ماژر کنت سوئدی (که) می‌گویند پسر وزیر خارجه سوئد است. در نزدیکی نوبران با دزدها مصادف شده،توی یک ده جنگ کرده‌اند، ماژور سوئدی با سیف الله خان (و) حسن السلطنه، هر سه در آن ده کشته می‌شوند با چند نفر دیگر. امروز هم مجلس ختم در منزل سردار کل (و) ممتحن الدوله بوده است (و) نصرت السلطنه ختم را جمع کرده (است).

سه ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، از آنجا آمدم منزل سردار کل، مدتی نشسته تسلیت داده، از آنجا آمدیم منزل ممتحن الدوله، قدری هم آنجا نشسته تسلیت داده بعد عمیدالملک گفت سردار منصور هم دو سه روز است وارد شده رفتم منزل او.

پنجشنبه ۲۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

امروز حالم بیشتر از همه روز کسل بود. سرکار معزّزالملوک تشریف بردند خانه

امین حضوری، چون که نوهٔ ملاباجی که یکی از کلفت‌ای ماست نوه‌اش را عقد می‌کنند. عقدکنان را آنجا قرار داده‌اند.

حسن خان هم آمده قدری صحبت کرده رفت، از قراری که می‌گفت ارباب شهریار را آورده‌اند، منزل سپهدار است معلوم نیست آنجا بست نشسته یا حبس است.

جمعه ۲۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

صرف نهار کرده کسل بودم، عصری رفتم منزل عین الدوله اخبارات تازه این است که: سردار محتشم در رفسنجان نزدیک کرمان است، اداره ژاندارمری عمارت حکومتی کرمان را ضبط کرده و اداره خودش قرار داده است و حاکم بی جاست. عمارت ناصری معروف کرمان حالا در ید تصرف اداره ژاندارمری است (و) به هیچ وجه عمارت را تخلیه نمی‌کند. حاکم هم تلگراف زده است که اگر این طور است من مراجعت بکنم. وزراء می‌نویسند، ژاندارمری‌ها گوش نمی‌دهند! آخرالامر وزراء گفته‌اند حاکم چند روزی در آنجاها توقف بکند تا ببینم چه بایست کرد. معلوم بود این گفت‌وگو از زمان وزارت عین الدوله بوده است. اداره ژاندارمری فاتحه هم به حکم حضرات نخوانده است. سردار ظفر را هم می‌خواهند حکومت یزد بدهند، در گفت‌وگو هستند. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل کسی نبود، رفتم منزل معیرالممالک، جمعی آنجا بودند از قبیل قماربازها، پسرهای اتابک، محسن میرزا، لسان الحکماء، حشمت الممالک، محمد صادق میرزا، حبیب الله میرزا، خازن الدوله، جلال الملک، اعظام السلطنه، بازی «رولت» که یک‌بازی فرنگی است بازی می‌کردند.

شنبه ۲۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار،خودش بود (و) سردار کبیر(بود) امروز وزیر مختار

روس آنجا نهار دعوت داشت. مشغول ترتیب دادن مهمانی بودند.

بیست و چهار نفر فرنگی (و) ایرانی سر نهار دعوت داشتند.

بعد فخرالملک آمد و بناکرد به ارباب شهریار پرخاش کردن، من خواستم میانه را بگیرم گفتم بایست کاری کرد که اصلاح کار ارباب را فراهم کرد گفت من چنین و چنان خواهم کرد. روکرد به من که شما را ارباب گول می‌زد. خواست به اصطلاح قمپز در بکند. من جواب فخرالملک (را) داده سوار شده آمدم رو به منزل. بعد دیدم صدای موزیک می‌آید، گفتند نعش حسن السلطنه، پسر ممتحن الدوله (است) رفتیم تماشا کرده، نعش «ماژرکنت» را با نعش حسن السلطنه، امروز آوردند به شهر. برای «ماژرکنت» تشریفات زیادی ترتیب داده بودند. سفرا هم تماماً رفته بودند در باغشاه، نعش را با تشریفات آوردند بردند پارک اتابک، با موزیک و تشریفات بردند به حضرت عبدالعظیم.

حاجی مبارک خان از طرف حضرت اقدس آمد احوالپرسی. قدری صحبت کرد و رفت. سوار شده رفتم به دَرِ خانه پیش موثق الدوله، دم عمارت شمس العماره موثق الدوله را دیدم صندلی گذارده نشسته.

امیر مفخم (و) سردار اشجع (و) سردار بهادر هم پیش ناصرالملک بودند.

یکشنبه ۲۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم که در منزل سپهدار هستم و با او صحبت می‌کنم. به او می‌گفتم که ادعائی که از یمین الدوله می‌کردید چه شد. بنا بود پنجاه هزار تومان از او پول بگیری چرا ادعا کردی (و) حالا چرا ول دادی.

راستی دیروز که من رفتم پیش سپهدار، در بیداری همین صحبت شده و همین حرف را هم من زدم. دیشب خوابش را دیدم. بعد از اطاق آمدیم بیرون در جلو

اطاق‌های سپهدار، دیدم یک حوضی است مثل حوض کامرانیه، یک حوض کوچک تر هم توی آن حوض هست. آمدم در جلو حوض دیدم قوام حضور برادر وثوق الدوله و قوام السلطنه که حالا در ادارهٔ خزانه داری کل است سوار یک اسبی است یک مرتبه اسب به خودی خود رفت توی حوض بناکرد شناکردن.... و از خواب بیدار شدم.

باری سوار شده، با حسن خان رفتم منزل نظام السلطان. رفتم قدری پیش افتخار السلطنه بعد آمدم منزل. صرف نهار کرده، نماز خوانده قدری استراحت کرده، هوا هم مغشوش بود گاهی آسمان صدا می‌کرد، گاهی رگبار می‌گرفت.

باری عصری بیدار شدم، بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار یک ساعت از شب رفته مراجعت به منزل کرده، دعاهای شب اول ماه را خوانده استراحت کردم.

دوشنبه غره شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

صرف نهار کرده، بعد از نهار هوا هم قدری روشن‌تر شد خیالات و دلتنگی بی اندازه، این هوای ابر تاریک هم مزید دلتنگی‌ها شده بود.

خبر امروزی هم (که) دیگر مزید بر تمام غم و غصه‌ها شده بود، این بود که در هفته گذشته یک کاغذ از کربلا به خط مهرماه خانم برای حضرت اقدس نوشته بودند و نوشته بود که سرکار خاصه خانم چشمش درد می‌کند، نمی‌تواند خودش عریضه عرض بکند، خیلی اسباب پریشانی حواس من شده و پول هم خواسته که حرکت کند. (در) واقع سفرشان دیگر خنک شده و بی مزه شده است. حضرت اقدس بی ناموس و بی شرف یعنی قرمساق واقعی هم که هیچ در بند این چیزها نیست.

از قراری که گفتند مختارالدوله به حضرت اقدس از «ادسا» نوشته: اول ماه رجب موقع تعطیل اعزازالسلطنه و اعتضادالخاقان است، نوشته سه ماه حضرات را خوبست بخواهید. ملکه جهان که در «ادسا» نیست، حضرت اقدس هم اگر غیرتی داشته باشند.

گویا گفته‌اند چه عیبی دارد بیایند طهران.

سه شنبه ۲ شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

رفتم خیابان لاله زار برای تفنگ کوچک فشنگ خریدم. خیابان لاله زار میانهٔ خط واگون مثل یک جوب آب می‌آمد. دیشب سیل آمده افتاده است توی بازار و میدان امین السلطان را خراب کرده است.

رفتم رو به شمیران، سیل برگردانی که خزانه داری ساخته است تمامش را سیل پر کرده است، آب افتاده توی خیابان تمام خیابان را خراب کرده است.

باری اخبارات تازه این است (که) باز لسان الدوله را گرفته، بعضی کتاب‌های نفیس قیمتی که مال دولت بوده است به تدبیر از خانه‌اش در آورده‌اند،خودش را هم حبس کرده‌اند و مشغول استنطاق هستند.

چهارشنبه ۳ شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

تفصیل لسان الدوله این است که: دو تا مرقّع [1] صورتی کارِچین در یک کتابخانه در خیابان لاله زار می‌فروشند. پس از تحقیقات لازمه معلوم می‌شود مال لسان الدوله بوده، او هم گفته بوده است به یک یهودی (و) دو نفر دلال که: «من کتاب قیمتی و صورت‌های کار قدیم چین زیاد دارم،می‌فروشم.» یکی از اجزای نظمیه که سابقه داشته است برای سرقت‌های کتابخانه دولتی، دو نفر را تحریک می‌کند که بروید مشتری بشوید. رفته بودند مشتری شده بودند و تمام را دیده بودند، بعد به وزیر دربار و اولیای امور اطلاع داده، از نظمیه می‌روند به خانه لسان الدوله، خودش را گرفته،کتاب‌ها و صورت‌های مصور را آوردند به درِ خانه، خودش (را) هم مشغول استنطاق هستند. از

۱ـ مرقع: آلبوم مانندی از قطعات به هم پیوسته کارهای هنری از قبیل نقاشی و خطوط خوب

قراری که می‌گویند به قدر یک کرور قیمت کتاب‌ها و مرقّع‌ها بوده است.

رفتم منزل معیرالممالک، جمعی بودند، بازی «رولت» می‌کردند، بعد با نظام السلطان آمدیم منزل نظام السطان که به افتخار السلطنه بگویم نظام السلطان چندان نباخته است. شهادت دروغی دادم، سوار شده آمدم منزل. اشرف السلطنه هم شب را اینجا مانده بودند.

پنجشنبه ۴ شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

بی‌بی جان خانم از طرف حضرت اقدس آمده بود احوالپرسی، قدری صحبت کرده، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، عصری بجائی نرفته، تا یک ساعت از شب گذشته بیرون بودم.

جمعه ۵ شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

رفتم حمام، بیرون آمده، صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، عصری برخاسته، نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، سردار کل، سردار سعید، سیف السلطنه آمدند بیرون.

شنبه ٦ شهر جمادی الاخری ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه. قدری توی باغ راه رفتم با ارفع الدوله (و) احتساب الملک صحبت کرده، موثق الدوله هم توی آلاچیق جلوس کرده بود. بشیرالملک، شهاب الدوله، صدرالسلطنه، میرزا احمد خان، صدیق الحرم (و) آصف السلطنه بودند. بعد آصف السلطنه، به زور من را سوار کرده، رفتیم سر بنائیش. عصری سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه، مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه آمده از او دیدن کرده،

امیر مفخم، سردار اشجع، صدرالسلطنه (و) مشکوةالدوله (و) جمعی بودند. بعد از آنجا سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه احوالپرسی. چند روزی است ناخوش است، از او احوالپرسی کرده، لقمان با پسرش (و) سیف الدوله معاون وزارت خارجه و چند نفری بودند.

ختم شد این روزنامه انشاءالله تعالی روزنامه دیگری از فردا نوشته خواهد شد.

غلامعلی عزیزالسلطان

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله تعالی

۱۳ ثور سال پارس ئیل ۱۳۳۲

از سال رفته است ۴۳

یکشنبه ۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک جائی هستم مثل منزل سپهدار، دیدم معتمد خلوت که یکی از پیشخدمت‌های مظفرالدین شاه است و از، آذربایجان با او آمد و از اقوام‌الدوله است حالا هم هست، ایستاده است بعد دیدم معتمد خلوت حمله آورد به سپهدار که او را بزند سپهدار در سر سفره حرکت نکرد. بعد سپهدار بنا کرد بدگوئی کردن از نظام السلطنه مرحوم. بعد من گفتم اینجا نمی‌خوابم می‌روم «حسین آبادِ چیت کرد»، آنجا خواهم خوابید، حسین آباد «چیت کرد» مالِ همدم السلطنه نزدیک ورد آورد است... بعد از خواب بیدار شدم.

باری دو سه‌شنبه امروز خیال دارم با سرکار مغزالملوک برویم «اوین». آنجا تماشای رودخانه و گردشی کرده باشیم. بارها را صبح بردند.



سردار بهادر گفت هنوز از دست من کسی عارض‌نشده‌است؛ من در جواب گفتم: «شما همیشه در جزء نوکرها و ملازمانِ صدور بودید و پنجاه نفر سوار بیشتر نداشتید، ملک و املاک شما هم در بختیاری بود و به درد کسی نمی‌خورد، صبر بفرمائید در طهران و اطراف صاحب علاقه بشوید و قدری هم از قوه‌تان کم بشود تا آن وقت عرض می‌کنم!»

راندیم، از دروازه دولت بیرون آمده، از پشت خندق آمدیم از خیابان بهجت آباد گذشته از یوسف آباد گذشتیم، سر آسیابش ایستادیم تا اندورن هم برسند. هوا خیلی با صفا بود. نزدیک غروب بود اطاق‌ها را ترتیب داده بودند و شام حاضر کرده بودند، مهتاب خوبی بود در رودخانه هم آب خوبی می آمد. شب هم گاهی من ارگ می‌زدم و حسن خان دائی مغزّزالملوک تار می‌زد، گاهی بازی می‌کردیم الحمدلله خوش گذشت.

دوشنبه ۸ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

این باغ مال مرحوم امین حضور بود بعد فروختند به مرحوم مشیر لشگر، حالا مال ورثه است. بدجائی نیست آب‌های اوینی‌ها تماماً از توی این باغ می‌گذرد. در هجده سال قبل، اول سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه من آمدم اینجا به ییلاق، سفر دماوند با مظفرالدین شاه مرحوم بودم و در مراجعت آمدیم اینجا چند ماهی بودیم.

صبح شیر و چای مفصلی صرف شد ، عصری قدری روزنامه نوشتم نه قلم می‌نوشت نه مرکب رنگ داشت به هزار زحمت می‌نوشتم. «یل یل» زیادی متصل می‌خوانند، معرکه می‌کنند، خیلی مصفاست. تمام زراعت‌ها سبز و خرّم است.

سه‌شنبه ۹ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم، رفته‌ام حضور حضرت اقدس (کامران میرزا) آصف السلطنه را هم دیدم که او هم می‌خواهد وارد اطاق بشود. عین الدوله وارد اطاق شد و یک عریضه داد به حضرت اقدس، حضرت اقدس (کامران میرزا) کاغذ را گذاشته توی یک پاکت فرستاد حضور شاه، فوری جواب آوردند. حضرت اقدس آن کاغذ عین‌الدوله را دادند به دست من، فرمودند پاره‌اش کن همین طور که پاره می‌کردم (آن را) می‌خواندم، دیدم عین‌الدوله خیلی اظهار عجز و لابه کرده است. بعد آمدم بیرون در

اطاق دیگری دیدم جمعی نشسته‌اند از جمل ناظم الاطباء، من بنا کردم از عین الدوله صحبت کردن که این آدم اگر سه چهار عیبت نداشت اول شخص بود؛ یکی این که حرکاتش سبک است و نوکرهای جوان و خوشگل نگاه می‌دارد و می‌کشد روی ....، دیگر زن بازی‌اش است بایست زن‌ها را روبرویش بیآورند ... تا شاهزاده ....بکند. از این حرکات زشت دارد والا هیکل و سواد و نجابت دارد ... بعد از خواب بیدار شدم .

عصری قدری روزنامه نوشته نماز خوانده و رفتم گردش، سر تپه. امامزاده را زیارت کرده نیم ساعت از شب گذشته مراجعت کرده، نماز خواندم و روزنامه نوشتم. حسن خان تاز می‌زد، من هم ارگ می‌زدم ایراندخت ماشالله می‌رقصید، محمد تقی نامی از اهل اوین بسیار خوب می‌خواند.

چهارشنبه ۱۰ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم: رفته‌ام استقبال سرکار خاصه خانم بیرون دروازه شمیران و دو تفنگ دارم توی کالسکه. بلیط تفنگ دو لوله گلوله‌زنی رامی‌خواستم قایم بکنم که دم دروازه پلیس‌ها نبینند که از ما بگیرند. آدم ها غفلت کرده بودندکه تفگ را از قنداق باز بکننند و در جلدش بگذارند تا آمدیم دم دروازه، تفنگ‌ها را دیدند و آمدند بلیط خواستند. من بلیط تفنگ کوچک را نشان دادم و گفتم مال این تفنگ است و تفنگ کوچک دیگر بلیط ندارد بعد مرافعه‌مان شد، هر دو تفنگ را دادم به دروازه‌بان آمدم توی شهر که بروم به رئیس‌الوزاء عرض کنم، رفتم خانه رئیس‌الوزراء دیدم علاءالسلطنه نشسته ...(بعد از خواب بیدار شدم).

باری بعد از صرف شیر مفصل و سرشیر تفنگ برداشته با حسن‌خان رفتیم زیرا. یک خرگوش در شب دیده بودم رفتم به هوای خرگوش، نرسیده به «امافران» همان جای دیشبی خرگوش را دیده، با تفنگ بزرگ زدمش، افتاد دم درخت‌های چنار نهار هم آش رشته خودیم، قدری روزنامه نوشته، به سلامتی رو به شهر حرکت کردیم.

پنجشنبه ۱۱ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

رفتم بیرون ، آقا میرزا آقاخان و حسن خان بودند، اوقاتم را تلخ کردند و تشریفاتشان را بردند. عصری سوار شده. قدری در خیابان گردش کردم (دَمِ) منزل صارم‌الدوله درشگه سردار بهادر را دیدم رفتم تو دیدم خود صارم‌الدوله نیست، رئیس بانک استقراضی روس، مقیم اصفهان که با صارم‌الدوله از اصفهان آمده است در منزل صارم الدوله منزل دارد و سردار بهادر آنجا بود.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

امروز نهار مهمان آقا محمد آدمِ معین الممالک هستم. به قول معیر الممالک جمعیت زیادی از اراذل بودند مشغول بازی «رولت» وگاهی «باکارا» بودیم.

عصری آمدم منزل امیر مفخم، نبود.

شنبه ۱۳ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است: که چند روزی بود میانه سردار مؤید حاکم خمسه با جهانشان خان سخت بر هم خورده بود به طوری که نزدیک زد و خورد بوده‌اند و سردار مؤید از تبریز استعداد خواسته بود. گفتند دو هزار سوار با چند عراده توپ از تبریز حرکت کرده برای خمسه. چند روزاست گفت‌وگو می‌کنند به قدری گفتند اصلاح شده است. کابینه وزراء را هم هر ساعت به یک شکل می‌گویند. گاهی می‌گویند وزراء را عوض می‌کنند گاهی می‌گویند خیر!

عصری برخاسته رفتم پل زرکنده دم سفارت روس. سفارت قدغن کرده و قزاق گذارده است و هیچ کس را نمی‌گذاراند از آن راه برود شمیران به جز وزراء باری عصری رفتم منزل سردار اعظم، بعد رفتم مجلس.

امشب جشن می‌گیرند و چراغانی کرده‌اند. چون که شبی است که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط عدالت خانه و عزل عین الدوله را داد و شبی است که ایران ویران شده، شبی است که بدبختی اهل ایران شروع شده است. باری رفتم جمعیت زیادی بود موزیک می‌زدند. دو دسته موزیک می‌زدند یک دسته توی باغ یک دسته بیرون.

یکشنبه ۱۴ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

خواب دیدیم در یک جائی هستم مثل عشرت آباد. دیدم اعلیحضرت سلطان احمدشاه آنجا نشسته است. ناصرالملک یک جُبّهٔ ترمهٔ سفیدی پوشیده، نشان قدس زده است و یک کلاه سفیدی از پوست گوسفند مثل کلاه قزاق‌ها که قدری پشمی و بلند است (به سرش گذاشته)، بعد رفتند توی حوضخانه خدمت شاه، من گفتم: من می‌ترسم که این ناصرالملک و موثق الدوله این شاه را از برای این که خودشان مصدر کار باشند بکشندش. می‌ترسند اگر تاجگذاری شد دست این‌ها از کار خالی خواهد شد. خیلی از برای این شاه جوان محل خطر است و در این گفت وگو بودم که از خوابِ بیدار شدم.

مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه آمد مدتی صحبت کردیم بعد او رفت آمدم اندرون.

دوشنبه ۱۵ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

امروز علیحضرت تشریف فرمای قزاقخانه قصر قاجار می‌شوند، برای نمایشی که می‌دهند. باری رفتم، دَمِ خیابان، چند عدد چادر زده بودند. تا رسیدم اعلیحضرت هم رسیدند، حضرت‌ولیعهد، نصرت السلطنه و اعتضاد السلطنه هم در رکاب بودند یک چادر هم برای سفرای خارجه زده بودند و سفرا اغلب با زن‌هایشان بودند. یک چادر هم برای حضرت اقدس (کامران میرزا) زده بودند. سپهدار و جمعی هم آنجا بودند. از

وزراء دو نفر بیشتر نبودند.

ارفع الدوله و متشارالدوله آنجابودند. باری نمایش شروع شد اول بچه‌های مدرسه قزاقخانه آمدند بازی کردند بعد پیاده نظام حمله کرد، بعد توپخانه مشق کرد و حمله برد، چند تیر توپ انداختند بعد اسب دوانی کردند بعد سوار مشق کردند، پیاده شده و سوار می‌شدند و روی اسب بعضی حرکات می‌کردند، بعد دو نفر از قزّاق‌های روسی آمدند حضور و رقصیدند. سفرا هم آمدند با زن‌هایشان حضور شاه و دست با اعلیحضرت دادند.

سفیر کبیر عثمانی یک زن معتبری دارد که فرنگی و از اهل اطریش است، او هم بود. بعد اعلیحضرت تشریف بردند توی قزاقخانه. یک جائی برای تیراندازی درست کرده بودند که شیئی، یک خوکی می‌آمد. می‌آمد از یک طرف به طرفِ دیگری می‌گذشت، دو تیر شاه انداخت، دو سر تیر هم خود ژنرال، هم شاه زدند و هم ژنرال. بعد دوباره آمدند توی چادر، موزیک می‌زدند و به اشخاصی که اسب‌هایشان خوب دویده بودند «پری» می‌دادند. نزدیک غروب اعلیحضرت و سوار شده، تشریف بردند.

سه‌شنبه ۱۶ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

سوار شدم رفتم منزل مستوفی‌الممالک؛ مسرورالسلطنه، رئیس، به قوام دفتر، آقا میرزا رضا گرگانی، اسعد الملک ، و سهام نظام بودند. قدری نشسته مستوفی الممالک با آقا میرزا یوسف پسرش از اندرون آمدند بیرون، نشسته چرند و پرند صحبت کردیم تا نزدیک ظهر. عصری رفتم منزل نظام السلطان، نظام السلطان و افتخار السلطنه را بودند. تا ساعت سه از شب رفته آنجا بودم قدری هم آواز و ساز شنیده آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی الآخر ۱۳۳۲

حاجی امین الخاقان آمده مدتی صحبت کرده رفتند، چند روز است حمام ما را

روشن نمی‌کنند. سماوری آتش کرده بودند رفتم توی حمام شستشوئی کرده بیرون آمدم. بی‌نهایت کسل بودم به جائی نرفتم.

پنجشنبه ۱۸ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده، نماز خوانده استراحت کردم عصری بانوی عظمی آمدند اینجا با فرح الدوله مادرِ یمین‌الدوله. مشغول پذیرائی بودم.

جمعه ۱۹ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشت خواب دیدم که درخیابان علاءالدوله سوار درشگه هستم یکمرتبه باران سختی گرفت من یک پالتوی بارانی داشتم به سرم کشیدم. بعد رفتم به طرف پارک اتابک، عمارت جدیدی که تازه مرحوم اتابک ساخته بود و حال ادارهٔ ژاندارمری است. وارد عمارت شدم دیدم توی یک اطاق یک روضه خوان سیدی روی صندلی نشسته و مشغول روضه خواندن است . بعد روضه خوان رفت. من پرسیدم حضرت اشرف تشریف ندارند؟ گفتند خیر، ولی خواهند آمد. بعد گفتند صدراعظم تشریف آوردند. ما برخاسته خودمان را درست کرده دیدم، مرحوم اتابک وارد اطاق شد با کمال خوشروئی رفت در یک تالار بزرگ‌تری نشسته، دیدم جمعیت یواش یواش جمع شدند. مثل این که عمل نان شهر مغشوش شده رفته بود به دربار یا جای دیگری که ترتیب نان را بدهد. کار را به یک طوری انجام داده مراجعت کرده اظهار قدرتی می‌کرد. در زمان حیاتش هر وقت یک کار مهمی (را) از پیش می‌برد خوشحال و خندان بود گاهی خمیازه می‌کشید، خودش راگاهی می‌گرفت، گاهی شوخی می‌کرد. باری به همان حال بود... بعد دیدم قوام السلطنه درکمال خضوع و خشوع نشسته، رو کرد به صدر اعظم که: من از وزارت داخله استعفا داده‌ام مرخص بفرمائید بروم به فرنگستان

می‌خواهم آب معدنی بخورم، وثوق‌الدوله برادرش هم بود، من توی دلم گفتم تازه عمارت یکصد هزار تومانی ساخته‌ای! بعد صدراعظم گفت آب معدنی را در ایران هم می‌شود خورد. من کمال التفات رابه شما دارم، هنوز که استعفای شما قبول نشده بایست کار بکنی، ولی قوام السطنه مثل موش شده بود. بعد از خواب بیدار شدم.
باری سرکار معرزالملوک تشریف بردند خیابان لاله‌زار خرید. صرف نهار کرده، عصری برخاسته‌نمازخوانده‌حالم‌کسل‌شد،خیالات‌روحانی‌روی‌داد افتادم به خیال کردن تا شب.

شنبه ۲۰ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در باغ عشرت‌آباد هستم لب حوض، حضرت اقدس (کامران میرزا نایب السلطنه) تشریف داشتند با بعضی از خانم‌های خودشان، من هم بودم. معلوم بود که شب است و حضرت اقدس مشغول مسکرات میل کردن هستند، صدائی از دم باغ آمد، حضرت اقدس خنده کرده و فرمودند بیآوردیش تقلید در بیآورد. در این بین دیدم «شعبان کدخدا» که یکی از مقلّدین و مطرب‌های یهودی است و بعضی اداهای خنک از خودش درمی‌آورد، وارد شد و بناکرد تقلید درآوردن و مزه به خرج دادن.

بعد رفتم دِم برج عشرت‌آباد، قدری راه رفته رفتم به طرف رختشوی خانه و «مبال» شاه رفتم دَمِ مَبال، مثل سابق در زمان ناصرالدین‌شاه که می‌رفت «مبال» من دم مبال با او صحبت می‌کردم و غلامبچه‌باشی بودم و ترتیب آفتابه آب کردن را می‌دادم، دیدم همان اوضاع است . بعد از خواب بیدار شدم.

باری سرکار مغرز الملوک تشریف بردند امیریه چون امروز عید میلاد حضرت فاطمه سلام‌الله علیها است، به رسم معلوم عید می‌گیرند و زن‌ها و مردهای سادات می‌آیند و عیدی می‌گیرند و نهار می‌خوردند. من درنهایت کسالت خیالی بودم، تمامش راه رفته مشغول خیالات بودم.

یکشنبه ۲۱ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

سوار شدم که بروم شمیران پیش سپهدار، دِرِ خانه‌اش که رسیدم گفتند شهر است. رفتم توی آب نمائی که ساخته است. صاحب اختیار، سردار کبیر، موثق‌الملک ... مشکوةالدوله، امین الوزراه و ربیع زاده بودند... بعد برخاسته آمدم منزل سردار بهادر با احیاءالملوک . اسعد الملک، صاحب نسق، عین الملک و معین الاسلام بودند. اصفهان گفتند اغتشاش است از برای کمی نان یکی هم از برای انتخابات .

دوشنبه ۲۲ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

سرکار مغزّزالملوک رفتند بانک استقراضی، ایراندخت هم دو سه روز است حالش کسل است رفت منزل منصورالحکماء. من هم حالم خوش نیست کسل خیالی هستم. هرمزمیرزا هم رفت به فرنگستان با ژنرال قزاق.

سه‌شنبه ۲۳ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در عمارت گلستان (در) دیوانخانه شاه هستم وخلوت کریم خانیِ دربار مثل اولش است. دیدم اطاقِ اوّلیِ امیربهادر، اطاق حاجب الدوله است و لسان‌الدوله که کتاب‌های دولتی را دزدیده است با برادرهایش حبس هستند. دم در دارند چوب و فلک حاضر می‌کنند که لسان الدوله را چوب بزنند وارد دیوانخانه شدم دیدم جمعیت زیادی است از هر قبیل. بعد دیدم مظفرالدین شاه از دَرِ اندورن بیرون آمد غضبناک، پشت سرش امیر بهادر جنگ است، امیربهادر می‌گفت شاه بی‌جهت به کسی اذیّت نمی‌فرماید هر کس که خیانتکار باشد البته تنبیه خواهد شد . بعد مظفرالدین شاه آمد لب حوض ایستاد و وزراء را خواست. گفت: استنطاق کردید؟ ارفع الدوله که وزیر عدلیه بود جواب عرض کرد بلی. بعد چوب و فلک آوردند و لسان الدوله را بنا کردند

چوب زدن، من هم یک چوب برداشتم و چند تا چوب بپای او زدم بعد دیدم چوب کم آمد، از شاخه‌های درخت‌های تخت مرمر می‌انداختند و می‌آوردند که لسان الدوله را چوب بزنند، بعد از خواب بیدار شدم.

باری قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده یک ساعت بعد از ظهر سورا شده رفتم دروازه قزوین حمام نمره. شستشو کردم آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۴ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم که در سفارت انگلیس رفته‌ام مثل این است که عید تولد پادشاه انگلیس است. وارد راهرو که شدم دیدم ظل‌السلطنه آنجا ایستاده است. تعجب کردم که چرا ظل السلطنه آنجا ایستاده است. من هم یک قداره با بند حمایلی از روی سرداری انداخته بودم. قفل و دستمال گره‌زده نداشتم. با ظل السلطنه بنا کردم صحبت کردن از هر قبیل . گفتم چرا توی اطاق نرفتید گفت می‌ترسم نجس بشوم. از این حرف من اوقاتم تلخ شد دیدم میرزا عبدالوهاب خان مشغول خدمت است گفتم دو گیلاس شامپانی از برای ما بیآور اینجا با ظل السلطنه بخوریم. گفتم تا اینجا آمده‌ام چرا نروم از وزیر مختار دیدن کنم رفتم توی اطاق زنِ وزیرمختار آمده جلو بامن دست داد من دستش را بوسیده او هم روی مرا بوسید. بعد از خوب بیدار شدم.

باری بی‌نهایت کسل خیالی بودم به طوری که هیچ حال نداشتم، قدری کتاب خوانده، بی‌اراده توی حیاط راه رفته صرف نهار کرده، مدتی استراحت کردم. غروب سوار شدم رفتم منزل نظام السلطان، نبود، رفتم منزل معیر المالک، دیدم جمعی هستند مشغول بازی «رولت» هستند.

پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله نبود، بعد رفتم منزل نظام السلطان رفتم

اندرون پیش افتحار السلطنه، بعد آمدم منزل سردار اشجع، از او دیدنی کرده حاجی محمد آقای تاجر آنجابودند. مدتی نشسته صحبت کردیم. از اخبارات تازه که او نقل می‌کرد این است که: در پارلمان انگیلس صاحت این است که برای منطقه انگلیس در ایران یعنی برای جنوب ایران از انلگیس صاحتب منصب بیآبید و سوئدی‌ها را خلع بکنند.

جمعه ٢٦ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

دیشت خواب دیدم در دیوانخانه شاه هستم و یک شاهی که درست خاطرم نیست محمدعلی شاه بود یا سلطان احمد شاه دیدم با من صحبت می‌کند. بعد دَمِ جزیره، سلطان احمدشاه را دیدم ایستاده است و مثل این است که محمد علی‌شاه آمده است و به سلطنت رسیده و سلطان احمد شاه دوباره ولیعهد شده است و از خلع سلطنت اوقاتش تلخ است. عبداله خان خواجه را دیدم پهلوی سلطان احمد شاه ایستاده و صحبت می‌کند و دارد به او دلداری می‌دهد. حسن خان معروف به معصومه خانمی که حالا ملقب است به«امین همایون»و پیشخدمت‌سلطان احمد شاه است و طرف وثوق هم شده او هم هست.

شنبه ۲۷ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که پریروز آقا شیح سیف‌الدین مرحوم شده، امروز هم حاجی سید حسین قمی مجتهد مرحوم شده. نورمحمدخان نوهٔ والی که برادر زن منصور می‌شود و مدتی بود مرض سل داشت و همسایه ما بود دیروز مرحوم شد. خانه والی زاده مجلس ختم و فاتحه بود. رفتیم، نورمحمدخان پسر اعتضاد حضور، (که) پسر مرحوم امین حضور است و به این واسطه با آقا سید محمد امام جمعه هم اقوام است به واسطه معّیری‌ها، امام جمعه از دختر دوست‌علی‌خان معیر الممالک است .معیر الممالک هم که با والی‌ها پسر عمو هستند، او هم بود. ظهیرالاسلام (هم) بود و ختم را

امام جمعه و ظهیرالاسلام برچیدند بعد هم آقا سید ابولقاسم امام جمعه آمداوهم قدری بود و رفت.

یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل، حاجی امین الخاقان اندورن بودند. برای میرعلی[1] اصغر گرامافون می‌زدند ماشاءالله هزار ماشاءالله به یک تشخّصی روی صندلی نشسته صدایش درنمی‌آمد.

دو تا از عروس‌های آقا سید محمّد مجتهد، مرده‌اند. باری سوار شده رفتم منزل سردارد ظفر، دیشب از اصفهان آمده است، خانه‌های محسن خانی که حالال مال حاجی میرزا علی است آنجا منزل کرده است. صارم الدوله، میرزا احمدخان، محسن‌خان، اسعد الملک، هژبر السلطان، سردار ارشد که یک مرتکهٔ نکره‌ای است، بودند. تا نزدیک ظهر آنجا بودم.بعد با سردار ظفر رفتیم منزل سردار بهادر. سالار مسعود هم پریروز از فرنگستان وارد شده است او راه ملاقات کرده، بعد از نهار مستوفی‌الممالک هم آمده مدتی بود و رفت. سردار بهادر خیال رفتن به بختیاری را دارد، معلوم نیست جهت چه است؟ سردار جنگ هم که ایلخانی بختیاری بود از طرف بوشهر رفته است به فرنگستان معلوم می‌شود در بختیاری اغتشاش است و قشقائی‌ها هم با خوانینشان اتحاد معنوی کرده‌اند قوامی‌ها هم باقشقائی‌ها متحد شده، قوام الملک از صولت الدوله دیدن کرده است شاید این اتحاد باعث وحشت بختیاری‌ها شده باشد.

یکشنبه ۲۸ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

آقا سید حسین قمی هم دیشب مرحوم شد، سکته کرده بود قدری حالش بهتر شده بود دوباره حالش بهم خورد مرحوم شد عصری برخاسته کسل بودم قدری راه رفته حمام آب سرد رفتم، نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل معیرالممالک قدری بازی «رولت» کردیم.

۱ـ میرعلی‌اصغرخان، پسر عزیزالسلطان از خانم معزّزالملوک دختر نایب السلطنه

دوشنبه ۲۹ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

حوض بزرگ اندرون را دادم صبحِ زود آبش را خالی کردند، بعد حسن‌خان آمد، قدری صحبت کرد. زرگنده. آقا میرزا عبدالوّهاب‌خان هم می‌خواهد از سفارت بیرون بیآید خیلی این وزیر مختار بداخلاق است بی‌نهایت هم خسیس به اصطلاح «چُس‌خور» است. از احوالات او صحبت می‌کرد: «هر روز یک آشپز عوض می‌کند، پول به آشپز نمی‌دهد، یک آشپزش می‌خواهد برود به وزارت خارج عارض بشود از دست وزیرمختار.تمام اجزایشان از فرنگی و ایرانی از دست اخلاق او به تنگ آمده‌اند.»

سه‌شنبه سلخ شهر جمادی آلاخر ۱۳۳۲

رفتم توی حمام آب سرد، بیرن آمده صرف نهار کردم عزیر اقدس هم فلوس خورده امروز الحمدلله قدری بهتراست، ایران چون رفته است مدرسه، میرعلی اصغر خان ماشاءالله مشغول شیطانی است این‌ها را می‌نویسم که اگر من مردم، به سلامتی هر وقت بچه‌ها بزرگ شدند شرح حال خودشان و من را بخوانند.

اخبارات تازه: می‌گویند در قم اغتشاش شده، پسر مستولی باشی را ژاندارمری‌ها کشته‌اند و نایب حسین کاشی به حمایت متولی باشی آمده است با یک عده سوار زیادی. کرمانشاه وکردستان را هم می‌گویند اغتشاش شده از قراری که می‌گویند همه جایی نظم و مغشوش است.

چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۳۲

اعلیحضرت سلطان احمد شاه امروز تشریف فرمای ییلاق شدند. اول می‌روند سلطنت‌آباد به قدر یک ماهی آنجا خواهند بود، چون که صاحبقرانید را تعمیر می‌کنند،

بعضی تصرفات جدید هم از برای موقع جشن تاجگذاری در آنجا کرده‌اند. ناصرالملک هم عصری تشریف کثافتشان را خواهند برد به «چاله هَرز» سپهدار تفصیلات قم بعضی‌ها می‌گویند دروغ است ولی ایل سنجابی باکلهر با هم نزاع دارند و طرف کرمانشاهان اغتشاش است.

دختر آقا (نایب السلطنه کامران میرزا) رفت به مریض خانه دولتی که یا فردا، یا پس فردا عمل یدی بکند شکمش را، چون که مدتی است مبتلا است به مرض سرطان.

پنجشنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری کتاب خوانده، کسل بودم، خیال می‌کردم. عزیز اقدس الحمدالله حالش بهتر است. به جائی نرفته تمامش را در منزل بودم وقت خود را به خیالات و کسالت می‌گذراندم.

جمعه ۳ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشت خواب دیدم در عمارت بیرونی مشغول تهیه مهمانی هستم از قنسول خانه روس و بعضی از ایرانی‌ها مهمان من شده‌اند و من گفتم ترتیبات میزشان را بدهد و خودم سوار شدم رفتم رو به پارک مرحوم اتابک. رفتم توی پارک دیدم مرحوم محمد تقی خان که سابق نور مرحوم مستوفی الممالک بود بعد که اتابک پارک را ساخت پارک را سپرد به او و آدم بسیار با سیلقه‌ای بود و سردار قوام رفته بود، او را دیدم از او پرسیدم اتابک رامی‌شود ملاقات کرد وگفت هنوز تشریف نیاورده‌اند ــــ بعد از خواب بیدار شدم.

باری عصری برخاسته قدری روزنامه نوشته بعد دعاهای عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون بعد حاجی امین‌الخاقان و صدرالسلطنه آمدند.

شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در تالار عمارت صاحب‌قرانیه مهمان هستم. در آنجا جمعی هستند. آقا سید ابوالقاسم امام جمعه و سید عبدالله و عضدالملک را دیدم. مرحوم اتابک بود. سهم‌الدوله را دیدم. بعد رفتم توی اطاق‌های طرف غربیِ عمارت، آنجا آقا سیدعلی جمارانی را دیدم به او گفتم باز در بابت خانه مرا اذیّت می‌کنند به آقا سیدعبدالله بگو یک حکمی به من بدهد که اسباب آسودگی ما باشد. رفت و به او گفت. مراجعت کرد و گفت آقای سید عبدالله اولاً توقع پولی دارند که به او بدهید بعد گفت هر جور حکمی که بخواهند من حاضرم بدهم. باری (امروز) حالم خوش نبود. اخبارات تازه می‌گویند طرف کرمانشاهان اغتشاش است. باری یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم توی خیابان‌ها گردش کردم. ده تا اتومبیل آورده‌اند از برای راه شمیران. دو سه تایش اتومبیل خوب هستند باقی مثل بارکش. از برای راه شمیران هر دو ساعت به دو ساعت از پس فردا رو به شمیران حرکت خواهد کرد.

یکشنبه ۵ شهر رجب ۱۳۳۲

(امروز) هم کسل بودم جائی نرفتم. استراحت کردم.

دوشنبه ٦ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب، دیدم که می‌گویند امپراطور روس آمده است به تهران . رفتم دیوان‌خانه امیراعظم هم با من بود. رفتم پیش شاه و امپراطور. دیدم توی اطاق برلیان سلطان احمد شاه نشسته است با امپراطور روس. یکی ما را معرفی کرد. امپراطور روس گفت عزیزالسلطان را می‌شناسم. بعد از من سؤال کرد آن سفرفرنگستان که با ناصرالدین‌شاه آمدی روسیه خاطرت هست؟ جواب گفتم بلی.بنا کردم نشانی‌های آن



عارف شاعر در آن موقع که گاردن پارتی بوده است یک شعر از برای سپهدار گفته بوده است، سپهدار دو نفر از آدم‌هایش را تحریک کرده است که هر جا عارف را گیر آوردند به قصد کشت بزنند.

مهمانی‌های رسمی، «بال»ها و ترتیبات تشریفاتی که در آن سفر دیده بودم نشانی دادن. پرسید آن سال چند ساله بودی گفتم سیزده ساله بودم. امپراطور گفت: « یک شب توی تآتری که من توی عمارت «آرمیتاژ» دادم فلانی خوابش گرفته بود من فرستادم که بیدارش نکنند بگذارند درست بخوابد... بعد از خواب بیدار شدم. باری یک دستگاه اسباب چائی خوری اعلای چینی‌کاری اطریش داشتم که امپراطور اطریش خودش بدست خودش در وین به من داده بود پانصد تومان قیمت داشت. گفته بودم به حسن خان بفروشد که پولش را به زخم بعضی کارهای شخصی بزنم. به مبلغ نود تومان فروخته، پولش را هم به ما نداده است از این بابت اوقاتم تلخ است به جز تحسّر و تحمّل هیچ چاره نیست. کرمانشاهان و کردستان هم اغتشاش است.

سه‌شنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر نبود. رفتم منزل حشمت‌الدوله، وکیل‌الملک برادرش از فرنگستان آمده است، هیچک دام نبودند. آمدم میدان توپخانه. اتومبیل‌های زیادی که از برای کرایه آورده‌اند که به شمیران حرکت خواهند کرد و چه به طرف قزوین و رشت حرکت خواهند کرد. می آمدند و می‌رفتند. یک اتومبیل کوچک قشنگ هم مال مسیو کتابچی‌خان است، جای دو نفر را دارد. یک اتومبیل هم مال صارم‌الدوله تازه آوردند که می‌بردند شمیران پیش صارم‌الدوله. آمدم دوباره منزل سردار ظفر، تازه آمده بود؛ سالار مسعود، مفاخرالسلطنه و صادق خان پسر وکیل‌السلطنه بودند. صرف نهار سَرِ میزی کردیم. اخبارات تازه این است که: کرانشاهان و کردستان را می‌گویند خیلی مغشوش است. بروجرد هم بی‌نظم و اغتشاش است نظام‌السلطنه حاکم بروجرد و لرستان در تدارکِ اردو است و برای بروجرد مشغول گرفتن مجاهد است. اخبارات شهری: عارفِ شاعر، در آن موقع که گاردن پارتی بوده است یک شعری از برای سپهدار

گفته بوده است که آن شعر این است دو تایش:.....

این خبر به سپهدار رسیده، او دو سه نفر از آدم‌هایش را تحریک کرده است که هر جا عارف راگیر آوردند. به قصدکشت او را بزنند. چند روز قبل توی خیابان ناصریه عارف راگیر آورد، به قصدکشت او را می‌زنند. بعد از آن‌که پلیس می‌رسد آدم‌های سپهدار راگرفته بعد از استنطاقات،کاشف به عمل می‌آیدکه تفصیل چه بوده است. رئیس نظمیه هم سخت ایستادگی داردکه بایست این آدم‌های مجازات بشوند. سپهدار گفتندگاهي حاشا زده است که آدم‌های من نیستند.گاهي می‌گویند دو سه‌کاغذ به نظمیه نوشته است، دوکاغذ ناصرالملک به نظمیه نوشته است، هیئت وزراء به نظمیه نوشتندکه آدم‌های این مردیکه دیوانه را ول بکنند، هیچ مثمرثمر نشده است. رئیس نظمیه گفته است بایست به حکم قانون در حقّ آن‌ها مجازات به عمل بیایدکاغذهای هیچ یک را نخوانده است. سپهدار هم بعد از این‌که دیده است‌کاغذها سودی نبخشیده است گویا گفته است آدم‌های من نیستند. تا به حال‌که ول نکرده‌اند. روزنامه‌ها به یک زبان ملایمتی سپهدار را عقب کرده‌اندکه ما از سپهدارکه فاتح آزادیخواهی و قانون خواهی است (انتظار نداشتیم) همچه‌کاری بکند. قرمساق خَرِ دیوانهٔ خوش اقبال خودش را مفتضح‌کرده‌است‌اگرکسی هم شعر را نشنیده بود حالا شنیده است، سر زبانها افتاده است.

معتمدالسلطنه هم حاکم قزوین شده. قوم‌السلطنه وزارت جنگ را قبول کرده حالا دو وزارت رسماً با اوست. پول اداره ژاندارمری دو قسط است‌که عقب افتاده است آنها هم صدایشان در حال بلند شدن است.

چهارشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در باغ سلطنت آباد هستم جمعیت زیادی است حضرت اقدس هم جلوی آنهاست من هم مثل این است‌که از راه رسیده‌ام سوار هستم آمدم تا

پشت سر حضرت اقدس تا نزدیکی کلاه فرنگی آن جا پیاده شدم. یکی دو نفر را دیدم به من اشاره کردند که نگو جلال الدوله هم مرده. خبر مردن جلال‌الدوله را نده. بعد دیدم مرنار آمده نطق مفصلی کرده خبر مردن جلال‌الدوله را داده. حضرت اقدس بنا کردند گریه کردن. بعد بیدارشدم. بعد سوار شدم رفتم منزل حشمت‌الدوله، از وکیل‌الملک دیدن کردم. یک کاغذ هم از سرکار خاصه خانم به سرکار معزّزالملوک رسیده بود که تاریخش شانزدهم شهر جمادی‌الاخری بود و نوشته بود هر وقت پول برسد حرکت خواهم کرد.

پنجشنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در منزل نشسته‌ام حضرت اقدس با ظل‌السلطنه آمدند. من با دستپاچگی لباس پوشیده آمدم حضور حضرت اقدس. در این بین میرزا زین‌العالدین خان معتمدالاطباء که در جزء اطبّای مخصوص مرحوم ناصرالدین‌شاه شهید بود و در علم جراحی مهارت تام داشت وارد شد، حضرت اقدس فرمودند: حکیم ما هم علیل و مریض شدیم. عرض کرد همچه نیست وجود مبارک شما سال‌ها سلامت خواهد بود.

باری سرکار معزّزالملوک عصری سوار شده تشریف بردند به امیریّه احوالپرسی اخترالسلطنه، همشیره‌شان.

جمعه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم که در یک عمارت سلطنتی هستم. توی یک اطاق بزرگ جمعیت زیادی ایستاده‌اند اعلیحضرت سلطان احمد شاه در وسط اطاق راه می‌رفتند و صحبت می‌کردند. می‌گفتند: چه طور می‌شود بعضی مردم این قدر میل به آدم‌کشی دارند. گوشهٔ حرفش به بختیاری بود. من عرض کردم مخصوصاً یک نفری است هیچ



قوام‌السلطنه سه وزارتخانه به کاکل او می‌گردد؛ وزارت داخله، یکی وزارت جنگ و یکی مالیه.

باک ندارد اگر تمام مخلوقات عالم کشته بشود از برای نفع شخصی خودش. مقصود من در اینجا سردار بهارد بود. از اطاق بیرون آمدم. آمدم پائین توی باغ محمد حسن میرزای ولیعهد را دیدم لب حوض ایستاده است خیلی مهربانی و اظهار لطف کرد بعد به من گفت کنیاک می‌خواهی؟ عرض کردم بله چرا نمی‌خواهم. به آدم اشاره کرد به من کنیاک بدهد. از خواب بیدار شدم. قدری روزنامه نوشته دعاهای عصر جمعه را خواندم. آقاجونی دم حوض داشت بازی می‌کرد یک مرتبه افتاد توی حوض. سرکار معزّزالملوک پریدند و آقاجونی را گرفته از آب بیرون آوردنش. من که زانوهایم سست شده بود هیچ قادر به حرکت نبودم.

شنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۲

سردار ظفر آمد رفتم بیرون. قدری صحبت کردیم بعد رفت. از قراری که سردار ظفر می‌گفت سردار بهادر فردا می‌رود رو به بختیاری نمی‌دانم این جوانک حرام‌زاده چه در زیر سردارد. امیدوارم انشاءالله خون ناحق اشخاصی که به دست این بد ذات کشته شدند خونشان این حرامزاده را بگیرد و از این سفر برنگردد، آرزوی عیش عمارتش بدلش بماند.

یکشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۲

هوا به قدری گرم بود که تا صبح نخوابیدم. ۲۷ درجه گرمای هوای دیشب بود. چون شب عید میلاد حضرت امیر بود آتش بازی مختصری کردند.

دوشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۲

سوارشدم رفتم سلطنت آباد. توی باغ اجزای سلام جمع بودند. به قدر صد نفر

قزّاق، پنجاه نفر ژاندارم و سی نفر توپچی سی نفر گارد بودند. وزیر دربار، سیف‌الدوله معاون وزارت داخله، فهیم‌الملک معاون وزارت مالیه، ترجمان الدوله، قوام‌حضور و اجزای خزانه داری و در واقع مستوفی‌ها بودند. بعد ناصرالملک آمدند، از «چالهرز» تا سلطنت آباد توی خیابان پلیس و قزاق و ژاندارم ازبرای ناصرالملک ایستاده بودند. ناصرالملک رفتند توی حوضخانه بزرگ نشستند. قوام‌السلطنه که سه وزارت به کاکل او می‌گردد که وزارت داخله و یکی وزارت جنگ و یکی مالیه، ارفع‌الدوله وزیرعدلیه، حکیم‌الملک وزیر معارف، ممتازالدوله وزیر پست و تلگراف، مستشارالدوله وزیر فواید عامه، علاءالسلطنه رئیس‌الوزراء، مستوفی‌الممالک و عین‌الدوله هم بودند. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. شرفیاب شدیم. بعد اعلیحضرت وزرا را احضار فرمودند به طور تغیّر فرمودند که چرا عمل تاجگذاری را مرتّب نمی‌کنید. اعلیحضرت همایونی عصری سوار شدند تشریف بردند گردش.

سه‌شنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم منزل نظام‌السلطان او را برداشته رفتم منزل معیرالممالک، در واقع قمارخانهٔ رسمی طهران. پسرهای مرحوم اتابک، اشخاصی که هر شب آنجا هستند، بودند و مشغول بازی رولت بودند. تا ساعت سه از برای وقت گذراندن آنجا بودیم مبلغ قلیلی هم باختم. بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۲

دعاهای نیمه رجب را خوانده قدری روزنامه نوشتم به جائی نرفتم منزل بودم. اخبارات تازه این است که: حاجی امیرزا ابوالقاسم امام جمعه دختر زنش را که دختر مرحوم موقرالسلطنه است عروسی کردند به پسر امام جمعه

پنجشنبه ۱٦ شهر رجب ۱۳۳۲

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، سلطان محمود میرزا هم در باغ بود با او قدری صحبت کرده بعد رفتم حضور حضرت اقدس. پسر ملامحمد آملی بعد هم میرزاابوالقاسم خان وزیر آمد بعد از رفتن آنها به قدر یک ساعت هم من با حضرت اقدس دو به دو صحبت کرده سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: این روزها گفت‌وگو تاجگذاری است. ناصرالملک میل ندارد تاجگذاری بشود. طوری مشغول است و دوز[1] و کلک می‌کند که بعد از تاجگذاری برود فرنگستان. بعد کارهای دولت درهم و برهم بشود که وجود خودش را لازم بدانند بیاید ماهی پانزده هزار تومان دیگر بگیرد. گاهی می‌گویند تاجگذاری عقب خواهد افتاد، گاهی می‌گویند تا وکلای ملت نصفشان جمع نشوند چون بایست اعلیحضرت برود در مجلس قسم یاد بکند تاجگذاری نخواهد شد. اتحاد صولت‌الدوله قشقائی با قوام‌الملک علی‌الحساب نتیجه‌ایی که بخشیده است این است که تلگرافی کردند به دولت (که) یا اداره ژاندارمری را منفصل بکنید واگر نکردید ما خودمان منفصل خواهیم کرد و دیگر اطاعت دولت را هم نخواهیم کرد. دیگر معروف است که دولتین روس و انگلیس عزل کابینهٔ وزراء را هم جداً خواسته‌اند. از دیروز تا به حال هم، از کالسکه، درشگه، اتومبیل، اسب، الاغ، قاطر و هر مالی که می‌رود رو به شمیران و از شمیران مراجعت می‌کند حق‌العبور می‌گیرند. کالسکه دو قران، درشگه یک قران، اسب دهشاهی، الاغ پنج‌شاهی، از برای آب‌پاشی و تعمیر خیابان راه شمیران. عصری رفتم بازدید صدرالسلطنه پسر بزرگ سپهر که با صمصام‌السلطنه رفته بود اصفهان. میانه‌اش به

۱ـ متن: کوک

صمصام‌السلطنه برهم خورده است و سه روز است (که) آمده و لایحه‌ایی بر ضد صمصام‌السلطنه نوشته است که بدهد روزنامه‌ها چاپ کنند. خیلی از وضع مردم اصفهان بد می‌گفت، از صدمه‌ای که از بختیاری به مردم اصفهان خورده و می‌خورد، بد می‌گفت (می‌گفت) بختیاری‌ها خیلی طمع دارند. مذهب که ندارند و به هیچ چیز مردم ابقا نمی‌کنند. باری از آنجا سوار شده رفتم منزل معیرالممالک پای میز بازی رولت. پسرهای مرحوم اتابک. خازن‌الدوله و...و...و حضراتِ قماربازها جمع بودند قدری بازی کرده مبلغی برده آمدم منزل. اخبارت تازه: دختر سپهدار را امشب عروسی کردند برای پسرسردارمنصور. مملکتی را به عزا نشاندند و امشب برای خودشان عروسی کردند.

شنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. یک مرتبه دیدم هیاهو شد. عزیزاقدس که دیروز ناپرهیزی کرده بود یک مرتبه پس‌افتاده و نوبه غش کرد. دویدم پای تلفن زود منصورالحکماء را خواسته آدم هم فرستادم. هیچ حواس خودم را نفهمیدم، دیوانه شدم. به قدر نیم ساعت بچه توی غش بود منصورالحکماء آمد مشغول معالجه شد الحمدلله حالش خوب شد. همیشه از خداوند خواسته‌ام من را پیش‌تر از معزّزالملوک و این سه بچه از دنیا ببرد.

یکشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته حالم هم خوب نبود. قدری با بچه‌ها بازی کرده گاهی کتاب می‌خواندم.

دوشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. امروز حالم کسل بود جائی نرفتم.

سه‌شنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل امیر مفخم. جمعی آنجا بودند یک سیدی از اهل یزد بود صحبت‌های خوب می‌کرد. از مشروطه و مشروطه‌طلب‌ها بد می‌گفت. ظهر شد من را نهار نگاه داشتند. رزها هم در مجلس مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک جمع می‌شوند کیسیون می‌کنند برای تاجگذاری و انتخابات ولایات.

چهارشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک اطاقی هستم وجیه‌الله میرزا سپهسالار آنجا است. امیراعظم هم آمد قدری ایستاد بعد اِذنِ جلوس داد او هم نشست. بعد حکیم‌الملک مرحوم آمد. قدری با امیراعظم مثل آن زمانی که حکیم‌الملک خاطر امیراعظم را می‌خواست و به پشت گرمی او به روی سپهسالار ایستاد و ارث مادرش را مطالبه کرد آن نگاه‌هائی که آن زمان مرحوم سپهسالار به امیراعظم می‌کرد و آه می‌کشید و به حکیم‌الملک نگاه می‌کرد (همان) حالت را دیشب در او دیدم. باری از خواب بیدار شدم. اخبارات تازه این است که: ارفع‌الدوله سه چهار روز است رفته است به فرنگستان که برود پطرزبوغ. بعضی گفتند گویا راجع به ایران و آذربایجان و عزل شجاع‌الدوله و انتخابات با دربار امپراطور (مذاکره) بکند.

پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۲

امروز جائی نرفته مشغول خواندن کتاب بودم. یک ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم بازدید اعلم‌السلطنه، نبود. بعد رفتم که بروم بهجت‌آباد. نرسیده به باغ بهجت‌آباد باغی مال محمدتقی‌خان اتابکی بود که عضدالدوله آنجا را اجاره کرده است و منزلش آنجاست. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم بعد آمدم منزل.

جمعه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۲

پدر سرکار خاصه خانم آمد قدری صحبت کرد عصری دعاهای عصر جمعه را خواندم رفتم بیرون آقا محمدتقی ارباب آمد قدری بود و رفت قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

شنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک جائی هستم مثل این است که باغ خاص باشد. جمعی هستند. بعضی‌ها من را شماتت می‌دادند از فروختن باغِ خاص و من جهت و علت فروش باغ خاص را (شرح می‌دهم) که عین‌الدوله باعث شد. رفتم توی باغ و عمارت دیدم عجب آبادی‌ها کرده است. گفتم اگر اینجا تا به حال (مال) من بود که این طور آباد نمی‌شد. من پول نداشتم خرج آبادانی اینجا بکنم. بلکه خراب‌تر می‌شد. دیدم یک شتری را خوابانده‌اند و پاهایش را بسته‌اند از دهانش به قدری کف آمده بیرون که صورتش را سفید کرده و جلوی چشمش را گرفته است. من گفتم این شتر خیلی مست است. چون من یک سال در جاجرود گیر شترِ مَستِ مرحوم وجیه‌الله میرزا افتادم و نزدیک بود من را بکشد از شتر مست می‌ترسم. گفتم بگذارید زود رد شوم. می‌خواستم وارد آن یکی باغ بشوم که دیدم از عقب سر صدا زدند که شتر آمد در بروید. من فرار کرده زود خود را رساندم به توی آن باغ و رفتم توی یکی اطاقی که درش تنگ بود که شتر نتواند تو بیاید.

عصری سوار شده رفتم منزل امیرمفخم. قدری صحبت کرده و مراجعت کردم. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

یکشنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۲

دایهٔ میرزا علی اصغر خان جونی، شوهرش که در نظمیه بود، در توی مدرسه

نظمیه مستخدم بود سه روز پیش دل درد می‌کند، می‌برند مریض‌خانه مخصوص نظمیه که دکتر امیرخان رئیس و دکترش است. شکمش را عمل می‌کنمد مرحوم می‌شود. باری امروز به عیالش که دایه آقاجون است خبر دادند معرکه کرد. شب مشغول دعای شب ۲۷ مبعث شده قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

دوشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۲

با آقا میرزا آقاخان سوارشده رفتیم به عزم شمیران. خیابانها را خوب آب‌پاشی می‌کنند. از کالسکه و درشگه یک قران می‌گیرند یک مرتبه رفتن می‌گیرند یک مرتبه برگشتن. از اسب، قاطر، الاغ از همه می‌گیرند. اتومبیل‌های کرایه هم متصل کار می‌کنند. دو سه درجه دارد. چهار پنج مرتبه پیش از ظهر، پنج مرتبه بعدازظهر تا شب حرکت می‌کنند. درجه اول هشت قران، درجه دوم پنج قران می‌گیرند. در قهوه‌خانه قصر قجر بلیط گرفته. دم سقاخانهٔ سیّد بلیط را، ممیّزی کرده پاره کردند. دم سقاخانه درویش، مستوفی‌الممالک با شهاب‌الدوله را دیدم می‌رفتند بالا به دِزآشوب. مستوفی‌الممالک مهمان علاءالسلطنه رئیس الوزراء هستند با سایر وزرا و وکلا که مال طهران هستند. قدری با مستوفی‌الممالک صحبت کرده بعد راه افتادم. خیابانِ از قلهک الی دم قهوه‌خانه سیّد را خوب درختکاری کرده‌اند. سپهدار یک آب نمای خوبی این طرف عمارت‌هایش ساخته است فواره‌ها و حوض‌ها ساخته که فواره‌هایش خوب می‌پرد. پل جلوی سفارت روس را هم مشغول هستند تغییر می‌دهند که از بالاتر درست برود رو به خیابانِ پهلویِ سفارت. باری رفتم تجریش منزل سردار ظفر، باغ خوبی است. سردار ظفر و مرتضی‌قلیخان پسر صمصام‌السلطنه و سردارفاتح که چند روز است آمده، آنجا بودند. نشستم قدری صحبت کردیم معلوم شد امشب عید تولد پادشاه انگلستان است و عید می‌گیرند. فوری آمدم پای تلفن. به شهر منزلمان تلفن کردم که لباس شب با نشان از

برای من بیاورند. امشب اول شب مهمانی دارند. ساعت نُهِ فرنگی مجلس شب‌نشینی دارند. هر کس که می‌خواهد برود تبریک از ساعت نه به بعد می‌رود. باری یک ساعت از شب رفته صرف شام کرده، لباسهای من راکه از شهر آورده بودند پوشیده نشان زدم. من با سردار ظفر، مرتضی قلی‌خان با احیاءالملک توی درشگه‌ها نشسته راندیم از برای قلهک سفارت انگلیس. تمام سفارت را با فانوس الوان چراغانی کرده بودند. رئیس‌الوزراء، وزیر خارجه، وزیر مالیه و داخله و جنگ که قوام‌السلطنه باشد، وزیر پست و تلگراف که ممتازالدوله باشد، وزیر اوقاف که مستشارالدوله باشد، وزیر علوم که حکیم‌الملک باشد، وزیر عدلیه که ارفع‌الدوله باشد (ارفع‌الدوله که در چندی قبل نوشتم رفته به فرنگستان به پطرزبوغ برای اصلاحات بعضی امورات پلتیک و شاید هم در پطرزبورغ وزیر مختار بشود، روس‌ها قبولش نکردند و نرفته است، و به وزارت عدلیه خود باقی است). اجزای وزرات خارجه اغلب بودند. سفرای خارجه تماماً با زن‌هایشان و نایب‌هایشان بودند. ژنرال قزاق با صاحب‌منصب‌ها و صاحب‌منصب‌های ژاندارمری بودند. بعد که همه جمع شدند رفتیم سر میز سوپه. مشروبات و مأکولات بود صرف شد. تا ساعت پنج‌و نیم سوار شده آمدم منزل سردار ظفر استراحت کردم.

سه‌شنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۲

صبح با سردار ظفر نشسته صحبت کرده صرف چائی کردیم. همچه میل کردم که با اتومبیل بروم شهر. مفاخرالسلطنه که در واقع پیشکار سردارظفر است می‌آمد شهر. پیاده آمدیم تا دم تلفن‌خانه که اتومبیل بیاید. سعیدالسلطنه را ملاقات کردیم که از فرنگستان آمده است. چند روز است، باری به قدر نیم ساعت بیشتر منتظر شده. اتومبیل درجهٔ دو آمده پنجاه قران داده. بعضی هم از فرنگی و ایرانی و یک زن فرنگی هم آمده بود. سوار شده به راه افتادیم. آمدیم اوّلِ خیابان زرگنده و آنجا بلیط گرفته.

سی‌وپنج دقیقه به همه جهت طول کشیده تا آمدیم دم خیابان لاله‌زار پیاده شدیم. آمدم منزل. عصری سوار شده رفتم خیابان لاله‌زار، یک تفنگ کوچک از برای پسر سردار ظفر که اسمش درویش علی است خریدم. از آنجا رفتم منزل امیرمفخم کاری با او داشته مدّتی نشسته صحبت کردیم. یک ساعت از شب گذشته مراجعت به منزل کردم.

چهارشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۲

عصری قدری روزنامه نوشتم یک کاغذ از سرکار خاصه‌خانم رسید که از کرمانشاهان حرکت کردند رو به طهران. باری رفتم پشت بام ماه را ببینم. ماه را ندیدم از برای ضعف چشم، آمدم اندرون دعاهای شب اوّل ماه را خوانده استراحت کردم.

پنجشنبه غرّه شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح دعاها و نماز اوّل ماه را تماماً خواندم. سرکار معزّزالملوک رفتند بازار که بعضی لوازم که برای ورود سرکار خاصه‌خانم می‌خواستند بخرند. درةالدوله هم آمد امشب اینجاست. تا نیم ساعت از شب رفته بیرون بودم. بعد آمدم اندرون قدری روزنامه نوشته دعاهای شب جمعه را تماماً خوانده استراحت کردم.

جمعه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۲

عصری قدری روزنامه نوشتم. امشب سادات شیرازی در خانهٔ نقیب‌السادات عید تولد حضرت سیدالشهداء را جشن می‌گیرند، دعوت کردند. سوار شده رفتم میدان شمس‌العماره پیاده شدم. بین راه هم آتش بازی دولتی را هم شروع کردند. توی کوچه هم چهل چراغ به دیوار کوبیده بودند. توی حیاط هم چهل چراغ زیادی کوبیده بودند. زن‌های زیادی هم روی پشت بامها بودند. توی حیاط نشسته به قدر یک ساعت تماشای مردم را کرده بعد رفتم منزل.

شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۲

پیش از ظهر توپ زیادی به رسم تبریک عید انداختند. عصری سوارشده رفتم منزل امیرمفخّم با او سوارشده رفتم دم باغ ایلچی منزل آقا شیخ‌محمدرضای مجتهد بازدید. امین‌السلطان هم آنجا بود قدری نشسته صحبت کردیم. بعد مراجعت کرده آمدم منزل.

یکشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. بچه‌ها از امیریه آمدند رفته بودند حمام. والا حضرت اقدس امروز شهر بود امشب را هم شهر خواهند بود فردا عصر را شمیران تشریف خواهند برد.

دوشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک جائی هستم. من بودم و مرحوم مخبرالدوله که عوالم مخصوص دوستی ثابتی با من داشت. دو سه نفر دیگر بودند که من آنها را نشناختم. صحبت وضع حالیه مملکت و هیئت وزراء به میان آمد. مخبرالدوله می‌گفت فلانی که مقصودش من بودم شاهد است اوایل سلطنت مرحوم مظفرالدین‌شاه. میرزا علی اصغر خان صدراعظم را معزول کردند و من را وزیر داخله کردند چندین مجلس به خود مظفرالدین‌شاه مکرّر عرض کردم کار خبطی کردید صدراعظم را معزول کردید و گول فرمانفرما را خوردید. راست هم گفته من در دو سه مجلس بودم مرحوم مخبرالدوله از این حرف‌ها می‌زد. از خواب بیدار شدم.

سه‌شنبه ۶ شهر شعبان ۱۳۳۲

سرکار خاصه خانم که روز جمعه دوم وارد قم شده بودند. دیشب از قم حرکت



ولیعهد دولت اطریش را هم با زنش کشتند

کردند رو به تهران. می‌گویند راه قم هم قدری مغشوش است. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم. چهار تا رطیل هم کشتیم.

چهارشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۲

مشغول ترتیبات ورود خاصه خانم بودیم. هر ساعت یک جور ترتیبات می‌دادیم. هر کس یک جور رأی داشت من هم سکوت بودم تصدیق به قول همه می‌کردم. اخبارات تازه مردنِ قطب‌الدوله است چند روز است مرده است. خیابان ناصریه را هم دو روز است مشغول چوب‌بست هستند از برای تاجگذاری (که) اعلیحضرت از زیر طاق نصرت‌ها بروند مجلس قسم یاد بکنند.

پنجشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح ترتیبات رفتن به استقبال سرکار خاصه‌خانم را می‌دادیم. شام امشب را قابلمه کردند که برویم کهریزک استقبال. سوار شده رفتیم رو به امیریه. رفتم اندرون که دیدم حسینقلی تلفن‌چی دوید که سرکار خاصه‌خانم از حسن‌آباد می‌خواهند با شما حرف بزنند. رفتم پای تلفن حضرت اقدس هم از کامرانیه گوشی تلفن را گرفته، معزّزالملوک از اندرون من از بیرون با سرکار خاصه خانم صحبت کردیم. نیم ساعت به غروب مانده سرکار معزّزالملوک ایراندخت، عزیزاقدس و معصومه خانم در یک درشگه که حشمت‌الدوله فرستاده بود سوار شدند، من و حاجی‌امین‌الخاقان هم در یک درشگه که متعلق به حضرت اقدس بود و آقا میرزا آقاخان و حسن خان توی کالسکه ما نشسته رفتیم رو به کهریزک. تا دو ساعت از شب گذشته راندیم از برای کهریزک. سر زنجیر ایستادیم. رفتن و برگشتن کالسکه‌ای هشت هزار پول باج گرفتند. بساعت سه ونیم از شب گذشته وارد کهریزک شدیم. آبدارهای ما را برده بودند در عمارت کارخانه قند

و آنجا از برای ما ترتیب جا داده بودند. کالسکه اربابی که از این خط عبور می‌کنند اگر تا قم برود کالسکه‌ای ده تومان می‌گیرند و اگر تا همین جا بیاید یعنی تا کهریزک، کالسکه‌ای سه تومان و دو هزار. ساعت هفت بود که سرکار حاجیه خاصه‌خانم را ملاقات کرده از دیدن ایشان بی‌نهایت مسرور شده روبوسی کردیم. شکرانه حضرت احدیت را گفته که الحمدلله خودشان مادرشان تاج مهر و مهر ماه به سلامت آمدند.

جمعه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۲

پیش از طلوع آفتاب به همان باغی که دیشب وارد شدیم وارد شده، نماز صبح و بعضی دعاها را خوانده، چائی صرف کرده رفتیم به حرم حضرت عبدالعظیم. قدری که از آفتاب برآمد سوار کالسکه‌ها و درشگه‌ها شده آمدیم رو به طهران. ده ماه و نه روز سفرشان طول کشید. بعد سرکار خاصه‌خانم به کالسکه حضرت اقدس سوار شده با یَدَک و جلودارها رفتند رو به کامرانیه که حضور حضرت اقدس برسند. ما هم آمدیم منزل. عصری برخاسته رفتم بیرون. آمیرزا آقاخان، حسن خان و سعیدالعلماء رئیس مدرسه اقدسیه و حاجی امین‌الخاقان بودند مدتی صحبت کرده، یا یک ساعت از شب گذشته آمدم اندرون.

شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۲

حالم کسل بود. تمام روز را توی زیرزمین خیال می‌کردم. گاهی کتاب می‌خواندم. قدری روزنامه نوشتم. اخبارات تازه می‌گویند وزیر خارجه که وثوق‌الدوله باشد استعفا کرده است چون روسها در عمل مالیهٔ آذربایجان دخالت کردند. می‌گویند یک یادداشتی از طرف دولت ایران وزرا به دولت روس کرده‌اند مبنی بر این که، «استقلال ایران بایست محفوظ باشد مخصوصاً در این موقع که تاجگذاری خواهد شد.»

یکشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۲

امروز تمامش را تا عصری منزل بودم. مغرب سوار شدم رفتم امیریه. هوای خوبی دارد امیریه، مثل کوچه باغهای خوب شمیران است.

دوشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۲

امروز را هم تمامش را امیریه در اندرون بودیم. بارهای سرکار خاصه خانم را باز می‌کردیم. اسباب‌ها و سوقات‌ها را مرتب می‌کردیم. خلعتی‌هائی که از برای ایشان آورده بودند مرتب می‌کردیم. عوض خلعتی‌های برای هر کس که خلعتی داده بود سوقات معیّن می‌کردیم. شب را همه آنجا ماندیم. مهمان زیادی از اقوام و آشنایان مرتب می‌آیند.

سه‌شنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۲

امروز هم مشغول ترتیب دادن کارهای سرکار خاصه خانم بودیم. تا عصر مهمان آمد برای سرکار خاصه خانم. شرف‌السلطنه و بعضی‌های دیگر.

چهارشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۲

روزنامه بی‌طرف شرحی بدگوئی از روس‌ها و وثوق‌الدوله نوشت. روزنامه‌اش را هم توقیف کردند. ولیعهد دولت اطریش را هم با زنش کشتند و یکی از شهرهای اطریش یعنی از شهرهائی که از دولت عثمانی گرفته‌اند. اوّل از برایشان بمب انداختند. بعد با «برونینک» کشتنشان. آقا نجفی مجتهد اصفهان هم مرحوم شده، امروز هم در مسجد شاه ختم گذارده بودند. ولیعهد رفته ختم را جمع کرده بود.

پنجشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۲

رفتم اندرون خانم‌ها را از خواب بیدار کرده تبرکی عید گفتم. سلطان محمود میرزا دو شب است در شهر است. آمدند تا اقتدارالسلطنه سوار شده رفتیم رو به سلطنت‌آباد. صحبت‌کنان رفتیم تا سلطنت‌آباد، اعلیحضرت هنوز از صاحبقرانیه نیامده بودند. بعضی از وزراء عملهٔ خلوت شاه. اجزای نظام بودند چند نفر قزاق و توپچی و ژاندارمی در باغ جلو بودند برای موقع سلام. مستوفی‌الممالک و وزراء هم کم‌کم آمدند. اعلیحضرت همایونی و ولیعهد و نصرت‌السلطنه آمدند. ناصرالملک بعد والا حضرت‌اقدس آمدند. رفتیم حضور اعلیحضرت شرفیابی حاصل‌کرده. بعد والا حضرت اقدس و ناصرالملک و مستوفی‌الممالک با اعلیحضرت خلوت کردند در خصوص عمل تاجگذاری. ما هم آمدیم بیرون راه می‌رفتیم. جمعیت زیادی بود از شاهزادگان، وزراء، امراء و...و...و ایستاده بودند دور «کلاه فرنگی». بعد سلام منعقد شد. بعد از سلام حضرت اقدس را اعلیحضرت و ناصرالملک نگاه داشتند از برای مذاکرات موقع تاجگذاری. بعد اعلیحضرت هر چه اصرار کردند که حضرت اقدس بروند با شاه نهاربخورند حضرت اقدس قبول نکردند. من با حضرت اقدس صرف نهار کردم. نزدیک عصر دوباره ناصرالملک و مستوفی‌الممالک آمدند حضور اعلیحضرت حضرت اقدس هم تشریف بردند برای «پرگرامِ» تاجگذاری و گفتگوی تاجگذاری. نشان تاج را هم امروز اعلیحضرت زده بودند. حمایلش آبی‌سیر، دو طرفش یک خط سفید باریکی دارد. پنج درجه است. نشانش هم طلا و کار فرنگستان است. یک نشان هم دارد شبیه نشان سنت ژرژ انگلیس است (که) قانون مخصوص دارد از برای دادن این نشان. گفتند ناصرالملک درجه چهارمش را خواسته بود شاه مضایقه کرده بود. باری تاجگذاری روز بیست و هفت است. اول اعلیحضرت تشریف فرمای مجلس خواهند شد. آنجا چون عده‌ای از وکلای حاضر نیستند بایست وکلای سابق حاضر باشند و با

حضور علما، اعلیحضرت در آنجا قسم یاد بکند که به دولت و ملّت خودش خیانت نکند.بعد از آنجا تشریف ببرند مسجد شاه و یاد در مسجد ناصری به رسم سلاطین عثمانی نماز بخوانند. آن وقت تشریف‌فرمای اطاق موزه بشوند. تاج را بیاورند. شاه به دست خودشان به سر بگذارند. بعد سلامی هم در تخت مرمر خواهد شد. مهمانی سفرا در همین سلطنت‌آباد است. باری سه ساعت به غروب مانده با حضرت اقدس سوار کالسکه شده آمدیم کامرانیه. بعد من سوار شده رفتم صاحب‌قرانیه، موثق‌الدوله چند روز است ناخوش است از او عیادتی کردم. حاجب‌الدوله پدرسوخته، لقمان پدرسوخته بودند. اعلیحضرت با ولیعهد که پیاده شدند آمدند احوالپرسی موثق‌الدوله.

جمعه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۲

اخبارات تازه: دو سه روز است گفتگوی عزل شجاع‌الدوله از آذربایجان است و به جای او بعضی‌ها ولیعهد را می‌گویند که بعد از تاجگذاری خواهد رفت، بعضی‌ها می‌گویند فرمانفرما حاکم آذربایجان خواهد بود. بعضی‌ها می‌گویند فرمانفرما پیشکار ولیعهد خواهد بود. پارتی‌بازی از برای وزیر شدن بعد از تاجگذاری زیاد است. هر کس به خیال وزارت است. اخبارت چندی قبل این است که: معزالسلطنه شیخ خزعل که سردار ارفع است از دولت انگلیس نشان حمّام به او دادند. می‌گویند بیست نفر ترور نیست یعنی آدم‌کش از قفقاز آمده‌اند شاه را هم ترسانده بودند، خیالش را مغشوش کرده بودند. ترسیده بوده است. این شهرت را موثق‌الدوله و اجزای شاه می‌دهند که شاه را بترسانند که کسی راه پیدا نکند به دربار و پیش شاه. باری سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله. در خیابان شاه چهارراه سفارت انگلیس طاق‌های نصرت بزرگ زده‌اند مشغول تشریفات تاجگذاری مفصّل هستند. مهذب‌الملک منشی سپهدار آمده و رفته بود منزل سعدالملک. دهات‌الملک را که در قزوین است تمام را سپهدار خریده است.

شش ده دانکی و پنج شش تا چهار دانگ و سه دانگ، مزارع زیاد فروخته دویست هزار تومان.

شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۳۲

والا حضرت اقدس آمده بودند شهر رفتم شرفیاب شدم تا مغرب که سوار شدند رفتند. من هم آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: وزیر مختار فرانسه و وزیر مختار اطریش امروز نامه‌ای از برای تاجگذاری آورده بودند یعنی در این موقع، وزیر مختارهایشان را سفیر موقتی فوق‌العاده قرار داده‌اند.

یکشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک می‌خواست برود شمیران. رفتم پیش او مدتی صحبت‌های لازمه بود کردم. بعد آمدم منزل حسن‌خان بود برحسب معمول خلق من را تنگ کرد. به جائی نرفتم قدری کتاب خواندم.

دوشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. عصری حپرت‌اقدس احضار کرده بودند. از شمیران آمده بودند شهر. سوار شده رفتم امیریه رفتم اندرون حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم سرکار خاصه خانم هم از شمیران آمده بودند، دو پارچه الماس بسیار قیمتی که بیست هزار تومان قیمت دارد و حضرت اقدس خیال فروشش را دارند و گویا سپهدار هم مشتری است مرحمت کردند به من که ببرم پیش سپهدار، من هم قزاق با خودم برداشته یک سر رفتم زرگنده منزل سپهدار، الماس‌ها را نشانش دادم. منتصرالملک و منتصرالدوله آنجا بودند، به منتصرالممالک گفته بودم که اگر از تو پرسیدند، کم قیمت

نکن. وقتی که آمد قیمتش را نصف گفت. بی‌نهایت مردم پدر سوخته و بدذات هستند. باری بعد لبسکی آمد، او هم الماس‌ها را دید. بعد سوار شده آمدم امیریه، الماس‌ها را تقدیم حضور حضرت‌اقدس کردم.

سه‌شنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۲

(به) سفرای خارجه، سفارت به سفارت، سمت سفارت کبرائی از طرف دولت‌هایشان داده می‌شود که در موقع تاجگذاری هم وزیرمختار هستند و هم سفیر کبیر فوق‌العاده. در واقع نامه جدیدی می‌آورند با همان تشریفاتی که روز اول از طرف دولت ایران از برای آنها داده می‌شد، کالسکه‌های دولتی با اجزای تشریفات شاهزادگان شمشیر بدست در اطاق شاه بایست ایستاده باشد، نامه جدید را دستی می‌آورند. امروز وزیر مختار آلمان آمده سفارت کبرائی خودش را اعلان کند یک جفت شمعدان با یک طشتک بزرگ از طرف امپراطور آلمان به رسم هدایا آورده بود. باری قدری وزیر دربار ما را دیده حرص خورده که چرا ما زنده هستیم و به در خانه می‌آئیم. پدر سوخته جان سخت هنوز ناخوش است و نمرده، دارد هم خوب می‌شود. دکترش سیف‌الاطباء حاجب‌الدوله زن جلب بودند. بعد آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. بانوی عظمی آمده بود از برای خداحافظی، روز اوّل ماه می‌رود به طرف مکّه و مدینه. از قراری که می‌گفت به همان زیارت مدینه منوّره اکتفا خواهد کرد. باری من هم رفته قدری خدمت بانو نشسته صحبت کردم. بانو هم رفت حضور اعلیحضرت خداحافظی بکند.

چهارشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۲

حضرت اقدس و ظل‌السلطنه سوار شده من هم در رکابشان سوار شده رفتیم به در خانه. بعد از صرف نهار در خدمت حضرت‌اقدس اجماعاً رفتیم دیوانخانه، در

حوض‌خانه به حضور اعلیحضرت شرفیاب شده، نصرت السلطنه هم در حضور بود. قدری ایستاده بعد آمدیم بیرون. حضرت اقدس با اعلیحضرت به قدر یک ساعت خلوت کردند بعد سوار شده آمدیم کامرانیه. سلطان محمود میرزا هم از شهر آمده یک جقّهٔ خوبی هم از زُمرُّدهای خوب حضرت اقدس برای تقدیمی‌به شاه می‌سازد، به قدر پنج شش هزار تومان قیمت دارد.

پنجشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۲

سوارشدم آمدم به در خانه والا حضرت و وزراء تماماً بودند. سفیر کبیر عثمانی هم (که) امروز سمت سفیر فوق‌العاده دارد (باید) رسماً شرفیاب بشود. یمین‌الدوله، عضدالسلطنه، نصرت‌السلطنه و اعتضادالسلطنه از برای شمشیر دست‌گرفتن حاضر بودند. حاجب‌الدوله و لقمان‌الملک هم بودند. سردار ظفر و مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه هم آمدند قدری پیش وزیر دربار بودند و رفتند. قوام‌السلطنه و حکیم‌الملک هم بودند. سفیر هم آمد و یک قطعه نشان آل‌عثمان از درجه سه هم از طرف سلطان عثمانی آورد. خطبه قرائی خواند. نشان میناکاری به‌گردن می‌اندازند. باری شاه هم جواب خطبه سفیر راکه به عبارت‌های خیلی سخت ملقلق نوشته بودند در کمال بلاغت خواندند. امروز صبح که من وارد دربار شدم امین‌السلطنه را دیدم تا چشمش به من افتاد بی‌مقدمه گفت فلانی باز که امروز آمدی. هر روز اینجا کارت چه چیز است؟ من گفتم شما هر روز در اینجا کارت چه است؟ یک باغ کوچک در امامزاده قاسم گرفته است همه روزه از آنجا پیاده می‌آید به دربار، نهار می‌خورد. تا عصر سگ می‌زند مراجعت می‌کند. بعد که کاشف به عمل آمد یکی از راپرت‌چی‌های ناصرالملک هم آقا تشریف دارند.بعد در جواب به من گفت من ندار هستم، پریشان هستم. می‌آیم اینجا از برای کسب نان. شما برای چه می‌آیید؟ شما که دارا هستید جواهرات خوب دارید. گفتم

چون که چندین سال صندوقخانه دولت با من بود. صندوقخانه شاهی را زیر و رو می‌کردم. از این حرفهای گوشه‌دار من ملول شد. باری یک ساعت به غروب مانده سوار شدم آمدم کامرانیه. سفیر عثمانی هم عصری آمده بود حضور حضرت‌اقدس.

جمعه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، نبود. رفته بود مجیدیهٔ عین‌الدوله مهمان بود. ولی پسرش، سالارمسعود و مفاخرالسلطنه و دو نفر از صاحب‌منصب‌های سوئدی و دو سه نفر دیگر بودند. بعد از صرف نهار با مفاخرالسلطنه مدتی تخته بازی کرده پولهایش را بردم. بعد آمدم زرگنده منزل سپهدار. استخر سپهدار این طرف عمارت‌ها که تازها امسال حوض‌ها ساخته و آب‌نماها درست کردند، فواره‌ها می‌جهد، سر استخر را هم کافه دست کرده‌اند خوراک و بستنی می‌فروشند. امشب هم پهلوان فرنگی نمایش می‌دهد. دور استخر را تجیر کشیده‌اند و بلیط می‌فروشند. رفتیم سر استخر به تماشا. زن زیادی آمده بودند گردش. زن‌ها مثل فرنگستان گردش می‌کردند. بعد سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. قدری حضور حضرت اقدس بوده، بعد قدری کتاب خوانده استراحت کردم.

شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۲

علمای شیخیّه که چندی است از کرمان آمده‌اند و چهار نفر هستند (و در) خانهٔ سلطان علی خان وزیر افخم منزل دارند، آمدند حضور حضرت (اقدس)، نهار را هم اینجا دعوت دارند. من و ظل‌السلطنه سوار شده رفتیم به دربار پیش موثق‌الدوله. امین‌الدوله، حاجب‌الدوله و آصف‌السلطنه بودند. حکیم‌الملک و لقمان‌الممالک هم در چادر دربار بودند. امروز هم «شازژدفر» ایتالیا آمده بود نامهٔ تبریک داشت. چندان

تشریفاتی از برایش مرتب نکرده بودند. وزیر مختار اطریش هم یک تفنگ آورده به شاه تقدیم کرد. باری (در) کتابچه پرگرام تاجگذاری، نقشه‌ایستادن، جاها در اطاق، حرکت شاه و ورود به طهران و رفتن به مجلس (را) تماماً نوشته بودند. کتابچه را گرفته آوردم از برای حضرت اقدس. عصری حضرات مهمانها رفتند. جقّه‌ای که حضرت اقدس از برای شاه درست کرده بودند چون خیلی عالی و گرانبها شده از تقدیمش پشیمان شده‌اند. یک جقّه کوچکتری از برای شاه دوباره ترتیب دادند. بد هم نیست.

یکشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح حضرت اقدس تشریف آوردند بیرون. رفتیم در اطاقی که آقا حیدرعلی زرگر مشغول ساختن تاج بود. امروز وزیر مختار روس صبح، و عصر وزیر مختار انگلیس شرفیاب در حضور اعلیحضرت می‌شوند و نامهٔ سفارت فوق‌العاده خودشان را هم تقدیم می‌کنند. عصری با حضرت اقدس و ظل‌السلطنه سوار شده رفتیم سفارت روس، وزیرمختار وقت نداد. حضرت‌اقدس مراجعت به کامرانیه کردند. من یک درشگه کرایه کرده آمدم رو به شهر. امروز درشگه قیمتش گران است هر درشگه دو تومان کرایه می‌گیرند برای این که از فردا اوّل جشن تاجگذاری است هوا هم گرم بود. خیابان لاله‌زار، خیابان علاءالدوله، میدان توپخانه، خیابان ناصریه تا دم شمس‌العماره، دراندرون، خیابان الماسیه، خیابان شاه‌آباد، دَرِ مجلس و توی مجلس را تماماً آیین بسته‌اند. هر کس هم درِ خانه‌اش را آیین بسته است. بانک‌ها، اغلب سفارتها طاق‌های نصرت خیلی عالی از دم دروازه دولت، در خیابان‌هائی که معبر اعلیحضرت است بسته‌اند خیلی مجلل. خیابانها را تماماً بیرق زده‌اند. سپهدار هم درِ خانه‌اش را یک طاق نصرت بزرگی زده است. اغلب جاها از امشب تا دو سه شب دیگر چراغان خواهند کرد. جمعیت زیاد بیشترین زن، از طرف عصر همین‌طور در خیابان‌ها گردش می‌کنند راه

می‌روند. اغلب طاق‌های نصرت و دروازه‌هائی را که درست کرده‌اند. با الکتریک روشن کرده‌اند. سعدالدوله هم درِ خانه‌اش را خوب درست کرده. با الکتریک زیادی چراغانی کرده است. دکان دارها، خانه‌ها به در و دیوار قالی کوبیده‌اند. پلیس‌ها هم در کمال منظّمی مشغول خدمت هستند و مواظبت می‌کنند.

دوشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۳۲

امروز اعلیحضرت همایونی از صاحب‌قرانیه تشریف فرمای شهر شدند. مراسم تاجگذاری که به عمل آمد به صاحبقرانیه مراجعت خواهند فرمود. با این ترتیب تشریف فرمای شهر شدند. حاکم طهران که قوام‌الدوله باشد صبح در صاحب‌قرانیه حاضر شده به عرض رساند که موقع حرکت است. اعلیحضرت همایونی با حضرت ولیعهد حرکت فرمودند؛ پنجاه قزاقِ سوار، پنجاه ژاندارمِ سوار. بیست نفر از اجزای کشیک‌خانه با یدک، عمله خلوت از صاحب‌قرانیه حرکت فرمودند. ولیعهد با اجزای شخصی در کالسکه مخصوص خودشان پشت سر کالسکه اعلیحضرت همایون آمدند تا به دَم دروازه. دَمِ دروازه رئیس نظمیه عمادالدوله، که رئیس بلدیه است ایستاده بودند. عمادالدوله نطق مفصّلی مبنی بر تبریک ورود اعلیحضرت کرد و یک سینی نان و نمک تقدیم کرد. از دم دورازه سایر رجال درباری تماماً سواره در رکاب مبارک ملتزم بودند. توی خیابان هم تا دمِ در اندرون جمعیت مردم ایستاده بودند. پلیس زیادی در کمال منظّمی ایستاده بودند.چندین تیر توپ از ورود به دروازه الی ورود به دراندرون انداختند. تمام خیابانها را زینت کرده بودند. دکان‌ها و درخانه‌ها را با قالی و شال‌های خوب طاق نمابندی کرده بودند. طاقهای نصرت خیلی قشنگ؛ چوب و گل درست کرده بودند و با چراغ الکتریک آدم‌های خوب ساخته بودند. اغلب را هم رویش قرآن مجید گذارده بودند که اعلیحضرت از زیر (آن) عبور فرمایند. تمام خیابان‌ها را بیرق

گذارده بودند. باری اعلیحضرت از دروازه دولت وارد «چهارراه کنت» و از خیابان لاله‌زار، میدان توپخانه و خیابان ناصریه، از «دَر اندرون» وارد عمارت سلطنتی شدند. من هم رفتم به درِ خانه. امروز علما و شاهزادگانِ مختصر در دربار به نهار مدعو هستند. اعلیحضرت همایونی در زیر موزه جلوس فرموده بودند. حضرت ولیعهد هم بودند وزرا (هم) تماماً بودند. اعلیحضرت همایونی قدری فرمایشات فرمودند. بعد نزدیک ظهر تشریف بردند در اطاق برلیان. علما آنجا بودند، اظهار مرحمتی نسبت به علما و شاهزادگان کردند. امشب هم از عصر تا دو ساعت از شب گذشته گاردن پارتی است. عصری بر حسب دعوت وزارت دربار سوارشده رفتم به درِ خانه. وزراء، شاهزادگان، اعیان و اشراف، اصناف، وکلای قدیم و جدید، اجزای ادارت وزارت خارجه و وزارت خارجه، عدلیه، پست و تلگراف، علوم، تجارت و فواید عامه، خزانه داری کل، روزنامه‌نویس‌هاو... و... و بودند. موزیک قزاق، ارکستر قزاق هم می‌زدند. اطراف حوض‌ها و در توی باغچه‌ها جاگذارده بودند و طاق‌نماها را چهل چراغ کوبیده، چراغ الکتریک الوان همه جا را روشن کرده بود. جلوی حوض بزرگ شمس‌العماره هم چادر بزرگ ترمه‌را زده بودند و تویش میوه و شیرینی چیده، لیموناد و شربت و آب یخ گذارده بودند. هر کس می‌خواست می‌رفت آنجا می‌خورد. یک ساعت از شب گذشته از دیوان خانه بیرون آمده، بر حسب دعوت وزیر عدلیه، رفتیم دم در عدلیه که چراغان مفصلی کرده بودند. در جلو خان در باریک، طاقی درست کرده‌اند از روی طاق کسریٰ، اسمش را هم طاق کسریٰ گذارده‌اند. میزهای بزرگ دم در عدلیه گذارده بودند رویش را هم گل و گلدان‌ها گذارده بودند و بستنی، چائی و شربت به مردم می‌دادند. بعد سوار درشگه شده رفتم میدان توپخانه. آتش بازی می‌کردند. بانک شاهنشاهی را تماماً با چراغ الکتریک زینت کرده بودند. خیلی قشنگ بود. اداره نظمیه، تلگرف‌خانه. پست‌خانه و خیابان الماسیه را خیلی مفصل درست کرده بودند. طاق‌های نصرت و



اعلیحضرت تشریف بردند بر تخت جلوس کردند و به عدد سلطنت قاجار
توپ شلیک کردند.

دروازه‌ها درست کرده بودند. تا «در اندرون» چهل چراغها آویزان کرده بودند. تماماً روشن بود. میدان توپخانه را هم چراغان کرده بودند. خیابان لاله‌زار و خیابان علاءالدوله را هم. دکان‌ها و صاحب‌خانه‌ها طاق‌های نصرت درست کرده بودند. جمعیت زیادی از زن و مرد متصل در گردش بودند، همه جا هم پلیس ایستاده بود. در کمال نظم بود. واگون‌های اسبی را هم تماماً زینت کرده بودند. در میدان توپخانه که (راه) عبور درشگه نبود پیاده شده از توی میدان به زحمت گذشته وارد خیابان لاله‌زار شدیم. راه عبور نبود از کثرت جمعیت. در هر خانه بستنی و شیرنی و شربت گذارده‌اند و به مردم می‌دهند. پیاده آمدیم گردش‌کنان تا سر خیابان لاله‌زار. زن‌های زیادی چه متفرقه و چه معتبرین سوار کالسکه‌ها و درشگه‌های شخصی و کرایه هستند و متصل گردش می‌کنند. درشگه کرایه از سر خیابان لاله‌زار الی آخر یک تومان می‌گیرند. آمدیم میدان مخبرالدوله. در خیابان شاه‌آباد هم مفصلاً آیین بسته طاق‌های نصرت و طاق‌نماها درست کرده بودند تا میدان جلوِی مجلس که یک طاق سه دروازهٔ بزرگ عالی درست کرده بودند. هر کس درِ خانه‌اش را زینت کرده بود. جلوی مجلس یک دروازهٔ بزرگ و در خیابان شاه‌آباد دو دروازه که با گچ درست کرده‌اند. در میدان جلوی خانه مخبرالدوله هم یک طاق نصرت سه درگاهی درست کرده‌اند. در خیابان لاله‌زار دو طاق نصرت و یک دروازه درست کرده‌اند. دَمِ خانهٔ سعدالدوله هم یک دروازه درست کرده‌اند. باری رفتیم دَمِ خانه سپهدار، دم خانه‌اش دو طاق نصرت بزرگ دو سه مرتبه درست کرده، چهل‌چراغ و قالیچه زیاد کوبیده، یک دسته مطرب هم نشسته مشغول زدن بودند. خودش هم در دالان خانه‌اش نشسته بود. اغلب جاها که جلوخان دارند در خانه‌هایشان را (آئین) بسته‌اند مثل خانهٔ عضدالملک که مفصل درست کرده است مطرب هم دارند اغلب جاها موزیک چه در این خیابان‌ها و چه در محلّات دیگر شهر (دارند). آمدیم در خانهٔ مشیرالدوله، آنجا هم تا چهار راه سفارت انگلیس دو

دروازه. دو طاق نصرت بسته‌اند. خانه صمصام‌السلطنه و بختیاری‌ها. سفارت خانه‌ها دو دروازه و دو طاق نصرت در طول خیابان علاءالدوله درست کرده‌اند. انجمن اخوّت را هم ظهیرالدوله قشنگ و ساده درست کرده است. اغلب چشم و هم چشمی درست کرده‌اند. تمام شهر هر کس در خانه(اش را) به اندازهٔ خودش زینت کرده و چراغان کرده است. همه جا را گردش کرده از خیابان علاءالدوله آمدیم دوباره به میدان توپخانه. سه طاق نصرت هم در خیابان ناصریه است. یک طاق نصرت بزرگ هم که آیینه‌بندان کرده‌اند متعلق به اصناف است و حاجی محمد تقی بنکدار پدرسوخته درست کرده است. در اغلب دکان‌ها گرامافون می‌زدند. باری بعد سوار درشگه کرایه شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح سرکار معزّزالملوک با بچه‌ها رفتند از برای تماشا که که اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای مجلس می‌شوند از برای مراسمِ قسم. بر حسب دعوت وزارت دربار من هم لباس رسمی پوشیده که عبارت از یک جبّه باشد، یک نشان زده رفتم رو به مجلس. دو ساعت به ظهر مانده اعلیحضرت همایونی از دم در شمس‌العماره با تشریفات و لباس رسمی حرکت خواهند کرد. به این تفصیل: از خیابان ناصریه به میدان توپخانه و از آنجا به خیابان لاله‌زارو میدان مخبرالدوله، خیابان شاه، میدان جلوی مجلس، و مجلس حرکت خواهند کرد. قزاق و ژاندارم و پلیس سوار بختیاری و گارد نصرت در عرض راه (انتظامات را) نگاه می‌دارند. کالسکه بزرگ تاج‌دار هشت اسب بسته را اعلیحضرت سوار می‌شوند. صد قزاق، صد ژاندارم، بیست نفر سوار کشیک‌خانه، بیست یدک در جلو خواهند بود. ژنرال قزاق، رئیس ژاندارمری، ظفرالسلطنه، امیرتوپخانه، امیرمفخم و سردار ظفر-هم سواره در اطراف کالسکه با لباس‌های رسمی خواهند بود. ایشیک آقاسی باشی. حاجب‌الدوله، یمین‌السلطان که کالسکه‌چی باشی است و

امیرآخور با لباس رسمی در جلوی کالسکه، یمین‌نظام که حامل بیرق سلطنتی است پشت سر کالسکه باکشیک‌چی‌باشی و شاطر باشی و رئیس خلوت، این‌ها اطراف کالسکه خواهند بود. قدغن کرده‌اند در بالا خانه‌ها که مشرف (بر) خیابان عبور اعلیحضرت همایونی است روی پشت بام‌ها احدی از برای تماشا نبایست بایستد. هرکس می‌خواهد، باید توی خیابان‌ها پشت سَرِ نظام، و یا آنجاکه نظام نیست، (پشت سر) پلیس بایستد. پشت سرکالسکه اعلیحضرت حضرت ولیعهد با چند نفر اجزای خودش و پیشکارش. کالسکهٔ بعد، اعتضادالسلطنه و نصرت‌السلطنه با لباس رسمی. کالسکه بعد یمین‌السلطنه و عضدالسلطنه. این چهار شاهزاده چون بلافصل هستند لباس مخصوصی از برایشان ترتیب داده‌اند، لباس‌های سرداری و شلوار ماهوت سفید و درکلاهاشان شبیه تاج کیان. بعد کالسکه رئیس‌الوزراء و وزیر دربار. بعد سه کالسکه دیگر متعلق به وزراء خواهد بود. از وقت سواری تا ورود به مجلس به قدر پنجاه تیر توپ شلیک خواهند کرد. باری این شرح حرکت اعلیحضرت است. ما وارد مجلس شدیم ما را بردند در اطاق نمرهٔ دو که اطاق اعیان باشد. همه با لباس رسمی نشسته بودند. سپهدار، نظام‌الملک، مشیرالسلطنه، اقبال‌الدوله، صاحب‌اختیار، امین‌الدوله، محتشم‌السلطنه، ناصرالسلطنه، سلطان علی‌خان وزیرافخم، موثق‌الملک، علاءالملک، صدرالسلطنه، صارم‌الدوله، مؤیدالدوله، ظهیرالدوله، یمین‌الممالک، میرزا ابوالقاسم خان وزیر، سردارمنصور، معاون الدوله و از این قبیل اشخاص بودند. در یک اطاق دیگر هم علمائی که دعوت شده بودند نشسته بودند. در اطاق دیگر سفرای خارجه در اطاق دیگر ناصرالملک که امروز ختم نیابت سلطنتش است. قدری که نشستیم صدای توپ‌های حرکت اعلیحضرت شنیده شد. پیش از تشریف فرمائی شاه، آمدند در را بازکردند. رفتیم در اطاق بزرگِ مجلس روبروی شاه توی لژ ایستادیم. پهلوی ما هم سفرا بودند. چون عده وکلای جدید هنوز بر حسب قانون اساسی مکفی نیست باز بر حسب قانون برای موقع تاجگذاری و مراسم قسم،

همان وکلای قدیم را دعوت کرده‌اند. وکلای جدید تقریباً چهل عدد تا به حال معین شده‌اند. تقریباً بیست نفرشان در طهران هستند. ولی آنهاکه در آن دوره وکیل بودند در جزء وکلا نشسته بودند. آن‌ها که در جزء وکلا نبودند بعضی‌ها در جزء اعیان نشسته بودند، بعضی‌ها پهلوی روزنامه‌نویس‌ها ایستاده بودند. از جمله اسمعیل‌خان سوادکوهی که امیرمؤید لقب دارد و وکیل مازندران است. امروز دیدمش. باری ما سرجاهای خودمان ایستادیم. سفرا آمدند. علما آمدند صاحب‌منصب‌های فرنگی و ایرانی، وکلا به قدر شصت نفر که قانوناً بایست حاضر بشوند، جمع شدند. اعلیحضرت وارد مجلس شدند در یک اطاقی راحت کردند. شاهزادگان که در رکاب شاه بودند آمدند سرجاهایشان ایستادند. معاونین وزراء آمدند سرجاهائی که از پیش معیّن شده بود ایستادند. اجزای ادارات. طبقه اوّلشان تماماً دعوت شده بودند. همه سرجاهایشان ایستادند. اعلیحضرت همایونی با ولیعهد و ناصرالملک و وزیر دربار و وزیر تشریفات وارد شدند. اعلیحضرت رفتند در صندلی جلوس فرمودند. باز شلیک توپ کردند. مراسم قسم را چناچه در قانون‌اساسی است خوردند که نسبت به ملّت خودش خیانت نکنند. خلاف مذهب جعفری رفتار نکنند، با قانون اساسی مشروطیت همراه باشند. بعد برخاسته تشریف فرما شدند در اطاق دیگر، ما هم رفتیم توی باغ مجلس. دری از توی باغ مجلس باز کرده‌اند به توی مسجد ناصری که بعد از مجلس، اعلیحضرت تشریف ببرند در مسجد نماز حاجتی بفرمایند (تا) مراسم مذهبی هم به عمل آمده باشد. اعلیحضرت با تشریفات، تشریف بردند در مسجد. علما جمع بودند؛ صدرالعلماء، ظهیرالاسلام، حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، آقا سید محمدامام جمعه، میرزا محسن سلطان‌العلماء، آقا سید علی آقای یزدی، پسرهای مرحوم آقا سید عبدالله، آشیخ محمدرضای قمی و... و... تماماً جمع بودند. سفیر کبیر عثمانی هم خواسته بود همراهی با عالم اسلام بکند آمده بود در مسجد. مسجد را هم قرق کرده بودند و طلاّب

را بیرون کرده بودند. اعلیحضرت آمدند از علما و سفیر کبیر عثمانی احوال‌پرسی کردند، تشریف بردند توی چهل ستون از برای نماز خواندن. به قدر نیم ساعت طول کشید، مراجعت کردند. ظهیرالاسلام نطقی کرد مبنی بر اتّحاد اسلامی. بعد اعلیحضرت آمدند بیرون. از دم در مسجد سوار شده به همان ترتیب که آمده بودند رفتند به خیابان شاه‌آباد، میدان مخبرالدوله، بعد سر بالا رو به خانه «کنت» و دم سفارت انگلیس. خیابان علاءالدوله، میدان توپخانه و از خیابان الماسیه وارد عمارت سلطنتی شدند. در مراجعت هم توپ می‌انداختند. من هم آمدم منزل. بر حسب دعوت وزیر دربار حاضر شده سه ساعت به غروب مانده باید برویم با لباس رسمی در اطاق موزه از برای تاجگذاری. اول سوار شده رفتم امیریه. حضور حضرت اقدس، ایشان هم با ظل‌السلطنه لباس رسمی پوشیده بودند؛ چون بایست شاهزادگان طراز اوّل سفید پوش باشند. حضرت اقدس سرداری و شلوار معمولی، ولی یک حمایل و نشان و تمثال از روی سرداری انداخته بودند با قداره الماس. ظل‌السلطنه لباس سرداری سفید با نشان. امروز اجازه نشان و تمثال کارش بالا گرفته. تمثال (را) دانه‌ای بیست تومان. نشان الماس بیست تومان، نقره‌دانه‌ای پنج تومان. شمسه و سایر امتیازها همین قیمت‌ها کرایه می‌دهند. حضرت اقدس تشریف آورده با ظل‌السلطنه و من توی کالسکه نشسته آمدیم به درِ خانه. هنوز مردم جمع نشده بودند علما آمده اطراف تخت طاووس نشسته بودند سفرای خارجه در اطاق عاج نشسته بودند که نزدیک آمدن شاه بیایند در اطاق و در موقع تاجگذاری در سلام بایستند. حضرت اقدس قدری توی باغ نشسته بعد تشریف آوردند در سرسرای موزه نشستند. مستوفی‌الممالک، گاهی رئیس الوزراء، گاهی عین‌الدوله در حضورشان ایستاده بودند صحبت می‌کردند. راستی عجب مردم احمق شده‌اند. برای حضرت اقدس جا معین کرده بودند زیردست نصرت‌السلطنه و اعتضادالسلطنه. حضرت اقدس هم به احتساب‌الملک که ایشیک‌آقاسی‌باشی است گفت هر کس جا معیّن کرده است گُه خورده است. من نوهٔ

خودم شاه است هر کجا دلم بخواهد می‌ایستم. چنانچه در مجلس هم حضرت اقدس را دعوت نکرده بودند. باری برای هر طبقه جائی معیّن کرده بودند، اگرچه سرجاهایشان ایستاده بودند ولی بی‌نهایت بی‌نظم بود. باری برای حضرت اقدس هم جا معیّن کردند که سر شاهزادگان باشند. فرمودند من بالا نخواهم ایستاد هر کجا دلم بخواهد می‌ایستم. باری همه ایستادند. سفرا آمدند. بعد اعلیحضرت همایونی با ولعیهد و ناصرالملک آمدند. پشت سرش هم حضرت اقدس با مستوفی‌الممالک به قدر ده قدم فاصله آمدند حضرت اقدس روبروی ما ایستادند. همان اشخاصی که صبح اسم بردم دریک جا ایستاده بودیم. اعلیحضرت تشریف بردند بر سریر سلطنت بر تخت طاووس جلوس کردند. به عدد سلطنت قاجاریه توپ شلیک کردند. برای تاج گذاردن بر سر شاه مدّتی است گفت‌وگو است. از یک طرف علماء، خود ناصرالملک هم اصرار داشت که او تاج را بر سر اعلیحضرت بگذارد ولی شاه قبول نکردند. خودشان تاج را به دست خود بر سرگذاردند. تاج سنگین بود با دست تاج را نگاه داشته بودند. بعد تشریف آوردند از تخت پایین و تشریف فرمای اطاق برلیان شدند. سفرا هم آمدند در اطاق سرسرای موزه ایستادند اعلیحضرت دوباره آمدند از سفرا احوال‌پرسی کردند. آنها هم از جانب سلاطنی خودشان تبریک گفتند. بعد اعلیحضرت دوباره آمدند توی اطاق. حضرت اقدس تقدیمی خودشان را تقدیم کردند. جقّهٔ زمردی بود. یک جفت گلدان نقره هم پادشاه انگلیس فرستاده بود. اعلیحضرت همایونی بعد از اینکه تاج را از سر برداشتند جقّهٔ نادری را بر سر گذاردند و از تخت پایین آمدند. اعلیحضرت به حضرت‌اقدس فرمودند بد کاری کردید آنجا ایستادید. حضرت اقدس در جواب عرض کردند بد را آن اشخاصی می‌کنند که برای ما نمی‌دانند چه جور جامعیّن بکنند. وقتیکه شاه از تخت پایین آمد، ناصرالملک اصراری داشت که (از) حضرت اقدس جلو بیفتد. حضرت اقدس هم تند می‌آمد که نگذارند او جلو بیفتد. باری من آمدم توی باغ بعد حضرت

اقدس هم آمدند سوار شدم، با ظل‌السلطنه رفتیم امیریه. دمِ در بالا و پایین را هم در امیریه چراغانی کرده بودند موزیک قزاق هم می‌زد. شربت و شیرینی و میوه بود و به مردم چائی می‌دادند. امروز هم سپهدار وقت نهار علما و طلاب‌ولایتی مازندرانی را نهار دعوت کرده بود. عیدی هم داده بوده است.

چهارشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح سوار شده رفتم به درِ خانه امروز در تخت مرمر سلام عام است. بعد اعلیحضرت همایونی به شمیران تشریف خواهند برد. نهار را هم در سلطنت‌آباد میل خواهند کرد، تماشای میز امشب را (خواهند فرمود)، مهمانی رئیس‌الوزراء که خرجش از دولت داده می‌شود. بعدش هم آتش‌بازی می‌کنند. شاهزادگان، وزراء، علماء، اعیان، طبقات اداره‌جات از کشوری و لشگری تماماً در تخت مرمر ایستاده بودند. دیروز هم در موقع تاجگذاری، اعتضادالسلطنه و نصرت‌السلطنه شمشیر گرفته بودند، یمین‌الدوله سپر بر سرگرفته بود، عضدالسلطنه گرز بر سرگرفته بود. امروز هم این چهار شاهزاده طراز اوّل با همان لباس دیروز در تالار تخت مرمر ایستاده بودند. باری رفتم توی باغ قدری گردش کردم. به نسبت خلوت بود. وزرا بودند. یک جقه نصفِ تخم، فیروزه دور الماس نیرالدوله با هزار تومان وجه نقد تقدیم فرستاده بود. سردار معزز هم که وکیل خراسان شده است و از جمله وکلای سابق بود جامل جقه بود. مستوفی‌الممالک یک مهر یعنی یک قبضه مهر که دسته خوبی داشت تقدیم کرد. بعد اعلیحضرت و حضرت ولیعهد تشریف فرمای سلام عام شدند و تشریف بردند روی تخت. آن رو هم صندلی گذارده بودند به سلام نشسته، مراسم سلام به عمل آمد و مراجعت به گلستان فرمودند. بعد من سوار شده آمدم منزل. اعلیحضرت وقت ظهر حرکت به شمیران فرمودند. امشب را هم در سلطنت‌آباد دعوت کرده‌اند. به «سُوارِه» نرفتم.

پنجشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح سوار شده رفتم رو به شمیران به زرگنده منزل سپهدار. علاءالملک آنجا بود. قدری نشسته صحبت کردیم. این کابینه وزراء قانوناً باید استعفا بدهد ولی خیال استعفا دادن را ندارند. ناصرالملک می‌گویند تا ده روز دیگر خواهد رفت ولی از ترس شب‌ها صد نفر ژاندرام را می‌آورد دور عمارت «چالهرز» می‌خواباند. بعد ظفرالسلطنه، امیرنظام، سردار اکرم آمدند رفتیم توی اطاق تخته‌بازی می‌کردیم. می‌خواستیم نهار بخوریم که پسر سپهدار آمده گفت حضرت اقدس تشریف آوردند. تخته‌بازی به هم خورد، رفتیم جلو، استقبال کرده، تشریف آوردند توی اطاق، هندوانه و شربت آوردند. قدری از این طرف و آن طرف صحبت شد. حضرت اقدس خواستند تشریف ببرند. سپهدار استدعا کرد صرف نهار را هم آنجا بفرمایند باری نهار را هم آن‌جا صرف فرمودند. بعد از نهار هم مدتی صحبت شد. کالسکه حضرت اقدس را که سایر آقا کوچک‌ها تویش بودند بردند. اتومبیل سپهدار را آورده بودند بالا که فردا صبح وزیرمختار آلمان سوار بشود برود به فرنگستان. گفتند حاضر بکنند از برای حضرت اقدس که بروند کامرانیه. حضرت اقدس سوار شدند چون تنها بودند من را هم با خودشان سوار کرده رفتیم تا کامرانیه. امشب در صاحب‌قرانیه یک مهمانی مخصوصی است سفرا با زن‌هایشان دعوت دارند که در حضور شاه شام بخورند. وزراء هم دعوت شده‌اند، سپهدار، مستوفی‌الممالک و عین‌الدوله را هم دعوت کردند. سپهدار را خیلی اصرار کردند که حکماً بیاید ولی سمت رسمی ندارد ولی رفت. روزنامه رعد هم شرحی نوشته بود اظهار خوشوقتی از تاجگذاری شاه و انقضای نیابت سلطنت ناصرالملک کرده، آن ایام را به شب سیاه تشبیه کرده بود.

جمعه سلخ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح سردار ظفر آمد، قدری صحبت کردیم بعد سوار شده آنها رفتند منزل

رئیس‌الوزراء. من هم آمدم منزل سپهدار. حاجی سیّاح، منتصرالدوله، منتصرالممالک و مؤقرالدوله بودند. سپهدار هم رفته بود منزل سفیرعثمانی از برای تحقیقات دیشب. سپهدار آمد صرف نهار کردیم. بعد از نهار قدری تخته بازی کردیم. سپهداریک نفر آدم فرستاده بود پیش ناصرالملک که «چالهرز» را از من می‌خواهند اجاره بکنند اگر تشریف خواهید برد که من وعده بدهم. اگر خیر که منزل خودتان است. او هم جواب گفته بود تا دوازدهم رمضان الی چهاردهم حکماً حرکت خواهم کرد. باری عصری سپهدار رفت سفارت روس. من و ظفرالسلطنه سوار درشگه شده آمدیم رو به شهر.

شنبه غرّه شهر رمضان ۱۳۳۲

ساعت ۸ و ۱۱ دقیقه توپ سحر انداخته شد. اخبارات تازه این است که: امروز سفارت روس یک «نوتی» که بعضی مطالب مهم درش نوشته شده است به وزارت امور خارجه فرستاده‌اند. معلوم نیست جواب آن کاغذ وثوق‌الدوله است یا یک مطلب تازه‌ای است.

یکشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۲

تا عصری در زیرزمین بوده قدری کتاب خوانده بعد بیرون آمده قدری روزنامه نوشتم. بعد سوار شدم رفتم منزل مستوفی‌الممالک چند روز است ناخوش است. احوال‌پرسی کردم.

دوشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۲

قدری کتاب خوانده تا شب افطارکردم شب هم منزل بوده جائی نرفتم.

سه شنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۳۲

گاهی به خیال، گاهی به کتاب خواندن سر خودم را مشغول داشته، با تلفن با سرکار خاصه خانم صحبت کرده. به چند شبی به کامرانیه دعوت کردند.

چهارشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۲

به رسم معمول گاهی استراحت می‌کردم. گاهی کتاب می‌خواندم یک ساعت به غروب مانده تفنگ کوچک را برداشته سوار درشگه شده رفتم تا به قراوال‌خانهٔ دوشان‌تپه، بعد به طرف دولاب. یک قازالاق زدم. از دروازهٔ دولاب آمدم منزل.

پنجشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۳۲

امروز هم به رسم معمول تمام روز و شب را در منزل بودم، به جائی نرفتم. قدری روزنامه نوشته، عصری ایران‌دخت و امیرعلی اصغر خان را بغل گرفته زمین سختی زده با ایران جون دعوا کرده و ایران هم با من قهر کرد ولی الحمدلله به خیر گذشت.

جمعه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۲

به‌رسم‌معمول گاهی به خواندن کتاب گاهی بی‌خود خودمان را به خواب می‌زدیم شب هم حاجی امین‌الخاقان و آقا میرزا آقاخان بوده، قدری صحبت کرده و رفتند.

شنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۲

سرکار معزّزالملوک و ایران‌دخت و عزیزاقدس و را میرعلی‌اصغر خان عصری سوار خر شده رفتند شمیران به کامرانیه، چند شبی خواهند بود. من هم جائی نرفته، وقت افطار حاجی‌امین‌الخاقان و حسن‌خان اینجا بودند.

یکشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۲

به رسم معمول تا عصری مشغول کتاب خواندن و خیال کردن و این طرف و آن طرف غلطیدن بودم. وقت افطار هم همشیره اقدس‌الملوک. فاطمه‌سلطان خانم عیال مرحوم آجودان حضور که چندی است عیال عمادحضور شده است آمدند اینجا. شب را بودند.

دوشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۲

اخبارات تازه داخله این است که: وثوق‌الدوله از وزارت خارجه استعفا کرده، استعفایش هم قبول شده است. مشاورالممالک معاونش به جای او عجالتاً کفالت وزارت دارد و کارها را خود رئیس‌الوزراء صورت می‌دهد. به مستوفی‌الممالک مدتی است تکلیف وزارت داخله می‌کنند گویا قبول کرده است. ممتازالدوله را هم می‌گویند از وزرات اوقاف استعفا کرده، به تحقیق معلوم نیست. اخبارات خارجه: دولت صربستان که با دولت اطریش اعلان جنگ داده بود چند روز است جنگشان شروع شده ولی دولت اطریش زده هر جای نابدتر دولت صربستان را پاره کرده پایتخت صربستان را هم بمباردمان کرده است. سایر دول معظمه هم به جنب‌وجوش در آمده‌اند و قشون خبر کرده‌اند. دولت روس و فرانسه با هم، هم عهد هستند. آلمان و اطریش که با هم یکی شده‌اند، گویا امروز زده‌اند به تیپ هم دیگر، یعنی سه چهار روز است شروع کرده‌تند به جنگ. قشون روس وارد خاک آلمان شده. سرحدات آلمان را تصرف کرده‌اند. قشون آلمان هم وارد خاک فرانسه شده. سرحدات فرانسه را به تصرف آورده‌اند. ایتالیا عجالتاً بی‌طرف است. انگلیس را هم می‌گویند با روس‌ها یکی است بعضی می‌گویند بی‌طرف است.

گفت‌وگوی معزولی حاجی‌صمدخان شجاع‌الدوله چند روز است خیلی است.

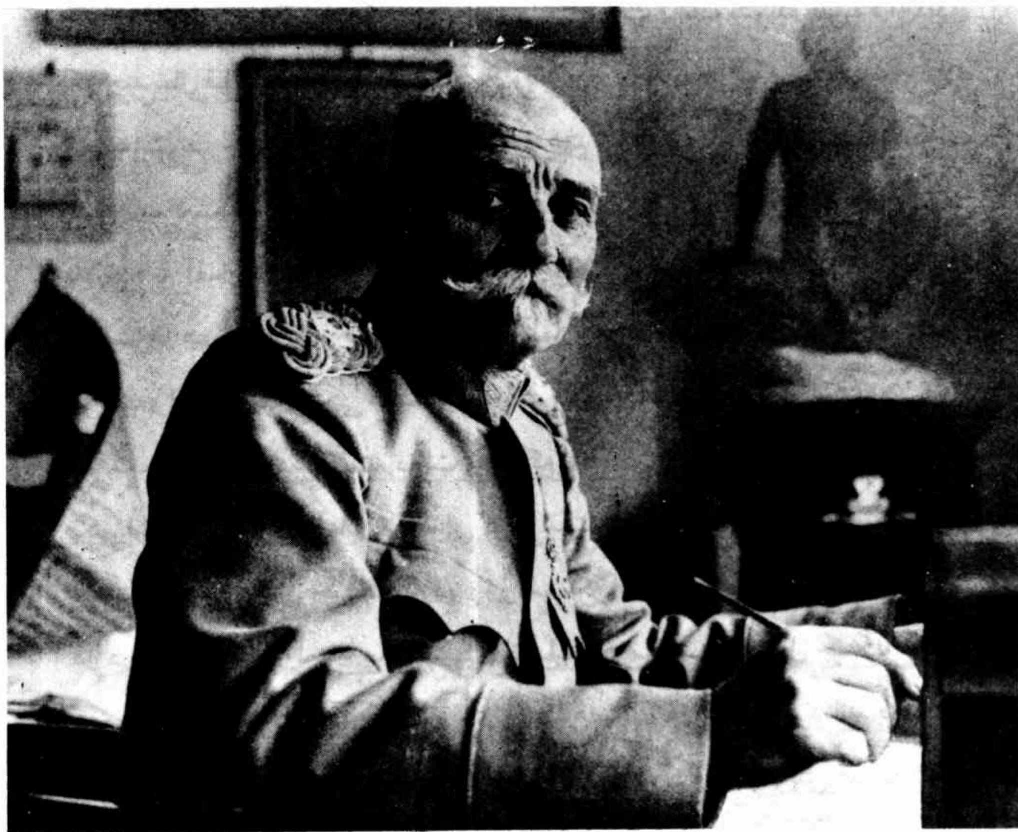
ولی معلوم نیست. روس‌ها هم گفتند در جواب کاغذ وزارت خارجه: قونسولگری تبریز که به عمل مالیه آذربایجان تصرفات می‌کرده، به حکم خود «مسیومرنار» بوده است. در باب شجاع‌الدوله که اگر بخواهید معزولش بکنید ما هیچ حرفی نداریم. قشونشان را هم گویا از خاک ایران خواهند برد.

سه‌شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۲

به عزم شمیران حرکت کردم. تا نزدیک کامرانیه. معین‌السلطان و صاحب‌اختیار قدیم را دیدم که از حضور حضرت اقدس مراجعت می‌کردند. رفتم حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم. نزدیک افطار شد رفتم اندرون حضور سرکار معزّزالملوک و سرکار خاصه‌خانم صرف افطار کرده، سحری را هم اندرون صرف کردم.

چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: کابینه وزراء بحران کرده تغییر وزراء داده شده است. مستوفی‌الممالک را اعلیحضرت به ریاست وزراء معیّن فرمودند او هم مشغول ترتیب کابینه است. جنگ «اروپ» هم که سخت درگرفته، عجالتاً اطریشی‌ها با دولت صربستان سخت جنگ می‌کنند. پایتخت صرب را بمباردمان کردند. پادشاه صربستان با ولیعهد و خانواده سلطنتی هم از شهر صربستان فرار کردند ولی در جاهای دیگر مملکت صربستان جنگ سخت ما بین اطریش و صرب باقی است. دولت آلمان یک مرتبه دیوانه شده، با تمام اروپ خیال جنگ دارد و مشغول جنگ است قشونش رو به فرانسه رفته و مشغول جنگ است. دولت روس به حمایت صربستان با اطریش اعلان جنگ کرده، شروع به جنگ هم کرده‌اند. از طرف دیگر دولت روس به حمایت دولت فرانسه که «اتحاد ثلاثه» می‌گویند که روس باشد و فرانسه و ایتالیا. روس به حمایت فرانسه با دولت آلمان



جنگ «اروپ» سخت درگرفته، پادشاه صربستان با ولیعهد و خانواده سلطنتی فرار کردند.

شروع به جنگ کرده و یک عدّه قشون روس هم وارد آلمان شده است. آلمان‌ها از طرف خاک بلژیک می‌خواهند داخل خاک فرانسه بشوند. نظر به قرار دادی که چند سال قبل گذاردند که دولت بلژیک بگذارد بروند به طرف فرانسه داخل خاک فرانسه بشوند. چون انگلیس‌ها هم داخل این عهدنامه است لاعلاج بایست از دولت آلمان ممانعت بکند. «سر ادوارد گری» نطق‌های مفصّل کرده در پارلمان. انگلیس بالاخره به آلمان «پرتست» کرده آلمان هم جواب درستی نداده است. این است که انگلیس‌ها هم مشغول به جنگ شده‌اند با آلمان‌ها. عجالتاً دولت روس و فرانسه و بلژیک و انگلیس با هم یکی هستند و با دولت آلمان و اطریش جنگ می‌کنند. صربستان هم مشغول کار خودش است. دولت ایتالیا که با آلمان و اطریش عهدنامه بسته بود و یکی از دول ثلاثه بود اعلان بی‌طرفی کرده است. پنجاه ملیون لیره انگلیس‌ها از برای جنگ پول از پارلمان خواسته‌اند. دو روز است که انگلیس‌ها داخل در جنگ شده‌اند. در دریا کشتیهای آلمان با کشتیهای انگلیس و فرانسه مشغول جنگ هستند. دویست و پنجاه لیره هم آلمان‌ها از برای جنگ‌هایشان پول حاضر کرده‌اند. قشونی که این دولت‌ها حاضر کرده‌اند از این قرار است: آلمان ده کرور، اطریش هفت کرور، فرانسه هفت کرور، روس هشت کرور، انگلیس‌ها هم تمام کشتی‌هایشان را حاضر کرده‌اند و از مستعمراتش هم قشون خواسته، آنها هم همراهی قشونی کردند. ینگه دنیای شمالی که مکزیک باشد بیست هزار قشون کمک به انگلیس‌ها داده است. این است اروپ. باری عصری با سلطان محمود میرزا سوار شده رفتیم سر استخر سپهدار گردش. معدل‌السلطنه را هم آنجا دیده بعضی اخبارات جنگ را هم از او شنیدم. رفتیم منزل سپهدار، افطار را آنجا صرف کردیم. ساعت چهار از شب گذشته آمدیم کامرانیه. ناصرالملک که خیال داشت این روزها تشریف کثیفشان را از این آب و خاک ببرد، این جنگِ اروپ راه‌ها را بند آورده عجالتاً رفتنش موقوف شده است. بارهایش را امروز از

قزوین برگرداندند. روزنامه «چنته» هم امروز در فوق‌العاده‌اش شرحی برضد ناصرالملک نوشته بود و او را از مسخره کرده بود. همچه نوشته بود این پولی که در عرض این چند ساله از دولت گرفته است که دو کرور چیزی بالا می‌شود به اعلیحضرت سلطان احمدشاه تقدیم کرده است. به قدر ده هزار تومان پول عیدی دولت را گرفته خورده است. تمام را به جزء نوشته که: تو این همه پول از این ملت گرفتی چه کردی؟ خیلی بد نوشته و مسخره کرده که پول‌ها را به شاه تقدیم کردی.

پنجشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۲

صبح برخاسته حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. بعد سوار شده بروم گردش. نزدیک کامرانیه بر خوردم به سپهدار و مجدالدوله رفتیم به درِ خانه چادر وزیر دربار. مؤیدالسلطنه که چندی است از فرنگستان آمده او هم بود، حاجب‌الدوله هم آمد. اعلیحضرت می‌خواستند سوار بشوند. تشریف آوردند اظهار مرحمتی فرموده سوار شدند. ماه هم سوار شده آمدیم رو به دِزآشوب. مجدالدوله پیاده شد رفت منزلش. من رفتم توی درشگه پیش سپهدار، صحبت‌کنان رفتیم سفارت عثمانی که سفیر را ملاقات بکنیم. بعد رفتیم منزل خود سپهدار. بعد از افطار سردار ظفر و مرتضی قلی‌خان آمدند. سفیر عثمانی آمد، وثوق‌الدوله آمد، نشسته صحبت گرم شد. تمام از جنگ «اروپ» صحبت بود. عثمانی‌ها هم دو کرور و چهارصد هزار نفر قشون حاضر کرده‌اند از برای جنگ ولی هنوز داخل هیچ جنگی نشده‌اند. تا ساعت پنج آنجا بودم بعد سوار شده آمدم کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیدم.

جمعه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۳۲

صبح سلطان محمود میرزا و سعدالملک آمدند. قدری با میرزا عبدالله

حکیم‌باشی صحبت کرده بعد حضرت اقدس تشریف آوردند بیرون بعضی روزنامه‌های مصوّرفرنگی که صورت اعلیحضرت و ولیعهد درش بود حضرت اقدس دادند به من که ببرم حضور اعلیحضرت. سوار شده رفتم معلوم شد اعلیحضرت تشریف فرمای منظریه شده‌اند. رفتم منظریه، بین راه به خاکپای مبارک مشرف شدم. ولیعهد هم در رکاب بودند. قدری اظهار مرحمت فرمودند. بعد سوار شده آمدم کامرانیه. میرزا حسین‌خانِ منشی سفارت اطریش و ظهیرالاسلام حضور حضرت اقدس بودند. افطار را هم بیرون با پسر سپهدار و شاهزادگان صرف کرده آنها رفتند من آمدم اندورن.

شنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم دِزآشوب. محتشم‌الدوله از برای کسالتش موقّتی آمده است شمیران حالش هم بهتر است. شاهزاده شهاب‌الدوله آمد، معلوم شد که محتشم‌الدوله را مستوفی‌الممالک می‌خواهد داخل در کابینه وزرایش بکند. شهاب‌الدوله از طرف مستوفی‌الممالک آمده بود. بعد سوار شدند با هم رفتند به درِ خانه. هنوز کابینه وزراء تشکیل نشده است. باری بعد از آنجا سوار شده رفتم سعدآباد، باغ جلال‌الدوله. مستوفی‌الممالک در سعدآباد منزل همشیره‌اش هست. آمد بیرون مدتی با هم صحبت کردیم. هر چه کرده است نتوانسته است تشکیل یک کابینه‌ای بدهد. دو مرتبه هم از ریاست‌وزرائی استفعا داده است. امشب هم خیال دارد که برود استعفا بدهد. اشخاصی که مستوفی‌الممالک می‌خواهد داخل کار بکند، هیچکدام راضی نمی‌شوند و در واقع ناز می‌کنند از جمله؛ مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک هستند که آنها راضی نمی‌شوند و زیر بار کار نمی‌روند. باری از آنجا آمدم منزل سردار ظفر، خودش نبود. افطار کرده نماز خواندم، دیر آمد. روزه هم که کسی نمی‌گیرد، کارماها مشکل است. مرتضی قلی‌خان هم بود. هنوز خیال سلطنت در کلّه بختیاریها است. مخصوصاً این

جنگی که در «اروپ» شروع شده است حضرات بختیاری‌ها به عقیدهٔ من و از طرز حرف‌هایشان همچه به نظر می‌رسد که منتظر وقت هستند که قوت «اروپ» کم بشود. یا سرشان خوب با هم گرم کار بشود آن وقت وقت به دست بیاورند یک حرکت بکنند. از صحبت‌هایشان همچه معلوم می‌شود. بعد سوار شده آمدم کامرانیه. تجریش شب‌ها معرکه است مطرب‌ها در قهوه‌خانه‌ها بازی در می‌آورند، ساز می‌زنند. بلیط چاپ کرده‌اند نفری دو قران می‌گیرند تماشا می‌دهند. باری آمدم کامرانیه. حضرت اقدس را هم اعلیحضرت احضارشان کرده بودند درِ خانه. وزراء هم بودند. چه آنها که استعفا کرده، چه آنها که خیال وزارت دارند. مستوفی‌الممالک می‌خواسته است استعفا بکند حضرت‌اقدس نگذارده بودند. عجالتاً پنج شش روز او را مهلت دادند که برود سعی بکند بلکه تشکیل کابینه بدهد.

یکشنبه ۱٦ شهر رمضان ۱۳۳۲

تا عصری در منزل بودم یعنی در کامرانیه. حضرت اقدس تشریف آوردند بیرون. ملاّ ابوتراب، شیخ‌محمدوکیل، پسر آقا شیخ عبدالنّبی و صدرالشریعه بودند. قرآن‌هائی که همه ساله حضرت اقدس با کتاب دعاها هدیه می‌کنند و وقف می‌کنند، آورده وقف نامه‌هایشان را نوشته به مردم می‌دادند. نزدیک غروب سوار شده رفتم به درِ خانه. وزیر دربار آمد رفتیم توی چادر، ندمای وزیر دربار، آقا سید حبیب‌الله و آقا سید آقا بودند. صرف افطار کردیم. اخبارات خارجه این است که: جنگ در نهایت سختی در اروپ واقع است. آلمان‌ها از خاک بلژیک نتوانستند بگذرند، بلکه شکست هم خورده‌اند و بلژیکی‌ها در نهایت رشادت و جلادت جلوی آلمانها را گرفته‌اند. شهر «لیژ» را هم آلمان‌ها بمباردمان کردند. یک دسته قشون آلمان وارد شهَر «لیژ» شده‌اند ولی یک نفر از آنها سلامت بر نگشته است. در دریا هم دو سه کشتی آلمان غرق شده. از طرف دیگر

فرانسه‌ها شهر «آلزاس» را که سابق مال فرانسه بود و آلمان‌ها گرفته بودند، متصرف شدند. هلند هم با آلمان مشغول جنگ است. هنوز آن (جنگ) سخت که بایست کار یک طرفی بشود نشده است. اطریش هم با صرب‌ها مشغول هستند. ژاپن همه حمایت انگلیس‌ها را می‌کند. کار آلمان‌ها در دریا خیلی سخت است. عجالتاً که آلمان‌ها با تمام «اروپ» در واقع مشغول جنگ است. اخبار صحیح هم نیست چونکه تمام به تلگراف‌ها به دست انگلیس‌ها است. از دربار سوار شده آمدم دِزآشوب رفتم حمّام باغ زنبورکچی باشی. بعد آمدم کامرانیه رفتم اندرون سحری صرف کرده بعد استراحت کردم.

دوشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری حضرت اقدس سوار شده، من هم در رکاب ایشان سوار شده رفتیم به سفارت روس. وزیر دربار هم پیش وزیر مختار بود با مشاورالممالک کفیل وزارت امور خارجه. آنها آمدند بیرون قدری با حضرت اقدس صحبت کردند. بعد حضرت اقدس تشریف بردند پیش وزیر مختار، مدتی آنجا بودیم. بعد سوارشده آمدیم رو به تجریش. رفتیم منزل عزّالدوله. بین راه توی زمین‌هایش، خودش را دیده پیاده شده قدری گردش کردیم. جاهای خوب دارد حیف که مال عزالدوله است. صندلی آوردند. نشسته قدری صحبت کردمی روس قدری اَزش حمایت نمی‌کند. مرناز می‌خواهد ازش مالیات بگیرد. او هم از بس که کنس است می‌خواهد ندهد. عریضه‌ای به حضرت اقدس عرض کرده بود و حضرت اقدس تشریف برده بودند سفارت. سفارشی هم از عزالدوله (عمو) فرموده بودند. بعد از آنجا تشریف بردند باغ نیّرالدوله که آصف‌الدوله اجاره کرده است. نزدیک افطار آمدم باغ آصف‌السلطنه بعد ازا فطار دو ساعت از شب گذشته با حضرت‌اقدس سوارشده آمدیم کامراینه، سعدالملک و حاجی‌ربیع بودند. حضرت اقدس خیال معامله‌ای دارند با حاجی ربیع، که سعدالملک واسطه است.

سه‌شنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۳۲

ناصرالملک دیشب آمده حضور اعلیحضرت، مرخصی حاصل کرده که برود به فرنگستان. مدتی است مشغول است که برود، هر طوری بود اسبابش را فرهم کرده. فرار را برقرار اختیار کردو پولهارا برد آنجا حضرت باشد. عجالتاً به اروپ نخواهد رفت. (می‌رود) به طرف روسیه. دور نیست برود به سوئد. از آنجا به خاک انگلیس که در واقع وطن اصلی او است خودش را برساند. از قرار امروز خواهد رفت. سلطان محمود میرزا هم با ما افطار کرد. شب هم تمام احیاء گرفتند. توی تکیه کامرانیه به فقرا خرج می‌دهند.

چهارشنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم سعدآباد منزل مستوفی‌الممالک. مشیرالدوله آنجا بود خلوت کرده بودند. تا ساعت سه آنجا بودم بعد سوار شده آمدم منزل. کابینه مستوفی‌الممالک هنوز درست نشده است. مشیرالدوله مشغول ناز است معلوم می‌شود که آده. امشب یقین قبول کار کرده. باری اخبارات تازه این است که: «آلزاس» و «لرن» را آلمان‌ها از فرانسه پس گرفته‌اند. قدری هم وارد خاک فرانسه شده‌اند. شهر «لیژ» را آلمان‌ها متصرف شده‌اند. دولت بلژیک شکست خورده است دو قلعه دیگر از لیژ باقی مانده است که آلمان‌ها می‌خواهند متصرف بشوند. دو کرور و دویست هزار قشون از آلمان و اطریش حمله به فرانسه کردند. جنگ در دریا هنوز معلوم نیست. روس و اطریش هم شروع به جنگ کردند پی قراولهای اطریش عقب نشسته‌اند. دولت ژاپن هم خوب حمایتی از انگلیس‌ها می‌کند.

پنجشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری مؤیدالملک پیشکار معزّزالسلطنه آمد حضور حضرت اقدس. صرف

افطار کرده بعد رفتم تکیهٔ کامرانیه. دسته شمیران آمده بود. روضه می‌خواندند. تا آخر شب قرآن سر گرفتند.

جمعه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری من و آقای سلطان محمود میرزا سوار شده رفتیم تجریش، امامزاده صالح.زیارت و گردش کرده مراجعت کرده صرف افطار کردیم. اعلیحضرت همایونی حضرت اقدس را احضار فرمودند. حضرت اقدس هم سوارشده تشریف بردند درِ خانه. هنوز هیئت وزرا معلوم نشده است. در جنگ «اروپ» هم هنوز واقعهٔ بزرگی روی نداده است خورد خورد مشغول هستند.

شنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۳۲

به رسم معمول روز را گذرانده عصری حضرت اقدس برای غسل شب احیا تشریف فرمای حمام شدند. من هم رفتم اندرون افطارکردم شب هم رفتم تکیهٔ کامرانیه برای احیاء. تا سعت شش و هفت بیرون بودم. بعد آمدم اندرون سحری خورده استراحت کردم.

یکشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری حضور حضرت اقدس شرفیابی حاصل کرده بعد سوراشده رفتم به درِ خانه (در) صاحب‌قرانیه. رفتم چادر وزیر دربار. اخبارات جنگ اروپ این است که: آلمان شهر لیژ را متصرف شده، آلزاس و لرن را هم آلمان‌ها دوباره متصرف شدند. می‌گویند چندین کشتی آلمانی را روس‌ها گرفته‌اند. ژاپنی‌ها هم در یا از انگلیس‌ها حمایت می‌کنند.

دوشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم رو به سعدآباد منزل مستوفی‌الممالک. بین راه گیر مجدالدوله افتادم. او هم انگل من شد. رفتیم. مستوفی‌الممالک، سردار ظفر، مشاورالممالک معاون وزارت‌خارجه و سلیمان میرزا بودند. بعد هم «مرنار» آمد خلوت با مستوفی‌الممالک کرد. من و مجدالدوله و سردار ظفر آمدیم در یک طرف دیگر نشسته صحبت کردیم. بعد مجدالدوله بعضی فرمایشات مزخرف که منحصر به خودشان است (کردند). تعریف از خودشان، تکذیب از ما. لازم شد جواب آقا را بگویم که ما خیلی از مجدالدوله عاقل‌تر هستیم. ایشان به قدر یک بچّه عقل ندارند. اقبال دارند. دولتی را هم که جمع کردند از تصدق سر زنهایشان است. پیر دخترهای مردم و خانوادهٔ سلطنت را گرفته کشته مالشان را جمع کرده، حالا اظهار عقل می‌کنند. جوابشان را عرض کردم. بعد مجدالدوله و سردار ظفر بر خاستند رفتند. من هم خیلی متفکر شدم که مستوفی‌الممالک را ملاقات بکنم مرنار مهلت نداد، باری سوار شده آمدم منزل سردارظفر. مرتضی قلی‌خان و سید علی‌آقا یزدی مجتهد و مفاخرالسلطنه بودند. افطار کرده دو ساعت و نیم از شب گذشته. از آنجا آمدم دِزآشوب بعد از آنجا آمدم منزل. شب را منزل ظل‌السلطنه مهمان بودیم. با سرکار معزّزالملوک و سرکار خاصه‌خانم رفتیم آنجا تا ساعت هفت بودیم. امروز آقا سید خانم خواهر اعلیحضرت همایونی آمده بودند حضور حضرت اقدس مراجعت ایراندخت را هم با خودشان بردند صاحب‌قرانیه. امشب وزراء را مستوفی‌الممالک که به ریاست وزرائی منصوب شده تعیین و مشخص کرده، آورده در صاحب‌قرانیه حضور اعلیحضرت همایونی معرفی کردند. وزراء از این قرار است. خود مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، علاءالسلطنه وزیر امورخارجه، محتشم‌السلطنه وزیر مالیّه، صاحب‌اختیار وزیرجنگ ذکاءالملک وزیر عدلیه، شهاب‌الدوله وزیر پست و تلگراف.

سه‌شنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. مشارالسلطنه و فخرالملک آمدند حضور حضرت اقدس. دو ساعت از شب گذشته با سلطان محمود میرزا سوار شده رفتیم به شهر خانه جلال همایون برادر منتظم دیوان. عیالش مرحوم شده است. ساعت شش سوار شده آمدیم رو به شمیران. ساعت هشت رسیدیم به منزل.

چهارشنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم دریک شهری هستیم. شهر انقلاب است و شورش است. می‌خواهند شهر را بمباردمان بکنند. مردم مخصوصاً فامیل حضرت اقدس متوحّش هستند. می‌خواهند به سفارت روس پناهنده بشوند. مثل اینکه آنجا را هم خراب کرده‌اند. از خواب بیدار شدم. قدری روزنامه نوشته. بعد سوار شده رفتم سعداباد منزل مستوفی‌الممالک سپهدار آمد قدری نشست و رفت. امشب هم علاءالسلطنه وزیر خارجه مهمانی دارند. سفیر کبیر عثمانی و وزراء را دعوت کرده‌اند.

پنجشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۳۲

امروز روز بیست و هفت بود. مسجدها شلوغ بود. زن‌ها جمع بودند. لباس مراد می‌خریدند و در مسجد می‌دوختند.

جمعه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۳۲

حاجی علیخان خواجه آمد از طرف حضرت‌اقدس احوالپرسی من را هم احضار کرده بودند که فوری بروم بالا. سه ساعت به غروب مانده بر حسب وعده‌ای که تقویم داده بود خورشید پنج دانگش گرفته. چند ستاره هم دیده شد. رفتم مسجد سپهسالار

نماز آیات را هم خواندم. حاجی امین‌الخاقان تشریف داشتند. صحبت می‌کردیم. بعد خورشید باز شد. با حاجی امین‌الخاقان سوار شده رفتیم منزل مستوفی‌الممالک قدری صحبت کردیم. بعد مستوفی‌الممالک سوارشده رفتند شمیران. من هم با حاجی امین‌الخاقان سوار شده رفتم منزل همشیره اقدس‌الملوک. ساعت چهار با همشیره معصومه خانم سوار درشگه شده آمدم رو به کامرانیه.

شنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۳۲

قدری راه رفته روزنامه نوشتم. بعد نزدیک غروب رفتم دم یونجه‌زار که ماه را ببینم. حضرت‌اقدس هم تشریف آوردند. تا نیم ساعت از شب گذشته هر چه دوربین انداختیم ماه را ندیدیم. تقویم هم نوشته است که هلال این ماه خیلی ضعیف است. باری آمدیم منزل افطار کردم. الان که سه ساعت و نیم از شب می‌گذارد هنوز از عید فردا خبری نیست. شام خورده رفتم بیرون. استراحت کردم. ولی وقت سحرمن را بیدار کردند، به زور فتم بیرون سحرز خوردم. ولی توپ سحر را نینداختند.

یکشنبه غره شهر شوال ۱۳۳۲

سر دسته سه تیر توپ انداختند معلوم شد که عید شده است. شهر هم توپ انداختند. برخاسته دعاهای اول ماه، نماز عید و روز اول ماه را خواندم. حضرت اقدس هم آمدند بیرون. بعد من و ظل‌السلطنه و محمود میرزا و اقتدارالسلطنه سوارشده رفتیم به سلطنت‌آباد، درِ خانه حضور اعلیحضرت شرفیاب شده. وزرای سابق ولاحق بودند. سپهدار، عین‌الدوله، ظهیرالدوله و...و...بودند. حضور اعلیحضرت مشرف شدیم. سپهدار شرحی تعریف از مستوفی‌الممالک، حُسن این انتخابی که شاه کرده است و مستوفی‌الممالک را رئیس الوزراء قرار داده است عرض کرد. بعد سلام منعقد شد.

صاحب اختیار هم با جبه نشان سر نظام ایستاده بود. بعد از سلام مراجعت کرده آمدم کامرانیه. یک ساعت به غروب مانده حضرت اقدس سوار شده. تشریف بردند به درِ خانه حضور اعلیحضرت من هم سوارشده رفتم سفارت تبریک عید گفتم. قوام‌الدوله هم بود. سفیر عثمانی همه‌اش صحبت از اتحاد ولت اسلامی عثمانی و ایران می‌کرد. بعد از آنجا رفتم منزل سپهدار. آنجا هم جمعی بودند. ارفع‌الدوله، وثوق‌الدوله، سردارمنصور، امین‌الدوله، سردارکبیر[۱]، محمدولی میرزا پسرفرمانفرما، موقرالدوله، قوام الدوله، ترجمان‌الدوله و جمعی بودند. آنها رفتند. قدری سپهدر با وثوق‌الدوله خلوت کرد. آنها هم رفتند. من شب را مانده بعد از شام سوار شده آمدم کامرانیه.

دوشنبه ۲ شهر شوال ۱۳۳۲

اخبارات جنگ این است که: این اخبارات اغلب دروغ هم می‌شود. اخبار رویتر می‌گوید هشتاد هزار قشون روس را دریک درّه قشون اطریش یک مرتبه کشته‌اند. بعضی می‌گویند طرفین جنگ سخت کرده اگرچه تلفات از قشون اطریش زیاد شده ولی قشون روس را شکت دادند. یک کشتی بزرگ جنگی انگلیس را آلمان‌ها غرق کردند. شهر بروکسل پایتخت بلژیک را آلمان‌ها گرفتند. شهر لیژ را هم گرفتند. فرانسه‌ها پیش آمدند. آلمان با روس هم جنگ می‌کنند. باری عصری سوارشده رفتم سعدآباد منزل مستوفی‌الممالک نبود. از آنجا آمدم منزل سردار ظفر سفیر عثمانی آنجا بود. قدری صحبت کردیم بعد برخاسته آمدم منزل.

سه‌شنبه ۳ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح سوار شده رفتم به درِ خانه وزیر دربار، آصف‌السلطنه، احتساب‌الملک،

۱ـ جمشید خان سردار کبیر، برادر سپهدار

فخرالملک، حاجب‌الدوله، پسر کوچک عزالدوله بودند. بعد هم حشمت‌الدوله و وکیل‌الملک آمدند قدری صحبت کردیم رفتند حضور اعلیحضرت من نرفته آمدم کامرانیه، حشمت‌الدوله و وکیل‌الملک آمدند حضور حضرت اقدس. بعد مجدالدوله آمد او رفت ژنرال قزاق آمد. یک اسب برده بود از برای حضرت‌ولیعهد. بعد هم همدم‌السلطنه، ملکه‌زمان، کوکب‌السلطنه، قمرالدوله دختر حضرت اقدس ظل‌السلطان هم که چند روزی است از اصفهان آمده آمدند حضور حضرت اقدس.

چهارشنبه ۴ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح رفتم پیاده گردش، منزل مصدق‌السلطنه. چندی است از فرنگستان آمده است. برادرش که از مرحوم وکیل‌الملک است و برادر حشمت‌الدوله می‌شود، او هم بود. مدتی صحبت کرده بعد آمدم منزل. جنگ‌های اروپ هم سخت شده است. بروکسل راکه آلمان‌ها متصرف شده‌اند. قشون المان به قدر چهار کرور می‌رود به طرف فرانسه. شهر بروکسل‌را خود بلژیکی‌ها تسلیم کردند. جنگ داخله هم روابط جهانشاه خان با سردار مؤید سخت شده و از تبریز برای سردار مؤید استعداد آمده.

پنجشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم رو به شهر. یک سر رفتم منزل محتشم‌السلطنه، ختم مادرش را جمع کرده بودند. نصرت‌السلطنه آمده بود جمع کرده بود. وزراء هم می‌رفتند به درِ خانه، دیر رسیدم. به اصرارِ زیاد نصرت‌السلطنه من را برد سر نهار. نهار مختصری صرف شد؛ عمادالسلطان فاخرالدوله و یمین‌الممالک بودند. جمعی از طلاب و غیره بودند. بعد آمدم منزل. یک ساعت به غروب مانده سوار شده آمدم رو به شمیران. سه ربع از شب گذشته وارد کامرانیه شدم. قدری روزنامه نوشته. با اشرف‌السلطنه صحبت کرده دعاهای شب جمعه را خواندم.

جمعه ٦ شهر شوال ۱۳۳۲

کسل بودم. قدری استراحت کردم. شب آمده بیرون. حضرت اقدس هم آمدند بیرون. صدرالشریعه هم آمده بود برای خداحافظی روز سه‌شنبه می‌رود به رشت. روزنامه نوشته استراحت کردم.

شنبه ۷ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح از خواب برخاسته، رفتم اندرون. آسیه خانم خواهر اعلیحضر ت همایونی محبت مخصوص به ایران‌دخت و عزیزاقدس پیدا کرده است. امروز از برای خاطر بچه‌ها آمده است کامرانیه حضور حضرت اقدس، دو سه شب هم اینجا خواهد بود، با بچه‌ها بازی می‌کنند. میرعلی اصغر خان را هم عمامه سیادتش را پوشانده، عبا و قبای عربی را به او پوشانده، فرستادمش حضور حضرت اقدس که این بچه سید پسر آقا سید عزیزالله است، هر ساله مبلغ ده تومان به او مستمری پرداخت می‌شد. اول حضرت اقدس او را نشناخته بودند و تعجّب فرموده بودند. بعد که شناخته بودند اظهار مرحمت فرموده مبلغ ده تومان به او انعام مرحمت فرموده بودند. عصری بر حسب دعوت ژنرال قزاق با حضرت اقدس و ظل‌السلطنه و سلطان محمود میرزا و اقتدارالسلطنه و اکبر میرزا سوار شده رفتیم به قصر قاجار برای تماشای توپ‌بازی و صرف عصرانه، قدری توپ‌بازی کردند. وزیر مختار روس و «شارژدافر» دولت روس هم بودند. مغرب سوار شده مراجعت کردیم.

یکشنبه ۸ شهر شوال ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم سوار اسب هستم به قلّه کوه بی‌بی‌شهربانو دارم می‌روم. از پهلوی قبرستان گبرها می‌روم رو به کوه و سرسره. اظهار خوشحالی می‌کنم که از شرّ این

شهر آسوده شدم. از خواب بیدار شدم. حیاط آقا سلطانی را حضرت اقدس به سرکار مغزّزالملوک مرحمت کردند. یعنی زمین‌های کامرانیه را تقسیم کردند میانه اولادهایشان. دخترها هفت هزار ذرع، پسرها هفده هزار ذرع، مال مغزّزالملوک را از این حیاط دادند. کسریش را هم از باقی باغ زیردست مرحمت کردند. رفتیم تماشاکرده وراندازی‌کرده،عصرانه خورده‌ازحضرت‌اقدس مرخصی‌حاصل کرده، آمدم رو به شهر.

دوشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار، جمعی آنجا بودند. صاحب‌منصب‌ها، معین بوشهری، سردار شجاع و...و... مشغول رتق و فتق بودند. بعد با بشیرحضور آمدیم بیرون. بشیر حضور را از حکومت حضرت عبدالعظیم معزول کرده‌اند. اخبار تازه این است که: اجزای وزارت داخله «گِرِوْ» کردند از برای حقوقشان. مستوفی‌الممالک گفته است اگر تا روز سه‌شنبه آمدید به سرکارتان بسیار خوب والاّ تا مادامی که سرکار هستم و وزارت داخله را دارم ممکن نیست این اجزا، رنگ وزارت داخله را ببینند. پنج ساعت بعد از ظهر وزیر مختار روس دعوت کرده بود برویم سفارت تماشای توپ‌بازی و صرف عصرانه، یک ساعت قبل از وقت سوار شده رفتم زرگنده. حضرت اقدس، ظل‌السلطنه، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، مجدالدوله و اکبر میرزا بودند. بعد کاشف السلطنه و معدل‌السلطنه آمدند. اجزای سفارت، زن‌هایشان و ژنرال بودند. مشغول توپ‌بازی بودند تا غروب. بعد حضرت اقدس تشریف بردند.

سه‌شنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل امیرمفخم، سردار ظفر هم آنجا بود. حکومت یزد سردار ظفر رسمی شد. -جمعی از یزدی‌ها آمده بودند. صرف نهار کرده آمدم منزل. عصری

دوباره رفتم منزل امیرمفخم. سردار فاتح، مرتضی‌قلیخان و شمس‌الشعرا آنجا بودند. قدری صحبت کرده بعد با سردار ظفر سوار شده آمدیم رو به شمیران تا تجریش آنجا از هم جدا شده من رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس. سرکار مغرّزالملوک رفته بودند تجریش امامزاده صالح، زیارت.

چهارشنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۳۲

عصری سرکار مغرّزالملوک از حضرت اقدس مرخصی گرفته (بودند که) با بچه‌ها به سلامتی بروند شهر. من ماندم که فردا بروم. بعد از صرف شام رفتم بیرون، حضرت اقدس احضار فرموده بودند. قربان خان شاهی یک تار زن بدی با خودش آورده بود که بسیار بد می‌زدند و بد می‌خواندند. قدری نشسته بعد آمده استراحت کردم. اخبارات جنگ اروپ مختلف می‌رسد گاهی می‌گویند روس‌ها آلمان‌ها را شکست داده‌اند. گاهی می‌گویند شهر ورشو را آلمان‌ها متصرّف شده‌اند. گاهی می‌گویند روسها خیلی جلو رفته‌اند در خاک آلمان. ولی این مسئله واقعیت دارد روس‌ها به قدر ده فرسخ رفته‌اند به خاک آلمان. آلمان‌ها وقعی به روس نمی‌گذارند تمام نظریاتشان رو به فرانسه است و بلژیک را که متصرف شده‌اند. باز روزنامه رویتر خبر می‌دهد که روس‌ها می‌خواهند بروند به طرف اطریش، و اطریش را مضمحل بکنند. آن وقت حمله به آن بیاورند که مبادا قشونشان از عقب حمله به روس‌ها بیارود. جنگ سخت در سرحدات فرانسه است. چندین شهر فرانسه را هم آلمان‌ها گرفته‌اند. قشون انگلیس هم در خشکی با قشون فرانسه همراهی می‌کند و مشغول جنگ با آلمان است یک «آیرپلند»[1] آلمان رفته است روی شهر پاریس و چندین بمب انداخته است. دور شهر پاریس را هم مشغول سنگربندی هستند.

۱ـ آیروپلن (هواپیما) AEROPLAN

پنجشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند و با اندرون تشریف بردند باغ‌های پایین که میانه پسرهایشان د خترهایشان تقسیم (بفرمایند). پسرها هجده هزار ذرع و دخترها هفت هزار ذرع تقسیم کردند به پسرها چهار ساعت آب و دخترها دو ساعت آب، از آب چشمه در روز مرحمت کردند. پسر آخوند آملی؛ میرزا ابو تراب آمده بود قدری صحبت کر دیم. صرف نهار کرده عصری سه ساعت به غروب مانده از حضرت اقدس مرخصی حاصل کرده با سرکار خاصه خانم خداحافظی کرده، سوار شده آمدم رو به طهران وارد منزل شده، قدری روزنامه نوشتم. یک کبوتر من زدم و یکی سرکار معزّزالملوک زدند.

جمعه ۱۳ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح دعاهای جمعه را خوانده رفتم بیرون. شیخ رضایِ وکیلِ عدلیه آمده مدّتی در باب ارباب شهریار صحبت کرده بعد رفت. عصری سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله نبود. رفتم منزل اقبال الدوله او هم نبود رفته بود «کَنْ» شکار. آمدم منزل ارفع‌الدوله مدّتی با او صحبت کردم تا مغرب. ماه هم طلوع کرد. بعد ماه گرفت تقریباً سه دانگش گرفت. بعد آمدم منزلِ صاحب‌اختیار، جمعی آنجا بودند. حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، سلطان‌العلماء، مؤیدالسلطنه، ضیاءالدوله، عمیدالملک و جمعی آدم‌های بی‌کار مثل من، سید، آخوند و صاحب‌منصب‌های پوسیده بودند. قدری صحبت کرده آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: «مرنار» معزول شده کمیسیونی هم معیّن شده برای رسیدگی به حسابش. سردار کبیر هم که چند روزی است رفته است خمسه از برای اصلاح میانه جانشاه و خان و سردار مؤید. از قراری که شنیدم هنوز سردار کبیر نرسیده، جهانشاه خان با سردار مؤید مشغول جنگ شده‌اند. سوارهائی که از آذربایجان به کمک سردار موید آمده بودند جنگشان در گرفت.

شنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله، وکیل‌الملک هم بود. قدری صحبت کرده بعد رفتم منزل اقبال‌الدوله یمین‌السلطنه که حاکم ساوه بود، معزول شده است هم بود. بعد سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشتم. یزدی‌ها پریروز رفته بودند دربار، داد و فریاد کرده بودند که حاکم یزدی نمی‌خواهیم. روس‌ها هم از آلمان‌ها در خاک آلمان شکست خوردند. امروز هم حضرت اقدس سفارت روس مهمان (هستند). باری مغرب سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. یمین‌السلطنه، میرزا یوسف خان پسر مستوفی‌الممالک بودند. بعد سیف‌الدوله آمد. مسرورالسلطنه، اسعدالملک ، سهام نظام هم که حکومت «خوار» را به او داده‌اند و مستشارالسلطان که رئیس کابینه ناصرالملک بود و بعد رئیس کلابینهٔ سلطنتی شد و حالا اعلیحضرت همایونی حکم فرمودند و کابینهٔ سلطنتی را بر هم زدند. ماهی یکهزار و پانصد تومان مخارج کابینهٔ سلطنتی بود، درِ کابینهٔ سلطنتی را بسته‌اند. در واقع مستشارالسلطان معزول شده است.

یکشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک رفته بود شمیران. مراجعت می‌کردم رو به منزل. دم خیابان لاله‌زار نزدیک پست‌خانه معین‌السلطان را دیدم با مقبل‌الدوله سوار اسب هستند. مقبل‌الدوله هم چند روز است از مازندران آمده است. کاشف به عمل آمد می‌رود منزل اقبال‌الدوله، گفتم من هم می‌آیم، آنها هم آمدند توی درشگهٔ من رفتیم منزل اقبال‌الدوله. مسرورالسلطنه هم بود. بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: حاجی صمد خان شجاع‌الدوله را از آذربایجان معزول کرده‌اند. عجالتاً به جای او سردار رشید مصدر حکومت است و کارپرداز آذربایجان، تا بعد کی حاکم بشود. سردار مؤید با جهانشاه خان مشغول جنگ هستند. از تبریز باز سوار به کمک سردار مؤید آمده است.

دوشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۳۲

امروز تمامش را در منزل بودم گاهی کتاب می‌خواندم. عصری رفتم بیرون، حسن خان، میرزا عزیزالله، میراز محمود خان پسر آقا میرزا آقاخان بودند. سهم‌السلطنه هم قدری صحبت کرد، کاری داشت رفت.

سه‌شنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۳۲

سوارشده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. مسرورالسلطنه، شمس‌الشعرا، میرزا یوسف، مقبل‌الدوله، اسعدالملک، سهام‌نظام، عزالممالک، پسر فخرالملک که چندی بود در کرمانشاهان بود و تازه آمده است دیده شد. جانسوز میرزا هم بودند. مدتی نشسته صحبت کردیم. تا سه ساعت از شب گذشته هنوز در هیئت وزراء بودند. بعد آمدم منزل

چهارشنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نرسیده به خانه‌اش دیدم دارد می‌آید رو به در خانه. من هم از درشگه پیاده شده با او آمدم تا درِ خانهٔ دیوانخانه. رفتیم عمارت بادگیر که هیئت وزراء آنجا جمع می‌شوند، کسی نبود. قدری با مستوفی‌الممالک صحبت کرده. و در خصوص ملکه‌زمان که می‌خواهد طلاقش را از ظل‌السلطنه بگیرند و برای اعزازالسلطنه عقدش بکنند گفت‌وگو کردیم. بعد آمدم منزل. عصری خانهٔ مرحوم امان‌الله میرزا، جهانگیر میرزا دعوت کرده بود. دختر مرحوم امان‌الله میرزا را عروسی می‌کنند برای پسر حبیب‌الله میرزا. دعوت داشتم ولی کسالت‌های خیالی، مانع از رفتن شد. امروز عزیزاقدس پرده تور اطاق خوابگاه ما را با کبریت سوزاند، آتش گرفته پرده سوخت. قدری هم از در اطاق سوخت. خدا رحم کرد نزدیک بود تمام عمارت را آتش بزند.

پنجشنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: عزل حاجی صمد خان شجاع‌الدوله از حکومت آذربایجان حتمی شده است، روس‌ها هم در این کار حکم کرده‌اند، ولی جنگ جهانشاه خان با سردار مؤید باقی است. دهات زیادی را در خمسه چاپیده‌اند، از جمله دهات مجدالدوله را. فرمانفرما هم دیروز وارد طهران شده است. مغرب سوار شده رفتم دیدن فرمانفرما، جمعی بودند و صحبت از جنگ بود. محمدحسین میرزا پسر فرمانفرما که در پطرزبوغ مدتها بود تحصیل می‌کرد و چندی است آمده و رفته بود کرمانشاهان،حالا با فرمانفرما آمده..

جمعه ۲۰ شهر شوال ۱۳۳۲

کسل بودم. به جائی نرفتم. همشیره اقدس‌الملوک هم آمده بود. عصری معین‌دیوان پسر حاجی آقا موسیٰ، (که) دختر رکن‌الدوله راکه زن ظفرالسلطنه بود گرفته، آمده بود بیرونی من را اجاره بکند.

شنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۳۲

مغرب سوا شده رفتم رو به منزل مستوفی‌الممالک. در خیابان ناصریه درشگه از وسط خیابان رفت. «آژان» رسیده جلوی درشگه را گرفت چون قدغن است. گفت بایست برویم کمیسریِ نمرهٔ یک. گفتم برویم. چون درشگه را می‌برند دو تومان (یا) یک تومان جرم می‌کنند، اسباب مداخلی است. اگر من خودم می‌خواستم نروم و درشگه را ببرند لابد جریمه می‌کردند. این بود که خودم رفتم. در اطاق‌های خیابان الماسیه پیاده شده رفتم. آژان راپرت داد. معاون کمیسری تعجب کرد. گفت مطلب چه است؟ از من عذر خواست گفت: شما تشریف ببرید صبح درشگه چی را اینجا بفرستید استنطاق بشود.

مقصودش این بود که صبح یکی دو تومان جرم پای او بنویسند گفتم درست است، آنچه او بایست جرم بدهد معین بفرمائید ولی این آژان شرف مرا برده است، من از اینجا نخواهم رفت. بعد خیلی عذر خواستند من بنا کردم توپ و تشر زدن. (اعلیحضرت) تلفن کرده‌اند، دستخطی هم به خط خودشان به حضرت اقدس از بابت من نوشته‌اند و منّتی هم ابواب جمع حضرت اقدس کردند. سواد آن دستخط هم این است که می‌نویسم. به خط خود اعلیحضرت است: «حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه امیر کبیر، انشاءالله مزاج شریف سالم است. من هم بحمدالله سلامت هستم. در باب کارِ عزیزالسلطان دیروز به رئیس‌الوزراء نوشتم که حکومت خوار و ورامین را به او بدهند، نمی‌دانم خود حضرت اقدس هم صلاح می‌دانید یا نه؟ اما این سفارش خودم، بلکه انشاءالله این کار را برای او درست کنم». من بی‌نهایت تعجب کردم (از) این تعیین حکومت و این دستخط آنچه به عقلم رسید فقط دشمنی موثق‌الدوله نسبت به من و خانواده نایب‌السلطنه است. حکومت «خوار» را داده‌اند به سهام‌نظام، همچه جائی نیست که قابلیت من و امثال ما را داشته باشد وانگهی ورامین جزء حکومت طهران است! باری قدری خنده کرده و گاهی متفکر از این انتخاب اعلیحضرت و دشمنی حضرات!

دوشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده آمدم تجریش منزل اشرف‌السلطنه مدتی با او صحبت کرده گفت‌وگوی طلاق گرفتن ملکه زمان را از ظل‌السلطنه‌و تبدیل کردن به اعزازالسلطنه گفت‌وگویش با اشرف‌السلطنه است. او می‌رود و می‌آید و با همدم‌السلطنه صحبت می‌کند، گویا راضی شده‌اند که تبدیل بکنند. مدتی صحبت کرده آمدم کامرانیه. آقا شیخ عبدالنبی، پسر آخوند رستم آبادی، پسر شیخ عبدالنبی آنجا بودند. رفتم اندرون مدتی خدمت سرکار خاصه نشسته صحبت کردیم. عصری آمدم بیرون. ژنرالِ قزاق خودش

خواهش کرده است از دولتش که در جنگ باشد. زنش هم استدعای این راکرده است از برای پرستاری مریض‌ها باشد و حالا می‌ورد برای جنگ. رفته بوده است حضور اعلیحضرت و مرخصی حاصل کرده بوده است. بعد آمده حضور حضرت‌اقدس، خداحافظی کرده وداع کردند. برحسب دعوت وزیر مختار روس رفتیم به سفارت روس برای تماشای توپ‌بازی و صرف عصرانه. سفیر کبیر عثمانی و بعضی از زن‌ها بودند. تا غروب آنجا بودیم بعد مراجعت کرده آمدیم کامرانیه. شب هم مطرب زیادی از شهر آورده بودند بازی‌های خوب بامزه درآوردند خیلی خندیدیم. الحمدلله خوش‌گذشت تا ساعت نه طول کشید.

سه‌شنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۳

صبح رفتم اندرون. خدمت سرکارخاصه خانم رسیدم. بعد آمدم بیرون. معیرالممالک آمده بود. شیخ عبدالنبی و پسرش بودند... متولّی‌باشی حضرت امام هشتم آمده بود حضور حضرت اقدس. تولیت را ناصرالملک نامرد دیوث داده بود به پسر آقا سیدمحمد طباطبائی. تولیت با شخص سلطنت است و سلطان عصر بایست خودش نایب معیّن بکند. این است دوباره تولیت را به ... واگذار کردند. باری حضرت اقدس و ظل‌السلطنه و اقتدارالسلطنه ظهر سوار شدند رفتند قزاق‌خانه، هم بازدیدِ ژنرال و هم خداحافظیِ زنِ ژنرال. اخبارات جنگ اروپ: آلمان‌ها قدری سست شده‌اند، اطریشی‌ها از روس‌ها شکست می‌خورند.

چهارشنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۳۲

سوارشده رفتم منزل اقبال‌الدوله. مسرورالسلطنه، نصرالله میرزا، مصدق دفتر فضول بودند مقدری صحبت کرده، بعد از آنجا رفتم منزل فرمانفرما؛ موقرالدوله،

نصرالدوله برادرزاده‌اش، محمد حسین میرزا پسرش (آنجا) بودند. مدتی صحبت کرده، صرف نهار کرده بعد آمدم منزل اخبارات تازه این است که: ژاندارمری و صاحب‌منصب‌های سوئدی تماماً التیماتوم کرده‌اند که (اگر) حقوق عقب‌مانده آنها را ندهند دست از خدمت خواهند کشید بلکه با سارقین همدست خواهند شد.

پنجشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۳۲

دیشب حضرت اقدس از کامرانیه تلفن فرموده بودند که معصومه خانم دختر کوچک آصف‌السلطنه که سیزده الی چهارده ساله بود به مرض نوبه (و) غش مرحومه شده است. سرکار معزّزالملوک سوارشده تشریف بردند منزل آصف‌السلطنه، من هم سوارشده رفتم منزل آصف‌السلطنه. جمعی بودند. موثق‌الدوله، حاجب‌الدوله، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، سلطان علی خان وزیر افخم، لقمان‌الممالک، ظهیرالاسلام، امام جمعه خوئی، سردار ظفر، جمعی سید و ملاّ، مجدالدوله، سعدالملک، رکن‌السلطان (بودند). بعد هم نصرت‌السلطنه آمدند با فرمانفرما ختم را جمع کردند و رفتند. سهم‌الدوله هم آمد. ما را آصف‌الدوله نگاه داشت و صرف نهار کردیم. نعش را برده‌اند تجریش، سر مقبره میرزا نصرالله مشیرالدوله دفن کرده‌اند. ختم اندرون را هم انورالدوله دختر مرحوم مظفرالدین‌شاه جمع کرد. بعد با سهم‌الدوله سوارشده رفتیم رو به کامرانیه. رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم و معزّزالملوک رسیده، مدتی صحبت کردیم. معیّرالممالک به توسط حضرت اقدس ریاست کابینه اعلیحضرت را خواسته بودند. یا مهرداری را، مهرداری را اعلیحضرت قبول فرموده بودند و به او مرحمت شد. حضرت اقدس دستخطی صادر کردند به معیرالممالک که مهرداری به شما مرحمت شده. فرمودند من برسانم.

جمعه ۲۷ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده آمدم رو به سعدآباد که مستوفی‌الممالک را ملاقات کنم نبود. دیشب از دربار یکسره به شهر رفته بوده است. بعد آمدم رو به تجریش که درشگه کرایه بکنم بروم به شهر. معیرالممالک را دیدم با بنان دفتر. آنها را صدا کردم آمدند. تبریک به او گفته دستخط حضرت اقدس را دادم. بعد رفتیم با هم منزل عون‌السلطنه که همان نزدیکی بود. سعدالملک هم بود قدری صحبت کردیم. با معیرالممالک و بنان دفتر سوارشده آمدیم یکسر به شهر. چون به منزل مستوفی‌الممالک تلفن کرده بودیم نبود، یقین کردیم منزل اقبال‌الدوله است. رفتیم منزل اقبال‌الدوله. معلوم شد مستوفی‌الممالک اینجا هم نیست. مشغول صرف نهار بودند، ما هم نشسته صرف نهار کردیم. وزیر مختار دولت «اتازونی» هم (که) دیروز تازه وارد طهران شده است فردا علی‌الرسم، شرفیابی حاصل خواهد کرد. جنگ اروپ: شکست خوردنِ آلمان چند روز است انتشار دارد. شهبندر دولت روس را چند روز قبل در مازندران کشته بودند قاتل هم به دست آمده است، از تبعهٔ روس است.

شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. مسرورالسلطنه سعدالملک و سردار امنع بودند قدری صحبت کرده. بعد آمدم منزل سهم‌الدوله قدری با او صحبت کردم. بعد آمدم منزل معیرالممالک، حشمت‌الممالک هم بود بعد آمدم منزل. بین راه مقبل‌الدوله را دیدم با او آمدم منزل. از آن زمان که در مازندران بوده و سالارالدوله آمده بوده است مازندران، صحبت می‌کرد.

یکشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم سرکار خاصه‌خانم سوار شدند تشریف بردند منزل پدرشان و امیریه که سرکشی بکنند و عصری مراجعت بکنند اینجا، من هم رفتم بیرون. معین‌السلطان، امیرحسین خان پسرش عمادحضور، آمیرزا آقاخان و حسن خان بودند. بعد از صرف نهار استراحت کردم عصری برخاستم سرکار خاصه خانم هم تشریف آوردند. مشغول پذیرائی ایشان بودم.

دوشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۳۲

اخبارات جنگ اروپ این است که: روس‌ها از قراری که در روزنامه‌ها می‌نویسند متصل از آلمانها شکست می‌خورند. بیست هزار، سی‌هزار می‌نویسند که آلمان‌ها از روس‌ها اسیر می‌گیرند که عقل باور نمی‌کند. باری دو ساعت به غروب مانده سرکار خاصه خانم سوار شده رفتند به شمیران. سوار شده رفتم منزل معیرالممالک، قماربازها جمع شدند. یک ساعت از شب گذشته با عضدالدوله سوارشده آمدیم منزل شمس‌الدوله. چند روز است ناخوش است عیادت کرده بعد آمدم منزل.

سه شنبه غرّه شهر ذیقعده ۱۳۳۲

خواب دیدم: در صاحبقرانیه مستوفی‌الممالک را دیدم که دارد از پله‌ها می‌رود بالا. گفتند به من: خبر داری؟ گفتم نه. گفتند مستوفی‌الممالک صدراعظم شده است. با مستوفی‌الممالک رفتم توی تالار صاحبقرانیه و حضور شاه شرفیاب شدیم، جمعی هم در حضور شاه بودند. بعد دیدم شمشیر جهان‌گشا را آوردند دادند به دست شاه. بعضی‌ها از شمشیر تعریف کردند من خواستم اظهار اطلاعی بکنم عرض کردم تیغهٔ این شمشیر از جواهراتش کمتر نیست. شاه فرمودند چطور؟ عرض کردم یکی از سلاطین هندوستان این تیغهٔ شمشیر را برای مرحوم فتحعلی شاه هدیه فرستاده بود. اعلیحضرت تیغهٔ شمشیر

را کشیدند و بنا کردند تماشا. دوباره عرض کردم یک شمشیر دیگری هم دارید که او هم معروف به شمشیر جهان‌گشا است این را مرحوم فتحعلی شاه مرصع کرده‌اند ولی آن جهان‌گشا را نادرشاه افشار مرصع کرده است. آن شمشیر از قدیم در خزانه حضرت امیر در نجف بود وقتی که نادرشاه نجفِ اشرف را فتح کرد و رفت نجف ایوان طلا را ساخت آن شمشیر را برداشت که این شمشیر را حضرت به من خلعت مرحمت کرده‌اند و آورد جواهر نشان کرد و در سلام‌ها می‌بست. از خواب بیدار شدم. سوار شده رفتم به درِ خانه. وزارء آمده بودند در عمارت بادگیر نشسته بودند. با مستوفی‌الممالک آمدم و صحبت‌کنان رفتیم تا توی اطاق هیئت وزرا. شهاب‌الدوله، ذکاءالملک و محتشم‌السلطنه بودند قدری آنجا ایستادم بعد سوار شده آمدم به درِ خانه. وزرا آمده بودند در عمارت بادگیر نشسته بودند. مستوفی‌الممالک آمدند صحبت‌کنان رفتیم تا توی اطاق هیئت وزرا. شهاب الدوله، ذکاء الملک و محتشم‌السلطنه بودند قدری آنجا ایستادم بعد سوارشده آمدم منزل سردارظفر، قدری با او صحبت کردم. صدرالممالک وکیل بختیاری‌ها شده است. روزنامه‌ها تمام، شکست روس‌ها را از آلمان و اطریش در جرایدشان نشر کرده‌اند که اسیر زیادی از روس‌ها گرفته‌اند.

چهارشنبه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. نزدیک به خانه‌اش دیدم دارد می‌آید. سردار معتمد، مرتضی‌قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه، انتظام‌الدوله، نظم‌السلطنه و جمعی دیگر بودند. پیاده آمده رفت از توی بازار توتون فروش‌ها گذشت، آمده سبزه میدان رفت به طرف بازار برای منزل صدرالعلماء. من هم سوار شده آمدم منزل. عصری برخاسته رفتم بیرون. حاجی میرزا ابوطالب خان رشتی و حسام‌دفتر آمدند قدری صحبت کردند. حاجی میرزا ابوطالب یکی از طلبکارهای عمدهٔ ارباب شهریار است،

آمده بود اینجا چاره‌جوئی.

پنجشنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

پیاده رفتم منزل ظهیرالاسلام چند روز است از شمیران آمده است به شهر. جمعی از طلاب مسجد سپهسالار، نظام‌الاسلام پسر سلطان‌العلماء بودند. نصیرالسلطنه هم بود مدّتی صحبت کرده بعد مراجعت به منزل کردم. دعاهای شب جمعه را خوانده، قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

جمعه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

با آمیرزا آقاخان سوار شده، رفتم منزل اسمعیل خان سوادکوهی که امیر مؤید است و نزدیک خانه حشمت الدوله منزل دارد. آقا سید علی یزدی هم آنجا بود. قدری صحبت کرده بعد سوار شده آمدم منزل. عصری به جائی نرفتم، کسل خیالی بودم.

شنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. شریف‌الدوله، معتمدالدوله، یمین‌السلطنه، مشیراکرم، شریعتمدار کاشی، سید و آخوند زیادی، چوبدارهای لُرِ عارض و جمعیت زیادی بودند. مستوفی‌الممالک آمد بیرون قدری نشسته رتق و فتق کرده بعدرفت به درِ خانه. من هم سوار شده با اسعدالملک او را به در خانه‌اش رسانده. رفتم منزل فرمانفرما معتمدالدوله و مشیراکرم هم آمدند. موقرالدوله و احتساب الدوله بودند. فرمانفرما گفت بمانید تا من مراجعت کنم سید محمد رضا مساوات رئیس روزنامه هم آمد طهران. فرمانفرما مراجعت کرد ضیاءالدوله هم بود بعد از نهار مدتی صحبت کردیم. فرمانفرما می‌خواهد از زمین‌های کامرانیه که وصل به باغ فرمانیه است قدری

بخرد، در این باب صحبت کرد. بعد آمدم منزل. اجزای سیرک آمده‌اند طهران و دیشب شروع به بازی کردند. سر خیابان لاله‌زار، روبروی خانهٔ مخبرالدوله، آنجا را سیرک درست کرده‌اند.

یکشنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

حضرت اقدی امشب از ما و سرکار معززالملوک دعوت کردند. سه ساعت به غروب مانده حرکت به طرف شمیران کرده یکسر رفتیم به کامرانیه، نرسیده به کامرانیه حضرت اقدس را دیدم که با ظل‌السلطنه سوارند و می‌روند پایین. پیاده شده ایستادم. کالسکه را نگاه داشتند معلوم شد که به سفارت روس می‌روند. (چون) پسر وزیر مختارِ تازه آمده است می‌ورند از او دیدن بکنند. من را هم فرمودند به درِ خانه. (بروم) رفتم صاحبقرانیه؛ هیئت وزراء در حیاط معروف به انیس‌الدوله که محل جلوس هیئت وزراء است آنجا بودند. اعلیحضرت هم در دیوانخانه بودند. وزیر دربار هم در چادر دربار جلوس کرده بود. وزیر دربار کارش تق‌ولق شده چند روز قبل از شاه قهر کرده بوده است و رفته بوده است شهر، باز دو مرتبه رفته بودند و آورده بودندش. در واقع بیکار شده است. باری موثق‌الدوله رفت گردش. من هم آمدم کامرانیه. جلو عمارت ر ا چادر زده بودند همان مطرب‌های آن شبی آمده بودند خواندند و زدند و بازی درآوردند تا ساعت شش.

دوشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

امروز در کامرانیه مهمانی است. معززالسلطنه و گویا زن اعلیحضرت و زن ولیعهد، آسیه خانم و بعضی از اهل اندرون شاه مهمان حضرت اقدس هستند. باغ را هم قرق می‌کنند. من هم سوار شده یکسره آمدم سعدآباد، پیش مستوفی‌الممالک.

آصف‌السلطنه، افخم‌الدوله، نصرت‌السلطنه و ادیب‌السلطنه بودند. قدری نشسته صحبت کردیم . آنها رفتند، من ماندم با ادیب‌السلطنه. مستوفی‌الممالک هم مشغول کاغذخوانی شد. خیلی به دقت کاغذ را می‌خواند. به من هم باز وعده حکومت یا کار دیگری داد. پریشب هم حضور حضرت‌اقدس بود و به حضرت اقدس هم باز وعده کار داده است به هر حال تا یک ساعت و نیم به غروب مانده آنجا بودم و تا عصر دو زانو نشسته بودیم. زانوهایم درد گرفته بود. از آنجا سوار شده آمد منزل سپهدار. مدتی نشسته صحبت کردیم. معاون‌الدوله هم آمدم نیم‌ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم رو به شهر. جنگ اروپ سخت است سه کشتی معظم انگلیس را آلمان‌ها غرق کرده‌اند با کشتی کوچکی که تازه اختراع کرده‌اند که می‌رود زیر آب و مدتها زیر آب می‌ماند. باری دور شهر پاریس را همین روزها محاصرهٔ سخت می‌کنند. فرانسه‌ها شکست می‌خورند. روس‌هاهم‌از آلمان‌ها شکست خوردند. امپراطور آلمان هم در سر حد روسیه است ولی روس‌هاازطرف اطریش جلو رفتند. آلمان‌ها از قشون اطریش آورده‌اند به خاک بلژیک و فرانسه. برای این که روس‌ها اسلاو هستند و اطریشی‌ها هم اسلاو هستند و خونشان یکی است خودشان را به جنگ همدیگر نمی‌اندازند. (روس‌ها) سنت پطرزبورغ را اسمش را تغییر داده‌اند چون بورغ لقب آلمانی است و اکثر شهرهای آلمانی بورغ است. نخواستند این اسمِ شهر آلمانی باشد. حالا پطروبورغ را پطرزگراد می‌گویند.

سه شنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوا شده رفتم منزل سردار ظفر. فرمانفرما، امیرمفخم، موقرالدوله مدیرروزنامه تنبیه بودند. قدری صحبت کرده بعد رفتم خیابان لاله‌زار، چند شب است که سیرک آورده‌اند روبروی خانه مخبرالدوله و شب‌ها نمایش می‌دهند. رفتیم برای تماشای سیرک، آمیرزا آقاخان و حسن خان بودند. هفت دختر، سه چهار زن، چهار پنج نفر مرد

که یکی هم از اهل ژاپن است سه رأس اسب، یک الاغ و چند تا سگ دارند. بازیهای خوب ژیمناستیک خوب دخترها بازی کردند. جمعیت زیادی بودند. خیلی بازی‌های خوب در آوردند تا ساعت پنج بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت‌اقدس مشرف شدم. چند رأس اسب آوردند که حضرت‌اقدس ابتیاع فرمایند. بعد سوار شده رفتم منزل فرمانفرما صرف نهار کرده، معتمدالدوله، مشیراکرم، موقرالدوله، محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما بودند، مدتی هم بعد از نهار آنجا بودم بعد آمدم امیریه چون موقع تولد حضرت‌اقدس است از روز غرّه ماه عصرها روضه خوانی دارند. یک ساعت از شب رفته آمدم منزل. اخبارات جنگ: کار روس‌ها سخت شده است. آلمان‌ها تمام قوای خودشان را کشیدند رو به روس‌ها و داخل خاک روسیه شدند. اطریشی‌ها هم از طرف دیگر. انگلیس‌ها هم کارشان سخت شده است از قراری که می‌گویند اغلب بندرات انگلیس را آلمان‌ها بمبارده کرده‌اند که خیال انگلیس‌ها را متفرق سازند که کشتی‌های انگلیسی دریائی شوند با این کشتی‌هائی که آلمان‌ها جدیداً اختراع کرده‌اند که زیر آب می‌رود و کشتی‌های بزرگ را داغان می‌کند. از طرفی هم آلمان‌ها قوای بزرگشان را به طرف آنورس کشیدند که آنجا را هم به کلی متصرف شوند. در فرانسه هم جنگ بزرگ چند روز است شروع شده و نزدیکی شهر پاریس هستند. خبر صحیح نیست. عثمانی‌ها هم مشغول کار هستند به همین زودی‌ها اعلان جنگ به روس‌ها بدهند. به دول یاداشتی فرستاده‌اند که تبعهٔ خارجه بایست در محاکمات خود عثمانی محاکمه شوند و بطور قانون عثمانی با آنها رفتار بشود. دولت آلمان و اطریش قبول کردند ولی سایر دول روس و انگلیس و فرانسه قبول نکردند و رد کردند. این کارها خودش بهانه جوئی است از برای جنگ. یکی از

شهرهای بزرگ نظامی اطریش را هم روس‌ها متصرف شدند. ارفع‌الدوله هم فردا می‌رود به طرف مناکو، یک قطعه نشان قدس برای پرنس مناکو می‌برد و یک نشان اول خارجه هم برای ولیعهدش.

پنجشنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس، سلطان محمد میرزا، اجزای شخصی، مؤدب السلطنه، اعتمادالملک و مشیرخلوت بودند تا ظهر آنجا بوده بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، قدر روزنامه نوشتم. عصری با آمیرزا آقاخان رفتیم منزل سردار منصور، چند نفر از علمای رشتی آنجا بودند. قدری صحبت کرده مراجعت به منزل کردم.

جمعه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل صاحب‌اختیار، جمعی بودند. عمیدالدوله، اعتمادالدوله، نصرالملک، اقتدارالسلطنه و پسرسپهدار که سردار اقتدار شده است. قدری آنجا بوده بعد آمدم منزلِ سردار مؤید، که سردار معتمد منزل گرفته. وثوق‌الدوله آنجا بود. بعد آمدم منزل قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده استراحت کردم. عصر حضرت‌اقدس احضار فرمودند رفتم امیریه حیاطِ روضه، تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم. روضه خوان‌ها آمدند روضه خواندند، پولشان راگرفتند و رفتند.

شنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

آقا میرزا آقاخان، پسر آقا شیخ عبدالنبی و حسن خان بودند، قدری صحبت کرده، بعد با میرزا آقاخان سوار شده رفتیم منزل حشمت‌الدوله. وکیل‌الملک آنجا بود.

اندرونش را مشغول تعمیرات بودند. زن و بچه‌اش که رفته بودند تبریز چند روز دیگر از راه روسیه خواهند آمد طهران. قدری آنجا بودم. بعد آمدم منزل فرمانفرما، نبود. آمیرزا آقاخان رفت، من ماندم. میرزا محمدعلی خان مستوفیش آمد با میرزا محمود خان دکترش. ظهر که شد خود فرمانفرما آمد با محمد ولی میرزا پسرش و ناصرالدوله که چند روز است از فرنگستان آمده. صرف نهار کرده. بعد از نهار هم مدتی بودم. بعد سوارشده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، با مستوفی‌الممالک و شریف‌الدوله خلوت داشتند. شمس‌الشعرا هم بود، سردار سعید هم آمد. قدری صحبت کردیم. بعد رئیس‌الوزراء تشریف آوردند که بروند شمیران صاحبقرانیه، حکومت سردار ظفر تبدیل شد به حکومت کرمان. بعد از رفتن مستوفی‌الممالک، سردار ظفر رفت به تلگرافخانه که تلگراف رسمی خودش را به کرمان بکنند. من هم سوار شده آمدم امیریه. اعلم‌السلطنه، اعتمادالملک، مؤدب‌السلطنه مشیر خلوت محمد علی‌شاهی، شریف الواعظین و...و... بودند. نزدیک ظهر حضرت‌اقدس بیرون تشریف آوردند، قدری سر پا با هر کسی صحبتی داشته، سوار شده رفتند به شمیران. من هم آمدم منزل.

دوشنبه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل معین‌السلطان. حاجی امین‌الخاقان آنجا بود قدری صحبت کردیم. از آنجا رفتم منزل محتشم‌السلطنه نبود. مراجعت به منزل کردم. عصری حاجی امین‌الخاقان و میرزا آقاخان، حسن خان و میرزا عزیزالله خان آمدند و بعد عمید حضور آمد. بعدش مصدق‌السلطنه آمد خیلی صحبت از هر مقوله شد. مغرب رفتم منزل

اخترالدوله. برای (دیدن) درةالدوله. پسر بزرگ آقا شیخ‌عبدالنبی که اسمش آقا شیخ بهاءالدین است با برادرش آمدند. قدری صحبت کرده آنها رفتند من آمدم منزل. یک کبوتر امروز سرکار معززالملوک هزار ماشاءالله زدند.

سه‌شنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

رفتم بیرون. حاجی‌امین‌الخاقان، آقا میرزاآقاخان، حسن خان، میرزا عزیزالله و قوام‌السادات بودند قدری صحبت کرده آمدم اندرون. عصری رفتم بیرون. پسر آقا شیخ‌عبدالنبی، حسن خان و میرزا عزیزالله بودند قدری صحبت کردیم. بعد صارم‌الدوله و برادر مرحوم اتابک آمدند تا مغرب بودند و رفتند.

چهارشنبه ۱۶ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، مرتضی قلی‌خان آنجا بود. اخبارات تازه این است که: خراسان گفتند بر هم خورده و اغتشاش شده است. گفتند دو نفر سالدات روس را کشتند. روس‌ها سخت‌گیری کردند. شهر شورش کردند. حکومت کرمان را که دادند به سردار ظفر حکومت اصفهان را هم دادند به سردار محتشم، صمصام‌السلطنه را معزول کردند. اهل اصفهان جمع شدند که ما صمصام‌السلطنه را می‌خواهیم. بازارها را بسته تلگرافات کرده‌اند. بعد از آنجا سوار شده رفتم به طور گردش منزل قوام‌السلطنه. وثوق‌الدوله و معتضدالملک آنجا بودند قدری صحبت کرده یک ساعت از شب گذشته رفتم منزل مستوفی‌الممالک نبود. میرزا یوسف‌خان بود بعد سوارشده آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. قدری که نشستم فخرالملک، مجدالملک، صدرالممالک، نظام‌السلطان، ناصرالدوله، مجدالدوله و حاجی سیّاح آمدند، از هر مقوله صحبت شد. اخبارات تازه این است که: مشیرالسلطنه دیروز مرحوم شد از امروز ختم دارند.

جمعه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در عمارت‌های اندرونی صاحبقرانیه هستم مثل این است که آمده‌ام عمارت‌ها را تقسیم بکنم بعد دیدم لیلا خانم مرحوم، مادر افتخارالسلطنه او هم هست یک اطاقی را از برای خودش انتخاب کرده، همان اطاق‌های سابق خودش. مرحوم عایشه خانم همشیره‌اش هم هست دارند برای خودشان جا مرتّب می‌کنند بعد دیدم یک «نَنُو» بسته‌اند لیلاخانم، می‌گویند این ننو را برای بچه افتخارالسلطنه بسته‌ام بعد از خواب بیدار شدم. صبح سوار شدم رفتم سر ختم مرحوم مشیرالسلطنه. جمعیت (زیادی) بود و نظام‌الملک، مجدالملک، صدرالسلطنه، علاءالملک، حشمت‌الدوله و...و... متصل می‌آمدند و می‌رفتند. بعد مراجعت به منزل کردم. امروز نعش آقا سید عبدالله را حرکت می‌دهند. نعش را از خانه می‌آورند در مسجد شاه. علماء، وزراء، طلاب و کسبه آنجا جمع می‌شوند و با تشریفات از طرف بازار می‌برند برای عتبات. چهار هزار تومان اعلیحضرت پول داده، دیگر از مردم هم هر چه زورشان رسیده، گرفته‌اند.

شنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نبود. مراجعت کردم، رفتم منزل سردار ظفر، قدری با او صحبت کردم و بعد آمدم منزل. بعد به جائی نرفته، کسل بودم مشغول

کتاب خواندن بودم.

یکشنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

امروز به جائی نرفته، کسل بودم مشغول کتاب خواندن بودم.

دوشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

امروز حضرت‌اقدس از کامرانیه به عزم چند شبه، شکار تشریف بردند. مجدالدوله و معین‌السلطان هم در رکابشان هستند. من هم سوار شده رفتم منزل جلال‌الدوله مرحوم، پیش مستوفی‌الممالک؛ شریف‌الدوله، میرزا سلیمان خان، میرزا یوسف خان و اسعدالملک آنجابودند تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد آمدم منزل، عصری سوارشده رفتم منزل مطبوع‌الدوله، تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم. از قراری که سرکارخاصه خانم نوشته حضرت‌اقدس فردا را می‌روند به شکار، گویا ده روز هم سفرشان طول خواهد کشید. از من هم دعوت کردند ولی مایل به رفتن نیستم. اسباب کار هم مرتب نیست.

سه‌شنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

کاغذی از طرف سرکار خاصه خانم مشهدی علی آورد. حسب‌الامر نوشته شده بود که من حکماً سوار شده بروم در رکاب حضرت‌اقدس به شکار. دیشب مجدالدوله، معین‌السلطان و اعلم‌السلطنه هم در کامرانیه بودند. امروز می‌روند به طرف لشگرک. من هم(باید) بروم با درشگه تا گردنه قوچک. آنجا اسب برای من حاضر می‌کنند که. اگر زودتر رسیدم منتظر حضرت‌اقدس بشوم. رفتیم تا زیر گردنه، معلوم شد حضرت‌اقدس هنوز تشریف نیاورده. اسب هم حاضر نیست. ماندم معطّل که چه کنم. یک قاطر باری

مال مازندرانی‌ها که خالی می‌رفت از برای معدن زغال، سوار شده رفتم تا سر گردنه قوچک. بعد حضرت‌اقدس، ظل‌السلطنه، اکبر میرزا و مجدالدوله هم آمدند. اسبی آوردند سوار شده در رکاب حضرت‌اقدس راندیم رو به لشگرک. از لشگرک هم گذشته. از پل که خراب شده و به قدر یک ذرع عرض ندارد زدیم به آب. رفتیم به مزرعه «شورکاب» آنجا که پارسال صرف نهار کرده بودیم. سر استخر به قله کوه ورجین قرار شد که چادر بزنیم. از برای حضرت‌اقدس پوش بزرگ، از برای ما و مجدالدوله و معین‌السلطنان یک پوش بزرگ. از برای هر کدام از آقاها یک چادر. برای قزاق‌ها، میرزا عبدالله حکیم باشی، قزاق‌های روس، مادر اکبر میرزا با یک کلفت و از برای پرستاری هم چادر زده بودند. اکبر میرزا هم آمده بود. باری یک کبک که مجدالدوله توی رودخانه زده، آورده بود. یک لیره هم حضرت‌اقدس به او برسم انعام نازشست مرحمت فرمودند. نماز ظهر و عصر را خواندم. حضرت‌اقدس آمدند چادر ما، قدری نشستند بعد رفتند چادر خودشان. ساعت سه حضرت‌اقدس احضار فرمودند رفتیم شرفیاب شدیم آنجا از هر جور صحبت به میان امد. قدری تخته‌بازی کردیم ساعت پنج شام خوبی خورده، آمدیم چادرهایمان.

چهارشنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

دیشب در حضور حضرت‌اقدس همچه قرار داده بودیم که بعد از نماز صبح مجدالدوله و معین‌السلطان بروند قلهٔ ورجین، طرف ناصرآباد آفتاب رو را نگاه کرده، که اگر شکاری پیدا کردند به ما خبر بدهند. ما هم بعد از عقب برویم تا به سر گردنهٔ اسپه‌چال، تا خبرِ مجدالدوله به ما برسد. حضرت‌اقدس حاضر شدند سوار شده رفتیم. به نهارخوری که رسیدیم مجدالدوله و معین‌السلطان هم مراجعت کرده بودند. معلوم شد دو دسته شکار دیده بودند. یک قوچ بزرگ هم در قلّه(ای که) به طرف ناصرآباد نگاه

می‌کند دیده بودند. ما هم قدری در سر گردنه اسپه‌چال نشسته به اطراف دوربین انداخته، به قدر مراجعت به نهار خوری کردیم. بعد از نهار سوار شده مراجعت به منزل کرده، ما هم بغله‌ها را گرفته به طرف رودخاانه رفتیم که شکار کبک بکنیم. رفتیم تا بالا سر سد حاجی میرزا آقاسی. آنجا من دو تیر تفنگ انداختم برای کبک. اسب من در رفت.» رفت به طرف منزل. قزاق هم رفت که اسب را بگیرد. من پیاده آمدم تا توی رودخانه. آنجا قدری نشستم که آدمی پیدا بکنم که اسب من را بگیرد و من را از رودخانه رد کند. هیچکس پیدا نشد. من هم پاها را بالازده از رودخانه گذشته به زحمت گیوه‌ها را پوشیده و پیاده آمدم تا منزل. حضرت‌اقدس صبح امر فرموده بودند که کاغذ به ناظم‌السلطنه بنویسم، احوالپرسی از طرف حضرت‌اقدس (بکنم) عصری خودش شرفیاب شد. حضرت‌اقدس خواب بودند. معین‌السلطان و اعلم‌السلطنه مشغول تخته‌بازی بودند. وقتی‌که ناظم‌الاسلام رسید و دید ما مشغول تخته‌بازی هستیم گفت خاک بر سرتان بکنند، هنوز با این وضع روزگار شماها دماغ شکار رفتن و تخته‌بازی دارید؟ بنا کرد از آن حرف‌های مزخرفاتی که منحصر به خودش است گفتن. بعد حضرت‌اقدس هم ازخواب بیدار شدند تشریف آوردند چادر ما، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته صحبت از قدیم و شکارها می‌کردیم. بعد حضرت‌اقدس تشریف بردند چادر خودشان. قرار شکار فردا را گذاشتیم که صبح زود حاجی‌اسمعیل و عبدالوهاب پسرش بروند و قلّه‌ها را نگاه بکنند، اگر شکاری پیدا کردند اطلاع بدهند. ما هم در رکاب حضرت‌اقدس برویم تا گردنهٔ اسپه‌چال، منتظر حاجی اسمعیل بشویم. سرکار معززالملوک هم از شهر کاغذی نوشته بودند. چون که عقدکنان دُرةالدوله سرگرفته از برای پسر آقاشیخ عبدالنبی، آقا شیخ بهاءالدین، فردا عصری عقد می‌کنند. من را خواسته بودن که حکماً بروم شهر. حضرت‌اقدس اجازه مرحمت نکردند. جواب نوشتم که من نخواهم آمد. بعد رفتیم حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شده مشغول صحبت و تخته‌بازی بودیم (بعد) شام

خورده استراحت کردیم. اخبارات جنگ اروپ: شهر آنورس که پادشاه بلژیک در آنجا بود آلمان‌ها آنجا را بمبارده کرده و متصرف شدند پادشاه بلژیک رفت به طرف هولاند. خاک بلژیک کلیه بدست دولت آلمان است. حالا آلمان‌ها به طرف پاریس خواهند رفت.

پنجشنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

حضرت اقدس به واسطه سرمای دیروز و بادی که خورده بودند گردنشان درد گرفته بود. فرمودند من و مجدالدوله و معین‌السلطان برویم برای قله ورجین برای شکار بزرگ. حضرت‌اقدس اول بنا بود در منزل استراحت بکنند بعد به اصرار آقاها و ظل‌السلطنه سوار شده از پی رودخانه رفتند به طرف لتیان. ما هم سوار شده رفتیم. معین‌السلطان جلوتر از ما سوار شده رفته بود. سرگردنهٔ اسپه‌چال چند تا بز دیده بود، رفته بود ماهرخ، دوتیر گلوله انداخته بود نزده بود. بعد ما رسیدیم. مجدالدوله از راه بغله رفت. من رفتم برای قله ورجین که ببینم حاجی اسمعیل چه شد. حاجی‌اسمیعل آمد گفت چهارده عدد قوچ بزرگ پیداکرده‌ایم من می‌آمدم که به حضرت‌اقدس خبر بدهم. گرفتم حضرت‌اقدس ما را فرستاده‌اند و خودشان تشریف نخواهند آورد. قدری که رفتیم پیاده شد قوچ‌ها را تماشا کردیم. قوچ‌های بزرگی بودند. من هم با عبدالوهاب و مشهدی علی سر یک تیغه را گرفته رفتیم جلوی قوچ‌ها. باد هم گاهی بد می‌شد، می‌ترسیدم که مبادا قوچ‌ها باد بخورند. رفتم تایک میدان گلوله رس. دیدم تفنگ گلوله خوب ندارم که بیندازم. نشستم به تماشا که بلکه بیایند رو به ما با چهار پاره بیندازم. به قدر نیم ساعت معطل شدم دیدم یک دسته شکار دیگر هم که به قدر هفت هشت تا بودند روبروی ما در یک بغله می‌چرند. یک شکارچی را فرستادم برود از طرف «بند ماشاءالله خانی» بیاید زیر پای شکارها سر بزند بلکه شکارها قدری بیایند بالاتر (به)

میدان چهار پاره‌رس (که) من تفنگ بیندازم. قدری که گذشت معین‌السلطان و مجدالدوله از سنگ‌چین بیرون آمدند شکارها آنها را دیده گریختند. بعد سوار شده آمدیم رو به منزل. یک کبک معین‌السلطان نزدیک منزل زد، یکی هم آدم معین‌السلطان زدو بعد حضرت‌اقدس هم تشریف آوردند.

جمعه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

صبح حضرت‌اقدس تشریف فرمای چادر ما شدند. چون فردا سفارت روس از حضرت اقدس دعوت نهار کرده‌اند که بروند آنجا. وزراء هم هستند. اوّل قرار دادند من و ظل‌السلطنه و آقاها مجدالدوله و معین‌السلطان بمانیم و حضرت‌اقدس تشریف ببرند مهمانی و بعد دوباره مراجعت بفرمایند. بعد عرض کردیم خوبست کوچ بکنیم که هم تشریف ببرند مهمانی و بعد اگر میل فرمودند، برای ماه نو به یک طرف دیگر تشریف فرما بشوند. قرار شد کوچ بشود. سوار شده حرکت کردیم. بیست و پنج قطعه کبک شکارچی‌ها و پسرهای حاجی‌اسمعیل را آوردند با دو تا جورکه. باری آمدیم در رکاب حضرت‌اقدس، صحبت‌کنان تا سردو راه، حضرت‌اقدس از راه سوهانک تشریف‌فرمای فرمانیه شدند. ما از راه قاسم‌آباد آمدیم رو به شهر. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. معزّزالملوک دیروز رفته بودند عقدکنان درةالدوله. مجلس زنانه‌شان، افتخارالسلطنه، افسرالسلطنه با دخترهایشان، مطبوع الدوله، مُنَوَّر خانم و اجزای خودشان بودند. مردانه هم ظهیرالاسلام، صدرالعلماء، آقا شیخ‌عبدالنبی و حاجی‌امین‌الخاقان بودند. یک هزار تومان نقد، یک هزار تومان مهر و یک کلام‌الله مجید. امروز اعلیحضرت همایونی و وزراء در باغ فردوس مهمان سپهدار بودند. روز پنجشنبه دختر کوچک نظام‌السلطنه، را برای شاهزاده نصرت‌السلطنه عقد کردند.

شنبه ٢٦ ذیقعده ١٣٣٢

دیشب خواب دیدم: خانه معیر رفتم دیدم خودش یک زن و اسمعیل خان خواجه ناصرالدین‌شاهی که حالا در جزء خواجه سرایان دولتی است دارند صحبت می‌کنند. من رسیده پرسیدم از معیر که، این زن کیست؟ گفت نوش‌آفرین خانم عیال مؤیدالملک است، در اندرون اعلیحضرت سلطان احمدشاه است و طرف وثوق است. مؤیدالملک پیشکار معزّزالسلطنه است عیالش هم پیش شاه و ولیعهد است. باری بعد دیدم معیرالممالک به من گفت کار من اصلاح شده، یواشکی دیدم یک پاکت به من داد. باز کرده دیدم به قدر دویست اشرفی توی پاکت است. گذاردم توی جیب. بعد از خواب بیدار شدم، سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. مفاخرالسلطنه آنجا بود قدری صحبت کرده مراجعت به منزل کردم. امروز در سفارت روس وزراء مهمان بودند حضرت اقدس هم تشریف داشته‌اند.

یکشنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم که سوار درشگه هستم دارم می‌روم به طرف چهار راه مخبرالدوله و بعد از آنجا به طرف چهار راه سفارت انگلیس. می‌رویم به تشییع جنازه سردار کبیر. در بین راه دیدم یک درشگه تویش دو سه تا زن نشسته است. آنها هم مثل این است که می‌روند برای تماشای تشییع جنازه. ولی خانم‌ها شیک هستند. درست نگاه کردم دیدن تاج‌السلطنه و دو نفر زن دیگر هستند رویشان را هم بالا زده‌اند. بعد درشگه‌مان را نزدیک درشگه تاج‌السلطنه برده. بنا کردم با حضرات لاس زدن و دست بردن ... صحبت‌کنان آمدیم تا نزدیک باغشاه و بعد با تاج‌السطنه رسیدیم دَمِ در یک خانه گفت: اینجا منزل من است تعارف کرد من هم از خداخواسته بی‌مضایقه پیاده شدم. رفتیم توی یک باغی با صفا، عمارت خوب عالی هم بود. من و تاج‌السلطنه رفتیم برای گردش اطاق‌ها. من منتظر بودم که برسیم به اطاق خواب و روی تختخواب داد مردی و

مردانگی رابگیرم. بعد دیدم از عقب سرمان حضراتی که بودند آمدند من از آمدن حضرات اوقاتم تلخ شد. به تاج‌السلطنه گفتم: انشاءالله شبی دیگر دعوت بفرمائید به خدمت خواهم رسید. از خواب بیدار شدم. سوار شدم رفتم منزل مستوفی‌الممالک، جمعیت زیادی از هر قبیل بودند. معتمدالدوله، مشیراکرم، میرزا سلیمان خان، ادیب‌السلطنه، اسعدالملک، امین‌حضور، اعتضادخلوت و بشیر حضور بودند. اعلیحضرت هم روز جمعه از صاحبقرانیه تشریف فرمای سلطنت‌آباد شده‌اند.

دوشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

سوار شده به عزم رفتن شمیران و کامرانیه حرکت کردم. به قصر قاجار دیدم حاجی مبارک خان، خواجه حضرت‌اقدس دارد می‌آید. پرسیدم گفت: حضرت‌اقدس می‌آیند به شهر. من هم مراجعت کرده آمدم به شهر. عصری حضرت‌اقدس احضار فرمودند سوار شده رفتم خیابان لاله‌زار یک تفنگ کوچک گرفتم برای حضرت‌اقدس، رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته امیریه بودم. مجدالدوله هم آمد. صدرالشریعه هم چند روز است از رشت آمده است او هم بود. بعد من آمدم منزل. آمیرزا آقاخان، حسن‌خان و میرزا عزیزالله بودند مشغول حساب‌های ما بودند به طور دلخواهِ خودشان هر جوری که می‌خواستند نوشته بودند.

سه‌شنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

حضرت‌اقدس عصری تشریف فرمای شمیران شدند. رفتم بیرون. آقا میرزا آقاخان، حسن‌خان و میرزا عزیزالله بودند. من را هم اجباراً نشانده‌ند سر حساب خواندن. من که سهل است هفت پشت من هم از این حسابی که نوشته بودند سر در نمی‌برد لاعلاج گوش داده، هر مزخرفی پای حسابشان نوشته (بودند). از بس که بد نوشته بودند برای من

بیچاره حساب‌سازی کرده بودند. بی‌نهایت اوقاتم تلخ شد. واگذار به خداکردمشان که منتقم حقیقی انشاءالله در این دنیا حسابشان را بکشد. بدانید که این حسابی که مال دو سال تا یک سال قبل حضرات نوشته‌اند و من هم یک امضای ناقص اجباراً نوشته‌ام از درجهٔ اعتبار خارج است و هیچ این صورت حساب صحیح نبوده و نیست. خوانندگان بدانند محض یاد داشت نوشته شد که بدانند این حساب ساختگی است و من درست به جمع و خرجش نرسیده حساب نکرده امضاء کردم برای این که دادرس در مملکت نیست به عرض و داد نمی‌رسند. مجبوراً امضای بی‌ربطی کردم.

چهار شنبه غرّه شهر ذیحجه ۱۳۳۲

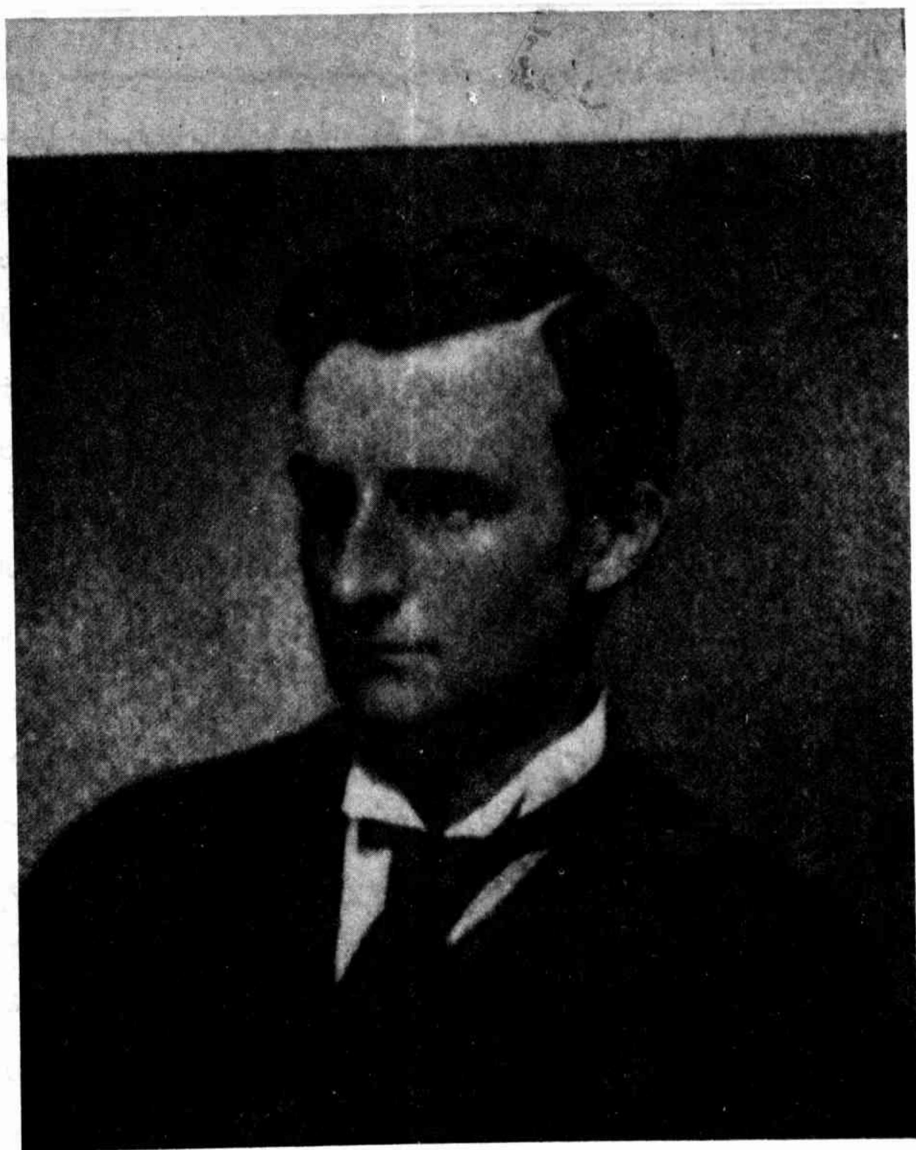
نزدیک ظهر رفتم بیرون. حسن‌خان، میرزا عزیزالله، آقا شیخ مهدی پسر آقا شیخ عبدالنبی آمده قدری صحبت کرده رفتند شب هم حاجی امین‌الخاقان آمد قدری بود و رفت. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

پنجشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم رفتم بیرون. محمد صادق میرزا آمد قدری با او صحبت کردم بعد آمدم اندرون نهار صرف کرده استراحت کردم. عصری مجدالدوله آمد مدتی هم او بود، صحبت کرد و رفت.

جمعه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: طرف آذربایجان بی‌نهایت مغشوش است مخصوصاً طرف ساوجبلاغ مُکری یعنی میانه دولت روس و عثمانی زد و خوردی شده است. چند



عثمانی‌ها اصراری دارند به دولت ایران که قشون روس را از خاک خـودتان بیرون بکنید، چون دولت ایران اعلان بی‌طرفی داده است «سِر ادواردگِـری» وزیر خارجه انگلیس گفته است:

«ایران مغشوش است و بایست قشون روس در خاک ایران باشد».

نفر از صاحب‌منصب‌های معتبر عثمانی که ملبّس به لباس اکراد بودند روس‌ها گرفته‌اند. عثمانی‌ها اصراری دارند به دولت ایران که قشون روس را از خاک خودتان بیرون بکنید. چون دولت ایران اعلان بی‌طرفی داده است نبایست صاحب‌منصب خارجی داشته باشد. دوباره قشون روس در خاک ایران یعنی شمال ایران زیاد شده مخصوصاً در آذربایجان. دولت ایران پیشنهادی به دولت روس کرده است که بایست قشونتان را از خاک ایران ببرید و آنها رد کرده‌اند که عثمانی و اکرادشان به خاک ایران صدمه می‌زنند و اسباب بی‌نظمی می‌شوند. یک پیشنهادی هم دولت ایران به انگلیس کرده است که آنها بگویند قشون روس از خاک ایران بروند. جوابی که «سر ادوارد گری» وزیر خارجه انگلیس داده است گفته است ایران مغشوش است و بایست قشون روس در خاک ایران باشد تا رفع بی‌نظمی‌ها بشود. اخبار خارجه: آلمان‌ها همین روزها شهر پاریس را «بمبارده» خواهند کرد. شهر «ورشو» را هم گویا آلمان‌ها متصرف شده‌اند. آلمان‌ها همه جا پیش می‌روند. روزی ده «آیروپلان» آلمان‌ها می‌سازند. متصل بر قوای بحریشان می‌افزایند انگلیس‌ها آنی راحت نیستند و در واقع خواب به چشمشان نیست. روزنامه نویس‌های ما هم این کابینه را دور روز است عقب کرده‌اند مخصوصاً روزنامه رعد که چرا اخبار داخله را هیئت وزراء مخفی کرده‌اند. مسئله آذربایجان: راگویا روس‌ها چند نفر از معتبرین ایرانی راکه اسباب اغتشاش مابین روس‌ها با اکرار شده بودند به دار زده‌اند به تفصیل معلوم نیست، هر کدام کشف شد خواهم نوشت. کرمانی‌ها حاکم بختیاری نمی‌خواهند. رفتن سردار ظفر هم چند روز بود عقب افتاده بود. این حکومت‌هائی راکه الان در ید بختیاری‌هاست هیچ نمی‌توانند بی‌حاکم بگذارند، یعنی بی‌بختیاری می‌ترسند که اگر شهرها و حکومت‌ها را خالی بگذارند اهالی شورش بکنند و دیگر بختیاری به خودشان راه ندهند. به این جهت است سردار محتشم حاکم کرمان هنوز در شهر کرمان است و قرار شده است منتظم‌الدوله پسر اسفندیار خان مرحوم از یزد سوار بردارد و برود کرمان‌وار آنجا بماند آن وقت سردار محتشم از آنجا حرکت

بکند بیاید رو به اصفهان. مرتضی قلی خان پسر صمصام‌السلطنه هیمن روزها می‌رود اصفهان آن وقت صمصام‌السلطنه از اصفهان حرکت می‌کند روبه طهران، نایب‌الحکومه، سردار محتشم‌السلطنه است تا او از کرمان بیاید اصفهان، آن وقت مرتضی‌قلی خان برود به حکومت یزد. هیچ یک از این شهرها را خالی نمی‌گذارند که اگر خالی بگذارند بی‌قوّهٔ بختیاری آن وقت در هیچ شهر بختیاری را راه نخواهند داد. این است (که) بختیاری‌ها به زور و قوهٔ شخصی خودشان حکومت می‌کنند و پدر مردم را در می‌آورند و هیچ جا را خالی از قوّهٔ خوشان نمی‌گذارند تا خداوند چه مقدّر بدبختی‌های ایران فرموده باشد.

شنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۲ اول عقرب

امروز حضرت‌اقدس تشریف‌فرمای شهر شده‌اند که عصر مراجعت بکنند. من هم سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم. اعلم‌السلطنه، اعتمادالملک، مؤدب‌السلطنه ، مشیر خلوت محمدعلی‌شاهی، منتظم‌دیوان و سایر میرزاها بودند. ظل‌السلطنه هم کلیتاً آمده است به شهر. بعد آمدم خیابان لاله‌زار گردش کرده تماشای مردم راکرده آمدم منزل.

یکشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

رفتم منزل مستوفی‌الممالک ، با فرمانفرما خلوت داشت. مجدالدوله هم آنجا بود. جمعی در اطاقهای دیگربودند از قبیل سید و ملاّ. بعد مستوفی‌الممالک آمد قدری هم توی این اطاقی که ما بودیم نشست، بعد رفت شمیران. جلسهٔ هیئت وزراء در سلطنت‌آباد هفته‌ای یک روز شده روزهای یکشنبه. بعد من آمدم منزل. سه روز است سرکار معزّزالملوک مجدداً شروع به بافتن قالی کرده‌اند. اخبار تازه این است: از قراری

که جراید امروز نشر داده‌اند سالارالدوله وارد ساوجبلاغ مُکری شده است. می‌گویند به تحریک عثمانی و آلمان‌ها آمده است که دست روس‌ها را از آذربایجان کوتاه بکنند. قنسول آلمان را در تبریز می‌خواستند بکشند رفته بودند، تهدیدش کرده بودند. بیرقهای قنسول خانه آلمان و اطریش را بردند در قنسول خانه عثمانی گذاردند، خود قنسول‌هایشان هم گویا رفته‌اند در قنسول خانه عثمانی هستند. یک روایت دیگر هم هست، گفته‌اند قنسول آلمان و اطریش از تبریز خارج بشوند. روز پنجشنبه قبل هم هیئت وزراء، سفیر عثمانی و وزیر مختار روس در دِزآشوب منزل علاءالسلطنه مهمان بودند.

دوشنبه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

بر حسب دعوت آقا شیخ رضای وکیل عدلیه سوار شده رفتم به خانه آقا شیخ رضا، میرزا عزیزالله هم بود. جمعی طلب‌کارهای ارباب شهریار آنجا جمع بودند. رکن‌السلطنه، حاجی‌محمدتقی بنکدار پدرسوخته، مکرم السلطان، آقا سید یعقوب و طبیب‌زاده. بعد از مذاکرات زیاد، آخر قرار شد کاغذی نوشتیم و مهر کردیم که به حرف چند نفر طلبکار جزء، عدلیه دستک و دفتر ارباب شهریار را باز نکند که پرده از کارش برداشته شود و حکم افلاسش صادر بشود، تا تأمین از برای ما طلب‌کارهای بزرگ فراهم بیاید. یک ساعت به غروب رعد و برق و باران شدیدی شروع شد. باران تمام کوچه‌ها را گل کرد و آب در کوچه‌ها ایستاده بود. بعد با مکرم‌السلطان سوار شده رفتیم منزل معیرالممالک. جمعی آنجا بودند اعتصام‌الدوله، لسان‌الحکماء، مقبل‌الدوله، مفاخرالسلطنه، اسعدالملک و خازن‌الدوله. مشغول تخته‌بازی بودند. آن بساط قمار را از بس که ما معیرالممالک را منع کردیم بر هم زد. حالا خودهاشان از همین قبیل اشخاص جمع می‌شوند تخته‌بازی می‌کنند. امروز اعلیحضرت همایونی به شهر تشریف آورده بودند، عصر مراجعت کرده بودند. دم دروازه پشت سر کالسکه شاه اسلحه دارباشی با

پسر معین‌الدوله که در واقع معاون کشیکچی‌باشی است دعواشان شده بود، کار به شلاق و شلاقکشی رسید. تفنگدارها از اسلحه‌دارباشی حمایت کرده بودند. کتک زیادی زده بودند به پسر معین‌الدوله.

سه شنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم یک الاغ خاکستری رنگ ولی خیلی زبرو زرنگ مال من است. بعد دیدم از بغل یک دیواری، معین‌السلطان سوارش است دارد می‌راند مثل بُز از بغل دیوار راه می‌رود یک مرتبه دیدم الاغ بر زمین خورده، دیوار چاکی پیدا کرده چهار دست و پای الاغ رفت توی شکاف. ماها بناکردیم فریاد کردن. دیدم الاغ با آن که سوارش بود له شده. من یک مرتبه داد زدم که دختر من سوار الاغ بود. دیدم به جز گریه چاره‌ای ندارم که از خواب از هول بیدار شدم. خواب را همچه تعبیر کردم. درةالدوله بیچاره زیر این ... خر خواهد افتاد. آن خر آقا شیخ بهاءالدین، پسر آقا شیخ عبدالنبی است. آن دیوار هم گرفتاری‌های درةالدوله است ولی امیدوارم این خواب بی‌تعبیر بماند.

دیشب با معیّر قرار داده بودیم که درشگه از برای من کرایه بکند که من بروم حضور حضرت‌اقدس در کامرانیه، برای اتمام کارش. رفتم رو به شمیران. سرکار معزّزالملوک هم رفتند لاله‌زار که بعضی خریدهای لازمه (را) بکنند. هوای سرد خوبی بود خیابان گل زیادی بود. از سلطنت آباد گذشته، مابین سلطنت‌آباد و صاحبقرانیه موثق‌الدوله را دیدم که می‌رفت رو به سلطنت‌آباد. قدری ایستاده با هم صحبت کردیم. بعد رفتم کامرانیه. حضرت‌اقدس تشریف آوردند بیرون. در رکابشان سوار شده. رفتیم در زمین‌های حسین‌آباد و سلطنت‌آباد، بعدش رستم‌آباد، عمله‌جات زیادی مشغول سنگ برچیدن بودند. قدری روی تپه‌های نزدیک سلطنت‌آباد، را هم گندم دیمی کاشته‌اند. سرکشی و دستور می‌دادند. به قدری سی چهل خروار گندم و جو خواهند

کاشت. مغرب مراجعت به کامرانیه کردیم. جهانشاه خان امیر افشار یک اسب «کُرند» بسیار خوبی از برای حضرت‌اقدس فرستاده بود. آمدم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم، نیم ساعت بعد سوار شده آمدم رو به شهر. بین راه صارم‌الدوله و یمین‌السلطنه را دیدم. با چند تا توله و تازی. معلوم شد در قیطریه بودند. رفته بودند به طرف اراج و اقدسیه شکار خرگوش. بعد آمدم به شهر منزل معیرالممالک، جمعی مشغول تخته‌بازی بودند. بعضی امانت‌ها فخر تاج به توسط حضرت‌اقدس از برای معیرالممالک و تاج‌الدوله فرستاده بود، من آوردم دادمشان. بعد رفتم پیش تاج‌الدوله. از طرف حضرت‌اقدس وکالتاً وازقول خودم اصالتاً عیادت و احوالپرسی کردم، امانتش را هم دادم.

چهارشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته صرف نهارکردم. نصرت نظام که سابق فرمانده گارد بود. چهار پنج سال است رفته خراسان، در نظام خدمت می‌کرد. حالا سالار نصرت شده است. چندی است آمده امروز آمد اینجا، مدتی صحبت کردیم. بعد سوار شده رفتم منزل حاجی آقاخان. در بین راه محمد صادق میرزا را دیدم دختر بزرگی بیست ساله داشت که دو سال بود به مرض سل مبتلا بود، دیشب مرحومه شد. رفتم آنجا. صدیق حضرت بود، سید عندلیب بود. قدری صحبت کرده تسلیت دادم. از آنجا رفتم منزل سردار ظفر. امروز میدان مشق اسب دوانی بود. بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

آقا میرزا آقاخان، حسن خان، میرزا عزیزالله، و سایر نوکرها بودند. من هم به جائی نرفتم. شب آتش‌بازی مختصری کردند. دعاهای شب جمعه و شب عید را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

دعاهای روز جمعه و روز عیداضحیٰ را خواندم. گوسفندی کشته. سوار شدم رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نبود. از آنجا رفتم منزل مجدالدوله، که باز دیدی از او کرده باشم. مجدالسلطنه پسرش بود. قدری نشسته صحبت کردیم. بعد با مجدالسلطنه سوار شده آمدم به درِ خانه. اعلیحضرت از سلطنت‌آباد تشریف‌فرما شده، عصر را مراجعت می‌فرمایند. جمعی بودند: رئیس‌الوزراء، صاحب‌اختیار، شهاب‌الدوله، مهندس‌الممالک، محتشم‌السلطنه، ذکاءالملک، ظهیرالدوله، یمین‌الممالک، انتظام‌السلطنه، فرمانفرما، وزیر دربار، شاهزادگان، حضرت ولیعهد، نصرت‌السلطنه، اعتضادالدوله، معیرالممالک، حاجب‌الدوله، لقمان‌الممالک با یک رژیمان پسرهایش، عمیدالملک، احتشام‌الملک، اجلال‌الدوله، معتضدالسلطنه، احتساب‌الملک، اعتمادالسلطنه، امین‌السلطنه، مجدالدوله و سردار کل که تازه آمده است با دو پسرش سیف‌السلطنه و سردار سعید. نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما هم امروز حضور اعلیحضرت معرفی شده دیشب از فرنگستان آمده است. دبیرالدوله هم چند روز است از کربلا آمده است امروز شرفیاب شد. باری، ظل‌السلطنه، سلطان‌محمد میرزا، سردار منصور، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، آصف‌السلطنه، عین‌السلطان، صاحب‌منصب‌های قزاق، صاحب‌منصب‌های سوئدی، اقتدارالسلطنه، صاحب‌منصب‌های ایرانی، سردار شجاع، و سردار مقتدر که رئیس نظام شده سر صف ایستاده بود. سردار همایون رئیس نظمیه ...و....و.. همه بودند. سفیر کبیر عثمانی هم آمده شرفیابی شد. بعد سلام منعقد شد. باران هم شروع به باریدن کرد. بعد از سلام هم به واسطه باران دفیله نشد. بعد من سوار شده آمدم منزل میدان مشق را که قزاق خانه تصرف کرده، درش را بسته‌اند. امروز وقتی که می‌رفتند با تشریفات و موزیک شتر را ببرند میدان مشق بکشند، قزّاق راه ندادند، به قدر یک ساعت دم در میدان مشق منتظر بودند بالاخره راه ندادند شتر را آوردند دم نظمیه توی میدان توپخانه کشتند. افتضاح به عمل آورده بودند. دعاهای عصر جمعه را خوانده

رفتم بیرون، آقای آقا شیخ‌بهاءالدین داماد، با برادرش آقا شیخ مهدی و بنان دفتر آمده بودند منزل ما عید دیدنی، مدتی صحبت کرده رفتند من هم سوار شده رفتم سفارت عثمانی. پذیرائی نمی‌کردند. کارت گذاشته بعد رفتم منزل سردار ظفر خداحافظی. در اطاق، سردار اسعد نبود. سردار منصور، احیاءالملک، عین‌الملک، حاجی‌اسکندر خان بودند. فردا صبح سردار ظفر می‌رود.اخبار تازه جنگ: بعضی‌ها می‌گویند آلمان‌ها ورشو راگرفته‌اند و جنگ روس و عثمانی شروع شده است.

شنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، دیدن نصرت‌الدوله پسرش. اشخاصی هم که آمده بودند دیدن: مجدالدوله، سردار منصور، سردار اشجع، لقمان الممالک، نصرت‌الممالک و معین‌بوشهری بودند. به زحمت آمده بود. از پاریس آمده بود لندن، به یک کشتی بدی نشسته بوده است. دریاها هم خیلی خطرناک شده است. از این مین‌ها که توی دریاگذارده‌اند برای کشتی‌ها محلّ احتیاط است. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد مدعو بودم منزل سعدالملک. آمدم منزل سعدالملک؛ معیرالممالک. اعتصام‌الدوله، لسان‌الحکما و حبیب‌الله میرزا بودند. قدری پاسوربازی کردیم. غروب حضرات رفتند. نماز شب را هم منزل سعدالملک خواندم. به حسن خان و میرزا عزیزالله گفته بودم بیایند دم سیرک ساعت هشت فرنگی. سه و چیزی از شب گذشته بازی شروع شد. «شارژدافر» روس بورونوف که تازه آمده هم بود و چرچیل با بچه‌هایش بودند. عون‌السلطنه، عون‌الملک، پسرهای مرحوم جلال‌الدوله. و به قدر صد نفر، بیشتر زن‌هایشان بودند. بازی‌های خوب تماشائی در آوردند که خوب بود. دخترها رقصیدند ساعت شش تمام شد. از قراری که شهرت داشت جنگ روس و عثمانی هم شروع شده است. این دفعه چهارم پنجم است که این شهرت را می‌شنوم. از قراری که «بورونوف» می‌گفت در ادسا

چند عدد بمب انداخته‌اند.

یکشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

حضرت اقدس امروز موقتاً تشریف آوردند شهر. رفتم امیریه به حضور بعد مراجعت به منزل کردم. عصری پیاده رفتم منزل آقا شیخ‌عبدالنبی، بازدید آقا شیخ بهاءالدین داماد، شیخ عبدالنبی خودش هم بود. آقا شیخ بهاءالدین، بنان دفتر، آقا شیخ مهدی بودند. صحبت کردیم تا نیم ساعت از شب گذشته. بعد مراجعت به منزل کردم. فرمانفرما و مجدالدوله آمده بودند من نبودم.

دوشنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

کسل بودم. مشغول کتاب خواندن بودم. یک ساعت به غروب بر حسب دعوت آقا شیخ رضا، رفتم خانه آقا شیخ رضا برای گفت‌وگوی عمل ارباب شهریار ساسانی. مکرم‌السلطان، آقا سید یعقوب، حاجی میرزا ابوطالب رشتی، آقاشیخ ابوالقاسم و جمعی دیگر بودند. مجدداً قرار براین شد که چیزی به عدلیه نوشته شود که دستک و دفتر ارباب را در عدلیه باز کنند. نوشته امضاء کرده فرستادیم. بعد آمدم منزل.

سه‌شنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز هم کسل بودم تب شدیدی کردم تمامش را افتاده بودم. سرکار معزّزالملوک با اقدس‌الملوک رفته بودند بازار، ساعت‌ها را فروختند. اخبارات تازه این است که: تبریز قنسول عثمانی را روس‌ها با اجزای قنسول خانه گرفته، دفتر قنسول‌خانه را ضبط کردند. قنسول آلمان و اطریش هم رفته‌اند به قنسول‌خانه ینگه دنیا پناه آورده‌اند. قنسول عثمانی را خواهند برد روسیه و جزء اسرا حبس خواهند کرد. اعلانی هم

اعلیحضرت همایونی کرده بیطرفی خودش را (اعلان کرده است). دورنیست که همین روزها جنگ روس و عثمانی در ایران واقع بشود. «ادسا» را هم می‌گویند عثمانی‌ها بمبارده کردند. روس‌ها عجالتاً در آذربایجان مداخلات می‌کنند.

چهارشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز حالم کسل بود متصّل نوبه و تب می‌کردم عطش غریبی پیداکرده بودم که هر چه آب می‌خوردم ابداً اثری نمی‌کرد. امروز هم مثل دیروز تب شدیدی داشتم. عصری منصورالحکما آمد. سه آب تنقیه داد قدری حالم سبک‌ترشد بعضی کپسول‌های دوا داد.

پنجشنبه ١٦ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز هم کسل و سنگین بودم تب شدید داشتم. تمامش را افتاده بودم. سرکار خاصه خانم از شمیران بکلّی بُنهِ‌کن به شهر آمدند یعنی حضرت‌اقدس هم امروز عصر را بُنه‌کن تشریف‌فرمای شهر شده‌اند. سرکار خاصه خانم، مغرب تشریف آوردند اینجا. من در نهایت کسالت بی‌هوش افتاده بودم. امیرعلی اصغرخان هم امشب که عروسی خواهرش بود خودش هم رفت با عروس.

جمعه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز حالم قدری سبک‌تر بود. آب هندبا خوردم. به سلامتی و مبارکیِ عروسی نورچشمی دُرةالدوله امروز مهمانی زنانه دارند و شب عروس را خواهند بود. سرکار خاصه‌خانم و سرکار معزّزالملوک تشریف بردند خانهٔ اخترالدوله مهمانی عروسی. من هم از بعدازظهر شروع به نوبه‌کرده دچار تب شدید شدم افتادم. شب سرکار خاصه خانم

در مراجعت از مهمانی آمده به قدر نیم ساعتی احوالپرسی کردند. سرکار معززالملوک مانده (بود) که عروس را دست بدست بدهند. غلامرضا خان را هم از عروسی، حضرت‌اقدس فرستاده بود احوالپرسی. مدّتی است که مذاکره است که حضرت‌اقدس در این عروسی دعوت داشته تشریف فرما شوند. هر چه کردند حضرت‌اقدس قبول نفرمودند. جواب می‌دادند نصرت‌الخاقان نوکر عین‌الدوله است، من خودِ عین‌الدوله را داخل آدم حساب نمی‌کنم چندین بار آمده، من از او بازدید نکرده‌ام. خیلی گفت‌وگوها شده، اخترالدوله خودش رفته، بعد پای من را توی کار کشیدند. من عریضه(ای) عرض کرده، خاصه‌خانم را بجان حضرت انداخته، که: «دختر من است باید حکماً تشریف ببرید.» آخرالامر قبول فرمودند، من را که آنجا ندیده بودند پرسیده بودند، تفصیل کسالت من را عرض کرده بودند، فرستاده بودند احوالپرسی. خاصه‌خانم را هم مجدداً به احوالپرسی فرستاده بودند. ساعت چهار معززالملوک تشریف آوردند. صحبت می‌کردند (عروسی) مفصل بوده. دخترهای ناصرالدین‌شاهِ شهیدِ سعید، زن ظهیرالاسلام، عصمت‌الملوک، افسرالسلطنه با فامیلش. جمعیت زیادی بوده‌اند از زن‌های مرحوم ناصرالدین شاه و غیره، زن‌های حضرت اقدس و دخترهای حضرت‌اقدس اغلبشان. نهار خوب مفصّل، عصرانه به همین طور. تمیز و نظیف هم بوده بر عکس عقدکنانشان. موزیک هم عصری آمده بود. حضرت اقدس هم عصری تشریف‌فرما شده بودند. عروس را هم آورده بودند از نظر مبارکشان گذرانیده بودند و یک الماس خوب که یک ساعت به او نصب بود به دُرَّةالدوله مرحمت فرموده بودند، تا غروب تشریف داشتند بعد مراجعت فرموده بودند. مهمان‌ها هم متفرق شده بودند. دو ساعت از شب گذشته عروس را با کالسکه حضرت‌اقدس و ما بردند. حاجی‌امین‌الخاقان و آقا شیخ‌عبدالنبی عروس و داماد را دست به دست داده بودند.

شنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

صبح حالم قدری سبک‌تر بود. گویا تب هم قطع شده بود. حاجی‌امین‌الخاقان، آقا میرزا آقاخان و حسن خان آمدند، قدری بودند. توپ‌های عید هم صداکرد. آنها رفتند. حالم قدری سبک بود. روزنامه این چند روز راکه بیهوش افتاده بودم نوشتم. سرکار معززالملوک با ایران‌دخت و عزیزاقدس تشریف بردند امیریه، هم از برای تبریک ورود و هم از برای تبریک عید. طرف عصر حالم کسل و سنگین شد تا شب هم سخت افتادم. سرکار معززالملوک و بچه‌ها هم از امیریه آمدند. من هم بیهوش افتادم.

یکشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

بعد از ظهر نوبه سخت کرده. تب شدید بیهوش افتاده بودم. منصورالحکماء آمد دوا داد.

دوشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

بعضی اشیاء از قبیل آیینه، جار، ساعت و غیره برای درةالدوله فرستاده بودم به رسم مبارک باد. فلوس هم خوردم. طرف عصر حالم مجدداً سنگین شد. نوبه کرده. سخت افتادم. منصور هم آمد دوا داد.

سه‌شنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

الحمدلله امروز حالم بهتر است تب قطع شده. اخبارات تازه این است که: گفت‌وگوی سالارالدوله دروغ بود. سالارالدوله الان در اسلامبول است. دولت روس و عثمانی هم چند روز است شروع به جنگ نموده‌اند. در دریا کشتی عثمانی غرق شده است. عجالتاً عثمانی‌ها شکست خورده‌اند. امپراطور روس هم ارمنی‌ها را در مسکو خواسته است. از قراری که می‌گویند نطق مفصّلی کرده، ارمنستان را آزادی داده، خیلی

وعده کرده است و گفته اسلحه می‌دهم با عثمانی‌ها جنگ بکنید. آنها هم قبول کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز الحمدلله حالم خیلی بهتر بود. عصری سلطان محمود میرزا آمد احوالپرسی. بعد هم آقا شیخ بهاءالدین داماد با برادرش آقا شیخ مهدی قدری بودند. قدری روزنامه نوشتم.

پنجشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

الحمدلله احوالم قدری بهتر بود. کشیک‌چی‌باشی آمده بود احوالپرسی. عصری آصف‌السلطنه آمد احوالپرسی

جمعه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

الحمدلله احوالم بهتر بود. منصورالحکما آمد دوا داد و رفت قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

شنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز عصری مجدداً تب کرده به حال کسالت افتاده بودم. پسر سردار معتمد که تازه از رشت آمده بود. با مادرش. غفلتاً غش کرده مرحوم شده است.

یکشنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

عصری سرکار معزّزالملوک تشریف بردند بازدید اشراف‌السلطنه. سرکار خاصه‌خانم هم عصر آنجا می‌روند. آقا شیخ‌بهاءالدین داماد با آقا شیخ مهدی برادرش

آمدند مدتی صحبت می‌کردند. بعد سرکار خاصه‌خانم از منزل اشرف‌السلطنه آمدند اینجا احوال‌پرسی. حال من تا عصر بد نبود. طرف عصر باز یک درجه تب آمد.

دوشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

الحمدلله قدری احوالم بهتر است. حاجی امین‌الخاقان و آقا میرزا آقاخان و حسن خان بودند. عصری هم درةالدوله آمد احوالپرسی.

سه‌شنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

صبح آمیرزا آقاخان آمد قدری بود. الحمدلله امروز قدری بهتر بودم. عصری هم حاجی امین‌الخاقان و ناظم خلوت آمدند قدری بودند.

چهارشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

الحمدلله احوالم بهتر است. نزدیک ظهر آقا شیخ عبدالنبی، آقت شیخ بهاءالدین و آقا شیخ مهدی آمدند احوالپرسی. نهار هم اینجا ماندند. عصری رفتند. بعد هم از طرف اعلیحضرت یک نفر پیشخدمت آمد احوالپرسی. غلامرضاخان هم از طرف حضرت‌اقدس آمد احوالپرسی. آنها رفتند معین‌السلطان و شبل‌السلطنه آمدند آنها هم مدتی بودند. سرکار خاصه‌خانم که رفته بودند عشرت‌آباد، بازدید ملکه ایران، در مراجعت آمدند اینجا احوالپرسی. اخبار تازه این است چهار روز قبل میانه ناصرالدوله با سروراقدس دختر مجدالدوله که نوهٔ حضرت‌اقدس است سخت بهم خورده بوده است و کتک کاری کرده بودند. فرمانفرما و مادر ناصرالدوله هر چه کرده بودند اصلاح نشده بود. طلاق و طلاق‌کشی نزدیک بود بشود. مجدالدوله آمده بود حضور حضرت‌اقدس تفصیل را عرض کرده بود. پریروز سرکار خاصه خانم را حضرت‌اقدس فرستاده بوده

است میانه‌شان را آشتی داده بوده است. باری امشب وزیر مختار روس با اجزای سفارت و قنسول‌خانه و صاحب‌منصب‌های قزوین به قدر سی نفر مهمان حضرت‌اقدس هستند. از ایرانی‌ها گویا کسی نباشد.

پنجشنبه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۳۲

امروز احوالم بهتر بود. اخبارات تازه این است که: در تبریز هر چه رعیت عثمانی، آلمان و اطریش بود روس‌ها گرفته بردند. بانک روس و شاهنشاهی تبریز هم بانک‌هایشان را بردند به طرف قفقاز. پول‌هائی که متعلق به مالیه بود که می‌بایست روس‌ها بگیرند و به خزانه داری رد کنند، تمام را رد کردند. قشونش را هم قدری کم کرده. عثمانی‌ها هم در چندین جاسخت با روس‌ها می‌جنگند. دور نیست که در تبریز هم یک جنگی بشود. اگر چه دولت ایران رسماً اعلان بی‌طرفی داده است ولی درنقاط ایران الان روس و عثمانی جنگ دارند. از برای اینکه بانک‌های تبریز این طور کردند، انتشار یافته است که بانک شاهنشاهی ورشکست شده است. دو روز است مردم ریخته‌اند دَمِ در بانک توی میدان توپخانه، اسکناس‌هایشان را می‌دهند پول سفید[1] که هر قرانی دهشاهی نقره بیشتر ندارد. دو هزاری هائی که پیرم روح سوخته یا سالار فاتح قلب سکّه کردند و توی هر دکانی مانده بود در آوردند و صرّاف‌های بی‌انصاف به مردمِ فقیر و بیچاره می‌دهند، تومانی مبلغی هم کم می‌کنند. از قرار جلوی بانک راه عبور نیست از شدّت جمعیت، همین طور ریخته‌اند اسکناس‌ها خورد می‌کنند، دیگر از اخبارات تازه این است که ستارخان سردار ملّی به درک واصل شد. حاجی محمد تقی ...قحبه هم افتاده بوده است. در بازاربه زور چند دکان را بسته بود. نعش نحسش را امروز برداشتند.

۱ـ سکه‌های نقره را پول سفید می‌گفتند.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان
« ملیجک ثانی »

۱۳۳۳ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد سی و سه
هجری قمری

دبیرالملک حاکم طهران شده است.

دوشنبه ۴ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

امسال به چهل‌ویک منبر نرفتم، برای نداشتن پول و شمع

شنبه ۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

گفتند سپهدار هم وکیل خمسه شده، سردار کبیر برادرش این خدمت را کرده است.

یکشنبه ۱۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

می‌گویند ایتالیا داخل جنگ شده است به حمایت آلمان‌ها اگر چنین باشد کار این طرفی‌ها ساخته خواهد شد.

یکشنبه ۱۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

می‌گویند بصره را انگلیس‌ها گرفته‌اند.

پنجشنبه ۱۴ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

امروز مجدداً روز بدبختی ایرانیان است؛ روز افتتاح مجلس ساعت بسیار بد بود.

شنبه ۱۶ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

روس‌ها یک شکست سختی از آلمان‌ها خوردند کشته و اسیر زیادی دادند به قلو یکصد هزار نفر.

شنبه ۱٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

جنگ عثمانی و انگلیس در مصرسخت شروع شد.

شنبه ۱٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

رفتیم منزل فرمانفرما، خودش نبود نصرت‌الدوله بود. مصدق السلطنه هم بود. یک کتابی که نوشته (به نام) کاپیتولاسیون یعنی حقوق هر مملکتی با رعیت خارجه به من داد.

یکشنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

مؤتمن‌الملک رئیس مجلس شده است.

دوشنبه ۱۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

صمدخان شجاع‌الدوله چند روزی است مجدداً وارد آذربایجان شده است. به توسط سردار رشید گویا هیئت وزراء از او سؤال کرده بودند چرا آمده‌ای؟ گفته بود «وزراء گه خورده‌اند»!

چهارشنبه ۲۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

اغلب متمولین تبریز فرار کرده به طرف طهران و سایر جاها رفته‌اند از قراری که سردار کبیر به سپهدار نوشته بوده است در عرض چند روز یکصد و

بیست کالسکه از خمسه گذشته بوده است.

چهارشنبه ۲۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

شهرت دارد که امپراطور آلمـان نـطق کـرده است کـه مـن از جـانب «مهدی» که مسلمانان انتظار او را دارند مأموریت دارم که بیآیم جنگ بکنم.

پنجشنبه ۲۱ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

پادشاه بلژیک لباس سربازی پوشیده در اردوهـای فـرانسـه مشـغول جنگ است.

پنجشنبه ۲۱ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

رفتم دیدن امیر جنگ سردار اسعد هم بیرون بود الحمدلله کور و ذ لیل و خوار شد.

سه‌شنبه ۲۶ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

سقّز و بانه را عثمانی‌ها ضبط کرده‌اند. اغـلب اعـیان و رجـال تـبریز مهاجرت رو به طهران کرده‌اند. شجاع‌الدوله اطراف تبریز را اغلب متصرف و مشغول جمع آوری مالیات است.

چهارشنبه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۳

□□□

لباس پوشیده رفتم سفارت روس چون عید امپراطور روس است. زن وزیر مختار ویلن زد.

شنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند و با مستوفی‌المـمالک خلوت کردند، معلوم نشد که چه امر تازه‌ای روی داده ولی دیشب ساعت سه از شب گذشته وزیرمختار روس و انگلیس رفته بودند دربار به قدر دو ساعت در هیئت وزراء بودند.

چهارشنبه ۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

دز شهر خبر آوردند که دَمِ سفارت انگلیس دَمِ دکان یک توتون فروش یک بمب در رفته و توتون فِروش را پاره‌پاره کرده است.

پنجشنبه ٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

اعلیحضرت من را احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم صرف شام می‌کردند، بعد دو دست شطرنج هم با اعلیحضرت بازی کردم.

پنجشنبه ٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

اسلحه‌دارباشی بـه شـاه عـرض کـرده بـود کـه فـلانی شـلوغ مـی‌کند اعلیحضرت فرمودند فلانی شولغ نکن. عرض کردم من شلوغ نمی‌کنم این هم قطارهای من از نوکری فقط فضولی و مایه‌گرفتن را آموخته‌اند. نفس حضرات قطع شد!

جمعه ۷ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

«شهبد» عثمانی مقیم کردستان، عذر حاکم کردستان را خواسته است و گفته است که امورات کردستان متعلق به عثمانی است.

چهارشنبه ۱۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

می‌گویند ارامنه خیال اغتشاش دارند، کمتیه‌ها ترتیب داده‌اند و بمب زیادی در خانه‌هایشان مرتب کرده‌اند و سفارت روس و انگلیس را می‌ترسانند.

سه‌شنبه ۱۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

می‌گویند: شاهزاده عزالدوله از حمایت دولت روس خارج شده، به تبعیّت ایران را به او داده‌اند.

چهارشنبه ۱۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

روزنامه‌های فوق‌العاده تمام از فتوحات عثمانی نوشته بودند. قشون روس تبریز را تخلیه کرده رفته‌اند.

پنجشنبه ۲۰ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

قشوق عثمانی وارد تبریز شده‌اند، خیلی اهل تبریز از آنها خوب پذیرائی کرده‌اند، نقل و شیرینی ریخته‌اند سرشان.

پنجشنبه ۲۰ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

قشون انگلیس و فرانسه از تبریز رفته‌اند. ارامنه هم هر چه بوده‌اند از شهر خارج شده به طرف روسیه می‌روند.

پنجشنبه ۲۰ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

رفتم با حضرت ولیعهد سوار کرجی شده در حوض جلوی بادگیر به قدر نیم ساعت سوار بودیم. گاهی من پارو می‌زدم گاهی حضرت ولیعهد.

جمعه ۲۱ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

قشون روس به کلی از تبریز و آذربایجان رفته. موقع مقتضی شده که حضرت ولیعهدزودتربروندآذربایجان.دوسه روزاستکه مشغول همین کار هستند.

یکشنبه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

ولیعهد بی‌نهایت دستپاچه است از برای حرکت کردن. دو مرتبه هم فرستاد و رئیس الوزاره را خواست.

یکشنبه ۲۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

نظام‌الملک پیشکاری مملکت آذربایجان را قبول کرده است.

سه‌شنبه ۲۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

روزنامه‌نویس‌ها هر چه دلشان می‌خواهد بر ضد روس‌ها می‌نویسند. مردم از ذلت روس و فاتحیت عثمانی اظهار خوشحالی و مسرت می‌کنند.

سه‌شنبه ۲۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

از قراری‌که‌می‌گویندپول‌ها خرج کرده ومی‌کنندکه تغییر سلطنت بدهند. یک‌دسته برای‌ناصرالدین میرزامشغول کار هستند و یک دسته برای شعاع‌السلطنه.

سه‌شنبه ۲۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

دو ماهونیم قبل‌من وحضرت‌اقدس‌خودمان‌گفتیم‌ملتفت باشیدکه با این وضع نمی‌گذارند نوهٔ شما به این راحتی سلطنت بکنند، فکر نوکر خوب بکنید.

سه‌شنبه ۲۶ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

حضرت ولیعهد دو سه روز قبل از اعلیحضرت استدعا کرده بودند که امر بشود که امر بشود من در رکابشان بروم. اعلیحضرت فرموده بودند که عزیزالسلطان بایستی پیش من بماندکار شماهمچه کاری نیست که به درد او بخورد.

شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۳

□□□

مستوفی‌الممالک دو سه روز است عریضه استعفا به خاکپای اعلیحضرت عرض کرده ولی قبول نفرموده‌اند.

شنبه ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

شعاع‌السلطنه رفت تکیه دولت سر مقبره مرحوم مظفرالدین‌شاه. امروز روزنامه رعد مجدداً از شعاع‌السلطنه خیلی بد نوشته حتی مردم را ترغیب کرده بود به کشتنش.

شنبه ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

اعلیحضرت فرمودند ولیعهد خیلی میل دارد که تو با او بروی کاری هم از برای شما خودم معین کرده‌ام. یواشکی، محرمانه فرمودند صندوق‌خانه...

یکشنبه ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

وزیر مختار انگلیس آمد، مدتی پیش والاحضرت ولیعهد خلوت کرد و به قدر نیم ساعت هم میعن‌الوزراء پسر علاءالسلطنه وزیرخارجه خلوت کرد.

دوشنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

مستوفی‌الممالک چندین بار استعفا کرد ولی اعلیحضرت از مجلس استعفای ایشان را قبول نکردند.

دوشنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

رفتم عمارت ابیض، وزیر دربار پدرسوختهٔ بی‌همه چیز از خواب راحت برخاسته بود. باری وزیرمختار روس آمد شرفیابی حاصل کرد.

سه‌شنبه ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

ولیعهد امروز روز حرکتشان است. اعلیحضرت و والاحضرت هر دو امروز خیلی کسل بوند به واسطه اُنسی که این دو برادر در مدت عمر با هم داشته و دارند اگرچه چنمد روز است که با هم وداع می‌کنند و گریه می‌کنند ولی امروز حالشان بی‌اندازه منقلب است.

پنجشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

حضوروالاحضرت تشرف حاصل کردم، سر ولیعهد را گرم می‌کردم که غصه نخورد. تلفن هم‌درست کرده‌بودند، گاهی با اعلیحضرت صحبت می‌کردند.

پنجشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق از برای نظام‌الملک پیشکار مملکت آذربایجان معین کرده‌اند... او می‌گوید حکماً بایست هفده هزار تومان نقد بدهند تا حرکت بکنم.

یکشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

علاءالسلطنه که چندی قبل در عمارت وزارت خارجه با سفیر عثمانی خلوت داشته است در موقعی که سفیر صحبت می‌کرده خوابش برده بوده است و چرت می‌زده است.

دوشنبه ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودم، تلفن کردند خانه رئیس‌الوزراء فرمایشات تهدیدآمیز سخت کردند که؛ شما دولت و سی‌کرور ملت را معطل کرده‌اید.

سه‌شنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

عین‌الدوله با من شوخی کرد و گفت دست چربت را به سر ما هم بمال! جواب دادم هر وقت دستم چرب بود به دست همه کس مخصوصاً شما مالیدم ولی حضرت‌والا هیچ دست‌هاتون چرب نمی‌شود و اگر هم چرب بشود به سر کسی نمی‌مالید.

پنجشنبه ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

اردوی نظامی که می‌بایست با والا حضرت بیایند آذربایجان امروز آمده‌اند بیرون شهر اردو زده‌اند. عبارتند از: یکصد نفر سرباز گرسنه دماوند، پنجاه نفر توپچی، دو اراده توپ....

یکشنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

رفتم حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. یک چوب سر طلای ساعت

دار خوب که در سفر فرنگستان «پرنس منچیکف» سردار روس به من داد به اعلیحضرت تقدیم کردم.

دوشنبه سلخ ربیع‌الاول ۱۳۳۳

□□□

رفتم منزل عین‌الدوله، وزیر داخله شده است ابوضیاء مدیر روزنـامه رعد و مدیر روزنامه نوبهار پیش او بودند. گفتم سفارش من را بفرمائید گفت اگر دُم گاوی به دستم آمد چشم! من گفتم انشاءالله گاوتان دُم نداشته باشد، اگر دُم داشته باشد حضرت والا دِم گاو را می‌زنند.

سه‌شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

□□□

مأموریت تبریز در رکاب والا حضرت اقدس...

شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

من در عالم، کم تر اخلاقی به خوبی والا حضرت دیده‌ام، رسم سلطنت را کاملاً می‌داند، من نه مظفرالدین شاه، نه اعلیحضرت محمد علی شاه نه بلکه اعلیحضرت سلطان احمد شاه را به این صفات واخلاق دیده‌ام.

یکشنبه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳۲

□□□

امروز اوّل خاک قزوین است، رئیس قشون قزوین با پنجاه نفر سوار آمده بودند استقبال...

دوشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

کابینه‌جدید: مستوفی الممالک رئیس الوزراء عین الدوله وزیر داخله...

چهارشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

تمام اهل شهر قزوین آمده بودند استقبال و دعا و ثنا می‌کردند و صلوات می‌فرستادند و زنده باد می‌گفتند... چون که با ولینعمت خودشان بد رفتاری کرده بودند حالا قدر سلطنت قاجاریه را دانسته.

چهارشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

ادارهٔ نظمیه قزوین مثل طهران منظم است و کمیسرها دارد، آجان‌ها با پالتوهای زرد و چوب‌هائی کوتاه که علامت نظم است و در کمرشان است همه جا ایستاده بودند.

چهارشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

خالی از تملق والاحضرت اقدس ماشاءالله ماشاءالله نطق‌های خوب در هر مورد می‌فرمایند و مثل این است که چندین سال سلطنت فرموده‌اند.

پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت به اندازه‌ای مایل به نظم و حدود هستند که مافوقش متصور نیست، چنان چه دو نفر از همقطارها بیخود نشان زده بودند و والا حضرت بی نهایت متغیر شده بودند.

پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

پسر جهانشاه خان امیر افشار، پسرش را، با یکصد نفر سوار خوب مسلح با تفنگ‌های خوب فرستاده بود استقبال.

یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

هدایای جهانشاه‌امیرافشاربرای والا حضرت ولیعهد و مستلزمین رکاب....

یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

راندیم از برای «صایین قلعه» صایین قلعه مال علیحضرت ملکه جهان است، سوروسات را هم سالارنظام مستأجر حضرت ملکه متحمل شده‌اند...

سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

راندیم برای شهر زنجان، نزدیک شهر سردار عشایر با دویست نفر سوار خوب همه با تفنگ‌های اعلای پنج تیر آمده بود.

پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

در زنجان طاق‌های‌نصرت متعدد بسته شده بود،اغلب در خانه‌هایشان را آئین بسته بودند، شاگردان مدرسه شعرهای تبریک و سرود والاحضرت‌اقدس را می‌خواندند....

پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

پسرهای نظام الملک با عبا آمده بودند، والا حضرت بازخواست فرمودند که بایست نوکر حد خودش را بداند.

دوشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

در میانجی احترامات نظامی را بجا آوردند و تقریباً به قدر یکهزار و پانصد نفر سوار به غیر از ژاندارمری و قزاق عقب کالسکه بود.

چهارشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

خلع سلاح سوارهای صارم السلطان گرمرودی

جمعه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

نهارگاه در امامیه زده بودند، سردار رشید امیر نویان حاکم آذربایجان، پانصد نفر سوار به استقبال آمده بودند.

یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

سردار کبیر از خمسه غفلتاً به طهران فراراً رفته است.

چهارشنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۳

□□□

تشریفات ورود والا حضرت اقدس ولیعهد به شهر تبریز

جمعه ۲ جمادی الاول ۱۳۳۳

□□□

ژنرال «چرنازوبوف» که ده سال قبل رئیس بریگاد قزاقخانه بود و چهل هزار قشون روس در تحت ریاست ایشان هستند، تا من را دید شناخت، فرمان داده آمد جلو و «راپرت» داد، سلام ایران را زدند والاحضرت از همه احوال پرسی می‌فرمودند و آن‌ها هورا می‌کشیدند.

جمعه ۲ جمادی الاول ۱۳۳۳

□□□

اهل شهر تبریز به زبان ترکی زنده باد می‌گفتند، به قدری جمعیت بود که مافوقش متصور نبود... چهارفوج با پانصد توپچی با لباسی‌های خوب سر راه صف کشیده بودند... هیچ همچه ورودی نه در زمان شاه شهید و نه در زمان شاه مرحوم ندیده بودم...

جمعه ۲ جمادی الاول ۱۳۳۳



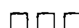
کار شریف الدوله با قنسول‌ها بالا گرفته است، شریف الدوله می‌گوید: قنسول‌ها بایستی بیایند اول از من دیدن بکنند، قنسول‌ها می‌گویند تابه حال همچه نبوده است!

سه شنبه ٦ جمادی الاول ۱۳۳۳



دختر شاهزاده فرمانفرما که هشت سال دارد و از عیال میاندوآبی است و مادرش کرد است، ماشاءاله خوب دختری است، خوب هم فرانسه می‌داند، خوب حرف می‌زد، ترکی و کردی را هم خوب می‌داند...

دوشنبه ۱۲ جمادی الاول ۱۳۳۳



والاحضرت‌اقدس‌نسبت‌به‌نظام‌الملک چندروزاست‌قدری بی مرحمت شده‌اند، امروز خیال فرموده بودند به طور تمارض از شهر تشریف ببرند.

سه شنبه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۳



حاجب الدوله گفت:

به من حکم شده است که مجدالسلطنه را زنجیر بکنم، گفتم خیر، خوب نیست!

دوشنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۳



توطئه در دربار تبریز: دستور زنجیرکردن رجال و بی تدبیری‌های محمد حسن میرزا ولیعهد

دوشنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۳

□□□

بازدید والا حضرت ولیعهد از قزاقخانه تبریز.

پنجشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۳

□□□

قنسول روس «پرتست» سختی کرده است که: چند حکومت در آذربایجان هست که نبایست عجالتاً تغییر بکنند...

شنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

رفتم حضور والا حضرت، دو چرخه آتشی را آوردند، سوار شده مدتی توی باغ تفرج کردند.

سه شنبه ۵ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

پانزده هزار نفر قشون عثمانی از طرف بغداد آمده‌اند به خاک ایران

شنبه ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

وزیر مختار المان و اطریش که پیش از جنگ و بعد از تاجگذاری اعلیحضرت رفته بودند به طرف مملکت خودشان، این روزها از طرف بغداد وارد خاک ایران شده‌اند.

شنبه ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت اقدس هم یک عریضه خدمت اعلیحضرت محمد علی شاه و یکی خدمت ملکه جهان عرض کردند، من یاداوری کردم که یک جفت قالیچه ابریشمی هم والا حضرت برای ملکه تقدیمی بفرستد، یک جفت قالیچه ابریشمی خریدم و دادم به خانلرخان.

شنبه ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

می‌گویند در مجلس را بسته‌اند، دیگر این که می‌گویند دولت ایران نزدیک است با دولت عثمانی اعلان جنگ بکنند.

دوشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

نظام الملک گفته بود که پس من چکاره هستم؟ والا حضرت هم خلقشان تنگ شده بود و می‌خواستند استعفای نظام الملک را قبول بفرمایند.

سه شنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

اخبار طهران: صدارت سعدالدوله، بسته شدن در مجلس،به هم خوردن کابینه. وزرای مشیرالدوله را اعلیحضرت در اطاق کشیک خانه فرح آباد حبس کرده‌اند.

سه شنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

صدارت سعدالدوله‌بر هم خورده، عین الدوله رئیس الوزراء شده است.

پنجشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

ریاست مالیه آذربایجان را من امروز دستخطش را برای محمد ولی میرزا صادر کردم.

شنبه ۱٦ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

کابینه جدید: عین‌الدّوله رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر داخله...

دوشنبه ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

جنگ روس و عثمانی در خاک آذربایجان سخت در گرفته، روس‌ها طرف خوی و سلماس شکست خورده‌اند تا چه شود!

دوشنبه ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

در سلماس جنگ سختی است عثمانی‌ها ۲۵ هزار قشون ردیف اولشان را آورده‌اند «ارومی» می‌گویند ۴۰ هزار نفر قشون هم خواهد آمد.

سه شنبه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

سلماس را با خاک یکسان کرده‌اند، تمام زن و بچه‌ها را کشته‌اند

سه شنبه ۱ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

صارم الدوله کفیل وزارت جنگ شده است.

شنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

سردار مکری که داماد سردار رشید است، امروز مرخصی حاصل کرد و رفت به طرف مسکو.

سه‌شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

یک ژنرال معتبری از ژنرال‌های روسیه با یک نفر پیشخدمت‌های امپراطور آمدند حضور والا حضرت اقدس.

سه شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۳۳

□□□

امروز دو هزار قشون روس با ۲۰ عراده توپ به شهر تبریز بایک تشریفاتی وارد شدند.

یکشنبه ۱ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

اجزای نظیمه که از طهران آمده‌اند، روس‌ها نمی‌گذارند مثل طهران در ادارهٔ سوئدی‌ها باشند و رسماً مانع هستند. عجالتاً اجزای نظمیه بی کار و سرگردان هستند.

چهارشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

امروز یک عیدی از اعیاد روس‌ها بود، تمام قشون روس تقریباً هفت هزار نفر می‌باشند، اجازه گرفتند در میدان نمایشی دادند.

چهارشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

امروز از طهران کاغذ رسید، وزراء از مجلس اختیارات تامه خواسته‌اند، هنوز مجلس به آن‌ها اختیارات نداده است، اگر ندهد این کابینه هم

استعفا خواهند کرد.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

قنسول روس را در اصفهان کشته‌اند، رئیس بانک را هم زخمی کرده‌اند.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

در استرآباد میانه تراکمه و روس‌ها و اهل شهر استرآباد جنگ سختی شده است، قزاق و سالدا روس زیادی کشته‌اند.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

میان ژاندارمری‌ها هم با قشون انگلیس در بوشهر جنگ شده است.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

امروز اعلیحضرت با تلفن با والا حضرت صحبت حضوری فرمودند، تلفن هم خوب حرف می‌زد. اعلیحضرت از من هم احوالپرسی و اظهار مرحمت فرمودند.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

سالار ارشد عارض زیادی دارد، والا حضرت او را احضار فرمودند و حکم به توقیفش فرمودند.

سه شنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

دیشب والاحضرت به یمین الدوله متغیرانه امر فرمودند که زودتر به حکومت ارومیه برود، در واقع واسطهٔ حکومت او قنسول روس بوده... والا حضرت اوقاتشان تلخ شده که من از عموی خود چیزی را مضایقه ندارم چرا با قنسل در این باب گفتگو می‌کند؟

پنجشنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۳

□□□

امروز والا حضرت سوار شده تشریف برده بودند به بازارها و از طرف اعلیحضرت از اهل آذربایجان احوال پرسی فرموده بودند.

جمعه ۲۶ شعبان ۱۳۳۳

□□□

تلگراف ژنرال «چرنوزوبوف» و عفو عمومی

شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت دست زن قنسول روس را گرفته تشریف فرمای سر شام شدند، به قدر دویست و پنجاه نفر به «سواره» دعوت داشتند.

شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۳

□□□

مراسم دیدار والا حضرت از مدرسه حکمت در تبریز.

یکشنبه ۲۸ شعبان ۱۳۳۳

□□□

دستخط والا حضرت ولیعهد برای ژنرال آجودانی و ریاست کابینه، ریاست قشون آذربایجان جهت آقای اعزازالسلطنه...

پنجشنبه ۲ رمضان ۱۳۳۳

□□□

چندین روزاست‌که وزراءاستعفاکرده‌اند، عجالتاً وزرائی درکار نیست.

شنبه ۴ رمضان ۱۳۳۳

□□□

فرمان عزل یمین الدوله از حکومت «ارومی»

سه شنبه ۷ رمضان ۱۳۳۳

□□□

امروز کاغذی از قائم مقام رسیده بود و یکی هم از مختارالسلطنه، مختار السلطنه نوشته بود که من نمرده‌ام.

دوشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۳

□□□

ریاست وزرائی آقای مستوفی الممالک

یکشنبه ۲٦ رمضان ۱۳۳۳

□□□

امروز عصری بی مقدمه، والا حضرت از احضار اعزازالسلطنه به تبریز پشیمان شدند!

دوشنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۳

□□□

سالار ارشد دیشب فرار کرده است، اوقات والا حضرت خیلی تنگ بود...

جمعه غره شوال ۱۳۳۳

□□□

«یساول» قزاق و زنش و دخترش و یک دختر دیگری که مهمان این‌هاست و خوشگل هم هست مهمان والا حضرت اقدس بودند.

جمعه غره شوال ۱۳۳۳

□□□

استخاره در مورد جنگ یا صلح با سردار ارشد!

یکشنبه ۳ شوال ۱۳۳۳

□□□

سردار ارشد یاغی شده است.

سه شنبه ۵ شوال ۱۳۳۳

□□□

شاهزاده رکن‌الممالک که از طهران برای عدلیه معین شده است و حالا ملقب است به عادل الدوله شرفیاب شد.

چهارشنبه ٦ شوال ۱۳۳۳

□□□

امروز یک تلگراف و متحد آلمال از رئیس الوزراء رسید که تشکیل کابینه جدید را داده‌اند: مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء محتشم السلطنه وزیر خارجه

پنجشنبه ۷ شوال ۱۳۳۳

□□□

توطئه در تبریز علیه عزیز السلطان

دوشنبه ۱۱ شوال ۱۳۳۳

□□□

دربروجردوخرم‌آبادهرچه ژاندارم‌بوده‌لرستانی‌ها کشته و اسیر کرده‌اند.

سه شنبه ۱۲ شوال ۱۳۳۳

□□□

برای سالار مسعود حاکم گرمرود چون لقبش بیخودی بود و از لقب‌هائی بود که شجاع الدوله داده بود، امروز از والا حضرت لقب سالار معظمی گرفتم.

جمعه ۱۵ شوال ۱۳۳۳

□□□

قنسول روس اسامی جمعی را داده که این‌ها دموکرات هستند بایست این ها را ۲۴ ساعته تبعید بکنید! من سخت ایستادگی کردم! اگر من نبودم والا حضرت راهم آلوده می‌کردند

جمعه ۱۵ شوال ۱۳۳۳

□□□

امشب هم یکی از شب‌های تاریخی است!

شنبه ١٦ شوال ۱۳۳۳

□□□

من بنا کردم توپ و تشر به مجدالملک که این چه اوضاعی است اگر نمی‌توانی دربار را منظم بکنی بگو! بعد والا حضرت چوب و فلک خواستند!

یکشنبه ۱۷ شوال ۱۳۳۳

□□□

رفتم منزل مجد الملک، نظام الملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا بودند، بیشتر صحبت و گفتگو این بود که ترتیبی برای اخلاق والا حضرت داده بشود!

یکشنبه ۱۷ شوال ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت بیرون آمدند، در واقع ما ها قدری مثل این بود که قهر باشیم بودیم، مقصود ما تصفیه دربار و وضع اخلاق والا حضرت است.

دوشنبه ۱۸ شوال ۱۳۳۳

□□□

یک تلگراف جعلی درست کرده بودند ازقول آقای مستوفی الممالک من هم از میدان در نرفته عرض کردم اجازه من را مرحمت بفرمائید بردم طهران در هیأت وزراء... بعد فرمودند شوخی بود!

دوشنبه ۱۸ شوال ۱۳۳۳

□□□

ایلات قشقائی و بهارلو متحد شده‌اند و با انگلیس‌ها سخت جنگ می‌کنند.

سه شنبه ۱۹ شوال ۱۳۳۳

□□□

اجزای نظمیه که از طهران آمده‌اند، والا حضرت و نظام الملک میل ندارند که آن‌ها در اینجا باشند، کسی که جداً مایل به ماندن آن‌هاست فقط من هستم.

پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۳۳

□□□

می‌خواستند حقوق اجزای نظمیه را ندهند و کاری بکنند که از بی مواجبی خودشان فرار بکنند، امروز نگذاشتم که اسباب افتضاح بشود.

پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۳۳

□□□

مرض وبا در تبریز چند روز است زیاد شده است و اغلب اعیان شهر

به خارج رفته‌اند، والا حضرت هم تشریف بردند در حیاط خلوت و پیشخدمت‌ها را خودشان «انژکسیون» می‌فرمودند.

جمعه ۲۹ شوال ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت قزاق خواسته بودند، پنجاه نفر که بروند جلو اندرون، «یساول» می‌گفت از طهران حکم شده است که بی اجازه، قزاق به هیچ مأموریتی نرود.

دوشنبه ۲ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

امروز عدلیه آذربایجان را رسماً انعقاد خواهند کرد، مقرر فرمودند تمام رؤسای درباری حاضر بشوند.

شنبه ۷ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

نظام الملک از عدلیه خوشش نمی‌آید، برای این که ضد خیالات نظام‌الملک است، نظام‌الملک کلیتاً از مملکت قانونی و از عدلیه قانونی خوشش نمی‌آید.

شنبه ۷ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

سربازهای تبریزازنرسیدن حقوقشان در میدان توپخانه تبریز چمباتمه زده‌اند.

یکشنبه ۸ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

از طهران خبر رسیده است که دولت روس و انگلیس التیماتومی به دولت ایران بدبخت داده‌اند.

یکشنبه ۸ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

دو روز است مالیه تبریز با بلدیه دعوا دارند، یعنی بلدیه صندوق عایداتش را از ادارهٔ مالیه جدا کرده است.

شنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

والا حضرت، صمصام همایون سرتیپ فوج بهادران را با دست خودشان چوب زدند.

شنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

الحمدالله مرض وبا خیلی کم شده است، روزی هفت هشت نفر بیشتر تلف نمی‌شوند.

جمعه ۲۰ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

راه‌ها مغشوش است، شاهسون‌ها راه‌ها را می‌چاپند، راست هم می‌گویند، در راه طهران که هیچ امنیت نیست.

پنجشنبه ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

رفتم حمام معمولی نمره، دیدم نظام الملک هم حمام تشریف دارند، مثل یک داماد، فراش زیادی دم در حمّام بود، سوار قزاق، ژاندارم، سوار ترک...

جمعه ۲۷ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

امیر اعظم را در سمنان کشته‌اند، در وقتی که می‌خواسته است بخوابد دو نفر از نوکرهایش از عقب زده بوده‌اند، فوری مرحوم شده است...

شنبه ۲۸ ذیقعده ۱۳۳۳

□□□

تفنگ آوردند، دو دسته شده مانورکردیم، یک دسته را من فرمانده بودم یک‌دسته راوالاحضرت‌اقدس، من یک حمله خوبی‌برده طرف راشکست دادم.

جمعه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۳

□□□

روزنامه نوبهار از همه کس بد نوشته است، از خود والا حضرت تا الی حاجی بلال شربت دار!

دوشنبه ۱۵ ذیحجه ۱۳۳

□□□

ژنرال قنسول روس «بلایوف» عروسی دارد، یک زن بیوه را می‌گیرد...

یکشنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۳

□□□

دیشب محمد ولی میرزا در حضور بود، والا حضرت به او متغیر شدند برای اخلالی که در امور مالیه می‌کند.

پنجشنبه ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۳

□□□



روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان
(ملیجک ثانی)

۱۳۳۳ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و سه هجری قمری

جمعه غرّه شهر محرم ۱۳۳۳

صبح دعاهی جمعه و اوّل ماه و نماز اول ماه را خواندم. عصری جلال‌الملک و حاجی آقاخان آمدند احوالپرسی. بعد ظهیرالدوله و نظام‌السلطان آمدند احوالپرسی، تا یک ساعت‌از شب‌گذشته‌بودند و رفتند. صبح هم حضرت‌اقدس‌باتلفن احوالپرسی کردند.

شنبه ۲ شهر محرم ۱۳۳۳

یک ساعت به غروب پسرهای مجدالدوله، تمجیدالدوله و مجدالسلطنه و آقا سید علی جمارانی آمدند احوالپرسی. آمیرزا آقاخان، حسن خان و میرزا عزیزالله بودند. از قراری که گفتند (جلوی) بانک، دیروز تا به حال جمعیت کمتر شده است ولی متصّل مردم می‌روند اسکناس‌ها را برده پول می‌گیرند. آن اشخاص که در بانک پول دارند می‌روند قبض‌هایشان را می‌دهند و پول می‌گیرند یعنی آن اشخاصی که پول جزئی دارند. صمصام‌السلطنه آمده است، از اصفهان

یکشنبه ۳ شهر محرم ۱۳۳۳

الحمدلله حالم بهتر بود. حسن خان و میرزا عزیزالله بودند. تمام روز زیر کرسی مشغول خیال بودم. به جائی نرفته استراحت کردم.

دوشنبه ۴ شهر محرم ۱۳۳۳

مشغول خیال و گاهی کتاب خواندن بودم. صبح هم معتصم‌الملک آمد. قدری روزنامه‌نوشته‌استراحت کردم.اخبارتازه‌این‌است که: دبیرالملک حاکم طهران شده است.

سه‌شنبه ۵ شهر محرم ۱۳۳۳

امروز کسل بودم. گاهی کتاب می‌خواندم. عصری مجدالدوله، سردار کل،

علاءالملک، مجدالسلطنه آمدند احوالپرسی. نیم ساعت از شب گذشته رفتند. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

چهارشنبه ۶ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. فخرالملک، انتظام‌الدوله و شهباز خان بودند. قدری نشسته صحبت کردیم. بعد مستوفی‌الممالک برخاست برود درِ خانه. سررا رفت منزل آقا سید احمد که روضه‌خوانی است. من هم آمدم منزل. یک ساعت از شب رفته می‌خواستم بروم حمّام. گفتند سفیر کبیر عثمانی آمده. به قدر یک ساعت نشسته صحبت کردند و قالیچه‌ای که سرکار معزّزالملوک می‌بافند رفتند تماشا کردند. بعد رفتند. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

پنجشنبه ۷ شهر محرم ۱۳۳۳

کسل خیالی بودم به جائی نرفته.، کسی هم نیامد. شب مشغول دعاهای شب جمعه شدم. قدری روزنامه نوشتم.

حاجی علی خان خواجهٔ حضرت‌اقدس آمد احوالپرسی از طرف سرکار خاصه‌خانم. معلوم شد سرکار خاصه‌خانم آمده‌اند خانهٔ بانو عظمیٰ روضه (حاجی علی‌خان را). از آنجا فرستادند بود. بانو عظمی هم فرستاده بود احوالپرسی و از سرکار معزّزالملوک هم دعوت روضه کرده بود. بعد مرتضیٰ خان که ملقب است به جلال‌السلطان و در سابق فراش‌باشی من بود آمد، قدری صحبت کرد و رفت. آقا میرزا آقاخان و حسن خان آمدند. تا یک ساعت از شب گذشته هم بودند. نماز و دعاهای عصر جمعه را خواندم. ساعت دو از شب مجدداً باران شدیدی گرفت. امسال دستهٔ‌زن زیاداست.روضه‌خوانی هم‌زیاداست.باوجودبارندگی‌باز صدای دستجات شنیده می‌شود.

شنبه ۹ شهر محرم ۱۳۳۳

قدری کتاب خواندم. باران شدیدی می‌آمد. شمع‌های قدی بچه‌ها را بردند خانه آقا سید محمد روشن کردند. ما هم امسال به چهل و یک منبر نرفته، برای نداشتن پول و شمع. انشاءالله خود سیدالشهداء اصلاح امورات را خواهد کرد تلافی می‌کنیم. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

یکشنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۳۳

زیارت عاشورا و سایر زیارت و دعاهای روز عاشورا را خواندم. بچه‌ها و اهل خانه رفته بودند تماشای دستجات. از قراری که می‌گفتند دستجات زیادی از هر صنفی بوده‌اند. قزاق، ژاندرام علما و طلاب. اخبارات تازه این است که: گفتند سپهدار هم وکیل خمسه شده، سردار کبیر برادرش این خدمت را کرده است. دیگراز اخبارات این که می‌گویند ایتالیا داخل جنگ شده است به حمایت آلمان‌ها. اگر چنین باشد کار این طرفی‌ها ساخته خواهد شد. باری عصری هم زیارت عصر عاشورا را خواندم. سرکارمعزّزالملوک تشریف بردند خانهٔ بانو عظمی روضه.

دوشنبه ۱۱ شهر محرم ۱۳۳۳

نیم ساعت به غروب مانده سوارشده رفتم در خیابان‌ها گردش کردم. بعد رفتم منزل مستوفی‌الممالک. او هم تازه آمده بود که من رسیدم. مهدی خان برادر ناصرالملک هم بود قدری صحبت کردیم. مرآت‌الممالک و امین‌السلطان هم آمدند. تا دو ساعت و نیم از شب گذشته آنجا بودم.

سه‌شنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۳۳

ایران دخت، عزیزاقدس و میرعلی اصغر خان سر ما را به شیطانی‌های خودشان

گرم می‌کردند. خداوند انشاءالله تعالی محافظتشان فرماید. نیم ساعت به غروب مانده سرکار معزّزالملوک بر حسب دعوت اخترالدوله رفت منزلِ اخترالدوله به روضه. میرعلی اصغر خان را هم بردند. ساعت چهار شام نخورده مراجعت فرمودند. قدری کتاب خوانده روزنامه نوشته استراحت کردم.

چهارشنبه ۱۳ شهر محرم ۱۳۳۳

شیخ شیپور امروز مرحوم شد. دو روز بیشتر نخوابید روز قتل جلوی دسته بود. باری تمام روز را در منزل بودم مشغول خیال و گاهی کتاب خواندن. شب هم آقا میرزا آقاخان آمد قدری صحبت کردیم.

پنجشنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۳۳

دیشب خواب دیدم در خدمت حضرت‌اقدس هستم. اعلم‌السلطنه و میرزاهایش هم بعضی‌ها هستند. جواهرات زیادی و الماس‌های برلیان بزرگ جلوشان گذاشته، چند تسبیح مروارید بزرگ و کوچک هم دستشان است، یک تسبیح هم به دست اعلم‌السلطنه بود، مثل این که عوض طلب داد به اعلم‌السلطنه. بعد دیدم یک قوطی یک پارچه از زمرد در آوردند، زمردش کم رنگ بود. فرمودند این را پارسال از من یکصدهزار تومان می‌خریدند. بعد دیدم از یک جعبه یک قوطی درآوردند که تویش دو عدد انگشتر یاقوت بسیار اعلا بود مثل دانه انار، بعد جواهرات را جمع کردند. خیلی چیزهای نفیس بود. الماس‌های بزرگ درشت بود. در موقع دیگر خواب دیدم رفته‌ام به سر طویله می‌بینم اسب‌های خوب مثل اسب‌های قدیم خودم در زمان ناصرالدین شاه که یکی از آن اسب‌ها را کسی نداشت بسته‌اند. بعد از خواب بیدار شدم. اخبارات تازه: می‌گویند بصره را انگلیس‌ها گرفته‌اند. دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم.



رفتیم منزل فرمانفرما خودش نبود، نصرت‌الدوله بود، مصدق‌السلطنه هم بود
یک کتابی که نوشته به نام کاپیتولاسیون یعنی حقوق هر مملکتی با رعیت
خارجه، به من داد.

جمعه ۱۵ شهر محرم ۱۳۳۳

امروز مثل سایر روزها، بیکار خیال‌کنان می‌گذراندم. عصری نماز و دعاهای عصرجمعه را خواندم. شب هم آمیرزاآقاخان و حسن‌خان بوند قدری صحبت کرده رفتند.

شنبه ۱۶ شهر محرم ۱۳۳۳

امروز مجلس شورای ملّی افتتاح شد. دو ساعت به ظهر مانده، اعلیحضرت همایونی با لباس رسمی ورود به مجلس فرمودند (برای) تشریفات در بین راه، چند ژاندارمی که دارند با گارد و چند نفر قزاق و بختیاری در جلو و عقب کالسکه اعلیحضرت بودند. در ورود به مجلس و به اطاق مجلس و خروج از مجلس هم چند تیر توپ بی‌صدا انداختند. امروز مجدداً روز بدبختی ایرانیان است. روز افتتاح مجلس ساعت بی‌نهایت بد بود. جلو مجلس زن و مرد زیادی بود. اخبارات تازه این است که: روس‌ها یک شکست سختی از آلمان‌ها خوردند، کشته و اسیر زیادی دادند به قدر یکصد هزار نفر. اسیر چهار کرده، به قدر هزار توپ‌های متعدد از آلمان‌ها گرفته‌اند. جنگ عثمانی و انگلیس در مصر هم سخت شروع شده. مقال‌های که انگلیس‌ها در ماه ذیحجه نوشته بودند در خصوص همراهی‌های خودشان با کلیه مسلمانان روی زمین و اظهار دوستی با عثمانی، نسبتِ تقصیرِ جنگ را به عثمانی داده بود. عثمانی‌ها هم یک لایحه‌ای در جواب آن مقاله که انگلیس‌ها نوشته بودند، نوشته و از طرف سفارت عثمانی مجاناً به مردم می‌دهند. انگلیس‌ها را متقلّب و ظالم خطاب کرده بودند.

یکشنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل جلال‌الدوله، پیش مستوفی‌الممالک. قدری صحبت کرده بعد مستوفی‌الممالک رفت به درِ خانه. من و اسعدالملک هم سوار شده رفتیم منزل

فرمانفرما. خودش نبود. نصرت‌الدوله بود از ما قدری پذیرائی کرد. مصدق‌السلطنه هم بود یک کتابی که نوشته، «کاپیتولاسیون»، یعنی حقوق هر مملکتی با رعیت خارجه چه است. نوشته به من داد نزدیک ظهر فرمانفرما آمد، رفتیم پیش او. بهاءالدوله، معتمدالدوله، ناصرالدوله، موقرالدوله، مشیراکرم، مرآت‌السلطان که تازه آمده است از کرمانشاه و وکیل کرمانشاه شده است بودند. نهار سر میزکم آمد جمعیت زیاد شده بود. باری هر طوری بود صرف نهار شد. بعد از نهار هم مدّتی بودم. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. رفتم منزل حاجی آقاخان، جلال‌الملک با نصرالدوله برادرش، هرمزمیرزا و جالینوس بودند بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۳

اخبارات تازه این که: مؤتمن‌الملک رئیس مجلس شده است. عصری سوارشده رفتم بازدید سردارکل. میرزا رضای مستوفی و قاضی عسکر آنجا بودند مدّتی صحبت کردیم. هوا هم برف شدیدی گرفته است. آمدم منزل استراحت کردم.

سه‌شنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۳۳

دیشب اوّل شب حالم بر هم خورد. دل در سختی گرفته تا ساعت هفت مبتلا بودم. منصور آمد بعضی دواها داد و رفت. ما هم مشغول ترتیب اطاق‌های بیرونی بودیم. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل صمصام‌السلطنه. اندرونش بود. ناخوش بود. از آنجا رفتم منزل احتساب‌الملک بازدید تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۰ شهر محرم ۱۳۳۳

صبح آمدم بیرون. حاجی امین‌الخاقان بود قدری صحبت کردیم. بعد حسن خان



صمدخان شجاع‌الدوله چند روزی است مجدداً وارد به آذربایجان شده است
توسط سردار رشید گویا هیأت وزراء از او سئوال کرده بودند چرآمـده‌ای؟
گفته بود: «وزراء ... خورده‌اند!»

آمد اطاق‌ها را درست می‌کرد. امروز جمعی اینجا مهمان بودند. سهم‌الدوله، سالارالسلطان ناظرشاه، جلال‌الملک، نصرالدوله پسر معین‌السلطان، نهار صرف کرده بعد مشغول بازی شدیم تا یک ساعت از شب گذ شته. مهمان‌ها رفتند. اخبارات تازه این است که: می‌گویند صمد خان شجاع‌الدوله چند روزی است مجدداً وارد آذربایجان شده است و اطراف مراغه و تبریز مشغول جمع‌آوری قشون است. به توسط سردار رشید گویا هیئت وزراء از او سؤال کرده بودند چرا آمده‌ای؟ گفته بود وزراء گُه خورده‌اند. اغلب متمولین تبریز فرار کرده به طرف طهران و سایر جاها رفته‌اند. از قراری که سردار کبیر به سپهدار نوشته بوده است در عرض چند روز یک صد و بیست کالسکه از خمسه گذشته بوده است.

پنجشنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم رو به منزل معین‌السلطان. دم در منزلش ایستاده بود. او را هم سوار کرده رفتم بازدید مجدالدوله، پسرهایش مجدالسلطنه و تمجیدالدوله بودند. جلال‌الملک هم آنجا بود قدری صحبت کردیم. بعد آمدم منزل، آقا سیدعلی جمارانی، محمدصادق میرزا، حسن خان و میرزا عزیزالله بودند. اخبارات تازه این است: شهرت دارد که در بعضی روزنامه‌ها درج شده است که امپراطور آلمان نطق کرده است که من از جانب مهدی که مسلمانان انتظار او را دارند، مأموریت دارم که بیایم جنگ بکنم. سردار کل قشون روس که خبط‌ها کرد و شکست خورد، معزول شده، گفتند حکم قتلش را دادند که تیربارانش کنند. آن یکی دیگر که سردار بوده، فیلد مارشال شده است. پادشاه بلژیک هم لباس سربازی پوشیده، در اردوهای فرانسه مشغول جنگ است. صربستان را هم اطریشی‌ها متصرف شدند، در واقع کار آنجا هم به اتمام رسید. این نطق امپراطور آلمان برای هیجان مسلمانان هند و ایران و ترکستان است.

جمعه ۲۲ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل سردار معتمد، چون پیش از محرّم که پسرش مرده بود من نتوانستم بروم دیدنش. بعد رفتم منزل محتشم‌السلطنه وزیرمالیّه. از آنجا رفتم پیش افتخارالسلطنه. چادر زده‌اند و از روز بیست‌وپنجم روضه‌خوانی دارند. قدری صحبت کرده، آمدم منزل. دعاهای عصر جمعه را خوانده استراحت کردم. اعلیحضرت هم تشریف بردند فرح‌آباد. گویا حالا در آنجا متوقف باشند.

شنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۳۳

حالم خوش نبود، زکام شدیدی کردم. عصری سرکار معزّزالملوک تشریف بردند با ایران خانهٔ اسعدالملک پیش نگارالملوک روضه، من هم بجائی نرفته شب هم آقا میرزا آقاخان و حسن‌خان آمدند قدری بودند.

یکشنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۳۳

امروز کسل بودم. به جائی نرفتم. تمامش را مشغول خواندن کتاب بودم. عصری هم سرکار معزّزالملوک رفتند خانه محسن خان مشیرالدوله روضه.

دوشنبه ۲۵ شهر محرم ۱۳۳۳

سرکار خاصه خانم تشریف آوردند اینجا، مشغول پذیرائی ایشان بودم تا عصر.

سه‌شنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل سراج‌الملک. پریشب سراج‌الملک مرحوم شده، امروز منزلش ختم داشت. هرمز میرزا سر ختم نشسته بود. نعشش را هم بردند به حضرت

عبدالعظیم. مستوفی‌الممالک آمد با صاحب‌اختیار، ختم را جمع کرد. عصری سوار شده رفتم قنسول خانهٔ روس دیدن ژنرال قنسول. چند روز است آمده است. بعد رفتم دیدن امیرجنگ، پسر دوّم سردار اسعد که چند روز است از فرنگستان آمده، هشت ماه بود رفته بود به فرنگستان. سردار اسعد هم بیرون بودو. الحمدلله کور و ذلیل و خوار شده. آن اشخاص که عصرها آنجا جمع می‌شدند. و آن مزخرفات را می‌گفتند از ملت و از دولت، یکی تاریخ می‌خواند، یکی می‌گفت ده نفر سوار بختیاری می‌تواند دنیا را زیرو زبر بکند، یکی می‌گفت امید ایرانیان در این سرای آزادی بسته است به این وجود نحس. دیدم جز صاحب نسق و پسرش امیرجنگ و یک دکتری که مال فامیل خودشان است، در واقع یک بیکار است، هیچکس نبود. آن وزرا و وکلاء که هر روز عصر بایست بیایند و عتبه را زیارت بکنند نبودند. کور و الحمدلله ذلیل، مثل سگ گر نشسته بود. احوالپرسی هم از من نکرد که چه می‌کنید کجا هستید. من هم هیچ احوالی از آن سگ نحس، نپرسیدم. با پسرش صحبت کرده، صرف چائی کرده قلیان کشیده از آنجا رفتم به خانهٔ رئیس نظمیه سردار همایون، برادرش که بیست ساله بود در فرنگستان در شهر پاریس مرحوم شده است. سرسلامتی داده، قدری آنجا نشستم. بعد آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک هم عصری تشریف بردند منزل مشیرالدوله روضه.

چهارشنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم مسعودیه پیش مستوفی‌الممالک، یمین‌السلطنه و اسعدالملک بودند. یمین‌السلطنه با صارم‌الدوله و اقبال‌الدوله رفته بودند به طرف حوض سلطان و آن صفحات شکار. یمین‌السلطنه مراجعت کرده، آنها هنوز مراجعت نکرده‌اند باری مدتی صحبت کردیم بعد مستوفی‌الممالک سوار شده رفت به درِ خانه. من هم سوار شده آمدم منزل سپهدار. مدّتی بود او را ندیده بودم. اخبارات تازه: سقّز و بانه را عثمانی‌ها

ضبط کرده‌اند. اغلب از اعیان و رجال تبریز مهاجرت رو به طهران کرده‌اند. شجاع‌الدوله اطراف تبریز را اغلب متصرف و مشغول جمع‌آوری مالیات است. باری تا عصر آنجا بودم. بعد پیاده آمدم رو به منزل. آخرِ زمین‌های پارک ظل‌السلطان که فروخته‌اند. بالا خانه‌ای است دیدم من را کسی صدا می‌کند. برگشته دیدم ظهیرالدوله است. معلوم شد این خانه مال میرزا ابراهیم خان معروف است که سفارت فرانسه بود بعد وکیل شد. یک وقت هم لقب امین‌الملکی به او داده شد، بعد دیگر خودش خجالت کشید، باز همان میرزا ابراهیم خان شد. رفتم در بالاخانه، ناصرعلی خان پسرش هم بود. فرستادیم یمین‌الدوله هم آمد، حاجی میرزا زکی‌خان و جمعی دیگر از مَرده‌های ظهیرالدوله جمع شده از هر قبیل صحبت می‌کردیم. دو آلبوم که امیر جنگ تازه از فرنگستان آورده است. عکس‌های جنگ دول بود. آوردند تماشا کردیم تا یک ساعت از شب طول کشید. بعد آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک تشریف برده بودند روضهٔ مشیرالدوله.

پنجشنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۳۳

عصری معین‌اسلطان آمد رفتم بیرون قدری با او صحبت کردم. بعد با معین‌السلطان رفتیم روضه خانه مرحوم حسن‌خان مشیرالدوله. جمعی بودند. هرمز میرزا، جلال‌الملک، آصف‌السلطنه، جمعیت زیادی بودند. غروب آمدم بیرون رفتم منزل سردار اعظم، سالار برادرش هم بود قدری نشسته صحبت کردیم. امروز وزراء (در) فرح‌آباد مهمان موثق‌الدوله بودند.

جمعه ۲۹ شهر محرم ۱۳۳۳

نزدیک ظهر بشیر حضور آمد رفتم بیرون مدتی با او صحبت کردم. اعلم‌السلطنه هم آمده بود مدتی با او صحبت کرده، بشیر حضور هم بود تا نیم ساعت به غروب مانده.

اخبارات این است که: ایتالیا هنوز داخل در جنگ نشده است. آن وقت هم که معروف بود داخل در جنگ شده دروغ بود. باری اعلم‌السلطنه رفت من هم دعاهای عصرجمعه را خوانده، بعد با بشیر حضور سوار شده رفتیم منزل عضدالدوله احوالپرسی، چشمش مدتی است درد می‌کند. بعد مراجعت به منزل کرده، قدری روزنامه نوشته، دعاهای شب اول ماه را خوانده استراحت کردم.

شنبه غرّه شهر صفر ۱۳۳۳

دعاها و نماز اوّل ماه را خوانده، بعد رفتم بیرون. محمد صادق میرزا، ارباب شهریار، حسن‌خان، میرزاعزیزالله بودند. قدری صحبت کرده بعد آمدم اندرون، صرف نهار کردم. سرکار معزّزالملوک تشریف بردند خانهٔ آصف‌السلطنه، پیش منیراعظم روضه. من هم لباس پوشیده، رفتم سفارت روس چون عید امپرطور روس است برای تبریک. امشب هم مهمانی مفصّلی دارند حضرت‌اقدس و وزراء. بعد از شام هم مهمانی سواره و مجلس بال دارند. باری چندان جمعیتی مثل هر سال نبود. وثوق‌الدوله، نصیرالدوله، ظل‌السلطنه، سلطان محمود میرزا، آصف‌السلطنه، اقتدارالسلطنه، هرمز میرزا، علاءالملک، سعدالدوله و جمعی بودند. وزیر مختار من را هم برای سواره دعوت کرد. ساعت ده که تقریباً پنج ساعت و ربع از شب رفته باشد برویم مهمانی. آمدم منزل شام خوردم. لباس پوشیده یک نشان زده رفتم از برای مهمانی. جمعیتی از ایرانی و فرنگی، وزراء، حضرت‌اقدس، و... و... بودند. موزیک ارکستر می‌زدند. یک نفر زن فرنگی پیانو می‌زد، یکی می‌خواند. بعد زن وزیرمختار ویلن زد. دختر وزیر مختار می‌خواند. بعد بال شروع شد. باری خیلی مجلس باشکوهی بود. تا ساعت نُه از شب رفته. مشغول رقص بودند.



پادشاه بلژیک لباس سربازی پوشیده در اردوهای فرانسه مشغول جنگ است.

یکشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده رفتم منزل معین‌السلطان قدری صحبت کردیم. بعد انتظام‌الدوله (راکه) از آنجا می‌گذشت صدا کردیم آمد نشست. صحبت کردیم. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. آمدم منزل نهار صرف کرده استراحت کردم. عصری امیرجنگ آمد، رفتم بیرون، مدتی با او صحبت می‌کردم. امیرمفخم که حاکم کرمانشاهان شده سه روزاست رفته است. سردار اشجع هم رفته رو به بختیاری . باری امیر جنگ رفت. من هم سوار شده رفتم روضه نظام‌السلطنه. ظهیرالاسلام، امام جمعه، میرزا محسن، فخرالملک و جمعی سید و آخوند بودند. تا نیمساعت از شب گذشته، روضه طول کشید. مجلس خوب و مفصّلی درست کرده بودند، مجلل‌الدوله هم بود. بعد سوار شده با آمیرزا آقاخان آمدیم. سَرِ راه من برحسب دعوت همشیره اقدس‌الملوک رفتم خانهٔ ایشان. شب را مهمان بودیم. سرکار معزّزالملوک، ایراندخت و عزیزاقدس هم از امیریه آمدند. شب را خانه اقدس‌الملوک مانده، انگور خوبی توی کیسه کرده بودند، قدری دادم ایراندخت برد امیریه برای حضرت‌اقدس، پنج عدد دو هزاری زرد انعام گرفت.

دوشنبه ۳ شهر صفر ۱۳۳۳

حاکم کسل شده بود. صرف نهار کرده با ایران‌دخت و عزیزاقدس سوار شده آمدم منزل. عصری طلب‌کارهای ارباب شهریار بنا است بیایند اینجا، مجلس بکنیم. جمعی آمدند. شیخ رضای وکیل، سید یعقوب، مکرم‌السلطان، پسر میرزا ابوطالب خان رشتی و...و... بودند. تایک ساعت و نیم از شب گذشته مشغول مذاکرات بودیم. بعد رفتند. سرکار معزّزالملوک هم عصری از خانه اقدس‌الملوک رفته بودند خانه افتخارالسلطنه، روضه

سه شنبه ۴ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم رو به فرح‌آباد، رفتم اول پیش وزیر دربار. اعتضادالسلطنه و آصف‌السلطنه بودند. بعد هم علاءالملک آمد. وزیردربار جلوی چادرش سپرده بود صندلی گذارده بودند. نشسته بودیم صحبت می‌کردیم تا نزدیک ظهر. حضرت ولیعهد آمده رفتم حضورشان مشرف شده، صحبت‌کنان توی خیابان راه می‌رفتیم. بعد آمدم چادر وزیر دربار صرف نهارکردم. بعد از نهار اعلیحضرت بیرون آمدند رفتیم شرفیابی حاصل کردیم. آصف‌السلطنه رفت به شهر. باری یک کتاب فرنگی مصوّر که می‌گفت رسم و عادات هر ملّتی که چه شکل عید می‌گیرند در این کتاب نوشته شده است . من صورتِ مال ایران را دیدم، از عادات و روسمات عیدها چیزی نفهمیدم! باری بعد یک قوش که مستوفی‌الممالک برای شاه فرستاده بود آوردند تماشا کردیم. بعد اعلیحضرت صرف نهار کرده دوباره شرفیابی حاصل کردیم. بعضی فرمایشات و صحبت‌ها کردند از قدیم، سابق ولاحق و شکارگاه‌ها و وضع شکار. عصری اعلیحضرت سوارشده من را هم امر کردند سوار بشوم. سوار شده، اسب یدک خودشان را مرحمت فرمودند من سوار شده صحبت‌کنان در رکابِ اعلیحضرت و حضرت ولیعهد رفتیم رو به درّهٔ زرک. یک تیهو بالای باغ قدیم درّهٔ ذرک صید فرمودند. بعد رفتیم بالاتر نزدیک به درّهٔ اوّل جاتال، یک کبک هم آنجا صید فرمودند. تمام عرض این مدّت را من برای اعلیحضرت و ولیعهد صحبت از هر مقوله می‌کردم . بی‌نهایت مورد مرحمت واقع شده بودم. سر استخرزرک صرف چائی فرمودند و به ولیعهد فرمودند من را ببرد چائی بدهد. با ولیعهد صرف چائی کردم. دوباره آمدم اعلیحضرت و ولیعهد سوار کالسکه شده، من هم پای رکاب رسوار اسب شده صحبت کنان می‌آمدیم تا فرح‌آباد. یک ساعت از شب گذشته وارد فرح‌آباد شدیم. فردا هم خیال شکار بزرگ فرمودند از صبح. مقرر فرمودند که من هم صبح زود شرفیابی حاصل بکنم، بیایم فرح‌آباد که برویم در رکاب شکار. با وزیر

دربار سوار شده آمدیم رو به شهر. آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک عصری تشریف برده‌بودند خانه‌منیراعظم، سرکارخاصه‌خانم آنجاروضه بودند.ایشان راهم خواسته بودند.

چهارشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۳۳

از دیشب شروع به باریدن کرد. پارسال چهارم ماه صفر که تفنگ کوچک را سردار اعظم به من داد تا دیروز که چهارم ماه صفر است و یک سال تمام. آنچه تفنگ و غیره زده‌ام صورتش از این قرار است. آن‌چه هم سرکار معزّزالملوک زده‌اند می‌نویسم از این قرار است از چهار صفر ۱۳۳۲ الی چهار صفر ۱۳۳۳

شکار معزّزالملوک

گنجشک	کبوتر	قازالاق	توکاوسار	خرگوش	توکاوسار	خرگوش
۹۹ عدد	۸ عدد	۸ عدد	۷ عدد	۲ عدد	۷ عدد	۲عدد

دیروز چون اعلیحضرت گفته بود فردا که امروز باشد در رکابشان سوار بشوم. دیدم اطاعت امر لازم است. با وجود باران تفنگ نمرهٔ ده را برداشته سوار درشگه شده رفتم رو به فرح‌آباد. بین راه باران مبدل به برف شد. آمدم آلاچیقِ لقمان، اعتضادالسلطنه، اعتمادقاجار، کشیک‌چی باشی بودند، مدتی صحبت کردیم از هر مقوله، مستوفی‌الممالک آمد از شهر. بعد وزیر دربار هم از شهر آمد. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند و با مستوفی‌الممالک خلوت کردند. معلوم نشد که چه امر تازه‌ای روی داده، ولی دیشب ساعت سه از شب گذشته، وزیر مختار روس و انگلیس رفته بودند دربار به قدر دو ساعت در هیئت وزراء بوده‌اند. باری بعد مستوفی‌الممالک آمدند در آلاچیق وزیر دربار همان آلاچیقی که وزیر دربار به من داده بود و چند روز پیش فرستاد پس گرفتند. برف هم خیلی درشت می‌آمد. زمین‌ها سفید شده بود. بعد از صرف نهار مستوفی‌الممالک رفت به شهر. ما رفتیم توی آلاچیق با وزیر دربار

تخته‌بازی کردیم. یک ساعت از شب گذشته اعلیحضرت احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شدم. تا یک ساعت و نیم از شب در حضورشان صحبت می‌کردیم. بعد آمدم در آلاچیق وزیر دربار شام صرف کرده استراحت کردم.

پنجشنبه ٦ شهر صفر ۱۳۳۳

هوا آفتاب و برف‌های دیروز آب شده بود. در صحرا و کوه البرز سفید تمام کوه‌های سه‌پایه و شش‌گوش سفید و برف‌هایش مانده بود. حاجب‌الدوله، احتساب‌الملک، لقمان از شهر آمدند. از شهر خبر آوردند که دَمِ سفارت انگلیس دَمِ دکان یک توتون فروشی، یک بمب در رفته و توتون فروش را پاره‌پاره کرده است. معلوم نشده که دست خود توتون‌فروش بوده است یا کس دیگر انداخته بوده است. صدایش را هم اغلب اهل شهر شنیده بوده‌اند. باری اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. تقریباً یک ساعت به ظهر مانده مجدداً امرو مقرر فرمودند در رکابشان سوار بشوم. یکی از اسب‌های یدک اعلیحضرت را آوردند سوار شدم. رسم اعلیحضرت نیست که دیر سوار بشوند. آن وقت هم که سوار می‌شوند به کالسکه، به سرعت هر چه تمامتر می‌روند رو به شکارگاه. به تاخت پای کالسکه صحبت‌کنان رفتیم تا بالای قنات ساری اصلان. اعلیحضرت سوار شدند، مدّتی هم سواره صحبت عرض می‌کردم. چه از زمان مرحوم ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه. به هر سنگ و بته، تاریخی به خاطرم می‌رسید و عرض می‌کردم. اعلیحضرت و ولیعهد گوش می‌دادند. تا رفتیم سرشش گوش. نسام شش گوش برفش زیاد بود. میرشکار و شکارچی‌باشی هم رفته بودند یک دسته شکار طرف دست راست پیدا کرده بودند. هوا هم سرد کرده بود. اعلیحضرت هم سردشان شده بود. قرقچی‌ها را فرستادند که شکارها را رم بدهند به طرف شاه بیایند. شاه را هم بردند پایین‌تر نشاندند. من با ولیعهد همان بالا نشسته صحبت می‌کردیم. توی آن

برف شطرنج آوردند با ولیعهد یکدست شطرنج بازی کردیم. من مات شدم. ولیعهد خیلی سردش شده بود. جورابهای کُرکم را از پایم درآورده دادم او پوشید. بعد سوار شده ایستادیم. قرق‌چی‌ها شکارها را رم دادند، به طرف اعلیحضرت نیامده ، رفتند به طرف همروک. اعلیحضرت مراجعت کرده به طرف درّه سقّا قاچرون. باری بعد رفتیم درّه ترکمن‌ها که سقاقاچرون می‌گویند. به زبان ترکی یعنی سقّا فرار ده. در زمان ناصرالدین‌شاه مرحوم. سقاها شکارها را فرار داده بودند اوقات مرحوم ناصرالدین‌شاه تلخ شده بود، امر کرده بودند که سقاها را تنبیه بکنند. سقاها فرار کرده بودند اسم این دره سقا فرارکن شده بود. باری آتش درست کردند. آفتاب گردان زده بودند. اعلیحضرت و حضرت ولیعهد صرف نهار کردند. باز من در سر نهار از زمان‌های سابق صحبت می‌کردم. بعضی فرمایشات می‌فرمودند. بعد از نهار، تقریباً دو ساعت به غروب سوار شده از طرف قوی‌درّه‌سی برای شکار کبک و تیهو آمدند. اعلیحضرت دو تیهو شکار فرمودند، من هم یک خرگوش سرتاخت زدم. برای یک ساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل فرح‌آباد شدیم. رفتم پیش وزیر دربار، صرف چائی و شب چره شد. بعد آمدم منزلِ وزیر دربار. بعد اعلیحضرت من را احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم. صرف شام‌می‌کردند.نصرت‌السلطنه‌و ولیعهددرحضورشان صرف شام می‌کردند. بعد دو دست شطرنج‌هم با اعلیحضرت بازی کردم. تا ساعت چهار مشرف بودم بعد آمدم منزل.

جمعه ۷ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده قدری با وزیر دربار و کشیک‌چی‌باشی راه رفته، صحبت می‌کردیم. من گِله‌های زیادی از وزیر دربار داشته، کردم. بعد مشکوةالدوله هم آمد. معین‌السلطان آمد. آمدیم دم آلاچیق، نصرت‌السلطنه هم بودند. خیلی راه رفته صحبت کردیم. چلوکباب مهمانی من را آوردند صرف کردیم. بعد از نهار قدری آس بازی هم کردیم.

عصری آدم از طرف اعلیحضرت آمد که در رکاب سوار بشوم. اسب یدک آوردند. سوارشدم. نصرت‌السلطنه، احتساب‌الملک و معین‌السلطان هم سوار شدند. رفتیم به طرف درّهٔ زرک. اعلیحضرت با من شروع به صحبت کردند. من هم متصل رجز می‌خواندم و از قدیم صحبت می‌کردم. رفتیم به درّه شاه‌بابا. من می‌خواستم تفنگ بیندازم، برادرزاده اسلحه‌دارباشی به شاه عرض کرده بود فلانی شلوغ می‌کند. اعلیحضرت فرستادند پی من. رفتم حضورشان. فرمودند فلانی شلوغ نکن. فهمیدم که به شاه بایستی عرض کرده باشند. در جواب اعلیحضرت عرض کردم من شلوغ نمی‌کنم، اگر عرضی کرده‌اند که من شلوغ کرده‌ام معلوم می‌شود این هم قطارهای من از نوکری به سلطنت فقط فضولی و مایه‌گرفتن را آموخته‌اند. نفس حضرات قطع شد! بعد با اعلیحضرت صحبت‌کنان آمدیم تا سر استخرزرک.، صرف چائی فرمودند. احتساب‌الملک فضولی کرده می‌خواست گلگی بکبند. عرض کرد دیر وقت است بروید چائی را منزل صرف فرمائیدو اعلیحضرت هم فرمودند «گُه نخور، فضولی نکن.» بعد سوار شده من هم پای کالسکه صحبت‌کنان آمدم تا فرح‌آباد. مدتی هم در اطاق دربار، حضور اعلیحضرت مشرف بودم. ولیعهد هم امروز سوار نشده بودند، آمدند حضور اعلیحضرت شرفیاب شدند. تا ساعت سه شرفیاب بودم بعد آمدم منزل وزیر دربار، خبر آوردند که دختر عضدالملک، عیال علاءالدوله مرحوم، که مادر این علاءالدوله و سهم‌الدوله است مرحومه شده است. با رکن‌السلطان میرآخور گویا از یک مادر بودند.

شنبه ۸ شهر صفر ۱۳۳۳

صبح با وزیر دربار سوار شده آمدیم رو به شهر. من را در منزلم پیاده کردند. نعش مادر علاءالدوله و سهم‌الدوله را دیروز بردند به حضرت عبدالعظیم. سر قبر علاءالدوله مرحوم دفن کردند. این زن شش اولاد دارد، سه پسر و سه دختر. پسرها:

علاءالدوله حالیه، سهم‌الدوله، جان‌محمد خان. دختر:ها یکی عیال مشیرالدوله، یکی عیال امیر اعظم و یکی دختر هم توی خانه است. باری سوار کالسکه شده رفتم خانه سهم‌الدوله و علاءالدوله. سر ختم مجدالدوله، امجدالدوله، محتشم‌السلطنه، صدرالعلماء، ظهیرالاسلام، امام جمعه، سپهدار، سردار منصور، سردار معتمد، صدرالممالک، معین‌السلطان، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، صدرالسطنه و جمعی بودند مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک. باری بعد اعتضادالسلطنه ختم را جمع کرد. بعد از ختم با سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، صدرالسلطنه و معین‌السلطان رفتیم اطاق‌های بالایِ سهم‌الدوله. صرف نهار کردیم. چندان به مجلس عزا شباهت نداشت.

—

یکشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۳۳

هوا هم برف می‌بارید، تا نزدیک ظهر به قدر یک بند انگشت روی زمین نشست. شب هم آمیرزاآقاخان و میرزا عزیزالله آمدند.

دوشنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۳

حاجی امین‌الخاقان آمدند مدتی صحبت کرده. بعد پیاده رفتیم منزل آقا شیخ عبدالنبی. چند روز پیش، دختری داشته است به سن دوازده ساله، مدّتی بوده است ناخوش بوده است، مرحومه شده است. رفتیم تسلیت داده. قدری آنجا نشسته صحبت کرده، بعد رفتیم اندرون پیش درّةالدوله آقا شیخ بهاءالدین هم بودند. عصری جائی نرفتم منزل بودم. کسل خیالی بودم. ایران و عزیزاقدس از مدرسه آمده بودند، درس‌هایشان را می‌خواندند. آقاجان هم بازی می‌کرد و گاهی درس‌های بچه‌ها را بر هم می‌زد.

سه‌شنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۳

حضرات اقدس احضار فرمودند. عصری سوار شده رفتم امیریه. مجدالدوله و سعدالملک حضور حضرت اقدس بودند. حضرت اقدس مدّتی فرمایشات فرمودند یک ساعت و نیم از شب گذشته مراجعت کردم. وزیر مختارروس و ژنرال قنسول روس آمده بودند. من نبودم کارت گذاشتند.

چهارشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. دم در خانه مستوفی‌الممالک مجدالدوله را دیدم که با پسرش مجدالسلطنه نشسته‌اند توی کالسکه می‌روند. من را که دیدند می‌روم منزل مستوفی‌الممالک آنها هم پیاده شده آمدند. آقا شیخ محمدرضای مجتهد، پیش مستوفی‌الممالک بودند. جمعی هم در اطاق دیگر بودند از قبیل فخرالملک، انتظام‌الدوله، موقرالدوله و بشیرالدوله. ما رفتیم پیش مستوفی‌الممالک قدری نشستیم. بعد برخاسته، عذرخواسته، سوار شده رفت به درِ خانه. اوقاتش هم تلخ بود. من هم سوار شده آمدم منزل. عصری هرمز میرزا آمد رفتم بیرون. خودش بود با جالینوس. از هر قبیل صحبت کرد از تغییر خدیوی مصر و مبدّل شدن سلطنتِ خدیو مصر که با عثمانی‌ها همراهی کرده و بر ضد انگلیس‌ها جنگ کرده بعد انگلیس‌ها هم تشکیل سلطنتی داده. یکی از مصری‌ها را ، محمد علی پاشا که یا از اقوام همین خدیو یا یکی از نجبای مصری بود او را به سلطنت نشانده‌اند. تاجگذاری مفصل کرد. حالا مصر دارای اعلیحضرت است و سلطنت. اخباری که هرمز میرزا می‌داد گویا شهبندر عثمانی مقیم کردستان. عذر حاکم کردستان را خواسته است. گفته است امورات کردستان متعلق به عثمانی است. صحت و سقمش معلوم نیست.

پنجشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۳

روزنامه تنبیهِ درخشان مقاله نوشته بود پریروز. گوشه‌اش به من بود. معتضدالاطبا که آدم فضولی است او مدیر رزونامه تنبیه درخشان است او می‌نویسد: این شرح روزنامه «خواب یا مکاشفه ـ دیشب نشسته بودم که ناگهان دیدم رفیقم هر دم خیال، از درد وارد شد و بدون مقدمه گفت چون می‌دانم تو شاه پرست هستی خواستم این مطلب را برای شما عنوان کنم. آیا می‌دانی باعث چه شد که این اواخری‌ها، آن شوکت و عظمت سلطنت مرحوم ناصرالدین‌شاه، به کلّی کاسته و عاقبت مقتول گردید. سبب این شه که امیرکبیرها مبدّل به مردک‌ها و سالار اصلان‌ها تبدیل به عزیزالسلطان‌ها شدند. آیا دلیل این را فهمیدید که مرحوم مظفرالدین‌شاه برای چه هیچ نتوانست به اساس سلطنت خود رونق داده حیثیت سلطنت را محفوظ بدارد؟ برای این شد که ندما و اعضای درباری وی از قبیل بصیرالسلطنه‌ها و بقال‌اوغلی‌ها بودند. همچنین شیرازه سلطنت محمدعلی شاه خراب و پریشان نگردید مگر از سوء اعمال مجلل‌ها و صنیع‌حضرت‌ها. حالا می‌ترسم گوش شیطان کرد هفت قرآن در میان. در فرح‌اباد از این قبیل اشخاص جسارت کرده به حضور اعلیحضرت هممایونی تشرف حاصل نمایند. گفتم هرگز چنین چیزی نخواهد بود. زیرا اعلیحضرت همایونی از عقل پیر و در عمل بصیرند. بعد گفت چون امروز وقت ندارم همین قدر میگویم».

این چند (مدّت) که من فرح‌آباد حضور اعلیحضرت بودم و اظهار مرحمت می‌فرمودند پسرهای عضدالملک روح سوخته (برای آنکه)، مبادا من در خانه مصدرِ خدمتی بشوم، یا این که یکی از کارهائی که راجع به آنهاست به من بدهند، تدبیر کرده این شرح را دادند نوشتند که ذهن شاه را از من مشکوک بگردانند. سردار همایون رئیس نظمیه آمد رفتم بیرون مدّتی با او صحبت کردم. شب هم آمیرزاآقاخان آمد قدری صحبت کرده، دعاهای شب جمعه را خوانداه، استراحت کردم.

جمعه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، شریف‌الدوله، میرزاسلیمان خان و جمعی متفرقه آنجا بودند. قدری نشستم. مستوفی‌الممالک سوار شده رفت خانه مرحوم مخبرالدوله. عیال مخبرالملک که دختر نیّرالملک است مرحومه شد. مجلس ختم دارند. مستوفی‌الممالک رفت که ختم را جمع بکند. من هم رفتم، جمعی بودند. آسید محمد طباطبائی، میرزا محمد صادق پسرش، صاحب اختیار. مهندس الممالک، ذکاءالملک، مخبرالدوله، حکیم‌الملک و دبیرالملک. بعد مستوفی‌الممالک ختم را جمع کردند. بعد از صرف قهوه و قلیان مجلس بر هم خورد. نزدیک ظهر بود. امروز اوّل ژانویه، عید فرنگی‌هاست رفتم به سفارت‌ها کارت گذاردم بعد از ظهر بود که وارد منزل شدم. عصری هم دعاهای جمعه را خواندم

شنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۳

حاجی امین‌الخاقان آمد مدتی صحبت کردیم. نهار را هم اینجا صرف کرده. عصر کشیک‌چی‌باشی آمد مدتی صحبت کرده رفت. شب هم آمیرزا آقاخان آمد.

یکشنبه ۱۶ شهر صفر ۱۳۳۳

عصری سوارشده رفتم رو به فرح‌آباد. رفتم پیش وزیر دربار، توی آلاچیق خود وزیردربار، اعلیحضرت همایونی هم از صبح به شکار رفته بودند. مجدالدوله، معین‌السلطان، و فخرالملک هم در رکاب سوار شده بودند. بعد مجدالدوله و میعن‌السلطان آمدند. معلوم شد کوه سیاه غار را جرگه کرده بودند. اعلیحضرت نیم ساعت از شب گذشته تشریف آوردند. شب هم کشیک‌چی‌باشی و معین‌الملک بودند. مدّتی با وزیردربار تخته‌بازی کردم. صرف شام کرده استراحت کردم.

دوشنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۳

اعلیحضرت همایونی سوار شده به طرف شش گوش به شکار تشریف برده بودند. من هم پیش از وزیر دربار بودم. شاهزاده اعتضادالسلطنه، احتساب‌الملک، سردار حشمت، معین‌الممالک، کشیک‌چی‌باشی . مجدالسلطنه بودند. قدری تخته‌بازی کردم، گاهی با وزیردربار، گاهی با احتساب‌الملک. صرف نهار کردیم. نزدیک غروب اعلیحضرت آمدند. مستوفی‌الممالک هم در رکابشان بودند، وقت ظِهر رفته بودند حضورشان شرفیاب شده بودند. مدّتی هم سواره در رکابشان بوده‌اند. بعد رفته بودند شهر. شب را هم پیش وزیر دربار بودیم صحبت می‌کردیم. قدری تخته‌بازی کردیم.

سه‌شنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۳

امروز اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای شهر می‌شوند. در واقع روز کوچ است. آلاچیق‌های وزیر دربار را جمع کردند. کشیک‌چی‌باشی، سردار حشمت، کالسکه‌چی باشی و لقمان‌الدوله بودند، بعد اعتضادالسلطنه هم آمدند. اقبال‌الدوله و مسرورالسلطنه هم از شهرآمدند. اقبال‌الدوله شعری به اعلیحضرت همایونی عرض کرده بود و در ضمن استدعای مرخصی، خواسته بود گاهی برود به شکار کبک و مجاز باشد. بعد از نهار حضور اعلیحضرت همایونی شرفیابی حاصل کردیم. ولیعهد و اعتضادالسلطنه حضور اعلیحضرت بودند. اقبال‌الدوله شعرش را خواند. مدتی سربه سر اقبال‌الدوله گذارده شوخی کردم. اعلیحضرت تفریح می‌فرمودند. اقبال‌الدوله قوش‌هایش را آورده بود. عصری اعلیحضرت سوار شده، اقبال‌الدوله را مقرر فرمودند سوارشو، شد با قوش‌هایش. تشریف فرمای درّهٔ زرک شدند. من هم رفتم پیش وزیردربار. بعد اعلیحضرت احضار فرمودند. اسب فرستادند سوارشده رفتم اوّلِ درّهٔزرک شرفیاب شدم. صحبت‌کنان در رکاب مبارک بودیم و گاهی سربسر اقبال‌الدوله

می‌گذاردیم. پشت باغ قدیم درّهٔ زرک، اعلیحضرت یک تیهو زدند. بعد رفتیم تا بالای باغ زرک. سر استخر. اقبال‌الدوله قوش‌هایش را انداخت برای کبک. دو تا کبک گرفتند. بعد چون دیر وقت بود مراجعت فرمودند به شهر. اعلیحضرت هم سر راه در عمارت آصف‌السطنه پیاده شدند و تماشای عمارت آصف‌السطنه را کرده بودند. آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک همهٔ روز با بچه‌ها رفته بودند همسایگی، خانهٔ فخراعظم دختر مرحوم اتابک که الحال زن معتمدالدوله است و عجالتاً با هم قهر هستند و متارکه دارند. تعزیه. اخبارات تازه این است که می‌گویند: ارامنه خیال اغتشاش دارند. کمیته‌ها ترتیب داده‌اند، اسلحه و بمب زیادی در خانه‌هایشان مرتّب کرده‌اند. سفارت روس و انگلیس را می‌ترسانند. کلیه مردم هم بی‌هیجان نیستند. شب نامه‌ها، شب‌ها می‌اندازند. شاه و وزراء را متصل تهدید می‌کنند. مردم هم دسته‌بندی می‌کنند. آذربایجان و تبریز که خیلی مغشوش است. قنسول روس را که در اردبیل بوده است می‌گویند کشته‌اند. توی مردم و مخصوصاً ارامنه هیجانی است. آشوب طلب‌ها پی‌موقع می‌گردند که وقت به دست بیاورند آشوبی برپا بکنند. جنگ اروپ هم در نهایت سختی برقرار است. مجلس هم که دو روز است علنی است. اعتبارنامه‌ها را می‌خوانند. هنوز از وکلا کس را رد نکرده‌اند. بی‌پولی مملکت و دولت هم که به حدّی رسیده است که مافوقش متصور نیست. نزدیک است تمام ادارات دولت و دربار از کار بخوابد. عقل و گُه تمام اهل ایران و وزراء و امراء، شاهزادگان، تجّار، کسبه، علماء، وکلاء، اعیان و اشراف، خانم‌ها، نوکرباب‌ها تمام قاطی است. می‌گویند شاهزاده عزّالدوله از حمایت دولت روس خارج شده، تبعیت ایران را به او دادند.

چهارشنبه ۱۹ شهرصفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم مسعودیه پیش مستوفی‌الممالک. فخرالملک. اسعدالملک.

میرزاسلیمان خان، معتمدالدوله، بصیرالممالک و جمعی از سیدهای کاشی که از دست نایب حسین آمده بودند و عارض بودند، نشسته بودند. مستوفی‌الممالک بیرون آمده رفتند تو باغ بزرگ مسعودیه، قدری سرپا و (در حال) راه رفتن پذیرائی کردند. بعد سوار شده رفتند به درِ خانه. من هم آمدم منزل اقبال‌الدوله مدتی با او صحبت کرده. از آنجا رفتم منزل فرمانفرما: قوام‌الدوله، صدیق‌السلطنه و بهاءالدوله بودند. صرف نهار را هم آنجا کردم. بعد از نهار مؤیدالدوله و موقرالدوله آمدند، بودیم تا عصری. ناصرالدوله، محمد ولی میرزا پسرش هم بودند. عصری با فرمانفرما سوار درشگه شدیم که فرمانفرما بیاید من را برساند منزلم. توی میدان توپخانه میرزا عزیزالله را ملاقات کردیم به من یک اشاره‌ای کرد، معلوم شد با من کاری دارد. من به فرمانفرما گفتم من اینجا پیاده می‌شوم . پیاده شدم. میرزا عزیزالله گفت معتضدالطباء مدیر روزنامه تنبیه منتظر شماست پیاده رفتیم منزلش. گله گزاری در خصوص روزنامه کردم. او هم عذرخواهی کرد و قرارگذارد جبران بکنند. بعد آمدم منزل. آقای شعاع‌السلطنه هم از حمایت دولت روس خارج شده است همین‌روزها وارد ایران خواهد شد و به طهران می‌آید.

پنجشنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۳۳

زیارت اربعین را خوانده، سوار شده بر حسب وعدهٔ مستوفی‌الممالک رفتم منزل اقبال‌الدوله. مستوفی‌الممالک، مسرورالسلطنه، اسعدالملک، مبین‌الدوله بودند قدری صحبت کرده، بعد صاحب اختیار هم آمد. بعد رفتم بروم خانه میرزا محسن، برادرصدرالعلماء روضه. توی مسجد شاه سردار منصور را دیدم که از آنجا می‌آید. گفت روضه تمام شده است. با او برگشته آمدیم با هم سوار شده. رفتیم منزل سردار معتمد احوالپرسی. بعد سردار منصور من را برد منزل خودش. نهار هم من را نگاه‌داشت. بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته. بعد پیاده رفتم منزل معین‌السلطان روضه، جمعی

بودند. امجدالدوله، ظفرالسلطنه. مؤیدالدوله، عمیدالدوله، حاجی‌امین‌الخاقان، سردار منصور، عمیدالملک، هرمزمیرزا، علاءالملک، و صدرالسلطنه هم بودند. اخبارات تازه این است که: روزنامه‌های فوق‌العاده تمام از فتوحات عثمانی نوشته بودند. قشون روس با قنسول روس تبریز را تخلیه کرده رفته‌اند در مرند اردو زده‌اند و قشون روس که در سایر نقاط آذربایجان بودند، آن‌ها هم در مرند جمع شده‌اند. قشون عثمانی وارد تبریز شده‌اند. خیلی اهل تبریز از آنها خوب پذیرائی کرده‌اند، نقل و شیرینی ریخته‌اند سرشان. قنسول انگلیس و فرانسه هم از تبریز رفته‌اند. ارامنه هم هر چه بودند از شهر خارج شده به طرف روسیه می‌روند. بصره را هم انگلیس‌ها متصرف شده‌اند. طرف قفقاز قشون عثمانی خیلی پیشرفت کرده است.

جمعه ۲۱ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه، توی باغ دیدم موثق‌الدوله، اعتمادالسلطنه خلوت نشسته‌اند من هم رفتم نشستم مدتی صحبت کردیم. رفتیم عمارت ابیض صرف نهار کرده، بعد آمدم توی باغ قدری راه رفته. حضرت ولیعهد تشریف آوردند مدّتی با ایشان توی باغ گردش کرده صحبت می‌کردیم. بعد رفتیم با حضرت ولیعهد سوار کرجی شده در حوض جلوی بادگیر به قدر نیم ساعت سوار بودیم و صحبت کردیم. گاهی من پارو می‌زدم، گاهی حضرت ولیعهد پارو می‌زدند. بعد رفتیم در اطاق شمس‌العماره که عجالتاً منزل حضرت ولیعهد است صرف چائی کرده، دو دست شطرنج بازی کرده بعد آمدم عمارت ابیض پیش موثق‌الدوله، بعد با هم سوار شده آمدیم منزل ظهیرالاسلام روضه. جمعی آنجا بودند: صدرالعلماء، علاءالملک، صدرالسلطنه، مصدق‌السلطنه، نظام‌السلطنه و سهم‌الملک. بعد هم اعتضادالسلطنه، مجدالدوله و احتساب‌الملک آمدند. ظهیرالاسلام و انتظام‌السلطنه هم آمدند. غروب برخاسته آمدم منزل.

شنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۳۳

با آمیرزا آقاخان سوار شده رفتم خانهٔ نظام‌السلطان، احوالپرسی افتخارالسلطنه. قدری در حیاط بیرونی پیش نظام‌السلطان نشسته صحبت کردیم. بعد رفتم اندرون پیش افتخارالسلطنه احوالش قدری بهتر بود. بعد آمدم منزل عصر رفتم حمام. حمام خودمان را امروز گرم کرده بودند. عصری مقبل‌الدوله آمد. بعد با آمیرزا آقاخان و مقبل‌الدوله سوارشده رفتیم توی میدان توپخانه. مقبل‌الدوله رفت. من با میرزا آقاخان رفتیم منزل فخرالاسلام تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم. بعد آمدم منزل.

یکشنبه ۲۳ شهر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم دیدن امیرنظام، مدّتی است از همدان آمده است. در وکالتش هم بعضی ایرادات کرده بودند ولی گذشته. سردار اکرم پسرش بود مدتی صحبت کردیم. بعد از آنجا آمدم منزل صمصام‌السلطنه. شاهزاده احتشام‌الدوله و نوه‌هایش که پسرهای سالار مسعود پسر سردار ظفر هستند بودند. بعد علاءالملک و سردارکل آمدند مدتی صحبت کردیم از آنجا برخاسته سردارکل با من نشست توی درشگه رفتیم رو به منزل. سردارکل من را به اصرار برد منزل. مدتی صحبت کرده صرف نهار کردیم. عصری سوار شده رفتیم به درِ خانه. وزیر دربار در اطاقش (در) قصر ابیض بود. شاهزاده عزالدوله که از حمایت روس‌ها خارج شده آمده بود به درِ خانه حضور اعلیحضرت و تشکرات کرده بود. فرمانفرما هم بود. من رفتم در عمارت شمس‌العماره حضور حضرت ولیعهد مشرف شدم. در توی باغ در خدمتشان راه رفته صحبت می‌کردیم. قشون روس به کلّی از تبریز و آذربایجان رفته، قشون عثمانی هم اطراف تبریز هستند. تلگرافی زده‌اند که حاکم آذربایجان را زودتر بفرستید. کسبه و تجار طهران هم استدعا کرده‌اند که حضرت ولیعهد، فرمانفرمای کل آذربایجان را زودتر روانه بکنید چون سر روس‌ها هم عجالتاً

خوب گرم است و از هر طرف به دولت روس فشار آوردند، این است که موقع مقتضی شده که حضرت ولیعهد زودتر بروند آذربایجان. دو سه روز است هم که مشغول همین کار هستند که تهیه حضرت ولیعهد را ببینند که به همین زودی حضرت ولیعهد حرکت بفرمایند رو به تبریز. دور نیست که تا ده پانزده روز دیگر حضرت ولیعهد حرکت بفرمایند. بعد آمدیم توی اطاق مجدالدوله حضور حضرت ولیعهد مدّتی نشسته با هم صحبت می‌کردیم. ولیعهد بی‌نهایت دستپاچه است از برای حرکت کردن. دو مرتبه هم فرستاده رئیس‌الوزراء را خواست، او هم در جواب پیغام کرد؛ که مشغول خدمات راجع به ولیعهد هستم. باری اعلیحضرت همایونی هم خیلی میل دارند که حضرت‌اقدس جدّ بزرگوارشان[1] از حمایت دولت روس خارج بشوند. ولی حضرت‌اقدس از شدت ترس و سوءظنّی که دارند راضی نمی‌شود. صاحب اختیار از طرف رئیس‌الوزراء آمد مدتی با ولیعهد خلوت کرد. تا نزدیک غروب باز من را خواسته مدتی صحبت کرده، تشریف فرمای اندرون شدند.بعد من هم آمدم منزل. امروز در مجلس شورای ملّی اعتبار نامه‌ها تمام شد. مجلس علنی افتتاح شده بود. جمعیت زیادی بودند. «شارژدافر» آلمان با جبروت تمام رفته بود تماشا.

دوشنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده رفتم مسعودیه، پیش مستوفی‌الممالک. مستوفی‌الممالک بعد رفت خانهٔ نظام‌الملک. می‌خواهند نظام‌الملک را پیشکار حضرت ولیعهد بکنند که برود آذربایجان. من هم آمدم شب به جائی نرفتم قدری کسل بودم.

سه‌شنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۳۳

عصری سوار شده رفتم به درِ خانه توی باغ قدری با وزیر دربار راه رفته صحبت

۱ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه

کردیم. نظام‌الملک پیشکاری مملکت آذربایجان را قبول کرده. مجدالملک هم رئیس درِ خانه حضرت ولیعهد شده است. جمعی را هم از نوکرهای شاه شهید و مرحوم مظفرالدین‌شاه از برای خدمت حضرت‌اقدس ولیعهد و از برای حکومت‌های جزء آذربایجان معین کرده‌اند. چون هنوز معین نیست رفتنشان، و سمتی ندارند ننوشتم. باری علی‌الحساب مجدالملک برای پیشکاری درِ خانه. نظام‌الملک هم برای پیشکاری، در واقع حکومت آذربایجان (معین شده‌اند). بعد با وزیر دربار سوار شده رفتیم خانهٔ مرحوم شیخ سیف‌الدین روضه. از آنجا رفتیم خانقاه مرحوم میرزا حسن، مرشد ظهیرالدوله. حضرات سر مقبره روضه می‌خواندند. مقبره را آیینه‌کاری و ازاره‌اش را کاشی‌کاری خوبی کرده‌اند. یمین‌الدوله، سپهدار، سیف‌الدوله، حاجب الدوله، قوام‌الدوله، صدیق السلطنه، نظام‌السلطان، مشکوة‌الدوله و جمعی بودند. بعد با مشکوة‌الدوله آمدیم خانه اشرف‌السلطنه، چون برادرش مرحوم شده از او دیدن نکرده بودم. قدری آنجا نشسته، بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: قنسول روس مقیم اردبیل را بعضی می‌گویند کشته‌اند، بعضی می‌گویند زخمدار شده است. قشون روس هم از تبریز خارج شده، نزدیکی سرحدهایشان اردو دارند. یک مقداری قشون عثمانی هم در طرف تبریز هستند. قشون روس که در قزوین بود، حرکت کرده رفت به طرف روسیه. ولی یک منزل که رفتند وزیر مختار روس مقیم طهران تلگراف کرد که نروند. دو روز از برای خاطر وزیر مختارشان ماندند. وزیر خارجه روس هم به رئیس (قشون) روس مقیم قزوین تلگراف کرده بود که: قشونِ قزوین در قزوین بماند، نروند. رئیس قشون گفته بود من مطیع اوامر وزیر جنگ هستم او بایست دستور بدهد ولی برای خاطر وزیر مختار ما به تأنّی حرکت خواهیم کرد. هنوز دستوری نرسیده است ولی چند نفر صاحب‌منصب قزاق مجدداً به قزوین آمده‌اند. روس‌ها عجالتاً سکوت اختیار کرده‌اند. روزنامه نویس‌ها هرچه دلشان می‌خواهد بر ضدّ روس‌ها می‌نویسند. از علمای کربلا و

نجف هم حکم‌های متعدد آمده، مبنی بر حکم جهاد، مردم از ذلّت روس و فاتحیت عثمانی، اظهار خوشحالی و مسرّت می‌کنند. به روس‌ها فحش می‌دهند آنها هم سکوت می‌کنند. بعضی‌ها هم در شهر بر ضد اعلیحضرت مشغول کارکردن و دسته‌بندی کردن هستند. از قراری که می‌گویند پول‌ها خرج کرده و می‌کنند که تغییر سلطنت بدهند. یک دسته برای ناصرالدین‌میرزا مشغول کار هستند، یک دسته برای شعاع‌السلطنه، از علما. وزرای سابق، شاهزاده گان، اصناف و کسبه و...و...و.

دو ماه و نیم قبل من به حضرت‌اقدس خودمان گفتم ملتفت باشید که با این وضع نمی‌گذارند نوهٔ شما به این راحتی سلطنت بکند. فکر نوکر خوب بکنید. دور و بر شاه را آدم‌های خوب بگمارید. الان اجزای شاه، راپرت‌چی و خفیه‌نویس و همان‌ها که خیال تغییر سلطنت را دارند هستند. با آنها هم دست هستند. تمام این مطالب و خیالِ بعضی از مردم و شاهزادگان و وزاری سابق را من به حضرت‌اقدس عرض کردم. گوئی من این حرف‌ها را به دیوار زده‌ام، هیچ نگفت و هیچ نکرد. حضرات تازه فهمیده‌اند که بعضی‌ها در کار هستند و دارند خشک و خالی از آب حمّام دوست می‌گیرند. تازه به صرافت افتاده‌اند، روزها از طرف اعلیحضرت از مردم احوالپرسی می‌کنند، از طرف اعلیحضرت مردم ار احضار می‌کنند احوالپرسی خشک و خالی می‌کنند. وزیر دربار هم مشغول پول جمع کردن است چون می‌داند اگر وضع بهم بخورد او را نخواهند گذاشت به وزارت باقی بماند، از ترس خودش است که از قول اعلیحضرت از مردم دلجوئی می‌کند و الاّ دلش برای شاه و این سلطنت نسوخته است. چند نفر از سردارهای مکری رعیت ایران را عثمانی‌ها به اسم اینکه روس فیل هستند به دار زدند.

چهارشنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۳۳

صبح مودب‌السلطنه آمد قدری صحبت کردیم. بعد حسب دعوت سرکار

خاصه‌خانم رفتم امیریه. اول حضور حضرت‌اقدس رسیده بعد رفتم خدمت سرکار خاصه‌خانم.شب هم‌با سرکارمعزّزالملوک‌ایران‌جون، عزیزجون و آقاجون آمدیم منزل.

پنجشنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم سفارت روس. چون عید سال جدیدشان بود. کارت گذاشتم. بعد رفتم به درِ خانه. زیر عمارت ابیض. وزیر دربار با جمعی نشسته بودند از قبیل مجدالدوله و حاجب‌الدوله. بعد یمین‌الدوله، عمیدالملک، مشیرحضور، معتضدالسلطنه، بهاءالدوله و کاشف‌السلطنه آمدند. باقرخان هم آمد پسر ستارخان را هم آورده بود. بعد اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند رفتیم توی خیابان، جلوی اطاق برلیان شرفیاب شدیم. بعد تشریف بردند توی اطاق، مجدداً شرفیاب شدم. احتساب الملک و بعضی از پیشخدمت‌ها هم بودند. یک دست شطرنج با احتساب‌الملک بازی کردند. من هم از برای اعلیحضرت بازی می‌گفتم. از احتساب‌الملک بردند. بعد آمدم عمارت ابیض با وزیر دربار صرف نهار کردم. یمین‌الدوله را هم می‌گویند، با ولیعهد خواهد رفت تبریز. از قرار عمیدالدوله، معتمدالدوله، معتضدالسلطنه، مشیرحضور، اینها را هم می‌فرستند تبریز. شریف‌الدوله را از معاونت وزارت داخله معزول کردند به سمت کارپردازی می‌رود تبریز. دو ساعت به غروب مانده با مرآت‌الممالک سوار شده آمدیم رو به خانقاه، روضهٔ امیرجنگ. سیف‌السلطنه، نظام‌السلطان، احتساب‌الملک و صدیق‌السلطنه بودند. سرکار معزّزالملوک را هم ملکه ایران دعوت کرده بود آمده بود روضه.

جمعه ۲۸ شهر صفر ۱۳۳۳

دعاهای روز جمعه زیارت عاشورا و زیارت حضرت‌امام حسین را خوانده سوارشده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. مدّتی با میرزا سلیمان خان خلوت داشتند. من هم

در اطاق دیگر با میرزا یوسف پسر مستوفی‌الممالک، جهانسوزمیرزا و اسعدالملک صحبت می‌کردیم. تقریباً بعد از ظهر بود که رفتیم پیش مستوفی‌الممالک قدری صحبت کردیم. بعد آمدیم توی حیاط قوش‌های مستوفی‌الممالک را آوردند سیر کردند. بعد خداحافظی کرده آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک تشریف بردند رو به امامزاده حسن. من هم عصر قدری کتاب و روزنامه خواندم. سرکار معزّزالملوک هم یک ساعت از شب گذشته آمدند از قراری که می‌گفتند امازاده حسن جمعیت زیادی از هر قبیل بودند.

شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه. وزر دربار، صاحب‌اختیار، حاجب‌الدوله، احتساب‌الملک، معتضدالسلطنه، صدق‌الملک، امین‌الضرب و جمعی بودند. مجدالملک بعد هم وزراء آمدند رفتند در اطاق هیئت. «شارژدافر» آلمان هم آمده رفت پیش رئیس‌الوزراء. از قراری که گفتند مجلل‌الملک که سابق کالسکه‌چی‌باشی اعلیحضرت محمدعلی‌شاه بود، امیرآخور ولیعهد شده می‌رود تبریز. اعتماد قاجار هم ناظر شده و مشیرحضور رئیس خلوت. اینها معلوم شده‌اند. سایر کارهای درب خانه ولیعهد را هم تعیین کرده‌اند. بعد شاید تغییر بکند. اعلیحضرت هم بیرون تشریف آوردند. حضرت‌اقدس تشریف آوردند قدری با اعلیحضرت توی باغ باغ راه رفته. تشریف‌فرمای اطاق شدند. به قدر یک ساعت حضرت‌اقدس در حضور اعلیحضرت بودند بعد تشریف بردند دم درِ دیوان‌خانه. وزیردربار، لقمان، آصف‌السلطنه و من در خدمتشان بودیم به آصف‌السلطنه فرمودند برو خدمت حضرت ولیعهد از قول من بگو که می‌خواستم بیایم شما را ملاقات کنم. تبریک تشریف‌فرمائی رفتن به آذربایجان را بگویم ولی چون اندرون تشریف داشتند مزاحم نشدم. عزیزالسلطان و سلطان محمود میرزا را هم می‌خواستم به شما بسپارم. ولی اگر با خودتان ببرید ممنون می‌شوم و اگر هم

نبرید دلتنگ نخواهم شد. آصف‌السلطنه را فرستادند من را هم مقرر فرمودند بروم از رئیس‌الوزراء احوالپرسی کنم. خودشان تشریف بردند. من رفتم اطاق هیئت‌وزراء. رئیس‌الوزراء با «شارژدافر» آلمان خلوت کرده بودند. به قدر یک ساعت معطل شده تا «شارژدافر» رفت، پیغام را رسانده بعد آمدم بیرون. وکلای مجلس هم لایحه‌ای به خاک پای اعلیحضرت عرض کردند در جواب آن لایحه‌ای که در مجلس اعلیحضرت نطق کرده بودند. آمده‌اند وکلا برای این که کار داخل مجلس تمام است حالا منتظر هستند که دولت به مجلس خدمت رجوع بکند. من هم آمدم منزل صرف نهار کردم. از این پیغامی که حضرت‌اقدس به ولیعهد داده‌اند اوقاتم تلخ شده. چون چند روز پیش خود حضرت ولیعهد خیلی اصرار کردند میرآخوری کالسکه‌خانه خودشان را به من و من گفتم آلودگی من زیاد است به این جهت عذر آوردم. حضرت ولیعهد دو سه روز قبل از اعلیحضرت استدعا کرده بودند که امر بشود که من را مقرر فرمایند که در رکابشان بروم. اعلیحضرت فرموده بودند که عزیزالسلطان بایستی پیش من بماند کار شما هم همچه کاری نیست که به درد او بخورد. حکومت‌های آنجا هم قابلیت او را ندارد. باری از دادن این پیغام خلقم تنگ بود.

یکشنبه غرّه شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه را خواندم. حاجی‌امین‌السلطان آمدند صحبت می‌کردند نهار را هم اینجا صرف کردند بعد از نهار رفتند بی‌نهایت کسل خیالی بودم یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل آقا میرزاآقاخان. از شدت خیال مثل دیوانه‌ها رفتم از دروازه قزوین بیرون طرف باغ شاه. از دروازه دولت آمدم توی شهر. آمدم منزل

دوشنبه ۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه. اعلیحضرت آمدند بیرون. نظام‌الملک، مدّبرالسلطنه

پسرش با پسر کوچکش اعظم‌الملک که می‌رود آذربایجان آمد و حضور مبارک شرفیابی حاصل کرد. قدری فرمایشات فرمودند. من هم رفتم توی اطاق وزیر دربار، یعنی در عمارت ابیض صرف نهار کردم. بعد معتضدالسلطنه آمد، صحبت دیشب مجلس را می‌کرد در باب وکالت حاجی آقای شیرازی که مدتهاست مطرح مذاکره است. آخرالامر با ورقه رأی گرفتند چهل و چند رأی بر ر،ردّش درامده و دوازده رأی بر قبولش. بعد سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم درِ خانه در عمارت ابیض پیش وزیر دربار. صاحب‌اختیار، حاجب‌الدوله، مهندس‌الممالک، مجدالملک و بشیرالملک بودند. بعد آمدیم توی باغ، قدری با سلطان‌محمودمیرزا و آصف‌السلطنه رفته صحبت کردیم. اعلیحضرت هم آمدند بیرون شرفیابی حاصل کردیم. بعد تشریف بردند توی اطاق. من هم با سلطان‌محمودمیرزا آمدیم امیریه، حضور حضرت‌اقدس شرفیابی حاصل کردم. عصری مجدداً با سلطان‌محمودمیرزا آمدیم به درِ خانه. رفتیم حضور والا حضرت ولیعهد، توی گَرجی نشسته بودند بعد آمدند بیرون. اظهار مرحمت فرمودند. بعد رفتیم توی اطاق نظام‌الملک با دو پسرش آمدند (مدبرالسلطنه و اعظم‌الملک) حضور والا حضرت ولیعهد. بعد مرخص شده رفتند. بعد من رفتم عمارت ابیض پیش وزیر دربار. شام را هم پیش وزیردربار صرف کردم. ساعت چهار آمدم رو به منزل. توی دیوانخانه و تخت مرمر. چراغ از برای ما آوردند یک صاحب‌منصب گارد هم جلوی ما اسم شب را می‌داد تا ما را از ارک بیرون کردند. بعد آمدم منزل امروز پای تلفن سرکار معزّزالملوک با سرکار خاصه‌خانم دعواشان شده بود یک و به دو کرده بودند. معزّزالملوک هم خلقش تنگ بود ولی حضرت‌اقدس دلجوئی کرده بودند. سالار اعظم که پیکشکار و قوم امیربهادر جنگ بود مرحوم شده است.

چهارشنبه ۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سه ساعت به غروب مانده سلطان محمودمیرزا آمد. باهم سوار شده رفتیم به درِ خانه. رفتیم خدمت والا حضرت ولیعهد. دیدم زیر شمس‌العماره با یمین‌الدوله نشسته‌اند صحبت می‌کنند. رفتیم توی اطاق چند دست شطرنج بازی کردیم. مجدالملک هم آمد قدری بود و رفت. مصدق‌السلطنه هم آمد و رفت. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته حضور ولیعهد بودیم و صحبت می‌کردیم. بعد ولیعهد رفت حضور اعلیحضرت من هم آمدم منزل.

پنجشنبه ۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

امروز تمامش را در منزل بودم، به جائی نرفتم. اخبارات تازه این است که: در یکی از شهرهای ایتالیا زلزله آمده، چندین هزار نفر را تلف کرده است. دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم. شعاع‌السلطنه هم که چند روز است وارد رشت شده. همین‌امشب یافردا واردطهران خواهدشد. روزنامه رعد بدگوئی از او کرده و نوشته است.

جمعه ٦ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتیم به درِ خانه. جمعه بود خلوت بود. کسی نبود در عمارت ابیض رفتیم پیش وزیردربار. بعد اعتمادالسلطنه هم آمد قدری صحبت کردیم. آمدیم توی باغ راه می‌رفتیم. اعلیحضرت هم آمدند. یک دور باغ هم عقب سر اعلیحضرت بی‌جهت راه رفتم. بعد آمدم بیرون پیاده رفتم منزل سعدالملک بازدیدی از او کردم. بعد درشگه آوردند سوار شده رفتیم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم. حشمت‌الممالک منشی قنسول‌خانه روس آمد بعضی عرایض داشت عرض کرد و رفت. من هم سوار شده آمدم منزل. شعاع‌السلطنه هم امروز وارد طهران شد.

شنبه ۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

پیاده رفتم مسعودیه منزل مرحوم جلال‌الدوله پیش مستوفی‌الممالک. مستوفی‌الممالک دو سه روز است عریضهٔ استعفا به خاکپای اعلیحضرت عرض کرده است ولی اعلیحضرت هم قبول نفرموده‌اند. وکلا هم آمده گفت‌وگوها کرده. ریاست وزرائی را دوباره قبولاندند. گویا تغییری در سایر وزراء بدهد. در واقع کابینهٔ دیگری درست خواهد کرد و در مجلس معرفی خواهند شد. مشغول ترتیب کابینه است. با مستوفی‌الممالک سوار شده رفتیم به درِ خانه. او رفت در اطاق هیئت وزراء من آمدم توی باغ. اعلیحضرت هم آمدند بیرون قدری راه رفته بعد رفتند در اطاق. والا حضرت ولیعهد هم آمدند توی باغ. رفتم شرفیاب شده مدّتی دوبه‌دو در توی باغ از هر قبیل صحبت کردیم. بعد رفتم در عمارت ابیض پیش وزیر دربار. محمد صادق خان امیر توپخانه، حاجب‌الدوله، مشکوة‌الدوله، اعتمادالسلطنه بودند قدری صحبت کردیم. بعد آمدم دوباره توی باغ حضور والاحضرت ولیعهد. به قدر یک ساعت از هر قبیل صحبت کردیم. از بابت رفتن به تبریز و غیره. بعد اعلیحضرت، والاحضرت ولیعهد را احضار فرمودند. رفتند شرفیاب شدند. صاحب‌اختیار، مجدالملک و وزیردربار هم شرفیاب بودند که اجزای درب خانه والا حضرت ولیعهد را معین می‌فرمودند. بعد آقای شعاع‌السلطنه آمدند. وزیر دربار رفتند حضور اعلیحضرت تشرف حاصل کردند. به قدر نیم ساعتی در حضور (بودند بعد) آمدند بیرون. شعاع‌السلطنه رفت تکیه دولت سر مقبره مرحوم مظفرالدین‌شاه. امروز روزنامه رعد مجدداً از شعاع‌السلطنه خیلی بد نوشته بود حتّیٰ مردم را ترغیب کرده بود به کشتنش که در سنه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملّی رأی داده است از برای کشتن شعاع‌السلطنه که هر کس او را بکشد بیست و پنج هزار تومان به او بدهند. مزخرفات نوشته بود. باری مجدالملک تلفن کرده بود من را خواسته بود رفتم منزلش مدتی صحبت کردیم. اصرار کرد که اعلیحضرت همایونی اصرار دارند که من در

رکاب والاحضرت ولیعهد عازم تبریز بشوم. خدمتی رجوع شده ولی هنوز معلوم نیست چه هست. نصیرحضور، منشی حضور، مجلل‌الملک گویا در رکاب ولیعهد خواهند بود

یکشنبه ۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه توی باغ راه می‌رفتم. اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند. مجدالملک هم بود. جمعیت زیادی بودند. اعلیحضرت تشریف آوردند اظهار مرحمت فرمودند. بعد فرمودند ولیعهد خیلی میل دارد که تو با او بروی کاری هم از برای شما من خودم معیّن کرده‌ام. یواشکی محرمانه فرمودند. صندوق‌خانه ولیعهد را به شما مرحمت فرمودیم چون امانت دارید. تشکر کردم. مدّتی با من صحبت می‌کردند فرمایشات می‌فرمودند. برای این فرمودند محرمانه باشد که مردم طهران و روزنامه‌نویس‌ها اگر بخواهند ضدیت بکنند برای اجزای ولیعهد، اسمی از من نباشد که من داخل در آنها بشوم. عجالتاً سمتی نداشته باشم. اعلیحضرت قدری در باغ گردش فرموده تشریف بردند توی اطاق. اجزای حضرت ولیعهد را مجدالملک برد حضور اعلیحضرت معرفی کرد. خود مجدالملک پیشکار در خانهٔ والا حضرت ولیعهد، ناظر معزّزالدوله، کشیک‌چی‌باشی احتشام‌الدوله، امیرآخور و کالسکه‌چی باشی مجلل‌الملک، اعتماد حضرت آبدارباشی و قهوه‌چی‌باشی. غلامحسین خان پسر مرحوم میرشکار، میرشکار، اعلم‌الملک پسر لقمان، حکیمِ مخصوص، میرزا صالح خان ایشیک‌آقاسی باشی، عجالتاً معرفی شده‌اند. بعد رفتم عمارت ابیض صرف نهار کردم. بعد از نهار آمدیم حضور والا حضرت ولیعهد به قدر دو ساعتی در حضورشان بوده صحبت می‌کردیم. یمین‌الدوله هم آمد شرفیاب شد او هم در این سفر خواهد بود. ناصرعلی خان پسر ظهیرالدوله را آورده معرفی کرد، آجوان مخصوص والا حضرت شد. نصرت‌الله‌خان طالشی سردار امجد هم در رشت مرحوم شده است.

دوشنبه ۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل نظام‌السلطان، خودش نبود رفتم پیش افتخارالسلطنه مدتی نشسته صحبت کردیم. بعد سوار شده رفتم فرمانفرما، نظام‌الدوله هم دیشب وارد شده. منزل فرمانفرما منزل کرده است. موقرالدوله و صدق‌الدوله برادرش بودند مدتی آنجا صحبت کرده صرف نهار کردم. بعد از نهار هم میرزا محسن آمد، قدری با فرمانفرما خلوت کرد. عصری آمدم به درِ خانه رفتم عمارت ابیض پیش وزیردربار. مجدالدوله شهاب‌الدوله. مشکوةالدوله، احتسام‌الدوله و معین‌السلطان بودند. والا حضرت‌اقدس هم در اطاق سالن بزرگ بودند با مجدالملک و منتظر وزیرمختارانگلیس بودند. باری وزیر مختار انگلیس آمد مدتی پیش والاحضرت ولیعهد خلوت کرد. به قدر نیم ساعت هم با معین‌الوزراء[1] پسر علاءالسلطنه وزیر خارجه خلوت کرد بعد رفت. بعد سوار شده آمدم منزل. اعتبار نامه وزرائی که وکیل هستند از مجلس گذشته، که: مستوفی‌الممالک. محتشم‌السلطنه و ذکاءالملک باشند. ذکاءالملک که از وزارت عدلیه استعفا کرد و رفت وکالت را قبول کرد. خود مستوفی‌الممالک هم چندین بار استعفا کرد ولی نه اعلیحضرت و نه مجلس استعفای ایشان را قبول نکردند و رد کردند.

سه‌شنبه ۱۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

منصورالسلطنه غلامحسین خان، پسر مرحوم مصطفی‌قلی، میرشکار و تفنگداریاشی حضرت ولیعهد شده. سوار شده آمدم به درِ خانه زیر عمارت ابیض. وزیر دربار، صمصام‌السلطنه، لقمان، پسر شاهزاده عزالدوله، معتضدالسلطنه و جمعی بودند. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند، صمصام‌السلطنه و جمعی رفتند شرفیابی حاصل کردند. بعد آمدیم اطاق زیر عمارت ابیض صرف نهار کردیم. مجدالملک،

۱ـ حسین علاء

اعتضادالسلطنه و جمعی بودند. بعد از نهار رفتم اطاق اعتمادالسلطنه، آنجا هم احتساب‌الملک، مجدالملک، اعتمادالسلطنه و معتضدالسلطنه بودند صرف چائی و قلیان کرده، بعد دوباره رفتم عمارت ابیض. وزیر دربار پدرسوختهٔ بی‌همه چیز از خواب راحت برخاسته بودند. باری وزیرمختارروس آمد و در سالون عمارت ابیض شرفیابی حاصل کرد. بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: دیروز عصر سهم‌الدوله رفته بوده است دوشان‌تپه گردش. مراجعت که می‌کرده است بر می‌خورد به چند قزاق، قزاق بی‌مقدمه بنامی‌کنند رو به سهم‌الدوله تفنگ انداختن و گلوله بارانش می‌کنند از آنجاکه مشیت‌الهی نبوده است گلوله‌ها هیچ‌کدام به او و کالسکه‌چی او نخورده است تا توی شهر هم سهم‌الدوله را تعاقب کرده بودند. خیلی تعجب است. باقی را انشاءالله بعد از تحقیق از خودش، خواهم نوشت.

چهارشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل آقای شعاع‌السلطنه. ظهیرالاسلام، سردار امنع و اجلال الدوله بودند، بعد هم نظام‌الدوله آمد. بعد سوار شده رفتم به سفارت آلمان. امروز عیدِ امپراطورِ آلمان است. سفارت عید می‌گیرند. عصر هم «شارژدافر» پذیرائی می‌کند. جمعی بودند. سفیر عثمانی، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، وزیردربار، احتساب‌الملک، قوم‌الدوله، شارژدافر اطریش، صادق‌السلطنه و معین‌الدوله پسرش، بودند. بعد از آنجا آمدم منزل. سهم‌الدوله و سالارالسلطان بودند. بعد پرسیدم از سهم‌الدوله تفصیل پریروز چه بود؟ معلوم شد رفته بوده است فرح‌آباد. در مراجعت دم در باغ دوشان‌تپه چند نفر قزاق و از قراری که می‌گفت جان محمدخان پسر سردارکل هم در جزء آنها بوده تفنگ می‌اندازند رو به درشگه سهم‌الدوله. خود سهم‌الدوله پیش درشگه‌چی نشسته بوده و مهاری گرفته بوده است تفنناً. این بوده است به خودش گلوله نخورده بوده است. حال رفته نظمیه متظلّم است، مشغول استنطاق هستند.

پنجشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مجدالملک. منشی‌حضور، منصورالسلطنه و نصیرحضور بودند قدری صحبت کرده بعد با مجدالملک سوار شده آمدیم به درِ خانه. رفتیم عمارت ابیض، پیش وزیر دربار. بعد رفتم توی حیاط، اعلیحضرت هم بیرون تشریف آوردند قدری راه رفته بعد تشریف بردند توی آلاچیق والاحضرت‌اقدس ولیعهد هم امروز روز حرکتشان است به شهر نو باغ موثق‌الملک، نقل مکان می‌کنند تا اسباب و لوازم کارشان مرتب بشود و به سلامتی حرکت فرمایند. باری حضرت ولیعهد بیرون تشریف آوردند رفتیم حضور ایشان. خبر آوردند که وزیردربار حامل خلعت اعلیحضرت هستند. بعد والاحضرت ولیعهد با مجدالملک و سایرا جزایشان تشریف آوردند استقبالِ خلعت، تا جلوی شمس‌العماره. وزیردربار جلو افتاده بود و عقبش عدل‌السلطنه صندوق‌دار و خلعت به دست میرزاحسنِ رخت‌داربود. پالتوی تن پوش ماهوت، با یک جفت سردوشی الماس برلیان آورده بودند والا حضرت پوشیده رفتند توی آلاچیق شرفیاب حضور اعلیحضرت شده، اظهار مرحمت فرمودند. ولی اعلیحضرت و والاحضرت هر دو امروز خیلی کسل بود. به واسطه انسی که این دو برادر در مدت عمر با هم داشته و دارند خیلی سخت می‌گذرد. اگر چه چند روز است که با هم وداع می‌کنندو گریه می‌کنند ولی امروز حالشان بی اندازه منقلب است. مجدالملک اوقاتش از دست وزراء تلخ شده برای این که پول به او نمی‌رسانند. باری عریضه استعفا نوشته به والاحضرت داد. هیئت وزراء هم دَمِ در نارنجستان حاضر شده مشایعت کردند. از در شمس‌العماره والاحضرت بیرون آمدند، تماماً اجزای اعلیحضرت و والاحضرت ولیعهد جمع بودند. از شاهزاده‌گان هم اعتضادالسلطنه و نصرت‌السلطنه بودند. ولیعهد هم خلعت پوشیده آمدند. تا بیرونِ درِ میدان توی دالان، گارد مخصوص ژاندرام ایستاده بودند. توی میدان هم یک عده سوار قزاق، سوار نظمیه و ژاندارمری با دو دسته موزیک. امیرآخور

اعـــلیحضرت و والاحـــضرت، کشـــیک‌چی‌باشی اعـلیحضرت والاحـضرت، کالسکه‌چی‌باشی‌ها، احتساب‌الملک، ایشیک‌آقاسی باشی و...و...

تماماً عقب و جلو، هرکسی به فراخور حالش و مقام نوکریش سـوار بـوده. در خیابان هم زدن و مرد بسیاری از هر قبیل از برای تماشا ایستاده بودند. مـن هـم پـیاده تماشاکنان آمدم تا میدان توپخانه. از آنجا سوار شده آمدم منزل. حاجی‌امین‌الخاقان و آمیرزاآقاخان بودند. امروز هم مجلسی ترتیب داده بـودیم از طـلب کـارهای اربـاب شهریار، آمدند قرار برا ین شد که مدتی مدید به او مهلت داده شود. تا مغرب مشغول مذاکره بودیم. آنها رفتند من هم سـوارشـده رفـتم شـهرنو بـاغ مـوثق‌المـلک پـیش والاحضرت ولیعهد. موثق‌الملک و مجدالملک بودند قدری پیش آنها نشسته صحبت کردیم. بعد حضور والاحضرت تشرف حاصل کردم. نصرت‌السلطنه و احتساب‌الملک بودند مشغول صحبت شدیم سر ولیعهد راگرم می‌کردیم که غصه نـخورد. تـلفن هـم درست کرده بودند گاهی با اعلیحضرت صحبت می‌کردند. باری چـند دست تـخته بـا حتساب‌الملک بازی کردم. بعد والاحضرت صرف شام فرمودند. ناظر جدید معزالدوله شامی خوب پخت کرده بود والا حضرت ولیعهد خیلی اصرار کردند کـه مـن هـم در حضورشان صرف شام بکنم من هم بازی بازی با شام کردم. بعد از شام هم مدتی حضور والاحضرت بوده بعد با احتساب‌الملک سوار شده او را درب منزلش پیاده کرده خودم آمدم منزل.

جمعه ۱۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مجدالملک او را ملاقات کرده، از آنجا سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضور والاحضرت ولیعهد. خلوت بود شهاب‌الدوله مشرف بـود بـا نـصرت‌السـلطنه. بـعد از رفـتن شـهاب‌الدوله، یـمین‌الدوله آمـد. بـعد رفـتیم حـضور

والاحضرت ولیعهد، تا ساعت هفت حضورشان بودیم و صحبت می‌کردیم. گاهی شطرنج‌بازی می‌کردیم. شام را هم آنجا صرف کردیم. اعلیحضرت هم پای تلفن فرمایشات فرمودند با والاحضرت. بعد با نصرت‌السلطنه و یمین‌الدوله. بعد من را احضار فرمودند پای تلفن، اظهار مرحمت و احوالپرسی و شوخی زیادی فرمودند بعد والاحضرت استراحت کردند ما هم سوار شده آمدیم منزل.

شنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. در آلاچیق تشریف داشتند. فرمایشات و اظهارات فرمودند. وزیردربار یک بند شمشیر الماس که صدوپنجاه تومان قیمت داشت که تقدیم والاحضرت کرده بود ـ بعد آمدم منزل. یک پاکتِ دورسیاه که علامت عزا داشت از سفارت آلمان آورده بودند. نایب سفارت آلمان مرده، دعوت کرده بودند با لباس رسمی برویم تشییع جنازه بکنیم و نعش را ببرند اکبرآباد. اخباراتی که امروز شهرت دارد این است که: می‌گویند میانه دولت روس و عثمانی جنگ سختی شده است در آذربایجان نزدیک تبریز. مختلف می‌گویند آنچه روزنامه‌نویس‌ها می‌نویسند همچه شهرت‌دارد که جنگی کرده‌اند، عثمانی‌ها و روس‌ها را عقب نشانده‌اند. ولی آنچه اخبارِ غیر این است، می‌گویند: قنسول آمریک تلگرافی کرده است به وزیرمختار روس که قشون روس اردوی عثمانی‌ها را متفرق نموده، شکست سختی به عثمانی‌ها داده‌اند و آن اشخاصی که با عثمانی‌ها همراهی کرده بودند متواری شده‌اند. شهر تبریز را هم روس‌ها متصرف شده‌اند. کار عثمانی‌ها بر هم خورده، گویا خود وزیر مختار هم همین مطلب را برای سپهدار پیغام کرده بوده است. بعضی‌ها می‌گویند کشت و کشتار زیاد شده است. بعد سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک، حضوروالاحضرت ولیعهد. مجدالملک، مؤیدالسلطنه، موثق‌الملک و یمین‌الدوله



ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق از برای نظام‌الملک پیشکار مملکت آذربایجان معین کرده‌اند، او می‌گوید حکماً بایست هفده هزار تومان نقد بدهند تا حرکت بکنم.

بودند. ولیعهد هم با شهاب‌الدوله و معین‌الوزراه پسر علاءالسلطنه خلوت داشتند. بعد از رفتن آنها رفتیم حضورشان شرفیاب شدیم. امروز هم جمعی آمده بودند حضور حضرت ولیعهد. شعاع‌السطنه، ظل‌السلطنه و جمعی دیگر. باری تا ساعت هفت من و یمین‌الدوله و احتساب‌الملک در حضور والاحضرت مشرف بودیم شطرنج‌بازی و صحبت می‌کردیم شام را هم صرف کرده، بعد سوار درشگه یمین‌الدوله شده آمدیم رو به شهر. شب‌ها دروازه را می‌بندند.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

صبح رفتم منزل مجدالملک. بعضی پیغامات والاحضرت داده بودند که من به مجدالملک بگویم و او را روانه بکنم برود پیش نظام‌الملک. چون ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق از برای نظام‌الملک پیشکار مملکت آذربایجان معین کرده‌اند دوازده هزار تومان از بابت مواجبش پیش می‌دهند. او می‌گوید حکماً بایست هفده هزار تومان نقد بدهند تا من تدارکات دیده حرکت بکنم. دولت هم که وضع بی‌پولیش معلوم است. من پیغام بردم که مجدالملک برود نظام‌الملک را ملاقات بکند و بگوید بیش از این مبلغ پول که به شما قرار شده است دولت بدهد، راه نمی‌افتد. اگر حرکت می‌کنی بکن و الاّ از برای پیشکار آذربایجان فکر دیگر بشود. مجدالملک را برداشته سوار کالسکه شده، بَاهم رفتیم تا درِ خانه نظام‌الملک. او رفت من آمدم منزل. کار من با نظام‌الملک جور غریبی شده است مبلغ یکهزار و پانصد تومان من از نظام‌الملک مدّتی است طلب دارم. یعنی از دامادش که او را کشتند طلب داشتم به ضمانت نظام‌الملک. حالا مدت یک سال و نیم می‌شود که من از دستش در عدلیه عارض هستم. در این چند روزه نظام‌الملک محکوم شده است. مأمور سخت از طرف عدلیه درب خانه‌اش گذارده‌اند و مطالبه می‌کنند. من می‌خواهم از او در این موقع گذشت بکنم. ولی اگر بخواهم از این

مبلغ صرفنظر بکنم بایست تقریباً دویست تومان از خودم ده یک به عدلیه بدهم. به قدر دویست تومان هم بیشتر تا به حال خرج کرده‌ام. باری مانده‌ام معطّل. سوار شده رفتم منزل اعلم‌السلطنه نبود. رفته بود امیریه. من هم رفتم امیریه اعلم‌السلطنه را ملاقات کردم کاری با او داشتم. حضرت‌اقدس هم آمدند بیرون. یک اتومبیل آورده بودند که گویا حضرت‌اقدس بخرند. خودم را دیگر به حضرت‌اقدس نشان ندادم. سوار شده آمدم منزل صرف نهار کرده قدری روزنامه نوشتم. بعد والاحضرت ولیعهد با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. معلوم شد که وزراء آنجا امروز جمع خواهند آمد. عصر هم بعضی از علما و سفیر کبیر عثمانی حضور والاحضرت ولیعهد خواهند آمد. بعد رفتم منزل نظام‌الملک. صدرالملک. افخم‌الملک، نصرت‌الملک بودند قدری صحبت کرد، من اظهار خجالت کرده او اظهار دوستی کرد. بعد قرار شد من چیزی به عدلیه، اداره اجرا بنویسم که مأمورها را از دَمِ خانه نظام‌الملک بردارند و در واقع مهلت بدهمش. نظم‌الملک هم که معاون حکومت، یعنی معاون نظام‌الملک شده او هم بود. بعد آمدم منزل. والا حضرت ولیعهد تلفن زدند، من سوار شده رفتم دَربِ خانه، جمعیت زیادی امروز در خانه بود از هر قبیل؛ وزرای معزول، وزرای جدید، شاهزادگان و اعیان هر کس را بخواهید بودند. دسته به دسته می‌رفتند و شرفیاب می‌شدند. بعد از رفتن آنها سلام منعقد شد. سلام امروز هم بد نبود. عده جمعیت سلام زیاد بود. قزاق و ژاندارم بعد از سلام دفیله کردند. بعد از سلام رفتیم عمارت ابیض صرف نهار کردیم. عصری هم مجدالملک و فرمانفرما، آمده رفتند شرفیاب شدند. حضرت ولیعهد هم از امروز تشریف فرما شده بودند. بعد آقای شعاع‌السلطنه آمده رفت حضور اعلیحضرت مدتی خلوت کردند. بعد من و معتضدالسلطنه سوارشده آمدیم منزل نظام‌الملک. آنجا هم جمعی بودند. آقا شیخ‌عبدالنبی، نظم‌الدوله، مظفر شاهسوند بودند. قدری آنجا نشسته آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

صبح سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. توی حیاط جمعی بودند. میرزا محمد صادق طباطبائی، سلیمان میرزا، میرزا سلیمان خان، نصرت‌الدوله و انتظام‌الدوله. بعد رفتند توی اطاق با میرزا محمد صادق طباطبائی خلوت کردند. من رفتم منزل معیرالممالک. قدری هم با او و حشمت‌الممالک و جهانگیر میرزا و مؤیدحضور صحبت کرده، بعد با معیرالممالک رفتیم منزل نظام‌السلطان، اندرون خودش بود، افتخارالسلطنه (هم) بود قدری صحبت کرده نزدیک ظهر آمدم منزل نیم ساعت به غروب سوار شده رفتم شهرنو باغ موثق‌الملک حضور حضرت ولیعهد. جمعی بودند از قبیل حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه و ظهیرالاسلام. من رفتم منزل مجدالملک. نیم ساعت از شب گذشته رفتم پیش حضرت ولیعهد. احتساب‌الملک بود. مدتی صحبت کردیم تا ساعت شش و نیم حضورشان بودیم. بعد سوار شده آمدیم رو به منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

حضرت اقدس با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. نصرت‌السلطنه هم صحبت کرد. اصرار داشتند که من بروم باغ موثق‌الملک، من هم کسل بودم. سوار شده رفتم شهرنو، باغ موثق‌الملک. حضرت ولیعهد با شهاب‌الدوله خلوت داشتند. من رفتم توی اطاق دیگر پیش نصرت‌السلطنه و یمین‌الدوله، صحبت می‌کردیم. بعد احتساب‌الملک هم آمد. حضرت‌اقدس ولیعهد هم خلوتشان تمام شد تشریف آوردند. نقیب‌السادات و فخرالاسلام آمدند روضه خواندند بعد که آنها رفتند قدری بازی شطرنج و ورق بازی کردیم. بعد از صرف شام سوار شده آمدیم به شهر.

جمعه ۲۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم خانه سعدالملک. مشغول بود درس می‌خواند. خبرنگار روزنامه



علاءالسلطنه که چندی قبل در عمارت وزارت خارجه با سفیر عثمانی خلوت داشته است در موقعی که سفیر صحبت می‌کرده خوابش بـرده بـوده است و چُرت می‌زده است.

روس معلم سعدالملک است قدری صحبت کرده بعد آمدم خانه عون‌السلطنه، مشکوةالدوله آنجا بود قدری از هر مقوله صحبت کرده آمدم منزل صرف نهار کرده، عصری هم به جائی نرفتم. شب هم حضرت ولیعهد من را احضار کردند. سوارشده رفتم باغ موثق‌الملک قدری پیش مجدالملک نشسته صحبت می‌کردیم. بعد حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم. نصرت‌السلطنه، یمین‌الدوله، موثق‌الملک، احتساب‌الملک هم بودند به رسم معمول تا ساعت شش حضورشان بودیم صحبت و بازی‌شطرنج می‌کردیم بعد سوار شده آمدم منزل.

شنبه ۲۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه حضور اعلیحضرت، مختصر شرفیابی حاصل کردم. بعد با معتضدالسلطنه سوار شده آمدیم رو به منزل صمصام‌السلطنه. منتصرالممالک هم آنجا بود. صرف نهار کرده، چند دست شطرنج بازی صمصام‌السلطنه با معتضدالسلطنه کرد. دو سه بازی خوب برای صمصام‌السلطنه گفتم که معتضد را برد. بعد سوار شده آمدم منزل. اخبارات تازه: کابینه وزراء هم بحران دارد. امروز هم رئیس مجلس مؤتمن‌الملک، آمده بود دربار. مدّتی با رئیس الوزراء خلوت داشتند. عصر هم که رئیس‌الوزراء رفته بود رو به منزلش دل تنگ بودو حضرت ولیعهد هم از من خواستند که بروم شهرنو. چون کار داشتم و مهمان داشتم عذر خواستم.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم شهر نو باغ موثق‌الملک. رفتم پیش مجدالملک قدری نشسته صحبت کردیم. بعد حضرت ولیعهد تشریف بردند به باغ‌شاه حمام. من هم می‌خواستم مراجعت به منزل بکنم دم در باغ مصادف شدم با یمین‌الدوله و لقمان‌الممالک، من را

مراجعت دادند، رفتیم منزل مجدالملک صرف نهار کردیم. عصری حضرت ولیعهد از حمام بیرون آمدند قدری صحبت فرمودند بعد یمین‌الدوله و لقمان رفتند من هم مانده، شب راهم حضور ولیعهد بودیم و صحبت می‌کردیم. ساعت شش به رسم معمول آمدم منزل.

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک. اندرون بود، از پریروز که آمده می‌گوید کسل هستم و در اندرون است. کابینه وزراء هنوز معلوم نیست. معلوم نیست که کابینه چه خواهد شد. سایر وزراء هم در وزارت‌خانه‌هایشان روزها کار می‌کنند. چندی قبل یک نفر که وزیر مالیه را درب وزارت مالیه زده بود، او را جلب نظمیه کرده بودند بعد خود وزیر مالیه توسط او را کرده بوده. دیروز هم مجدداً سنگ برداشته بود که وزیر مالیه را بزند دوباره او را گرفته برده‌اند نظمیه. علاءالسلطنه هم که چندی قبل در عمارت وزارت خارجه، با سفیر کبیر عثمانی خلوت داشته است در موقعی که سفیر صحبت می‌کرد وزیر خارجه خوابش برد بوده است و چرت می‌زده است، سفیر کبیر برخاسته و رفته بود وزیر خارجه بیدار شده بود (دیده بود) در اطاق کسی نیست. امروز روزنامه تنبیه صورتشان را در روزنامه کشیده بود. مستوفی‌الممالک هیچ کس را در این دو روزه نپذیرفته است. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل سعدالملک با او کاری داشتم. از آنجا رفتم امیریه صرف نهار کردم نیم ساعت به غروب مانده سرپا حضور حضرت‌اقدس رسیدم. حضرت‌اقدس هم تشریف بردند سفارت روس. من هم رفتم پیش ظل‌السلطنه. بعد از روی خندق پیاده رفتم به باغ موثق‌الملک، حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم. یمین‌الدوله و احتساب‌الملک بودند. اعزازالدوله را نظمیه گرفته است، گویا چند نفر هستند که سکّه می‌زدند بعضی‌ها را گرفته‌اند. باری به رسم معمول تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم بعد آمدیم منزل.

سه‌شنبه ۲۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم باغ موثق‌الملک، حضور حضرت ولیعهد رسیدم قدری صحبت فرمودند. تا وقت نهار حضورشان بودم بعد آمدم اطاق مجدالملک صرف نهار کردم. سرکار خاصه‌خانم و معزّزالملوک و فروغ‌الملوک آمدند دیدن حضرت ولیعهد. آسیه خانم هم آمد. بعد حضرت ولیعهد آمدند بیرون. یک اتومبیل مال مرنار را احتساب‌الملک آورده بود که حضرت‌اقدس ولیعهد بخرند تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم. ولیعهد تلفن کرده بوده‌اند خانه رئیس‌الوزراء، صاحب‌اختیار را خواسته بودند پای تلفن. بعضی فرمایشات تهدیدآمیز سخت به او سایر وزراء کردند که شماها دولت و سی‌کرور ملّت را معطل کرده‌اید، تکلیف هیچکس معلوم نیست من که یک ماه است آمده‌ام بیرون شهر نقل مکان کردم کارهایم مرتب نیست. باری خیلی سخت صحبت کردند. معین‌الوزرواء آمد مدّتی خلوت کردند. به رسم معمول تا ساعت شش آنجا بوده بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

حضرت ولیعهد با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضورشان مشرف بودم تا شب. احتساب‌الملک و نصرت‌السلطنه بودند. وزیر جنگ که صاحب‌اختیار باشد با مجدالملک هم حضور حضرت ولیعهد بودند و خلوت داشتند. بعد آنها رفتند عصر هم ظهیرالدوله، یمین‌الدوله و موثق‌الدوله بودند. باری تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم و صحبت می‌کردیم بعد سوار شده آمدم منزل. سفیر عثمانی هم حضور حضرت اقدس ولیعهد بودند.

پنجشنبه ۲۶ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

رفتم بانک روس. عون‌السلطنه را ملاقات کردم. کاری با او داشتم بعد از آنجا

رفتم منزل فرمانفرما، جمعی آنجا بودند امیرنظام، ظفرالسلطنه، مؤیدالدوله، نظام‌الدوله، سردار معتضد وسالار برادرش، ناصرالدوله، نصرت‌الدوله، محمد ولی میرزا، موقرالدوله و مرآت السلطان. صحبت می‌کردند صرف نهار کرده. قدری هم بعد از نهار بودم. بعد سوار شده رفتم باغ موثق‌الملک، حضور والاحضرت رسیده، قدری فرمایشات فرمودند. عصر هم نصرت‌الدوله و محمدولی میرزا آمدند حضور ولیعهد مدتی صحبت می‌کردند. شب هم حضرت‌اقدس آنها را نگاه داشت. بعد عین‌الدوله آمد حضور حضرت ولیعهد مشرف شد. مدّتی در حضورشان بود بعد رفت. عین‌الدوله با من شوخی کرد و گفت دست چربت را به سر ما هم بمال من جواب دادم هر وقت دستم چرب بود به دست همه کس مخصوصاً شما مالیدم ولی حضرت‌والا هیچ دستهاتون چرب نمی‌شود و اگر هم چرب بوشد به سر کسی نمی‌مالید. باری او رفت چند دست شطرنج با نصرت‌الدوله و ولیعهد بازی کرده ساعت شش سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

حضرت ولیعهد با تلفن فرمایشات فرمودند. عصری سوار شده رفتم امیریه خدمت خاصه‌خانم رسیدم تا یک ساعت از شب گذشته حضورشان بودم. بعد سوار درشگه کرایه شده رفتم باغ موثق‌الملک. مجدالملک، اعلم‌الملک که پسر لقمان‌الممالک است میرزا صالح خان که پسر لقمان‌الممالک است. اعلم‌الملک سمتش حکیم مخصوص است. میرزا صالح خان ملقب شده است به حشمت‌السلطنه رئیس تشریفات است‌بودند.تاساعت شش حضورحضرت ولیعهدبودم‌بعدسوارشده‌آمدم منزل.

شنبه ۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مدبرالملک رئیس کابینه حضرت‌اقدس و لیعهد که سابق پیشکار

حضرت ولیعهد بود. بعد رفتم باغ موثق‌الملک حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم قدری فرمایشات فرمودند بعد صرف نهار فرمودند من هم آمدم اطاق مجدالملک صرف نهار کردم. آبدارباشی قدیم حضرت ولیعهد که از اول لِله و مستخدم حضرت ولیعهد بود و حالا در تحت ریاست اعتماد حضرت است مقلب به موثق خلوت شده. میرزا یحیی‌خان پسر مجدالملک هم که در واقع به منزله رئیس خلوت است حشمت خلوت ملقب شده است. باری عصر هم وزیر مختار ینگه دنیا آمد حضور اقدس. یمین‌الدوله و آسیه خانم هم آمده بودند. وزیر دربار و احتساب‌الملک هم آمدند معین‌الوزاره هم بود. من سوار شده آمدم منزل امام جمعه خوئی. قدری با امام جمعه صحبت کرده و از برای رفتن به آذربایجان دستور گرفته و در واقع وداع کردم. دعای سفر را هم به گوش من خواندند بعد سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

مبلغ چهارصد تومان سرکار خاصه‌خانم از برای خرجی سفر آذربایجان پول مرحمت کرده بودند آوردند. مدّتی از برای خرجی معطّل بودیم. سوار شده رفتم رو به باغ موثق‌الملک. بین راه دکتر احیاءالملک را دیدم که می‌رفت منزل سردار اسعد، پیش امیر جنگ. من هم رفته آنجا قدری صحبت کردیم. صرف نهار را هم آنجا کردم. بعد سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضور حضرت ولیعهد رسیدم. قدری فرمایشات فرمودند. بعد وزیرمختار آلمان بعد اطریش آمدند حضور حضرت‌اقدس. معین‌السلطان هم بود. بعد آمدیم سوار اسب معین‌السلطان شده آمدم امیریه، از در اندرون مرحوم سرورالدوله رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم. دوباره پیاده از خندق آمدم باغ موثق‌الملک. اردوی نظامی که می‌بایست با والاحضرت بیایند آذبایجان، امروز آمده‌اند بیرون شهر اردو زده‌اند. عبارت است از: یکصد نفر سربازِ گرسنهٔ دماوند، پنجاه

نفرتوپچی، دو عرّاده توپ. شب را تا ساعت چهار حضور والا حضرت بودم. ساعت چهار آمدیم رو به شهر. دیدم درشگه من را نیاورده‌اند. به معین‌السلطان گفتم پیاده می‌روم تا به درشگه‌مان برسیم. همین‌طور آمدیم تا دم در مریضخانه. آنجا یک درشگه کرایه کرده آمدیم توی میدان توپخانه. به درشگه خودمان رسیدیم سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه سلخ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

صبح مشغول تهیه سفرمان بودیم. با آقامیرزا آقاخان رفتیم خیابان ناصریه توی بازار قدری خرید کردم. بعد رفتم شهرنو باغ موثق‌الملک. امروز اعلیحضرت از صبح مهمان والاحضرت هستند. رفتم حضور اعلیحضرت و والاحضرت شرفیاب شدم. صحبت می‌کردند. شطرنج بازی می‌فرمودند. یک چوب سر طلای ساعت دار خوب من داشتم که در سفر فرنگستان در «بادن‌باد» پرنس مُنچیکُف سردار روس که از خدمت معاف شده و آب وهوای بادن‌باد با او سازگار بود و هر ساله می‌آمد آنجا به من داد. در سفر فرنگستان اول شاه شهید او مهمان دار رسمی بوده است در پطرزبورغ. خیلی آدم خوب معتبری بود. امروز آن چوب را به اعلیحضرت تقدیم کردم. باری بعد آمدم در اطاق مجدالملک. رئیس‌الوزراء. نظام‌الملک، صاحب‌اختیار، محتشم‌السلطنه، مهندس‌الممالک، شهاب‌الدوله و احتساب‌الملک بودند. نظام‌الملک بنا کرد از من شکایت کردن. قدری یک به دو کردیم. بعد وزراء مشغول شدند به کار. هنوز وزرای جدید معلو نیستند. بعد رفتم حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. نشان درجه دوم تاج را اعلیحضرت به دست خودشان به والاحضرت مرحمت کردند. قاب نشان را هم به من دادند. صندوقخانه، رخت‌دارخانه و صرف جیب ولیعهد را هم (که) به من داده‌اند، علنی کردند. اعلیحضرت تا عصری تشریف داشتند بعد سوار شده رفتند. حضرت ولیعهد هم

قدری صحبت کرده ایشان هم سوار شده تشریف بردند شهر که امشب را در شهر بمانند فردا مراجعت کنند. من هم سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه غرّه شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه را مختصر خواندم. مشغول تدارکات سفر بودم. بعد سوارشده رفتم منزل عین‌الدوله. وزیر داخله شده است. ابوایضاء مدیر روزنامه رعد و مدیر روزنامه نوبهار دکتر اسمعیل خان، پیش او بودند. قدری صحبت کرده بعد خداحافظی کردم. من گفتم سفارشات من را بفرمائید. گفت اگر دم گاوی به دستم آمد چشم. من گفتم انشاءالله گاوتان دم نداشته باشد، اگر دم داشته باشد حضرت‌والا سر و دم گاو را می‌زنند. بعد سوار شده رفتم باغ موثق‌الملک. والا حضرت تشریف نیاورده بودند. رفتم پیش مجدالملک. توافق کارها را قدری درست کردیم. بعد از نهار چون گفتند ساعت خوب است من گفتم می‌روم منزل سرکارخاصه خانم و نقل مکان می‌کنم. رفتم قدری آنجا نشسته صحبت کردیم بعد آمدم منزل. عضدالدوله با مشیرالخاقان آمدند بعد هم نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه آمدند. نظام‌الدوله می‌خواهد عمارت عزیزیه را اجاره بکند رفتند با بصیرالسلطنه همه جا را دیدند. من هم سوار شده رفتم به درِ خانه. هیئت وزراء خلوت بود امروز بنا بود وزرا بروند به مجلس معرفی بشوند. کابینه تشکیل نشده در گفت‌وگو هستند. باری از آنجا سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضور والاحضرت رسیدم. نصرت‌السلطنه پیشکار طهران والاحضرت شده است. احتساب‌الملک هم بود. بعد آمدم منزل سرکار خاصه‌خانم از در حیاط سرورالدوله وارد شده صرف شام کردم. حضور حضرت‌اقدس رسیده بعد استراحت کردم.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

سوار شده آمدم عزیزیه، بصیرالسلطنه آمده بود از برای اجارهٔ عمارت عزیزیه،

آخرالامر قرار شد به مبلغ یکصد و بیست تومان اجاره بکند. بعد سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک. امروز والاحضرت اقدس از باغ موثق‌الملک می‌روند مهرآباد. دو شب یا سه شب را آنجا خواهند بود. بعد می‌روند. در واقع امروز قدری رسمیت دارد. رئیس‌الوزراء، وزیر جنگ، سپهدار، فرمانفرما، موثق‌الملک، حشمت‌الدوله، وکیل‌الملک و...و... بودند هرکس را می‌خواستید آنجا بود. اردوی نظامی هم حرکت کرد. سه تیر توپ انداختند یک تفنگ نمره دوازده اعتضادالسلطنه تقدیم والاحضرت کرد بعد صرف نهار کردیم. یمین‌الدوله و ظل‌السلطنه هم آمدند. مؤتمن‌الملک رئیس مجلس هم آمد. سه ساعت به غروب والاحضرت پالتوی سردوشی‌دار خلعت را پوشیده. تمام وزراء، شاهزادگان، سردارها و اجزای نظام جمع بودند و تا دم درکالسکه مشایعت کردند. والا حضرت سوار کالسکه شدند. یکصد نفر قزاق، دویست نفر سوار ژاندرام که ملتزم رکاب خواهند بود عقب و جلوی کالسه بودند. من و مجدالملک هم توی یک کالسکه نشسته رفتیم مهرآباد. تا دو ساعت از شب گذشته مهرآباد بودیم. عضدالسلطنه، نصرت‌الدوله، معیرالممالک، اعتصام‌الدوله، حشمت‌الممالک، حکیم‌الملک و مستشارالدوله بودند قدری والاحضرت اقدس فرمایشات فرمودند. یک دستخط هم اعلیحضرت از برای والا حضرت اقدس مرحمت فرمودند. حضرت ولیعهد خیل اظهار دلتنگی کرده بودند. بعد سوار شده آمدم امیریه خدمت سرکار خاصه‌خانم رسیدم، سرکار معزّزالملوک هم بود مدتی صحبت کرده صرف شام کردیم و استراحت کردم.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل نظام‌السلطان با او خداحافظی کردم. افتخارالسلطنه را هم ملاقات کردم. آمدم منزل صرف نهار کردم. جمعی بودند. حاجی امین‌الخاقان هم بود.

دیشب زمین سختی خورده بوده است دستش در رفته خدا خیلی رحم کرده. باری عصری اخترالدوله و درةالدوله آمدند خداحافظی مدتی با آنها صحبت کرده از هر مقوله حرف زدیم بصیرالسلطنه هم آمده است بیرونی ما منزل کرده است. بای یک ساعت و نیم به غروب سوار شده رفتم خانه آقا شیخ باقر. از آنجا رفتم مهرآباد. توی راه با منشی حضور با هم برخورده رفتیم رو به مهرآباد، حضور والاحضرت شرفیاب شدیم. نصرت‌السلطنه، احتساب‌الملک و جمعی بودند. لقمان‌الممالک هم آمد با پسرش لقمان‌الدوله. خداحافظی کردند و رفتند. تا دو ساعت‌ونیم از شب مهرآباد بودیم بعد آمدم منزل. درةالدوله هم بود شکر خدا راگفته استراحت کردم. آصف‌السلطنه هم آمده بوده است اینجا.

جمعه ۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

صبح رفتم منزل آصف‌السلطنه. از آنجا منزل اشرف‌السلطنه، مشیرالدوله، مستشارالدوله و قنسول روس را دیده. بعد آمدم قنسول عثمانی را هم دیده. منزل علاءالملک و سردار منصور هم کارت گذاردم. آمدم منزل صرف نهار کردم. نزدیک غروب بود رفتم بیرون، بصیرالسلطنه خانجان، نظام‌الدوله و مقبل‌الدوله بودند. قدی صحبت کرده. مقبل‌الدوله رفت، با نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه مدتی صحبت کردم. بعد رفتم منزل حاجی‌امین‌الخاقان خداحافظی. دو ساعت‌ونیم از شب سوارشده آمدم امیریه و خدمت سرکار خاصه‌خانم رسیدم. بعد رفتم مدتی حضور حضرت‌اقدس رسیده، از آنجا رفتم منزل ظل‌السلطنه مدتی هم آنجا بودم بعد آمدم صرف شام کرده تا ساعت هشت بیداربودم و به‌کارهای ناتمام رسیدگی می‌کردم. قدری روزنامه نوشته شکر خدا راگفته استراحت کردم. فردا انشاءالله تعالی به سفر آذربایجان حرکت خواهم کرد. انشاءالله تمّت کتاب. غلامعلی خان عزیزالسلطان.



رفتم منزل عین‌الدوله، وزیر داخله شده است. ابوالضیاء مدیر روزنامه رعد و مدیر روزنامه نوبهار پیش او بودند. گفتم سفارش من را بفرمائید، گفت: اگر دم گاوی به دستم آمد چشم! من گفتم: «انشاءالله گاوتان دم نداشته باشد، اگر دم داشته باشد حضرت والا دم گاو را می‌زنند.»

بسم الله الرحمن الرحیم
هوالله تعالی

سفرنامه آذربایجان من که غلامعلی ملقب به عزیز السلطان هستم در سن ۳۹ سالگی در عهد سلطنت اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار در رکاب والا حضرت اقدس اعظم محمد حسن میرزای ولیعهد برادر اعلیحضرت، به آذربایجان می‌رویم. شغل بنده صندوقداری است. در این روزنامه عنوان نوشته نخواهد شد مگر، والا حضرت ولیعهد را (که) به همان والا حضرت نوشته خواهد شد. از روز حرکت (از) طهران روزنامه را خواهم نوشت. انشاءالله تعالی.

شنبه ۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

آمدیم توی اطاق، خدمت سرکار خاصه خانم رسیده، بچه‌هاتمام بودند. شروع به گریه از صبح که سر از بستر (برداشتیم) کردیم روز پر شوری بود. چشمم که به معزّزالملوک و بچه‌ها؛ ایران جون و عزیز جون میر علی اصغر خان می‌افتاد، جگرم کباب (می‌شد). خیلی گریه کردیم. معزّزالملوک هم بی اندازه بی تابی می‌کردند. از در حیاط سرورالدوله آمدیم، متصل اشگ می‌ریختیم. خانم‌های امیریه هم اغلب آمدند مشایعت دم در اندرون. در موقع وداع معلوم است که چه می‌گذرد. باری تا توی درشگه هم بچه‌ها آمدند، صورت ماهشان را بوسیده، گوسفندی کشته، سوار شده آمدم خانه نسقچی باشی با همشیره وداع کرده راندیم رو به مهرآباد.

قشونی که بایست در رکاب مبارک والا حضرت باشند دم در باغ منظماً ایستاده بودند. سردار همایون که رئیس اردوی نظامی است حاضر بود. سردار همایون عجالتاً ریاست نظمیه را هم دارد ولی رئیس اردو هم هست. اردوی نظامی، دو عرّاده توپ «شنیدر»، یکصد قزاق، یکصد نفر ژاندارم، یکصد نفر سرباز دماوندی (و) پنجاه نفر

توپچی هستند. بعد رفتم حضور والا حضرت شرفیاب شده، بر حسب وظیفه نوکری (و) شغل خود لباسشان را (پوشاندم). صاحبمنصب‌هائی که ملتزم رکاب هستند، از قزاق (و) ژاندارم (و) سربازها (و) توپخانه و غیره (و) رئیس اردوی نظامی سردار همایون، صاحبمنصب قزاق محمود خان سر تیپ صاحبمنصب توپخانه، سالار والی نظام، آجودان کل، صاحبمنصب ژاندارم عباس خان، کاپیتان صاحبمنصب فوج دماوند، آمدند (به) حضور والا حضرت شرفیاب شده، ماشاءالله نطق خوبی فرمودند مبنی بر اتحاد و دوستی مابین نظامشان که همه ایرانی و نوکر یک دولت از یک آب و خاک (هستند و) بایست در موقع نوکری نقاری با هم نداشته باشند. به همه اظهار مرحمت و لطف فرمودند. بعد آنها رفته مستشار الدوله (و) حکیم الملک شرفیاب شدند، معین الوزاره آمد، قدری صحبت فرمودند (بعد) با معیر الممالک و اعتصام الدوله تشریف بردند توی گلخانه تفرج کرده، بعد آمدند صرف نهار کرده، بعد از نهار به سلامتی و میمنت حرکت فرمودند.

من هم با آقا میرزا آقاخان وداع کرده، گریه زیادی طرفین کردیم (و) از هم جدا شدیم. من و حسن خان امین مالیه در یک درشگه نشسته راندیم. بی نهایت از مفارقت اندرون مکدر و دلتنگ بودم. هوا هم ابر و (موجب) دلتنگی بود. باری بی آنکه هیچ صحبتی بکنیم سکوت مطلق داشتیم (و) عقب سر والا حضرت می‌راندیم. مجدالملک که رئیس کل درب خانه است، من هم صندوقدار و رخت‌دار و صرف جیب دار هستم. اعتماد حضرت آبدارباشی و قهوه‌چی‌باشی است. معزّالدوله ناظر است، مجلل الملک امیر آخور و کالسکه چی‌باشی است. اعلم الملک طبیب مخصوص. میرزا صالح خان ملقب به حشمت السلطنه پسر لقمان رئیس تشریفات، احتشام الدوله کشیکچی باشی، ساعد الممالک برادر آصف السلطنه ملقب به حاجب السلطان، فراش باشی. یحیی خان پسر دوم مجدالملک، حشمت خلوت رئیس خلوت است و مدیرالملک رئیس کابینه.

میرزا غلامحسین خان اعتماد همایون سرایدار باشی. اینها همه ملتزم رکاب هستند. باری آمده از شاه آباد گذشته، باران هم شروع به باریدن گذارد، گاهی هم شدت می‌کرد.

در کلاک منزل وارد شده، جا نبود از برای اجزاء، اغلب رفته بودند توی اطاق‌های کثیف منزل کرده بودند. از برای والا حضرت هم چادر زده بودند. قدری توی چادر نشسته بعد گفتند مجدالملک یک اطاق دارد بالاسر کاروانسرا و قهوه‌خانه، آنجا بهتر از اینجا و چادر است. والا حضرت تشریف بردند در اطاق، مجدالملک آمد در چادر والا حضرت. باری شب را تا ساعت پنج صبح باران می‌بارید. گل زیادی هم شده بود که عبورش مشکل بود. آمدم قدری استراحت (کنم) قدری که استراحت (کردم) دوباره آمدند من را بیدار کردند و گفتند والا حضرت احضار فرموده‌اند. لباس پوشیده دوباره شرفیاب شده، مدتی در حضورشان بودم. بعد آمدم توی چادری که تازه فرمانفرما داده است. کوچک است و گرم است.

یکشنبه ٦ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

هوا آفتاب (بود) ولی باد داشت. قدری روی پشت بام راه رفته با مجد الملک و سایر رؤسا و ملتزمین صحبت می‌کردیم. یک تلفن سفری که مال اداره ژاندارمری است آوردند وصل کرده با شهر صحبت کردیم. منزل ما مشغول جمع آوری اسباب‌های ما هستند که بعد سرکار معزّزالملوک بروند امیّریه و (در) حیاط‌های سرورالدوله منزل بفرمایند. ایران جون هم با من حرف زد. باری خیلی مجدداً متألم شدم. حالم منقلب شده، قدری گریه کرده، بعد والاحضرت هم از خواب بیدار شده بر حسب وظیفه خدمت خود لباسشان را برده پوشانیدم. بعد آمده سوار شده، حرکت کردند. از پل کرج گذشته، با امین مالیه و حسن خان صحبت‌کنان آمدیم تا مهمانخانه حصارک. آنجا پیاده شده والاحضرت اقدس صرف نهار فرمودند. بعد از نهار یک شیشه عکس آقا یوسف

عکاس انداخت. از رؤسای دَرِ خانه هر کسی یک چیزی که راجع به شغل خودش بود به دست گرفته ایستاد.

من در عالم، کم‌تر اخلاقی به خوبی والاحضرت دیده‌ام. ماشاءالله هزار ماشاءالله عقل و آقائی (و) دانائی (و) ادارک نوکر داری (و) صفات حمیده را کاملاً دارا هستند. بیشتر اخلاقشان شبیه است دور از جانش به شاه شهید یعنی مثل این است که سال‌های سال پیش او بوده است. رسم سلطنت را کاملاً می‌داند. من نه مظفرالدین شاه را، نه اعلیحضرت محمد علی شاه را نه بلکه اعلیحضرت سلطان احمد شاه را به این صفات و اخلاق دیده‌ام. اگر بخواهم از احوالات والاحضرت بنویسم. خودش یک کتاب خواهد شد. خداوند انشاءالله حفظش فرماید.

باری بعد از نهار راندیم از برای ینگه امام. دو ساعت کم‌تر به غروب مانده وارد شده توی کاروانسرای ینگه امام که در واقع مهمانخانه است و تلگراف و پستخانه دارد وارد شده، اطاق‌ها کثیف بود مگر همان دو اطاقی که والاحضرت منزل دارند. باری قدری راحت کرده، حضور والاحضرت شرفیاب بودیم (و) صحبت می‌کردیم از هر مقوله. یک مرتبه هم رفتم پای تلفن، وصل کردم به منزلمان، صدا خوب نمی‌آمد. بعد آمدم آبدارخانه با اعتماد حضرت صرف شام کردم. هر شب شامِ من و اعتماد حضرت را از شام والاحضرت جدا کرده، صرفِ شام و نهار را با هم می‌کنیم. اجزای من و صندوق‌خانه و آبدارخانه شام مخصوص دارند. بعد از شام دوباره شرفیاب شده قدری در حضورشان بودم.

دوشنبه ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

هوا آفتاب خوبی بود. باد هم نمی‌آمد. خیلی خوب هوائی بود. یک بازارچه‌ای ینگه امام دارد، با حشمت السلطنه (و) صالح خان (و) داود خان (و) منصورالسلطنه میر

شکار رفتیم آنجا، باتفنگ کوچک توی بازارچه که سقفش آهن است، گنجشک زیادی بود، چند عدد گنجشک زده، خیلی غریب بود یک تیر انداختم برای یک گنجشک به دو تا خورد، اسباب تعجب شده، به فال نیک گرفته انشاءالله این سفر به خیر است.

باری بعد والاحضرت بیدار شدند، رختشان را پوشانیده سوار شده آمده، میانه راه رسیدیم به حشمت آباد، آنجا اطاق مهمانخانه سر در قلعه داشت، والا حضرت در یک حیاط کوچک به نهار افتادند، مجدالملک هم رفت در سر قلعه... اعلیحضرت دستخطی برای والا حضرت مرحمت فرموده بودند از جاجرود، چون روز جمعه را به جاجرود تشریف فرما شده‌اند. باری والاحضرت سوار شده، گاهی سوار اسب می‌شدند، گاهی سوار کالسکه همین طور آمدند تا مهمانخانه قشلاق وارد شدند. همه اجزاء چادر داشتند، هر کسی در منزلش جابجا شد. بعد والاحضرت تشریف آوردند جلو مهمانخانه، چند عدد گنجشک، خوب با تفنگ نشانه زدند، نشانه‌های خوب ماشاءالله زدند. امروز اول خاک قزوین است، رئیس قشون با پنجاه نفر سوار آمده بودند استقبال باری تا ساعت شش حضور والاحضرت بوده، بعد آمدیم صرف شام کرده، استراحت کرده، شکار؛ امروز سه عدد قزلاق و هشت عدد گنجشک زدم.

سه شنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

هوای خوبی بود، آفتاب گرمی هم شده است. والاحضرت هم دیرتر از خواب بیدار شدند. رختشان را برده، پوشیدند نزدیک ظهر سوار شده راندیم. تا رسیدیم (به) توس آباد که محل نهارگاه بود. خارج از فلکه آفتاب گردان زده بودند. والا حضرت صرف نهار فرمودند. عصر وارد شده حرکت کردند از برای «کَوَنده» نیم ساعت به غروب سوار «کونده» شده آصف الدوله آمده بود استقبال. معتمد السلطنه حاکم قزوین، بشارت السلطنه رئیس تلگراف خانه، اجزای ادارات حکومتی قزوین تماماً آمده بودند،

عدلیه، نظمیه (و) پست، تلگراف، مالیه، هم آمده بودند. شیخ الاسلام (و) بعضی از علمای قزوین و چند نفر سید آمده بودند حضور والا حضرت (و)بعضی از علمای قزوین و چند نفر سید آمده بودند حضور والاحضرت. فراخور حال هر کدام اظهارمرحمت فرموده، تشریف فرمای اطاق شده، معتمدالسلطنه، آصف الدوله، مجد الملک، بشارت السلطنه، (و) علمائی که آمده بودند در حضورشان نشسته فرمایشات ملوکانه فرمودند، بعد مرخص شد(ند) که بروند قزوین برای تشریفات فردا.

رفتم حضور والاحضرت تا ساعت شش بودم، بعد آمدم منزل. یمین الدوله هم ساعت پنج از شب رفته از طهران وارد شد (و) حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شد.

چهارشنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

با مجدالملک و یمین الدوله صحبت کرده، از اخبارات طهران پرسیده، روز شنبه ۵ ربیع الثانی وزراء رفته بوده‌اند در مجلس (و) معرفی شده بودند. مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء، عین الدوله وزیر داخله، محتشم السلطنه وزیر مالیه، صاحب اختیار وزیر جنگ، معاون الدوله وزیر امور خارجه، علاءالسلطنه وزیر علوم، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه ولی عجالتاً نصرت الدوله کفیلش است، مهندس الممالک فوائد عامه، شهاب الدوله پست و تلگراف، سلیمان خان (که) لقب مشیرالسلطنه گرفته معاون وزارت داخله شده است.

نزدیک ظهر والا حضرت اقدس بیدار شدند، لباس پوشیده قدری در جلو ایوان مهمانخانه تفرج فرمودند، بعد صرف نهار کردند. محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما که معاون خزانه‌داری آذربایجان است اینجا رسید، حضور والاحضرت اقدس تشرف حاصل کرد. بعد از نهار سوار شده رو به قزوین حرکت فرمودند. کالسکه‌ها و درشگه‌ها بی نهایت بی نظم شده، قدری عمله جات خلوت شلوغ کردند، من نزدیک بود پیاده

بمانم. بعد با حسن خان سوار کالسکه چاپاری شاهزاده محمد ولی میرزا شده آمدیم تا یک فرسخی قزوین مانده (به) شریف آباد دهِ سپهدار. آنجا والا حضرت پیاده شده، چند تیر تفنگ خوب از برای نشانه انداختند، بعد تشریف بردند بالا خانه‌های شریف آباد، آنجا لباس نیمه رسمی پوشیدند، شمشیر و بند شمشیر الماس و سر دوشی الماس را زده، سوار کالسکه شدند.

تمام رؤسای درِ خانه سوار اسب شده، سوار قزاق، ژاندارم (و) یدک‌ها مرتباً رو به شهر حرکت کردند. نیم فرسخ به شهر مانده چادر پوشِ بزرگی زده بودند، شیرینی و میوه‌جات زیادی روی میز چیده بودند، معتمدالسلطنه با جبه نایب الحکومه‌ای که حالا معاون می‌گویند، تمام رؤسای حکومتی و تجار محترم قزوین دم چادر ایستاده بودند (و) معرفی شدند. والا حضرت اقدس هم نطق مفصلی مبنی بر رضایت (از) اهل قزوین و موفقیت برای آسایش اهالی آذربایجان (و) اظهار خوشوقتی، فرمودند، بعد سوار شده حرکت کردند. قدری که آمدند در خط زنجیرِ قشون روس، پنجاه نفر قزاق، دویست نفر سرباز روس، صف بسته، طاق نصرتی هم زده بودند. رئیس قشون روس، قنسول روس با اجزای قنسولگری، اغلب اتباع خارجه، زن‌ها و مردهایشان جمع بودند. احترامات نظامی را بجا آوردند، شریف الدوله (که) رئیس کارگزاری آذربایجان است (کسانی را که) ایستاده بودند، معرفی کردند، بعد از آنها گذشته رسیدیم به ادارهٔ ژاندارمری قزوین. (صاحبمنصب) سوئدی رئیسشان ایستاده بود. پیاده و سواره به قدر سیصد نفر بودند، موزیک هم داشتند. احترامات نظامی را بجا آورده، والاحضرت اقدس احوالپرسی فرمودند، هورا کشیدند، قشون روس هم وقتی که والاحضرت اقدس احوالپرسی کردند هورای مفصلی کشیدند.

باری تمام اهل شهر از زن و مرد (و) کوچک و بزرگ آمده بودند استقبال، دعا و ثنا می‌کردند و صلوات می‌فرستادند، زنده باد می‌گفتند، یک نوع و جدی داشتند چون

که چندین سال صدمات خورده بودند، با ولینعمت خودشان بدرفتاری کرده بودند، حالا قدر سلطنت قاجاریه را دانسته‌اند، که برای عموم مردم نعمتی خداوند مرحمت کرده آن هم سلطنت آل قاجار بوده است. باری به یک دلخوشی و وجدی اظهار سعادت و خوشوقتی می‌کردند. تا رسیدیم دم دروازه، دروازه‌ها را آئین بسته بودند و بیرق‌ها زده بودند. اداره نظمیه اینجا هم مثل طهران منظم (است) و کمیسری‌ها دارد، آجان‌ها (با) پالتوهای زرد (و) چوب‌هائی کوتاه (که) علامت نظم است (و) در کمرشان است همه جا ایستاده بودند. (از) اهل شهر گویا دیگر کسی در خانه‌هایشان نمانده بود، زن و مرد تماماً جمع شده بودند (و) سر راه ایستاده بودند. جمعیت غریبی بود. باری من هم سواره با مجدالملک مقابل در کالسکه می آمدم، سایر اجزاء و رؤسا هم پشت سر کالسکه بودند.

تمام دکان‌ها را آئین بسته بودند، سه شب هم چراغان خواهند کرد. باری همین طور آمدیم تا به خیابان عالی‌قاپو رسیدیم. آنجا هم جمعیت و ازدحام زیادی بود. سربازهای دماوندی اردو، فوج دوم قزوین، یک عده قزاق، توی خیابان صف بسته بودند. برای ورود، نقاره‌خانه می‌زدند، چند تیر توپ شلیک کردند، خانه شیخ الاسلام را برای والا حضرت اقدس مرتب کرده، حیاط اندرونش را هم برای مجد الملک مرتب کرده، آبدارخانه هم توی حیاط والا حضرت اقدس است. یمین الدوله هم همانجا منزل دارد. یک حیاطی جنب حیاط شیخ الاسلام است (که) حیاط صندوق‌خانه است منزل ما هم آنجاست. در ورود هم چند تیر توپ انداختند. (والاحضرت) وارد اطاق شده به معتمدالسلطنه اظهار مرحمت فرمودند، مجدالملک و شریف الدوله هم بودند. بعد استراحت کرده، لباس نیمه رسمی را در آوردند، شب هم تشریف فرمای سر در همین حیاط شیخ الاسلام شدند. جمعیت زیادی در خیابان بود، آتش‌بازی خوبی کردند، چند طاق نصرت هم زده بودند از برای ورود. بعد از آتش‌بازی تشریف فرمای اطاق شدند. تا ساعت چهار در حضور بودم بعد آمدم منزل، رفتم حمام شیخ الاسلام نزدیک عالی قاپو، حمام نمرهٔ خوبی درست کرده‌اند، آب خوبی هم دارد.

پنجشنبه ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

رفتم منزل مجدالملک. معتمد السلطنه (و) آصف الدوله بودند قدری صحبت کرده بعد والاحضرت اقدس بیدار شدند. تشریف فرمای حمام شدند، رفتیم سر حمام. بعد آمدم دوباره پیش مجدالملک، بعد دوباره رفتم سر حمام تا والا حضرت اقدس از حمام بیرون آمدند، لباس تمام رسمی پوشیدند بعد تشریف فرمای اطاق شده، سلامی منعقد شد. اجزای حکومتی و صاحب منصب‌های اردو و رؤسای دَرِ خانه تمام با لباس رسمی حاضر شدند. رؤسای دَرِ خانه طرف دست راست اجزای ادارات حکومتی طرف دست چپ و صاحبمنصب‌های قزاق و سوئدی‌ها روبرو ایستاده بودند، خیلی منظم.

سلام اگر چه کوچک بود ولی شکوه داشت. خطیب خطبه خواند، شاعر شعر گفته، بعد از سلام، علماء و شیخ الاسلام تماماً آمدند (و به) حضور شرفیاب شدند. بعد از علماء قنسول روس با رئیس قشون روس آمدند (و) رسماً پذیرفته شدند. آنها رفتند تجار آمدند، بعد از آنها صاحبمنصب‌های سوئدی، صاحبمنصب‌های اردو از قزاق و توپخانه شرفیاب شده، والا حضرت اظهار رضایت از خدمتشان فرمودند. بعد عصری لباس رسمی راکندند (و) قدری استراحت فرمودند (و) تشریف بردند در سردری، که به خیابان نگاه می‌کند و تماشای مردم را می‌کردند. موزیک هم می‌زدند. در وقت سلام توپ زیادی هم شلیک می‌کردند. خالی از تملق، والاحضرت اقدس ماشاءالله نطق‌های خوب در هرمورد می‌فرمایند و مثل این است که چندین سال سلطنت فرموده‌اند. به اندازه‌ای مایل (به) نظم و حدود هستند که مافوقش متصور نیست. چنانچه دو نفر از هم قطارها بیخود نشان زده بودند، والا حضرت اقدس بی نهایت متغیر شده بودند (و) می‌خواستند تنبیه بکنند. من و یمین الدوله توسط کردیم. خیلی والاحضرت اقدس مقید هستند که هر کس حدودش معلوم و معین باشد.

شهر قزوین خیلی آباد شده است. همه جا تلفن دارند، درشگه کرایه زیاد است.

دکان‌های خوب، اسباب‌های خوب، مهمانخانه‌ها (و) دواخانه(ها)، از هر جهت آباد شده است.

جمعه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شده، بعد رفتم منزل یمین‌الدوله. بعد که والا حضرت اقدس لباسشان (را) پوشیدند، صرف نهار کرده، بعد از نهار قنسول روس شرفیاب شده مدتی در حضور بود. بعد والاحضرت تشریف بردند امامزاده شاهزاده حسین زیارت، در مراجعت تشریف آوردند منزل، محض سر افرازی (و) مرحمت تشریف آوردند حیاط صندوق‌خانه، منزل این چاکر حقیقی‌شان، قدری شیرینی و میوه میل فرمودند. شب را هم مجدداً در حضور مبارک بودیم تا ساعت هفت.

شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم خانه آقای آقا سید محمد ولد آبادی، دیدن. خودش نبود، دو پسرش بودند، پذیرائی کردند. بعد از آن رفتم خانه آصف الدوله بازدید، نبود. کارت گذارده آمدم در خانه، رفتم سَرِ حمام. سربازهای فوج قزوین هم توی خیابان صف کشیده بودند، سردار همایون هم دیشب آمده از شهر، امروز شرفیاب شد. بعد از تشریف فرمائی والاحضرت اقدس من هم رفتم حمام، بیرون آمده، سوار شده رفتم از دروازهٔ رشت به جادهٔ همدان. باری ژاندارم، سواره و پیاده بیرون شهر برای مشایعت صف بسته بودند. بعد هم در «کانتور» راه همدان به قدر دویست نفر سالدات روس با رئیس قشون روس، با قنسول مشایعت کردند. معتمدالسلطنه، آصف الدوله، فاخرالدوله (و) سایر اجزای ادارات حکومتی آمده بعد مرخصی حاصل کرده، مراجعت کردند. همین طور آمدیم، تا دو فرسخ که طی کردیم، رسیدیم مهدی آباد ده مشیرالدوله و مؤتمن الملک.

بسیار ده بزرگ آبادی است. سالی تقریباً بیست هزار تومان عملکردش است. آنجا چادر نهارخوری را زده بودند، نهار خورده، یک شیشه عکس انداخته، چندین دست تخته بازی کردیم. بعد والا حضرت سوار شده راندند، بعد برای مغرب وارد «سیادهن» شدند. اهل ده زن و مرد بچه زیادی آمده بودند استقبال. روی بام‌ها پر بود. شیخ الاسلام یک اسب و یک قرآن امروز در منزلش تقدیم کرده بوده است.

یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شدند، لباس پوشیده، حرکت فرمودند. آمدیم تا به حسین آباد مرحوم نظام السلطنه که حالا مال مجیر السلطنه است. خود مجیرالسلطنه هم آمده بود جلو. بعد سردار همایون آمد. مجیرالسلطنه یک اسب خوب سفید ولی قدری مسّن، تقدیم کرد. باری به قدر یک فرسخ که آمدیم داخل خاک خمسه شده، سردار کبیر آمده بود تا اول خاکش استقبال، سوار زیادی هم داشت. جهانشاه خان امیر افشار، پسرش را با یکصد نفر سوار خوب مسلح با تفنگ‌های خوب (فرستاده بود) استقبال. والا حضرت اقدس اظهار مرحمت فرمودند. همین طور سوارها عقب سر بودند تا «قروه». قربانی متعدد کرده بودند، رودخانه هم از جلو عمارت می‌گذرد، آبش هم زیاد است. والا حضرت اقدس سوار شده توی ده گردش فرمودند.

باری بعد من آمدم منزل مجیدالملک. مجدالملک، سردار همایون، معزّالدوله و سردار فاتح بودند. سردار فاتح پسر جهانشاه خان پانصد تومان (و) یک جفت اسب از برای والاحضرت اقدس، دویست تومان (و) یک اسب از برای نظام الملک، یکصد تومان (و) یک اسب برای مجدالملک، پنجاه تومان برای میر آخور، یکصد و پنجاه تومان برای عملهٔ خلوت (و) آبدارخانه و قهوه‌خانه (و) یک اسب برای میر آخور، یک اسب هم برای منصور السلطنه داده است. باری «قروه» خرده مالک است، سیصد تومان هم مالیات بده است.

دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۳

نزدیک ظهر والاحضرت اقدس لباس پوشیده، سوار اسب شده حرکت فرمودند. خبری که امروز از شهر رسیده این است که:

آقا سید احمد خان معتمدالحرم مرحوم شده. یک ساعت به غروب وارد منزل خرم درّه (شدیم) این خرم دره مال اعلیحضرت محمد علی شاه بود و حالا جزء خالصه دولت شده است. یک باغ خوب (و) عمارتی هم اعلیحضرت محمد علی شاه ساخته است. که خوب بوده است، حالا عمارتش قدری خراب شده است.

سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

خلعت سردار فاتح پسر امیر افشار(را) که جهانشاه خان باشد برداشته رفتم منزل سردار فاتح. آمد استقبال، خلعت مبارک را پوشیده، یک پالتو بود. رفتیم در اطاق نشسته تبریک گفته، بعد به اتفاق رفتیم منزل سردار کبیر، بعد آمدم منزل. این عمارت را اعلیحضرت محمد علی شاه ساخته‌اند. رودخانه هم از زیر عمارت می‌رود، بسیار مصفا است. بعد از صرف نهار، والاحضرت اقدس تشریف فرمای ده خرم دره شدند، رفتند حمام، حمام بزرگی دارد. سردار فاتح هم شرفیاب شده مرخص شده رفت. بعد سوار شده راندیم از برای «صایین قلعه» صایین قلعه مال علیحضرت ملکه جهان است. سورو سات را هم سالار نظام مستأجر حضرت ملکه متحمل شده‌اند

چهارشنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳

آفتاب خوبی بود. حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شده، سوار کالسکه راندند، گل زیادی بود. آمدیم تا رسیدیم به ده امیرآباد که وقف مسجد ناصری که مسجد سپهسالار است. این ده هم اجارهٔ سالار نظام است. یک طاقه شال هم به سالار

نظام خلعت مرحمت شد. آمدیم قره‌بلاغ (که) زیر سلطانیه است. والاحضرت سرگردنهٔ الله اکبر سوار اسب شده تشریف بردند تماشای سلطانیه، گنبد شاه خدابنده. من آمدم رو به منزل. نزدیک منزل سردار کبیر ایستاده بود و منیع الدوله با پنجاه نفر سوار. امین بقایا پسر وزیر افخم هم چند روز است آمده اینجا. چون خواهر امین بقایا زن برادر منیع‌الدوله است و منیع‌الدوله پسر اسعدالدوله مرحوم است که پدر زن امیر بهادر بود، دو روز است در ورود به منزل، برای والاحضرت اقدس توپ هم شلیک می‌کنند. منیع الدوله یکصد و پنجاه سوار آورده بود، از حضور گذرانید.

پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

نزدیک ظهر بود سوار شده راندیم. به قدر دو فرسخ که آمدیم در یک چمنزاری آفتاب‌گردان زده بودند. برای صرف نهار پیاده (شدیم). بعد سوار شده راندیم برای شهر زنجان. نزدیک شهر سردار عشایر با دویست نفر سوار خوب همه با تفنگ‌های اعلای پنج تیر، (آمده بود) دُهل و سُرنا هم داشتند، نقاره هم می‌زدند. سردار عشایر هم بود امین بقایاخواهرش زن برادر منیع الدوله بوده است، بعد که برادرش مرحوم شده حالا همشیره‌اش عیال خود منیع الدوله است. اسعدالدوله پدرش هم نودسال دارد. تا نزدیک شهر بعضی از رجال شهر (و) رؤسای ادارات آمده بودند استقبال (و) معرفی شدند. نیم فرسخ به شهر مانده یک چادر زده بودند، والا حضرت اقدس پیاده شده، رفع خستگی فرمودند،بعد لباس نیم رسمی پوشیده، سوار کالسکه روبازی شده، حرکت فرمودند. مجدالملک، سردار کبیر، سردار عشایر، منیع‌الدوله و من پای کالسکه می‌راندیم. آمدیم تا شهر. قشون ملتزم رکاب، قزاق‌های زنجان، سوارهای سردار افشار (و) منیع الدوله (و) اجزای کشیک خانه بودند. طاق‌های نصرت متعدد هم بسته شده بود. توی شهر هم اغلب درِ خانه‌هایشان را آئین بسته بودند. چندین طاق نصرت خوب بسته بودند. زن‌ها

در معابر نشسته بودند (و) تماشای ورود والاحضرت را می‌کردند. شاگردان مدرسه هم ایستاده بودند، شعرهای تبریک ورود والاحضرت اقدس (را) می‌خواندند. به قدر پنجاه نفر توپچی (و) دویست نفر سرباز هم توی کوچه ایستاده بودند. سردارافشار، اسمش محمد خان است. (و) معروف به صائین قلعه‌ای است باری (در) ورود به کلاه فرنگی سه چهار تیر توپ شلیک کردند. سیصد تومان پول (و) یک طاقه شال هم سردار کبیر با بعضی از سردارها تقدیمی گذارده بودند.

جمعه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳

چاقوهای خوب در زنجان می‌سازند، خیلی هم خوب است. مشهدی نصرالله هم که سابق آبدار من بود، امروز اینجا دیده شد. عنایت السلطنه همدانی (که) ملقب است به امیر معتمد آمده، منیع الدوله پسر سردار عشایر آمده، سعدالسلطان آمده صحبت کرد و رفت. بعد تشریف آوردند در میدان، سان ژاندرمری (و) سربازهای اردو (و) سربازهای خمسه را دیدند (و) قدری فرمایشات و دستورات، به صاحبمنصب‌ها دادند. هوا هم بر هم خورد و باران شدیدی می‌بارید.

شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتیم شرفیاب شد(یم)، مجدالملک (و) یمین الدوله (و) شریف الدوله لباس رسمی پوشیده بودند. والا حضرت اقدس هم لباس رسمی پوشیده، سلام عامی منعقد شد سردار کبیر مخاطب بود، قزاق اردو، قزاق خمسه، ژاندارمری، سردارهای افشار و سایین قلعه، فوج خمسه، رؤسای دوائردولتی، بچه‌های مدرسه، (زنجان چهار مدرسه دارد) تمام بودند. اجزای والاحضرت اقدس تمام با لباس رسمی (بودند). سلام خوبی بود، خطبه خواندند، شعر خواندند. بعد از سلام «دفیله» شد. بعد والاحضرت اقدس

تشریف آوردند پائین، از بچه‌های مدارس احوالپرسی کردند (و) تشریف بردند بالا. تشریف بردند تلگرافخانه، وزراء را در تلگرافخانه احضار فرموده بودند برای بعضی مطالب مملکتی. بعد تشریف آوردند اطاق من، اظهار مرحمت کرده رفتند حمام.

یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار کبیر، خلعت مرحمتی والاحضرت اقدس (را) که پالتوی ترمهٔ کشمیر با یک جبّه شمسه الماس (بود) به او داده، بعضی استدعا از والاحضرت اقدس کرد، یادداشت کردم که به عرض برسانم. برای رئیس قشون هم لقب استدعا کرده بود، تلگرافی به حضور اعلیحضرت عرض کردند. بعد رفتم خلعت منیع الملک را هم دادم. به آبدارباشی هم مرحمت کرده بودند، او حاملش بود. یک خلعت هم به سردار افشار مرحمت شد، یک شال هم به سالار مرحمت (شد) (خلعت) امیر معتمد که عنایت السلطنه همدانی باشد و سعدالسلطان را بنا شد که از تبریز بفرستند. بعد والاحضرت به سلامتی حرکت کردند آمدند تلگرافخانه، قدری فرمایشات (به) طهران داشتند با عین الدوله وزیر داخله فرمایشات فرموده، بعد سوار شده حرکت فرمودند رو به نیک پی. سربازهای زنجان، سوارهای سردار افشار، سوارهای منیع الدوله تا یک فرسخ مشایعت کردند. بعد به همه اظهار مرحمت فرموده مرخص فرمودند، تا رسیدیم نهارگاه، لب رودخانه «ینگه چای». صرف نهار شد، بعد از نهار سردار کبیر مرخص شد و رفت.

بین راه ناصرالسلطان با عیالش که دختر مرحوم مظفرالدین شاه است دیده شد والاحضرت اقدس پیاده (شده) (به) عیال ناصرالسلطان اظهار مرحمت فرمودند. بعد وارد نیک پی شدند. نزدیک ده چادر زده بودند. یک بند بازی آمده بندبازی خوبی کرد. رودخانه هم در روبرو صفائی داشت. یک اسب کهر خوبی برای من سردار کبیر فرستاده، یک اسب کرند هم امیر افشار، هر دو خوب اسب‌هائی هستند.

دوشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳

هوا ابر و سرد هم بود. محمد ولی میرزا و اعتماد حضرت آمدند در چادر من، بعد رفتیم چادر مجدالملک. صبح که من می‌خواستم بروم مبال، توی مبال مجدالملک بود و من مدتی معطل بودم پشت مبال. مجدالملک وقتی آمد بیرون، من را پشت در مبال معطل دید و این شعر را خواند.

بر در ارباب بی مروت دنیا　　　چند نشینی که خواجه کی بدر آید

آمدیم توی چادرها، والاحضرت اقدس هم بیدار شدند. لباسشان را برده، پوشیدند. با مجدالملک صرف نهار کرده، مجلل الملک و منصورالسلطنه هم سر نهار بودند. بعد نظام الملک هم از عقب رسید با یک خرقهٔ تِرمه. مدیرالسلطنه (و) اعظم الملک پسرش هم بودند. شرفیاب شدند. پسرهای نظام الملک با عبا آمده بودند، والاحضرت اقدس بازخواست فرمودند که «بایست نوکر حد خودش را بداند.» خیلی فرمایشات ملوکانهٔ بجائی فرمودند و اسباب امیدواری ما چاکران شد.

بعد از نهار والاحضرت اقدس سوار شده به عزم «سرچم» حرکت فرمودند، راه هم بد و طولانی بود، تقریباً هفت فرسخ راه بود. سواره با حشمت خلوت پسر مجدالملک صحبت کنان می‌آمدیم، گاهی اسب جهانشاه خانی را سوار می‌شدم، گاهی اسب سردار کبیر را. خسته شده آمدم منزل. دو مرتبه هم به آب زدیم. یمین الدوله تشریف آوردند در چادر من. نماز شب را خوانده، قدری روزنامه نوشته، بعد والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتیم شرفیاب شده؛ مجدالملک، یمین الدوله، شریف الدوله، سردار همایون در حضور بودند. امروز راه‌ها بد بود، یک گاری قزاق‌ها هم برگشته چند نفر قزاق زخمی شدند، سربازها هم افتاده بودند توی رودخانه، یک تفنگ را هم آب برده بود. مدتی در حضور والاحضرت اقدس (بودیم)، بعد محض

سرفرازیِ این غلامِ خانه زاد مخصوصِ خودشان، ساعت پنج هم میل فرمودند دوباره تشریف بیاورند در چادر غلامشان. تا ساعت هفت در چادر غلامشان بودند و قدری تخته بازی کردند. بعد تشریف بردند، من هم در حضورشان بودم. امروز مجیرالملک آدم فرمانفرما که پیشکار املاک فرمانفرماست دیده شد.

سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم جمال آباد. صرف نهار کرده، بعد والاحضرت اقدس بیدار شده، رفتم لباسشان را پوشانده، صرف نهار فرمودند، بعد سوار شده حرکت فرمودند رو به جمال آباد. سوار اسب شدند، من هم اسب جهانشاه خانی را سوار شده همه جا در رکاب بودم. سردار همایون و محمد ولی میرزا هم در رکاب، سواره بودند. قدری که آمدیم به سلامتی وارد خاک آذربایجان شدیم، مستقبل زیادی آمده بودند از مَحالِ گرمرود. سوارهای حمزه خان نوکر فرمانفرما در همین نزدیکی‌ها می نشینند، تقریباً به قدر سی نفر بودند. قدری که رفتیم رسیدیم به سوارهای سالار همایون حاکم گرمرود، تقریباً یکصد و پنجاه نفر سوار آورده بودند. تمام این سوارها تفنگ پنج تیر دارند. سوارهای خوبی بودند، اسب‌های خوبی داشتند، اظهار مرحمت فرمودند. قدری که رفتیم یک دسته سوار دیگر ایستاده بودند، آقا خان سالار السلطان دلبکان بود (که) از محال گرمرود است. آنها هم به قدر یکصد نفر سوار خوب آورده بودند، از حضور گذشتند.

اصلان الدوله و اصلان الملک پسرهای امیر اصلان خان که اول سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه با عین الدوله آمده بود طهران (و) سابق هم مستخدم مرحوم مظفرالدین شاه و جزء دستگاه عین الدوله بود ایستاده بودند. آنها هم به قدر پنجاه سوار داشتند، بعد سوار «قره سورانِ» عرض راه که رئیسشان افتخار دیوان است به قدر سی نفر سوار آورده بودند، تمام ملتزم رکاب بودند. گرد و خاک زیادی شده بود، قدری هم سواره

آمدند بعد سوار کالسکه شده به تاخت می‌راندیم تا وارد منزل جمال آباد شده، یک تیر توپ هم در ورود انداختند. مجیدالسلطنه، معتمدالممالک را آورد معرفی کرد، جوان خوبی به نظر می‌آمد. بعد یک مرتبه والاحضرت اقدس تشریف آوردند منزل غلامشان، مدتی فرمایشات می‌فرمودند و اظهار مرحمت می‌کردند. بعد تشریف بردند در چادرهای خودشان.

چهارشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم میانج. هوا آفتاب خوبی بود. والاحضرت اقدس نهار میل فرموده، لباس پوشیده،سه ساعت به غروب مانده سوار شدند. آقا خان دلبکان لو، یک اسب کهر بسیار اعلای خوبی آورده تقدیم کرد. سوارهای دیروزی هم تماماً در رکاب بودند. راه‌های بسیار بدِ خطرناک بود. (در) سرازیرهای بد اغلب والاحضرت اقدس سوار اسب می‌شدند. یکی دو جایش که واقعاً خطرناک بود. باری آمدیم تا دم رودخانه قزل اوزن.پل قزل اوزن را حاجی صمد خان شجاع الدوله تعمیر کرده. در یک جای سر بالائی اسب‌های درشگهٔ ما واماندند. به زحمت آمدیم بالا. همین طور آمدیم تا لب رودخانه قزل اوزن.گاری‌ها هم مانده بودند، یک گاری هم پرت شده بود. آمدیم تا زیر استقبال چی زیادی هم آمده بودند. اعتماد همایون برادر صدق السلطنه سردار معظم،که سابق پیش اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) سیف الممالک بود (و) حالا سردار معظم است با سوار زیادی بود. پسر مجیرالملک حاجی میرزا رفیع خان که سابق دهات اعلیحضرت محمد علی شاه دست او بود (با) سوار خلخالی تقریباً یکصد و پنجاه نفر بود، قدری هم سوار قره داغیِ سالار ارشد و چند دسته سوار دیگر هم بودند. از رودخانه میانج گذشته، آب رودخانه هم زیاد بود. از پل گذشته، فوج اول ۲۰۰ نفر با توپ‌چی، فوج بهادران هم بودند، یکصد و پنجاه نفر قزاق تبریز با موزیک، یک معلم

روس هم ایستاد بود. موزیک می‌زدند. احترامات نظامی را بجا آوردند، تقریباً به قدر یکهزار و پانصد نفر سوار به غیر از ژاندارمری و قزاقِ اردو، عقب کالسکه بود. یک طاق نصرت هم درست کرده بودند. باری غروب از شهر میانج گذشته وارد منزل شدیم. سردار رشید هم یک عریضه و رقعه تصدق گذاشته بود.

پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۳

اعلیحضرت، والاحضرت اقدس را پای تلگراف احضار فرمودند. والاحضرت تشریف بردند تلگراف‌خانه. سردار معظم، حاجی رفیع خان با پسرش سالار منعم (و) پسر دیگرش عضد الممالک آمدند (و) شرفیاب شدند. موزیکانچی‌های تبریز هم که مال قزاق (هستند)، شب آمدند، موزیک می‌زدند، خیلی هم خوب می‌زدند (و) مشق‌های خوب می‌کردند. بعد والاحضرت اقدس تشریف آوردند بر حسب معمول چادر من (و) تا ساعت هشت تشریف داشتند.

جمعه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به منزل ترکمن، این ترکمن همان ترکمن چای است که مرحوم عباس میرزاِ نایب‌السلطنه، عهدنامه معروف را با «پاسکویچِ» معروف، سردار روس و با دولت روس (بست). باری نزدیک ظهر والاحضرت اقدس بیدار شدند. مجیرالملک آدمِ فرمانفرما خلعت پوشیده، خلعتش را هم من دادم. حاجی اکبر خان حاملش شد. باری سرکرده‌ها با سوارهایشان جمع بودند، بعد نظام الملک هم آمد حضور والا حضرت شرفیاب شد. بعد علمای خلخال (و) علمای میانج آمدند شرفیاب شدند. صارم السلطان گرمرودی که یکی از اشرار گرمرود است،با به قدر یکصد نفر سوار روز ورود (به) میانه با دو پسرش شرفیابی حاصل کرد. عارضِ‌زیادی در بین راه و غیره

داشت که از دستش آمده بودند (شکایت) عرض می‌کردند، او را با سوارهایش والا حضرت اقدس می‌خواستند خلع سلاح بکنند، سوء تدبیر سردار همایون کارِ خبطی کرد ولی الحمدلله به خیر گذشت؛ این سوء تدبیر را اقبال بی حد والاحضرت اقدس الحمدلله به خیر کرد که سهل است نتیجه خوب هم بخشید.

تمام سوارهای صارم السلطان را با اسلحه نزدیک چادر والاحضرت نگاه (داشتند) و سوارهای سالار همایون حاکم گرم رود (و) سالار اسعد که نصرالله خان یورت‌چی معروف است (و) سوارهای سالار ارشد. خود سالار ارشد جوان خوش قد و قامتی است (و) قزاق‌های خمسه (و) یک عده به قدر یکصد نفر ژاندارم را به طور مربع نگاه (داشتند)، خیابان بسته بودند که از نظر مبارکشان بگذرد. والاحضرت سوار شدند آمدند از جلو صفوف گذشته سانِ همه را دیدند تا رسیدند جلو صف سوارهای صارم السلطان. آنها تمام پیاده ایستاده بودند، یعنی تمام سوار و قزاق پیاده ایستاده بودند. بعد که به صارم السلطان رسیدند، بنا کردند به تغیّر کردن (و) رو کردند به سردار همایون و فرمودند که صارم السلطان را بگیرید و خلع سلاح بکنید. گر فتندش، بعد حکم فرمودند سایر سوارهای صارم السلطان را بگیرید. به قدر هفتاد نفر بودند، که یکمرتبه ژاندارمری و قزاق‌ها ریختند (و) بعضی از سوارها گریختند (ولی) گرفتندشان. یک نفر ژاندارم فوراً تفنگ را پر کرد گذارد توی دل صارم السلطان که اگر بگوید که سوارهایش دست در بیآورند، او را فوراً بزند. خیلی اسباب وحشت من شده بود از برای والاحضرت، چونکه سواره ایستاده بودند تنها، میان تمام این مردم ولی الحمدلله خیلی به خیر گذشت. چند نفر از سوارها گریختند ولی دستگیر شدند. خود صارم السلطان را هم با پسرش زنجیر کردند. یک پسرش هم دیشب با یکصد سوار رفته‌اند. باری والاحضرت اقدس خیلی دل و جرأت به خرج دادند، هیچ تغییری به حالشان نکرد. ماشاءالله در کمال خوبی بودند. باری آنچه این سوارها اسلحه داشتند، ادارهٔ ژاندارمری ضبط کرد. بعد از نیم

ساعت که خلع سلاح شدند، صارم السلطان با پسرش را تحت الحفظ بردند. بعدوالاحضرت اقدس سوار کالسکه شده حرکت کردند

اغلب در بین راه زراعتِ دیم کاری است، هر کجا را که می‌توانسته‌اند دیم کاشته‌اند. تا رسیدیم به ده «سمع» آنجا چادرهای نهارگاه را زده بودند ولی نهاری‌ها، راه را عوضی رفته بودند. چون اینجا دو راه دارد یکی راه توپخانه معروف است و یکی راه معمول. ما از راه توپخانه آمدیم ولی نهاری‌ها از راه رودخانه که معروف است به راه سلطانی آمده بودند. نهار هم والاحضرت نداشتند. نهار امیر آخور را آوردند، کباب درست کردند، میل فرمودند. سه رأس اسب هم رؤسا پیشکش آورده بودند؛ یکی سالار ارشد، یکی نصرالله‌خان سالار اسعد یورت‌چی، یکی هم حاجی علاءالسلطان حاکم سراب تقدیم کرد.

باری راه بسیار بد بود، دو جا هم به رودخانه زدیم، توپ‌ها هم در یک سر بالائی که ده معتبری هم بود وامانده بودند، خود والاحضرت ایستادند تا توپ‌ها را رد کردند. در یک سربالائی رسیدیم به نظام الملک که اسب‌هایش مانده بودند. نزدیک ترکمن چایی، سوار اسب شده، همه جا تاخت می‌کردند. نیم ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم. راه بسیار طولانی بود، به قدر هفت فرسخ راه بود، از چندین رودخانه گذشته، تمام راه دره و ماهور بود، الحمدلله که گِل نبود و الاّ ممکن نبود که آدم بتواند از این راه عبور کند. با وجود این که گل نبود خیلی سخت گذشت. یک صندوق لباس والاحضرت اقدس هم افتاده بود توی آب، الحمدلله به خیر گذشت. باری هوا هم سرد بود، پسر نظام الملک هم از کالسکه پرت شده بود، کالسکه سردار همایون هم شکسته بود. برادر قوچعلی که والاحضرت اقدس می‌خواستند بگیرند و فرار کرده بود، در قره چمن دستگیر شد.

شنبه ٢٦ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم چادر مجدالملک، معتضد السلطنه از طهران اینجا رسیده، دستخطی هم از اعلیحضرت برای والاحضرت اقدس حامل بود. نزدیک ظهر، والاحضرت اقدس بیدار شده، لباس پوشیدند، صرف نهار فرمودند، بعد حرکت کردند. امروز هم راه بد بود، تمام راه دره و ماهورهای بد، درشگه و کالسکه‌ها در کمال زحمت عبور می‌کردند، (من) گاهی سوار و گاهی با درشگه می آمدم. هر وقت والاحضرت اقدس سوار می‌شدند، من هم سوار می‌شدم. یک ساعت به غروب مانده وارد قره چمن شدیم. اغلب جاها برف بود، اغلب هم برف‌ها آب شده بود. گِلِ زیادی بود که عبور درشکه اشکال داشت.

باری (به) سوارهای سالار ارشد قره داغی که موفق الملک را گرفته بودند انعام دادند. حکم شد که ببرندش میانج (و) به حساب‌هایش رسیدگی بکنند. باری والاحضرت اقدس با تفنگ چند عدد گنجشک زدند، موزیک قزاق هم موزیک می‌زدند. بعد نظام الملک، مدیر السلطنه، اعظم الملک، نظم الدوله آمدند شرفیاب شدند. قدری هم با نظام الملک خلوت شد. والاحضرت اقدس هم شب تشریف آوردند چادر من و ساعت هشت تشریف بردند. «قره چمن» مال عیال حشمت‌الدوله است یک رودخانه هم از زیر ده می‌گذشت.

یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم «تیکمه داش». از یک سر بالائی گذشته، تمام درشگه‌ها و کالسکه‌ها ماندند، راه سختی داشت. راه امروز را «اوچ دره لر» می‌گویند. به زبان ترکی یعنی «سه درّه»، درشگهٔ ما ماند، امین مالیه و حسن خان این سربالائی‌ها را پیاده می‌آمدند. من هم سوار می‌شدم. به زحمت تمام از ماهورها گذشته، عقب سرِ ما ماهورها هم دیم کاری است. نزدیک نهارگاه والاحضرت اقدس پالتو خواستند. نهارگاه را هم

در امامیه زده بودند. یک جا هم کالسکه ما توی گل ماند. نزدیک غروب وارد منزل شدیم. سردار رشید امیر نویان حاکم آذربایجان، با پانصد نفر سوار به استقبال آمده بودند. حضور والاحضرت شرفیاب شده اظهار مرحمت فرمودند. سردار رشید را شریف الدوله معرفی کرد. بعد رفتیم حضور والاحضرت اقدس. امروز اجزای فراشخانه با ژاندارم‌ها دعوا کرده بودند. مجدالملک هم با فراش‌باشی دعوا کرد.

سردار رشید آدم بسیار قابل (و) درستی به نظر آمد، خیلی معقول و خوب. دهِ «تیکمه داش» ده معتبر بزرگی است، مال مؤتمن الملک است، «تیکمه داش» به زبان ترکی یعنی سنگ به هم دوخته شده.

دوشنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز باید برویم به «حاجی آقا» باری صبح جمعی از آذربایجانی‌ها آمدند منزل ما. معتمد همایون، حاجی میرزا هادی خان لشگرنویس، سطوت السلطنه خواهر زاده امیر بهادر جنگ، پسر معتمد همایون، ابراهیم خان ناصرالوزراء معاون کارگزاری، شاهزاده مخاطب الدوله، عباس میرزا رئیس تلگرافخانه تبریز آمدند. بعضی عرایض مجدالملک حضور والا حضرت اقدس داشت، به توسط من پیغام کرد، من هم رفتم حضور والاحضرت، عرایض ایشان را به عرض رساندم. به خاکپای مبارک مقبول افتاد. یک اسب خوبی هم سردار رشید تقدیم کرد با زین فرنگی. بعد حرکت کردند. در اول منزل یک سرازیری بدی بود که درشگه اعلم الملک شکست، چرخ کالسکه مجدالملک شکست، والاحضرت اقدس هم گاهی سوار اسب (و) گاهی (با) کالسکه می‌راندند. راهِ امروز خوب بود، کوه سهند هم پر از برف طرفِ دست چپ به فاصله یک فرسخ ونیم الی دو فرسخ پیدا بود، سرش را هم مه گرفته بود. به قدر دو ساعت راه آمده تا رسیدیم به ده «حاجی آقا». نزدیک حاجی آقا فرامرز خان قره داغی از تابعین

حاجی علی لو آمده بود از تبریز، استقبال.

باری آمدیم منزل، توپ ورود انداخته شد، موزیک قزاق هم می‌زدند، معتضد السلطان پسر موثق الملک هم امروز دیده شد. سردار رشید هم مرخص شد رفت به یوسف آباد که شب را آنجا بماند و صبح برود برای تشریفات (و) پس فردا بیآید «باسمنج». پسر سردار رشید هم مرخص شد (و) رفت تبریز برای تشریفاتِ ورود.

سه‌شنبه ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به سعدآباد. هوا هم آفتاب بود. بعد والاحضرت بیدار شدند (و) سوار شدند. یک اسب هم سردار معظم تقدیم کرده بود. باری راندیم، به قدر یک فرسخ ونیم که آمدیم رسیدیم به دریاچه «قره گول»، چند عدد «انقوت» دیده شد، از دور برای انقوت‌ها گلوله انداختیم. «انقوت» یک مرغابی است که رنگ است. «اقیشا» هم سرهایشان کمی زرد مایل (به) سفیدی است، گوشتش هم حلال است.

باری دور دریاچه والاحضرت اقدس سواره می‌آمدند، «انقوت» زیاد بود تقریباً به قدر پنجاه تا بیشتر دیده شد، ولی هیچ ممکن نبود که بشود نزدیک شد. نهارگاه را لب دریاچه زده بودند. صرف نهار شد بعد از نهار سوار شده حرکت فرمودند. ازگردنه شبلی گذشته، سرگردنه هم برف بود، باری ازگردنه پائین آمده، به ده شبلی رسیده، اسلحه‌دار باشیِ اعلیحضرت محمد علی شاه را دیدم که آمده بود استقبال.

باری به قدر یک فرسخ که آمدیم رسیدیم به سعدآباد، حاجی وثوق الملک با دو نفر آمده بودند استقبال. سعد آباد خالصه دولت است. ده بسیار معتبری است. یک عمارت خوبی هم برای والاحضرت اقدس حاضر کرده بودند. یک باغ بزرگ دیوانی هم دارد، دو رو هم هست طرف مشرقیش ناتمام است، یک ایوان خوبی هم دارد. چشم انداز خوبی دارد و طرف مغربش اطاق‌های سفیدکاری خوبی هم دارد. یک کوزه آب

بردند آن طرف دره در ششصد ذرعی گذاردند (و) همه گلوله انداختند، نزدند. بعد والاحضرت اقدس به من امر فرمودند که تفنگ بیاندازم، با تفنگ دوربین دارو (با) همان تیراول زدم میانه کوزه، درب وداغون شد. خیلی خوب زدم که خودم هم خوشم آمد.

بعد علمای اطراف (و) صدرالمعالی که سابق معلم اعلیحضرت و والاحضرت بود با پسرش آمده بودند، شرفیاب شده رفتند. امشب شب چهارشنبه آخر سال بود، توی دِه، بچه‌ها بوته آتش کرده بودند و داد و بیداد می‌کردند.

چهارشنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به «باسمنج». سرایدار باشی، مجدالسلطنه (و) میرزا یحیی خان پیشخدمت آمدند. والاحضرت اقدس لباس پوشیده، سوار اسب شده حرکت فرمودند. به قدر یک فرسخ که آمدیم رسیدیم به ده «قزلچه میدان» به زبان ترکی یعنی میدانِ طلا، مال حاجی میرزا آقای امام جمعه (است). عمارت‌های متعدد خوب داشت بعد از نهار سوار شده تشریف بردند سر توپخانه، چهار تیر گلوله توپ انداختند، تیرهایش هم خوب بود. بعد سوار شده حرکت فرمودند. نزدیک «باسمنج» که رسیدیم سردار رشید با سوار زیادی ایستاده بود بعد کلنل قزاق با آن «یَساوُلی» که در میانج بود با یکصد نفر قزاق تبریز ایستاده بودند. چهار فوج هم از فوج‌های تبریز با سه دسته موزیک ایستاده بودند، یک فوج هم توپچی ایستاده بود خیلی باشکوه (و) خوب بودند. سردار رشید، من و سردار همایون آمدیم تا رسیدیم به ده «باسمنج».

اخبارات تازه که رسیده است از طهران این است که: کابینه وزراء تغییر کرده است:

مشیرالدوله رئیس الوزراء شده است، مستشارالدوله وزیر داخله، مشارالسلطنه وزیر مالیه، ذکاءالملک وزیر عدلیه، معاون الدوله وزیر خارجه، حکیم الملک وزیر اوقاف، نصرالملک وزیر پست و تلگراف وتجارت و فوائد عامه. دیروز هم گویا رفته

بوده‌اند در مجلس (و) معرفی شده بوده‌اند. امروز تلگرافش را سردار ارشد آورد به حضور والاحضرت اقدس عرض کرد. سردار کبیر هم از خمسه غفلتاً به طهران فراراً رفته است. باری موزیکانچی‌ها هم آمدند قدری موزیک زدند. رفتم شرفیاب شده تا ساعت هشت در حضور بودم.

پنجشنبه غره شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه و نماز اول ماه را خوانده، والاحضرت اقدس من را احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شده، از هر طرف صحبت فرمودند. قنسول روس امروز در «نعمت‌آباد» نهار را مهمان سردار رشید بود، بعد عصری با سردار رشید (و) من غیر رسمی و خصوصی شرفیاب شد. عصری در یک باغی قدری تفرج فرموده، به من امر فرمودند یک سار روی درخت بود زدم، بعد در حضورشان دو دست شطرنج بازی کردیم، سردار رشید هم بود، یک دست من بردم یک دست معتضدالسلطنه.

جمعه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز انشاءالله به سلامتی بایست رسماً وارد تبریز بشویم. هوا هم دیروز آب پاشی خوبی کرده، امروز هم هوا آفتاب خوبی بود. باری رفتم منزل سردار همایون برای بعضی دستورهائی که برای ورود داده شده بود. والاحضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند، نهار را هم در حمام میل فرموده، تشریف آوردند بیرون. لباس رسمی پوشیدند، من هم لباس رسمی پوشیده، سوار اسب شده، حرکت کردیم. سردار رشید، سردار همایون، نظام الملک، مجدالملک، شریف الدوله (و) بعضی از رؤسا از جلو رفته بودند. مقابل «خلعت‌پوشان»، چادر زیادی زده بودند، قنسول‌ها (و) اجزای ادارات آمده بودند استقبال. باری من سواره پای کالسکه بودم و امیر آخور.

نعمت آباد ییلاق قنسول روس است. سایر قنسول‌ها هم آنجا اغلب می‌روند. شجاع الدوله هم آنجا یک باغ و عمارت بسیار اعلائی بناکرده بوده است، به قدر یکصدهزار تومان می‌گویند خرج کرده است، ولی آن وقتی که عثمانی‌ها آمده بودند، تمام عمارت (را) خراب (کرده) سوزانده(اند). از اینجا به تبریز را هم روس‌ها خوب شوسه کرده‌اند. تمامش سنگ فرش است. باری از باسمنج تا خود شهر تبریز دو فرسخ (و) نیم می‌شود. بعد رسیدیم به چادرهائی که از برای قنسول‌ها و سایر مستقبلین زده بودند. سوارهای آذربایجانی (و) قزاقِ ملتزم رکاب، قزاق تبریز، سوارهای ژاندارمری و توپخانه ملتزم رکاب، به طور منظم ایستاده بودند. جلو چادرها (را) هم چوب بست کرده بودند (و) بیرق زیادی زده بودند، میان چوب بست‌ها هم سیم کشی کرده بودند و بیرق زده بودند. خیلی با شکوه بود. در ورود به چادرها یک تیر توپ هم انداختند. بعد والاحضرت تشریف بردند در چادر بزرگی که از برایشان زده بودند. یمین الدوله، نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، من و سردار همایون با لباس رسمی ایستاده بودیم.

بعد قنسول‌ها آمدند، قنسول فرانسه، قنسول روس، قنسول انگلیس، قنسول ینگه دنیا، آمده مشرف شده، بعد کشیش ارامنه آمد و رفت. اجزای کارگزاری، اجزای مالیه، دو نفر هم بلژیکی با کلاه ایرانی بودند. بعد ژاندارمری، توپخانه، قزاق تبریز، قزاق ملتزم رکاب، تماماً جلو افتادند و سوارهای آذربایجانی عقب. کالسکه روبازی والاحضرت سوار شدند. یک طرفِ کالسکه من بودم و سردار رشید، طرف دیگر سردار همایون و رئیس بریگاد قزاق که روس است، کالسکه دوم هم یمین الدوله و نظام الملک سوار بودند. کالسکه سوم مجدالملک (و) شریف الدوله. بعد هم سوارهای کشیک خانه (و) سوارهای آذربایجانی. یواش یواش آمدیم تا رسیدیم به اول قشون روس. از نیم فرسخی شروع به انداختن توپ کردند. (تا) ورود به عمارت تبریز یکصد و پنجاه تیر توپ شلیک (کردند).

باری ژنرال «چرنازوبوف» که ده سال قبل در طهران بود و رئیس بریگا و

قزاقخانه بود حالا ژنرال شده، رئیس یک... قشون است در واقع چهل هزارنفر قشون در تحت ریاست ایشان هستند و قشون روس که در آذربایجان است در تحت ریاست این است. تا من را دید، شناخته تعارف کرده، سلامی داد. به اول قشون روس که رسیدیم، فرمان داده آمد جلو، راپرت قشون حاضرش را داد. دو هزار و یکصد (و) پنجاه نفر راپرت داد، از پیاده و سواره قزاق و دو باطری توپخانه.

موزیک سلام ایران را زدند، والاحضرت از همه احوالپرسی می‌فرمودند، تمام هورا می‌کشیدند، دسته به دسته را خود ژنرال از طرف والاحضرت احوالپرسی می‌فرمودند و آنها هورا می‌کشیدند، همین طور می‌آمدیم تا آخر صف. والاحضرت اظهار رضایت از ژنرال فرمودند، دست داده مرخص شد. رفتیم رسیدیم به جمعیت. اهل شهر تمام از کوچک و بزرگ آمده بودند استقبال. به زبان ترکی زنده‌باد می‌گفتند (و) اظهار خوشوقتی می‌کردند. غوغائی بود، تا رسیدیم به اول شهر تبریز. چندین طاق‌های نصرت بسته بودند. به قدری جمعیت بود که مافوقش متصور نبود. تمام درِ خانه‌ها را آئین بسته بودند. مردم همین طور اطراف کالسکه والاحضرت می‌دویدند و زنده باد می‌گفتند و نمی‌دانستند که از شدت خوشحالی چه بکنند. تا رسیدیم به اول افواج، چهار فوج با پانصد توپچی با لباس‌های خوب سر راه صف کشیده بودند. سردار اقبال (و) سردار سطوت که حاکم شهر تبریز است بودند. شاگردهای مدرسه‌ها تماماً سر راه‌ها با بیرق شیر و خورشید (ایستاده بودند) بچه‌های کوچک هر کدام شعری برای تبریک ورود والاحضرت ساخته بودند. جمعیت رفته رفته زیاد می‌شد، پلیس‌های خوب درست (کرده بودند) به قدر سیصد نفر و همه جا مواظب بودند. روی بام‌ها زن‌های زیادی بودند. ارامنه و یهودی‌ها آمده بودند استقبال. اهل هر محلّی گوسفندی آورده بودند برای قربانی. صلوات و زنده باد می‌گفتند، قزاق ایرانی هم به قدر پانصد نفر ایستاده بودند.



«ژنرال چرنازوبوف» که دو سال قبل رئیس بریگاد قزاقخانه بود و چهل هزار قشون روس در تحت ریاست ایشان هستند تا من را دید شناخت، فرمان داده آمد جلو و «راپرت» داد، سلام ایران را زدند، والاحضرت از همه احوال‌پرسی فرمودند و آن‌ها هورا می‌کشیدند.

مردم و اهل شهر طوری اظهار خوشوقتی و شادی می‌کردند که من و بعضی‌ها بی اختیار گریه مان گرفت. گویا تمام اهل شهر تبریز آمده بودند استقبال. سردار رشید هم با صدای بلند از طرف والاحضرت اقدس از مردم احوال پرسی می‌کرد و مردم صدای زنده‌باد، زنده‌باد بلند می‌کردند و همین طور هم نزدیک کالسکه می‌دویدند. طاق‌های نصرت زیادی زده بودند (و) اغلب ادارات بسته بودند. خیلی تماشا داشت. هیچ همچه ورودی نه در زمان سلطنت شاه شهید و نه در زمان شاهِ مرحوم و نه در هیچ زمانی ندیده بودم. الحق منتهای غیرت و شاه پرستی و ولیعهد دوستی را به جای آوردند. بازارها راتماماً آئین بسته چراغانی کرده بودند، متصل هم شلیک توپ می‌کردند. یک دسته نقاره‌چی هم درست کرده بودند (که) سوار شترها بودند (و) در جلو می‌زدند. آمدیم تا وارد «عالی قاپوسی» شدیم.

جلو میدان تختی بسته بودند (و) مطرب‌های زیادی روی تخت نشسته بودند و مشغول بودند (و) می‌رقصیدند. نقاره‌خانه می زدند، قزاق و ژاندارمری که جلو بودند، صف بسته موزیک می‌زدند (و) متصل توپ شلیک می‌کردند. والاحضرت اقدس پیاده شده، وارد باغ و عمارت شدند. همه جای باغ، قزاق‌های تبریز ایستاده بودند. عمارت بزرگ وسط را تعمیر نکرده‌اند ولی سایر عمارت‌ها و حیاط‌ها را تعمیر کرده‌اند و بعضی‌ها را هم مشغول تعمیر هستند. در این عمارت‌ها روس‌ها منزل کرده بودند و به کلی خراب کرده بودند. سردار رشید الحق خیلی خدمت کرده (و) روس‌ها را بیرون کرده، زحمت ها کشیده تا تعمیرات این عمّارت را کرده باری والاحضرت نطقی فرمودند مبنی بر اظهار خوشوقتی و رضایت از اهل آذربایجان (و) پذیرائی و خدمات سردار رشید. بعد استراحت فرمودند. شب را هم باغ را با فانوس‌های الوان چراغان کرده بودند، موزیک می‌زدند، آتش بازی خوبی هم فراهم آورده بودند. سه شب است تمام بازارها و دکاین را چراغان کرده‌اند. بعد آمدم منزل. حیاط صندوق‌خانه پشت عمارت

مخصوص والاحضرت اقدس است که مرتبه فوقانی صندوق‌خانه است. (در قدیم) مرحوم شعاع السلطنه منزل داشتند (و) مشیرالسلطنه در زمانی (که) منشی باشی بود در این اطاق‌ها منزل داشته.

شنبه ۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

جمعیت زیادی ازاهل تبریز، از اعیان (و) اشراف و تجار آمدند منزل من، دیدن: سردار رشید، شرف الدوله، معتمد همایون سطوت السلطنه، (و) سردار سطوت که حاکم شهر تبریز است. اگر بخواهم اسامی اشخاصی راکه آمدند دیدن من، بنویسم یک کتاب می‌شود. همین قدر می‌نویسم که تمام رجال شهر تبریز از صنف اعیان و اشراف (و) اهل نظام آمدند دیدن من. مشغول پذیرائی بودیم تا والاحضرت اقدس بیدار شدند و لباس پوشیدند. وقت نهار فراغتی حاصل شد، رفتم شرفیاب شده، صرف نهار فرمودند، بعد از نهار لباس رسمی پوشیده، قنسول‌ها آمدند شرفیاب شدند، قنسول روس، قنسول انگلیس، قنسول فرانسه، قنسول ایتالیا، قنسول بلژیک، بعد ژنرال «چرنازوبوف» با صاحبمنصب‌های روس (که) به قدر پنجاه نفر بودند آمدند شرفیاب شدند. بعد سلام منعقد شد. سلام با شکوهی (بود)؛ قزاق، ژاندارم، چهار فوع توپخانه و سوارهای آذربایجانی. به قدر سه چهار هزار نفر در موقع سلام شرفیاب بودند. نظام الملک، یمین الدوله، سردار‌رشید، مجدالملک، شریف الدوله، با لباس رسمی حاضر بودند. نظم الدوله مخاطب سلام بود. نطق شایانی والاحضرت اقدس مبنی بر رفاهیت عامه فرمودند. بعد از سلام حاضر «دفیله» مفصل طولانی دادند. بعد قدری هم توی اطاق صحبت‌های رسمانه شد. بلژیکی‌های مالیه هم به حضور رسیدند (بعد) قدری در حیاط تفرج فرمودند. جاهای اجزاء را تعیین فرمودند، (بعد) تشریف فرمای اطاق شدند. باز بعضی رجال آمده بودند دیدن من، رفتم مشغول پذیرائی حضرات شدم. (بعد) نماز خوانده،

قدری استراحت کرده، نماز شب را هم خوانده آمدم حضور والاحضرت اقدس.

یکشنبه ۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

حضور والاحضرت اقدس شرفیاب بودم. صرف نهار فرمودند، عصری علمای تبریز تماماً آمدند حضور والاحضرت اقدس. امام جمعه و...و...و... که اسم‌هایشان را بعدها خواهم نوشت، بعد از نظام الملک، یمین الدوله، مجدالملک و من دیدن کردند. تا یک ساعت به غروب مشغول پذیرائی حضرات بودم. بعد که رفتند والاحضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند. من هم رفتم حمام. نمرهٔ خوبی است. والاحضرت اقدس هم تشریف برده بودند به بازار، تماشای چراغانی. بعد مراجعت فرمودند. در این موقع تحویل شد، موزیک هم می‌زدند. به دست مبارکشان به همه عیدی مرحمت شد. بعد من آمدم منزل، نماز خوانده، دعا خوانده، شکرانه حضرت حق را گفته بعد والاحضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده بعد رفتم منزل نظام الملک. (نظام الملک) در حیاط علاءالدوله منزل دارد (که) جنب دیوانخانه است و علاءالدوله امیر نظام ساخته است. عمارت دو مرتبه خوبی است ولی فضایش کم است. امروز والاحضرت اقدس یک حلقه انگشتر الماس به دست خودشان به مجدالملک مرحمت فرمودند من هم توسطش بودم!

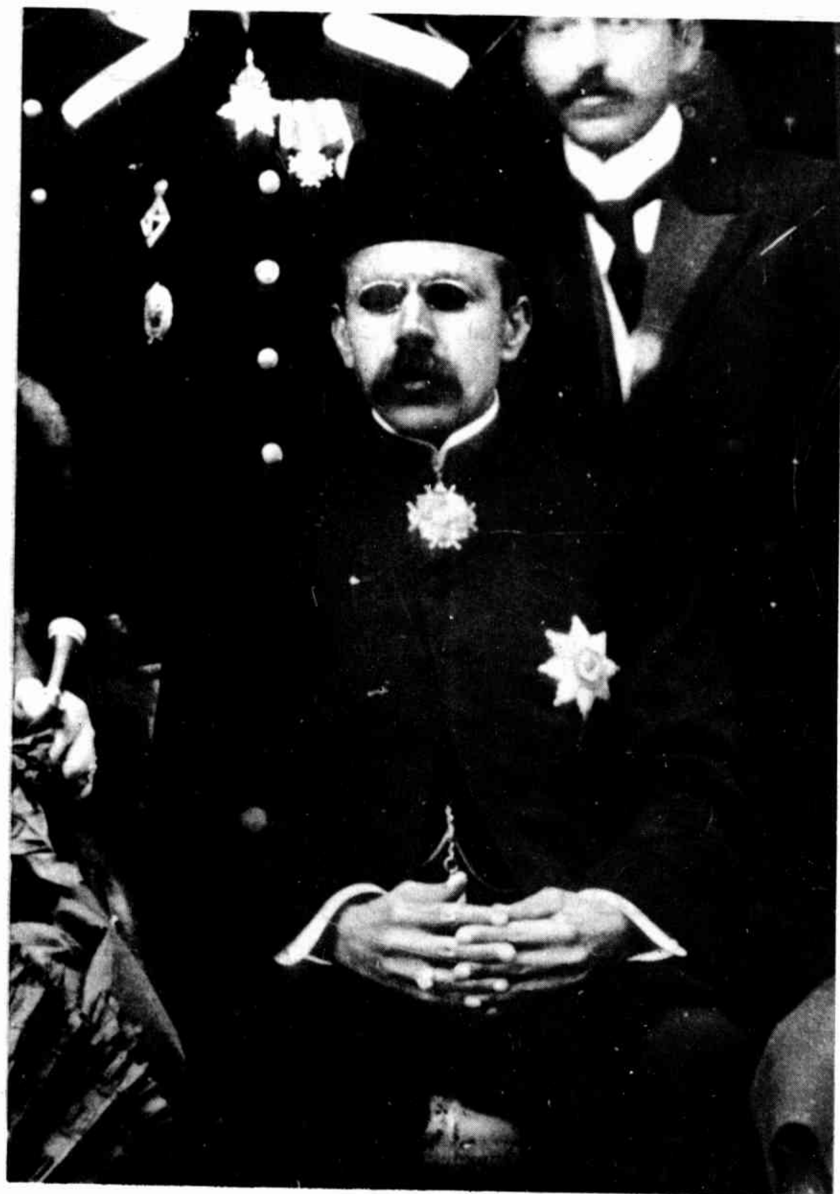
بسم الله الرحمن الرحیم

هوالله تعالی

سال جدید توشقان ئیل ۱۳۳۳ (اول برج حمل)

دوشنبه ۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

دیشب دو ساعت (و) چند دقیقه تحویل حمل شد. دعاهای روز اول سال را خوانده جمعی آمدند بیرون. بعد رفتم دیدن امام جمعه و برادرش. بعد آمدم به درِ خانه.



کار شریف الدوله، با قنسول‌ها بالا گرفته، شریف‌الدوله می‌گوید: قنسول‌ها بایستی بیایند اول از من دیدن بکنند، قنسول‌ها می‌گویند تابه حال همچه نبوده است.

باز جمعی آمدند منزل ما دیدن عید. تا والاحضرت از خواب بیدار شدند، لباس رسمی پوشیدند بعد سلام سال جدید منعقد شد. خیلی باشکوه و عالی بود. سردارها (و) صاحب منصب‌های زیادی بودند. نظم الدوله مخاطب بود. بعد از سلام هم باز مجدداً قنسول‌ها و صاحب‌منصب‌های روس آمده شرفیاب شدند. شاگردان مدارس تبریز توی حیاط صف بسته، والاحضرت اقدس تشریف بردند توی حیاط، هر مدرسه‌ای به یک نحو شعری می‌خواندند مبنی بر تبریک (و) تهنیت ورود والاحضرت اقدس. والاحضرت اقدس به همه اظهار مرحمت فرمودند (و) سفارش برای درس‌هایشان فرمودند. جمعیت تماشاچی زیادی از هر قبیل بودند، بعد تشریف فرمای اطاق شدند. حکیم و رئیس مدرسه آمریکائی و دکتر آمریکائی (و) کشیش ارامنه آمدند حضور. عصری هم قدری در توی باغ دورِ کلاه فرنگی تفرج فرموده، یک کلاغ هم با تفنگ زدند. سردار رشید یکصد عدد پنج هزاری تقدیم نمود. (بعد) قدری رفتیم در خیابانی که مغازه‌های خوب دارد گردش کرده، بعد آمدم منزل.

سه شنبه ٦ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم چند جا بازدید. (رفتم) منزل سردار رشید، قدری با او صحبت کرده، خانه خوبی دارد (و) مبل‌های عالی. بعد رفتم منزل شریف الدوله (که) در خانه لقمان منزل دارد و چند روز دیگر خواهد رفت منزل اجلال الملک و آنجا را کارگزاری خواهد کرد. کار شریف الدوله با قنسول‌ها بالاگرفته است. شریف الدوله می‌گوید قنسول‌ها بایستی بیایند اول از من دیدن بکنند، قنسول‌ها می‌گویند خیر، تا به حال همچه نبوده است اول کارگزارها می‌آمدند.(و) دیدن می‌کردند. کار به مجادله کشیده است (و) تلگرافات رمز به طهران، هنوز در گفت‌وگو هستند. بعد من آمدم منزل نهار خورده، قدری استراحت کرده، بعد با معتضد السلطنه سوار شده رفتم منزل سردار همایون،

بازدید. خانه‌های پدرزنش است عدل الملک، پدرِ زنش سید پیرمرد معممی است، اغلب در دهاتش هست که خانه عالی (و) آب جاری دارد. باری بازدیدی از او کرده بعد مراجعت به درِ خانه کرده آمدم حضور سردار رشید. والاحضرت هم تشریف بردند به تلگرافخانه، مدتی با وزراء صحبت می‌فرمودند. بعد تشریف آوردند، نظام الملک آمده حضور، مدتی خلوت فرمودند.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم پیاده چند جا بازدید کرده آمدم منزل. رفتم حضور والاحضرت اقدس. تشریف بردند حمام من هم رفتم سر حمام، من هم رفتم حمام بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شده رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند، نظام الملک آمد حضورشان شرفیاب شد (و) رفت.

من هم آمدم منزل، قدری استراحت کرده، بعد عصری رفتم حضور. بعد سوار شده رفتیم با معتضدالسلطنه محله ارمنستان که قنسول خانه‌ها آنجاست. مغازه‌های خوب عالی دارد، مهمانخانه‌های خوب به اسم شهرهای بزرگ اروپ، مثل برلن، پطرگراد، قدری در مغازه‌ها گردش کرده آمدیم منزل. یک سیل برگردانی در وسط شهر است مثل یک رودخانه که هر وقت سیل بیاید از توی این رودخانه می‌گذرد. پل‌های زیادی از اول شهر تا الی آخر شهر، روی این رودخانه است. شب را هم سردار رشید در حضور بود و رفت، ما هم تا ساعت هشت در حضور شرفیاب بودیم.

جمعه ۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار سطوت، سطوت السلطنه برادرش هم بود. من را هم (برای)

نهار نگاه داشتند. بعد از نهار سوار شده آمدم حضور والاحضرت اقدس. بعد عصری والاحضرت تشریف بردند حمام.

شنبه ۱۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

آمدم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شده، لباس نیمه رسمی پوشیده، بعد سردار رشید هم شرفیاب شد (و) تشریف فرمای میدان مشق شدند. در موقع حرکت چند تیر توپ انداختند، من هم رفتم منزل بعضی از علماء بازدید. از قرار میدان باشکوهی بوده است، به قدر چهار هزار نفر جمعیت نظامی بوده است. عصری برخاسته رفتم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شده، سردار رشید هم بود (و) موزیک می‌زدند. شب هم رضاخان که پیش اعلیحضرت محمد علی شاه سمت آجودانی داشت و حالا در قزاق‌خانه است سینموفنوگراف آورده بود، چند پردهٔ خوب نشان داد، بعد رفت.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس، قدری بودم. صرف نهار فرمودند، معتضد السلطنه هم بود. بعد والاحضرت تشریف آوردند در حیاط اندرونی که منزل عمله خلوت و مجدالملک و کابینه است. عصری برخاسته نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، نماز شب را هم خوانده، والاحضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده تا ساعت هفت در حضورشان بودم.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتیم باز دید آقا سید مهدی، تمامش را از توی بازار رفتیم. تبریز بازارهای طولانی دارد. بازارهای تبریز خیلی مطّول‌تر است از بازارهای طهران. همه جور دکان

دارد، بیشترش روس است. باری رفتیم منزل آقا سید مهدی، امام جمعه (و) برادرش هم آمدند. بعد آمده رفتم منزل مجدالملک، عیادتی از او کرده، بعد آمدم حضور حضرت والا، حضرت اقدس لباس پوشیدند، صرف نهار کردند، قدری هم آمده توی حیاط گردش فرمودند، قدری تفنگ با تفنگ کوچک من انداختند، امر فرمودند چند تا گنجشک من زدم.

عصری سوار شده رفتم ادارهٔ مالیه پیش محمد ولی میرزا و پیش رئیس مالیه «موسیو منی تو» بعد با محمّد ولی میرزا سوار شده رفتم منزل (او)، دختر شاهزاده فرمانفرما که هشت سال دارد و از عیال میاندوآبی است و مادرش کرد است (آنجا بود). ماشاءالله خوب دختری است، خوب هم فرانسه می‌داند، خوب حرف می‌زد، ترکی و کردی را هم خوب می‌داند، بدون اینکه خجالت بکشد حرف می‌زند و صحبت می‌کند. باری یک ساعت از شب گذشته هم آمدیم با هم به دَرِ خانه، حضور والاحضرت اقدس، با نظم الدوله (و) مدیرالملک خلوت بود. بعد خلوت شکسته، والاحضرت تشریف بردند منزل مجدالملک، آنجا هم مجدداً با مجدالملک، نظم الدوله (و) سردار همایون خلوت فرمودند.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس نسبت به نظام الملک چند روز است قدری بی مرحمت شده‌اند، امروز خیال فرموده بودند به طور تمارض از شهر تشریف ببرند. اوقات مبارک والاحضرت اقدس تلخ بود، من و سردار همایون و معتضد السلطنه خیلی التماس کرده، رأی مبارک را منصرف کردیم. سردار رشید را هم دستش را از کار خالی گذارده‌اند، رفته است در خانه‌اش خودش را به ناخوشی زده است، از یک طرف نظام الملک می‌خواهد برود طهران (و) می‌گوید والاحضرت اقدس دخالت‌هائی که نبایست بکنند

در امور می‌فرمایند. کار سخت برهم خورده. باری به هر طور بود مختصر اصلاحی شد. رفتم احوالپرسی مجدالملک، والاحضرت اقدس نسبت به او هم بی مرحمت شده (در) این میانه من را هر ساعت به یک طرف می‌کشند. داستانی بود. آخرالامر آتش همه را فرونشاندیم. بعد تا عصری مشغول این کارها بودیم. عصری هم یمین الدوله (و) بعضی‌ها به حضور شرفیاب شده تا شب در حضور بودیم.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم شرفیاب شده، قدری در باب نظام الملک گفتگو کرده، بعد نظام الملک را احضار فرمودند، میانه در واقع صلح شده. عصری سوار شده آمدم منزل مجدالملک با او مدتی خلوت کرده، رفع دلتنگی او را هم از طرف والاحضرت اقدس کرده، (در) این میانه من شده‌ام مصلح، متصل میانه حضرات بر هم می‌خورد، من را می‌خواهند از هم گله می‌کنند و من بایستی اصلاح بکنم. باری آمدم منزل. رضاخان که سابق آجودان اعلیحضرت محمدعلی‌شاه‌بود و حالا در جزء قزاق خانه است مدتی صحبت کرده رفت.

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم سر حمام، حضور والاحضرت اقدس شرفیاب بودم. بعد تشریف آوردند توی اطاق، من تنها در حضور بودم تا نزدیک ظهر، بعضی عرایض لازمه در خصوص نظام الملک (عرض کردم) که باز اظهار مرحمت بفرمایند (و) او را در جریان کار بیاندازند، قبول فرمودند (و) نظام الملک را احضار فرموده، من هم رفتم احوال پرسی احتشام الدوله، چون از طهران همین طور ناخوش است (و) تَبِ لازم گویا دارد. بعد رفتم منزل مدیرالسلطنه پسر نظام الملک، او هم چند روز است که ناخوش است، نزدیک بود تصدق بشود ولی نشد. عصری تشریف بردند منزل میرزا حسن آقا مجتهد و میرزا اکبر

امام جمعه. عصری امیر نویان پسر آقاجان خان اردبیلی الذاکرین باکه هر ساله می‌رود حضور اعلیحضرت محمد علی شاه روضه می‌خواند، آمدند قدری صحبت کرده رفتند. بعد رفتم حضور والاحضرت تا ساعت شش آنجا بودم.

جمعه ١٦ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس. سردار رشیدکه دو سه روز بودکسالت داشت و در واقع تمارض کرده بود (و) می‌خواستند بکلی دستش را ازکار باز دارند (و) نشد، و من هم برای خدماتی که کرده است، بی مقصود حامی او هستم، امروز شرفیاب شد با نظام الملک. ریاست قشون آذربایجان را باز محول فرمودند به (او). یمین الدوله را هم به حکومت شهر تبریز بر قرار فرمودند در صورتی که همان سردار سطوت معاون باشد (و) مسئولیت با او باشد، در واقع کار با خود سردار سطوت است.

عصری والاحضرت اقدس سوار شدند، من را هم امر فرمودند سوار بشوم،محمد ولی میرزا هم آمده سوار شده رفتیم به طرف باغ شمال. باغ شمال را روس‌ها متصرّف هستند. بنائی‌ها کرده‌اند، جاها ساخته‌اند. بالای باغ شمال را هم قزاقخانه ایران ساخته‌اند، عمارت‌های خوب عالی درست کرده‌اند. قدری هم توی تبریز را تفرج کرده، آمدیم از محله ارمنستان گذشته، تشریف آوردند منزل اعتماد حضرت که دو سه روز است کسالت دارد، از او احوالی پرسیده، آمدم منزل.

شنبه ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز روز سیزده عید هم (هست)، خیال والاحضرت این است که از صبح تشریف فرمای حکم آباد بشوند،)همان‌طور) که معمولِ ولایت‌های عهد این بوده است. والاحضرت اقدس لباس پوشیدند، یمین الدوله به مناسبت این که حاکم شهر تبریز

شده است سوار اسب شده بود (و) جلو کالسکه والاحضرت می‌رفت، من و سردار همایون هم در یک کالسکه نشسته راندیم برای حکم آباد، رفتیم در یک خانه‌ای (که) عمارت رو به قبله داشت (و) بعضی اطاق‌هایش را هنوز سفیدکاری نکرده بودند، باغ کوچکی داشت، موی زیادی کاشته بودند، قدری بازی ورق کرده، والاحضرت صرف نهار فرمودند، طرف عصر والاحضرت رفتند تفرج.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم دو جا بازدید آقایان مجتهدین، بعد رفتم حضور والاحضرت اقدس (و) درباب حکومت معتضد السلطنه صحبت کردیم، والاحضرت می‌خواهند حکومت سراب و گرمرود را مرحمت بفرمایند و معتضد السلطنه حکومت مراغه را می‌خواهد. تا شب در حضور بودم. امروز هم به قدر دو انگشت صبح برف آمده بود.

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

مجدالسلطنه که در واقع هم رخت دار است و هم معاون من است، امشب از من در منزلش دعوت کرده بود، من هم اعلم الملک و حشمت السلطنه راگفته بودم دعوت بکند، حشمت خلوت (هم) داود خان را دعوت کرده بود، اجازه مهمانی را هم از والاحضرت اقدس گرفته بودیم. یک نفری بود که تار را بد نمی‌زد، ابوالحسن خان که سابق پیش اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) خوب می‌خواند، او هم بود، صدایش بهتر شده است و مشغول خواندن بود و می‌خواند، الحق بسیار خوب می‌خواند. به قدر یک ساعت که (نشستیم) یک مرتبه دیدیم حاجب السلطنه آمد که تمام شماهارا والاحضرت اقدس احضار فرموده است. فوراً اطاعت کرده پیاده به راه افتادیم. بعد حاجب به من گفت که:

«به من حکم شده است مجدالسلطنه را زنجیر بکنم. من خیلی تعجب کردم، گفتم خیر خوب نیست. او اصرار زیادی کرد و من مانع شدم. حاجب السلطان به من گفت که اول بنا بود تمام شماها را زنجیر بکنم، من بیشتر اسباب تعجبم شد باری آمدیم، شرفیاب شده، قدری خنده فرمودند (و) نسبت به من اظهار مرحمت فرمودند. بعد معلوم شد (که) آقای بدجنس یمین الدوله این پیشنهاد را حضور والاحضرت اقدس کرده (که) چون من حاکم هستم امشب عیش حضرات را بر هم می‌زنم. می‌خواسته است از اطاق والاحضرت اقدس تلفن بکند (به) سردار سطوت که پنجاه نفر پلیس بفرستد سر ماها و ماها را تمام بگیرند (و) زنجیر بکنند (و) در کمال افتضاح بیآورند به دربار، می‌خواسته است مزه به خرج بدهد، مقصود ثانی‌اش این بوده است که ماها را توی شهر (و) در انظار مردم مفتضح بکند که مردم پیش ماها نیایند، اگر کار داشته باشند (و) در خانه بروند خودش را همه کاره قلمداد بکند. الان هم متصل مردم راگول می‌زند و از مردم مطالبه پول می‌کند. این تدبیر راکرده بود که در شهر شهرت بکند و ما را ضایع بکند.

باری من هم آنچه بایست بگویم، در حضور والاحضرت (و) در حضور خود یمین الدوله گفتم. باری والاحضرت اقدس خودشان جلوگیری از خیالات یمین الدوله فرموده بودند و چون تنها مانده بودند، فرموده بودند حاجب السلطان برود حضرات را بیاورد. یمین الدوله اصرار زیادی کرده بوده است که: پس اقلاً فراش زیادی با خودت ببر و اقلاً مجدالسلطنه را زنجیر بکن، بعد اعتماد حضرت و آبدارباشی جلوی والاحضرت اقدس (به) یمین الدوله پرخاش کرده بودند و گفته بودند این چه چیزی است که به حضور والاحضرت عرض می‌کنی. این شاهزاده هم این دسته گل را به خیال خودش به آب داد.

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مجدالملک بازگله زیادی داشت. والاحضرت به پسرهایش بی

مرحمتی می‌فرمایند، داود را دیروز کتک زده بودند. من را خواسته گله‌گزاری می‌کرد و از یمین الدوله هم گله زیادی داشت. یمین الدوله آمد منزل ما بلکه بتواند القاء شبهه بکند، باری نشد.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

باران به شدت می‌بارید، معتضد السلطنه هم می‌نالید. قدری روزنامه نوشته بعد والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. بعد از نهار هم کسی در حضورشان‌نبود.باری‌به‌رسم‌معمول، عصر و شب و روز در حضور مبارک مشرف بودم.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند، من هم آمدم منزل اعلم الملک. بعدکه والاحضرت اقدس از حمام بیرون آمدند رفتیم شرفیاب شدیم تا ساعت هشت از شب گذشته در خاکپای مبارک مشرف بودیم. هر وقت هم می‌خواهم بیآیم منزل (و) قدری استراحت بکنم فوراً یک نفر فراش خلوت می‌آید و من را می‌برد در حضور.

جمعه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز والاحضرت اقدس سوار می‌شوند (و) از صبح تشریف فرمای «جانقور» می‌شوند. دو فرسنگ و نیم راه است. والاحضرت اقدس سوار اسب شده از توی بازار گذشته به طرف مشرق رانده، تمام راه شوسه و سنگ فرش است باری رسیدیم به جانقور. ده «جانقور» را خود اعلیحضرت محمد علی شاه خریده و آباد کرده‌اند، عمارت دو مرتبه عالی هم ساخته‌اند که دورش مهتابی مفصلی دارد. تخم مرغ و نان و ماستی و پنیری آوردند، والاحضرت صرف فرموده، بعد ما هم خوردیم، کسی هم

نبود. دو ساعت به غروب مانده حرکت کردیم. اهالی تبریز روزهای جمعه معلوم می‌شود که تفرّج می‌کنند. شب والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم.

شنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند، چند تا گنجشک زدند چند تا هم من زدم. دو کبوتر هم والاحضرت زدند، بعد تشریف بردند تلگرافخانه با طهران بعضی فرمایشات حضوری داشتند، تلفنی هم از طهران و تبریز در تلگراف خانه متصل به سیم کردند. عصری والاحضرت اقدس احضار فرمودند و امر فرمودند که در رکاب سوار بشوم، سوار شده رفتیم به طرف شمال شهر. اول رفتیم (به) یک امام زاده‌ای معروف به سید حمزه، ضریح چوبی است و یک صندوق هم دارد. رفتیم بالای کوه عین علی خیلی با صفا بود از دور کوه‌های سهند یک پارچه سفید بود، دریای ارومی هم از دور نمایان بود، کوه‌های سبلان هم خوب پیدا بود. درِ امامزاده بسته (و) متولی نبود. بعد نزدیک غروب مراجعت فرمودند.

یکشنبه ۲۵ جمادی الاول ۱۳۳۳

دیشب میانه یمین الدوله با معتضد السلطنه در حضور والاحضرت بهم خوردگی پیدا شده بود، امروز معتضدالسلطنه را بردم میانه‌شان را اصلاح دادم. در نهایت کسالت استراحت کردم.

دوشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز که ۲۲ عید است هنوز درخت‌ها برگ نکرده، قدری شکوفه‌های بادام باز شده است. دیشب تا صبح نخوابیدم مسهل هم خوردم سوار قزاقی که از طهران آمده

بود با یکصد نفر سرباز دماوندی دیروز به طرف طهران مرخص شده رفتند. توپچی‌ها هم رفتند ولی دو اراده توپ را اینجا گذاشتند. نظام الملک فرستاده بود. احوال پرسی، سردار همایون مجدداً از طرف والاحضرت آمده بود احوالپرسی.

سه شنبه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۳

الحمدلله حالم بهتر است، نهار خورده، استراحت کرده، نظام الملک آمده دیدن من. شب را ترپلو خورده والاحضرت اقدس احضار فرمودند، شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

چهارشنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۳

الحمدلله حالم بهتر بود، جمعی آمدند منزل. نظام الملک ناخوش شده است رفتیم، با مجدالملک از او عیادتی کرده آمدم حضور والاحضرت‌اقدس شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۳

دو ساعت بعد از ظهر والاحضرت اقدس تشریف فرمای قزاقخانه می‌شوند. سردار رشید هم به مناسبت ریاست قشون لباس قزاقی پوشیده بودند. نزدیک حرکت، والاحضرت اقدس هم لباس نیم رسمی پوشیده، نشان زدند (و) حرکت فرمودند، چند تیر توپ هم در موقع حرکت انداختند از قزاقخانه. قزاقخانه بالای باغ شمال است. باغ شمال عجالتاً در تصرف روس‌هاست. قشونشان در آنجا هستند. باری وارد قزاقخانه شده، چند تیر توپ هم در موقع ورود در قزاق‌خانه انداختند، در میدانی که در واقع میدان مشق قزاقخانه است، چادر برای ورود والاحضرت زده بودند، یک عمارت خوبی هم که برای قزاقخانه ساخته‌اند، دو مرتبه رو به مغرب است (و) مفصل است.

عمارت‌های متعدد دیگر هم ساخته‌اند. حمام و قراول‌خانه‌های خوب بالای میدان قزاقخانه بلندتر است.

باری توی چادرها شیرینی و چائی حاضر کرده بودند. عده قزاق کم است (و) در مأموریت هستند. تقریباً یکصد نفر سوار و یکصد نفر هم پیاده بیشتر نبودند، موزیک هم می‌زدند، بعد شروع به مشق کردند، اول سوارها، همه جور مشق نظامی، بعد اسب می‌دواندند (و) از روی زمین کلاه بر می‌داشتند، دستمال بر می‌داشتند، بعد پیاده‌ها انواع مشق و نظامی وغیره می‌کردند. خیلی خوب (و) منظم بودند. رفتیم به منزل[1]... که در باغی است که مال دولت است یک عمارت قشنگ، خیلی عالی مختصری درست کرده‌اند، (با) مبل‌های خوب. این عمارت هم در زمستان با آب تمامش گرم می‌شود، لوله‌های آهنی همه جا دارد که اطاق‌ها را گرم می‌کند. موزیک هم می‌زدند پیانو هم بود، والاحضرت اقدس به من امر فرمودند زدم. برای صاحب منصب‌های روس و ایرانی هم جاهای متعدد ساخته‌اند. بعد که والاحضرت آمدند بیرون سوار بشوند، عکس هم انداختند. در میدان مشق هم عکس برداشته شد. در موقعی که در قزاقخانه بودیم و قزاق‌ها مشق می‌کردند صدای دو تیر توپ از خیلی دور شنیده شد. شهرتی هم داشت که روس‌ها با عثمانی‌ها در نزدیکی‌ها مشغول جنگ هستند اسباب اضطرابی برای همه دست داده بود، اهل شهر هم بی هیجان نبودند. امشب قنسول روس آمده حضور والاحضرت اقدس بعد رفت پیش نظام الملک.

جمعه غره شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

حاجی احتساب با برادرزاده‌اش پسر معتمد همایون آمدند (و) یکی دو نفر از این سالار مالارها، از بس که در تبریز لقب سالاری زیاد است که حد ندارد. بعد

۱ـ در متن به همین نحو چیزی نوشته نشده است.

والاحضرت اقدس بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیده، امروز را منزل امام جمعه دعوت داریم. رفتم منزل امام جمعه. اشخاصی که دعوت داشتند. یمین الدوله، نظام الملک، مجدالملک، من، شریف الدوله، مدیرالسلطنه، اعظم الملک، پسرهای نظام الملک، نظم الدوله، سردار همایون، سردار سطوت، مشیر دفتر که رئیس عدلیه است ولی معزول شده (و) از طهران رکن الممالک خواهد آمد برای ریاست یعنی وزارت عدلیه اینجا، تمام منتظر من بودند، آدم هم دو مرتبه فرستادند عقب سر من، نهار مفصل مأکولی بود، چلوکباب امام جمعه معروف است. بعد از نهار قدری نشسته صرف قهوه و قلیانی کرده مهمان‌ها رفتند. شیرینی خوبی منزل امام جمعه می‌پزند از برای من فرستاده است. باری آمدم منزل، والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم.

شنبه ۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

دیشب و پریشب قنسل روس پرتست سختی کرده است، اولاً اینکه: چند حکومت (در) آذربایجان هست که نبایست عجالتاً تغییر بکند، برای اینکه (آنها) (با) دولت روس همراهی کرده‌اند، یکی منوچهر میرزا مقتدرالدوله حاکم اردبیل است (و) یکی اعتمادالدوله حاکم خوی (و) سلماس است (و) یکی حاکم مراغه است (که) رفیع السلطان (است) (این ها) نبایست معزول بشوند. یکی دیگر اینکه جمعی از شورش طلب‌ها و مفسدین تازه در این شهر وارد شده‌اند (و) مقصودشان انقلاب (و) آشوب است و بمب آورده‌اند (و) می‌خواهند شهر را آشوب بکنند، دو سه روز است می‌گویند که می‌خواهند بازارها را ببندند، اغتشاشی در میانه مردم است، قنسول گفته است که بایست آنها را بگیرند (و) تبعید بکنند، حکم شده که بعضی‌ها را بگیرند عصری هم قنسل روس آمد حضور والاحضرت اقدس، رئیس بانک روسِ مالِ تبریز را آورد به حضور (و) معرفی کرد. بعد (یک) دوچرخه آتشی مالِ یکی از صاحبمنصب‌های روس

(را) آورد (و) از نظر مبارک گذراند والاحضرت اقدس هم چون دوچرخه را خوب بلد هستند زود یادگرفته، قرار شد که ابتیاع بفرمایند.

یکشنبه ۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

(والاحضرت اقدس) سوار شدند، من چون کار داشتم سوار نشدم (و) قدری به کارها رسیدگی کردم. امروز دستخط پیشخدمتی از برای سهام السلطان پسر آصف الدوله از والاحضرت اقدس گرفته در جزء پیشخدمت‌های مخصوص شد. عصری قدری گردش کرده رفتیم تا ارمنستان، حمام ارامنه را تماشا کرده، مثل حمام‌های فرنگستان ساخته‌اند، بعد چون یکشنبه بود، مغازه‌ها بسته بود.

دوشنبه ۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

میرزا علی خان امیر نویان اردبیلی که از معتبرین اردبیل است امروز وارد شد، منزلش هم در منزل سردار رشید است. بعد از نهار با اعلم الملک سوار شده رفتیم به در خانه حضور والاحضرت شرفیاب شده، مدتی صحبت کرده بعد آمدم منزل. عصری والاحضرت اقدس احضار فرمودند، دوچرخه آتشی را که خریده‌اند آورده بودند، سوار می‌شدند ودر توی باغ مشغول تفرج بودند.

امشب را سردار رشید از ما دعوت کرده‌اند به شام. شاهزاده مخاطب الدوله رئیس تلگرافخانه تبریز می‌رود به طهران، احضار شده است، امشب می‌رویم برای خداحافظی رفتیم منزل سردار رشید. محمد ولی میرزا، معزالدوله، علی خان امیر نویان، سردار مکری که داماد سردار رشید است، فخرالاطباء، سردار سطوت، خودِ مخاطب الدوله بودند. سردار رشید خیلی آدم خوب خوش پذیرائی هستند. سر میز شام خوبی روی میز صرف شد. خیلی مفصل بود، نطق‌های مفصل شد. یک نارنجستان خوبی سردار رشید دارد، اطاق سالن او به نارنجستان نگاه می‌کند.

سه شنبه ۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل نظام الدوله. شاهزاده امامقلی امیر نویان، دیشب وارد شد برای حکومت ارومی. در «شیشه...» بوده رفتم دیدمش. منزل نظام الدوله همان باغ مرحوم حسن علی خان امیر نظام است که بیست (و) هفت سال قبل در رکاب مرحوم ناصرالدین شاه آمده بودم، خوب خاطرم بود. باری از امامقلی میرزا دیدن کرده، از ریشش زیاد بر سبیلش پیوند کرده است. آدم بسیار خوبی است. نزهت الدوله عیال نظام الدوله از برای من تشریفات فرستاده (بود). برای پسر میرزا ابوالقاسم خان (که) منشی بیوتات اعلیحضرت محمد علی شاه بود، پیشخدمتی گرفته، باری آمدم منزل. دوباره رفتم حضور والاحضرت، دوچرخه آتشی را آوردند سوار شده، مدتی توی باغ تفرج کردند. سالار شجاع آمده با برادرش نصیر خلوت (و) سالار شجاع می‌روند فردا ولایتشان سراب.

چهارشنبه ٦ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

امروز صبح اتفاق غریبی در شهر افتاده است. یک نفر قزاق روس بایک نفر سرباز ایرانی دعوایش شده، قزاق روس زده سرباز راکشته، یک نفر سیّدی را هم زخمی کرده است. بعد قزاق‌های ایرانی قزاق روس راگرفته آوردند پیش نظام الملک، او هم قزاق را فرستاد به کارگزاری. کارگزاری هم فرستاد قنسول خانه تا بعد تحقیقات بشود. در شهر غوغائی شده. رفتم حضور والاحضرت اقدس، شرفیاب شده، اوقاتشان هم تلخ بود برای این اتفاقی که افتاده بود.

پنجشنبه ۷ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شدند، احضار فرمودند. تمام روز را در حضور

والاحضرت اقدس هستم. آنی من را (راحت) نمی‌گذارند. اگر بخواهم اسامی اشخاصی که می‌آیند منزل من و می‌روند بنویسم یک کتابچه خواهد شد، از برای اینکه تمام اجزای درباری والاحضرت اقدس، منزلشان اینجاست و اهل آذربایجان (و) رؤسای ایلات و هر کس را (که) بخواهید. تمام روز را در حضور بودم.

جمعه ۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

دعاهای جمعه را خواندم، سالار همایون که حاکم «گرمرود» بود، می‌خواهند معزولش بکنند آمده است، او را ملاقات کرده، باری بعد والاحضرت بیدار شد، رفتم شرفیاب شده، بعضی تلگرافات آوردند، خواندند، بعضی‌ها تلگراف رمز بود، خود والاحضرت استخراج فرمودند، بعد صرف نهار کردند ما هم نهار خورده تا عصری در حضور بودیم. شب را هم «سینموتوگراف» آوردند نشان دادند باری تا ساعت هفت در حضور بودم، یعنی شب‌ها آخر شب همه می‌روند، من تا نخوابند نمی‌آیم منزل.

شنبه ۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

اخبارات تازه این است که چه در روزنامه‌ها نوشته‌اند و چه اخبارات تلگرافی است: پانزده هزار نفر قشون عثمانی از طرف بغداد آمده‌اند به خاک ایران،آمده‌اند تا کرمانشاهان، ازکرمانشاه هم گذشته آمده‌اند بیستون، همه جا هم از (آنها) پذیرائی و مهمانی کرده‌اند، مقصود معلوم نیست. وزیر مختار آلمان و اطریش هم که پیش از جنگ (و) بعد از تاجگذاری اعلیحضرت رفته بودند به طرف مملکت خودشان، این روزها از طرف بغداد وارد خاک ایران شده‌اند از طرف کرمانشاه، در بین راه هستند و هنوز به طهران ورود نکرده‌اند، در طهران هم گفت‌وگو زیاد شده است. عده قشون روس هم در قزوین (و) رشت زیاد شده است. در سرحدات آذربایجان هم عده قشون

روس زیاد شده است. طرف خوی و سلماس هم میانه قشون روس و عثمانی جنگ سختی است ولی خبر صحیح هیچ نیست که چه خواهد شد. حشمت الدوله هم از قرار خبری که از طهران رسیده است حاکم رشت شده است. باری جمعی هم صبح بودند. سردار محترم هم آمد.

باری والاحضرت اقدس بیدار شد و احضار فرمودند، رفتم شرفیاب (شدم) خانلرخان امیر افشار هم که یک وقت خوشگل بود (و) پیش اعلیحضرت محمد علی شاه بود، فردا صبح می‌خواهد برود «اُدسا» حضور اعلیحضرت محمد علی شاه آمده (بود به) حضور، مرخص شد. والاحضرت اقدس هم یک عریضه خدمت اعلیحضرت محمد علی شاه (و) یکی خدمت ملکه جهان عرض کردند. من یادآوری کردم که یک جفت قالیچه ابریشمی هم والاحضرت برای ملکه تقدیمی بفرستند، عرض من را خیلی پسند فرمودند، فوراً به من امر کردند یک جفت قالیچه ابریشمی خریدم (و) دادم خانلرخان برد.

یکشنبه ۱۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

مجدالملک فرستادند عقب سر من، رفتم آنجا شکایت زیادی از دست و قارالدوله داشت و التماس می‌کرد که او را (به) یک طرفی روانه بکنم. باری والاحضرت اقدس بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند (و) مجدالملک را احضار فرمودند، بعد «مسیو ملینور» (که) رئیس مالیه بود (و) استعفا کرده (و) حالا رئیس گمرکات است و در باطنِ امر رئیس مالیه هم هست، قدری فرمایشات به او فرمودند او رفت رئیس پست شرفیاب شد. بعد از نهار قدری به کارهای شخصی رسیدگی فرمودند. بعد عصری قنسول روس شرفیاب شد. مدتی مذاکره فرمودند. بعد والاحضرت تشریف بردند پای تلگراف مخصوص خودشان، سیم تلگراف را وصل کردند به تلفن (و)

صحبت فرمودند. بعد قدری توی باغ. سوارِ دوچرخه آتشی شده بعد تشریف فرمای اطاق شدند.

دوشنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

بعضی شهرت‌ها امروز شنیده شد، گویا کابینه وزراء تغییر کرده (و) برای آمدن قشون عثمانی به خاک ایران گفت‌وگوها شده است. بعضی اخبارات از طهران شنیده شده ولی صحتش معلوم نیست. از جمله می‌گویند در مجلس را بسته‌اند، دیگر این که می‌گویند دولت ایران نزدیک است با دولت عثمانی اعلان جنگ بکند. می‌گویند سعدالدوله رئیس الوزراء و صدراعظم شده است. بگو مگو زیاد است ولی اخبار صحیح نیست. امروز را سردار رشید از من نهار دعوت کرده است. با خود سردار رشید سوار شده رفتم. باغ سردار که طرف جنوب شهر تبریز نزدیک به باغ شمال است. باغ مصفائی است، این باغ مال عین الدوله بوده است، سردار رشید با نظام الدوله و بصیرالسلطنه شریک هستند قنات هم از میانه‌اش می‌گذرد.

سه شنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

آدم از پیش نظام الملک آمد که شما را نظام الملک می‌خواهد. سوار شده رفتم پیش نظام الملک. دیدم بی نهایت اوقاتش تلخ است (و) عریضه استعفا حضور والاحضرت اقدس عرض کرده است، برای این که والاحضرت اقدس می‌خواستند یک مجلس عالی مرتب بفرمایند که از آن مجلس حکام ولایات معین بشوند، نظام الملک گفته بود که پس من چکاره هستم؟ والاحضرت هم خلقشان تنگ شده بود، می‌خواستند استعفای نظام الملک را قبول بفرمایند. من عرض کردم که صلاح نیست. باری چندین بار از طرف والاحضرت اقدس رفته منزل نظام الملک (و) آمدم پیش

والاحضرتِ اقدس، بالاخره میانه را صلح داده والاحضرت اقدس هم یک دستخط اظهار التفات نسبت به نظام الملک (صادر) فرمودند. آنچه مقاصد نظام الملک بود والاحضرت اقدس قبول فرمودند (و) نظام الملک را به کار خودش مستقل فرمودند.

امروز با نظام الملک و جمعی در خانه حاجی میرزا علی آقا برادر امام جمعه نهار را مدعو هستیم. رفتیم منزل برادر امام جمعه. نهار بسیار مأکول خوبی صرف شد. چلوکباب آوردند صرف شد. بعد از نهار آمدم حضور والاحضرت اقدس، مشغول بعضی تلگرافات رمز بودند و کار می‌کردند.

اخبار طهران خیلی شیوع یافته است: صدارت سعدالدوله،بسته شدن در مجلس، بهم خوردن کابینه. بعضی‌ها می‌گویند ایران خیال دارد که اعلان جنگ ایران (به) عثمانی (را) بدهد. از قراری که شهرت دارد می‌گویند وزرای سابق، یعنی کابینه وزراء مشیرالدوله را اعلیحضرت در اطاق کشیکخانه فرح آباد حبس کرده‌اند، یعنی به طور احترام آنها را نگاه داشته‌اند که رأی بدهند که چه بایست کرد. باری عصری نظام الملک را من رفتم آوردمش حضور والاحضرت، مدتی به قدر یک ساعت توی حیاط خلوت فرمودند. به قدر یک ساعت هم تشریف بردند منزل سردار همایون با من. از ما بهتران آنجا بودند! بعد آمدیم در عمارت خود والاحضرت، شام (میل) فرمودند.

چهارشنبه ۱۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

معین السلطنه با پسرهایشان آمدند، مدتی صحبت کرده، رفتیم حضور والاحضرت. (تاکنون) شرفیاب نشده بودند، معین السلطنه از طهران تازه آمده است. احضارشان فرمودند، بعد با هم رفتیم توی باغ، مورد مرحمت (واقع) گردیدند.

امروز نهار مهمان سردار سطوت حاکم هستیم. رفتم به خانه سردار سطوت جمعی بودند. سردار رشید با معتضد الدوله شریک بودند، معزالدوله، مجلل الملک (و)

حاجب السلطان (و) تفنگدار باشی یک طرف (دیگر) شریک بودند و بیست تومان پولِ سردار رشید (و) معتضد السلطنه را برده بودند. من که رسیدم با سردار رشید و معتضدالسلطنه شریک شده، تخته بازی می‌کردند، بازی را زیاد کرده، تا وقت نهار پول‌های باخت را درآورده، هشت تومان هم علاوه. صرفِ نهارِ اعلا شد.

سوار شده آمدیم به در خانه والاحضرت اقدس در حیاط اندرونی دو چرخه آتشی که اسمش «موتورسیکلت» است سوار بودند، قدری صحبت و فرمایشات فرمودند (و) سر به سر من گذاردند. محمد ولی میرزا تلفن کرده اجازه من و شریف الدوله را از والاحضرت اقدس گرفت که شام برویم آنجا صرف بکنیم.

پنجشنبه ۱۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

اخباراتی که از طهران تلگرافاً رسیده است این است که: صدارت سعدالدوله بر هم خورده، عین الدوله رئیس الوزراء شده است. در مجلس را هم دروغ بوده است نبسته‌اند. مکرم الدوله (و) پسرش شریف السلطنه آمدند، برای پسرش دستخط پیشخدمتی گرفته، درباب حکومت اردبیلش هم وعده دادند که حکومت اردبیل را به مکرم الدوله واگذار فرمایند. حکومت گرمرود را هم من از برای سالار مسعود گرمرودی گرفته، فرمانش صادر شده، معتضدالسلطنه هم رئیس قشون مراغه شده، با امامقلی میرزا خواهد رفت.

جمعه ۱۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

میانه والاحضرت اقدس و نظام الملک باز هم بر هم خورده است. من را فرمودند رفتم پیش نظام الملک. باری به هر جهت کمی اصلاح شد. میانه نظام الملک هم با مجدالملک نقاری شده، (آن را) هم مختصر التیامی داده. بعد مجدالملک شرحی

گله گذاری از وقار الدوله گفته، میانه آنها را هر چه کردم اصلاح نشد. مجدالملک می‌خواست استعفا بکند بالاخره بنا شد وقارالدوله را خرجی بدهند برود به طهران، خود وقارالدوله هم دلتنگ است از بودن اینجا.

شنبه ۱٦ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

تمام روز را تا الی شب متصل در حضور بودم. نظام الملک (و) سردار رشید آمدند شرفیاب (شدند). اخباراتی که از طهران رسید، سعدالدوله را مجلس به ریاست وزراء قبول نکرد،.در طهران هیاهو شده، عین الدوله به ریاست وزراء انتخاب شده است (و) مشغول تشکیل کابینه است. گفت‌وگوی جنگ هم در طهران نیست ولی مردم بی نهایت متوحش هستند (و) آذوقه جمع می‌کنند. باری ریاست مالیه آذربایجان را هم من امروز دستخطش را برای محمد ولی میرزا صادر کردم.

یکشنبه ۱۷ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

تمام روز را در حضور مشرف بودم و مشغول کار بودم تا شب ساعت هفت که والاحضرت استراحت فرمودند.

دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

امروز را والاحضرت اقدس نهار را منزل امام جمعه دعوت دارند، از من و یمین الدوله (و) نظام الملک (و) شریف الدوله فقط دعوت شده است. باری والاحضرت بیدار شدند رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند، منزل امام جمعه نزدیک است پیاده تشریف بردند. باری جلوس فرمودند. یمین الدوله، نظام الملک، مجدالملک (و) شریف الدوله را اذن جلوس فرمودند. بعد صرف نهار شد. چلوکباب معروف امام جمعه

را صرف نمودند در موقع صرف نهار هم یمین الدوله (و) نظام الملک مشرف بودند. بعد من و شریف الدوله و مجدالملک آمدیم با سایر رؤسا و پسر امام جمعه صرف نهار کردیم. قدری استراحت فرمودند، عصری هم قدری «موتورسکلت» را سوار شدند (و) توی باغ تفرج فرمودند و به من امر فرمودند چهار عدد گنجشک زدم.

خلعتی برای امامقلی میرزا مرتب کرده بودم بردم توی حیاط دم اطاق مجدالملک به او داده پوشیده رفتم در اطاق مجدالملک نشسته، اعلم الملک هم بود. بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند. امامقلی میرزا شرفیاب شده، اظهار مرحمت فرمودند، بعضی دستورها دادند، مرخص شد (و) رفت. والاحضرت اقدس هم سوار شده تشریف بردند گردش.

عصری خبر رسید از طهران که مهندس الممالک مرحوم شده است، مترجم حضور پسرش اینجاست به او هم خبر دادند. باری رفتیم سر سلامت باد گفته، بعد (آمدیم) منزل. اخبارات تازه (این) که، وزرای معین شده از (این) قراراند:

عین الدوله رئیس الوزراء و وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر داخله، محتشم السلطنه وزیر خارجه، امیر نظام وزیر مالیه، سردار منصور وزیر عدلیه، حکیم الملک فوائد عامه و اوقاف، دکتر اسماعیل خان وزیر پست و تلگراف. رفته‌اند در مجلس هم معرفی شده‌اند. جنگ روس و عثمانی هم در خاک آذربایجان سخت (درگرفته) چند روز است مشغول هستند. روس‌ها طرف خوی و سلماس شکسته خورده‌اند تا چه شود.

وزیر مختار جدید روس هم به طهران وارد شده است. وزیر مختار انگلیس هم. وزیر مختار آلمان و اطریش هم از راه عراق وارد طهران شده، از طرف ملت پذیرائی کامل به عمل آمد. گل زیادی نثارشان کرده‌اند. باری تمام شد این روزنامه. به طهران خواهم فرستاد. معتضدالسلطنه هم مرخص شده با امام قلی‌میرزا رفت مراغه. زیاده

غلامعلی

بسم الله الرحمن الرحیم

هوالله تعالی

توشقان ئیل ۱۳۳۳

دوم کتابچه روزنامه سفر تبریز است.

روزنامه گزارشات خودم را می‌نویسم در شهر تبریز در سن ۳۹ سالگی، در عهد سلطنت اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار در حضور والاحضرت اقدس اعظم، محمد حسن میرزای ولیعهد برادر اعلیحضرت، در دارالسلطنه تبریز مستخدم هستم، شغل بنده هم صندوق داری، در واقع ندیمی هم هست. در این روزنامه عنوان نوشته نخواهد شد مگر فقط برای والاحضرت اقدس. باری نظام الملک پیشکار کل مملکت است، نظم الدوله معاونش است، دو پسرش هم مدیرالسلطنه (و) اعظم الملک هستند، مدیرالسلطنه عجالتاً بی کار است، اعظم الملک رئیس کابینه ایالتی است. سردار رشید امیر نویان، رئیس قشون کل آذربایجان است، مجدالملک پیشکار کل دربِ خانهٔ والاحضرت اقدس هستند، من صندوقدار و رخت دار، معزالدوله ناظر است، احتشام الدوله کشیکچی باشی، حاجب السلطان فراش باشی، مجلل الملک امیر آخور است، یحیی خان پسر مجدالملک حشمت خلوت رئیس خلوت، میرزا علی خان اعتماد همایون سرایدار باشی، علی خان، شاطر باشی و داود خان پسر مجدالملک صاحب جمع. موّقر ناظم خلوت، اعتماد حضرت آبدارباشی (و) قهوه‌چی باشی، آقا یوسف عکاس باشی، منصورالسلطنه تفنگ دار باشی و امیر شکار.

سه شنبه ۱۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

نظام الملک آمده شرفیاب شد، معتضدالسلطنه صبح زود وداع کرد و رفت. باری صرف نهار فرمودند، قدری کاغذ خوانی و کار کردند، بعد نهار را توی باغ، توی

آلاچیق‌میل‌فرمودند. به من امر فرمودند سه تاگنجشک زدم. عصری والاحضرت اقدس سوار شدند رفتیم به طرف لاله، یک فرسخ و نیم راه است (و) طرف جنوب غربی شهر تبریز واقع است. روی تپه ماهور افتاده است و به قدر پنجاه نفر خانوار رعیت دارد. تمام درخت‌هابادام‌است،خیلی با صفاست و چشم انداز خوبی دارد، محل خوبی است. رفتیم سر یک استخر، آنجا والاحضرت اقدس پیاده شدند، عصرانه میل کردند، یمین الدوله، سردار سطوت، امیر آخور، حاجب السلطان، من، حشمت خلوت و داود خان بودند.

اخبارات تازه این است که: در سلماس جنگ سختی است و عثمانی‌ها ۲۵ هزار قشون ردیف اولشان را آورده‌اند ارومی. می‌گویند ۴۰ هزار نفر قشون عثمانی هم خواهد آمد. روس‌ها هم استعدادشان زیاد است و دوباره به خوی استعداد رسانده‌اند. در سلماس این روزها جنگ سختی شده، بکلی سلماس را با خاک یکسان کرده‌اند و شهر سلماس راکوبیده‌اند و تمام زن و بچه‌ها راکشته‌اند. عثمانی‌ها حملات سخت کرده‌اند به روس‌ها ولی نتوانسته‌اند کاری بکنند و تلفات زیادی داده‌اند.

چهارشنبه ۲۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

سردار سطوت (که به او) خلعت مرحمت شده بود آمد شرفیاب شد. بعد صرف نهار کردند ما هم نهار خوردیم. مدیرالملک آمد بعضی کاغذجات به عرض رساند من هم آمدم منزل. عصری رفتیم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شدیم. بعد والاحضرت سوار شدند، سردار رشید هم در رکاب سوار شد. من رامجدالملک خواسته، رفتم منزلش. گله زیادی داشت از والاحضرت و اجزایش، مدتی با او سرو کله زده بعد آمدم منزل. کاغذی از طهران از سرکار معزّزالملوک رسیده بود، از قراری که نوشته بودند ایراندخت خدای نخواسته کسل است. خیلی اوقاتم تلخ شد، دنیا به سرم خراب شد، نفهمیدم چه جور نماز بخوانم. تا شب حالم کسل بود.

پنجشنبه ۲۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شدند، رفتیم شرفیاب شدیم، بعضی پیغامات بود راجع به نظام الملک، رفتم پیش نظام الملک، بعد آمدم دوباره حضور والاحضرت، بعد نظام الملک را هم خواستند، با نظم الدوله شرفیاب شد. من آمدم منزل، بعد والاحضرت احضار فرموده رفتیم شرفیاب شدیم. در خصوص حکومت مکرم الدوله گفتگو کردیم، کارش را درست کرده، رقمش را صادر کرده به حکومت اردبیل و مضافاتش. بعد رفتم منزل یمین الدوله، بعد دوباره والاحضرت احضار فرمودند، مشغول کار و کاغذخوانی بودند، صرف نهار فرمودند، دوباره شروع به کار کردند، من هم آمدم منزل و باز در این بین‌ها دو سه مرتبه احضار شدم. قدری روزنامه نوشتم. مکرم الدوله آمده بود منزل من، او را آورده (به) حضور شرفیاب شد. من را مجدالملک خواسته (بود) رفتم آنجا مدتی دو به دو صحبت کردیم. گله گذاری زیادی کرد، از والاحضرت اقدس گله دارد. دعاهای شب جمعه را خوانده، شرفیاب شده، تا ساعت هفت در حضور بودم.

جمعه ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

سالار مظفر ارومی با پسرش که سیزده چهارده ساله است (و) اهل ارومیه هستند و مدت پنج ماه است از ارومیه متواری هستند و دو سه روز است آمده تبریز، حضور والاحضرت مشرف شده است. والاحضرت تشریف بردند حمام، بعد آمدم منزل مجد-الملک، وقارالدوله برادر احتشام الدوله و اعتماد همایون بودند. قدری روزنامه نوشتم، بعد احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. بعد نظام الملک شرفیاب شد، قدری با او صحبت‌فرمودند.بعدسوارموتورسیکلت شدند.باری‌بعداز شام هم مدتی در حضور بودم.

شنبه ۲۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شده، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، لباس

پوشیده نشان زدند، بعد تشریف فرمای میدان مشق شدند. سردار رشید، سردار همایون (و) سردار سطوت بودند. وارد میدان شدند، چند تیر توپ شلیک شد. قزاق، ژاندارم، توپخانه، شاگردهای مدرسه، دو فوج اجزای نظمیه بودند، هر کدام مشق کردند و دفیله دادند. خود سردار رشید جلو بود و سردار اقبال با فوجش. رویهم رفته بد نبود. بعد تشریف فرمای منزل شدند، بعد رئیس اداره پست شرفیاب شد. اخبار تازه: وزراء همان‌ها هستند که نوشته شد، صارم الدوله کفیل وزارت جنگ شده است. خواستم استراحت کنم، محمد ولی میرزا آمد، بعد والاحضرت احضار فرمودند، بعد قنسل روس آمده شرفیاب شد تا ساعت چهار در حضور بودم.

یکشنبه ۲۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم لباس برده پوشاندم، بعد نظام الملک شرفیاب شد. من هم آمدم اطاقِ حشمت خلوت برادرش، پسر مجدالملک میرزا مسعودخان در جزء نظمیه از طهران آمده است. دیروز سی نفر از طهران آمده‌اند. رفتم دیدنی از او کردم، بعد والاحضرت هم آمدند توی حیاط‌های اندرونی که مشغول ساختن هستند. بعد تشریف بردند. عصری والاحضرت احضار فرمودند، بعد لباس رسمی پوشیده، ژنرال قنسول روس با رئیس راه آهن روس که از سر حد جلفا به تبریز خواهند کشید آمد، دو نفر دیگر از قبیل مهندس و نایب قنسولگری بودند. آنها رفته بعد اجزای نظمیه که از طهران آمده‌اند شرفیاب شدند. تا ساعت هفت در حضور بودم.

دوشنبه ۲۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شدم. بعد نظام الملک (و) نظم الدوله شرفیاب شدند، عصری تشریف فرمای حمام شدند. احضار فرموده سر حمام بودند،

قدری حال مبارکشان کسل شده، تب جزئی کرده‌اند، و من و اعلم الملک با بعضی از پیشخدمت ها بودیم، سرشان را به صحبت و غیره مشغول داشته، بعد استراحت فرمودند. آمدم منزل.

سه شنبه ۲٦ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، الحمدلله مزاج مبارکشان بهتر بود. تب قطع شده بود تشریف بردند در حیاط اندرونی که جدید می‌سازند. مشغول فرش کردن بودند انتخاب مبل می‌فرمودند. سردار مکری که داماد سردار رشید است امروز مرخصی حاصل کرد (و) رفت به طرف مسکو. بعد از نهار رفتم حضور والاحضرت. لباس رسمی پوشیدند. ژنرال قنسول روس با یک ژنرال معتبری از ژنرال‌های روسیه با یک نفر از پیشخدمت‌های امپراطور و با چند نفر صاحب منصب روس که تازه آمده است آمدند حضور والاحضرت اقدس. تا عصر من در حضور مبارکشان بودم الحمدالله حالشان هم خوب بود.

چهارشنبه ۲۷ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیدند. نظام الملک، نظم الدوله و مجدالملک شرفیاب شدند. قدری در حضور بوده، آمدم منزل. بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. بعضی تلگرافات (را) بردم منزل نظام الملک، مدتی مذاکره در باب بودجه کردیم، بعضی تلگرافات رمز هم آمده بود، آنها را آوردم حضور والاحضرت بعضی مطالب راجع به مالیه فرمودند که بروم در اداره مالیه با محمد ولی میرزا مذاکره بکنم. سوار شده رفتم اداره مالیه، مراجعت کرده آمده (به) حضور (بعد) تفنگ کوچک‌راآورده باوالاحضرت‌اقدس مشغول‌گنجشک زدن شدیم،هشت عدد من زدم،

چهار پنج عدد هم والاحضرت زدند. سردار رشید، مجدالملک، شریف الدوله آمدند. با من سر تفنگ اندازی ضدیت داشتند که تفنگ‌های من نخورد! سردار رشید و شریف الدوله رفتند قنسول خانه دیدن قنسول و این چند نفر صاحب منصبی که تازه آمده‌اند. تا ساعت هفت من و اعلم الملک شرفیاب بودیم بعد آمده منزل استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، احضار فرمودند، الحمدلله حالشان هم خوب بود نظام الملک هم آمده شرفیاب بود. امروز راتا عصر مشغول کار بودند عصری هم در باغ گردش کرده سوار موتور سیکلت شدند.

شب آمدم منزل دعاهای شب جمعه را خوانده من هم بعد از دعاها احضار شدم کسی هم به جز من و اعلم الملک در حضور نبود.

جمعه ۲۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

امروز را سردار رشید در باغش دعوت کرده، جمعی هستند. مرخصی حاصل کرده با اعلم الملک و حشمت خلوت سوار شده رفتیم به باغ سردار رشید. نهار مفصلی سر میز صرف شده، یک تارزن (و) آواز خوان هم بود. قدری هم بازی کرده تا نیم ساعت به غروب بودیم، بعد سوار شده آمدم منزل، نماز خوانده رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. والاحضرت قدری موتور سیکلت سوار شده من هم آمدم منزل، دعاهای عصر جمعه را خواندم بعد احضار شده رفتم شرفیاب شدم تا ساعت هفت با اعلم الملک در حضور بوده بعد آمدم منزل.

شنبه سلخ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند بعد مجدالملک

به حضور آمد (و) قدری کاغذ خوانی فرمودند. عصری نماز خوانده بعد رفتم حضور والاحضرت شرفیاب بودم تا ساعت هفت.

یکشنبه غره شهر رجب ۱۳۳۳

سهام السلطنه آمد، قدری بود، اخبارات تازه می‌گفت:

آصف الدوله پدرش حاکم خمسه شده است. بعد رفتم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شدم، مجدالملک هم بود. آمدم منزل از طهران کاغذ آمده بود (از) اخبارات طهران نوشته بودند، عمل اسکناس خیلی در طهران سخت است. انتظام الدوله حاکم ثلاث شده و عضدالدوله حاکم ساوه و زرند شده است. معتمدالدوله حاکم قم شده و امروز هم دو هزار قشون روس با ۲۰ عراده توپ (به) شهر تبریز با یک تشریفاتی وارد شدند، با تمام لوازمات. می‌خواهند طرف گردنه شبلی سر راه طهران اردوئی بزنند، چون که گفته‌اند از طرف کردستان (و) گروس اردوئی از عثمانی‌ها و اکراد به طرف تبریز می‌آید. والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش در حضور بودم.

دوشنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۳

حضرت اقدس بیدار شده، احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شدم، از طرف حضرت رضا سلام الله علیه خلعت و فرمانی مرحمت شده بود. به من خلعت را سپرده بعد تشریف فرمای حمام شدند. از حمام بیرون آمده، یک پیانو تازه خریداری فرموده بودند و آورده بودند، دیدم. قدری زدم بعد والاحضرت هشت عدد کبوتر زدند و من را احضار فرموده، فرمودند یک سار توی باغچه نشسته است بزن، فوراً با تفنگ کوچک زدمش. تحسین فرمودند. تا ساعت شش در حضور بودم.

سه شنبه ۳ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتیم شرفیاب شدیم، لباس پوشیدند، بعد از نهار بعضی فرمایشات با مکرم الدوله فرمودند، حکومت اردبیلش درست شده، به نصرالملک هم (که) ریاست عدلیه تبریز را به او داده(اند) بعضی فرمایشات فرمودند. سه ساعت به غروب مانده بر حسب دعوت «ماژور» عباس خان فرمانده اداره ژاندارمری در رکاب والاحضرت اقدس سوار شده رفتیم میدان مشق، رسوم (و) تشریفات (و) احترامات نظامی را به جا آوردند، مشق‌های خوب کردند از هر قبیل، بعد اسب‌هایشان را از دیوارهای کوتاه که درست کرده بودند پراندند. امروز دو هزار قشون روس با بیست عراده توپ وارد شد.

چهارشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۳

بیدار شده احضار فرمودند، بعد قدری کاغذ خوانده صرف نهار کردند. اجزای نظمیه که از طهران آمده‌اند، روس‌ها نمی‌گذارند (مثل) طهران در اداره سوئدی‌ها باشند و رسماً مانع هستند. عجالتاً اجزای نظمیه بی کار و سرگردان هستند. بعضی‌ها را هم از طهران سفارت روس نوشته است که نبایست داخل کار کرد بلکه بایستی مراجعت هم بدهند. در گفتگو هستند. باری امروز صبح هم یک عیدی از اعیاد روس‌ها بود. تمام قشون روس (که) تقریباً هفت هزار نفر می‌باشند، اجازه گرفتند، آمدند، در میدان نمایشی دادند. قنسول روس با صاحبمنصب‌هایشان تمام در میدان جمع بودند.

پنجشنبه ۵ شهر رجب ۱۳۳۳

مکرم‌الدوله آمده بود خداحافظی، امروز می‌رود اردبیل. مشکوه‌السلطنه پسرش هم می‌رود. معین السلطنه حاجی حسین خان میرپنج که ملقب به امیر مؤید شده است (و)

در واقع همه کاره مکرم الدوله است او هم بود. شب را هم اول شب سردار رشید (و) شریف الدوله تا ساعت دو و نیم در حضور بودند.

جمعه ٦ شهر رجب ۱۳۳۳

دعاهای صبح جمعه را خواندم والاحضرت زود بیدار شده، احضار فرمودند، حرکت (کردیم) برای «بابا باغی». رسیدیم به رودخانه «آجی» آب رودخانه زیاد است (و) با اسب به آب زدن اشکال دارد. از پل گذشتم. از یک رودخانه دیگر هم گذشتیم که او هم به رودخانه «آجی» منتهی می‌شود. اسب اعلم الملک توی رودخانه خوابید. والاحضرت از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدند (و) از کوه بالا رفتند. کوه‌های کوچکی دارد سنگ‌های زیاد سبز هم هست. رسیدیم به چند خانه‌وار رعیت، اینجا خود بابا باغی بود، عمارت‌های قدیم که مرحوم مظفرالدین شاه بنا کرده بود اغلب خراب شده است و چند اطاقی که نشیمن خود مرحوم مظفرالدین شاه بود باقی مانده است. باغش را هم درخت‌هایش را بریده‌اند، درخت کمی دارد. منصورالسلطنه را امر فرمودند که برود شکار پیدا بکند و خبر بدهد. چند دست تخته بازی کرده صرف نهار فرمودند. بعد آدمی از پیش میرشکار آمد که یک دسته شکار هست. تا رسیدیم به سر کوه، میر شکار گفت شکارها باد خورده رفتند. سر یک گردنه دیگر که رسیدیم دو سه تا قوچ و میش دیده شدند، آنها هم باد خورده بودند فرار کردند. یک افعی بزرگی دیده شد. تفنگدارها پیاده شده او (را) کشتند. خیلی افعی غریبی بود. بعد مدتی هم پی رودخانه آمده تا رسیدیم به جائی که از برای شهر تبریز سنگ در می‌آورند. از سر پلِ «آجی» گذشته جمعی هم از قشون روس دمِ پل بودند. والاحضرت ماشاءالله خسته نشده بودند، قدری موتور سیکلت سوار شده، قدری تفنگ انداختند، امروز هم باغ سردار رشید مهمانی مفصلی بود.

شنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شده، لباس پوشیده، احضار فرمودند. شرفیاب شده به هر جهت تا عصری در حضورشان مشرف بودم. عصر هم سالار مظفر (و) میرزا مسعود خان آمدند.

یکشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند، قدری فرمایشات فرمودند. بعد تشریف فرمای حمام شدند بعد که لخت شدند من هم آمدم منزل. اعلم الملک، حشمت‌السلطنه و مجیدالسلطنه بودند. والاحضرت از حمام بیرون آمده من را احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، کسی هم در حضورشان نبود، مدتی کاغذخوانی و کار می‌فرمودند. بعد قدری پیانو زدم تا عصری در حضورشان مشرف بودم. بعد سرزده تشریف بردند منزل یمین الدوله. معزالدوله (و) منصورالسلطنه (و) عکاس باشی. مشغول ساز زدن (و) باده خوری بودند. قدری ایستاده، صحبت کرده، بعد تشریف آوردند به اطاق‌های خودشان. من هم در حضور بودم (و) تا ساعت شش پیانو می‌زدم.

امروز از طهران کاغذ رسید، اخبارات تازه این است:

وزراء از مجلس اختیارات تامه خواسته‌اند، هنوز مجلس به آنها اختیارات نداده است، اگر ندهد این کابینه هم استعفا خواهند کرد. در واقع کابینه هم در بحران است. قنسول روس را در اصفهان کشته‌اند، رئیس بانک را هم زخمی کرده‌اند، با هم مهمان بوده‌اند. شب که مراجعت می‌کرده‌اند، به هر دو شلیک کرده(اند)، قنسول مرده رئیس بانک زخمی شده است. در استرآباد هم میانهٔ تراکمه و روس‌ها و اهل شهر استرآباد جنگ سختی شده است و قزاق و سالداتِ روسِ زیادی کشته‌اند. قشون عثمانی هم از طرف کرمانشاه مراجعت به خاک عثمانی خواهد کرد. روس ها «وان» را هم از عثمانی‌ها

گرفته‌اند. میان ژاندارمری هم (با) قشون انگلیس در بوشهر جنگ شده است. روس‌ها هم قشون زیادی در سرحدات ایران (و) خراسان و مازنداران وارد کرده‌اند. باری (در) طهران هم از قراری که نوشته بودند بعضی نطاقین باز در مجلس مشغول نطق کردن (هستند و) باز هم مجاهد می‌گیرند (و) از این جنگولک بازی‌ها در می‌آورند. باری امروز اعلیحضرت با تلفن با والاحضرت صحبت حضوری فرمودند، تلفن هم خوب حرف می‌زد. اعلیحضرت از من هم احوالپرسی و اظهار مرحمت فرمودند. میرزا علی خان امیرنویان مرخص شده رفت (که) برود اردبیل.

دوشنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شدم، قدری در حضور بودم. امیر آخور، مجلل الملک برادرش، مرحوم شده، نزدیک خانه‌اش در مسجد ختم گذارده بودند. رفتم سر ختم.

آمدم منزل مسهلی خورده کسل بودم، والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. صرف نهار فرمودند، من هم آشی خوردم. عصری هم زنِ یساولِ قزاق با دو دخترش آمدند شرفیاب شدند. نزدیک غروب احضار شده رفتم، نظام الملک در حضور بود، بعد تشریف فرمای اندرونی شدند. آمدم منزل تب شدیدی کرده افتادم.

سه شنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۳

بعد از ظهر والاحضرت چندین نفر آدم فرستادند (و) احضار کردند، به هر طوری بود رفتم شرفیاب شدم، قدری پیانو زده، صحبت کرده، قدری هم مشغول کار شدند. اخبارات تازه این است که دولت ایتالیا مشغول جنگ شده با آلمان به حمایت انگلیس (کذا).

چهارشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۳

بعد از نهار والاحضرت احضار فرمودند، حالم هم کسل بود تا الی عصری در حضور مشرف بودم. یک ساعت و نیم به غروب سوار شدند، من هم آمدم منزل. سردار رشید، شریف الدوله و محمدولی‌میرزا هم آمدند منزل ما. والاحضرت اقدس از سواری مراجعت فرموده احضار فرمودند، رفتیم شرفیاب شده تا ساعت دو و نیم از شب گذشته، حضرات هم شرفیاب بودند.

پنجشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، می‌خواستند فردا را در توی باغ یک مهمانی گاردن پارتی بدهند چون روز تولد حضرت امیرالمؤمنان است. ولی من چون دیدم وقت تنگ است (و) اسبابش فراهم نیست، استدعا کرده، موقوف فرمودند. عصری سوار شدند، من هم رفتم منزل مجدالملک، والاحضرت هم فرمودند (که در) مراجعت از سواری خواهم آمد منزل جدید مجدالملک برای صرف عصرانه. این حیاط مجدالملک مال دولت است، حیاط خوبی است، سابق هم مال مرحوم حکیم الملک بود، بعد در زمان اعلیحضرت محمد علی شاه برای قهرمان خان فراش باشی اش خریده، قهرمان خان (هم) به دولت فروخته برای بلدیه، بعد که روس‌ها آمده بودند،آنجا را برای قشونشان نانوا خانه درست کرده بودند، خیلی هم کثیف و خرابه شده بود، حالا تعمیرات خوب کرده‌اند. نزدیک غروب والاحضرت اقدس تشریف آوردند صرف عصرانه فرمودند، مجدالملک هم یک حلقه انگشتر الماس تقدیم کرد، والاحضرت (آن را) به خودش مرحمت فرمودند. بعد تشریف فرمای باغ شدند. چون شب عید بود (و) باروت برای ترتیب دادن آتش بازی نبود، فقط باغ را چراغانی کرده بودند (با) فانوس‌های رنگی.

جمعه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۳

دعاهای جمعه را خوانده، رفتم منزل نظام‌الملک دیدن عید. بعد آمدم منزل والاحضرت خواب بودند، چون دیر شده بود، بیدارشان کرده بعد لباس پوشیدند بعد اجزای سلام حاضر شدند. سایر اجزای دوائر دولتی هم در اطاق تشریفات جمع بودند. والاحضرت اظهار مرحمت فرمودند، بعد سلام منعقد شد. نظم الدوله مخاطب بود. بعد از سلام دفیله شد عصری هم والاحضرت سوار شده، امر فرمودند من هم سوار بشوم. سوار شده رفتیم قدری در زراعت‌ها گردش کردند.

شنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۳

نزدیک ظهر والاحضرت بیدار شدند، احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. عصری سوار شده رفتم کارگزاری، منزل شریف الدوله، رئیس بانک انگلیس هم آنجا بود. بعد از آنجا رفتم منزل سردار رشید. والاحضرت نسبت به سردار رشید و شریف الدوله، دیروز کمی بی مرحمت بودند. بعضی عرایض در این باب به حضورشان عرض کردم، قبول فرمودند. بعد والاحضرت اقدس سردار رشید را هم احضار فرموده او هم شرفیاب شد.

یکشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند تا نزدیک ظهر شرفیاب بودم. بعد با اعلم الملک سوار شده آمدیم کارگزاری نهار را مهمان شریف الدوله بودیم، معاونش، اجزای کارگزاری، مصدق الدوله، مترجم حضور، بودند. نهار مختصر مأکولی سر میز صرف شد. مراجعت به منزل کرده، شرفیاب شده، مدتی در حضور بودم. بعد والاحضرت هم استراحت فرمودند، بعد که والاحضرت بیدار شدند،

احضار فرمودند. نظام الملک (و) نظم الدوله (بودند) موزیک هم می‌زدند. بعد موزیکانچی‌ها رفتند، والاحضرت هم تشریف فرمای اطاق شدند.

دوشنبه ١٦ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند، بعضی تلگرافات آوردند، مدیرالملک (در) حضور خواند (و) مشغول کار شدند. بعد صرف نهار فرمودند، من و اعلم الدوله بودیم، ترتیب جاهای اشخاص را در موقع سلام تعیین می‌فرمودند. بعد قدری استراحت فرمودند، عصر هم موزیک می‌زدند، تا ساعت سه (در) حضور بودم شب را هم مهمانی صفاءالملک پسر عدل‌الملک (بودیم). سر میز، شامی صرف شد بعد از شام هم توی باغ راه می‌رفتیم، ساز می‌زدند.

سه شنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیدند،بعد تشریف آوردند در حیاط اندرون، بعد آمدند توی اطاق (و) مشغول کار شدند. سالار ارشد عارِض زیادی دارد، او را احضار فرمودند (و) حکم به توقیفش فرمودند. بعد من مرخص شده آمدم منزلِ سردار محترم، از او دیدن کردم، بعد بر حسب دعوت تمجیدالسلطنه پسر مرحوم مقتدرالسلطنه که حالا از طرف یمین الدوله رئیس بلدیه شده، امروز نهار را آنجا دعوت داشتیم، بعد از نهار سوار شده آمدم درِ خانه حضور والاحضرت اقدس.

مترجم حضور دو سه روز دیگر خواهد رفت به طهران برای تقسیم ارث مرحوم مهندس الممالک. بعد مستجاب الدعوة (و) آقا سیدمهدی (و) وقارالدوله آمدند. من هم حالم بی نهایت کسل بود. عصری هم گویا والاحضرت اقدس به دست خودشان

داود خان پسر مجدالملک را کتک زده‌اند. باری از طهران کاغذ آمده بود، از قراری که آقا میرزا آقا خان نوشته بود، حسام لشگر مرحوم شده است و حاجی لله هم مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، موزیک هم می‌زدند. سردار رشید، محمد ولی میرزا (و) شریف الدوله بودند. بعد من را مقرر فرمودند رفتم منزل مجدالملک (و) از طرف والاحضرت احوالپرسی کردم، مختصر دلتنگی از والاحضرت دارد، رفع دلتنگی از او کرده، بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۳

امروز عید تولد پادشاه انگلیس است. از طرف کارگزاری نوشته بودند (که) از ساعت ۱۰ الی ۱۱ قنسول‌گری انگلیس با لباس رسمی پذیرائی می‌کند. لباس رسمی پوشیده، سوار شده رفتیم قنسول‌گری انگلیس. جمعی آنجا بودند، خود قنسول هم لباس رسمی پوشیده بود، تبریک گفته، بعد سوار شده مراجعت کرده آمدم حضور والاحضرت. نهار را در آلاچیق صرف فرمودند، ما هم نهار را خورده تا عصری مشرف بودیم. امام جمعه شرفیاب شد (و) من آمدم منزل. بعد از ظهر والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. محض دلجوئی تشریف بردند منزل مجدالملک، هم (برای) احوالپرسی و هم (برای این‌که) دلجوئی فرموده باشند. تا ساعت شش در حضور بودم.

جمعه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، من را احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، امروز را

(برای) نهار مهمان حاجی حسین معروف به علی اف هستیم. مرخصی حاصل کرده سوار شده رفتیم. اولِ محله مارلان است در باغش. باغات تبریز تمام موستان است (و) اطرافش درخت میوه،بیشتر هم بادام. از دو سه باغ گذشته تا رسیدیم به محل مهمانی، صرف نهار خوبی شد، ساز زن هم ساز می‌زد. بعد با حشمت خلوت، سوار شده آمدم محله ارمنستان مغازهٔ «اکونومی»، گردشی کرده آمدم منزل. مؤید حضور هم آمد، حکومت ثلاث را هم از برای او من گرفته‌ام ولی پول ندارد برود حکومت.

شنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۳

محتشم دیوان که حاکم قرچه داغ بود (و) معزول شده، چند روز است آمده تبریز. والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند. بعد تشریف فرمای آلاچیق شدند (و) صرف نهار فرمودند. بعد از نهار مدتی مشرف بودم، بعد آمده منزل قدری استراحت کرده، عصری رفتم شرفیاب شدم، نظام الملک آمده مدتی شرفیاب بود (و) رفت. مقتدرالدوله که حاکم قرچه داغ شده والاحضرت یک حلقه انگشتر الماس خلعت حکومت مرحمت فرمودند.

یکشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شدم، قدری تفرج فرموده، آمدند توی باغ سوار موتور سیکلت شدند، نهار را هم توی آلاچیق صرف فرمودند. بعد از نهار والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم والاحضرت سوار شدند، من نماز خوانده، قدری روزنامه نوشتم، والاحضرت مراجعت فرمودند. سهام السلطنه را من از برایش معاونت عدلیه را گرفته‌ام. باری بعد، نماز شب را هم خوانده رفتیم حضور والاحضرت، مشغول کار (و) کاغذخوانی و بعضی تلگراف‌های رمز بودند، قدری استراحت فرمودند و من تنها صحبت می‌کردم.

دوشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند. یمین الدوله به حکومت ارومیه برقرار شده، محتشم دیوان هم معاونش شده، قنسول روس این استدعا را از والاحضرت کرد. شب را بر حسب دعوت محتشم دیوان رفتیم منزلش، بعد رفتیم سر شام، سردار سطوت هم بود. شام مفصلی سر میز بود (و) میزعالی مرتب کرده بودند. شام خوبی صرف شد. بعد از شام هم مدتی توی حیاط نشسته ساز می‌زدند. من هم نطق مفصلی کرده، اسباب تعریف حضرات شد.

سه شنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، لباس پوشیدند، قدری توی باغ راه رفته، سوار «بی‌سیکلت» شدند، بعد توی آلاچیق صرف نهار فرمودند. شرفیاب بودیم تا الی عصر. یمین الدوله هم شرفیاب بود. والاحضرت دستورالعمل امورات ارومی را به او مرحمت می‌فرمودند و مشغول کاغذ خوانی بودند تا الی عصر. عصری هم تشریف آوردند توی باغ، موزیک می‌زدند، صحبت می فرمودند گاهی کاغذ می‌نوشتند و می‌خواندند. باری امروز از طهران کاغذ آمده بود از اندرون، از اصلاح نشدن کارها (و) نامرتبی اموراتِ من نوشته بودند، بی نهایت اوقاتم تلخ شد.

چهارشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۳

به رسم معمول، صبح احضار فرموده، شرفیاب بودم. تمام روز را کاغذخوانی می‌فرمودند. (و) گاهی در باغ تفرج می‌کردند (و) سوار موتورسیکلت می‌شدند. شب را هم در حضور بودم تا استراحت فرمودند.

پنجشنبه ۲٦ شهر رجب ۱۳۳۳

دیشب به یمین الدوله متغیرانه امر فرمودند که زودتر به حکومت ارومیه برود. در واقع واسطه حکومت او قنسول روس بوده (و) رسماً حکومت او را خواستار شده(اند)، از این جهت والاحضرت هم اوقاتشان تلخ شده (بود) که من از یمین الدوله عموی خود چیزی را مضایقه ندارم چرا با قنسول در این باب گفت‌وگو می‌کند. باری امر شد که حکماً زودتر حرکت بکند برای حکومتش.

یمین الدوله امشب را منزل سردار سطوت نقل مکان کرده، فردا صبح خواهد رفت. امامقلی میرزا هم دو سه روز است آمده، منزل سردار رشید منزل دارد.

جمعه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۳

دعاهای روز جمعه را خوانده بعد سوار شده رفتم منزل سطوت خداحافظیِ یمین الدوله و مشایعین. نزدیک خانه سردار سطوت دیدم یمین الدوله دارد می‌آید. یدکِ زیادی، سوارِ زیادی برای مشایعت، کالسکه مخصوص والاحضرت را سوار بود با سردار رشید، کالسکه بعد هم محمد ولی میرزا و معزالدوله. من هم رفتم توی آن کالسکه، حرکت کردیم. همین طور با تشریفات هر چه تمام تر رفتیم تا از پل «آجی» گذشته، آنجا پیاده شدیم، کالسکه‌های بعد هم رسید. نظم الدوله، اعظم الملک، سردار اقبال، سردار سطوت، مکرم الملک، شریف الدوله، میرزا علی اکبر خان منشی قنسول خانه و جمعی دیگر از خوانین آذربایجان بودند، بعد وداعی کرده، یمین الدوله سوارِ درشگه‌ای، که برای ایشان والاحضرت داده بودند شده، با قزاق (و) سایر اجزاء حرکت فرمودند. من با شریف الدوله مراجعت کردیم، آمدم منزل، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم.

شنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده، رفتیم شرفیاب شدیم. تشریف آوردند توی حیاط قدری راه رفته، موتور سیکلت سوار شدند، بعد تشریف بردند توی آلاچیق صرف نهار فرمودند. بعد دسته جمعی سوار شده رفتیم مریض خانه روسی که برای راه آهن ساخته‌اند، احوالپرسی احتشام الدوله. چون چند روز است رفته است مریض خانه، مشغول معالجه است. حالِ احتشام الدوله هم الحمدلله بهتر است ولی مزاجاً کسل است. بعد سوار شده مراجعت کردم. والاحضرت حمام بودند.

یکشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۳

صبح امیر نویان امامقلی میرزا با سردار رشید آمدند منزل ما. جلال السلطنه هم بود ، مدتی نشسته صحبت کردیم تا والاحضرت بیدار شده. لباس پوشیده، تشریف فرمای عمارت بیرونی شدند. بعضی عرایض درباری بود در خصوص بعضی مواجب‌های اجزاء و امورات درباری،مذاکرات می‌فرمودند. قنسول روس و انگلیس (و) ینگه دنیا (و) فرانسه هم عصر به حضور دعوت داشتند. امامقلی میرزا (هم) مرخص شده رفت برای حکومت مراغه.

دوشنبه غره شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده تشریف فرمای حمام شدند، بعضی عرایض درباری داشته به عرض رساندم. بعد والاحضرت خبر وحشت انگیز(ی) به من دادند (که) من را بی حدّ و اندازه منقلب کرد و آن خبر فوت معزّزهمایون، اخوی بود که در شیراز (به) درجه شهادت (رسیده). در جزء اداره ژاندارمری دو سال قبل رفت به شیراز، پارسال هم یک مأموریتی پیدا کرد از برای جنگ، امسال هم اطراف شیراز شلوغ و بی نظم بود. این

بیچاره بدبخت امسال رفت در مأموریت، در جنگ کشته شد. مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، سردار همایون، معزالدوله، مجلل الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، حاجب السلطان، نصرت‌الملک (و) جمعی آمدند و مشغول تسلیت دادن شدند، من هم مشغول گریه بودم. شب نماز خوانده، والاحضرت اقدس احضار فرموده، شرفیاب شدم، در حیاط خلوت تا ساعت شش متصل اظهار مرحمت و دلجوئی می‌فرمودند.

سه شنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

جمعی آمدند از برای تسلیت، تمام اجزای والاحضرت از عمله جات خلوت و غیره (و) اهل آذربایجان. متصل اطاق پر می‌شد و خالی می‌شد. عصر نظام الملک (و) اعظم الملک (و) نظم الدوله (و) باز جمعی از رجال آذربایجان و غیره آمدند، تا الی یک ساعت از شب گذشته مشغول پذیرائی بودم. شب والاحضرت احضار فرموده، رفتم شرفیاب شدم تا ساعت شش. بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

آمدم حضور والاحضرت، در حیاط خلوت لباس رسمی پوشیده، تشریف فرمای اطاق بیرون شدند. نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا (و) سایر رؤسای دربار و دولتی مشرف شدند. چون روز عید حضرت سیدالشهدا علیه السلام است سلام منعقد شد. بعد از سلام هم «دفیله» شد. علی آقا خان میر پنج مرخص شد که برود به طهران عیالش را بیآورد تبریز، ماژدر عباس خان هم چهل روز مرخص شد، او هم می‌رود طهران که، حساب چهار ماه را بدهد (و) مراجعت کند. بعد زنِ یساول قزاق با دخترش شرفیابُ شده، قدری صحبت کرده رفتند. اخبار

طهران که رسیده بود: اعلیحضرت، ظل السلطان را احضار فرموده، عذر کسالت آورد است. اقبال الدوله حاکم کرمانشاهان شده است عروس اعتضادالسلطنه دختر سالارالدوله، برایش عروسی کرده، مهمانی‌های مفصل داده بودند.

پنجشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده، تشریف آوردند در اطاق بیرونی، مشغول کار و کاغذ خوانی بودند. بعد تشریف بردند حیاط خلوت صرف نهار فرمودند. عصری تشریف آوردند در عمارت بیرونی. بعد بر حسب دعوت محمد ولی میرزا سوار شده رفتیم مهمانی.

جمعه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شده تا الی عصر آنجا (بودم). عصری والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند. بعد والاحضرت از حمام بیرون آمده، رفتم شرفیاب شده تا ساعت سه از شب. سالار ارشد حبس است. من زبان شفاعت جنبانده، بعضی عرایض کردم، تقریباً مقرون به اجابت شد. باری تا ساعت شش با اعلم الملک در حضور بودیم.

شنبه ٦ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده، تشریف فرمای عمارت بیرونی شدند. مشغول کار و کاغذخوانی بودند. والاحضرت صرف نهار فرموده قدری هم بعد از نهار کار کردند. عصری، سردار اقبال، رشیدالسلطنه، حاجی فلامرزخان، سالار همایون (و) آقا سید ناصر (و) چندنفر دیگر از صاحبمنصب‌های

آذربایجانی و والی نظام که با سردار همایون آمده بود، آمد وداع کرد که فردا یا پس فردا برود طهران. صدیق نظام را هم برایش از والاحضرت لقب سالار نظامی گرفتیم فرمانش را دادیم. بعد عون الممالک که از طهران با نظمیه آمده بود (و) من ندیده بودمش (آمد). ناخوش بوده است از روزی که آمده بود. حالا چند روز است که خوب شده است ولی از قنسولگری گفته شده است (که) نبایست در آذربایجان بماند، او هم همین دو روزه خواهد رفت. بعد رفتم حضور والاحضرت، موزیک هم می‌زدند، نیم ساعت از شب گذشته تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

یکشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۳

جمعی آمدند اینجا، موفق الملک، سالارهمایون، رشیدالدوله برادر ارشدِ سردار همایون آمدند، بعد والاحضرت بیدار شده رفتیم با سردار همایون شرفیاب شدیم، سردار همایون پای مبارک را بوسیده مرخص شده رفت به سراب برای حکومتش، کارهایش را هم به من واگذار کرده است.

دوشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار رشید، نرسیده به منزلش دیدم دارد می‌آید، با معزالدوله، می‌روند قنسول خانه روس. قدری صحبت کرده رفت، آمدیم رو به کارگزاری، منزلِ شریف الدوله، مکرم الملک که حاکم ساوجبلاغ شده است یک اسب خوبی هم خریده است، (اسب را) آوردند تماشا کردیم، بعد هم میرزا احمد خان رئیس نظمیه بی‌کار، عون الممالک و یکی دو نفر دیگر (که) از طهران آمده‌اند (و) در تبریز سگ می‌زنند آمدند، قدری صحبت کرده رفتند. امروز معزالدوله رئیس بلدیه شد.

سه شنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

ماژورعباس خان آمده، خداحافظی کرد (و) رفت به طهران. دیروز هم والاحضرت یک انگشتر الماس به او مرحمت فرمودند. والی نظام هم آمده برای اتمام کارهای سردار همایون، مذاکرات زیادی کرده، هر طوری بود او راهم راه انداختم رفت رو به سراب، بلکه از آنجا برود به طهران. باز از طهران کاغذهای بد از بابت گرفتاری‌های امورات (و) ضدیت آقا میرزا آقاخان (و) جدیتش برای این که اندرون و بچه‌ها ناراحت باشند (و) امورات من مختل باشد، (رسید). بی نهایت اوقاتم تلخ و کسل شد، عکس بچه‌ها را هم داده بودند، متصل عکس بچه‌ها را می‌بوسیدم (و) می‌بوئیدم.

اخباراتی که از طهران رسیده: چندی بود سفارت آلمان و اطریش و عثمانی مشغول بودند (و) مجاهد می‌گرفتند برای خودشان. سفارت روس و انگلیس و فرانسه (و) ایتالیا اسباب خیالشان شده بود. شهر طهران هیجانی داشته است، یک عده قشون روس وارد زرگنده کرده‌اند و در شاه آباد ینگه امام قشون زیاد کرده‌اند، آن مجاهد بازی که آن سفارت‌ها درست کرده بودند یک اندازه‌ای آرام شده است. سفارت خانه روس و انگلیس و فرانسه و ایتالیا، قزاق ایرانی زیاد کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

تا الی عصر شرفیاب بودم، بعد آمدم منزل. دبیر حضرت آدم اقبال السلطنه ماکوئی آمده، مدتی صحبت می‌کرد در باب اموراتش. اقبال السلطنه در روسیه است (و) مغضوب روس‌هاست در واقع تبعید است از ایران. مذاکرات زیادی کرد و رفت. بعد نماز خوانده، رفتم شرفیاب شدم، موزیک می‌زدند، مدتی شرفیاب بودم. بعد آمدم منزل حشمت، اعلم الملک (و) حشمت السلطنه بودند، بعد با هم سوار شده رفتیم قزاق‌خانه، منزل یساول قزاق، بازدید زنش و دخترش. پسرش تازه از جنگ مراجعت

کرده است، پسر کوچکش. قنسول انگلیس بودند. بعد آمدم منزل نماز خوانده روزنامه نوشتم، والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، من را احضار فرمودند تا ساعت شش شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۳

معین السلطنه امیر نویان، پسر آقا جان خان با سالار پسرش (و) مجیدالسلطنه (و) سالار معتمد (و) مؤید حضور، آمده خداحافظی کرد (که) فردا برود حکومت ثلاث. بعد والاحضرت احضار فرموده، بعضی فرمایشات (داشتند) راجع به نظام الملک، رفتم پیش نظام الملک، قدری از والاحضرت دلتنگی داشت، رفع دلتنگی‌اش راکرده، نهار را هم آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدم حضور والاحضرت. عصری اعلیحضرت با والاحضرت تلگرافات حضوری داشتند (و) والاحضرت را احضار فرموده بودند. نظام الملک (و) شریف الدوله را هم خواسته بودند. تشریف بردند با نظام الملک و شریف الدوله تلگراف خانه. من هم آمدم منزل. (بعد) والاحضرت از تلگرافخانه بیرون آمدند (و) احضار فرمودند. دعاهای شب جمعه را خوانده شرفیاب بودم تا ساعت شش.

جمعه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

نیم ساعت به غروب مانده والاحضرت اقدس سوار شدند، سردار رشید هم بود تشریف بردند عمارت ارکِ قدیم (که) آنجا را تماشا و سرکشی بفرمایند. من هم رفتم منزل مجدالملک، قدری صحبت کرده، شریف الدوله هم آمده با محمد ولی میرزا،سردار رشید در باب مهمانی شب عید میلاد اعلیحضرت که شب ۲۷ این ماه است صحبت کرده، بعد قرار و مدارش راگذارده آمدم توی باغ. دعاهای عصر جمعه را خواندم، بعد والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، تا ساعت هفت با اعلم الملک در حضورشان بودم.

شنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

سردار رشید و شریف الدوله آمدند، مدتی صحبت کرده، قرار مهمانی را می‌گذاردیم. بعد والاحضرت بیدار شده، تشریف آوردند بیرون، در اطاق‌هائی که بایست مهمانی بشود، بعضی دستورها دادند، قدری توی حیاط تفرج فرموده، در آلاچیق صرف نهار فرمودند مجدداً سر نهار، شریف الدوله، سردار رشید (و) محمد ولی میرزا را احضار فرموده بعضی دستورها برای مالیه آذربایجان دادند. عصری تشریف بردند حمام. من هم آمدم منزل. دو ساعت از شب تشریف بردند حیاط خلوت، من را احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

یکشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شد رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیدند، تشریف فرمای عمارت بیرون شدند، مشغول کار و کاغذخوانی بودند، صرف نهار فرمودند، هوا هم عصر به هم خوردگی پیدا کرد، شب را هم آتش بازی کردند، بعد تشریف بردند حیاط خلوت من و اعلم الملک در حضور بودیم تا ساعت هشت.

دوشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل سردار رشید، جمعی از صاحب منصب‌های نظام بودند. تبریک عید راگفته، یک اسب خوبی هم سردار رشید به من داد. بعد با سردار رشید لباس رسمی پوشیده آمدیم رو به درِ خانه. توی میدان توپخانه نظام صفوف بسته بودند. سردار رشید از همه طبقات نظام احوالپرسی کرد، آنها هم هورا کشیدند. بعد آمدیم توی باغ، توی ایوان، والاحضرت لباس رسمی پوشیدند، تشریف آوردند بیرون، سردار رشید دَم در حیاط خلوت، ایستاده بود، اظهار مرحمت نسبت به او فرمودند، بعد سلام منعقد

شد. به رسم معمول، نظم الدوله مخاطب (بود). سید خطیبی خطبه خواند، شاعر شعر خواند، بعد از سلام دفیله داده شد، بعد همه مرخص شدند، بعد تشریف بردند در حیاط خلوت. من هم آمدم منزل برای تهیه مهمانی عید اعلیحضرت. به حواله‌های مجدالملک پول می‌دادم (و) به کارهای مرجوعی خود مشغول بودم.

سه شنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۳

امروز نهار را مهمان برادرهای صدق السلطنه: معتمد همایون حاجی سالار (و) احتشام الممالک هستیم در «پینه شلوار». یک فرسخ و نیم راه است تا آنجا. نرسیده به ده یک باغی و عمارتی دارند که اسمش شاه آباد است. باری به هوای این که گفتند کبک دارد، از طرف خیابانِ باغ صاحبدیوان گذشته از ده.... که رعیتی است، دولت هم آن جا یک باغ و استخری دارد. استخر بزرگی دارد که به قدر چهار خروار زمین استخرش است، این استخر متعلق به دولت است ولی خرابه شده است با آب سیل پر می‌شود. رفتیم تا نزدیک ده «پینه شلوار» که با باغ و عمارت به قدر سیصد قدم راه است و باری آمدم توی باغ، عمارت‌های متعدد دارد دو مرتبه. به طور فرنگی سازی نیست، ایوان در جلو دارد، حمام دارد ولی گرم نیست.

باری نظام الملک، نظم الدوله، پسرهای نظام الملک، اعظم الملک، مدیرالسلطنه، خود صاحب خانه‌ها، معتمد همایون حاجی سالار، حاجی احتشام از «لیوان» آمده بود. از «لیوان» تا اینجا سه فرسنگ راه است، «لیوان» دامنه سهند است، خیلی ییلاق است. از هر طرف هوای خوبی دارد، آب بسیار خوبی دارد، استخر خوبی دارد. وقت نهار رفتیم بالاخانه، صرف نهار خوبی کردیم، سرشیرهای خوب (و) نان‌های رعیتیِ اصیل خوب بود، عصری آمدیم پیش نظام الملک، صرف چائی کرده. نظام‌الملک رفت. (بعد) سوار درشگه شده آمدیم رو به شهر. سرِ راه رفتیم باغ حاجی

فرج صراف، عجب باغ و عمارت خوبی به طرز فرنگی ساخته است، یک عمارت خوبی هم برای اندرونی ساخته است. بعد سوار شده آمدیم در «عالی قاپو» رفتیم توی باغ. والاحضرت می‌خواستند سوار بشوند، نظام الملک در حضور بود صحبت می‌فرمودند. (بعد) رفتم حیاط خلوت، اعلم الملک بود، صحبت در حضور می‌کردیم تا ساعت شش.

چهارشنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت از خواب بیدارشان کرده، لباس پوشیدند، آمدند بیرون، مجدالملک و سایر رؤسا شرفیاب شدند و مشغول کار شدند بعد وقت نهار تشریف آوردند حیاط خلوت. عصری والاحضرت اقدس تشریف فرمای اداره کارگزاری می‌شوند، شریف الدوله دعوت کرده است. باری موزیکی حاضر کرده بودند، مجدالملک، نظام الملک، نظم الدوله، جلیل الملک معاون کارگزاری، مکرم الملک (و) جمعی بودند. رفتم اطاق‌ها را دیده، بعضی ترتیبات لازمه را داده یک ساعت به غروب، والاحضرت تشریف فرما شدند، صرف عصرانه فرموده، اطاق‌ها را تماشا کردند، سایر اطاق‌های اداره فرد افرد از نظر مبارک گذشت، موزیک هم می‌زدند، یک عکس هم به حالت اجماع انداختند. باری بعد در رکاب مبارک آمدیم رو به منزل.

سرِ راه در مدرسه تمدن پیاده شدند، دعوت کرده بودند از والاحضرت، ماها را هم دعوت کرده بودند، روز امتحان بود، اعلم الملک که رئیس معارف است با سایر رؤسای مدرسه دم در ایستاده بودند، بعد والاحضرت تشریف فرمای توی مدرسه شدند، جمعیت زیادی هم از رجال تبریز و معارف (و) اعیان بودند. نطقی مبنی بر سلامتی والاحضرت اقدس و تبریک ورود در مدرسه کردند، والاحضرت اقدس هم جواب شایانی دادند، سردار رشید هم از طرف والاحضرت احوالپرسی فرمودند. بعد والاحضرت سوار شده آمدند منزل. والاحضرت احضار کردند، رفتم شرفیاب شدم تا ساعت شش.

پنجشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

مدتی شرفیاب بودم، بعد طرف عصر والاحضرت لباس پوشیدند و بر حسب معمول تشریف فرمای باغ شدند. موزیک هم می‌زد. اخبارات تازه این است که: فرمانفرما را در طهران دوره کرده‌اند، جرائد عزلش را از وزارت داخله خواسته‌اند (و) در مجلس از وزراء استیضاح خواسته‌اند برای مسئله کرمانشاهان. عثمانی‌ها خیلی تعدی کرده‌اند نسبت (به) ایرانی‌ها. چندین نفر را گرفته به دار زده‌اند، «کرند» را هم «بمبارده» کرده‌اند، آدم زیادی کشته شده، ایلات (و) عشایر ایران هم با عثمانی‌ها طرف شده، جنگ سختی کرده‌اند با اردوی عثمانی. دیگر از اخبار تازه: فخرالملک حاکم استرآباد شده، مختارالسلطنه ... برادر وزیر همایون هم در کاشان مرحوم شده است.

جمعه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

دو ساعت به غروب تشریف فرمای مدرسه دولتی شدند. جمعیت زیادی از هر قبیل دعوت شده بودند. مدرسه را آئین بسته بودند. والاحضرت ورود فرمودند، نطقی شاگردها مبنی بر تبریک ورود والاحضرت کردند، والاحضرت جواب خوبی دادند مبنی بر ترقی معارف (و) تربیت شاگردها و پیشقدم بودن حضرات در علوم و درس. بعد دو نفر شاگردها هم آمدند امتحان دادند، بعد مراجعت فرمودند. من هم سوار شده رفتم گردش به طرف «باغ میشه»، خیلی جای با صفای خوبی بود. روزهای جمعه اهل شهر می‌آیند اینجا گردش، سر قبرستان فاتحه خوانی. یک جائی هم بود که خراب شده بود. می‌گفتند در موقع انقلاب اینجا را سنگر کرده بوده‌اند. می‌گفتند سابق کلانتر که جد آصف الدوله حالیه باشد، اینجا مدفون بوده است. یک ساعت از شب رفته وارد منزل شدم. بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش.

شنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند، آمدند بیرون. قدری کاغذ خوانی و کار کردند. بعد قنسول روس آمده شرفیاب شد، نهار را هم، به نهارِ ایرانی والاحضرت دعوتش کرد، در حضور مبارک صرف نهار کرده، بعد از نهار مرخص شد (و) رفت.

یکشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۳

دکتر روس با اعلم الملک و حشمت السلطنه شرفیاب شدند. بعد نظام الملک (و) نظم‌الدوله آمدند(و)قدری شرفیاب‌بودند.والاحضرت مشغول کار و کاغذ خوانی شدند.

امشب والاحضرت منزل مجدالملک شام را دعوت دارند. من و سردار رشید (و) شریف الدوله رفتیم منزل مجدالملک، ترتیبات مهمانی را دادیم بعد یک ساعت از شب گذشته والاحضرت تشریف آوردند. یکی یک نشان هم زده بودیم. شام را در حضور والاحضرت صرف کردیم، نطقی هم مجدالملک کرده، جوابی هم والاحضرت مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، در حیاط خلوت بودندو تا الی عصر در حضور شرفیاب بودم. عصری تشریف فرمای حمام شدند. من هم سوار شده رفتم ارمنستان گردش کردم، دکان «اکونومی» و سایر مغازه‌ها راگردش کرده، بعد لباس رسمی پوشیده با حشمت السلطنه رفتیم قنسول خانه ینگه دنیا، عید ملی شان است، تبریک گفته، قنسول فرانسه، (و) رئیس بانک انگلیس هم بودند.

سه شنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، لباس خواسته احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شدم، در خصوص بودجه درباری‌شان بعضی صحبت‌ها فرمودند. بعد سوار شده تشریف فرمای خانه حاجی میرزا حسن آقای مجتهد شدند. در خانه حاجی میرزا مسعود قاضی، پسر مجتهد عروسی دارد برای نوه‌اش که پسر حاجی میرزا مسعود آقای قاضی (است). عصری احضار فرمودند، سوار شده رفتیم به طرف قلعه. دم در میدان مشق که رسیدند تشریف بردند توی میدان مشق. قدری ژاندارم گارد اقدسی که تازه گرفته‌اند مشق می‌کردند. قدری تماشا فرمودند. بعد امر کردند تمام ژاندارم و فوج‌ها (را) که در تبریز حاضر هستند خبر بفرمایند که برای مراجعت از تفرج حاضر بشوند. باری از میدان بیرون آمده تشریف فرمای قلعه شدند. قلعه مثل جنگل می‌ماند لب کوه. باری بعد مراجعت فرمودند. نزدیک غروب وارد میدان مشق شدند. ژاندارم (و) موزیک فوج حاضر (بودند)، از هر کدام چهارصد نفر ساخلو هستند. موزیک زدند، احترامات نظامی را به جا آوردند و بعد امر فرمودند که مشق بکنند، انواع مشق‌ها را کردند، بعد دفیله دادند.

چهارشنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم حمام، از حمام بیرون آمده شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. بعد رفتم منزل احتشام الدوله، (که) پشت دیوانخانه (در) منزل‌های اکرام السلطان منزل کرده است. اکرام السلطان برادر قهرمان خان، حاجب الدوله اعلیحضرت محمد علی شاه است. احتشام الدوله الحمدلله بهتر است دو روز است از مریض خانه بیرون آمده. بعد آمدم منزل مجدالملک، مشغول تهیه بود. فردا یا پس فردا زن و بچه‌اش از طهران می‌آیند. بعد آمدم توی باغ، والاحضرت مشغول کار بودند، قدری راه رفته برای مهمانی عید اعلیحضرت توی باغ چادر می‌زدند. اختبارالسلطنه رئیس تلگرافخانه (و)

جمعی بودند. باری آمدم کابینه، با مدیرالملک صحبت کرده، بعد آمدم اطاق منصورالسلطنه نماز خوانده، بعد آمدم شرفیاب بودم تا ساعت شش.

پنجشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون شده، تمام رؤسا را احضار فرموده امر و مقرر فرمودند عمارت وسط عالی قاپو و سایر جاهای دیگر را آئین ببندند (و) چراغانی برای شب عید میلاد اعلیحضرت بکنند (و) نظام الملک، مجدالملک (و) سایر رؤسای دولتی هم چراغانیشان را در توی باغ بکنند. یکمرتبه تمام ماها افتادیم به کند و کو. من در یک باغچه‌ای مشغول ساختن طاق نما شدم، خیلی خوب هم شده بود، موزیک هم آمده مشغول زدن بود. تا یک ساعت از شب گذشته والاحضرت بیرون تشریف داشته صحبت می‌فرمودند.

جمعه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، احضار فرمودند، لباس پوشیدند (و) تشریف فرمای باغ شدند. تمام مردم مشغول کار بودند، جمعیت زیادی از هر قبیل مشغول طاق نما بندی بودند. بعد رفتم حمام، والاحضرت هم سوار شده تشریف برده بودند (به) بازارها گردش، و از طرف اعلیحضرت از اهل آذربایجان احوال‌پرسی فرموده بودند. ترتیبات از هر قبیل می‌دادیم، مردم هم مشغول ترتیب دادن چراغ‌ها و بستن طاقنماها بودند تا والاحضرت هم تشریف آوردند، موزیک هم آمده مشغول زدن بودند. دم طاقنمای شاطرباشی که رئیس اهل طرب هم هست، مطرب‌ها نشسته بودند (و) می‌زدند، جشن شایانی گرفته بودند. تا ساعت دو، والاحضرت بیرون تشریف داشتند. سردار رشید،

شریف الدوله، محمد ولی میرزا، سردار سطوت، سردار اقبال، اجزای دربار، نصرت الملک ووو بودند (و) مشغول عیش بودند، چراغانی هم کرده بودند، اگر چه نصفه کاره بود ولی خیلی با شکوه شده بود.

شنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم، لباس رسمی پوشیدند، تشریف فرمای عمارت بیرون شدند. تمام سربازها و اهل نظام در توی باغ صف بسته بودند، به قدر دو هزار و پانصد نفر هم شاگردهای مدرسه‌ها آمده بودند توی باغ ایستاده بودند. باری نظام الملک شرفیاب شد با شریف الدوله، بعد قنسول ها با لباس رسمی شرفیاب شده تبریک گفتند، آن‌ها رفته صاحبمنصب‌های قشون روس آمدند و تبریک گفتند. «چرنازوبوف» رئیس قشون روس که در خوی است، تلگرافی تبریک گفته بود و (به) اشخاصی که نسبت به قشون روس از اهل ایران خیانت کرده بودند و به این جهت تبعید شده بودند، عفو عمومی داده بود. تلگرافش را هم بلند خواندند. بعد از رفتن آن‌ها مراسم سلام به جا آمد، بعد «دفیله» کردند. بعد از «دفیله» والاحضرت تشریف بردند حیاط و از شاگردهای مدرسه احوال‌پرسی کردند. بعد شاگردهای مدرسه هم «دفیله» کردند. یک شعری هم مبنی بر سلامتی شاه و والاحضرت می‌خواندند، موزیک هم می‌زدند.

هوا بعد از ظهر به هم خورد، باران شدیدی باریده، اغلب طاق‌نماها و قالیچه‌ها را ضایع کرده بود ولی طرف عصر هوا آفتاب (و) خوب بود. جمعیت به قدری بود که راه نبود، بار عام داده بودند به مردم، دسته دسته می‌آمدند، تفرج می‌کردند، اظهار خوشحالی می‌کردند. این بار عام دادن هم از من شده برای اهل تبریز. متصل صاحب طاقنماها به طاقنماهای دیگر می‌رفتند و شربت و شیرینی می‌خوردند (و) صرف چای و قلیان می‌کردند. من هم متصل راه می‌رفتم. چادری هم برای مهمان‌های شب، سر

میزِسوپه درست کرده بودند. من و مجدالملک و شریف الدوله ترتیب میز شام را می‌دادیم و مرتب می‌کردیم. تفصیل مهمانی امشب از این قرار است: اول تهیه میز مهمانی شصت نفره دیده بودند، بعد خود والاحضرت چون میل کردند در سر شام باشند ترتیب بر هم خورد (و) میز شام ده نفره شد. از ایرانی‌ها: والاحضرت، نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، از فرنگی‌ها قنسول فرانسه با زنش، قنسول روس، قنسول ینگه دنیا، قنسول انگلیس. نیم ساعت به غروب مانده والاحضرت بیرون آمدند، موزیک هم می‌زدند. سرِ راه، اول آمدند در طاقنمای من، بعد رفتند همین طور در طاقنماها گردش کردند. اشخاصی که طاقنما بسته بودند از این قرار است:

من، نظام الملک پیشکار کل، مجدالملک پیشکار خاصه، سردار رشید ریاست قشون، شریف الدوله کارگزاری، مجلل الملک امیر آخوری و ریاست کالسکه خانه، منصورالسلطنه تفنگدارباشی (و) امیر شکاری، داود خان صاحب جمعی، حشمت خلوت ریاست خلوت، معزالدوله نظارت و بلدیه، نصرت الملک عدلیه، سردار سطوت حکومت تبریز، اعلم الملک ریاست اطباء و معارف، حشمت السلطنه تشریفات، اعتماد حضرت آبدارخانه و قهوه‌خانه، حاجب السلطان فراشخانه، احتشام الدوله کشیکخانه، اعتماد همایون سرایدار خانه، علی خان پیشخدمت نقاره خانه و شاطرخانه، محمد ولی میرزا مالیه. باری والاحضرت از مردم احوال‌پرسی می‌کردند، (مردم) زنده باد می‌گفتند (و) دست می‌زدند، تمام طاقنماها وجه تقدیمی گذارده بودند. اغلب را والاحضرت به خودشان رد فرمودند. در تمام طاقنماها گردش فرمودند، مردم دست می‌زدند (و) زنده باد می‌گفتند تا نیم ساعت از شب مراجعت کردند (و) لباس تمام رسمی پوشیدند و مهمان‌ها آمدند. به زحمت مردم را رد کردند یعنی باز هم جمعیت بود. والاحضرت دست زن قنسول روس راگرفته تشریف فرمای سر شام شدند. بعد نزدیک به آخرشام رفتیم برای دعوت «سواره» به قدر دویست و پنجاه نفر به «سواره» دعوت شده‌اند به قدر

شصت نفر از زن‌ها و مردهای فرنگی و صاحبمنصب‌های روس. بعد والاحضرت از سر شام برخاسته تشریف بردند توی ایوان. سایر زن‌ها و مردهای فرنگی آمدند شرفیاب شدند (و) اغلب از زن‌ها معرفی شدند.

بعد شروع به آتش بازی شد، بد نبود. تمام زن‌های‌فرنگی و مردهای فرنگی و ایرانی هم بودند من دست دختر «یساول» راگرفته آمدم تا توی اطاق. بعد دوباره والاحضرت دست زن قنسول راگرفته سایرین هم مثل من و سردار رشید، شریف الدوله، مجدالملک (و) باقی دیگر خودِ فرنگی‌ها، دست زن‌ها راگرفته رفتیم سر میز. من دست زن «یساول» راگرفته آمدیم سر میز نشستیم ولی چون برای فرنگی‌ها جاکم بود زود پا شدیم. باری «سوپه» خیلی مفصل بود، بعد والاحضرت تشریف بردند در اطاق‌ها مطرب‌ها دمِ اطاقِ شاطرباشی می‌زدند (و) خیمه شب بازی در می آوردند و فرنگی‌ها و زن‌هایشان تماشا می‌کردند. ولی حرف‌های خیمه شب بازی با آن زبان ترکی که می‌گویند هیچ معلوم نیست چه می‌گویند. باری سر میز هم متصل می‌زدند تا ساعت شش مشغول بودند، یواش یواش فرنگی‌ها بناگذاردند به رفتن ولی حضرات از دور تماشا می‌فرمودند قدری هم از توی درخت‌ها تماشا می‌کردند.

یکشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

نزدیک ظهر والاحضرت بیدار شدند، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. قدری کار و کاغذخوانی فرمودند. عصری بر حسب دعوت مدرسه حکمت که از والاحضرت و ما هاکرده بود والاحضرت تشریف آوردند بیرون، بعد سوار شده من و سردار رشید (و) سردار اقبال (و) سردار سطوت بودیم. باری دم درِ مدرسه اعلم الملک مدیر مدرسه ایستاده بودند. در ورود، شعری که مشتمل بود بر تهنیت و تبریک می‌خواندند. بعد نوهٔ حاجی میرزا جواد آقای مجتهد مرحوم که به سن هشت ساله است

نطق مفصلی کرد مبنی بر وطن خواهی (و) تمجید از والاحضرت اقدس، بعد مختصر امتحانی هم شد. (و) فوری مراجعت فرمودند. در توی باغ باز جمعیت زیادی مثل دیروز بار عام داده بودند توی باغ پر بود. ارامنه هم یک باغ عمومی دارند و امروز در آنجا جشنی گرفته‌اند، مطرب‌ها هم می‌زدند، والاحضرت هم در جلو ایوان ایستاده بودند (و) تماشای مردم را می‌کردند. بعد به سردار رشید امر فرمودند برود (و) ازمردم احوالپرسی بکند. رفت احوالپرسی بکند، بلند داد می‌زد، مردم هم بلند فریاد زنده باد می‌گفتند (و) دست می‌زدند (و) اظهار خوشحالی می‌کردند (و) کچلک بازی در می‌آوردند. مطرب‌ها می‌زدند، رقاص‌ها می‌رقصیدند تا شب.

دوشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

مدیرالملک فردا می‌رود به طهران برای آوردن حرم والاحضرت. قدری پول حواله به طهران برای حرکت اندرون والاحضرت کردم. بعد بیرون تشریف آوردند. بر حسب دعوت یساول قزاق‌خانه، سوار شده در رکاب والاحضرت رفتم به قزاقخانه. (در) ورود به قزاقخانه چند تیر توپ شلیک شد. صاحبمنصب ها و صاحبمنصب‌های ژاندارمری بودند، زن یساول و دخترهایش، زن رئیس راه آهن (و) دخترش بودند. باری انواع مشق‌ها راکردند (و) تا نزدیک غروب «دفیله» کردند، بعد مراجعت فرمودند. اخبارات تازه: شب ۲۶ شجاع الدوله در تفلیس مرحوم شده است.

سه شنبه ۳۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، تشریف بردند در عمارت بیرون. من هم آمدم منزل عصری رفتم حضور والاحضرت، نظام الملک بود و رفت، بعد تشریف بردند حیاط خلوت. من واعلم الملک (و) اعتماد حضرت بودیم تا ساعت پنج. توپ اعلان شب اول ماه رمضان را هم انداختند، باری شکر خدا راگفته استراحت کردم.

چهارشنبه غره شهر رمضان ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه (و) نماز اول ماه را خواندم، نزدیک ظهر سوار اسب شده، با لباس مشکی ساده رفتم قنسول خانه فرانسه، عید ملی شان بود، قنسول و زنش بودند. عصری نماز خوانده رفتم حیاط خلوت، حضور والاحضرت بودم تا غروب، نزدیک غروب تشریف آوردند بیرون تا وقت افطار، صرف افطار فرمودند، من هم آمدم منزل، بعد از افطار شرفیاب شدم تا ساعت شش بیرون بودند، چند دست تخته با والاحضرت بازی کردم، بعد تشریف آوزدند حیاط خلوت استراحت فرمودند.

پنجشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

روز پست بود به طهران کاغذ نوشتم، قدری قرآن خوانده، نماز کردم، والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب بودم. بعد والاحضرت سوار شده امر فرمودند که من هم سوار بشوم. باری سوار شده یک دور عمارت عالی قاپو (را) سواره گردش فرموده، مراجعت فرمودند. سردار رشید، مجدالملک، شریف الدوله بودند، سالار ارشد را تقریباً مرخصش فرموده‌اند. امشب دستخطی یعنی فرمانی والاحضرت صادر فرمودند در حق آقای اعزازالسلطنه، ریاست ژنرال آجودانی مخصوص و ریاست کابینه ریاستِ قشون آذربایجان (را) به او مرحمت فرمودند که او را از «ادسا» احضارش بکنیم.

جمعه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری برخاسته نماز و قرآن خواندم، بعد والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، یک ساعت به غروب بیرون تشریف آوردند سوار شدند رفتند قدری در خیابان‌ها گردش فرموده مراجعت کردند. بعد از افطار والاحضرت تشریف فرمای حیاط اندرونی شده من هم رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

شنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۳۳

اخبارات طهران این است که: کابینه وزراء به هم خورده است یعنی چندین روز است که وزراء استعفا کرده‌اند (و) عجالتاً وزرائی در کار نیست. دو پسر مجدالملک، میرزا اسماعیل‌خان (و) میرزا علی اصغرخان را بردم حضور والاحضرت معرفی کرده، اظهار مرحمت فرمودند بعداً آمدم منزل نماز خوانده، رفتم حضور والاحضرت. نظام الملک، سردار رشید، محمد ولی میرزا، نظم الدوله، سردار سطوت، اعلم الملک، معزالدوله نصرت الملک، موسیو «ملینور» رئیس گمرک.... و رئیس پست، بودند. تمام احضار شده بودند و گفت‌وگو برای عمل مالیّه آذربایجان بود. بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، تا نزدیک سحر شرفیاب بودم.

یکشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری برخاسته، قدری راه رفته، بعد اسب خواسته، سوار شده رفتم منزل شریف الدوله، احوالپرسی. معزالدوله، وقارالدوله (و) تمجیدالسلطنه آنجا بودند. بعد مراجعت کردم والاحضرت بیرون آمده، سوار شده تشریف بردند گردش (که) باغ حاجی فرج را ملاحظه بفرمایند بلکه چند (روزی) را آنجا متوقف بشوند، در واقع ییلاق است. بعد از افطار نماز خوانده رفتم شرفیاب شدم، بعد تشریف (بردند) حیاط خلوت. باز من و اعلم الملک و حشمت السلطنه شرفیاب بودیم تا نزدیک سحر.

دوشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۳۳

نزدیک غروب تشریف آوردند بیرون. نظام الملک هم شرفیاب شد. بعد از افطار والاحضرت احضار فرمودند و تشریف بردند حیاط خلوت، تا نزدیک سحر در حضور شرفیاب بودم.

سه شنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. مدتی صحبت فرمودند، از آنجاکه یمین الدوله در حکومت ارومی بی نهایت بد رفتاری کرده است و مردم (و) اعیان از او بی حد رنجش دارند، مقرر فرمودند من بروم پیش نظام الملک، بگویم (که) تلگراف عزلش را صادر بکنند. چند روز است این مذاکره است. معزالدوله به جای او (به) حکومت ارومی منصوب شد. باری رفتم منزل نظام الملک، بعد مراجعت کردم. تلگراف عزل و نصب معزالدوله صادر شد. حکم شد که رقمش را هم بنویسند. در حضور بودیم تا نزدیک سحر.

چهارشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

سوار شده تشریف فرمای باغ سردار رشید شدند که به نظر مبارکشان برسد (که) اگر میل فرمودند، چند شبی را به عنوان تغییر آب و هوا تشریف فرمای آنجا بشوند. باری از طرف ارمنستان رفتیم، بین راه قنسول فرانسه را با زنش دیدیم، والاحضرت احوالپرسی فرمودند، بعد رفتیم باغ سردار.

پنجشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

روزِ پست بود، کاغذ زیادی و کار زیادی داشتم. تا نزدیک عصر نماز و قرآن خوانده، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم، لباس پوشیده، دو سه شیشه عکس انداختند، بعد لباس خودشان را پوشیده تشریف آوردند بیرون. بر حسب دعوت امام جمعه، رفتیم خانه امام جمعه؛ سردار رشید، شریف الدوله، مدیرالسلطنه، نصرت الملک، معین السلطنه، معتضدالسلطان، میرزا علی اکبر خان منشی قنسول خانه، ممتاز الملک (و) حاجی ناظم بودند. شام مفصلی، چلوکباب صرف شد، بعد آمدیم به درِ

خانه. نصرت الملک (و) سردار سطوت شرفیاب شدند. چند دست تخته بازی و شطرنج بازی کرده، بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

جمعه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم به مهمانی اعلم الملک. باری رفتم در محله «دوچی». برادرش حاجی محمد اسماعیل (هم) بود، دو ساعت از شب مراجعت کرده، رفتم حضور والاحضرت حمام تشریف داشتند، بیرون تشریف آوردند. در عمارت بیرون، قنسول روس شرفیاب شد. چون من کسل بودم آمدم منزل.

شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۳

رقم حکومت معزالدوله امضاء شده، مشغول تدارک حرکت است. والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، تشریف آوردند بیرون. قدری با نظام الملک خلوت شد. من (و) مجدالملک (و) سردار رشید (و) شریف الدوله آمدیم توی حیاط اندرون بزرگ که در واقع محل دربار است، نشسته صحبت می‌کردیم. بعد از افطار آمدم حضور والاحضرت، مشغول کاغذخوانی و کارها بودند: بعد دکتر قنسول خانه روس که اسمش «دکتر ونسیسکی» است آمده شرفیاب شد، بعد اختبارالسلطنه رئیس تلگراف خانه آمد، فرمایشات (می) فرمودند در ضمن هم مشغول کار بودند. شرفیاب بودم تا نزدیک توپ سحر.

یکشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس، لباس پوشیده آمدند بیرون. خیال فرمودند (که) پس فردا را چند شبه تشریف فرمای ده «لیوان» بشوند. مجدالملک مشغول تهیه بود،

والاحضرت هم با من تشریف فرمای آبدارخانه شدند، من تنها در حضور بودم، مدتی با من صحبت فرمودند (و) عصرانه میل کردند، یک دست شطرنج بازی کردند، بعد تشریف آوردند توی باغ. نظام الملک، سردار رشید (و) نظم الدوله بودند، قدری فرمایشات در باب رفتن معزالدوله به حکومت ارومی فرمودند، بعد تشریف آوردند توی اطاق. (بعد) رفتیم منزل میرزا احمد خان رئیس تشکیلات نظمّیه که از طهران آمده. سرگردان هستند، دلجوئی از آنها کردند. بعد رفتیم منزل مجدالملک، در باب رفتن «لیوان» دستور می‌دادیم. چون ماه رمضان است (و) احیاءها در پیش است، مذاکره کرده که این سفر را بعد از احیاءها خوب است مقرر فرمایند. تا یک درجه این عرض من به درجه اجابت رسید. امروز عصری حسن خان «آسپیرانِ» ژاندارم در موقع مشق از اسب زمین خورده فوراً بعد از نیم ساعت مرحوم شده است.

دوشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

از طهران پست رسیده بود، من جمله کاغذی از قائم مقام، از کاشان (رسیده) بود، یکی هم از مختارالسلطنه. شهرت کرده بود که مختارالسلطنه مرده است و من یک کاغذ تسلیت به قائم مقام نوشته بودم. امروز کاغذ از هر دو رسید. مختارالسلطنه نوشته بود که من نمرده‌ام. معلوم می‌شود این شهرت را هم حاجی میرزا زکی خان یا امثال او در آورده‌اند. باری خیلی خجالت کشیدم. نعش حسن خان «آسپیران» ژاندارمری را هم خیلی مفصل برداشتند، (باری) در عمارت بیرونی شرفیابی حاصل کرده، قدری تخته بازی کرده، بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، من هم تا نزدیک توپ سحر شرفیاب بودم.

سه شنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۳۳

مسجدی است در جلو درِ حرم خانه، درِ حرم خانه همین دری است که درِ

منزل‌های ماست (که) سابق درِ حرم خانه بوده است. باری آنجا اداره ژاندارمری ختم گذارده‌اند. از طرف والاحضرت ابلاغ شده بود که من بروم ختم را جمع بکنم. رفتم ختم را جمع کردم، بعد دوباره شرفیاب شدم. تا نزدیک سحر بیرون تشریف داشتند.

چهارشنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

سه ساعت از دسته گذشته بیدار شدم. حسن خان گفت والاحضرت سوار شده‌اند، تشریف برده‌اند «جانقور». همچه خیال کردم که تشریف فرمای «جانقور» شده‌اند، بعد اعتنائی نکردم، بعد گفتند دوباره خبر رسیده است که از راه شادآباد و «پینه شلوار» رفته‌اند، قدری در عمارت شادآباد استراحت کرده، از آنجا دستخطی به نظام الملک و مجدالملک صادر فرموده‌اند که من رفتم به طرف «لیوان» شب را آنجا خواهم ماند. خیلی تعجب کردم. بعد اعلم الملک (و) اعتماد حضرت هم آمدند، از آن‌ها پرسیدیم گفتند بله این طور است. دیشب هم اعلم الملک تا مدتی بعد از توپ سحر شرفیاب بوده، بعد خوابشان نبرده بوده است، نزدیک به آفتاب زدن، سوار شده حرکت کرده بودند. فوری اسب خواسته، اعلم الملک را هم گفتم خواهی آمد؟ گفت خیر! گفتم پس دکتر را روانه بکن که با من بیاید. باری اسب‌ها حاضر شده، یک درشگه کرایه کردم تا شادآباد. با دکتر سوار شده راندیم تا شادآباد. آنجا پیاده شده، سوار اسب‌ها شده راندیم به طرف «لیوان». هوا گرم بود. دکتر خیلی خسته شده بود. اغلب جاها زراعت دیم بود. از یکی دو دره گذشته رسیدیم به نزدیک درّه «لیوان». اینجا حاصلِ دیم خوب (بود) به کوه‌ها نزدیک شده، کوه‌ها و صحرا سبز بود، کوه‌های سهند هم (در) اطراف نمایان بودند، برف‌های بزرگ دارد (و) درخت ها حاصل‌های زیادی (دارند)، باری سرازیر شده، بعد رسیدیم به دهِ «لیوان». «لیوان» در بغله کوه افتاده است. جلوی رودخانه عمارت بسیار خوب عالی از سنگ ساخته‌اند، از سنگ‌های تراش. چهارپنج ستون سنگِ یک پارچه

که با سر ستونش تقریباً چهار ذرع بیشتر است دارد، ایوان خوبی دارد، رودخانه‌اش هم آب سردِ زلال خوبی دارد. ماهی قزل آلا هم دارد، دره‌اش تنگ است، حوض خوبی پشت عمارت ساخته‌اند و فواره دارد. گلکاری و باغچه‌بندی‌های خوب. تازه گل سرخش باز شده، درخت تبریزی زیادی کاشته‌اند. دو سه اطاق دیگر هم پهلوی همین عمارت ساخته‌اند با آجر تراش. حاجی احتشام این جا منزل دارد و معتمد همایون در یک ده دیگری که به قدر یک میدان کم تر، بالاتر از این جاست که وصل می‌شود به کوه‌های سهند.

سه ساعت و نیم به غروب مانده بود که وارد عمارت شدیم، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. قدری احوالات پرسیدند، خیال مراجعت را داشتند. از شهر تبریز الی «لیوان» پنج فرسنگِ سنگین است. من عرض کردم خسته خواهید شد. منصرف کرده، نماز خوانده، قدری صحبت و تخته و شطرنج بازی کردیم، تا نزدیک افطار. ماست و دوغ خوب، سر شیر بسیار اعلائی و عسل خوبی صرف شد. باز حضور والاحضرت شرفیاب (شدم) رضا قلی خان ژاندارمری با پنجاه نفر ژاندارم، ده نفر قزاق (و) اجزای کشیک خانه هم در رکاب آمده بودند. سایرین هم بعد رسیدند برای قراولی. تا ساعت سه در حضور بودم بعد از صرف شام چون خسته بودند استراحت کردند. ما هم تا ساعت شش بازی می‌کردیم.

پنجشنبه ۱٦ شهر رمضان ۱۳۳۳

صبح بعد از شکرانه حضرت خداوند متعال، برخاسته روزه را هم خورده، صبحانه خوبی صرف شد. شیر و تخم مرغ و عسل خوب. بعد والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند و تشریف فرمای لب رودخانه شدند. تورچی آمد قدری تور انداخته ماهی گرفت. قدری بازی کردیم، صرف نهار بسیار عالی شد. بعد از

نهار نماز خوانده، مجدداً بازی کردیم. چند قطعه کبک هم زده بودند آوردند. نزدیک عصر اسب‌ها را خواسته که سوار بشویم حرکت کنیم. آمدم توی جاده. در رکاب تمامش را اسب می‌دواندیم تا رسیدیم به شادآباد. صرف عصرانه کرده، کالسکه هم برای والاحضرت آورده بودند و می‌خواستند سوار بشوند که سردار رشید با سردار سطوت رسیدند. قدری فرمایشات و صحبت فرمودند. بعد پنجاه نفر قزاق، پنجاه نفر ژاندارم، پنجاه نفر از سوارهای سردار رشید هم در واقع آمده بودند استقبال. نیم ساعت از شب وارد عالی قاپو (شدیم).

ساعت چهار والاحضرت احضار کردند رفتم حیاط اندرونی شرفیاب شدم. اعلم الملک، حشمت السلطنه (و) منصورالسلطنه بودند. امر فرمودند مشغول بازی بشویم. مشغول شدیم تا نزدیک سحر. از طهران از سرکار خاصه خانم (کاغذ) رسیده بود که حضرت اقدس اجازه حرکت آقای اعزازالسلطنه را داده‌اند (که) من حسن خان را از این جا روانه بکنم به «اُدِسا» که برود اعزازالسلطنه را بیاورد.

جمعه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

والاحضرت یک ساعت و نیم به غروب سوار شده تشریف فرمای باغ ساعدالملک شده بودند. سردار رشید (و) شریف الدوله هم آمده بودند دیدن والاحضرت. افطار را هم مهمان منتصرالممالک معاون حاجب السلطان هستم. یک ساعت ونیم از شب مراجعت به منزل کرده، خواستم بروم حضور والاحضرت گفتند امام جمعه آنجاست.

شنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم تا الی عصر در حضور بودم.

ساعت چهار آمدم منزل، قدری دعا خوانده، قران سر گرفتم. خیلی کسل بودم و خسته، روز را نخوابیده (بودم). قدری استراحت کردم تا وقت سحر. سحری صرف شده بعد از نماز صبح استراحت کردم.

یکشنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت شرفیاب شدم. اعلم الملک (و) حشمت السلطنه هم بودند. هر دو را هم امر فرموده بودند، توی حوض انداخته بودندشان! بعد با مجدالملک و من صحبت فرمودند در باب بودجه شخصی (و) سایر ادارات درباری. بعد بعضی پیغامات دادند، رفتم منزل نظام الملک به او گفته، وقت افطار نظام الملک شرفیاب شد. اخبارات تازه این است که: دیروز تا به حال نظم الدوله از معاونت نظام الملک استعفا کرده است. چند روز بود میرزا حسن مجتهد از نظام الملک و نظم الدوله روی منبر بدگوئی می‌کرد، (به واسطه) پول‌هائی که از مردم گرفته بودند. نظام الملک قبول کرده است این استعفا را، والاحضرت هم از قبول این استعفا خوشوقت بودند. نظم الدوله مدتی بود که پلتیکش این بوده است که میانه سردار رشید (و) نظام الملک (و) شریف الدوله (و) مجدالملک، حتی والاحضرت اقدس را تفتین می‌کرد. باری امام جمعه (و) جمعی از آقایان افطار را حضور والاحضرت دعوت داشته‌اند. حالم کسل شده افتادم، سحری هم نخوردم.

دوشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۳۳

امروز را خیال روزه گرفتن نداشتم، به همین واسطه سحری هم نخوردم. ولی چون میل به خوردن نداشتم حالم هم بهتر بود. احیاء هم بود. امروزه را نخورده (روزه) گرفتم. دو روز است هوا گرم شده است و امروز بهتر از دیروز است. قدری قرآن خواندم. اعلم الملک، حشمت السلطنه (و) دکتر صحّت السلطنه آمدند. والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند، رفتم شرفیاب شدم و قدری در حضور بودم.

سه شنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۳۳

تا وقت افطار شرفیاب بودیم، بعضی از آقایان هم در موقع افطار دعوت داشته، شرفیاب بودند. بعد نظام الملک هم شرفیاب شده من هم آمدم منزل مجدالملک افطار خورده، آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

ظهر برخاسته مشغول نماز و قرآن بودم تا الی عصر، (بعد) رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. (شب) مشغول قرآن و دعاهای شب ۲۳ شدیم. آخر شب هم قرآن سرگرفته، زیارت خوانده، سحری خورده، بعد از نماز صبح استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شدم. والاحضرت هم لباس پوشیده به سلامتی بیرون آمدند. شب را هم بعضی از آقایان حضور والاحضرت دعوت دارند. اکرم السلطنه خواهر صدرالممالک که از طهران مدتی است بیرون آمده است و درگرم رود املاک دارد (و) سالی یک هزار خروار عایدی ملکی او می‌شود، برای سرکشی آمده، امشب آمده در حیاط خلوت شرفیاب شد. من هم بودم. زن حرّاف ناقلائی است و چندان پیر هم نیست. باری تا وقت سحر در حضور بودم. تخته بازی هم چند دستی با والاحضرت کردیم، بعد آمدم سحری خوردم.

جمعه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۳۳

بعد از نماز صبح استراحت کردم ولی والاحضرت اقدس بعد از توپ سحر سواری خبر فرموده‌اند. یک ساعت از دسته گذشته که والاحضرت مراجعت فرمودند،

احضار کردند، آبدارباشی آمد بیدار کرد، لباس پوشیده رفتم شرفیاب شدم. خوابشان نمی‌آمد نشستیم به بازی کردنِ ورق تا دو ساعت بعد از ظهر. عصری سوار شده رفتم منزل نظم‌الدوله. چون استعفاکرده است و استعفایش هم قبول شده، رفتم از او استمالتی بکنم. (در) خانه میرزا سید ابوالقاسم خان در ششکلان منزل دارد. احوالی از او پرسیده، قدری نشسته صحبت کردیم. دل پرخونی از نظام الملک داشت.

شنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری لباس پوشیده رفتم شرفیاب شدم. نظم الدوله آمد، مدتی صحبت کرده معلوم می‌شود میل به رفتن طهران را ندارد. با هم رفتیم شرفیاب شدیم. قدری نسبت به نظم الدوله اظهار مرحمت فرمودند. تا ساعت شش مشغول کار و کاغذخوانی بودند.

یکشنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۳۳

صبح از خواب بر می‌خیزم، ولی نزدیک ظهر از رختخواب بیرون می‌آیم و مشغول نماز و قرآن می‌شوم تا عصری. والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، صحبت و کار می‌کردند. نیم ساعت به غروب لباس پوشیده، سوار شدند (و) تشریف بردند منزلِ یساول قزاق خانه. میرزا علی اکبرخان راکه در جزء منشی‌های کابینه است و از حاکم عالم «براقوش» رشوه خواسته بود، (و) رقمش را نگاه داشته بود، به عرض رسید. بعد از تحقیق چوب خواسته، پایش را بسته، چند عدد چوب که زدند من واسطه شدم. بعد سوار شدند.

اخبارات تازه که از طهران رسیده بود از این قرار است:

ریاست وزرائی آقای مستوفی الممالک ولی هنوز کابینه‌اش معلوم نیست. دیگر مرحومیِ اشرف‌السلطنه (است). ماه رجب رفت به طرف خراسان و مرحوم شد. حرمت

الدوله عیال موثق الدوله (هم) مرحوم شده، امیر محتشم و بشیرالملک هم مرحوم شده.اخبارات اینجا:

یمین الدوله که اهل ارومی از او ناراضی بودند و معزول شد (و) به جای او معزالدوله منصوب شد، خبر معزولیش که به او می‌رسد می‌رود قنسول خانه روس (و) خودش را تحت الحمایه می‌کند که در حکومت ارومی ابقا شود، روس ها هم حمایت می‌کنند که بایستی ابقا بشود. قشون روس هم که در باغ شمال بودند، خیلی‌شان در این چند روزه رفته‌اند گویا عوضشان خواهد آمد یا عده قلیلی خواهند ماند. در روسیه هم طرف بادکوبه مرض وبا پیدا شده است. بعد والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، مشغول بازی «ورتوش» شدیم تا نزدیک سحر. بعد والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

دوشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت. سردارشید، شریف الدوله (و) مجدالملک بودند، شریف الدوله (و) سردار رشید رفته بودند قنسول خانه روس گفتگو بکنند برای معزولی یمین الدوله. گفتگو کرده بودند (و) قنسول را متقاعد کرده بودند که از یمین الدوله حمایت نکنند. حاجی لازم رئیس بلدیه شده است (و) ممتازالملک معاون ایالت. دو ساعت از شب آمدم منزل. نماز خوانده بعد والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم. مشغول‌بازی بودند. نزدیک سحر والاحضرت تشریف بردند حیاط خلوت. والاحضرت هم بعد از توپ سحر سواری خبر فرمودند. امروز عصری بی مقدمه، والاحضرت از احضار اعزازالسلطنه (به) تبریز پشیمان شدند (و) جداً فرمودند که حالا لازم نیست. هنوز جهت معلوم نیست.

سه شنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت حضور والاحضرت، بعد بیرون تشریف آوردند (و) تشریف بردند در اطاق و مشغول کاغذخوانی شدند. معین السلطنه آمد با هم سوار درشگه شده رفتیم منزل اکرم السلطنه. بعد من سوار شده آمدم منزل. رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم، سردار رشید (و) شریف الدوله و من در حضور (بودیم).

چهارشنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. بعد معزالدوله آمد خداحافظی. امروز حکم شده است چاپاری برود «ارومی». باری امیر محتشم معاون یمین الدوله هم که با یمین الدوله میانه‌شان بر هم خورده بود دیروز وارد شده، شرفیاب شده بود. باری تا وقت افطار شرفیاب بودم. (بعد) آمدم منزل. حاجی محمد «حسین عرب اف» و حاجی اسماعیل برادرش هم آمدند افطار منزل ما. بعد از افطار مجدداً معزالدوله آمد خداحافظی کرد (و) احمد میرزا پسرش را به من سپرد (و) رفت.

پنجشنبه سلخ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری سوار شده رفتم منزل نظم الدوله خداحافظی، فردا به طرف طهران حرکت خواهد کرد. افطار کرده، ماه را هم همه دیده بودند. نماز خوانده رفتم شرفیاب شدم. بعد آمدم منزل مشغول نماز شب و سایر نمازهای مستحب شدم.نماز هزار قل هو الله راخوانده، احیاء گرفته، قرآن سرگرفتم و شکر خدا را به جای آوردم. الحمدلله ماه مبارک رمضان به خوبی گذشت.

جمعه غره شهر شوال ۱۳۳۳

صبح زود برخاسته، نماز اول ماه (و) نماز عید (و) دعاهای اول ماه را خواندم. والاحضرت هم دیشب هیچ استراحت نکرده بودند. هیچ کس در حضورشان نبود به جز اعتماد حضرت. باری بعد مردم جمع شدند. سالارارشد دیشب فرار کرده است، اوقات والاحضرت هم خیلی تنگ بود. باری سلام منعقد شد. محمد ولی میرزا هم امروز مخاطب سلام بود. بعد از سلام زن و دختر یساول قزاق شرفیاب شده بعد مرخص شدند. (بعد) والاحضرت صرف نهار فرمودند.

عصری برخاسته رفتم منزل سردار رشید، جمعی بودند. با مجلل الملک رفتیم. مجلل الملک هم بنا بود برود عقب سر سالار ارشد. بعد آمدم منزل. بعد رفتیم حضور والاحضرت. بعد نظام الملک هم آمد. تشریف بردند جلو میدان توپخانه. آتش بازی کردند. امشب را هم یساولِ قزاق و زنش و دخترش (و) یک دختر دیگری که مهمان این‌هاست و خوشگل هم هست مهمان والاحضرت اقدس بودند.

شنبه ۲ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند. مجدالملک (و) اعلم الملک شرفیاب شدند. در حضور بودیم تا وقت ظهر. بعد عصری والاحضرت بیرون آمدند، رفتیم شرفیاب بودیم تا الی عصر. رفتن میر آخور هم موقوف شده، سالار ارشد بکلی یاغی شده است.

یکشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۳۳

وقارالدوله که بنا است برود طهران، امروز با تفنگدارباشی دعوای سختی کرده بود. بعد آمدند حضور والاحضرت، آنجا هم دعوائی (کردند). شب را هم سردار رشید

(و) شریف الدوله، با من در حضور بودیم و صحبت از سالار ارشد بود که چه بایست کرد؟ سوار خبر کرده به زورِ و غلبه و جنگ با او رفتار کرد یا به طور مسالمت. قرار به استخاره شد. من و شریف الدوله و سردار رشید هر سه رأی به اصلاح و از در مسالمت (درآمدن) رأیمان بود که ماده غلیظ نشود. نظام الملک رأیش به جنگ است. استخاره هم با قرآن آقا سید حسین که در استخاره واقعاً کرامتی می‌کند استخاره کرد، جنگ بد آمد. مسالمت خوب بود که شریف الدوله برود به او اطمینان بدهد و او را برگرداند که اغتشاش نشود.

دوشنبه ۴ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شدم. مدتی با من و سردار رشید و شریف الدوله مذاکرات زیادی فرمودند. نظام الملک امروز به درِ خانه نیامده است. مسهل خورده بود. بعضی پیغامات والاحضرت اقدس دادند، رفتم خانه نظام الملک که خانه میرزا تقی حریری است، حالش کسل بود. بعد مراجعت کرده آمدم حضور والاحضرت جواب‌هارا عرض کردم. والاحضرت اقدس سوار شده تشریف بردند منزلِ میرزا صادق آقا مجتهد، بازدید.

سه شنبه ۵ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت احضار کرده رفتم شرفیاب شدم، (سالار ارشد) تلگرافات متعدد کرد. به حضور والاحضرت و نظام الملک و شریف الدوله مبنی بر این که: من چه کرده بودم که من راگرفته حبس کرده، من را اذّیت کرده؟ حاجب السلطان از من پول گرفته. امروز مقتدرالدوله حاکم قرچه داغ وارد شده است. در موقعی که مقتدرالدوله در حیاط حکومتی نشسته با «اکنت» روس مشغول صحبت بوده است، وارد می‌شود و می‌گوید به

مقتدرالدوله (که) من با شما کاری دارم که بایست محرمانه به شما بگویم، مأموریتی دارم. بعد که «اکنت» روس می‌رود، مقتدرالدوله را حبس می‌کند (و) اسباب و اثاث البیتش را ضبط کرده، چهار هزار تومان نقد (و) هشت اسب سواری از او گرفته، او را می‌دهد به دست پنجاه نفر سوار، می‌آورندش تا چهار فرسخی تبریز وِلَش می‌دهند. او هم امروز وارد تبریز شده کلاهش را به زمین می‌زند.

باری ارشد یاغی شده. بعد از گرفتن مقتدرالدوله کاغذ نوشته شده است به رشید الدوله که من از طرف والاحضرت اقدس برای کار مهمی آمده‌ام پیش مقتدرالدوله با شما هم کاری و دستوری دارم زود بیآئید. رشیدالدوله هم همانست که با سالار ارشد ضد بود (و) ریاست «قره سورانی» را از ارشد گرفته دادند به او. او هم می‌آید. فوری ارشد (او را) گرفته زنجیرش کرده. باری از قرار که می‌گویند رحیم خان آمده رشیدالدوله را خلاص کرده است. نظام الملک امروز شرفیاب بود. متصل به اطراف احکام و تلگراف می‌فرمودند (وبه) جمع آوری استعداد مشغول بودند. یساول قزاق را احضار فرمودند، صاحب منصب‌های ژاندارم (و) سردار اقبال (و) سردار سطوت بودند (و) متصل مشغول کار بودند. سردار همایون را از سراب خواسته (و) معتضدالسلطنه را از مراغه احضار (کرده‌اند) که هر کدام با استعداد جمع (بشوند). والاحضرت هم تشریف بردند حمام بعد تشریف آوردند حیاط بیرون، نظام الملک شرفیاب شد، مدتی با او خلوت (فرمودند).

چهارشنبه ٦ شهر شوال ۱۳۳۳

گردنم به شدت درد می‌کند، باری نماز خوانده والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم. قدری صحبت فرموده، بعد لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون شدند. سردار رشید، مجدالملک (و) سایر رؤسا بودند. سواره تشریف فرمای میدان مشق شده،

سواره آمدند، صاحب‌منصب‌ها، سردار اقبال، سردار سطوت، یساول قزاق بودند. قدری مشق کرده، بعد «دفیله» ... اجزاء شرفیاب بودند. شاهزاده رکن الممالک که از طهران برای عدلیه معین شده است (و) حالا ملقب است به عادل الدوله آمده شرفیاب شد، اظهار مرحمتی نسبت به او فرمودند، بعد تشریف فرمای اطاق شدند. شاهزاده مقتدرالدوله (را) خواستند، بعد صرف نهار فرمودند، من هم آمدم منزل. بعد عصری من را بیدار کردند که والاحضرت احضار فرموده(اند). رفتم شرفیاب شدم، اعلم الملک، حشمت السلطنه هم بودند. قدری صحبت و بازی فرمودند. مغرب والاحضرت اقدس سوار شده تشریف بردند قزاق خانه. شام را مهمان زنِ یساول قزاقخانه هستند. سردار رشید (و) شریف الدوله (و) مجدالملک (و) محمد ولی میرزا هم دعوت دارند. من را هم دعوت کرده بود، من رأی نداشتم که والاحضرت در این مهمانی حاضر بشوند، سرِ این مهمانی هم جدیت تا می‌کردم که والاحضرت نروند ولی از آنجاکه در این رأی تنها بودم حاصلی نبخشید.

پنجشنبه ۷ شهر شوال ۱۳۳۳

امروز یک تلگراف متحدالمآل از رئیس الوزراء رسیده که تشکیل کابینه جدید را داده‌اند. صورت وزراء از این قرار است:

آقای مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله را هم خودشان اشغال کرده‌اند. محتشم السلطنه وزیر امور خارجه، علاءالسلطنه وزیر عدلیه، وثوق‌الدوله وزیر مالیه، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، حکیم‌الملک وزیر معارف، شهاب الدوله وزیر فوائد عامه. هیأت وزراء معرفی شده‌اند.

جمعه ۸ شهر شوال ۱۳۳۳

رکن الممالک شرفیاب شده، بعضی احکامات (و) فرامین متعلق به کارش را

آورده از نظر مبارک گذراند، فردا هم خواهد رفت (و) در عدلیه جلوس خواهد کرد.

شنبه ۹ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم توی باغ، در اطاق تشریفات که چند روز است مجدالملک آنجا می‌نشیند. نشسته، صحبت کردیم، تا والاحضرت بیرون آمدند. بعد شروع به کاغذخوانی کردند. من آمدم منزل استراحت کردم تاالی عصر، عصری برخاسته، اسب خواسته، سوار شده رفتم منزل میرزا علی اکبر خان منشی قنسول خانه. برادرش را در کرمانشاهان کشته‌اند. مدت پنج سال بود برادرش در فرنگستان، در پاریس بود. یکی از آن اشخاصی بوده است که از تبریز فرار کرده بوده است، آمده بوده است به طرف استانبول و بغداد، آمده بوده است رو به ایران. در کرمانشاهان او را کشته‌اند. ختم (داشتند) ولی من عصری رفتم از او دیدن کردم بعد از آنجا آمدم منزل. سردار رشید، سردار اقبال، سردار سطوت، سردار مکری، دامادش مترجم الدوله (و) لشگر نویس باشی بودند. بعد آمدیم بـه درِ خانه حضور والاحضرت شرفیاب شدیم. توی باغ راه می‌رفتند. سردار اقبال (و) سردار سطوت هم آمدند. سردار معظم را هم خواسته(اند)، باز هم خیالشان گرفته است که اردوئی به طرف قرچه‌داغ بفرستند برای تنبیه سالار ارشد. یساول قزاق را خواسته‌اند با تمام قزاق‌هایش و ژاندارم‌ها، توی میدان توپخانه صف بسته مشغول دستور بودند. تا ساعت هفت در حضور بودم، اعلم الملک (و) حشمت السلطنه (و) نصرت الملک هم تا ساعت چهار مشرف بودند.

یکشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت، شرفیاب شدم. تشریف بردند حمام، عصری قدری روزنامه نوشته بعد شرفیابی حاصل کردم، عصری بر حسب معمول نظام الملک آمد و رفت.

دوشنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۳۳

به رسم معمول، جمعی آمدندایـنجا. سـالار هـمایون (و) سـالار المـلک (و) برادرش اظهار دلتنگی از جهات عدیده کردند. باری بعد دبیر حضرت آمد او هم قدری دروغ از قول اقبال السلطنه گفته و رفت. بعد والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شده تا الی عصر در حضور بودم. بعضی کاغذجات از طهران آمده بود، خلق مرا تنگ کرده، بعضی دروغ‌ها (و) مزخرفات از اینجا به طهران راپرت داده‌اند حـضور اعـلیحضرت بعضی نسبت‌ها به من داده‌اند، سرکار خاصه خانم از برای من نوشته بود و من می‌خواستم مرخصی بگیرم بروم رو به طهران، نگذاشتند. عمل «قره چه داغ» همان رأی ما شد، قرار به اصلاح شده است، حکومت آنجا را هم (به) بصیرالملک قرار شده مرحمت بفرمایند.

سه شنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۳

شرفیاب شده، مدتی در حضور والاحضرت شرفیاب بودم. بعد از نهار، اکرم نظام (و) افخم نظام و صاحب منصب‌های ژاندارمری شرفیاب شدند، بـازوهایشان (را) هـم سیاه بسته بودند. معلوم شد یکی از صاحبمنصب‌های سوئدی را در همدان کشته‌اند. در بروجرد و خرم آباد (هم) هر چه ژاندارم بوده، لرستانی‌ها چه کشته و چه اسیر کرده‌اند. تمام لرها با هم متفق شده‌اند، کار آنجاها خیلی مغشوش است. شریف الدوله (و) محمد ولی میرزا هم آمدند منزل من. به قدر یک ساعت بودند و مانع از حرکت من به طرف طهران بودند.

چهارشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۳۳

دیشب آخر شب کاغذی از سردار رشید به من رسید که در جوف (آن) کاغذی بود که یمین الدوله به او نوشته بود (که): «فردا من وارد تبریز می‌شوم (و) در باغ شما

منزل خواهم کرد دو سه شب که ماندم از آنجا رو به طهران حرکت خواهم کرد. کاغذ را از برای من فرستاده بود (و) کسب تکلیف کرده بود. من کاغذ را از نظر مبارک گذرانده، بناشد در منزل مجدالملک منزل بکنند. دو شب هم بیشتر توقف نکنند، هیچ کس هم از او دیدن نکنند.

پنجشنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۳۳

معلوم شد والاحضرت اقدس دیشب تا صبح استراحت نفرموده‌اند تمامش با یمین الدوله مشغول صحبت بوده‌اند تا وقتی که هوا روشن (شده است). بعد اسب خواسته بودند، سوار شده بودند، رفته بودند قدری تفرج کرده بودند و تشریف آورده بودند میدان مشق. بعد تشریف آوردند. نظام الملک شرفیاب شده من هم شرفیاب بودم. چهار ساعت به غروب تشریف بردند حیاط اندرون (و) استراحت کردند. عصر والاحضرت حیاط خلوت استراحت کرده بودند. اکرم السلطنه با خواهر شوهرش که دختر مرحوم دارای بزرگ[1] باشد آمده بودند حضور والاحضرت. من رفتم پذیرائی کردم، ساعت چهارو نیم از شب والاحضرت بیدار شدند و تشریف آوردند پیش اکرم‌السلطنه، یمین‌الدوله را هم احضار (فرمودند). یک عکس هم والاحضرت دستخط فرموده به یمین الدوله مرحمت فرمودند.

جمعه ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند. با یمین الدوله رفتیم شرفیاب شدیم. قدری صحبت فرمودند، یمین الدوله پای مبارک را بوسید و وداع کرد و رفت که برود رو به طهران. باری والاحضرت هم مشغول بعضی کارهای شخصی و ترتیب دادن بعضی کاغذجات

۱ـ عبدالله میرزا پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار.



عصری سردار سطوت عرض کرد: عرض لازمی دارم، شرفیاب شده معلوم شد که قنسول روس دیشب منزل نظام‌الملک بوده و صورت اسامی جمعی را داده که این‌ها دموکرات هستند بایست اینها را ۲۴ ساعته تبعید بکنید.، من سخت ایستادگی کردم.

بودند برای سالار مسعود حاکم گرمرود. چون لقبش بیخودی بود و از لقب‌هائی بود که شجاع الدوله داده بود، امروز از والاحضرت برایش لقب سالار معظمی گرفتم. برای معین السلطنه هم یک دستخط التفات فرمودند (که) همیشه به حضور بیاید.

عصری سردار سطوت عرض کرد عرض لازمی دارم، شرفیاب شده معلوم شد (که) قنسول روس دیشب منزل نظام الملک بوده (و) صورت اسامی جمعی را داده به نظام الملک که این‌ها دموکرات هستند (و) بر ضد دولت روس کار می‌کنند و انجمن‌های مخفی دارند، بایست این‌ها را ۲۴ ساعته تبعید بکنید. نظام الملک هم حکم به تبعید حضرات کرده (و) حسب الامر والاحضرت آورده صورت را نشان داده است. من سخت ایستادگی کردم که نبایست همچه کاری بکنید. حزب دموکرات هم الان در طهران دارند.

باری والاحضرت را اگر چه میلشان به گرفتن حضرات بود، جداً ایستاده مانع شدم. آخرالامر قرار بر این شد که والاحضرت فرمودند: «من مسئول نیستم» اگر من در حضور نبودم، والاحضرت را هم در این کار آلوده می‌کردند. نصرت الملک برای حکومت قرچه‌داغ قدری ناز و غمزه می‌کرد، امشب حکماً امر و مقرر فرمودند برود، رقمش را هم صادر بکنند.

شنبه ١٦ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آورده، تشریف فرمای اطاق شدند. سردار رشید، مجدالملک، من، رکن الممالک (و) مقتدرالدوله شرفیاب بودیم. یکی از آن اشخاصی که حکم شده بود بگیرند مدعی العموم بود. رکن الممالک می‌گفت برای چه؟ چه تقصیری کرده است؟ باری دو سه مرتبه من را بعضی فرمایشات فرمودند، رفتم منزل نظام الملک و آمدم، یک مرتبه‌اش هم نظام الملک سر نهار بود، نهار را هم آنجا صرف

کردم. نظام الملک در حال استعفا بود.

اخبارات تازه: راهِ از تبریز به طهران را شاهسوندها مغشوش کرده‌اند. دِهِ «تیکمه‌داش» را هم با چندین دهات دیگر چاپیده‌اند. خیلی اغتشاش است به طوری که پست هیچ امانت قبول نمی‌کند. مرض وبا هم در سر حد جلفلزیاد شدت کرده است. ناصرالسلطان که برادر موفق الملک باشد مأمور شده با سوارهایش بروند راه را امن بکنند. باری بعضی فرمایشات فرمودند.

امشب هم یکی از شب‌های تاریخی است. من آمدم منزل نماز بخوانم، حشمت خلوت هم منزل ما بود، قدری صحبت کرد، بعد به من گفت مگر امشب شما مهمان نیستند؟ مگر شما را دعوت نکرده‌اند؟ من اظهار تعجب کردم، گفتم خیر، کجا مهمانی است؟ گفت همسایه تان! اطاق‌های تازه وصل به اطاق‌های من است و از آن وقت که معزالدوله رفته است احمد میرزا پسرش را به من سپرده است که در کارهای او همراهی بکنم. حشمت خلوت گفت که امشب ماها مهمان احمد میرزا هستیم! گفتم من را دعوت نکرده است. چندین آدم آمد از طرف امیر آخور، حاجب السلطان و سایرین که در این همسایگی چرا تشریف نمی‌آورید. ما را در هر صورت راضی کردند رفتم، دیدم جمعی هستند از رؤسا: امیر آخور، حاجب السلطان، سرایدار باشی، حشمت خلوت، داود خان، مسعود خان، (و) مشغول عرق خوردن و صحبت کردن هستند. من از وضع مجلس خوشم نیامد، بعد قلی خان آمد (و) بنا کرد قَرِه نی زدن و صدای آواز (و) عربده (و) بعضی حرکات! فوراً خودم را خارج کردم باحشمت خلوت و مسعود خان خارج شدیم رفتیم اطاق دیگر که مال عکاس باشی است. عکاس باشی قدری سه تار زد (و) بعضی شیشه‌های عکس قدیم داشت مال زمان ناصرالدین شاه. دو سه تا عکس من هم بود که در بچگی با شاه شهید انداخته بودیم. نشان داد، گفتم برای من چاپ بکند. باری من با میرزا داودخان شوخی دارم، چون صاحب جمع است به او می‌گویم «قاطرچی!» صدایش

کرده آمدنشست. سرایدار باشی با علی خانِ پیشخدمت که شاطر باشی است زیاد عرق خورده بودند (و) مست کرده بودند، بعد بناکردند بعضی مزخرفات گفتند و شیشهٔ درها را شکستند و بعضی کنایه‌ها زدند که نسبتش به من بود. بعد سرایدار باشی بناکرد شیشه‌ها را شکستن و چند بطری را در حیاط انداخت و شکست و بنای بد مستی را گذارد. من دیدم مجلس بدی شده، نمی‌دانم سرایدار باشی چرا آن قدر عرق خورده (و) پیله‌اش به من گرفته، در صورتی که من کمال محبت را به او کرده‌ام (و) دو سه مرتبه هم (که) والاحضرت خیال عزل او را کردند من وساطت کرده بودم. بعد برخاسته آمدم رو به منزل، دیدم سرایدار باشی از عقب من می‌دود (و) عذرخواهی می‌کند (و) بعضی الفاظ رکیک می‌گوید که: گه خوردم، غلط کردم! من به او گفتم من با تو طرف نیستم برو! بعد آمدم بالا که بخوابم، دیدم توی حیاط مشغول غُرغُر کردن است. من اوقاتم تلخ شد، لباس را پوشیده ساعت شش بود رفتم حضور والاحضرت. دید که من می‌روم حضور والاحضرت عقب سر من آمد که من نروم. باز بنای افتضاح راگذارده، التماس می‌کرد ولی جوری که التماس او بدتر از هر نوع فحاشی بود. تمام سربازها و مردم را بیدار کرده (و) جمع کرده بود، طوری که افتضاحش عالمی را برداشته بود. باری رفتم حضور والاحضرت و مطالب را به عرض رساندم و اگر امشب به عرض نمی‌رساندم فردا تمام این ها کاسه کوزه را سرِ من می‌شکستند، و می‌گفتند فلانی مست کرده بود. باری والاحضرت پسرهای مجدالملک را خواستند و تحقیقات کردند، علی خان در حضور والاحضرت بی جهت لباس‌هایش راکنده خیلی افتضاح در آورد، کاظم خان هم که با علی خان دوست است، با علی خان عقب سر من فحاشی کرده بودند و تپانچه کشیده بودند. باری بعد والاحضرت چند عدد چوب زدند به علی خان و می‌خواستند سرایدارباشی را چوب بزنند من خودم وساطت کردم، بعد علی خان خواست از من «چُقلی» کرده باشد حضور والاحضرت گفت: عزیزالسلطان (و) مجدالملک (و) سردار

رشید و شریف الدوله با هم دوست هستند (و) پارتی هم دیگر هستند. من هم در جواب گفتم پس می‌خواستی با تو(و) برادر تو دوست باشم! بعد که سرایدار باشی و علی خان بیرون آمدند، یک افتضاحی در دربار در آورده بودند که افتضاحش عالم را برداشته بود، آن چه فحش در عالم بود عرضی و ناموسی به من و مجدالملک و سردار رشید (و) شریف الدوله داده بودند. آقایان مست کرده داد و بی داد می‌کردند. من که بیرون آمدم دیدم تمام مردم مات و متحیر هستند.

یکشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۳۳

مجدالملک من را خواسته رفتم در اطاقش. جمعی بودند، بعد سرایدار باشی را خواسته بعضی تحقیقات کرد، من بنا کردم توپ و تشر زدن به مجدالملک که این چه اوضاعی است (این چه) وضع دربار است اگر نمی‌توانی دربار را منظم بکنی بگو! بنای داد و بی داد را گذاردم. باری بعد والاحضرت هم بیدار شده چوب و فلک را خواستند در حیاط اندرونی که کاظم خان و علی خان را چوب بزنند، من رفتم واسطه شده نگذاشتم. به مجدالملک امر کردند سرایدار باشی را هم تنبیه بکنند. نیم به غروب سوار شده رفتیم به باغ صاحبدیوان که حالا یک تل خاک و خرابه شده است. از قراری که می‌گفتند جای خوبی و عمارت عالی بوده است (و) در موقع انقلاب خراب کرده‌اند، هم از طرف ملیون و هم از طرف دولتی‌های بی انصاف.

من آمدم منزل نماز خواندم، بعد خبر دادند که مجدالملک و شریف الدوله (و) سردار رشید تماماً استعفا داده‌اند که چرا بایست بعضی عرایض دروغ را به والاحضرت بگویند (و) عریضه استعفا نوشته‌اند. والاحضرت هم خلقش تنگ شده. بعد من رفتم شرفیاب شدم، جواب هر کدام را دستخطی فرمودند. بعد چوب وفلک خواستند. مجدالملک پیغام کرده بود که بایستی حضرات تنبیه سختی بشوند والاحضرت چوب

خواسته (که) شبانه حضرات را چوب بزند، مجدالملک عرض کرد امشب صلاح نیست که حضرات را چوب بزنید. فردا صبح. والاحضرت قبول نفرموده چوب و فلک خواسته، اگر چه سفارش کردند (بودند که) چوب را به پاهایشان نزنند. سرایدار باشی را دراز کرده چند عدد چوبی به او زدند، من خودم رفته واسطه شدم. بعد علی خان را هم بستند (و) چند عدد چوب زدند. او را هم من واسطه شده بعد من رفتم منزل مجدالملک. نظام الملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، بودند. بیشتر صحبت و گفت‌وگو این بود که ترتیبی برای اخلاق والاحضرت داده شود. بعد وضع درب خانه او را مرتب کرده که منظم و مبرا از هر حیث بشود. باری از این مقوله خیلی صحبت شد. میانه این جمع را هم همیشه والاحضرت بر هم می‌زد (و) میانه‌ها را فساد می‌کرد. بعد عقد اتحاد بسته شد که با هم متحد باشیم (و) دیگر گول نخوریم.

دوشنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۳۳

مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، منزل نظام الملک در دربار جمع بودند (و) در کمال خوبی با هم مشغول شور بودند. من را خواستند من نرفتم. بعد والاحضرت بیرون آمدند. در واقع ما ها قدری مثل این‌که قهر باشیم بودیم. مقصود ما تصفیه دربار و دادن .... وضع اخلاق والاحضرت است. باری بعد از نهار می‌خواستم استراحت بکنم آبدارباشی آمد که والاحضرت احضار می‌فرمایند. قدری فرمایشات و صحبت فرمودند، با طهران (و) هیئت وزراء مخابرات حضوری داشتند. یک تلگراف جعلی هم از برای من درست کرده بودند از قول آقای مستوفی الممالک خیلی تأدیب مرا کرده بودند. من هم از میدان در نرفته عرض کردم، همین الان اجازه من را مرحمت بفرمائید بروم به طهران در هیئت وزراء تا ببینم چه می‌فرمایند و حضوراً جواب همه را بدهم. باری بعد فرمودند شوخی بود. باری در حضور بودم تا الی عصر.

امشب را سردار همایون در منزلش از من دعوت کرده بود، یعنی خانه پدر زنش که عدل الملک است.

سه شنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم. مجدالملک، سردار رشید و سردار همایون (و) جمعی بودند. عدلیه را می‌خواهند بیاورند در عمارات دولتی جا هم نیست. مدتی مذاکره بود. باری تمام روز را در حضور بودیم. نصرت الملک رفتنش به قرچه داغ یقین شده. اخبارات که از طهران رسیده: در شیراز جنگ سختی (است) ایلات قشقائی (و) بهارلو متحد شده‌اند (و) باانگلیس‌ها سخت جنگ می‌کنند انگلیسی زیادی هم کشته شده است. بوشهر را هم انگلیس‌ها ضبط کرده از خودشان حاکم گذارده‌اند. لرستان هم سخت اغتشاش است. ایلات لرستان یکی شده، ژاندارم زیادی را در بروجرد کشته، آنجاها هم اغتشاش زیاد است. روزی دو سه نفری هم در تبریز به مرض وبا می‌میرند.

چهارشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند (و) تا ظهر بیرون نیامدند. من هم رفتم اطاق مجدالملک صرف نهار کردم. بعد از نهار والاحضرت بیرون آمده، شرفیاب شدم، قدری فرمایشات فرمودند. بعد من آمدم منزل. عصری بیرون تشریف آوردند، اجزاء جمع بودند، موزیک می‌زدند، گاهی کاغذ می‌خواندند (و) کار می‌کردند. نظام الملک هم شرفیاب شده رفت.

پنجشنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۳۳

حیاطی که یمین الدوله منزل داشت حالا متعلق (به) ریاست قشون شده است.

سردار رشید روزها هفته‌ای سه روز آنجا جلوس می‌کنند، هفته‌ای دو روز هم می‌آید ولی برای نهار می‌رود منزلش. اجزای نظمیه که از طهران آمده‌اند والاحضرت و نظام الملک میل (ندارند) که آنها در اینجا باشند، روس ها هم که معلوم است. کسی که جداً مایل به ماندن آنهاست فقط من هستم. می‌خواستند حواله حقوق آنها را هم ندهند من جدیت کرده دستخط از طرف والاحضرت صادر کرده که عجالتاً حقوق آنها را بدهند و نروند. می‌خواستند کاری بکنند که از بی مواجبی خودشان فرار بکنند. باری امروز نگذاشتم که اسباب افتضاح فراهم بشود.

باری راهِ رو به طهران هم چند روز است اغتشاش دارد، شاهسون‌ها دهات گرمرود را می‌چاپند. باری میرزااحمد خان رئیس نظمیه با چند نفر از صاحبمنصب‌های نظمیه آمدند مدتی صحبت کرده رفتند. بعد من رفتم شرفیاب شدم مجدالملک شرفیاب بود. بعد استدعا از حضور والاحضرت کردم که یک خلعت به سرایدار باشی (و) یکی (هم) به علی خان مرحمت بفرمایند. استدعای من را قبول فرموده دو طاقه شال آورده، هر دو را مخلع کرده، بردمشان حضور، اظهار مرحمت فرمودند. بعد موزیک هم می‌زدند. یک ساعت از شب تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

جمعه ۲۲ شهر شوال ۱۳۳۳

امروز را تا الی عصر والاحضرت بیرون نخواهند آمد. سوار درشگه شده رفتم منزل محمد ولی میرزا که شریف الدوله هم آنجاست (که) امروز را با دوستان به سر ببریم. بعد ازنهار هم خیلی صحبت از هر قبیل کرده بعد آمدم منزل. ساعت دو والاحضرت تشریف‌فرمای حیاط خلوت شده، من را احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم تا ساعت هفت در حضور بودم.

شنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۳۳

با سردار همایون شرفیاب بودیم تا بعد از نهار. عصری با حاجی محمد حسین عرب اف وعده کرده بودم که بیاید اینجا با هم برویم به کارخانه قالی بافی که من دستور داده‌ام قالیچه صورت من و حضرت اقدس آقا را می‌بافند. بعد از طرف والاحضرت آدم آمد که حکماً بایستی سوار بشویم، کالسکه را هم حاضر کرده بودند. اول خیال جاهای دور را فرموده بودند. بعد یواش یواش سواری به همان رفتن باغ حاجی فرج از طرف «مارالان» ختم شد. رفتیم باغ حاجی فرج، صرف چائی شد بعد از آنجا انداخته به طرف باغ صاحب دیوان، توی باغ را سوار فرستاده (که) خرگوش بیرون بکنند، یک خرگوش بیرون کردند آمد رو به تپه‌ها، من و والاحضرت اسب دوانده، دور بود نشد تفنگ بیاندازیم. از آنجا آمدیم به طرف ارمنستان.

یکشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۳۳

عدلیه را بنا بود بیاورند در عمارت دولتی، موقوف شد، رئیس عدلیه هم اوقاتش تلخ شد. باری در گفت‌وگو هستند که جائی را برای عدلیه انتخاب بکنند، باری شرفیاب بودیم تا وقت نهار. عصری با محمد ولی میرزا (و) عرب اف (و) عکاسباشی سوار شده رفتیم در محله کوچه باغ، کارخانه قالی بافی. کارخانه خوبی بود. به قدر سی نفر بچه از سن هفت ساله الی بیست ساله مشغول قالی بافی هستند، چند قالی خیلی اعلائی (را) مشغول بافتن بودند. قالیچه‌های من را هم به قدر نیم زرع بافته‌اند. باری برای ما هم تشریفات درست کرده بودند. بعد از آنجا سوار شده آمدیم بالای شهر سر خیابان باغِ حاجی محمد حسین عرب اف. انگور و بادام صرف شد. تا مغرب آنجابوده بعد آمدیم درِ خانه. اندرون والاحضرت هم امروز از طهران حرکت کرده‌اند رو به تبریز.

دوشنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۳۳

امروز را والاحضرت تا الی عصر در حیاط خلوت بودند. با مجدالملک صرف نهار کردم. بعد رفتم در حیاط خلوت شرفیابی حاصل کردم، سر حمام بودند. بعد بیرون آمده، مجدالملک، سردار اقبال، سردار سطوت (و) رؤسای دربار همه بودند (و) موزیک می‌زدند. تمام شد این کتابچه روزنامه اعمال منِ حقیر، عزیزالسلطان.

بسم الله الرحمن الرحیم.

هوالله تعالی

عزیزالسلطان سردار.

توشقان ئیل ۱۳۳۳، ۱۵ سنبله، شهر شوال المکرم در تبریز. سومین روزنامه و سفرنامه من است که نوشته می‌شود به خواست خداوند قادر متعال. در این مدّت سه سال و هفت ماه است که به تبریز آمده‌ایم (و) این روزنامه سومی من است که می‌نویسم.

سه شنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیرون تشریف آوردند توی باغ. شرفیاب شده، مجدالملک بود. قدری صحبت فرمودند. نظام الدوله دیروز وارد شده از طهران آمده، از گزارشات طهران پرسیدند. عصری سالار نظام با سالار لشگر برادر کوچکش (و) برادرهای سالار معظم حاکم گرمرود آمده قدری بودند. والاحضرت هم سوار شده تشریف بردند بازدید آقایان علماء. امروز صبح هم نصرت الملک آمد وداع کرد (و) رفت رو به حکومتش «قرچه داغ» من و اعلم الملک و حشمت السلطنه در حضور بودیم تا ساعت هفت.

چهارشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند. محمد ولی میرزا نبود، رفته بود منزل نظام الملک (و) می‌خواست استعفا بدهد برای بی مرحمتیِ دیشب که به او شده بود. والاحضرت به من امر فرمودند که بروم محمد ولی میرزا را از منزل نظام الملک بیاورم که به او اظهار مرحمتی بشود. رفتم منزل نظام الملک محمد ولی میرزا را برداشته آوردم حضور، شرفیاب شد. برای محل عدلیه مذاکرات شد، تا آخر قرار شد حیاطی را که صندوق‌خانه و سرایدار خانه (لست) برای عدلیه تعیین بکنند. عصری والاحضرت تشریف بردند بازدید آقایان.

پنجشنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت، والاحضرت لباس پوشیده بیرون آمدند. مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله و سردار اقبال (و) اجزاء همه جمع بودند معتضد السلطان پسر موثق الملک لوس‌گری می‌کرد. امیر محتشم مؤید حضور هم که حاکم ثلاثه بود هم به واسطه کسالت و هم از ترس شاهسون‌ها فراراً آمده مورد بی مرحمتی شد. باری بعد نظام الملک آمد با والاحضرت تشریف فرمای تلگرافخانه شدند و با مکرم الدوله در اردبیل فرمایشات حضوری داشتند. والاحضرت زود از تلگرافخانه مراجعت فرمودند، سیم اردبیل خراب شده بود. بعد از نهار هم با سردار رشید (و) شریف الدوله رفتیم (و) شرفیاب بودیم. بعد آمدم منزل. نماز و دعاهای شب جمعه را خوانده، احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم اعلم الملک (و) حشمت السلطنه بودند.

جمعه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۳

بعد از نهار رفتم حیاط خلوت، لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون شدند. اجزاء

جمع بودند، قدری کاغذ (خواندند). مرض وبا چند روز است مجدداً زیاد شده است و اغلب اعیان شهر به خارج رفته‌اند. والاحضرت هم تشریف بردند حیاط خلوت، پیشخدمت‌ها را خودشان «انژکسیون» می‌فرمودند.

شنبه سلخ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت، لباس پوشیده تشریف فرمای میدان مشق شدند. من نرفتم. بعد رفتیم توی باغ، والاحضرت هم تشریف آورده، ممتاز الملک معاون ایالت هم آمده، قدری دستور به او مرحمت فرمودند (و) رفت پیش نظام الملک. (بعد) والاحضرت تشریف بردند در حیاط صندوقخانه که حالا عدلیه شده (است). معتضدالسلطنه تلگراف کرده اجازه مرخصی خواسته است بیاید تبریز. به عرض رسانده مقرر فرمودند با نظام الملک در این باب مذاکره بشود. بعد سوار شده رفتم منزل بصیرالسلطنه (و) از او دیدن کردم، پسرش هم بود که خیلی به خودش شبیه است. مرض وبا شدت کرده است، والاحضرت هم خیال فرموده‌اند (که) یا بروند به «لیوان» یا «زرنق» که دو فرسخ کم تر است، اگر اسبابش فراهم بشود.

یکشنبه غره شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون آمدند، شرفیاب شدم. مجدالملک (و) سایر اجزاء بودند، قدری کاغذجات کار کردند (و) بعد صرف نهار فرمودند. والاحضرت هم بعد از نهار تشریف آوردند در اطاق کابینه، آنجا نشسته صحبت می‌فرمودند. قدری تلفن از قول مردم به هم دیگر زده، تشریف فرمای حیاط خلوت شدند. عصری والاحضرت بیرون تشریف آورده، نظام الملک در حضورشان بود سردار رشید دیروز در میدان مشق اسب پایش را لگد زده است از وقتی که رفته است منزلش افتاده است.

دوشنبه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، بعد خیال بیرون آمدن را نداشتند، خبر آوردند (که) قنسول روس شرفیاب شده، بعد لباس پوشیده آمدند بیرون. از طهران کاغذ آمده بود، تمام کاغذهای طهران اسباب اوقات تلخی است، (بعد)، والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم، توی حیاط موزیک می‌زدند. قزاق خواسته بودند پنجاه نفر که بروند جلو اندرون. یساول می‌گفت از طهران حکم شده است که بی اجازه، قزاق به هیچ مأموریتی نرود. آخر با هزاران معرکه پنجاه نفر دادند که دو سه منزل بیشتر نروند. دو روز است وبا می‌گویند تخفیف پیدا کرده است.

سه شنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، تشریف آوردند بیرون. نشان تاج را هم (زده بودند). بعد قنسول روس با دو نفر دیگر شرفیاب شدند. بعضی فرمایشات فرمودند، (بعد) آنها رفته تنها قنسول ماند، نهار را در حضور والاحضرت دعوت داشت. بعد قنسول رفت والاحضرت هم تشریف بردند حیاط خلوت. عصری قدری روزنامه نوشتم، والاحضرت احضار فرموده رفتم حیاط خلوت. موزیک آمده مشغول زدن بودند (و) والاحضرت هم مشغول کار و کاغذخوانی بودند. و با زیاد شده بود ولی الحمدلله دو روز است که تخفیف یافته است. روزی سی چهل نفر می‌میرند.

چهارشنبه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. مجدالملک و سایر اجزاء بودند. عصری شرفیابی حاصل کرده، حیاط اندرون بودند. باری من سوار شده رفتم منزل سردار رشید، احوال پرسی کرده آمدم منزل (بعد) شرفیاب بودیم تا ساعت شش.

پنجشنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شده احضار فرمودند، شرفیاب شدم. لباس پوشیدند آمدن بیرون. جمعی بودند، مجدالملک و سایر اجزاء بعد آمدم منزل.

عصری‌بیرون‌آمدند، اجزاء جمع بودند، موزیک هم می‌زدند بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند. بعد والاحضرت احضار فرمودند تا ساعت چهار در حضور بودم.

جمعه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون آمده سوار شده رفتیم برای فتح آباد، دهِ عدل الملک. باغ بزرگی دارد که به طول افتاده، ده بزرگی است. ده هم پایین باغ است. باغش رعیتی است، درخت‌هایش خیلی کهن است، استخر خوب دارد، دورش درخت‌های نارون بزرگ دارد، سایه خوبی دارد، یک اطاق و یک بالاخانه دارد، چند اطاق خوبی هم دارد، حیاط کوچکی هم وصل به همان اطاق‌هاست که اندرونی عدل الملک است. عدل الملک خودش شهر است، یک زن صیغه‌ای دارد که اینجاست (و) همیشه خودش اینجا پیش زن صیغه‌اش است. صفاء الملک (و) نوه‌های عدل الملک (هم) بودند. سر استخر چند چادر زده بودند، آن طرف عمارت هم آب نمای خوبی (و) چند حوض است که به قدر سه سنگ آب متصل جاری است. آن طرف عمارت هم یک حوض بزرگ و چند درخت نارون خوبی دارد که سایه خوبی دارد. باری والاحضرت قدری تفرج فرمودند و با صفاءالملک صحبت کردند. تمام فامیل عدل الملک آمده‌اند (و) اینجا هستند. باری عصری سوار شده مراجعت فرمودند. من هم از راه وسط آمده از زیر «شاه گلی» گذشتم، «شاه گلی» استخر بزرگی است که از قدیم ساخته‌اند. شرحش که این استخر راکی ساخته است بعد از تحقیق خواهم نوشت.

شنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

رفتم شرفیاب شدم. امروز عدلیه آذربایجان را رسماً انعقاد خواهند کرد. مقرر فرموده بودند تمام رؤسای درباری حاضر بشوند. مقرر فرمودند بروم عقب سر نظام الملک که او هم بیاید. رفتم. نظام الملک از این عدلیه خوشش نمی‌آید، برای این که ضد خیالات نظام الملک است. نظام الملک کلیتاً از مملکت قانونی و از عدلیه قانونی خوشش نمی‌آید. باری گفت من نخواهم آمد، آمدم عرض کردم که نخواهد آمد. بعد والاحضرت تشریف فرمای حیاط عدلیه شدند. یک دسته موزیک و صاحب منصب‌ها ایستاده بودند. اجزای عدلیه و تجار هم توی حیاط ایستاده بودند. بعد والاحضرت تشریف بردند جلوس فرمودند. نطق مفصّلی والاحضرت (فرمودند) مبنی بر این که عدلیه قانونی آذربایجان بایست خوب مرتب بشود و مساعدت خودشان را در پیشرفت عدلیه خواهند کرد. بعد در تمام اطاق‌ها گردش کردند معتضد السلطنه شرفیاب شده پای مبارک (را) بوسید. پسر امیر عشایر چند روز است آمده است صندوق‌خانه (و) بست نشسته است. حکومت خلخال را دادند به یمین الملک. او با امیر عشایر بد است، اینجا بست نشسته است.

یکشنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، تشریف بردند حمام. من هم آمدم منزل منصورالسلطنه. معتضدالسلطنه (و) حاجی شریعتمدار سرابی که سید محترمی است و آدم خوبی است بودند. بعد والاحضرت از حمام بیرون آمدند. مشغول کار شدند. در حضور بودم تا صرف نهار کردند. عصری نماز خوانده آمدم پائین. حکومت سراب را به معین السلطنه مرحمت کردند. اخبارات تازه این است که: سربازهای تبریز از نرسیدن حقوقشان در میدان توپخانه چاتمه زده‌اند. از طهران هم خبر رسیده است (که) دولت روس و انگلیس «التیماتومی» به دولت ایران بدبخت داده‌اند.

دوشنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت امروز را تشریف فرمای «زرنق» خواهند شد (و) عصر مراجعت خواهند فرمود. باری نظام الملک، مجدالملک، معتضدالسلطنه (و) مقتدرالدوله (و) افخم الدوله که حالا امیر افخم است توی باغ نشسته بودند.

«زرنق» مال میرزا محمد آقا پسر مرحوم میرزا آقای مرحوم که نوهٔ مرحوم میرزا جواد آقای مجتهد است می‌باشد. میرزا محمد آقا جوان است و بیست سال بیشتر ندارد. دو برادر هستند و تازه هم عروسی کرده‌اند، باغش هم بسیار بزرگ است و یک استخر دارد (و) درخت‌های نارون متعدد دارد. بعد می‌رود به باغ دیگری که یک عمارت یک مرتبه خوبی ساخته‌اند (و) حوض درازی در جلوش تازه مشغول ساختن بودند. ژاندارمری‌ها هم آمده‌اند زیر باغ اردو زده‌اند، دو نفرشان وباگرفته بوده‌اند. باری صاحب منصب‌های ژاندارمری شرفیاب بودند.

عصری تشریف بردند «جانقور»[1] و به آنجا سرکشی فرمودند. مشغول بودند و فرش می‌کردند، چون که فردا حرم خانه والاحضرت وارد به اینجا خواهند شد. به «زرنق» تقریباً یک میدان راه است. «زرنق» هوای خوبی دارد، مثل جاهای خوب شمیران، آب خوبی هم دارد. اکرم نظام (و) رضا قلی خان صاحب منصب‌های ژاندارمری بودند، کشیک را هم آنها کشیدند.

سه شنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیده، تشریف فرمای لب استخر شدند. قدری تفنگ انداختند، صاحب منصب‌های ژاندارمری با چوب مشق شمشیر کردند. بعد از نهار هم مدتی تخته بازی و صحبت می‌کردند. عصری تشریف فرمای اردوی ژاندارمری

۱ـ جانقور دهی است از دهستان مهرانرود بخش بستان آباد شهرستان تبریز.

شدند. ژاندارم‌ها مشق کردند (و) والاحضرت انعام دادند. امشب را هم اینجا توقف فرمودند که فردا که حرم والاحضرت وارد «جانقور» می‌شود، تشریف ببرند آنجا. از شهر کاغذجات زیادی آورده بودند، از نظر مبارکشان گذشت. ایل «عمولر» را هم دستخط ریاستش را برای لطف الله خان پسر صارم السلطان صادر کردند. رضا قلی خان آجودان ژاندارمری هم شبانه مأمور شد که برود آن وَرِ گردنه شبلی، صبح زودتر بگوید که حرم سوار بشوند بیآیند به جانقور.

چهارشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

رضا قلی خان آمد که حرم وارد «جانقور» شده، والاحضرت لباس پوشیده صاحب خانه (و) برادرش تا دم در باغ مشایعت کردند. بعد والاحضرت سوار شده تشریف فرمای جانقور شدند. سردار اقبال که با سربازها و یک عده از ژاندارمری‌ها رفته بودند تا «باسمنج» با حرم آمده بودند، شرفیاب شدند. مدیرالملک هم دیروز از کالسکه زمین خورده است (و) دستش در رفته است. حاجی سرور خواجه هم که با حرم از طهران آمده شرفیاب شد، چادرهای فرنگی من را هم آورده بودند زدیم. «جانقور» را اعلیحضرت محمد علی شاه خریده و آباد کرده است سالی یکصد و هشتاد تومان نقد و ۳۶ خروار غله دارد. عمارت دو مرتبه خوبی دارد، سه‌چشمه دارد که تقریباً سه‌چشمه یک سنگ آب کمتر دارد. این سه‌چشمه دو تایش قنات است. دو ساعت به غروب والاحضرت سوار شده، تشریف فرمای شهر شدند.یکی از کالسکه‌های حرم خالی می‌رفت رو به شهر، سوار شده آمدم به شهر، وارد شهر شده حضور والاحضرت شرفیاب شدم. حشمت خلوت خیلی از وبا می‌ترسد دو شب است منزل ما می‌خوابد برای این که یکی از کلفت‌هایشان مبتلا شده بود.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت از خواب بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم، حمام رفته، تشریف فرمای اطاق شدند. بعد من آمدم منزل احمد پاشاخان پسر امیر عشایر. صمصام الممالک عموی پدرش، عمادالکتاب، امیر افخم (و) پسرش سلیمان خان، مظفرالملک که آجودان مخصوص والاحضرت است بودند. بعد حاجی نظام العداله رئیس بلدیه آمده مدتی صحبت کرد. بعد نظام الملک شرفیاب شد، بعد مجدالملک آمد مطالبی در باب امورات در خانه به عرض رساند، تا نزدیک غروب. بعد به من مقرر فرمودند (که) بروم دکان اکونومی (و) بعضی اشیاء لازمه را بخرم، سوار شده رفتم، بعد آدم آمد که تشریف فرمای «جانقور» شدند (و) مقرر فرمودند که زود سوار بشوید بیائید. درشگه کرایه کرده، لباس‌های والاحضرت را، برداشته، آبداری زدند، نماز خوانده سوار شده، یک ساعت از شب حرکت کرده راندیم به طرف «جانقور». ساعت سه رسیدم، والاحضرت تشریف برده بودند اندرون. دعاهای شب را خوانده والاحضرت تشریف آوردند بیرون توی چادر من نشسته صحبت می‌فرمودند. شام را هم بیرون در چادر من میل فرمودند.

جمعه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

دعاهای جمعه (و) زیارات را خوانده، بعد جمعی در چادر من جمع شدند. مجلل الملک امیر آخور، سردار اقبال، منصورالسلطنه، اعتماد حضرت، حشمت السلطنه، ناظم خلوت، آبدارباشی، حشمت خلوت، نشسته صحبت می‌کردیم. والاحضرت هم بیرون تشریف آورده اول خیال ماندنِ شب را داشته بعد رأیشان بر این قرار گرفت که حرکت بفرمایند. اسب و کالسکه خواسته سوار شدند من و منصورالسلطنه و حشمت خلوت هم سوار درشگه شده راندیم. والاحضرت در وسط راه سر دو راهی

که یکی راه «جانقور» است و یکی راه «باسمنج» پیاده شده تفرجی فرمودند، ما معطل نشده یکسره آمدیم به شهر. آمدم منزل نماز خوانده بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده دیدم دست مبارکشان سخت دردگرفته است. دست چپشان بود. اعلم الملک مشغول معالجه بود. آب گرم حاضر کرده بود (و) دستشان راگذارده بود توی آب گرم. باری وجه تصدقی داده، سرشان را مشغول داشته، خلق مبارکشان هم تنگ بود. تفصیل درد دستشان از این قرار است:

سربازهای فوج بهادران و فوج ناصر که ابواب جمع سردار اقبال است، مدّتی است از برای حقوقشان آمده‌اند در میدان توپخانه چاتمه زده‌اند (و) متحصن هستندکه چهار سال است مواجب محلی ما نرسیده است، چهار ماه هم جیره ما نرسیده است وقتی که والاحضرت مراجعت می‌فرمودند، آمده بودند جلو کالسکه و عریضه داده بودند. کالسکه هم که وارد باغ می‌شده اسب‌های کالسکه رم کرده بودند (و) بنای جفتک انداختن راگذارده بودند، والاحضرت ترسیده بودند (و) خودشان را از کالسکه انداخته بودند پائین، دستشان گرفته بود به دیوار و سخت دردگرفته بود. خیلی خدا رحم فرموده بود، الحمدلله به خیر گذشت. باری متغیر بودند.

شنبه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

دو روز است مالیه با بلدیه دعوا دارند. یعنی بلدیه صندوق عایداتش را از اداره مالیه مجزا کرده است، مالیه هم «گِروِ» کرده یعنی تعطیل کرده‌اند برای این که بلدیه خودش را مجزا کرده است. والاحضرت احضار کرده، رفتم شرفیاب شدم، دستشان هم درد می‌کرد، بسته بودند. صاحب منصب‌ها را خواسته تغّیر زیادی به آنها فرمودند و صمصام همایون سرتیپ فوج بهادران را با دست خودشان چوب زدند، بعد حکم کردند چوب و فلک آوردند می‌خواستند چوبش بزنند، من و مجدالملک وساطت کردیم.

خیلی متغیّر بودند، فحش زیادی به سایر صاحب‌منصب‌ها دادند و سرهنگ فوج بهادران، سیف لشگر را هم حکم کردند سه پایه آوردند بستندش به سه پایه، شلاق زدند. اسعد السلطان هم که معاون ریاست قشون است او را هم والاحضرت تغیر زیادی فرمودند.

محمد ولی میرزا هم از دیروز مبتلا به مرض وبا شده بود ولی الحمدلله به خیر گذشت، حالش بهتر است. باری در فکر پولی افتادند که بدهند به سربازها. باری والاحضرت هم تشریف فرمای اطاق شدند (و) خیلی متغیر بودند. احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. قدری کاغذ خوانده شرفیاب بوده سرشان را مشغول داشته تا عصری. وبا هم دو روز است کم شده است. شب را هم تا وقت استراحت کردن در حضور والاحضرت بودم.

یکشنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند. بعد صرف نهار کرده، فرمودند من هم آمدم بصیرالسلطنه را هم احضار کرده بعد از نهار صحبت از ایام قدیم برای والاحضرت می‌کردند. باری عصر هم به صاحب منصب‌هائی که تغّیر شده بودند، تمام خلعت مرحمت فرموده بودند، آمدند حضور، اظهار مرحمت فرمودند. امشب را هم تا ساعت شش در حضور (بودم).

دوشنبه ۱۶ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند، بعد صرف نهار فرمودند (و) مشغول کار و کاغذخوانی بودند. عصری هم خبر فرمودند که تشریف فرمای «جانقور» می‌شوند. بعد سوار شده تشریف بردند. من و مسعود خان و عکاس باشی (و) حسن خان سوار شده

راندیم. یک ساعت از شب وارد «جانقور» شده، والاحضرت اندرون بودند. یک بره کشته بودند، کباب زیادی خورده، والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند در چادر من صرف شام فرمودند. هوای «جانقور» خیلی سرد است.

سه‌شنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیده، قدری در باغ گردش فرمودند. بعد تشریف فرمای اندرون شدند. بعد از نماز (شب) به رسم معمول رفقا جمع شده، صحبت می‌کردند، بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند، آمدند چادرِ من نشسته صحبت و بازی می‌فرمودند. شام را هم در چادر من میل فرموده تا ساعت شش بیدار بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

تمام حضرات رفقا به رسم این دو روزه در چادر من جمع شده، صرف چائی و قلیان کرده، صحبت می‌کردیم. والاحضرت هم دیر بیدار شدند بعد دو سه شیشه عکس مختلف از منصورالسلطنه انداخته، یکی مثل این که وبا گرفته، یکی مثل این که مرده است، یکی هم (مثل این که) تدفینش می‌کنیم. باری والاحضرت هم در چادر من صرف نهار فرمودند. عصری در یک زمین صافی کلاه گذارده، قدری سر تاخت برای کلاه گلوله انداخته، گلوله‌های من و منصورالسلطنه هم خوب بود. رضا قلی خان هم خیلی ادعای تفنگ انداختن می‌کرد، دو سه تیر انداخت که هیچ معلوم نشد گلوله‌اش کجا می‌رود! (بعد) حضرات همقطارها در چادر من جمع شده، مشغول بازی شدیم بعد والاحضرت هم بیرون آمدند و به رسم معمول تا ساعت شش مشغول صحبت و بازی بودند.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

(والاحضرت) نزدیک ظهر بیدار شده، لباس پوشیده، تشریف فرمای چادر من شده صرف نهار فرموده، مشغول بازی شدند تا الی عصر. بعد سوار شده رو به شهر حرکت کردند. تقریباً یک ساعت از شب گذشته وارد منزل (شدیم) شرفیابی حاصل کرده، تا موقع استراحت در حضور بودم.

جمعه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

مدیرالملک آمده مدتی درد دل کرد، عقلش هم قدری کم شده است. والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم بعد از نهار هم تا عصر شرفیاب بودم. الحمدلله مرض وبا هم خیلی کم شده است، روزی هفت و هشت نفر بیشتر تلف نمی‌شوند.

شنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

سردار رشید و من در حضور شرفیاب بودیم. از هر قبیل فرمایشات می‌فرمودند. کار قرچه داغ خیلی مغشوش است. سالار عشایر با برادرش سالار ارشد با سردار نصرت پسر رحیم خان مشغول جنگ زرگری هستند (و) دهات مردم را چپاول می‌کنند. تمام مردم به نظام الملک می‌گویند که یکی را مأمور بکن برود میانه این‌ها را اصلاح بدهد که این قدر اسباب ضرر مردم را فراهم نکنند. نظام الملک می‌گوید چون سالار ارشد به من پول نداده است من بایست با او سخت جنگ بکنم (و) او را دستگیر بکنم. هر کس هم که می‌گوید این ها با هم راستی راستی جنگ نخواهند کرد و برای غارت گری مردم این عنوانات را می‌کنند باور نمی‌کند. باری مکرم الملک حاکم ساوجبلاغ هم از ساوجبلاغ گریخته آمده است میاندوآب، مقداری قشون عثمانی هم به آن طرف ها آمده و او از ترس فرار کرده است. تا نزدیک ظهر همین صحبت‌ها بود که چه بایست کرد با نظام



رفتم حمام معمولی نمره، دیدم نظام‌الملک هم حمام تشریف دارند، مثل یک داماد
که برود حمام، فراش زیادی دم در حمام بود، سوار قزاق، ژاندارم، سوار ترک.

الملک (و) ندانم کاری‌های او، کار مشکل است. مراجعت به منزل کرده، شرفیاب شدم، والاحضرت توی باغ راه می‌رفتند. موزیک هم می‌زدند. مدتی با والاحضرت راه رفته صحبت می‌کردم. بعد تشریف بردند حیاط خلوت.

یکشنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده، شرفیاب شدم. فرمایشات و صحبت مـی‌فرمودند؛ شاهزاده مقتدرالدوله، امیر محتشم، رکن الممالک، معتضد السلطنه، ممتازالممالک هم بودند. دعوای غریبی میانه مـقتدرالدوله و امـیر مـحتشم است. بـعد از یک مـاه کـه والاحضرت ورود فرمودند، این امیر محتشم حاکم خوی و سلماس بود، مقتدرالدوله هم حاکم اردبیل. در این تغییراتِ حکام که شد، مقتدرالدوله از اردبیل معزول شـده، جایش مکرم الدوله رفت (و) مقتدرالدوله آمد تبریز و امیر محتشم از خوی معزول شد بـه جـایش اعـتمادالدوله کـه روس هـا خـیلی سـخت حـامی‌اش هسـتند رفت. چـون اعتمادالدوله حاکم ارومیه بود آنجاکه تغییر کرد، روس‌ها نگذاشتند او بی کار بماند او را به جای امیر محتشم فرستادند. امیر محتشم را هم فرستادند قرچه داغ ششصد تومان نظام الملک از امیر محتشم پیش کش گرفته (بود) بعد امیر محتشم را هم از قرچه داغ. معزول کرد و بنا شد آن ششصد تومان امیر محتشم را مقتدرالدوله بدهد. قبول کردند، قبض داد مقتدرالدوله. این واقعه سالار ارشد که روی داد، حالا پول ها را نظام الملک خورده هیچ به روی خودش هم نمی‌آورد. این دو نفر با هم دعوا دارند (و) مذاکرده می‌کنند (و) کار به عدلیه کشیده است. امروز هم در حضور والاحضرت همین صحبت مطرح بود، آخر بنا شد گویا نصرت الملک این ضرر را متحمل بشود.

دوشنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

چند روز است خوب سرد شده است. والاحضرت بیدار شدند، رفتم شـرفیاب

شده تا عصر شرفیاب بودم. شب را هم تا ساعت شش در حضور بودم.

سه شنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

امروز هم بر حسب معمول تمام روز را در حضور شرفیاب بودیم، عصری هم نظام الملک شرفیاب شد. شب را هم تا ساعت شش در حضور بودم.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

والاحضرت از حیاط خلوت بیرون آمدند، رفتیم شرفیاب شده، مجدالملک (و) سایر رؤسای سرکاری بودند. باری تمام روز را شرفیاب بودیم. عصر هم موزیک می‌زدند. نظام الملک (و) ممتاز الممالک هم شرفیاب بودند. حرم خانه هم امروز از «جانقور» و در آمدند باغ مرحوم ساعدالملک منزل کردند. من را احضار فرمودند تا ساعت شش شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۲٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

رفتم کارخانه قالی بافی که قالیچه‌های من را می‌بافند. رفته تماشا کرده، صورت من را قدری بد بافته بود ولی مال آقای نایب السلطنه را خوب بافته است و شبیه است. از آنجا آمدیم اداره مالیه پیش محمد ولی میرزا، بعد آمدیم به درِ خانه.والاحضرت بیرون تشریف آورده بودند، مشغول کار بودند و بعد صرف نهار فرمودند. تمام روز را شرفیاب بودیم. بعد عصری هم موزیک آمد، موزیک می‌زدند. نظام الملک هم شرفیاب بود و تلگرافخانه هم تشریف بردند. با رئیس الوزراء تلگرافات حضوری داشتند. امروز تجار صبح شرفیاب شدند (و) از عدم امنیت شکایت کردند که راه‌ها مغشوش است و شاهسون ها راه‌هارا می‌چاپند. راست هم می‌گویند. در راه طهران که

هیچ امنیت نیست. پست هم امانت قبول نمی‌کند. جنگ قرچه داغ راهم موقوف فرمودند. به سردار نصرت، سالار ارشد و سالار عشایر تلگرافات مرحمت آمیز شده، اظهار (شده) که بیایند به تبریز.

جمعه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

رفتم حمام معمولیِ نمره. دیدم نظام الملک هم حمام تشریف دارند، مثل یک داماد که برود حمام، رفته بود. فراش زیادی دم در حمام بود. سوار قزاق، ژاندارم، سوار ترک! اسب نظام الملک را هم در حمام نگاه داشته بودند مثل یک دامادی که به حمام رفته باشد! توی سر حمام هم آدم زیادی بود، نظام الملک تمام نوکرهایش باشی هستند! آبدار باشی! قهوه‌چی باشی! فراش باشی! ووو قهوه‌چی هم سر حمام داشت. از حمام بیرون آمده بود و سر حمام لباس می‌پوشید. باری تعارفی کرد (و) قهوه‌ای صرف شد. سردار سطوت را سردار رشید فرستاده بود عقب سر من که ما ها رفتم باغ، نهار را آنجا خواهیم خورد. رفتم حضور والاحضرت تحصیل اجازه کرده، سوار شده رفتیم باغ. یک تار زن و ضرب گیر هم مشغول ساز زدن بودند. صرف نهار خوبی سر میز کرده تا عصر بودیم.

شنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

خبری که امروز انتشار دارد این است که امیر اعظم را در سمنان کشته‌اند. در وقتی که می‌خواسته است بخوابد دو نفر از نوکرهایش یکی با تفنگ چهار پاره (و) یکی هم با «موزر» او را از عقب زده (بوده‌اند)، فوری مرحوم شده است. اکرم نظام هم علامت سیاه به بازویش بسته بود.

یکشنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

تمام روز را در حضور شرفیاب بودیم. عصری سوار شدند (و) تشریف فرمای ارمنستان و شهر نو شدند. نیم ساعت از شب مراجعت فرمودند و قدری هم بیرون بوده بعد تشریف بردند اندرون امروز رئیس قشون روس که در تبریز است با قنسول آمده شرفیاب شد. این رئیس قشون تازه آمده است.

دوشنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون آمدند. سالارِ عشایر برادر سالار ارشد را هم سردار رشید آورد به حضور. جنگ قرچه داغ هم اصلاح شده، والاحضرت هم از تقصیرات سالار ارشد گذشته. خود سالار ارشد هم آمده است (و) در «باسمنج» است. سیصد نفر هم سوار آورده است می‌خواهد برود راه طهران را امنیت بدهد و بعد شرفیاب بشود. امروز بعضی کاغذها از طهران رسیده بود که خلق من را تنگ کرده بود سرکار خاصه خانم باز بنای دعوا را با حضرت [1] اقدس گذاشته است.

سه شنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

سردار رشید (و) مجدالملک (و) شریف الدوله در حضور بودند تا وقت نهار معتضدالسلطنه هم حاکم «ساوجبلاغ» شد. باری والاحضرت هم سوار شده تشریف بردند به باغ ساعدالملک، من هم آمدم و به منزل معتضدالسلطنه مژده دادم حکومتش را. الحمدلله مرض وبا خیلی کم شده است.

چهارشنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت تشریف آوردند بیرون، قدری توی باغ از هر مقوله حرف زدیم بعد

۱ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه

تشریف بردند توی عمارت صرف نهار فرمودند. بعد از نهار تشریف آوردند توی باغ. میرآخور و منصورالسلطنه بودند. تفنگ‌های «ورندل» کوتاه را فشنگ‌هایش راکشیده، دو دسته شدیم، یک طرف من (و) یک طرف والاحضرت، دو دسته با هم جنگ می‌کردیم تا عصری، خیلی خسته شده بودم.

پنجشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، لباس پوشیده تشریف آوردند بیرون. مجدالملک ناخوش شده است (ولی) سایرین بودند. قدری صحبت که فرمودند مشغول کار شدند. عصر هم نظام الملک شرفیاب شد.

جمعه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شده، بعد بیرون تشریف آوردند. جمعی شرفیاب بودند. تا الی عصر مشغول رتق و فتق بودند. عصری سوار شده تشریف فرمای باغ ساعد الملک شدند.

شنبه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

هوا ابر بود و برف می‌بارید، در صورتی که ۲۳ میزان است. اغلب خیابان‌ها را برف سفید کرده بود ولی آب می‌شد. نزدیک ظهر والاحضرت بیرون آمدند، سوار اسب شده تشریف فرمای عالی قاپو شدند (و) مشغول کار و کاغذخوانی بودند تا الی عصر. طرف عصر هوا صاف شده ولی به شدت سرد شده بود که محتاج به آتش بود.

یکشنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

تمام روز را در حضور شرفیاب بودم. ایل شاطران لوِی خلخال را هم به من

سپردند. (بعد) رفتم احوال پرسی احتشام الدوله، حالش خوب نیست، یعنی بدتر شده است، وضعش هم خوب نیست، پریشان شده (و) مقداری مقروض شده است. خیلی زیاده از حد درد دل کرد، خیال دارد برود طهران. حکیم ها گفته‌اند هوای تبریز حتماً تو را تلف خواهد کرد، خودش هم خیلی مایل است برود پول ندارد! به من گفته که بروم برایش پولی تهیه کنم.

دوشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت. رقمِ ایل «شاطران لوی» من را هم صحه فرمودند. (بعد) آمدم منزل (و) مشغول کاغذ نویسی به طهران (و) احکام به ایل «شاطران لو» شده، از جانب خودم هم ریاست را واگذار به امیر عشایر پدر احمد پاشاخان کردم.

سه شنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

قدری در باغ گردش کرده، اعلم الملک رفت برای مَطّبَش. سردار سطوت هم آمد. باری چهار از دسته گذشته والاحضرت از اندرون بیرون آمده سوار شده تشریف فرمای «عالی قاپو» شدند. شتر قربانی را آوردند (و) از حضور گذراندند . رسم تبریز این است (که) با شتر قربانی فقط همان نقاره چی می‌آید. عصر نظام الملک آمده شرفیاب شد. والاحضرت احضار فرموده شرفیاب شدم (و) تا ساعت شش (در) حضور بودم.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

گوسفند را کشته بعد پیاده رفتم خانه امام جمعه. تبریک گفته، جمعیت زیادی هم از اعیان و غیره بودند (و) دست آقا را می‌بوسیدند. بعد از آنجا رفتم منزل سردار رشید. بعد از آنجا با محمد ولی میرزا رفتم کارگزاری. (بعد) رفتیم بـه درِ خـانه مـنزل نـظام

الملک. بعد رفتم حیاط خلوت شرفیاب شده، والاحضرت لباس رسمی پوشیده تشریف فرمای بیرون شدند. بعد سلام منعقد شد. سه ساعت به غروب مانده سوار شده تشریف بردند باغ ساعدالملک.

پنجشنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

آمدم پائین، معتضدالسلطنه، مدیرالملک، حشمت السلطنه، میر آخور، سید مهدی مستجاب‌الدعوة (بودند). با معتضد السلطنه وداع کرده رفت برای حکومت «ساوجبلاغ». بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند، رفتم شرفیاب شده صحبت می‌فرمودند، خلق مبارکشان تنگ بود از بابت نرسیدن حقوق اجزای درباری. مدت چهار ماه است (که) حقوق‌ها (و) اضافه خرج ها روی هم ریخته شده. محمد ولی میرزا را احضار فرموده، تَغّیر زیادی به او فرمودند در باب بودجه خودشان. بعضی دستورها مرحمت شد که جنس بفروشند. غروب کالسکه خبر فرمودند (و) امر کردند که ماهاسوار شده (برویم) به باغ ساعدالملک.

جمعه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، صرف نهار کردند، بعد فرمودند تفنگ آوردند، دو دسته شده مانور کردیم. یک دسته من فرمانده بودم (و) یک دسته را والاحضرت اقدس. من یک حملهٔ خوبی برده طرف را شکست دادم. یکی از تفنگدارها بی باکانه تفنگ می‌انداخت، باروت گرفت صورت علیخان پیشخدمت را سوزاند، خداوند به چشمش رحم کرد، اعلم الملک هم سوخت. شب هم والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب بودم تا ساعت شش.

شنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. مشغول کار و کاغذخوانی شدند، بعد نظام الملک هم آمد. جیاط خلوت را هم دو حیاطش را خارج کرده‌اند برای اندرونی، و یکی را هم برای خارج و داخل.

یکشنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

ماژور عباس خان رئیس ژاندارمری که چند ماه بود مرخصی حاصل کرده به طهران رفته بود، دیشب آمده، امروز منزل سردار رشید بود (و) صحبت از وضع طهران می‌کرد. بعد از نهار آمدم به درِ خانه، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، بعد نظام الملک آمد، مکرم الملک حاکم «ساوجبلاغ» هم آمده بود. ماژر عباس خان هم به توسط من شرفیاب شد.

دوشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

سوار شده آمدم درِ خانه. حضور مبارک والاحضرت شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. روزنامه نوبهار شرح مفصلی نوشته، از همه‌کس هم بد نوشته است، از خود والاحضرت گرفته تا الی حاجی بلال شربت دار! (از) نظام الملک، مجدالملک، من و سایرین خیلی بد نوشته بود.

سه شنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، لباس پوشیده تشریف آوردند بیرون. عصر هم نظام الملک شرفیاب شد. یک حلقه انگشترهای مخصوص خودشان را به شریف الدوله مرحمت فرمودند بعد تشریف فرمای باغ ساعدالملک که مال

ساعدالسلطنه پسرش است (و) اندرون (والاحضرت) آنجا هستند. (شدند).

چهارشنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

دو ساعت به غروب مانده سوار شدند (و) تشریف فرمای خانه سردار رشید شدند بی خبر، چون اوناخوش بود. از او احوالپرسی کردند، بعد یک اسب خوب با یک جفت قالیچه اعلی سردار رشید تقدیم کرد. از آنجا تشریف بردند منزل اعلم الملک، (برای) عصرانه. والاحضرت را دعوت کرده بود. به قدر یک ساعت و نیم آنجا بوده، بعد مراجعت فرمودند (و) قدری در حیاط تفرج فرمودند. موزیک هم می‌زدند، شب را هم چون شب عید غدیر بود آتش بازی حاضر کرده بودند. بعد از آتش بازی تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

پنجشنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت، سرحمام بودند. بیرون تشریف آورده، لباس رسمی پوشیده، تشریف فرمای اطاق بیرون شدند. بعد سلام منعقد شد «دفیله» کردند، بعد والاحضرت اقدس یک حلقه انگشتری زمرّد اعلی به نظام‌الملک مرحمت فرمودند و اظهار رضایت فرمودند. یک حلقه انگشتر زمّرد دیگر هم به سردار رشید مرحمت فرمودند (و) ظهار رضایت زیادی از خدمت‌های نمایان او (کردند). یک لبادّه هم به ممتازالملک مرحمت شد. (بعد) سوار شده رفتم منزل سردار رشید (برای) تبریک عید و انگشتر مرحمتی.

جمعه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

مجدالملک تلفن زده، خبر وحشت انگیزی داد که احتشام الدوله مرحوم شده

است. علاءالسلطان برادرش هم اینجا بود. به من گفت زود بیا اینجا تا قراری برای تشییع جنازه (بگذاریم). ترتیب گل و نعش کشی احتشام الدوله را داده به سردار رشید تلفن‌های لازمه را کرده، رفتم منزل احتشام الدوله. مجدالملک، سردار رشید، سردار سطوت همه جمع شدند. سوار قزاق، سوار ژاندارمری، پلیس (و) یدک زیادی بودند اسباب تشریفات زیادی فراهم کرده بودند تا به حال هیچ همچه نعشی را در تبریز حرکت نداده بودند. امیر محتشم (و) امیر افخم (و) اغلب از رجال تبریز بودند. نعش را برداشته در درشگه مخصوص نعش کشی گذارده با تشریفات هر چه تمام تر آمدیم تا امامزاده سید حمزه. نماز میت راگزارده بعد (نعش را) امانت گذاردند. والاحضرت بی نهایت متأسف بودند از مرحوم شدن احتشام الدوله.

شنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت، شرفیاب شدم، لباس پوشیده بیرون آمدند و مشغول کار و کاغذخوانی شدند. موزیک هم می‌زدند بعد مغرب سوار شده تشریف فرمای باغ ساعدالدوله شدند.

یکشنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، سردار رشید به من تلفن کرده وقت شرفیابی خواسته به عرض رسانده، احضارش فرمودند. بعد او رفت. من آمدم حضور والاحضرت، قدری صحبت کرده (و) بازی کردیم، بعد از نهار تشریف فرمای عالی قاپو شدند. سالار عشایر هم آمده یک تفنگ پنج تیر ساچمه زنی نمره ۱۲ اعلا از برای من آورده بود. بعد لباس رسمی پوشیده، بر حسب دعوت قنسولگری روس رفتیم به قنسولخانه روس.

ژنـرال قـنسول روس «بـلايوف» بـرای خـودش عـروسی دارد، يک زن بـيوه رامی‌گيرد. پنج ساعت بعد از ظهر در قنسول‌خانه برای موقع عقد دعوت کرده‌اند. باری سوار شده رفتم به قنسول خانه روس. سردار رشيد، شريف‌الدوله، مجدالملک، محمد ولی ميرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه، ممتازالممالک، شرف الدوله، ناظم العداله، مترجم‌الدوله، مقتدرالدوله، (و) دو سه نفر از اجزای کارگزاری بودند. قنسول انگليس، قنسول فرانسه، قنسول آمريک، فرنگی‌های زيادی زن و مرد و صـاحب مـنصب‌های روس بودند. قنسول با زنش از قنسولخانه‌ای که در مارلان دارند با تشريفات آمـدند. رفتيم جلو بالاتفاق رفتيم در کليسا. کشيش مشغول به خواندن دعاها و آداب عقد شد. چند نفر هم از سالدات‌های روس ايستاده بودند (و) می‌خواندند. بعد آمديم توی اطاق، مبارک بادگفته. فرنگی‌ها به سلامتی عروس و داماد شامپانی خوردند. بعد خداحافظی کرده با مجدالملک (و) محمد ولی ميرزاسوار کالسکه شده نيم از شب وارد منزل شده، نماز خوانده، والاحضرت احضار فرمودند. رفتم شرفياب شدم. قـدری کسـل بـودند، گلوی مبارکشان درد می‌کرد. اعلم الملک بود (و) شب را منزل من خوابيد.

دوشنبه ۲۲ شهر ذيحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس، الحمدلله حالشان بهتر بود. قدری صـحبت و فرمايشات فرمودند. اعلم الملک احتياطاً انژکسيون سرم که مالِ مـرض ديـفتری است کرد. بعضی کاغذها از طهران رسيد نوشته بودند در روزنامه‌ها درج شده بود که احتساب الملک و مجدالدوله (را) از دربار، خارج کرده‌اند.

سه شنبه ۲۳ شهر ذيحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفياب شده، لباس پوشيده تشـريف فـرمای بـيرون

شدند. مجدالملک (و) سایر رؤسا بودند، قدری صحبت فرموده مشغول کار شدند. عصری نظام الملک آمده شرفیاب شد.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

امیر افخم همشیره‌اش مرحومه شده، مجلس ختم دارند. امر شد به من که بروم ختم را جمع بکنم. تمام اعیان (و) اشراف آذربایجان جمع بودند. از قراری که در روزنامه‌ها نوشته بودند ظهیرالدوله را می‌خواهند رئیس تشریفات بکنند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

چون امروز ساعت خوب بود، امر فرمودند (که) حرم از باغ ساعدالسلطنه بیآیند به شهر (و) در حیاط خلوت که برای اندرونی ترتیب فرموده‌اند منزل بکنند. اگر چه قدری باز بنائی (و) تعمیرات دارد ولی چون ساعت خوب بود عصری حرم وارد شده در حیاط اوّلی منزل کردند. عصری ناصرالدوله پسر سردار مؤید (که) خلعتی به او مرحمت شده بود، آمد منزل من (و) قدری صحبت کرد (و) خلعت پوشیده (به) حضور شرفیاب شد. اظهار مرحمت فرمودند. باری دیشب محمد ولی میرزا در حضور بود، والاحضرت به او متغیر شدند برای اخلالی که در امور مالیه می‌کند (و) وجه بودجه دربار را نمی‌رساند. امروز او صبح رفته است از شهر، معلوم هم نیست به کجا رفته است. امروز بنا بود پول اداره‌جات سرکاری را حواله بکند نکرده، رفته است. والاحضرت هم متغیر شده بودند. منصورالسلطنه (را) به طرف «باسمنج» روانه فرمودند و علاءالسلطان را به طرف ملک زاده دهِ نظام الدوله. باری امشب خبر رسید از منصورالسلطنه که در باسمنج او را گیر آورده است. امر فرمودند او را فردا به شهر بیاورد.

جمعه ۲٦ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

شهرت پیدا کرده بود که والاحضرت اقدس می‌خواهند محمد ولی میرزا را چوب بزنند و بی خیال هم نبودند. شریف الدوله و رکن الممالک هم آمده بودند منزل من برای شفاعت. بعد آمدم حضور والاحضرت شفاعت محمد ولی میرزا راکردم قول به من مرحمت فرمودند که بی مرحمتی نخواهند فرمود. محمّد ولی میرزا را منصورالسلطنه آورد، محمد ولی میرزا آمد منزل من بعد رفت منزل خودش.

شنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

قنسول آمد، والاحضرت هم تشریف آوردند بیرون (و) تشریف فرمای اطاق شدند. بعداز (این که) قنسول رفت، لباس را تغییر دادند (و) نظام الملک شرفیاب شد. از طهران کاغذ رسیده بود، هم از سرکار خاصه‌خانم و هم از سرکار معزّزالملوک که قبل از حرکت نوشته بودند. چاپاری حرکت کرده‌اند. امروز هم از حسن‌خان داثیشان که همراهشان است تلگراف ورودشان به قزوین رسیده است. عمارت عزیزیه را هم سرکار خاصه خانم به تجار قزوینی امینی‌ها با فرش و قدری مبل به ماهی نودتومان اجاره داده است. عصری سردار سطوت آمده باهم رفتیم (که) اداره نظمیه را تماشا کرده اجاره بکنیم برای آمدن اندرون. بد نیست. (بعد) نماز خوانده والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده تا ساعت هفت در حضور بودم.

یکشنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رحیم خان سرهنگ کشیک خانه را با چهار نفر سوار کشیکخانه روانه کردم که بروند جلو سرکار معزّزالملوک تا میانه. بعد آمده حضور (والاحضرت) شرفیاب شدم. حاکم خوی یک رأس اسب خوبی فرستاده بود به حضور، اسب خوبی بود. باری

والاحضرت تشریف بردند منزل امام جمعه، بازدید.

دوشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شده بعضی عرایض داشته به عرض رساندم. یک قطعه عکس مبارک را برای سردار ظفر گرفته بعد معتصم الملک هم آمده بعضی کاغذها و عرایض آورده از نظر مبارک گذراند. تلگرافی از زنجان رسید از حسن خان که به سلامتی سرکار معزّزالملوک امروز وارد زنجان شده فردا هم حرکت خواهند کرد.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۴ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و چهار
هجری قمری

یک سینه‌ریزجواهر والاحضرت‌اقدس‌به زن‌قنسول روس مرحمت فرموده بودند، رفتم قنسولخانه، سینه ریز را به او داده، انداخت سینه‌اش.

سه شنبه غره محرم ۱۳۳۴

□□□

قشون روس از قزوین به طرف طهران حرت کرده است که بروند به طهران و بعضی‌ها راکه اغتشاش می‌کنند از دولت بخواهند!

پنجشنبه ۳ محرم ۱۳۳۳

□□□

طهران هم انقلابی است مردم رفته‌اند زیر اسلحه، سپهدار هم مشغول جمع‌آوری سرباز و قشون است.

پنجشنبه ۳ محرم ۱۳۳۴

□□□

والا حضرت اصرار زیادی دارند که کشیک خانه را به من مرحمت بفرمایند ولی من نمی‌خواهم از شغل صندوقخانه دست بردارم برای این که کاری است دور از «پلتیک!»

جمعه ۴ محرم ۱۳۳۴

□□□

وضع تبریز طهران به کلی تفاوت دارد، با این همه جمعیت و دسته‌جات سینه‌زن، یک زن در بازار دیده نمی‌شود.

شنبه ۵ محرم ۱۳۳۴

□□□

بعضی اخبارات بداز طهران رسیده واسباب وحشت گردیده قشون

روس از قـزوین بـه طـرف طـهران حـرکت کـرده بـعضی چـیزها از دولت خواسته‌اند.

یکشنبه ٦ محرم ۱۳۳۴

□□□

در بازار مجالس متعدد کرده‌اند از هیأت دولت و سفرا و وزراء که با قشون روس چه بکنند؟ آیا اعلان جنگ بکنند یا از در مصالحه پیش بیایند!

□□□

گویا قشون روس در یک فرسخی «ینگه امام» مانده‌آند و طـهران مشغول مذاکره هستند!

□□□

داستان مهاجرت:

اخبارات خوب از طهران رسید دولت با دولت روس و انگـلیس مشـغول اصـلاحات هسـتند. «آلمـانوفیل»هـا خـیلی زیـاد تـند رفـته بـودند اعلیحضرت هم کالسکه‌اش دو سه شب درِ در اندرون حاضر بوده است برای حرکت، بنا بود هیأت وزراء با اعلیحضرت حرکت بکنند...

دوشنبه ۱۴ محرم ۱۳۳۴

□□□

یک تلگراف هم اعلیحضرت به امپراطور روس کرده‌اند مبنی بـر دوستی و اتحّاد.

دوشنبه ۱۴ محرم ۱۳۳۴

□□□

آقا میرزا حسن مجتهد سـخت ایسـتاده است کـه بـایستی رکـن

الممالک برود.

دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۳۴

□□□

کار نظام الملک سخت تق و لق شده است، علماء سخت بر ضدش هستند، مخصوصاً امام جمعه.

جمعه ۲۵ محرم ۱۳۳۴

□□□

مجدالملک رفت پیش نظام الملک و گفت فردا مردم خیال بلوا دارند، تا احترامات تو باقی است، خودت استعفا بکن و زودتر برو که خطر جانی دارد، باری به هر طوری بود استعفا کرد، دلش نمی‌امد که استعفا بکند.

شنبه ۲٦ محرم ۱۳۳۴

□□□

والا حضرت فرستادند کابینه نظام الملک را ضبط کرده، کاغذجاتش را آوردند (و) به دست معتصم الملک سپردند.

چهارشنبه ۳۰ شهر محرم ۱۳۳۴

□□□

میانه مجدالملک، سردار رشید(و) شریف الدوله معلوم نیست که کی چه کاره است؟... هر سه کبّاده ریاست می‌کشند.

یکشنبه ۴ شهر صفر ۱۳۳۴

□□□

همدان اهمیّت پیدا کرده، ایلات لرستان هم سخت ایستادگی دارند که با دولت روس بجنگند.

شنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۴

□□□

ايلات برخلاف بی طرفی جداً جنگ دارند.

شنبه ١٠ شهر صفر ١٣٣۴

□□□

کميته‌ای که در قم بودند اسم کميته را گذاشته‌اند «خورشيد احمر» و با کمال جدیّت مشغول کار هستند.

شنبه ١٠ صفر ١٣٣۴

□□□

ژاندارمری‌ها همه جا با مجاهدين هستند و بر ضد دولت روس و انگليس هستند مخصوصاً صاحب منصب‌های سوئدی که سخت بر ضد روس‌ها هستند.

شنبه ١٠ صفر ١٣٣۴

□□□

نايب حسين‌کاشی...درجزءمجاهدين شده،باپسرهايش‌آمده‌اند همدان

شنبه ١٠ صفر ١٣٣۴

□□□

ميليون می‌خواهندباآلمان وعثمانی متحدبشوند وبعضی‌ها می‌خواهند با روس و انگليس بسازند، دولت ايران در ميان اين دو رأی گير کرده است.

□□□

شنبه ١٠ صفر ١٣٣۴

(والا حضرت) بر حسب معمول سلاطين نسبت به شکارچی‌ها فحش دادند و تغيّر فرمودند.

جمعه ١٦ صفر ١٣٣۴

□□□

والاحضرت خیلی اصرار داشتند که من کشیکخانه را قبول بکنم و من عجالتاً رد کردم.

یکشنبه ۱۸ صفر ۱۳۳۴

□□□

والا حضرت اقدس سردار رشید امیر نویان را پیشکار کل و در واقع معاون کل فرمودند.

شنبه ۱۹ صفر ۱۳۳۴

□□□

از امشب، شب‌ها را در اطاق مخصوص خود والا حضرت می‌خوابم. سالار عشایر هم با سوارهایش می‌آیند کشیک.

شنبه ۱۹ صفر ۱۳۳۴

□□□

مستوفی الممالک استعفا کرده و اعلیحضرت هم استعفایش را قبول کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

قشون زیادی هم از روس‌ها، متصل وارد خاک ایران شده و از راه رشت متصل می‌روند به طرف همدان

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

مجاهدینی هم که در همدان هستند یک جنگ مختصری کرده، فرار کرده‌اند همدان هم به تصرف روس‌ها در آمده است.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

اداره ژاندارمری از حکم و پلی تیک دولت متمرد شده، خلاف بی طرفی رفتار می‌کنند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

کمیته دفاع ملی هم... از شنیدن اخبار حرکت قشون روسی فرار را برقرار کرده به طرف اصفهان رفته‌اند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

قشون روس هم همه جا فاتح شده، هرکجا ژاندارم دیده‌اند کشته‌اند یا لخت کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

آقا سید محمد طباطبائی، آقا سید حسن مدرس و پسر آقا سید محمد هم به طرف اطفهان رفته‌اند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

قشون روس... درکمال آرامی وارد قم شد.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

نایب حسین... با ملیون یکی شده بود. از قراری که انتشار داشت با روس‌ها هم ساخته بوده است.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

گویا به قدر یک هزار و پانصد نفر قشون روس در زرگنده و قیطریه رفته منزل کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

صاحبمنصب‌های (نظمیه) که از طهران آمده(اند)، اغلب مرخص شده‌اند و سایرین هم از گرسنگی خواهند رفت.

یکشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۴

□□□

فرمانفرما استعفا کرده، و سپهسالار اعظم به رسمیت ریاست وزرائی منصوب شده است.

سلخ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۴

□□□

شعبانعلی زنجانی... برای اغتشاش از طرف آلمان‌ها آمده است توی ایل چیبانلو.

۵ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

رئیس قزاق‌ها گفته بود، از تبریز به امن امر شده است که من به جنگ نروم... خیلی اوقات والا حضرت و امیر نویان تنگ شد.

۵ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

امروز در منزل سالار عشایر مشغول قمار بودند... به این جهت خلق مبارک تنگ شده بود.

۵ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

سردار نصرت خودش در اردوی امیر نویان پناهنده شده است.

۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

تشون روس کرمانشاه‌را ازدست تشون‌عثمانی‌ومجاهدین‌گرفته (است)

۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

جمعی رفته‌اند سفارت روس در طهران و گفته‌اند:

ما عدلیه را نمی‌خواهیم، مشروطه را نمی‌خواهیم، ژاندارمری را نمی‌خواهیم... شام و نهاری می‌دهند معلوم نیست کی به آنها پول و خرجی می‌دهد.

شنبه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

بیوک خان سردار نصرت... آدم رشیدی است ولی عوام است.

۲٦ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

صمصام نظام رئیس ایل محمد خالو را هم آوردند در کشیک خانه حبس کردیم.

۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۴

□□□

از رشت... برای سردار سطوت تلگراف آمده که امیر بهادر جنگ که مدتی است احضار به طهران شده است، وارد رشت شده است. خیلی خوشحال بود.

۴ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

معتضدالسلطنه مست کرده‌بود ونسبت به روس‌ها فحش داد و ناظم الداله به حمایت روس‌ها بر آمده بنا کرد به معتضد السلطنه فحش پدر دادن.

۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

مجد الملک امروز رسماً استعفا کرده است از ریاست درب خانه.

۸ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

روس‌ها... از طرف کرمانشاهان وارد خاک عـثمانی شـده‌انـد... و منتصرالدوله و ملک زاده پسر ملک‌المتکلمین را در آباده دستگیر کرده‌اند.

۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

«تما تیف» کفیل قنسولگری حاجی اسماعیل خان را حبس کرده، والا حضرت هم سخت ایستادگی کرد. که اگر حاجی اسماعیل تنبیه نشود، من شهر را تخلیه کرده، خواهم رفت.

۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

سپهسالار اعظم... وکلای مجلس را خواسته است و گفته است که دولت پول ندارد به شماها بدهد!

۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

امیر بهادر جنگ هم وارد طهران شده و حضور همایونی شرفیاب

شده و لقب سپهبد اعظمی هم مرحمت شده است.

چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

حاجی اسماعیل‌خان سرابی را هم آوردند به کارگزاری و تبعیدش کردند و تمام امتیازهای دولتی را از او گرفته بردند که تا والاحضرت اجازه ندهند حق آمدن به خاک ایران را نداشته باشد.

دوشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

معتصم الملک اُمّ الفساد هم امروز گورش را پدر... کم کرده رفت به طهران از راه روسیه.

پنجشنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

امروز والا حضرت زودتر بیرون تشریف آورده برای تهیه (استقبال) معاون لشگری جانشین قفقاز که روز ۳ شهر رجب خواهد بود

شنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۳۴

□□□

امروز روزافتتاح رسمی راه‌آهن و ورودمعاون‌جانشین‌نیکلای است.

شنبه ۳ رجب ۱۳۳۴

□□□

والا حضرت بعد مراجعت فرمودند و آمدند توی واگنی که مخصوص برای سواری والا حضرت آورده‌اند. این واگن بسیار خوب... تاریخی هم هست (و) مال ناپلئون سوم است.

شنبه ۳ رجب ۱۳۳۴

□□□

عصری، ژنرال معاون با سایر ژنرال‌ها خواهند آمد و نشان عقاب سفید را از طرف دولت روس برای والا حضرت خواهند آورد.

شنبه ۳ رجب ۱۳۳۴

□□□

یک قطعه تمثال مرحوم ناصرالدین شاه (را) والا حضرت به دست خودشان انداختند به گردن معاون.

شنبه ۳ رجب ۱۳۳۴

□□□

تلگراف هم امپراطور رسیده که نشان من و اعلم الملک و حشمت السلطنه قبول شده و فرمانش از صحّه امپراطور گذشته.

یکشنبه ۴ رجب ۱۳۳۴

□□□

این لکوموتیوها که در ایران کار می‌کند مُدِ قدیم است که در این خط کار می‌کنند، رئیس راه فوراً تلفن کرد که یک لکوموتیو اختراع جدید از جلفا بیآید، فوراً آمد.

دوشنبه ۱۲ رجب ۱۳۳۴

□□□

از این جا به «ارومی» هفت هشت ساعته می‌رود. شش هفت ساعتش توی آب دو ساعت هم درشگه از راه خشگی.

دوشنبه ۱۲ رجب ۱۳۳۴

□□□

تفنگ‌هائی که به دست این عده قشون است تمام سر تیر فرانسه

است و نو، معلوم می‌شود تازه آورده‌اند. این عده قشون هم تازه داخل در جنگ می‌شوند، هنوز جنگی نکرده‌اند (و) اغلب جوان و خوشگل هستند.

دوشنبه ۱۲ رجب ۱۳۳۴

□□□

سردار سطوت به منصب ژنرال آجودانی مفتخر شد.

سه شنبه ۱۳ رجب ۱۳۳۴

□□□

جلال الملک به سمت معاونت کل مالیه آذربایجان آمده است. نصرالدوله هم معاونت قشون و تفتیش.

شنبه ۱۷ رجب ۱۳۳۴

□□□

محمد حسین میرزا پسر شاهزاده فرمانفرما که در روسیه مشغول تحصیلات بود و در جزء گارد امپراطور روس است دیشب وارد تبریز شد.

دوشنبه ۱۹ رجب ۱۳۳۴

□□□

حیاطی‌که والاحضرت استراحت‌می‌فرمودندبه‌کلّی‌اندرونی‌شده است.

۲۷ رجب ۱۳۳۴

□□□

«موسیو کورنز» که از طهران آمده اسمش مفتّش مالیه است ولی رسماً از رئیس بالاتر است، چون که مالیه ایران در کنترل دولتین روس و انگلیس شده است.

٦ شعبان ۱۳۳۴

□□□

مجیدالدوله به طهران خواهد رفت. وکالت والا حضرت هم در طهران به او واگذار شد. دو اسب هم والاحضرت از برای اعلیحضرت معین فرمودند که به معیت مجیدالدوله روانه بدارند.

۶ شعبان ۱۳۳۴

□□□

جمعی از اهالی تبریز از رجال و جمعی از تجار، عریضه به حضور والا حضرت عرض کرده‌اند برای محمد ولی میرزا که ما او را نمی‌خواهیم... عرایض ما را درست به عرض نمی‌رساند. از قرار دست امیر نویان که پیشکار کل است با شریف الدوله توی کار بوده...

دوشنبه ۱۰ شعبان ۱۳۳۴

□□□

امیر نویان قهر کرده، عریضه استعفا نوشته، نیآمده... مجتهد هم آمده بود برای عزل محمد ولی میرزا که رئیس کابینه والا حضرت است.

سه‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۳۴

□□□

وضع دربار بر هم خورده است، مجتهد و تجار عزل محمد ولی میرزا را خواسته‌اند.

سه‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۳۴

□□□

به والا حضرت تلگراف زده بود سپهسالار اعظم که، از امیر نویان استمالت بفرمائید. تلگرافی هم به خود امیر نویان شده بود که هر کس را مخالف با خودت می‌دانی تبعید بکن.

چهارشنبه ۱۲ شعبان ۱۳۳۴

□□□

باری عصر هم شریف الدوله دستخط عـزل مـحمد ولی مـیرزا را صادر کرد خطاب به مجتهد که:

بر حسب تقاضای اعیان و اشراف و تجّار محمد ولی میرزا را از ریاست کابینه منفصل فرمودیم.

چهارشنبه ۱۲ شعبان ۱۳۳۴

□□□

از طهران... بعضی تلگراف‌های رمز رسیده بود، تهدیدات به والا حضرت که با امیر نویان به طور خوب راه برود. پیشکار آذربایجان را هر روز نمی‌شود عوض کرد.

جمعه ۱۴ شعبان ۱۳۳۴

□□□

سلام منعقد شد، معزالدوله مخاطب شده بود، «مسیو کورنو» رئیس مالیه بلجیکی هم کلاه ایرانی گذارده بود.

شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۳۴

□□□

همان اشخاصی که بر ضد محمد ولی میرزا قیام کرده بودند و کاغذ نوشته بودند و قهر کرده بودند، آمده بودند مشایعت.

دوشنبه ۱۷ شعبان ۱۳۳۴

□□□

سوار می‌خواستند جمع آوری بکنند برای جلوگیری از شاهسوندها ولی دیگر محتاج نشدند. قشون روس را سپهسالار اعظم حکم کرد که بروند جلو شاهسون‌ها را بگیرند.

چهارشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۴

□□□

موثق الملک که پیشکار خاص شده و حامل خلعت یعنی نشان اقدس و بند شمشیر الماس است امروز وارد «باسمنج» شده، فردا بعد از ظهر وارد خواهد شد.

یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۳۴

□□□

(والاحضرت) یساول قزاق را هم با زن و دخترهایش دعوت کرده بودند. زن قنسل روس با زن یساول بد است. قنسل روس جداً می‌گوید یساول نبایست در مهمانی حضور داشته باشد.

پنجشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۴

□□□

نایب حسین کاشی دوباره اطراف کاشان پیدا شده است و مشغول چپاول و غارت است.

یکشنبه اول رمضان ۱۳۳۴

□□□

حضرت اقدس آقا (نایب السلطنه) و سپهسالار اعظم تلگرافی برای والا حضرت عرض کرده‌اند (و) خواهش ریاست کابینه ولایت عهدی را برای اعزازالسلطنه کرده‌اند.

سه‌شنبه ۳ رمضان‌المبارک ۱۳۳۴

□□□

می‌گویند گنبد مطهر حضرت سید الشهداء را عثمانی‌ها توپ بسته‌اند.

سه شنبه ۱۰ رمضان ۱۳۳۴

□□□

راه تبریز به طهران را شاهسون‌هاامسال هم سخت مغشوش کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۱ رمضان ۱۳۳۴

□□□

عثمانی‌ها هم که آمده بودند و کرمانشاهان را گرفته بودند دوباره روس‌ها آن‌ها را شکست داده از کرمانشاهان آن طرفشان کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۳۴

□□□

تلگرافی برای حضرت اقدس ظل السلطان زده بودم. جواب خوبی که در کمال مهربانی بود زنده بودند. سوادش هم این است.

شنبه ۲۱ رمضان ۱۳۳۴

□□□

مرض وبا هم در «ارومی» چندین نفر را تلف می‌کند.

دوشنبه ۲۳ رمضان ۱۳۳۴

□□□

دیگراخبارکه‌انتشار دارد،اعلیحضرت‌به‌سپهسالاراعظم متغیر شده‌اند.

سه شنبه ۲۴ رمضان ۱۳۳۴

□□□

گویا تمام رؤسای دولتی از ساوجبلاغ فرار کرده‌اند.

شنبه ۲۸ رمضان ۱۳۳۴

□□□

قنسل روس یک نفر نماینده روزنامه «الیستراسیون» را به حضور

معرفی کرد عکس‌هایش خوش وضع نبود و موافق سلیقه من نبود می‌خواستم مانع بشوم ولی دستم نرسید. عکسی که انداخت با قنسل انداختند و من خوشم نیآمد، عاقبت خوبی نخواهد داشت.

یکشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۳۴

□□□

میرزا حسن آقای مجتهد دیروز از تختِ توی حیاط زمین خورده سرش شکسته است.

سه شنبه غره شوال ۱۳۳۴

□□□

امروز سردار سطوت از حکومت تبریز و ریاست نظمیه معزول شد، روس‌ها از او راضی نبودند (چون) یک نفر سالدات روس را پشت باغ شمال کشته‌اند.

پنجشنبه ۳ شوال ۱۳۳۴

□□□

(والاحضرت) به (سردار سطوت) فرمودند ریاست فراش خانه را به تو مرحمت فرمودیم، او قبول نکرد.

پنجشنبه ۳ شوال ۱۳۳۴

□□□

مدتی بود می‌خواستم از ریاست کشیک خانه استعفا بکنم. عرض کردم از برای خاطر من یک کار مهم سرکاری را می‌خواهند ضایع بکنند من در کمال رضایت و خشنودی این کار خودم را به سردار سطوت واگذار می‌کنم خودم قلمدان را آوردم و استدعا کردم...

پنجشنبه ۳ شوال ۱۳۳۴

□□□

قنسل روس مجدداً چند نفر را پیشنهاد کرد که بایست از شهر تبریز تبعید بشوند.

شنبه ۵ شوال ۱۳۳۴

□□□

از طهران تلگراف رسیده که کابینه وزراء تغییر کرده است، یعنی سپهسالار اعظم استعفا کرده است.

چهارشنبه ۱٦ شوال ۱۳۳۴

□□□

صمصام السلطنه معروف به صمصام است. این لقب به آن صمصام بر می‌خورد!

چهارشنبه ۱٦ شوال ۱۳۳۴

□□□

همدان را هم قشون عثمانی تصرف کرده است (و) روس‌ها به طرف قزوین آمده‌اند.

چهارشنبه ۱٦ شوال ۱۳۳۴

□□□

هنوز وثوق الدوله نتوانسته است تشکیل کابینه بدهد، به هر کس تکلیف وزارت کردند قبول نکرده است.

دوشنبه ۲۱ شوال ۱۳۳۴

□□□

حضرت اقدس ظل السلطان مراجعت به طهران فرمودند.

دوشنبه ۲۱ شوال ۱۳۳۴

□□□

مردم طهران بعضی رفته‌اند و تأمین نامه اطریش و عثمانی و آلمانگرفته‌اند و اغلب بیرق آمریک راگرفته‌اند و بعضی‌ها از سفارت «اسپانی» تأمین نامه و بیرق گرفته‌اند و تبعهٔ آنها شده‌اند.

دوشنبه ۲۱ شوال ۱۳۳۴.

□□□

والا حضرت، کاظم خان، علی خان و شهباز خان را توی آب انداختند و بعد تشریف فرمای عمارت شدند.

پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۳۳۴

□□□

۱۲ هزار قشونِ افغانِ انگلیس از طرف روسیه وارد شده‌اند

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

قرار بر این شده بود که رأی مخفی بگیرند که اعلیحضرت صلاح است حرکت بفرمایند یا در طهران متوقف باشند. بالاخره ۳۵ رأی برای توقف اعلیحضرت داده بودند و ۲ رأی برای تشریف فرمائی.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

قشون عثمانی... این طرف همدان است (و) قشون روس هم آن طرف قزوین و مشغول جنگ هستند.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

صاحب اختیار از طرف اعلیحضرت مأمور شده آمده بوده است

در مسجدها به مردم اطمینان داده بوده است که اعلیحضرت به جائی حرکت نخواهند فرمود.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

دولت ایران مجدداً اعلام بی طرفی کرده است.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

قوام السطنه و آقا سید محمد بهبهانی از طرف دولت مأمور شده‌اند بروند در اردوی عثمانی‌ها و مقاصد حضرات را بفهمند.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

خلیل‌بیک‌معروف که حالا خلیل پاشا شده است رئیس اردوی عثمانی است. تلگرافی هم به حضور اعلیحضرت کرده است ولی تلگراف مخفی است.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

بیشتر ارامنه به طرف مازندران و رشت فرار کرده‌اند. طهران هم مردمانش خیلی متوحش هستند.

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۳۴

□□□

امروز از طرف «نیکلا» هدایائی برای امیر نویان آورده بودند. یک ظرف کشکولی بود از نقره و یکی از ژنرال‌ها آورده بود.

سه شنبه ۲۹ شوال ۱۳۳۴

□□□

دولت رومانی هم به همراهی دولت روس بر ضد اطریش داخل جنگ شده است.

سه‌شنبه ۲۹ شوال ۱۳۳۴

□□□

مجدداً باز وثوق الدوله رئیس الوزراء شد. معلوم می‌شود استعفای وثوق الدوله بی‌اصل بوده است.

چهارشنبه سلخ شوال ۱۳۳۴

□□□

مشیر دفتر به قدری خر است که چهل و پنج تومان را یکصد و چهل و پنج تومان خوانده بود.

پنجشنبه غره ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

انتشار دارد که همدان را روس‌ها متصرف شده‌اند.

پنجشنبه غره ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

چند روز است عمل نان مغشوش شده است. والا حضرت خلق مبارکشان تنگ شده است.

یکشنبه ۴ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

ملکه زمان را عقدش را از ظل السلطنه پس گرفته برای آقای اعزازالسلطنه عقد کرده‌اند.

جمعه ۹ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

پریشب دو ساعت از شب رفته پسری به والاحضرت مرحمت فرموده است. این پسر از یکی از کلفت‌های مخصوص والا حضرت است نه از خانم‌ها ولی مادر هم نانجیب نیست!

شنبه ۱۰ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

جهانشاه خان‌امیر افشار یکصد هزار تومان پول با یک کاغذ و قرآن برای خلیل پاشافرستاده‌بود.«باراتف»چندین اتومبیل جنگی می‌فرستد به «کرفس»!

چهارشنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

دارالعجزه‌ای تأسیس کرده‌اند. مبلغ هشت هزار تومان از چند سال پیش برای تأسیس دارالعجزه جمع شده بود، حالا می‌خواهند مجدداً پول جمع آوری بکنند.

جمعه ۲۳ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

آقای اعزازالسلطنه با موثق‌الملک شرفیاب شده پای مبارک را بوسید.

پنجشنبه ۲۹ ذیقعده ۱۳۳۴

□□□

حضرت ملکه جهان اصرار زیادی داشتند که محمد حسین میرزا را به «اُدسا» بفرستند. روز نوزدهم ذی حجة آقای محمد حسین میرزا را روانه «اُدِسا» فرمودند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

اغلب شب‌ها با اعزازلسلطنه در حضور بودیم. اعزازالسلطنه هم پیانو خوب می‌زنند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

یک جُبّه شمسه مرصع به آقای اعزازالسلطنه خلعت مرحمت شد.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

والا حضرت بیرون تشریف آوردند ولی معلوم بود خیلی متألم و کسل هستند گریه هم کردند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

حضرت‌اقدس آقای نایب‌السلطنه کاندیدای حکومت خراسان شده‌اند

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

سپهسالار اعظم از قزوین به طهران ورود کرده‌اند ولی از قراری که نوشته‌اند گویا هیأت دولت و وزراء از او دیدن نکرده‌اند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

حضرت اقدس ظل السلطان به سلامتی وارد اصفهان شدند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

سردار منصور که وزیر داخله است لقب سپهدار اعظمی به او داده‌اند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

عمل نان طهران خیلی مغشوش است و ظهیرالدوله حاکم طهران شده است.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

سالارعشایر حالا سردار عشایر است. سالار ارشد هم امیر ارشد شده.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

مشیر همایون شرفیاب شد و قدری پیانو زد و یک انگشتر الماس به او مرحمت فرمودند.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

قنسل روس هم دو مرتبه در این ماه شرفیاب شد.

شنبه غره ذیحجه ۱۳۳۴

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۴ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و چهار هجری قمری

شنبه غره محرم ۱۳۳۴

دعاهای اول ماه و نماز اول ماه و زیارت عاشورا را خوانده بعد مجدالملک آمد، قدری صحبت کرده بعد قوش‌ها را سیر کرده، از طهران هم پست رسیده، بعد اکرام‌السلطان برادر قهرمان‌خان، حاجبِ‌الدوله اعلیحضرتِ محمدعلی‌شاه خانه‌اش نزدیک است، آمده گفتگو کرد که خانه او را بگیرم. من هم رفتم خانه را تماشا کردم. عصرها در تالار بزرگ پهلوی اطاقِ تشریفات روضه‌خوانی می‌شود (و) مردم متفرقه (و) طبقات نوکر می‌آیند روضه.

یک سینه ریز جواهرات والا حضرت اقدس به زن قنسول روس مرحمت فرموده بودند، من سوار کالسکه شده با سوار ژاندارم (و) دو جلودار رفتم قنسول‌خانه. قنسول تا دمِ راهرو استقبال کرده. زنش هم دو اطاق جلوتر استقبال کرده سینه ریز را به او دادم، انداخت سینه‌اش. زنِ یساول هم بود، نشسته صحبت کردیم از هر مقوله‌ای.

چهارشنبه ۲ محرم ۱۳۳۴

زیارت عاشورا را (خواندم)، تا آخر ماه صفر (هم) انشاءالله خواهم خواند. عصری والا حضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده تا یک ساعت به غروب شرفیاب بودم. بعد آمدم منزل. ماه را دیده، نماز خوانده والاحضرت احضار فرموده شرفیاب شدم، تاساعت هفت در حضور بودم.

پنجشنبه ۳ محرم ۱۳۳۴

قدری با «قوش‌ها» ور رفته (در) حیاط راه می‌رفتم. بعد که والاحضرت بیرون تشریف آوردند، رفتم شرفیاب شده، مجدالملک در حضور شرفیاب بود، صرف نهار فرمودند (و) بعد از نهار هم مشغول کار و کاغذخوانی شدند تا عصر. من هم آمدم منزل

استراحت کردم، نماز خوانده شرفیاب شدم. امروز بعضی خبرهای موحش تلگرافاً از طهران رسیده بود (و) در میانه مردم هم منتشر بود که: قشون روس از قزوین به طرف طهران حرکت کرده است که بروند به طهران (و) بعضی‌ها (راکه) اغتشاش می‌کنند از دولت بخواهند، اگر دولت آنها را نداد (خودشان) آنها را بگیرند. مشهور است که دولتین (نُتی)[1] هم مجدداً به دولت ایران داده‌اند تا چه باشد! معلوم نیست. (در) طهران هم انقلابی است، مردم رفته‌اند زیر اسلحه، سپهدار هم مشغول جمع‌آوری سرباز و قشون است. وضع طهران خوب نیست. از یک طرف هم وزراء مشغول اصلاحات هستند هیجان زیاد است. باری بعضی دستورها در باب محفوظ بودن اینجاها داده شد. سالار عشایر (هم) با یک عده سوار شب‌ها را اینجا می‌خوابند. ژاندرام هم بیست نفر برای کشیک می‌آیند.

جمعه ۴ محرم ۱۳۳۴

خانه‌های اکرم‌السلطان راکه به ماهی ۲۵ تومان اجاره کرده(ام) مشغول تعمیرات شدند. بعد رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، اعلم‌الملک هم شرفیاب بود. مسهل میل فرمودند، صحبت می‌کردم (و) خاطر مبارکشان را مشغول می‌داشتم تا الی‌عصر. اصرار زیادی دارند که کشیک‌خانه را به من مرحمت بفرمایند ولی من نمی‌خواهم از شغل صندوقخانه دست بردارم، برای این که کاری است دور از (پُلتیک) (و) چندان مسئولیتی ندارد ولی والاحضرت می‌خواهند اداره کشیک‌خانه را) توسعه بدهند و ایل حاجی علی‌لو و سالارارشد و سالارعشایر (و) یک فوج برای قراولی ریاست ژاندارمری تبریز را جزء کشیک‌خانه بفرمایند. من هنوز قبول نکرده، رد یا قبول نکرده‌ام. باری عصری در حیاط خارج و داخلی که درست کرده‌اند تشریف داشتند بعد بیرون تشریف

۱ـ اخطاریه .

آوردند قدری روضه گوش داده، قدری هم توی حیاط راه رفته، نظام‌الملک (و) مجدالملک (هم) بودند.

مجدالملک من را خواسته، رفتم منزلش، صحبت زیادی کرد و اصرار زیادی داشت برای قبولاندن کشیک‌خانه به من، من هم بعضی شرائط لازمه را با او کرده بعد آمدم منزل. والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده، ترتیب قراولی دور عمارت والاحضرت را داده آمدم منزل.

وضع عزاداری تبریز غیراز طهران است اولاً از روز یازدهم ذیحجه شروع (به) دسته شاه حسینی می‌کنند و از اول محرم دسته‌جات زیاد راه می‌رفتند و مشغول سینه‌زدن می‌شوند (و) توی بازارهای تنگ تبریز از شدت دسته راه نیست که آدم عبور بکند، خیلی جمعیت زیاد می‌شود هممین‌طور رفته رفته روز به روز زیاد می‌شود تا روز عاشورا.

شنبه ۵ محرم ۱۳۳۴

چندین شب است (که) از ذوق ملاقات سرکار معزّزالملوک و بچه‌ها هیچ خواب حسابی نمی‌کنم. رفتم خانه‌یی که اجاره کرده‌ایم در واقع منزل از این (به) بعد آنجا خواهد بود (و) منزل اینجا اطاق درباری خواهد بود تماشا کردم. والاحضرت نزدیک ظهر بیرون آمدند، شرفیاب بودیم الی عصر. ممتازالممالک بعضی تلگرافات آورده بود (و) از نظر مبارک گذراند. اردبیل مغشوش است، قرچه‌داغ همین طور. میرزا ابوتراب خان پسر حاجی میرزا فضلعلی آقا که وکیل مجلس بود (و) روس‌ها دو ماه پیش تبعیدش کرده بودند حالا دوباره آمده است، آمد (و) قدری صحبت کرد و رفت. از هر طرف صدای دسته‌جات با موزیک و داد و فریاد بلند بود. وضع اینجا با طهران به کلی تفاوت دارد، با این همه جمعیت و دسته‌جات سینه‌زن، یک زن در بازار دیده نمی‌شود. والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم تا ساعت هفت. بعد آمدم پست‌های قراولی راگذارده آمدم منزل. سالارعشایر هم که شب‌ها کشیک می‌دهد آمد.

یکشنبه ٦ محرم ۱۳۳۴

امروز بعضی اخبارات بد (که) از طهران رسیده (و) اسباب وحشت گردیده این است که: قشون روس از قزوین به طرف طهران حرکت (کرده)، بعضی چیزها از دولت خواسته‌اند: اولاً تبعید بعضی‌ها، یکی از اشخاص گویا آقای مستوفی‌الممالک بیچاره است. طهران هم هیجان کرده قشونی هم از طهران بیرون آمده که اگر روس‌ها بخواهند داخل بشوند جلوگیری بکنند، یعنی اعلان جنگ با روس‌ها بکنند. کار خیلی بد جوری شده است.

دوشنبه ۷ محرم ۱۳۳۴

از قراری که از طهران خبر رسیده، در دربار مجالس متعدد کرده‌اند از هیأت سفرا (و) وزراء و شاهزادگان که با قشون روس چه بکنند آیا اعلان جنگ بکنند یا از در مصالحه پیش بیایند. در هر حال قشون روس تا نزدیک کرج رفته، از طهران هم یک عده ژاندارم آمده است به کرج، یک اردوئی (هم) بیرون شهر آمده‌اند. اعلیحضرت هم رسماً به تمام سفرا گفته‌اند که بایست دولت روس قشونش را از ایران خارج بکند یا من اعلان جنگ خواهم کرد. وزیرمختار انگلیس و فرانسه افتاده‌اند میانه (و) مشغول اصلاحات هستند. باری والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، متحیر بودیم که چه خواهد شد. بعد، از «باسمنج» با تلفن خبر دادند که یک ساعت دیگر سرکار خانم معزّزالملوک وارد خواهند شد. سوار درشگه شده راندیم به طرف «باسمنج» دو ساعت به غروب وارد باسمنح (شدیم). الحمدلله به خوبی آمده بودند، ۱۲ روزه از طهران به تبریز آمده بودند. به سلامتی وارد شدند، سرکار معزّزالملوک، ایراندخت، عزیزاقدس، امیر علی اصغرخان را بوسیده قدری گریه شادی کرده، سرکار خاصه‌خانم که مادر خانم باشد هم آمده‌اند.

نیم ساعت از شب رفته وارد شهر شده دم باغ صاحب‌دیوان یک کالسکه و یک درشگه از طرف والاحضرت آورده بودند. ده ژاندارم (و) ده سوار کشیک‌خانه هم برای تشریفات آمده بودند. چون ایام عاشورا بود دیگر مستقبل یدک را از دوستان نپذیرفته بودیم. سرکار معزّزالملوک یک سر تشریف بردند اندرونِ والاحضرت. من هم آمدم منزل. بعد والاحضرت من را احضار فرموده، حیاط خارج و داخل را قرق کرده، معزّزالملوک هم آمدند تا ساعت شش صحبت کرده، والاحضرت اظهار مرحمت زیادی فرمودند نسبت به معزّزالملوک.

سه‌شنبه ۸ محرم ۱۳۳۴

اخبارات طهران: گویا قشون روس در یک فرسخی «ینگه امام» مانده‌اند. در طهران مشغول مذاکره هستند. به قدر چهار هزار نفر هم مجاهد (و) غیره در بیرون شهر طهران هستند. اعلیحضرت هم جداً مشغول مذاکره هستند (و) می‌خواستند خانواده سلطنتی (را) از طهران به طرف قم (ببرند)، نزدیک بود اعلان جنگ با روس‌ها بکنند ولی از قراری که خبر رسیده است نزدیک به اصلاح است. از دیروز تا با حال عَلَمِ والاحضرت را در صندوقخانه درست کرده با تشریفات عصر می‌آیند (و) بلند می‌کنند ببرند حضور، بعد از آنجا می‌برند در اطاق بزرگ که روضه می‌خوانند می‌گذارند. جواهر هم زده‌اند. باری عَلَمِ را با موزیک و قزاق (و) ژاندارم (و) گارد سوار کشیک خانه (و) فراش‌ها می‌آوردند، مثل علم اعلیحضرت.

نیم ساعت از شب رفته، سینه زن‌های قزاق آمدند (و) از حضور گذشتند، موزیک شاه حسینی زیادی داشتند، بعد والاحضرت تشریف فرمای اندرون شدند. بر حسب دعوت امام جمعه رفتیم خانه امام برای روضه، جمیت زیادی بودند، اعیان تبریز اغلب بودند (و) اجزای ادارات دولتی و رؤسای اداره سرکاری.

چهارشنبه ۹ محرم ۱۳۳۲

غروب والاحضرت تشریف فرمای چهل ویک منبر شدند ما هم در رکاب بودیم تا ساعت دو از شب طول کشید. بعد آمدم منزل. نماز خوانده، والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده، تا ساعت شش شرفیاب بودیم.

پنجشنبه ۱۰ محرم ۱۳۳۲

دعاهای روز عاشورا را خوانده بعد آمدم به درِ خانه، اندرون هم رفتند بالاخانه‌های میدان توپخانه با خانواده مجدالملک برای تماشا. دسته‌جاتِ توی دیوانخانه هم جمعیت زیادی بود. تمام رؤسای درباری و رؤسای دولتی بودند: قزاق و ژاندارمری (و) سوارهای آذربایجان مالِ سالارعشایر و حاجی امیرنویان سرابی و کشیک‌خانه جمع بودند (و) توی خیابان صف بسته بودند. والاحضرت هم بیرون آمده توی ایوان ایستادند. دو تا سینی هم گذاشته بودیم و رویش خلعت‌ها راگذارده بودند. اول دسته فراشخانه عَلَمِ والاحضرت را آوردند، حاجب‌السلطان و سایرین خلعت گرفته رفتند، بعد همین طور دسته‌جات قمه‌زن و غیره، سینه‌زن به شکل عرب و غیره می‌آمدند و می‌رفتند (و) سردار سطوت معرفی می‌کرد (و) به همه خلعت مرحمت می‌فرمودند. یکصد عدد خلعت به دسته‌جات (داده شد) دعا به اعلیحضرت و والاحضرت می‌کردند. دسته‌قره‌باغی‌ها آمدند (و) یک نفر مقصّر را می‌خواستند به زور گرفته (ببرند). باری دسته‌جات تمام شد (و) تشریف‌فرمای روضه شدند.

جمعه ۱۱ محرم ۱۳۳۲

امروز مسهل خورده بودم تا بعدازظهر در خانه بودم. عصری آمدم به درِ خانه، والاحضرت هم تازه بیرون آمده بودند، شرفیاب شدم قدری صحبت فرمودند، بعد

عصری تشریف آوردند منزل من (و) تشریف بردند اندرون، قدری صحبت کرده، چند تیر تفنگ انداخته، هشت عدد کبوتر در منزل ما، منزل داشتند (و کبوتر) چاهی بودند، والاحضرت همه را زدند.

شنبه ۱۲ محرم ۱۳۳۲

امروز هم تا شب مثل روزهای دیگر گذشت. شب را هم تا ساعت هفت در حضور بودم. اول شب هم صاحب منصب‌های ژاندارمری جمعی منزل من بودند.

یکشنبه ۱۳ محرم ۱۳۳۲

تمام روز را شرفیاب بودیم. عصری هم ژنرال روس با بیست نفر صاحب‌منصب‌های روس با قنسول شرفیاب شده بعد رفتند. بعد (والاحضرت) تشریف بردند خانهٔ من. زن مجدالملک و دخترهایش و ننه آقای والاحضرت خانهٔ ما بودند. مدتی تشریف داشتند بعد آمدند توی باغ. مجدالملک، محمد ولی میرزا (و) اعلم‌الملک (و) جمعی از رؤسای سرکاری بودند. قدری هم تغیّر با محمد ولی میرزا کردند. تا ساعت هفت در حضور بودیم. سالارعشایر و صاحب‌منصب‌های ژاندارمری همه کشیک می‌دهند.

دوشنبه ۱۴ محرم ۱۳۳۲

والاحضرت بعد از ظهر بیرون آمدند، شرفیابی حاصل کردم، اخبارات خوب از طهران رسید: دولت ایران با دولت روس و انگلیس مشغول اصلاحات هستند. وضع طهران خیلی سخت بر هم خورده بوده است. «آلمانوفیل‌ها» خیلی زیادی تند رفته بودند و مجاهدها و دموکرات‌ها مشغول تهیه و تدارک بوده‌اند. چند مرتبه دولت روس به

دولت ایران اعلان داده بود از این حرکت جلوگیری بکنند، دولت از ضعفی که دارد نتوانسته بود علاجی بکند. بعد (دولت‌روس) به دولت ایران «نُتی» داده بود که قشون روس وارد طهران خواهد شد بدون این که به احدی صدمه برساند. فقط برای رفع بعضی مفسدین است که می‌خواهند بین دو دولتِ دوستِ قدیم را به هم بزنند و تولید کدورت بکنند. به قدر چهار هزار نفر قشون روس به طرف طهران حرکت کرده بوده‌اند. این خبر که به طهران می‌رسد، فوراً یک عده قشون از طهران رو به کرج حرکت می‌کند. وزیر مختار آلمان و اطریش (و) سفیر کبیر عثمانی اسباب‌ها و نوشته‌جات و سندهای دولتی‌شان را برده بودند سفارت آمریک (و) خودشان به طرف قم حرکت کرده (بوده‌اند). اعتبار نامه‌هایشان را هم از دولت ایران گرفته روانه شده بوده‌اند. هر چه در ادارهٔ ژاندارمری اسلحه و قورخانه در هر کجا داشتند (و) هر چه «مال»[1] وارد شهر می‌شد می‌گرفتند، قورخانه را بار کرده به طرف قم حرکت می‌دادند که اعلیحضرت (هم) حرکت بکنند به طرف اصفهان (و) آنجا را پایتخت قرار بدهند. ارزاق گران شده در شهر هیاهوی زیادی شده بود و اغلب از علماء هم فرار کرده بودند. حکومت طهران را هم دادند به رکن‌الدوله. یکی از خواهش‌های دولتین عزلِ وزراء بوده است. اعلیحضرت هم کالسکه‌اش دو سه شب در اندرون حاضر بوده است توی خیابان هم از درِ اندرون تا پای ماشین ایستاده بوده‌اند برای حرکت. بنا بود هیأت وزراء با اعلیحضرت حرکت بکنند. طهران هم آشوب و غوغای عجیبی بوده، متصل مردم در فرار و بعضی (هم) مشغول جمع‌آوری آذوقه بوده‌اند. خیلی مردم هیجان کرده بودند، متصل تجار (و) اصناف در دربار (و) دیوان‌خانه جمع می‌شدند (و) بنا بود ارک و دیوان‌خانه را بسپارند به سردار کبیر. دبیرالملک هم معاون وزارت داخله شده. (وضع) مستوفی‌الممالک هنوز معلوم نیست. بعضی‌ها می‌گویند به کلی از کار خلع (و) بعضی می‌گویند به همان ریاست وزرائی

۱- چهارپا

آن شاء الله تعالی
مادر
خداوند

بسم الله الرحمن الرحیم ۴ الله تعالی

سال لوی ئیل شهر شوال ۱۳۳۴ ۲۲ اسد

ششم روزنامه سفرنامه سفر تبریز که نوشته میشود در بخارا است

چیزهای خوب نوشته خدا به شد [illegible] عزیزالسلطان

۱۵ شهر شوال ۱۳۳۴

[illegible]

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۴ به خط عزیزالسلطان

باقی است (و) وزارت خارجه از او منفصل شده. بعضی‌ها می‌گویند وزارت داخله را به فرمانفرما داده‌اند، بعضی می‌گویند عین الدوله وزیر داخله شده. هنوز معلوم نیست ولی این دو نفر داخل کابینه شده‌اند.

وقتی که این هیجان را وزیرمختار انگلیس مشاهده می‌کند با وزیر مختار آمریک داخل مذاکره شده می‌روند حضور اعلیحضرت. بعضی عرض‌ها کرده بوده‌اند، قشون روس هم در حصارک متوقف شده، وزیرمختار انگلیس به اعلیحضرت اطمینان داده بود که اعلیحضرت حرکت نکنند. اگر حرکت کرده بودند حکماً دولت ایران با دولت روس جنگ می‌کرد. باری در هر صورت عجالتاً گویا روبه اصلاح است. قشون روس هم به طرف قزوین مراجعت کرده و آب‌ها از، آسیاب‌ها افتاده است. یک تلگراف هم اعلیحضرت به امپراطور روس کرده‌اند مبنی بر دوستی و اتحاد و (این که) بعد از جنگ هم اعلیحضرت به طرف «پطروگراد» بروند. اما قشون روس یکسره به قزوین نرفته‌اند. در ینگه امام هم چند روزی متوقف خواهند بود تا مقاصدشان انجام بگیرد. دیگر خبر تازه نیست. وزیر مختار آلمان و اطریش و عثمانی هم به طرف قم رفته‌اند، بختیاری‌ها هم با آنها همراه هستند تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. یقین آنها هم ساکت نخواهند بود. نظام‌الملک هم تمارض کرده است، برای این که تمام دسته‌جات چرا بر ضد او عریضه داده‌اند، در عمارت علاءالدوله‌ئی خودش است (و) بیرون نمی‌آید. مردم هم دیدند از او کاری ساخته نیست دیگر چندان با او مراوده نمی‌کنند. علماء هم با او خوب نیستند. باری تا ساعت هشت در حضور بودم. یک جفت قالیچه‌محمدولی‌میرزا(و)یک جفت هم‌ناصرالدوله‌برای‌من‌چشم‌روشنائی آورده بودند.

سه‌شنبه ۱۵ محرم ۱۳۳۴

برادر حاجی میرزا فضلعلی آقا در عتبات مرحوم شده، مجلس فاتحه دارند،

حسب‌الامر والاحضرت صبح رفتم ختم را جمع (کردم).

چهارشنبه ١٦ محرم ۱۳۳۴

بعد از نهار والاحضرت بیرون آمده، با مجدالملک (و) مقتدرالدوله شرفیاب بودیم. بعد از نهار هم مجدالملک شرفیاب شده دو دست شطرنج بازی کرده بعد والاحضرت می‌خواستند سوار بشوند، اسب و کالسکه حاضر نبود به امیر آخور تغیّر زیادی کردند (و) می‌خواستند او را معزول بکنند، بعد مجدالملک (و) شریف الدوله و من کاری کردیم که معزول نکردند. بعد یواش یواش از تغیّر افتادند. تا نیم ساعت از شب گذشته توی باغ راه می‌رفتند به مجدالملک هم تغیّر فرمودند. (بعد) بر حسب دعوت ساعدالسلطنه رفتم به خانه ساعدالملک مرحوم، ساز هم می‌زدند (و) عمارتش بسیار (عالی است) و مبل‌های خوب (دارد). ضیافت خوبی کرده بودند.

پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۳۴

امر فرمودند من بروم احوال نظام‌الملک را بپرسم. رفتم منزل نظام‌الملک، گله زیادی داشت. بعد آمدم (به) حضور (و) شرفیاب بودم. اخبارات تازه: گفتند قزاق‌هائی که از تبریز رفته بودند به طرف همدان که با مجاهدین آلمانی جنگ بکنند، قزاق‌ها گویا فاتح شده‌اند.

جمعه ۱۸ محرم ۱۳۳۴

به حضور والاحضرت شرفیاب شده تا الی عصر شرفیاب بودم. بعد آمدم منزل. جمعی آمدند، منصورالسلطنه، امیر آخور، حاجب‌السلطان، صاحب‌منصب‌های ژاندارمری. بعد احضار فرمودند تا ساعت هفت در حضور بودم.

شنبه ۱۹ محرم ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون آمده، شرفیاب بودیم تا عصری. قدری کار کردند. اخبارات طهران هم این است که: تلگراف رسمی وزارت داخله فرمانفرما هم آمده. (قرار بود) سردار رشید. شریف‌الدوله با مجدالملک بیآیند منزل من برای تبریک ورودِ سرکار معزّزالملوک، چون نورالسلطنه دختر مرحوم مظفرالدین‌شاه خانه ما بود به این جهت در منزل مجدالملک نشستند، تبریک (فرستادند) و بچه‌ها هم آمدند.

یکشنبه ۲۰ محرم ۱۳۳۴

مظفرالملک می‌رود «ارومی» برای معزالدوله حامل خلعت است. والاحضرت گلویشان درد می‌کرد. «انژکسیون» سِرُم کردند.

دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۳۴

اخبارات تازه این است که: آقا میرزا حسن مجتهد سخت ایستاده است که بایستی رکن‌الممالک برود. بر ضد او کنکاش‌ها دارند آقایان علماء.

سه‌شنبه ۲۲ محرم ۱۳۳۴

نظام‌الملک در شرف استعفاست. امام جمعه بر ضد او (و) مجتهد برضد رکنُ‌الممالک است. گاهی هم شرط می‌کنند که مجتهد از نظام‌الملک حمیت نکند (و) امام جمعه از رکن‌الممالک. ولی تجار و اهل تبریز حامی رکن‌الممالک هستند. طلاب هم بر ضد نظام‌الملک و رکن‌الممالک. از دههٔ عاشورا هم که دسته‌جات بنای شکایت را گذاردند، دیگر نظام‌الملک به درِ خانه نمی‌آید و متصل اظهار کسالت می‌کند. مردم هم دیگر آنجا نمی‌روند. ممتازالممالک هم که معاونِ اوست از طرف والاحضرت امر شده

است دیگر پیش نظام‌الملک نرود. باری از این جهت هم نظام‌الملک دلتنگ است، مردم هم رنجیده‌اند (و) منزل نظام‌الملک کسی نمی‌رود. دو ساعت به غروب مانده والاحضرت خودشان تشریف فرمای منزل من شدند، مجدالملک هم تا دم در منزلِ من بود. بعد والاحضرت تشریف آوردند اندرون. مدیر نظام قدری از برایشان ساز زد، مهر ماه خانم می‌خواند. ایراندخت و عزیزاقدس هم روزها می‌روند مدرسه عصمتیه.

چهارشنبه ۲۳ محرم ۱۳۳۲

آدم حاجی میرزا حسن آقا آمد (و) از قول مجتهد احوال‌پرسی کرد تا من بروم او را ملاقات بکنم. باری عصر سوار شده رفتم خانه مجتهد (و) از او ملاقات (کردم). شرح مفصل (و) پیغاماتی داد که حضور والاحضرت عرض بکنم، تمامش مبنی بر ضدیت (با) رکن‌الممالک که او باید حکماً تبعید بشود. تمام علماء هم او را تکفیر کرده‌اند (و) بر ضدش قیام خواهند کرد. من هر چه در قوه داشتم داخل در مذاکره شدم که بلکه بتوانم نوعی بکنم (که) شاید بتوان اصلاحی کرد، نشد. جداً و سخت ایستادگی دارد که اگر او عزل نشود (و) به طهران نرود باعث بلوا فراهم خواهد شد و دور نیست که خطر جانی هم داشته باشد. سه مطلب مجتهد گفت (که) هر سه را من جواب قانونی دادم. او گفت که والاحضرت رکن‌الممالک را عزل فرمایند. جواب گفتم رکن‌الممالک از طهران مأمور است (و) هیأت دولت او را تصویب کرده‌اند و از اعلیحضرت فرمان دارد برای ریاست عدلیه کل آذربایجان، والاحضرت نمی‌توانند بی‌جهت و تقصیری او را معزول بفرمایند مگر به اجازهٔ دولت، بعد گفت پس اجازه مرحمت بفرمایند چند نفر (از) طلاب (را) بفرستیم به در خانه‌اش او را سوار بکنند (و) حرکتش بدهند برود طهران. جواب گفتم این هم به دولت و والاحضرت بر می‌خورد که چند نفر جمع بشوند (و با) یک نفر نماینده دولت این حرکت را بکنند، اگر همچه چیزی بشود والاحضرت تا

آخرین نفسش ایستادگی خواهد کرد برای جلوگیری از این حرکات. گفت: چند روز قبل ماها به زبان خوش کراراً عزل او را از والاحضرت استدعا کردیم والاحضرت هم وعده دادند که دست او را از کار کوتاه خواهند فرمود. با این وعده‌هائی که مکرر دادند، پس چرا باز رکن‌االممالک روزها می‌رود (و) در عدلیه مشغول رتق و فتق است. جواب گفتم چون مملکت قانونی است و هنوز عزل او معلوم نیست اگر هم معلوم بشود تا یک نفر دیگر به جای او تعیین نشود این آدمی که مصدر کار است بایست کار بکند تا رئیس ثانوی معلوم بشود. باری بعد خیلی پیغامات داد که مردم بر ضد رکن‌الممالک هستند و اگر او را معزول نفرمایند یا او را خواهند کشت و یا یک مفسدهٔ عظیمی روی خواهد داد، مقصود من دولتخواهی بود. باری دو سه نفر دیگر هم بودند از سادات و مجتهدین.

بعد آمدم به درِ خانه، شرفیاب شده، پیغامات مجتهد را در خصوص رکن‌الممالک رسانده، مدّتی مذاکره کرده، مجتهد در باب نظام‌الملک در موقع برخاستنش، به من گفت، «او هم پیر و بی‌مصرف شده است، عزل او را هم خوبست بخواهند که دیگر به درد نمی‌خورد.» باری تمام را به عرض رسانده مدتی هم با خود رکن‌الممالک گفت‌وگو (کردم).

پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۳۲

نظام‌الملک من را خواسته رفتم پیش او، خیلی اوقاتش تلخ بود در خصوص ممتازالممالک که والاحضرت قدغن فرموده (بودند) پیش نظام‌الملک نرود (و) از کار کناره‌جوئی بکند. بعد از پیغامات زیاد و مفصل آخرین مطلبش این بود که «من از کار و پیشکاری کل استعفا داده‌ام» من هم هر چه خواستم استعفا را کتبی بگیرم، مطلب را دانسته ننوشت. (به) همان پیغامات برگزار کرد.

جمعه ۲۵ محرم ۱۳۳۴

کار نظام‌الملک سخت تق و لق شده است. علماء سخت بر ضدش هستند مخصوصاً امام جمعه که سخت بر ضدش قیام کرده. حاجی میرزا حسن آقا مجتهد چندان با نظام‌الملک ضدیت ندارد ولی همین قدر که بدانند رکن‌الممالک را خارج (خواهند کرد اگر) نظام‌الملک را هم خارج بکنند او در باب خارج کردن نظام‌الملک سکوت خواهد کرد. اما جمعه حامی رکن‌الممالک است ولی چون امام جمعه بر ضد نظام‌الملک (است)، از این جهت مجتهد قدری از نظام‌الملک حمایت می‌کرد. ولی وجه‌المصالحه این شد که مجتهد از نظام‌الملک حمایت نکند او هم از همراهی با نظام‌الملک دست بکشد، عزل رکن‌الممالک را هم از طهران بخواهند، نظام‌الملک را هم عزلش را بخواهند، نظام‌الملک هم برود به طهران بلکه این گُه کاری‌ها که کرده‌اند پاک بشود.

شنبه ۲۶ محرم ۱۳۳۴

والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم، حاجی‌میرزا حسن آقای مجتهد یک نفر آدم فرستاده بود حضور والاحضرت که جمعی اینجا هستند، عرضی دارند یک نفر نماینده بفرستید اینجا. والاحضرت من را فرستادند. رفتم دیدم جمعیت زیادی تو اطاق‌ها نشسته (و) جمعی از مجتهدین و علماء جمع هستند. طلاب زیادی هم توی اطاق‌ها و (در) حیاط هم جمعیت زیادی بود، به قدر پانصد ششصد نفر. بعد مجتهد از جانب تمام این هیئت و خودش نطق کرد که ماها شاهزاده رکن‌الممالک را نمی‌خواهیم (و) اگر تا یک ساعت دیگر جواب صحیح نیاورید، این مردم خواهند رفت (و) بازارها را خواهند بست، تولید زحمتی خواهد شد. باری مطلبشان این بود که ماها عزل رکن‌الممالک را می‌خواهیم. مردم هیجان می‌کردند و داد و بی‌داد می‌کردند. بعد سوار

شده آمدم حضور والاحضرت بعد از مشاورهٔ زیاد، آخر خود رکن‌الممالک رأی بر این داد که صلاح در عزل من است تمام این تحریکات را نظام‌الملک (و) ممتازالممالک کرده‌اند، برای این که اطاق تحقیقی که نظام‌الملک درست کرده بود. رکن‌الممالک بسته بود. رکن‌الممالک گفت من خواهم رفت به شرط این که نظام‌الملک را هم (معزول کنید). باری بعد والاحضرت تفصیلات را به طهران تلگراف کرده، دستخطی هم نوشته و رکن‌الممالک را به رسم علی‌الحساب فرمودند که برای کاری به طهران موقتی (برود) (و) عجالتاً کفالت عدلیه را (به) شریف‌الدوله واگذارفرمودند.

من آمدم دوباره خانه مجتهد (و) اعلان دادم (که) استدعاهای شما قبول (شد) خیلی دعا کردند. گفتند نظام‌الملک را هم نمی‌خواهیم. چند نفر از طرف مجتهد و سایر علماء و تجار و طلاب برخاستند رفتند منزل نظام‌الملک که به زبان خوش به او بگویند که او هم استعفا بکند و الاّ بد خواهد شد. ولی مردم متفرق نشدند (و) گفتند تا ما رقم کفالت شریف‌الدوله را نبینیم از اینجا نخواهیم رفت. دوباره من مراجعت کرده آمدم حضور والاحضرت، رقم را نوشته، دادند مهر کردند (و) من سوار شده رفتم منزل مجتهد. بعد به زحمت زیاد آنها را متفرق کرده، بعضی‌ها ایراد می‌گرفتند و سخت ایستادند که رکن‌الممالک همین امروز بایستی از این شهر حرکت بکند. سخت دفاع کردم که آخر این آدم تهیه دارد، تدارک می‌خواهد، چه طور می‌شود به این زودی حرکت بکند، بالاخره از من قول گرفتند که تا فردا شب حکماً حرکت بکند. امام جمعه هم برای نظام‌الملک خودش آمد حضور والاحضرت (و) سخت گفت اگر او استعفا نکند مردم بازارها را خواهند بست (و) نظام‌الملک را به طور افتضاح بیرون خواهند کرد، آن وقت به والاحضرت بر خواهد خورد. خود امام جمعه هم پیش نظام‌الملک آدم فرستاده بوده است، که برای چه نشسته‌ای چرا پا نمی‌شوی بروی؟ تا مغرب امام جمعه (در) حضور بود. دو مرتبه هم به مجدالملک بعضی پیغام‌ها والاحضرت دادند

برای نظام‌الملک، او ابداً هیچ خیال نمی‌کرد و باز مشغول دخل خودش بود (و) متصل پول از مردم می‌گرفت. باری بهر طوری بود، خواهی نخواهی استعفا کرد، خودش هم دلش نمی‌آمد که استعفا بکند. آدم‌هایش که اختیارات نظام‌الملک به دست آنها بود مانع استعفای آقای خودشان بودند، مخصوصاً اعظم‌الملک پسرش. باری هر طوری بود استعفا کرد، مجدالملک آورد حضور (و) فوری تفصیلات به طهران تلگراف شد والاحضرت هم استعفا را قبول فرموده تا ساعت دو و نیم از شب، مجدالملک، شریف‌الدوله، سردار رشید (و) من در حضور بودیم.

یکشنبه ۲۷ محرم ۱۳۳۴

از خانه به درِ خانه آمدم، قدری به‌کارها رسیدگی کرده آمدم اطاق مجدالملک، آقایان علماء اصرار زیادی دارند که رکن‌الممالک چرا نرفته است؟ بایست حکماً برود. نظام‌الملک هم بایست (برود). مجتهد فرستاده پیش نظام‌الملک که هر چه زودتر بروید بهتر است. بنا شد امروز عصری نظام‌الملک حرکت بکند برود «باسمنج». باری والاحضرت بیرون تشریف آورده. شخصاً به امورات، خودشان رسیدگی می‌فرمودند. مجدالملک، سردار رشید، شریف‌الدوله هم بودند (و) در کارها با آنها مشورت می‌فرمودند. جمعی از طلب کارهای نظام‌الملک آمدند در اطاق مجدالملک جمع شده مطالبه طلب‌هایشان را می‌کردند، از رزاز (و) قصاب (و) نانوا و ... جمع بودند (و) افتضاح کاری می‌کردند برای طلب‌هایشان. نظام‌الملک هم چهار ماه مواجب از دولت طلبکار است که از قرار ماهی دو هزار و پانصد تومان ده هزار تومان می‌شود، بالاخره والاحضرت فرمودند طلبکارها را اطمینان بدهند (و) مالیه یک سندی بدهد به بلدیه که پول را بدهند و بلدیه، از محلّل عایدی که جمع شده است ده هزار تومان بدهند که نظام‌الملک حرکت بکند.

باری نظام‌الملک آمده حضور والاحضرت، قدری نشسته، پای والاحضرت را بوسیده. مرخصی حاصل کرده رفت که سواربشود برود «باسمنج» تا بار (و) آدم‌هایش هم از عقب برسند (و) دو روز دیگر برود رو به طهران. بعد رکن‌الممالک با پسرش (و) معاونش شرفیاب شدند یک حلقه انگشتر الماس والاحضرت به دست خودشان به رکن‌الممالک مرحمت فرمودند و یک طاقه شال و کشمیری به پسرش، یک طاقه شال کشمیری هم به معاونش، خیلی اظهار مرحمت فرموده، دستخط‌های التفات هم دادند، مرخص شده پای مبارک را بوسیده و مرخص شدند. آمدیم منزل. سردار رشید، شریف‌الدوله و مجدالملک هم شرفیاب بودند و کار طلب‌کارهای نظام‌الملک را مرتب کرده، پولهایش را آن چه طلب داشته گرفته، بعد تلگراف عزل نظام‌الملک از طهران رسید که احضارش کرده‌اند. به موقع رسیده قرار شد یک مجلس شورای مملکتی ترتیب بدهند که مجدالملک (و) سردار رشید (و) شریف‌الدوله، رئیس مالیه، کفیل عدلیه، رئیس تلگرافخانه، رئیس گمرک و پست و من باشیم، از اهل محل هم مشیر دفتر، شرف‌الدوله، مکرم‌الملک (و) رئیس یاکفیل کابینه ولایت‌عهدی. رئیس معارف گفت یک روز برای مطالب مهم جمع بشوند و گفت‌وگو بکنند من عذر خواستم از بودن در این مجلس و سایر روزها هم مجدالملک، سردار رشید، شریف‌الدوله و من در یک اطاق نشسته و گفت‌وگو بکینم تا مطالب را به عرض برسانیم تا پیشکار معلوم بشود.

اخبارات تازه این بود که: نگارالملوک دختر حضرت‌اقدس عیال سعدالملک مبتلا به مرض آبله شده، دوازده روز ناخوشی‌اش طول کشید است که مرحوم شده است. خیلی اسباب تأسف شد ولی جرأت گفتن به سرکار معزّزالملوک را نکرده هر چه فکر کردم چه جور بگویم که او هول نکند عقلم به جائی نرسید.

دوشنبه ۲۸ محرم ۱۳۳۲

آدمِ مجتهد آمد که نظام‌الملک رفت. بنا بود رکن‌المماک زودتر برود، از قراری

که شنیده‌ایم هنوز نرفته است. بعد گفتند امروز سحر چاپاری حرکت کرده رفت. اجزای نظام‌الملک هم در شرف حرکت بودند. دیروز در وقت رفتن نظام‌الملک دم در عالی‌قاپو طلبکارها جلو نظام‌الملک را گرفته بودند (و) افتضاحی کرده بودند. امروز حکومت قرچه‌داغ را هم دادند به سردار معظم. سرکار خاصه خانم نوشته بودند که نعش نگارالملوک را هم برده‌اند سر مقبره سعدالملک مرحوم در حضرت عبدالعظیم، ختم را هم در خانه سعدالملک گذارده بودند (و) نصرت‌السلطنه جمع کرده، هفته مفصلی هم گرفته بوده‌اند.

سه‌شنبه ۲۹ محرم ۱۳۳۴

تجار زیادی آمدند به حمایت (از) رکن‌الممالک (که) ما حامی او هستیم. چرا بایست به حرف چند نفر او را معزول بکنید ماها قانون می‌خواهیم. باری سخت ایستادگی داشتند و از یک طرف مجتهد فرستاده بود که این تجار ورشکسته چه مزخرفات (است که) می‌گویند. کار سخت شده بود. تجار مقصودشان این بود که عدلیه قانونی بر هم نخورد. اول خیالشان حمایت از رکن‌الممالک بود بعد که دیدند مجتهد سخت ایستادگی دارد تجار که چند نفری بودند گفتند مقصودمان این است که عدلیه قانونی تغییر نکند، رکن‌الممالک باشد یا کس دیگر. والاحضرت هم جواب دادند (که) من خودم حافظ قانون هستم. تلگراف (به) وزارت عدلیه زدند که کفیل بعد از او که باشد. نظام‌الملک در «باسمنج» است روزِ غُرّه از آن جا حرکت خواهد کرد.

اخبارات که از روزنامه‌جات شنیده می‌شود: جمعی از وکلا که در آن موقعی که اعلیحضرت می‌خواستند بروند از طهران بیرون، و اوضاع جنگ بود، هنوز در قم هستند (و) اسمشان را کمیته دفاع گذارده‌اند و به اطراف متصل کاغذجات می‌نویسند (و) مشغول اغتشاشات هستند. وزیر مختار آلمان هم آنجاست. جمعی هستند از وکلا و

غیره، از هر حزبی هستند تا خداوند چه مقدر فرموده باشد ولی سفیر عثمانی و وزیرمختار اطریش در طهران هستند. کمیته جداً مشغول کار است بر ضد روس‌ها (و) مشغول جمع آوری قشون چریک هستند. باقی را مفصل در آن روزنامه خواهم نوشت. حقیر - عزیزالسلطان.

بسم الله الرحمن الرحیم

هوالله تعالی

توشقان ئیل سنه ۱۳۳۴ - قوس شهر محرم در تبریز

این چهار(مین) روزنامه سفرنامه من است که نوشته می‌شود به خواست خداوند قادر متعال انشاءالله خوشی‌ها (و) چیزهای خوب نوشته خواهد شد.

چهارشنبه سلخ محرم ۱۳۳۴

رفتم حضور والاحضرت، لباس پوشیدند (و) بیرون تشریف آوردند. مجدالملک (و) سردار رشید (و) شریف الدوله در حضور بودند. در واقع مجدالملک عجالتاً پیشکار است (و) کارها را والاحضرت به او رجوع می‌فرمایند. مقتدرالدوله، مشیردفتر، معتمدهمایون، امیر محتشم (و) شرف‌الدوله هم اغلب روزها می‌آیند به درِ خانه. والاحضرت جداً مشغول کار هستند (و) تا عصر مشغول کار و کاغذخوانی بودند. والاحضرت فرستادند کابینه نظام‌الملک را ضبط کرده، کاغذجاتش را آوردند (و) به دست معتصم‌الملک سپردند.

پنجشنبه غره شهر صفر ۱۳۳۴

دعاهای اول ماه را مفصلاً خوانده آمدم بیرون، والاحضرت بیرون آمده بودند

(و) مشغول کار و کاغذخوانی بودند. تلگرافی از طهران رسیده بود که ظفرالسلطنه را حکومت اردبیل بدهند، والاحضرت قبول فرمودند، مکرم‌الدوله را معزول و احضارش کردند.

عصری هم مجدداً باز تجار آمده بودند (و) بعضی مذاکرات در باب رکن‌الممالک و عدلیه می‌کردند. اغلب مردم از رکن‌الممالک کمال رضایت را دارند.

جمعه ۲ شهر صفر ۱۳۳۴

رفتم حضور والاحضرت، امروز از صبح سوار می‌شدند، می‌روند به باغ سردار رشید، گردش. اغلب اجزای سرکاری (و) رؤسای دوائر درِ خانه بودند. بعد تشریف آوردند یکسره رفتند اندرون. امشب را منزل مجدالملک مهمان هستیم باری، بعد رفتیم منزل مجدالملک، سردار رشید، شریف‌الدوله، اعلم‌الملک (و) حشمت‌السلطنه بودند بعد والاحضرت پای تلفن به هر یک اظهار مرحمتی فرمودند ما هم استدعا کردیم تشریف بیاورند اینجا (و) صرف شام بفرمایند. بعد تشریف آوردند صرف شام خوبی هم روی میز کردیم در حضور والاحضرت. امروز پسر امام جمعه که شباهت تامی هم به خودش دارد از عتبات وارد شده با تشریفات خیلی مفصل، تقریباً شانزده سال بود که در عتبات مشغول تحصیل بوده است. امروز استقبال‌چی زیادی هم رفته بود جلوش.

شنبه ۳ شهر صفر ۱۳۳۴

امروز را هم به رسم معمول درِ خانه رفتم. شریعتمدارسرابی آمده قدری صحبت کرد. ادیب خاقان (هم) آمدند. اَدیب خاقان در عدلیه است. بعد، رفتم در خلوت. والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیده، آمدند بیرون. یساول قزاق هم آمده قدری صحبت کرد در باب حقوق عقب افتاده قزاق‌ها و رفت.

عصری هم سوار شده تشریف فرمای باغ لیل‌آباد شده، تفرج فرموده، بنا بود

اسب دوانی بکنیم، دیر وقت شده (بود). والاحضرت یک اسب به من مرحمت کردند.

امشب را منزل حاجی میرزا حسن آقای مجتهد دعوت داریم. رفتیم به مهمانی. مجدالملک، سردار رشید، شریف‌الدوله، محمد ولی میرزا، اعلم‌الملک، حشمت السلطنه، شریعتمدارسرابی، سردار سطوت، حاجی ناظم‌العداله بودند. مجتهد ادیب خوبی است، اشعار خوب از سعدی و سایر شعرای عرب و غیره می‌خواند. ساعت پنج با مجدالملک سوار شده آمدیم منزل. والاحضرت با تلفن احوالات پرسیدند.

یکشنبه ۴ شهر صفر ۱۳۳۴

رفتم منزل امام جمعه دیدن پسرش، جمعیت زیادی از هر قبیل بودند. خود امام هم نشسته بود (و) صحبت می‌کرد. مردم متصل می‌آمدند (و) دست امامزاده را می‌بوسیدند و توی تالار راه نبود. آقا پاهایش گویا معیوب است، یعنی کمرش گویا عیب دارد و نمی‌تواند خودش پا بشود. بعد برخاسته آمدم درِ خانه، والاحضرت هم بیرون آمدند، کار کردند بعد صرف نهار کردند، بعد تشریف بردند حیاط خلوت. من هم شرفیاب بودم.

میانه مجدالمک، سردار رشید (و) شریف‌الدوله، معلوم نیست که کی چکاره است! (و) مسئول مراسلات رسمی دوائر دولتی کیست؟ هرسه هم کبّاده ریاست را می‌کشند و از حالا علامات نفاق دیده می‌شود تا بعد چه شود. والاحضرت هم در این خصوص فرمایشات فرمودند (و) بعضی پیغامات دادند (و) امر فرمودند بروم با سردار رشید (و) شریف‌الدوله مذاکره بکنم. بعد رفتم کارگزاری با شریف‌الدوله بعضی مذاکرات کرده، بنابراین شد (که) این سه نفر با هم متحد و یکی باشند. بعد از آنجا رفتم منزل سردار رشید، خیلی مذاکرات کرده، نصیحت کرده، به قدر یک ساعت صحبت می‌کردیم متقبل شد که هر چه امر بشود فرمانبردار باشد. بعد سوار شده آمدم منزل

مجدالملک . او را هم ملاقات کرده به او هم هر چه بایست بگویم گفتم، بعد آمده حضور والاحضرت عرایض حضرات راگفته بعد سه دستخط صادر کرده که: کارهای ایالتی یعنی کارهای حکام با مجدالملک باشد (و) کارهای لشگری با سردار رشید (و) شریف‌الدوله نظارت در هر دوی این‌ها داشته باشد. باری دستخط‌ها را صادر کرده برایشان فرستادم ولی گمان نمی‌کنم که حضرات با هم به آخر برسانند. از این جهت هم والاحضرت اوقاتشان تلخ شده باری شرفیاب بودم تا شب.

دوشنبه ۵ صفر ۱۳۳۴

رفتم حمام، بیرون آمده به درِ خانه آمدم. نصرت‌الملک (و) صحت‌الدوله (و) جمعی بودند. والاحضرت هم تشریف فرمای حمام شدند. عصری هم تشریف بردند دیدن پسر امام جمعه. خود امام هم بود، بعد مراجعت فرمودند به منزل. بعد من و امیر آخور (و) منصورالسلطنه اجازه حاصل کرده که برویم شهرِ نو، اسبهایمان را بدوانیم. یک اسب هم سالار عشایر داشت، چهار اسب هم مال والاحضرت بود (و) دو تا مال تفنگدارباشی. سردار سطوت هم آمده بود برای شهادت. در خیابان شهر نو یک خیابان طویل را مشخص کرده اسبها را دواندند. اول اسب سالارعشایر جلو آمد یعنی تقصیرِ جلودار شد که جلو اسب راکشید والا اسب من جلو می‌آمد، بعد مال منصورالسلطنه. بعد آمدم عالی‌قاپو.

سه‌شنبه ٦ شهر صفر ۱۳۳۴

عصر والاحضرت سوار شده تشریف فرمای باغ «لیل‌آباد» شدند بعد تشریف بردند شهرِنو. در همان خیابان باز اسب دوانی کردند باز اسب سالارعشایر جلو بود بعد اسب من. اسب من قدری چاق است. به یک دسته قشون روس برخورد کردیم که مشق

می‌کردند. شام را هم من و مجدالملک در حضور صرف کرده تا ساعت هفت در حضور (بودیم).

پنجشنبه ۸ شهر صفر ۱۳۳۴

امروز هم خبر تازه‌ای نبود (و) مثل سایر روزها بود. والاحضرت هم مشغول کار بودند (و) همه در حضور شرفیاب بودند. عصر هم سوار شده تشریف بردند باغ حاجی فرج.

جمعه ۹ شهر صفر ۱۳۳۴

رفتم بـه درِ خانه، حضور والاحضرت شرفیاب شده، اعلم‌الملک (و) حشمت‌السلطنه درِ خانه بودند. عصری هم سوار شدند، مجدالملک در رکاب سوار بود (و) تشریف بردند باغ لیل آباد.

شنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۴

از طهران اخبارات شنیده می‌شود: همدان اهمیت پیدا کرده، متصل ایلات کرمانشاهان آنجا جمع می‌شوند، ایلات لرستان هم سخت ایستادگی دارند که با دولت روس جنگ بکنند، ایل سنجابی و نظر علی‌خان و غیره. از حکم دولت که بایست ایران بی‌طرفی را قبول بکند، ایلات برخلافِ بی‌طرفی جداً خیال جنگ دارند. باری متصل بر افراد مجاهدین در همدان افزوده می‌شود، کمیته‌ای که در قم بودند، اسم کمیته را گذارده‌اند «خورشید احمر» (و) با کمال جدیت مشغول کار هستند. متصل به اطراف تگرافات می‌کنند (و) امداد و اسلحه و استعداد (می‌خواهند)، بر جمعیت‌شان هم افزوده می‌شود. از یک طرف هم متصل بر قشون روس در انزلی و رشت و قزوین افزوده می‌شود. در «ینگه امام» کرج هم قشون روس زیاد است. در قزوین تقریباً ده هزار قشون



نایب‌حسین‌کاشی در جزء مجاهدین شده با پسرهایش آمده‌اند همدان

روس هست. باری اغتشاش تمام فضای ایران بدبخت را گرفته است. هر کس به خیال منافع خودش مشغول کارپریشان کردن مردم است از داخله و خارجه، وزیر مختار آلمان هم به طرف کاشان و عراق رفته است، در آنجا هم کمیته‌ای تشکیل شده است. اجزاء و تبعه خارجه، روس و انگلیس هم که در عراق بوده‌اند (و) اجزای بانک‌ها در تجارتخانه آمریک (و) قنسول خانه او جمع شده‌اند. بانک عراق و همدان را هم مجاهدین و اداره ژاندارمری‌ها ضبط کرده‌اند، پول‌هایش را هم میانه قشون ملی که مرتب کرده‌اند تقسیم کرده‌اند. ژاندارمری‌ها همه جا با مجاهدین همراه هستند و بر ضد دولت روس و انگلیس هستند. مخصوصاً صاحب‌منصب‌های سوئدی که سخت بر ضد روس‌ها هستند. آن موقع که اعلیحضرت می‌خواستند از طهران حرکت بکنند، ژاندارمری‌های سوئدی (و) اجزای نظمیه برضد دولتین روس و انگلیس سخت قیام کرده بودند. حالا هم خط راه قزوین و همدان را ژاندارمری‌ها برداشته‌اند (که) متصل استعداد و قوای خودشان را در یک جا جمع می‌کنند که بر ضد روس‌ها عملیات بکنند. باری نایب حسین کاشی هم که نزدیک بوده است دستگیر بشود قلعه خودش را خالی کرده، چون دید کارش زار است داخل در جزء مجاهدین شده، با پسرهایش آمده‌اند همدان. باری وضع شهر طهران هم چندان تعریفی ندارد، اولاً بی حدگرانی است بعد هم مردم متزلزل هستند (و) هیجان‌ها باقی است. مجلس‌شورای ملی هم وکلا بیشترشان در قم هستند هر چه از طرف هیأت دولت به آنها امر شد که بیایند به طهران (تا) مذاکرات بشود، قبول نکردند.

جمعی از تجار و کسبه هم رفتند پیش رئیس‌الوزراء که تکلیف چه خواهد شد؟ مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء گفته، وکلائی که در قم هستند به طهران خواهند آمد و آن وقت دولت تکلیف قطعی خودش را معلوم خواهد کرد. یعنی این که: دولت ایران هر چه خواست حفظ بی‌طرفی بکند نشد و نخواهد شد بالاخره مجبور خواهد شد که با

یک طرف اتحاد بکند و با یک طرف دیگری جنگ بکند حالا ملّیون می‌خواهند با آلمان و عثمانی متحد بشوند (و) بعضی‌ها می‌خواهند با روس و انگلیس بسازند (و) دولت ایران در میان این دو رأی‌گیر کرده است. تا خداوند متعال چه مقدر فرموده باشد. باری این است وضع مملکت.

یکشنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۴

اتفاق تازه‌ای نبود. به رسم معمول شرفیابی حاصل کردم، اجزاء همه روزی هم در حضور، صبح و عصر شرفیاب بودند.

دوشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۴

اخبارات تازه این است که: قشون زیادی از عثمانی‌ها با استعداد زیادی از طرف ساوجبلاغ آمده‌اند و یک قسمت هم از طرف «ارومی» و «وان» آمده‌اند. روس‌ها هم «وان» را تخلیه کرده‌اند، گویا عده‌شان هم زیاد است.

سه‌شنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۴

امروز چون سیزده صفر بود برون نیامده، در خانه بودم. نهار را هم در خانه خورده، عصری حضور والاحضرت شرفیاب شده. اعلم‌الملک (و) حشمت‌السلطنه (هم) بودند. شب را هم بر حسب معمول تا ساعت شش شرفیاب بودم.

چهارشنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۴

حضور والاحضرت اقدس شرفیابی حاصل کرده، مجدالملک (و) سردار رشید (و) شریف‌الدوله (و) سایر اجزاء جمع بودند. عصر سوار شده تشریف (بردند) باغ ساعدالسلطنه.

پنجشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۴

والاحضرت اقدس بیدار شده، احضار فرموده رفتم شرفیاب شده بیرون تشریف آوردند. عصری به عزمِ دو شبهٔ سفرِ «باباباغی» سوار شده، من هم آمدم صندوقخانه، بارها و چادرهای فرنگی راگفتم حمل نمایند، والاحضرت اقدس هم قدری جلوتر از ما تشریف فرما شده بودند. از پل «آجی» گذشته رسیدیم به موکب والاحضرت، همه جا صحبت‌کنان در رکاب می‌راندیم. مغرب وارد «باباباغی» شده، امیرآخور، منصورالسلطنه، حشمت‌السلطنه، نصرت‌الملک، اعتمادحضرت، ناظم‌خلوت (و) سالار عشایر، با سی نفر ژاندرام (و) بیست نفر قزاق (و) اجزای کشیک‌خانه بودند. هنوز بارها نرسیده هوا هم سرد کرده بود (و) والاحضرت سردشان شده بود (و) تغیّر می‌فرمودند. تقریباً از تشریف فرمائی هم قدری پشیمان شده بودند. بخاری را روشن کرده قدری گرم شدند، بعد یواش یواش بارها هم رسید، اطاق راگرم کرده کرسی (گذاشتیم).

آب «باباباغی» شور است، آب را هم بایستی از تبریز بیاورند. آب رودخانه «آجی» هم شور و تلخ است. سه چهار خانوار رعیت که در باباباغی است هیچ ندارند، فقیر و پریشان هستند، مرغ و تخم‌مرغ هم ندارند، نانشان را هم از تبریز می‌آورند. نصرت‌الملک تا الی صبح ناله می‌کرد.

جمعه ١٦ شهر صفر ۱۳۳۴

رئیس شکارچی‌ها صبح زود رفته بود جلو که شکار پیداکند، شکارچی‌ها آمدند (و) عرض کردند که تک قوچی اینجاست. رفتیم ولی از قوچ خبری حاصل نشد. معلوم نشد که دورغ می‌گفت یا این که فرار کرده. باری والاحضرت‌اقدس هم متغیّر شده بودند. بعد عرض کردند یک دسته شکار دیگر دیدیم. رفتیم از آنها هم خبری نشد (و) بیشتر اسباب تغیّر والاحضرت شد. قدری برحسب معمول سلاطین نسبت به شکارچی‌ها

فحش دادند و تغیّر فرمودند. نصرت‌الملک را هم در مراجعت کوه گرفته (بود) مثل آدم‌هائی که سکته بکنند از روی اسب به زمین افتاد.

شنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۴

یک اسب ژاندارم پریروز که آمدیم لگد خورده پایش شکسته بود، دیشب محمودخان افخم نظارم بزچران، حیوان را با موزر و تفنگ کشت. بنا شد سوارهای زیادی با سالار عشایر و سایر ملتزمین رکاب بروند از راه معمولی سر پلِ «آجی»، باز «جرگه‌چی»ها بروند شکار رم بدهند (ولی) شکاری نیامد، «جرگه‌چی»ها هم آمدند. والاحضرت دم رودخانه پیاده شده صرف چائی فرمودند (و) تفنگ زیادی به نشانه(ها) و یخ‌هائی که رودخانه می‌آورد (زدیم). باری بعد سوارشده راندیم عقبِ سرِ والاحضرت، تا آمدیم منزل. بعد والاحضرت هم تلفن فرمودند و تنها بودند، آمدند منزل ما (و) تا ساعت شش تشریف داشتند.

یکشنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۴

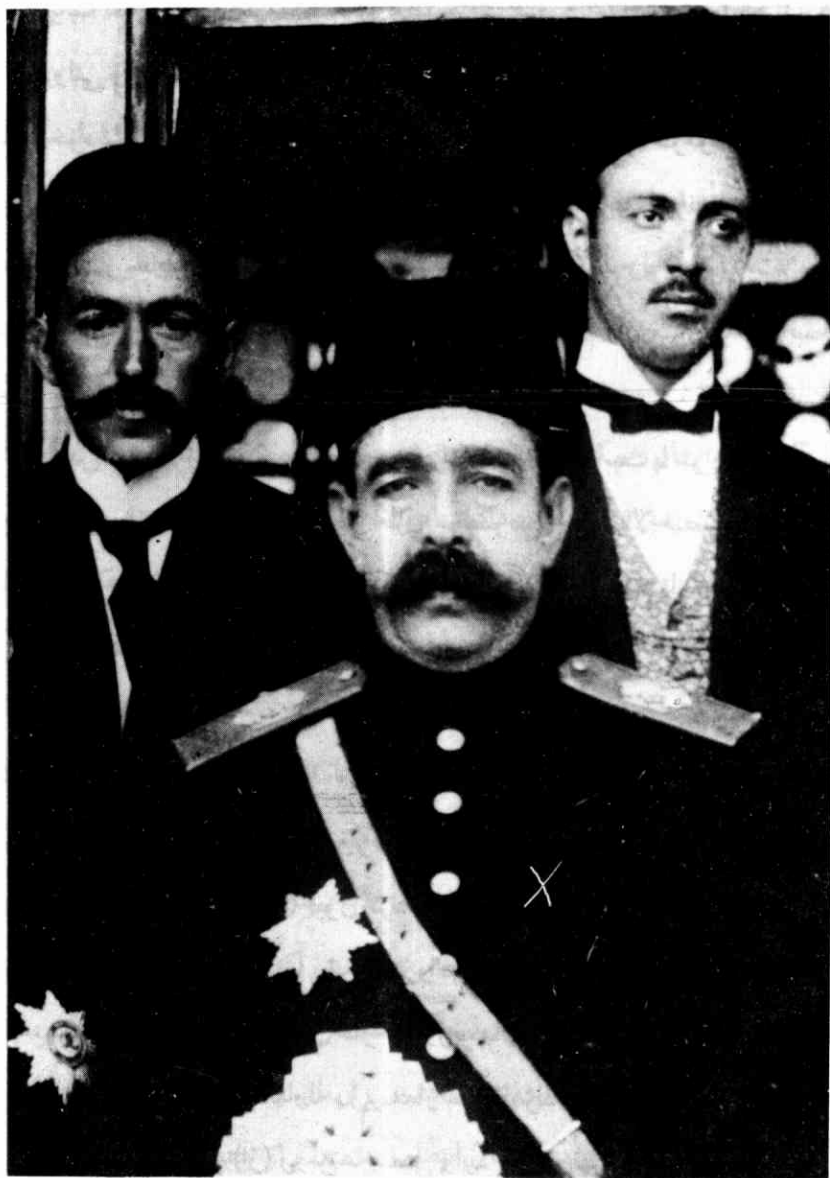
عصر مجدالملک، سردار رشید (و) شریف‌الدوله (و) محمد ولی میرزا شرفیاب بودند بعضی مذاکرات به میان آمد. گویا تلگرافی از طهران آمده بوده است به حضور والاحضرت از طرف فرمانفرما وزیر داخله مبنی بر این که: کارها را والاحضرت به سردار رشید که مطلع از امور آذربایجان است رجوع فرمایند. به عبارت الاخری او پیشکار والاحضرت اقدس باشد. چون بعد از رفتن نظام‌الملک، مجدالملک در واقع در امور دخالت می‌کرد، همچه تلگراف به حضور والاحضرت کرده بودند (که) سردار رشید را یک معاونی فرض بفرمایند و کارها را با مشورت او تسویه بفرمایند. بعضی‌ها که با سردار رشید بد بودند یعنی در واقع می‌خواهند به او بدی بکنند وبه والاحضرت

لطماتش شاید بخورد، مثل محتشم‌الملک که می‌خواهد رونق کابینه‌اش زیاد بشود و دستخط فروشی بکند، به این جهت خلاف منافع او بود، همچه به عرض رسانده (بودند) که این تلگراف سردار رشید را عجالتاً به او نشان ندهند و در واقع به او رسمیّت ندهند تا در این چند روزه محتشم‌الملک هر غلط کاری دلش می‌خواهد بکند و در واقع بار خودش را بار بکند. این عرضِ اشتباهی او مقبول افتاد ولی غافل از این که سفارت روس و سایر وزراء این اخبارات را خواهند داد (و) این مطلب مخفی نخواهد ماند. این بود که به قنسول از طهران خبر رسیده بود و او پیغام تبریک هم فرستاده بود ولی از طرف والاحضرت هیچ خبری نشده بود، سردار رشید هم مطلب را فهمیده بود و متفکر بود. بعد امروز شروع کرد به گله کردن، والاحضرت هم انکار می‌فرمودند، او هم همچه خیال کرده بود که خبر پیشکاری او را پنهان کرده‌اند. باری خیلی از این بلبت مذاکره شد. باز هم امروز والاحضرت خیلی اصرار داشتند که من کشیک‌خانه را قبول بکنم و من عجالتاً رد کردم.

دوشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۳۲

والاحضرت بیرون تشریف آورده بعضی فرمایشات لازمه (را) فرمودند. من رفتم منزل سردار رشید با او ملاقات کرده، عصر امر شده که شرفیاب بشود و در واقع کارش را رسمی بفرمایند. بعد آمده شرفیاب شد، دلم طاقت نیاورده محتشم‌الملک را در حضور والاحضرت، آنچه را که بایستی بگویم گفتم (و) خیانت‌هایش را آشکار کردم، تقلب‌هایش را گفتم (و) امروز را بیشترش مشغول مجادله با افکار زشت او بودم.

عصر (امروز) هم حسب‌الامر والاحضرت اقدس، مجدالملک، شریف‌الدوله، معدل‌الدوله، محمد ولی میرزا، اختبارالسلطنه کفیل عدلیه، حاجی مشیر دفتر (و) بعضی از رجال آذربایجان را مقرر فرمودند با یک نشان حاضر شده، والاحضرت اقدس هم با



والا حضرت‌اقدس سردار رشید امیر نویان را پیشکار کل و در واقع معاون کل فرمودند

یک نشان تشریف‌فرما شدند (و) نطق قرائی فرمودند و در واقع احضار رؤسای دوائر دولتی و بعضی از درباری‌ها برای پیشکاری کل (سردار رشید بود). بندِ شمشیر الماس خودشان را هم با قدّاره نقره به سردار رشید مرحمت فرمودند و از هیکل خودشان باز فرموده دادند به دست من و من هم انداختم به گردن امیرنویان. مجدالملک را هم پیشکار خاصه و رئیس شورای‌ایالتی فرمودند، محمد ولی میرزا هم ضمیمه فرمودند کار من صندوقخانه شد (و) در همان مجلس رقم‌های مبارک (را) صادر و مرحمت فرمودند و اظهار مرحمت به هر یک کردند.

بعد آمدم منزل. سالارعشایر که در جزء کشیک‌خانه است با سوارهایش آمدند و تبریک گفتند. از امشب شب‌ها را در اطاق مخصوص خود والاحضرت می‌خوابم. سالارعشایر هم با سوارهایش می‌آیند کشیک. تفنگدارباشی هم با چند نفر تفنگدار می‌آیند کشیک.

سه‌شنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۳۴

اخباراتی که رسیدازطهران،تغیّرکابینه وزرا است: مستوفی‌الممالک استعفا کرده و اعلیحضرت هم استعفایش (را) قبول کرده‌اند. وزرائی که (تعیین) شده‌اند به فوریّت از این قرار(ند): شاهزاده فرمانفرما رئیس‌الوزراء، سپهدار وزیر جنگ، علاءالسلطنه وزیر عدلیه، مشاورالممالک وزیر امور خارجه، وزیر مالیه هنوز معلوم نیست. سردار منصور وزیرپست‌وتلگراف، شهاب‌الدوله وزیر معارف، شاهزاده صارم‌الدوله وزیر فوائد عامه.

قشون زیادی هم (از) روس‌ها متصل وارد خاک تهران شده‌اند (و) از راه رشت متصل می‌روند به طرف همدان. مجاهدینی هم که در همدان هستند یک جنگ مختصری کرده فرار کرده‌اند. همدان هم به تصرف روس‌ها (در) آمده. یک عده قشون هم به طرف ساوه و زرند (و) اطراف طهران (و) رباط‌کریم رفته از طرف ینگه امام به

طرف کرج رفتند. اداره ژاندارمری از حکم و پُلتیک دولت متمرّد شده خلاف بی‌طرفی رفتار می‌کنند (و) همه جا با روس‌ها ظرفیت می‌کنند در کرج هم جنگ سختی با روس‌ها ژاندارم‌ها کرده‌اند (و) بیچاره‌ها تمام در کرج به دست روس‌ها کشته شده‌اند. امیر حشمت که در طهران است او هم ششصد هفتصد نفر ژاندارمری را برداشته با علی‌خان سوادکوهی در رباط کریم با روس‌ها جنگ کرده‌اند (و) به قدر پانصد نفر ژاندارم کشته و الباقی فراری شده‌اند. خود امیر حشمت و علی خان سوادکوهی از طرف ورامین رفته‌اند (و) بیچاره و بدبخت ژاندارم‌ها را به کشتن داده‌اند.

کمیته دفاع ملی هم که در قم بودند از شنیدن اخبار حرکت قشون روس به اطراف طهران و قم، فرار (را) بر قرار ترجیح داده به طرف اصفهان رفته‌اند.

باری قشون روس هم همه جا فاتح شده، هر کجا ژاندارم دیده‌اند کشته‌اند، یا لخت کرده‌اند (و) رفته‌اند به طرف قم. در قم جنگ نشده، همین که مجاهدین این مطلب را فهمیده بوده‌اند فرار کرده‌اند. وکلا و اجزاء کمیته دفاع ملی هم از قم به طرف اصفهان حرکت کرده‌اند، مجتهدین هم عقب سر انها. بعضی‌ها به طرف اصفهان و بعضی‌ها به طرف عراق رفته‌اند. وزیرمختار آلمان هم به طرف عراق رفته است. آقا سید محمد طباطبائی، آقا سید حسن مدرس (و) پسر آقا سید محمد هم به طرف اصفهان رفته‌اند. قشون روس به نزدیک قم که رسید مجاهدینی که مانده بودند فرار کردند. قشون روس هم در کمال آرامی وارد قم شده صدا از احدی در نیامد. توی شهر هم نیامده، بیرون شهر اردوئی زدند. روزی هم ده خروار نان از حکومت خواسته بودند، از برایشان برده بودند. اطراف هم در کمال انتظام است. بعد از چند روز قشون روس به طرف کاشان حرکت کرده بودند. نایب‌حسین هم (که) در آن صفحات متواری است و چندی قبل آمده بود در همدان (و) با ملیون یکی شده بود و بعد از همدان (رفته بود) در اطراف زرند و ساوه، گفتند با روس‌ها جنگی کرده بود و حالا آمده است باز به طرف

کاشان. از قراری که انتشار داشت، با روس‌ها هم ساخته بوده است و علامتی مابین خودش (و) روس‌ها بوده که هر وقت بیرق سفید نایب‌حسین بلند می‌کرده است، روس‌ها به طرف او گلوله نمی‌انداخته‌اند ولی بعد شنیده شد که روس‌ها هم با او خوب نیستند.

باری تمام فضای مملکت ایران راکه عجالتاً قشون روس گرفته است. طرف خراسان (و) مازندران قشون روس زیاد است، یک عده قشون روس هم به طرف طهران رفته است، گویا به قدر یک هزار و پانصد نفر قشون روس در زرگنده و قیطریه رفته منزل کرده‌اند. در طهران خبری تازه نیست، از مردم هم صدائی در نمی‌آید (و) در کمال آرامی هستند. قوای مجاهدین از هر طرف به سمت کرمانشاهان جمع می‌شود. وزیر مختار آلمان هم در (این) اواخر معزول شده است (و به) جای او، قنسول که مقیم اصفهان است وزیر مختار شده است ولی در اصفهان مانده است.

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

امروز به عزم سفر خیریت اثر قرچه‌داغ از خواب برخاسته، کار زیاد داشتم، جمعیت زیادی بودند. اشخاصی که طرف حساب هستند با صندوقخانه، در واقع آمده‌اند به طلب‌کاری. هیأت اداره نظمیه (و) میرزا احمد خان (با) سایر صاحب‌منصب‌های تشکیلات که از طهران آمده‌اند اغلب مرخص شده‌اند (و) سایرین هم از گرسنگی خواهند رفت. تحصیل اجازه کرده‌اند (و) چند روز دیگر خواهند رفت. هفت هشت شب هم بود که در صندوقخانه آمده بودند (و) بست بودند برای اصلاحات کارشان. آخرالامر مبلغ پانصد تومان برای خرجی راه گرفته رفتند. کشیک‌خانه که مستأصل شده‌اند، اغلب طلبکارهایشان آمده بودند (و) ادعا می‌کردند. باری معرکه بود از باب توقع که الی ماشاءالله. با آن اذیت‌هائی که مجدالملک (کرده) و کارها را مغشوش کرده است (و) بصیرالسلطنه کلاه کلاه کاری کرده است، وضع غریبی بود. از

دست مردم و ارباب توقع فرار می‌کردم. والاحضرت هم اندرون بودند و سرکار معزّزالملوک هم اندورن حضور والاحضرت اقدس بودند. مجدالملک هم (در) اطاق نشسته بود (و) حقوق ماه حوت دربار را می‌داد. بعد هوا یواش یواش روشن شد، بارهای صندوق‌خانه را هم مشغول بارکردن شدند. اشخاصی که در این سفر مستلزم رکاب هستند بعد نوشته خواهد شد. چهار ساعت ونیم به غروب والاحضرت اقدس سوار به اسب شدند. تا دم عالی‌قاپو هم شریف‌الدوله، مجدالملک، معدل‌الدوله بودند. آقا میرزا کاظم آقا دعای سفر را به‌گوش والاحضرت خواند. توی میدان توپخانه هم سوار زیادی در رکاب بود. ژاندارم و قزاق (و) سوارهای ایل حاجی‌علی‌لوکه حالا در جزء کشیک‌خانه هستند، با سالارعشایر. چند تیر توپ انداخته شد (و) امیرنویان[1] که در این سفر مستلزم رکاب است سواره در رکاب بود. محمد ولی میرزا که در این سفر مستلزم رکاب نیست با سردار سطوت مرخص شده رفتند. کوه‌های سهند یک پارچه سفید و از طرف دست راست پیدا بود.

والاحضرت اقدس صحبت‌کنان می‌راندند با امیر نویان و من. اعلم‌الملک و حشمت‌السلطنه هم بودند. وارد دره «البادره سی» شدیم (و) از یک گردنه سختی گذشته (که) یخ کرده بود (و) اغلب مستلزمین زمین خوردند توی دره «البادره سی» ده کوچکی است اسمش هم «البادره سی» است. رعیتی است، قنات کوچکی هم دارد که به قدر نیم سنگ آب دارد، به قدر هفت، هشت خانوار هم جمعیت دارد، مردمانش هم فقیر هستند. قدری که آمدیم رسیدیم (به) ده جذامی‌ها. لب جاده نشسته بودند، انعام به آن بیچاره‌ها داده شد. قدری که از آنجاگذشته، رسیدیم به پلی که در روی رودخانه «آجی» زده‌اند. رودخانه «آجی» آبش زیاد است، گل و باتلاق است بهار هم آبش خیلی زیاد می‌شود، از پل که (گذشتیم) یک کاروانسرای شاه عباسی است که خرابه هم نیست، پل

۱ـ سردار رشید

را هم گویا در همان زمان ساخته‌اند آن وَرِ کاروانسرا یک ده کوچک است که به قدر بیست خانوار جمعیت دارد. (و) مال ناظم‌العداله است (و) اطراف رودخانه جزء قُرُقِ شکارگاه «بابا باغی» است. جاده هم همه جا از کنار رودخانه می‌رود قدری که تشریف بردند، امیر نویان خسته شده، مرخصی حاصل کرد که از عقب یواش بیاید.

یک ساعت‌ونیم از شب رفته وارد منزل شده در دهِ خواجه است (و) مال نصیرالدوله است. ده بزرگی است (و) تقریباً دویست خانوار می‌شود سالی سه چهار هزار تومان اجاره‌اش است. باری سرباز و موزیک ایستاده بودند، در خانه‌های کثیف رعیتی منزل کردیم، رفع خستگی کرده دوباره آمدم حضور والاحضرت.

جمعه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

اشخاصی که در این سفر در رکاب هستند. امیرنویان پیشکار کل، اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه، معتضدالسلطنه که هم منزل من است، معزالدوله عقب مانده است از برای تسویه کارهایش و طلبکارهایش، منصورالسلطنه، حاجب‌السلطان، اعتمادحضرت، ناظم‌خلوت، اعتمادهمایون، سرایدار باشی و بیوک خان پسر امیر آخور، معاون امیر آخور، عمله جات خلوت، حاجی‌اکبر خان معاون صندوق‌خانه، من، سالارعشایر معاون کشیک‌خانه، پسر معزالدوله (و) پسر منصورالسلطنه با تفنگدارهایش و اجزای میرشکاری، بشیرالسلطنه و ساعدالسلطنه، اجزای نظام، سواره قزاق یکصد نفر، دو اراده توپ و ششصد تیر، سوار کشیک‌خانه سالارعشایر از ایل حاجی علی لو یکصد نفر، موزیک قزاق با ریاست وثوق‌حضور (و) موزیک مراغه با ریاست ناصر همایون (و) سعدالسلطنه پسر مرحوم ساعدالملک روئیس گارد به ریاست قزاق‌های والاحضرت.

والاحضرت اقدس بیدار شده، شرفیاب شدم. گفتند اطرافِ جاده طرف دست چپ ماهور، شکار «ارقالی» قوچ و میش دارد، مرخصی حاصل کرده رفتم برای شکار.

هوا به شدت سرد بود به طوری که سبیل‌ها یخ کرده بود (و) پاهای اسب سُر می‌خورد شکارچی‌ها و بلد که با ما (بودند) سر می‌کشیدند، چیزی ندیدیم ولی رَدِ شکار دو جا دیده شد. والاحضرت هم از سر ماهورها پیدا بودند. باری آمدیم تا دِهِ «شهرک» که محل نهار خوری است. نهارهای والاحضرت هم هنوز نرسیده بود، از نهار امیرنویان میل فرموده، بعد که نهاری‌ها آمدند، تو سری خوردند. این ده بزرگی است (و) مال حاجی مهدی آقا اردبیلی است، به قدر یکصد خانوار جمعیت دارد. رفتم شرفیاب شده تفصیل شکار را به عرض رسانده بعد آمدم جائی که نهار حاضر کرده بودند. باری امیر نویان و بصیرالسلطنه صحبت می‌کردند. قدری که گذشت شیپور حاضر باش را کشیدند (و) والاحضرت سوار شده حرکت فرمودند. با سرعت تمام‌تر می‌آمدیم تا رسیدیم به سر بالائی (و) برف زیادی (که) لمه کرده بود، امر فرمودند به من و منصورالسلطنه (و) اعلم‌الملک که از روی برف‌ها با اسب بیائیم پایین. تا زیر شکم اسب توی برف فرو می‌رفت، محمود خان افخم نظام هم با زین‌فرنگی زد (به) برف نزدیک بود به زمین بخورد. من سوار اسب او شدم (و) با زین‌فرنگی از همان جا پائین آمدم. نیم ساعت به غروب وارد منزل شدیم. والاحضرت اقدس استراحت فرمودند. شب را هم در کشیک‌خانه خوابیدم.

دوشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون آمده سوار اسب شده، امیرنویان، بصیرالسلطنه، اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه، ساعدالسلطنه، معتضدالسلطنه در رکاب بودند. به هر دهی که می‌رسیدیم رعیت‌هایش استقبال می‌کردند (و) گوسفند می‌کشتند، پایین دره یک کاروانسرای شاه عباسی دارد. آنجا امیرنویان با سردار معظم حاکم قرچه داغ (و) بصیرالسلطنه ایستاده بودند (و) به قدر پنجاه نفر سوار هم با او بودند. بعد یکصد نفر

سوارِ حاجی علی‌لو که مالِ سالارعشایر بودند و بعد هم به قدر یکصد نفر سوار دیگر که مال «حاجی خوجلو» است. به یک دهی رسیدیم که محل نهارخوری است (و) مال شاهزاده مقتدرالدوله است. رسیدیم به ده، گاوی جلو آورده بودند، کشتند. بعد آمدیم در خانه‌ها. صرف نهار (فرمودند) حضور والاحضرت شرفیاب شده، بعد من لباس نیم رسمی پوشیده، سوار شده، سوار زیادی هم جلو بود. نزدیک شهر اَهَر که رسیدیم، سواره قزاق، ژاندارم (و) سربازها ایستاده بودند (و) احترامات لازمه را کردند، قدری که آمدیم وارد قصبه اهر که در واقع شهر قرچه‌داغ است شده، تمام اهل شهر آمده بودند جلو (و) دعا می‌کردند و گوسفند زیادی هر صنف، قربانی می‌کردند.

شهر اهر در واقع یک قصبچه بزرگی است (و) به قدر چهارهزار خانوار جمعیت دارد. سردار معظم هم جلو بود، من هم جلوی والاحضرت می‌رفتم حشمت‌السلطنه (و) حاجب‌السلطان هم جلوی ما بودند. نزدیک شهر مقبره‌ای است مال شیخ شهاب‌الدین و سنه ۱۱۳ تاریخ سنگ این مقبره است. بعد از تحقیق شرحش را خواهم نوشت. اهل شهر در معبرها ایستاده بودند، خانه حاجی حسن اهری را برای والاحضرت درست کرده‌اند. علمای اهر دم در اطاق ایستاده بودند. به امام جمعه و مجتهد و سایر علماء به هر یک فراخور حالشان اظهار مرحمت فرمودند. حاکم سیصد تومان تقدیمی گذارده بود، صاحب خانه هم دویست تومان وجه تقدیمی گذارده بود، سه باغ در اطراف این حیاط‌ها هست، من و اعلم‌الملک حیاطِ بیرونی منزل داریم. اطاق‌های من خیلی عالی و خوب و فرنگی‌سازاست ولی سایر(اطاق‌ها)قدیمی‌سازاست. کمی هم‌موزیک آمده زدند.

یکشنبه سلخ شهر بیع‌الثانی ۱۳۳۴

آقا میرزا عبدالرحیم امام جمعه اهر آمد دیدن، بعد رفتیم حضور والاحضرت. اخبارات تلگرافی که رسیده از طهران این است که: کابینه وزراء تغیّر کرده، فرمانفرما

استعفا کرده و سپهسالار اعظم به سمت ریاست وزرائی منصوب شده است ولی هنوز تعیین وزراء معلوم نیست. تلفن آوردند (و) وصل کردند به سیم تلگراف با شهر تبریز حرف زده، از سرکار معزّزالملوك احوالپرسی کرده (والاحضرت هم) تا ساعت شش بیدار بودند.

دوشنبه غره شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امیر نویان فرستاد که ما حمام هستیم بیائید. رفتم حمام. امیرنویان، بصیرالسلطنه، اعلم‌الملك (و) حشمت‌السلطنه در حمام بودند صحبت می‌کردیم بعد آمدیم به درِ خانه. امیرنویان. رئیس ایلِ «حسین‌بگلو» را امیرنویان آورده معرفی کرد (و) مرخص شد برود (که) سوارهایش را جمع‌آوری بکند (و) از برای تنبیه اشرار حاضر بشود.

سه‌شنبه ۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

سوار شده رفتم بازدید امام جمعه، (بعد) والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیده، احضارفرمودند،تا نزدیك ظهرشرفیاب بودیم.شب راهم‌تا ساعت چهار شرفیاب (بودم).

چهارشنبه ۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

رفتیم حضور والاحضرت، برف هم می‌بارید، بعد قدری بازی «رولت» (و) بازی‌های مختلف کرده بعد صرف نهار فرمودند. تا عصری در حضور بودم شب هم حضور والاحضرت شرفیاب بودم. بعضی پیغامات لازم (را) فرمودند رفتم منزل امیر نویان به گفت‌وگو.

پنجشنبه ۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده لباس پوشیدند، تشریف فرمای توی باغ شده،

اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه، معتضدالسلطنه، بصیرالسلطنه، معزالدوله شرفیاب بودند. عصری والاحضرت سواری خبر فرمودند. دم مقبره شیخ شهاب‌الدین رفتم پیاده شده رفتم تماشا. یک گنبد بزرگی دارد که شبستان مسجد است پشتش هم یک حیاط مربع مستطیلی است در وسط حیاط از سنگ حجاری کرده، نرده درست کرده‌اند به ارتفاع دو ذرع، یعنی مثل نرده مشبّک است، قبر شیخ شهاب‌الدین (هم) در وسط حیاط است دورش را از سنگ حجاری کرده‌اند، مثل نرده از هر طرفی به قدر دو ذرع راه باز گذارده‌اند. مادر شیخ شهاب‌الدین هم در همین جا مدفون است ولی قبرها خراب شده است، سنگ مرمر هم زیاد خرد و بزرگ افتاده بود. چند جای نرده سنگی را هم شکافته‌اند ولی توی قبر که آدم می‌رود آجرفرش است، سر در قشنگی هم دارد. دور محوطه قبر را خوب کرده‌اند (و) سر ستون‌های خوب در آورده‌اند. در هر صورت بی‌تماشا نبود. رفتیم توی گنبدش از توی گلدسته جلو ایوان راه دارد، پله‌های مارپیچ بدی داشت والاحضرت (هم) تشریف بردند، تاریک هم بود، گلدسته‌ها هم کاشی‌کاری است (و) آبی رنگ که هیچ رنگش عیبی نکرده، طاق گنبد هم بزرگ است و آجرهای بزرگ قدیمی دارد.

جمعه ۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امیر نویان می‌رود به طرف «کلیبر» مقصود از این سفر تنبیه بعضی از اشرار و متمرّدین است از قبیل سردار نصرت جریبانلو (و) رشیدالدوله که با هم متحد هستند. شعبانعلی زنجانی هم برای اغتشاش از طرف آلمان‌ها آمده است توی ایل جریبانلو (و) آنها را متصل تحریک می‌کند و با سالارارشد (و) سایرین هم جنگ می‌کنند. خسارت زیادی به مردم وارد کرده‌اند. مقصود از این سفر تنبیه و اصلاحات (اینجا) و جلوگیری است (که) در تابستان و بهار این طرف‌ها را مغشوش نکنند. دو اراده توپ «میترایوز» هم

که همراه‌داریم‌برای‌این‌کار است. یک صاحب‌منصب روس هم برای توپ‌ها آمده است.

امروز که گفته بودند اسباب کارش را حاضر بکنند برای این که با امیرنویان بروند جلو و آنها را تنبیه بکنند یا این که آنها را متقاعد بکنند، رئیس قزاق‌ها گفته بود، از تبریز به من امر شده است که من به جنگ نروم، این توپ‌ها فقط برای تشریفات والاحضرت است، ما برای جنگ نیامده‌ایم به این جهت خیلی اوقات والاحضرت و امیرنویان تنگ شد، تلگراف تغیّرآمیز (و) تهدیدات سخت به یساول قزاق و به قنسول شده که (به) قزاق‌ها امر بکنند که مطیع باشند. باری بعد امیرنویان رفته والاحضرت تشریف آوردند توی باغ.

امیر نویان مرخص شده رفت که فردا صبح زود برود به طرف «کلیبر» و «مغانات» برای تنبیه اشرار.

باری منصورالسلطنه، حاجب‌السلطان، کاظم‌خان، علی خان شاطرباشی، شهباز خان از دیروز الی امروز در منزل سالارعشایر مشغول قمار بودند، گویا بعضی‌ها هم خارج از اجزای درباری با آنها بودند (و) قمار می‌کردند، به این جهت خلق مبارک تنگ شده بود و خیال تنبیه همه را داشتند (آنها هم) آمدند آبدارخانه بست نشستند، من و امیرنویان شفاعت کردیم. بعد اعلم‌الملک آمد، رفتیم منزل امیرنویان خداحافظی. باز قزاق‌ها بازیش را در آورده بودند که به ما حکم شده که ما هرکجا والاحضرت تشریف دارند آنجا باشیم و برای جنگ نیامده‌ایم، از برای تشریفات آمده‌ایم معلمین توپ‌های شصت تیر که روسی هستند می‌گفتند (ما) نخواهیم رفت و قزاق‌ها هم گفتند (ما) نخواهیم رفت. بعد والاحضرت وکیل‌های روسی را خواستند و تغیّرات سخت فرمودند (و) تلفن به قنسول کردند، یساول قزاق بعد اجازه داد که با امیرنویان بروند.

شنبه ٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امیرنویان (و) بصیرالسلطنه با موزیک (و) ناصرهمایون (با) سی نفر سرباز و پنجاه

قزاق، چهل قزاق هم از اردبیل آمده، شرفیاب شده بودند، سوار حسنبکلو (با) هفتاد نفر از سوارهای سالارعشایر، رفتند. (باری) به قدر چهار صد نفر سوار با امیر نویان از اطراف، اهلِ همه جا رفته‌اند. دستخط هم برای امیرنویان صادر فرموده‌اند.

یکشنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

از قراری که خبر رسیده بود، کریم خان رشیدالدوله از محل خودش فرار کرده، معلوم نیست به اینجا خواهد آمد (یا) جائی را اختیار خواهد کرد برای تحصّن، یا به تبریز خواهد رفت (و از) آن جا به جائی پناهنده خواهد شد. باری امر فرمودند سیم تلگراف را فوری اتصال به تلفن کرده مطلب را به شریف‌الدوله داده که اقدامات در اطراف تبریز بکنند (که) اگر او آمد او را دستگیر بکنند.

دو ساعت به غروب مانده کریم‌خان رشیدالدوله آمد منزل سردار معظّم به عنوان تحصّن. به عرض رسید، امر فرمودند او را در منزل حاجب‌السلطان توقیفش بنمایند. رشیدالدوله یکی از آن متمرّدین بود یعنی اوائل ورود والاحضرت در تبریز، برضد سالارارشد و سالارعشایر اقدامات کرده، مبلغی به نظام‌الملک پول داده «قره‌سورانی» تمام اطراف تبریز (و) در واقع نصف آذربایجان (راگرفت) از عهده هم خوب برنیامد. رشیدالدوله از خودش چندان تابعی ندارد، دخترش زن بیوک‌خان سردار نصرت جلوبیانلو است. وصلت او اسباب قوت کارش شده است.

بعضی کاغذها از طهران (و) تبریز رسیده اخبار تازه نداشت. وزراء که تعیین شده‌اند: سپهسالار، رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، صارم‌الدوله وزیر امور خارجه، سردار کبیر وزیر جنگ، علاءالملک وزیر عدلیه، سردار منصور وزیر پست و تلگراف، میرزا احمدخان فوائد عامه و اوقاف... وزیر مالیه، کاشف‌السلطنه هم معاون وزارت داخله.

دوشنبه ۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

رفتیم منزل منصورالسلطنه نبود، از آنجا رفتیم منزل ساعدالسلطنه و سعدالسلطنه، پسرهای مرحوم ساعدالملک. خبر آوردند والاحضرت سوار می‌شوند. لباس سواری پوشیده از طرف جنوب اهر رفتیم از قصبه بیرون. صحراها را هم مه گرفته بود کم‌کم هم برف می‌آمد، به قدر نیم فرسنگ رفته بعد مراجعت فرمودند، دو عدد کبوتر هم زدند.

عصری یک نفر سید بروجردی آقا سید صادق نام، (که) شغلش سیّاحی است (آمد) از قراری که می‌گفت تمام ایران را دیده است. (والاحضرت) ساعت معتضدالسلطنه راکه یک ساعت بی‌مصرفی بودنشانه گذارده با تیر اول زدند میانه ساعت داغان شد.

سه‌شنبه ۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امشب شب چهارشنبه آخر سال است، توی باغ بُتّه کردند (و) والاحضرت تشریف بردند توی باغ، من و اعلم‌الملک (و) حشمت‌السلطنه (و) اعتماد حضرت در حضور بودیم (و) از روی بُتّه‌ها می‌پریدیم. رسم کلیه آذربایجانی‌ها این است که در شب چهارشنبه آخر سال تفنگ زیادی روز آتش‌بازی می‌اندازند، متصل صدای تفنگ بود و حال این که قدغن شده بود.

چهارشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

سالارعشایر خبر آورد از اردوی امیرنویان که سردار نصرت آمده خودش در اردوی امیرنویان پناهنده شده است، او را حبس کرده است. باری اینجا رسم دارند که روزهای چهارشنبه آخر سال مردمش جمع می‌شوند و دور مقبرهٔ شیخ شهاب‌الدین اسب می‌دوانند (و) تفنگ و ترقه می‌اندازند. رفتیم برای تماشا، ولی دیر رسیدیم، مردم

متفرق شده بودند.

اخباری که از خارج رسیده، کشته شدن انورپاشا است در اسلامبول. از تبریز کاغذ و بار خانه برای من و والاحضرت، سرکار معزّزالملوک فرستاده بودند. بعد رفتم اطاق اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه (و) سالارنظام هم بودند. شام را هم آنجا صرف کرده معتضد مزخرفات می‌گفت.

پنجشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده بعضی صحبت‌ها و فرمایشات فرمودند برای تهیه عید که اسباب سلام را اینجا مختصراً فراهم بیاوریم.

جمعه ۱۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت احضار فرموده رفتیم شرفیاب شده، مدتی تخته و بازی رولت می‌کردیم، باری تا عصر (که) والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند. بعد از شام احضار فرموده رفتم تا وقت خواب در حضور بودم.

شنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

شرفیاب بودیم تا یک ساعت از شب، آمدم منزل. پست از طهران آمده بود، روزنامه‌جات آمده بود. اخبارات تازه این است که: قشون روس کرمانشاه را از دست قشون عثمانی و مجاهدین گرفته، جمعی هم زن و مرد رفته‌اند سفارت روس در طهران، اول به عنوان این که ما حقوقاتمان را می‌خواهیم بعد یواش یواش مطالبشان زیاد شده گفته‌اند ما عدلیه را نمی‌خواهیم، مشروطه را نمی‌خواهیم، ژاندارمری را نمی‌خواهیم. روس‌ها هم (در) سفارت قدیمشان اطاق‌ها را فرش کرده، شام و نهار می‌دهند، معلوم نیست که کی به آنها پول خرجی می‌دهد!

یکشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

سوار شده رفتم منزل میرزا محمد آقای مجتهد، میرزا عبدالله شیخ الاسلام برادرش هم بود. او هم مثل امام جمعه تبریز است همیشه درب خانه‌اش مردم جمع هستند. خانه‌اش هم خوب است، عمارت دو مرتبه راه پله‌ها فرش کرده، وضعش هم خوب است.

خلعت حضرت رضا را که همه ساله از آستانه مقدس می‌آوردند چند روز است که آورده‌اند (و) در تبریز است. منتظر بودند والاحضرت تشریف فرمای تبریز بشوند ولی حالا که عید را در اینجا تشریف دارند امر شده که خلعت را بیاورند اینجا. خبر آوردند که خلعت را آورده‌اند و نزدیک است به شهر برسد. والاحضرت امر فرمودند که آن چه لازمه تشریفات است به عمل بیاوریم. باری بیست سوار کشیک‌خانه با یساول‌ها را فرستادم جلو، خودم هم با حشمت‌السلطنه رئیس تشریفات، حاجب‌السلطان (و) سالارعشایر، سرایدارباشی، فراش یساول به قدر دویست قدم استقبال کرده، خلعت (را) در سینی گذارده، فراش و شاطر (و) یساول‌های کشیک‌خانه (و) قاپوچی‌ها افتادند جلو (و) با تشریفات هر چه تمام‌تر وارد حیاط کرده، همه زیارت کردیم. والاحضرت هم محض احترام تا دم در حیاط استقبال فرمودند و خلعت را از جعبه بیرون آورده پوشیدند و بوسیدند در کمال احترام (و) تشریف فرمای اطاق شدند. تمام روسای سرکاری بودند فرمان حضرت را هم من گرفته دادم (به) معتضدالسلطنه نتوانست بخواند بنا شد روز عید آن فرمان مبارک در موقع سلام خوانده بشود.

دوشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شده، بعضی دستورالعمل‌ها برای فردا که عید است مرحمت فرمودند. از تبریز آتش‌بازی و خمپاره خواسته بودند امروز وارد شد.

دستورش را داده، مشغول این قبیل کارها بودم (و) خطیب و شاعر مرتب می‌کردم. قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته، صرف شام کرده و استراحت کردم و تا وقت تحویل.

سال لوی‌ئیل، اول حمل

سه‌شنبه ۱٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

دیشب هفت ساعت و پنجاه دقیقه و بیست ثانیه از قرار زیج هندی، تحویل شد. امروز به سلامتی اول سال عید نوروز سلطانی (و) اول بهار است. باری صبح لباس رسمی پوشیده، هم‌قطارها آمدند دیدن. اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه، معتضدالسلطنه، معزالدوله، منصورالسلطنه، اعتمادحضرت، ناظم خلوت، آبدارباشی، پیشخدمت‌ها، سردارمعظم، حاکم، سردار اقبال، رئیس تلگراف‌خانهٔ اینجا، امین مالیه، رئیس پست، صاحب‌منصب‌های ملتزم رکاب با سالارنظام، سعدالسلطنه با صاحب‌مصب‌های قزاقخانه، وثوق‌حضور، افخم نظام، سالارعشایر، قزاق و سایر نظامی‌های ملتزم رکاب و صاحب‌منصب‌های اینجا، سوارهای کشیک‌خانه، ژاندارمری‌ها، دو فوج سردار اقبال، و فوج رکابی، همه از هر کدام قدری حاضر بودند از برای سلام. من هم رفتم توی حیاط، از قزاقخانه و ژاندارم و فوج‌ها و کشیک‌خانه، بلند احوالپرسی کرده، آنها هم هوار کشیدند، بعد دسته‌جات ادارهٔ سرکای دسته به دسته آمدند، تبریک گفته عیدی به همه داده شد (و) رفتند. بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده، بعضی دستورالعمل‌ها برای سلام مرحمت فرمودند و بعد لباس رسمی پوشیده امر فرمودند که سلام را حاضر کرده، من هم روبرو ایستادم، سردارمعظّم، سردار اقبال، (و) محمود میرزا هم ایستادند. معتضدالسلطنه هم مخاطب سلام شد. معزالدوله، اعلم‌الملک، حشمت‌السلطنه (و) حاجب‌السلطان همه ایستاده بودند با لباس رسمی. مراسم سلام به جا

آمد (و) خطیب خطبه خواند. فرمان حضرت رضا (ع) را اول خواند بعد خطبه (را). شاعر هم نبود. دواساز اعلم الملک شاعر شده بود! شعری خواند ولی اشعار را خودش نساخته بود، از تبریز فرستاده بودند و او بلند خواند. باری بعد سلام قشون و دفیله داده شد. من خودم فرمانش را دادم، دفیله کرده. بعد از دفیله قشون حاضر در حیاط ایستادند. والاحضرت تشریف آوردند توی حیاط (و) از همه احوالپرسی فرمودند (و) تمام هورا کشیدند، بعد سینی پول آوردند (و) به تمام عیدی دادند. خود والاحضرت ایستاده بودند، موزیک (هم) می‌زدند، من هم مشغول پول دادن بودم. بعد که قشون تمام شد تشریف‌فرمای اطاق شدند. تمام رؤسای سرکاری و دوائر دولتی بودند (و) به دست مبارکشان عیدی مرحمت فرمودند. بعد سایر اجزاء را امر فرمودند من عیدی دادم از طبقات اداره‌جات سرکاری و غیره. باری در موقع سلام و دفیله هم عکس انداخته شد.

چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

سوار شده رفتم دیدنِ آقایان امام جمعه، مجتهد و شیخ الاسلام برادرِ مجتهد. بعد مراجعت کرده آمدم منزل. بعد والاحضرت بیدار شده شرفیاب شده، صرف نهار کرده، آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

عصری والاحضرت اقدس سوار شده تشریف بردند به طرف شمال قصبه‌اهر، روی تپه‌ها اسباب آتش‌بازی که از تبریز آورده بودند نصب کرده بودند. سوارزیادی هم دیدیم از دورنمایان شد(ند)، بعد که کاشف به عمل آمد دیدیم بصیرالسلطنه و مجلل‌الملک امیرآخور هستند که از «کلیبر» از پیش امیرنویان مراجعت کرده‌اند (و) بیوک خان سردار نصرت را می‌آورند. رکاب‌مبارک را بوسیده امر شد سوارشدند (و)

صحبت‌کنان می‌راندند، امر شد که سردار نصرت را هم ببرند منزل فراش باشی (که) حبس نظری باشد. در یک قلمستانی پیاده شده صرف چائی شد. با امیرآخور فرمایشات می‌فرمودند، او هم شرح مسافرتش را عرض می‌کرد. تا مغرب آنجا تشریف داشته، بعد سوار شده آمدند رو به آتش بازی. روی تپه‌ها آتش‌بازی را کوبیده بودند (و) یک آفتابگردان هم زده بودند و موزیک (می‌زدند). تماشاچی زیادی از اهل شهر (و) تمام رؤسا (و) اجزای سرکاری بودند. وقت آتش‌بازی شد. امر به آتش‌بازی دادند. آتش‌بازی خوبی شده یک ساعت از شب گذشته سوارشده مراجعت فرمودند.

جمعه ۱۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

جمعی منزل ما بودند، بعد رفتیم به اتفاق منزل بصیرالسلطنه، دیدن کرده، بعد من رفتم بازدید سردار اقبال. مراجعت کرده، شرفیاب شدم. تشریف‌فرمای باغ شده صرف نهار کردند توی چادر. عصری هم والاحضرت تشریف‌فرمای حمام شدند.

شنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت اقدس از خواب بیدار شده، به عرض رساندند که امیرنویان شرفیاب شده است. احضار شد رفتیم، شرفیابی حاصل کرده، امیرنویان پای مبارک را بوسیده مورد مراحم والاحضرت گردیده، مدتی فرمایشات و صحبت می‌فرمودند، بعد چون امیرنویان خسته بود مرخص شده رفت.

یکشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

رفتیم منزل امیرنویان، هم دیدن عید و هم منزل مبارک باد. باری سردار معظم، سردار اقبال، بصیرالسلطنه، ساعدالسلطنه و سعدالسلطنه آنجا بودند. بعد نزدیک ظهر

آمدیم حضور والاحضرت شرفیاب شده، بعد از نهار قدری استراحت کرده، عصری برخاسته نماز خوانده، والاحضرت هم سوار شده تشریف بردند برای رودخانه بزرگِ پائین. تفرجی فرموده زود مراجعت فرمودند. امیرنویان هم شرفیاب شد با بصیرالسلطنه. موزیک هم می‌زدند. بیوک خان سردار نصرت را آوردند حضور، امیرنویان توسط کرده، از خونش گذشته، جواد خان حاجی جوجلو، او هم آمده یک رأس اسب تقدیمی آورد.

دوشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده رفتیم شرفیاب شده، بعد هم امیرنویان (و) جمعی دیگر آمدند. من و امیرنویان و بصیرالسلطنه مدتی در حضور بودیم. نهار دیروز که منزل امیرنویان بودیم یک ماهی آزاد برای امیرنویان آورده بودند می‌خواست به ماها تقسیم بدهد، من قبول نکردم، گفتم منزل خود امیرنویان ماهی پلو درست بکنند (و) بیآئیم صرف کنیم. به اتفاق امیرنویان آمدیم منزلش، صرف نهار خوبی کرده، مدتی هم صحبت می‌کردیم، قدری هم با شهر تبریز با سرکار معززالملوک با تلفن صحبت (کردم).

سه‌شنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

سوار شده رفتیم اول منزل حاجی علاءالسلطان سرابی. بعد بهاءالسلطان برادر زاده سردار معظم آمد رفتیم برای شکار کبک. یک خرگوش از جلو من بلند شد، من هم به حالی که سنگلاخ بود اسب دوانده از دور با تیر اوّل (زدم)، صدای احسنت از همه بلند شد. بعد آمدیم توی رودخانه همه جا از پی رودخانه آمده یک خرگوش هم توی رودخانه بلند شد (و) روی آب دوید، من به خیال این که از آب نخواهد گذشت اسب دواندم عقبش، دیدم خرگوش مثل شکار از آب گذشته شنا کرده از رودخانه به آن

بزرگی گذشت خیلی اسباب تعجب من شد تا به حال همچه چیزی را ندیده بودم.

امشب هم سازنده‌چی‌های اینجا آمده بودند سه تار می‌زدند، باریش می‌رقصیدند، خیلی مضحک بودند.

چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۴

صبح پیاده رفتیم به طرف رودخانه جای با صفائی بود حسن خان را فرستاده، چادر (و) گوشت برای کباب (و) آب گوشت آوردند سازنده‌چی‌های دیشبی را هم آوردند توی صحرا (و) مشغول سه تار زدن (و) دایره زدن بودند. ما هم مشغول الک‌دولک (و) بازی‌های دیگر شدیم.

شب را هم بعد از نماز والاحضرت احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده تا موقع استراحتشان در حضور بودم.

پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

برای بعضی حساب‌ها و کارهای اداره داخلی سرکاری، امیرنویان ماها را خواسته بود. تمام رؤسای سرکاری در منزل من جمع شده به اتفاق رفتیم منزل امیرنویان. بعد از سئوال و جواب‌های زیاد، قرار شد در تبریز تسویه امور بشود.

جمعه ۲۶ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

دعاهای جمعه و زیارات را خوانده، بعد والاحضرت امر به سواری فرمودند که تشریف ببرند «ای پیرزن» ولی اسم اصلش «یخ فروزان» است. «یخ فروزان»[1] ده بزرگی است (که) به قدر دویست خانوار می‌شوند، صورت‌های خوشگل هم دارد. سالار عشایر

۱ـ دهی به این اسم در آذربایجان نیست

(و) منصورالسلطنه (و) سایر اجزای کشیکخانه بودند. نهاری صرف شد عصری برخاسته نماز خوانده رفتیم حضور. بعد اسب خواسته سوار شده راندیم برای منزل. بعد سالار مکّرم فراش باشی امیرنویان، حسب‌الامر والاحضرت، بیوک خان سردار نصرت را آورده در کشیکخانه تحویل من داد، که در منزل من محبوس باشد. من هم قزاق و سرباز برای مستحفظیش مرتب کرده، قدری با او صحبت کردم. آدم رشیدی است ولی عوام است پسر مرحوم رحیم‌خان سردار نصرت است. رحیم خان چهار اولاد ذکور دارد، برادر بزرگ شجاع لشگر است که با این برادرش که سردار نصرت است بد است.

سه‌شنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امام جمعه آمد خداحافظی مدتی صحبت کرده رفت، والاحضرت بیدار شده رفتیم شرفیاب شده، امیرنویان، سردار معظم، سردار اقبال و رؤسای ادارهٔ سرکاری بودند، تا وقت نهار. امیرنویان رفته من هم آمدم منزل. عصری والاحضرت سوار شدند، باران هم کم‌کم می‌بارید (تشریف فرمای) رودخانه شدند. شش رأس قاطر اسدالله خان رئیس ایل حسین بیکلو تقدیم کرده بود، از نظر مبارک گذرانده، آمدیم رو به منزل. بعد موقع کشیک والاحضرت احضار فرموده رفتم بشرفیاب شدم.

یکشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

امروز روز سیزده عید است، می‌خواستم بروم جای پریروزی ولی باران و برف می‌بارید نشد برویم. بعد قرار بر این شد که برویم منزل اعلم‌الملک. باری رفتیم آنجا، تمام اجزاء جمع شدند. بعد والاحضرت من را احضار فرموده رفتم شرفیاب شده مدتی در حضور بوده مراجعت کرده، مشغول بازی تخته و ورق شدیم. نهار خوبی هم از نظارت خانه حاضر کرده بودند صرف شد. بنا بود فردا را به سلامتی تشریف فرما رو به

تبریزبشوند ولی بواسطهٔ نیآمدن بعضی از خوانین (که) دیرکرده‌اند، دو روزی عقب افتاد.

دوشنبه ۲۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۴

صمصام نظام رئیس ایل محمد خان‌لو را هم آوردند درکشیکخانه حبس کردیم. والاحضرت صرف نهار فرموده چهار از دسته گذشته سوار شده به سلامتی حرکت فرمودند. من هم با بیست قزاق، ده ژاندارم و چند نفر از سوارهای کشیکخانه، سردار نصرت (و) صمصام نظام را با خودمان می‌راندیم. تا رسیدیم دهِ «کوچه کند»، آنجا والاحضرت پیاده شده بودند خستگی دربکنند. باران هم می‌آمد. از آنجا آمدیم تا وارد «بیل وردی» شدیم. این محالات، یعنی ازگردنه به این طرف محالات «بدوستان» است تا دهِ خواجه جزء «بدوستان» محال «هریش» است.

نمازخوانده‌بعدوالاحضرت‌احضارفرموده‌رفتم‌شرفیاب‌شدم،موزیک‌هم‌می‌زدند.

سه‌شنبه غره جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

آمدم حضور والاحضرت، برف هم به شدت می‌بارید، زمین‌ها همه سفید شده بود. باری والاحضرت می‌خواستند سوار بشوند. بعد والاحضرت هم لباس پوشیده، بیرون تشریف آورده سوار شده برف هم به شدّت می‌بارید (و)کولاک سختی کرده بود به قدری هم سرد کرده بود که خطرناک بود. مهِ به طوری گرفته بود (که) تا سی قدم الی چهل قدم، آدم پیش پای خودش را نمی‌توانست ببیند. در هر صورت سوار شده به قدر پانصد قدم تشریف‌فرما شدند، بعد که ملاحظه فرمودند هیچ با این هوا ممکن نبود تشریف‌فرما بشوند، به عرض خاکپای مبارکشان رسانده که در این موقع تشریف فرمائی خطرناک است، چون هواکولاک است مراجعت فرمائید. مراجعت فرمودند آمدند توی اطاق به قدر یک ساعت تأمل فرموده، قدری هوا بهتر شد بعد حرکت فرمودند. هوا هم

می‌بارید (و) برف به شدّت می‌آمد، سرد هم بود. از آن راهی که در وقت آمدن آمدیم نرفته از یک راه دیگری که در واقع تا «شهرک» میان بُر است رانده، آمدیم به دِهِ «قراجه»[1] (این ده) به قدر یکصد خانوار جمعیت دارد و خرده مالک است. اینجاها قالی بافی هم می‌کنند. گِل به قدری بود که به زحمت می‌آمدیم. اگر این کولاک در زمستان بود یک نفر از همراهان جان سلامت به در نمی‌بردند. باری هوا خوب شد، آمدیم تا به ده «شهرک». در یک خانه‌ای نهار حاضر کرده بودند سردار نصرت از دشمنی که با سالار عشایر دارند، آن جا که سالار بود او نیآمد، مجبور (شدم) که یک خانه دیگری مرتب کرده، سردار نصرت (و) صمد خان را با علاءالسطان فرستادیم در یک حیاط دیگری.

والاحضرت احضار فرموده، بعضی دستورها برای ورود به شهر تبریز (دادند) که با لباس رسمی خواهد بود.

چهارشنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

خودمان سوار شده، سردار نصرت و صمصام را هم سوار کرده راندیم. یک راه دیگر گفتند هست که به قدر یک فرسخ نزدیک‌تر است و راهش بهتر است ولی منوط بر این که بایست از رودخانه آجی بگذرد، رودخانه هم خیلی آب دارد، این رودخانه فرو هم می‌رود. به هر طور بود دلی به دریا زده به آب زدیم ولی هنوز برف‌ها آب نشده است (و) از رودخانه می‌شود گذشت ولی باز آب خیلی بود تا زیر شکم اسب آب بود (و) الحمدلله به خوبی گذشت پنجاه نفر سوار قزاق و ده نفر سوار کشیکخانه همراه من بود. سرگردنه (به) امیر نویان که از راه معمول آمده بود ملحق شده صحبت‌کنان آمدیم تا پائین. اول باغات «بارنج»[2] یک چادر بزرگ برای والاحضرت زده بودند که در

۱ـ قراجه: دهی از دهستان بدوستان بخش هریس
۲ـ بارنج: دهی از دهستان مهرانرود بخش بستان آباد تبریز

این‌جا صرف نهار بفرمایند و تغییر لباس بدهند و بعد ورود به شهر بفرمایند. یک چادر هم برای امیر نویان زده بودند، یک چادر هم اجزای مالیه (و) تجار و غیره زده بودند.

باری رانده رو به شهر، جمعیت زیادی از اعیان و اشراف، در کالسکه و درشگه نشسته به استقبال می‌آمدند. جمعیت زیادی هم از اهل شهر و کسبه و غیره برای تماشا (و) استقبال می‌آمدند. (در) دو سه نقطه هم طاق نصرت بسته بودند. در «باغ میشه» هم شرف‌الدوله در جلو خانه‌اش آئین بسته بود، اغلب مردم هم درب خانه‌هایشان آئین بسته بودند.

باری یک درشگه پیداکرده، سوار شده، با سردار نصرت و صمصام‌نظام، قزاق‌ها هم عقب و جلو ما بودند. آمده از در حرم خانه وارد عالی‌قاپو شده، جلو اطاق من را کاغذ کردند، میز شیرینی و چائی هم گذاشته بودند. سردار نصرت و صمصام نظام را بردم، بالاخانه گذارده اطرافِ پشت‌بام‌ها قزاق و قراول گذارده، خیلی مواظبت کرده، ترتیبات را داده بعد آمدم خانه. حضرت معزّزالملوک، ایران جون، عزیزجون، امیرعلی اصغرخان الحمدلله سلامت و خوب بودند.

سوار درشگه شده آمدم بارنج شرفیابی حاصل کرده، صرف نهار هم فرموده بودند. با هر کسی به فراخور حالش اظهار مرحمت فرمودند. بعد من هم لباس رسمی پوشیده، امیرنویان شرفیاب شد. از طرف قنسول‌ها یدک و مترجم‌هایشان آمده بودند استقبال. قنسول روس هم بیست نفر قزاق برای استقبال فرستاده بود.

باری والاحضرت بیرون تشریف آوردند. امیر نویان، شاهزاده امامقلی میرزا، محمدولی میرزا، اعلم‌الملک، معزالدوله، سایر رؤسای سرکاری با لباس رسمی در رکاب بودند، من هم جلو افتاده بودم جلو من هم سردار سطوت و امیر آخور و حاجب‌السلطان بودند، جلو آن ها هم آجودان‌ها، صاحب منصب‌ها، گارد قزاق و یدک‌ها بودند.

باری عقب والاحضرت امیرنویان، (با) قدری فاصله شاهزاده امامقلی میرزا، محمد ولی میرزا، بعد سایر رؤسا، بعد عمله‌جات، بعد از قدری فاصله بیرق کشیکخانه. سالار عشایر با سوار کشیکخانه مرتباً می‌آمدند. اول به چادر کارگزاری رسیده، شریف‌الدوله با تمام اجزای کارگزاری با لباس تمام رسمی ایستاده بودند. والاحضرت تشریف آوردند جلو چادر (و) اظهار مرحمت نسبت به شریف‌الدوله (فرموده) از حسن خدماتی که در این یک ماه نموده بود فرمودند. بعد آمدند جلو چادر مالیه، معدل‌الدوله با لباس رسمی با تمام اجزای اداره مالیه ایستاده بودند. بعد آمدند به چادر اجزای عدلیه بعد چادر تجار و به هر کدام موافق به شئوناتشان اظهار مرحمت فرمودند. بعد نظام ایستاده بود (و) قزاق‌خانه و توپخانه، افواج سوار، ژاندارم، یساول قزاق و... از تمام نظامی‌ها احوالپرسی می‌فرمودند، آن ها هم هورا می‌کشیدند (و) احترامات نظامی را به جا می‌آوردند. اغلب اعیان (و) اشراف با لباس رسمی بودند (و) موسیو «ملی نور» رئیس گمرک (و) اجزای گمرک خانه بودند.

باری مردم هم اظهار خوشوقتی (و) زنده باد (و) دعا می‌کردند. جمعیت هم زیاد بود. شاگردهای مدرسه‌ها تمام جلو آمده بودند شاگردهای مدرسه دولتی یک شعری هم برای تبریک ورود والاحضرت گفته بودند (و) به یک آهنگ خوشی می‌خواندند. نزدیک پلِ «قاری کرپی» شاگردهای مدرسه ارامنه ایستاده بودند (و) موزیک خودشان را هم می‌زدند. مدرسه دخترها هم آمده بودند (و) ارکستر ارمنه را می‌زدند. جمعیت هم خیلی بود. روی پشت‌بام‌ها، توی معبرها. همین طور در کمال شکوه به سلامتی وارد میدان توپخانه (شدند)، نقاره خانه هم می‌زدند، توی میدان هم جمعیت زیادی بود. وارد عمارت عالی‌قاپو شدند، مجدالملک، شریف‌الدوله، معدل‌الدوله، محمد ولی میرزا (و) سایر اعیان (و) اشراف (و) رجال آذربایجان جلو آمده بودند و در جلوی درِ عالی‌قاپو ایستاده‌بودندموکب والاحضرت‌که‌واردعمارت شدیک‌دسته‌موزیک‌هم‌توی‌باغ‌ایستاده

بود (و) موزیک می‌زدند. دو تیر توپ هم در موقع ورود در عمارت شلیک شد.

بعد تشریف‌فرمای اطاق بزرگ شدند، رؤسای دوائر دولتی، رؤسای ادارات سرکاری، اعیان و اشراف، رجال آذربایجان، اغلب از طبقات درجه اول ادارات دولتی، آمده توی اطاق ایستاده بودند. والاحضرت نطقی فرموده، اول این که شکرانه خدا را به جای آورده که به سلامتی وارد و صفحات قرچه‌داغ را امن کرده، بعد از حسن خدمات امیرنویان پیشکار کل و بعد از مجدالملک که در غیاب والاحضرت همه روزه در دربار می‌آمد (و) خوب می‌خورد و می‌خوابید! بعد از شریف‌الدوله (که) در ای مدت غیبت والاحضرت و امیرنویان در واقع نایب‌الایاله بوده است (و) خوب خدمات کرده است، (ابراز رضایت کردند). همین طور از سایر روسای دولتی احوالپرسی فرمودند (و) بعد همه مرخص شده رفتند.

پنجشنبه ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

امروزه به واسطه خستگی دیروز (و) به یک روایت که وفات حضرت فاطمه (ع) است، تعطیل شد، سلام و روز رسمی نبود ولی باز از صبح الی ظهر مشغول پذیرائی بودم. عصری هم حضور والاحضرت شرفیاب شده، بعد تشریف بردند حمام. شب را هم برای تشریف‌فرمائی (ورود) آتش‌بازی کردند. عصری هم قنسول‌ها با لباس رسمی آمدند حضور، شریف‌الدوله و من هم لباس رسمی پوشیده بودیم. قنسول روس نیست، مدتی است رفته است به طرف تفلیس و هنوز نیآمده است ولی سایر اجزای قنسول‌گری بودند.

جمعه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۴

دعاهای جمعه را خوانده، لباس رسمی پوشیده، باز مشغول پذیرائی بودم تا موقع سلام (که) رفتم حضور والاحضرت. لباس رسمی‌شان را پوشیده بعد تشریف آوردند

بیرون. تمام رؤسای اداره‌جات دولتی و سرکاری، رجال (و) اعیان (و) اشراف تبریز بلکه آذربایجان جمع بودند.

به رسم معمول سلام منعقد شد، امیرنویان پیشکار کل، شریف‌الدوله و سایرین پای ایوان ایستاده بودند. معدل‌الدوله مخاطب بود. نطقی فرمودند (و) رسومات سلام به جای آمد. بعد دفیله شد، بعد به صاحب منصب‌ها عیدی مرحمت شد، بعد به شاگردهای مدرسه. باز همان آهنگ را بچه‌ها خواندند باری بعد به رجال آذربایجان عیدی مرحمت فرمودند. بعد تشریف‌فرمای اندرون شدند من هم آمدم منزل.

از رشت هم برای سردار سطوت تلگراف آمده که امیر بهادر جنگ که مدتی است احضار به طهران شده است، وارد رشت شد است. خیلی خوشحال بود.

شنبه ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

مجدالملک از دیروز تا به حال اظهار کسالت می‌کند، دیروز هم در موقع سلام حاضر نبود، گویا خیال کناره‌جوئی را می‌کند امروز را هم به جائی سوار نشده در منزل بودم، عصری هم «ملی نور» رئیس گمرک آمده. یک سنجاق لعل خوبی هم سرکار معززالملوک برای والاحضرت منزل مبارک باد تقدیم کرده بود، خودشان هم رفته بودند حضور، یک ساعت از شب رفته مراجعت فرمودند.

یکشنبه ٦ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

قدری در کشیکخانه بودم، بعد سوار شده دو سه چادر را بازدید کردم. تمام روز را در حضور شرفیاب بودم.

امشب را منزل سردار سطوت مهمان هستیم. مهمانی برای ورود امیر بهادر جنگ بود یعنی ولیمه او بود. ساز و آواز هم داشتیم شام خوبی هم سر میز صرف شد ولی

آخرش خوش نگذشت برای این‌که معتضدالسلطنه مست کرده بود (و) نسبت به روس‌ها فحش داد، ناظم‌الداله به حمایت روس‌ها برآمده بنا کرد به معتضدالسلطنه فحش پدر دادن (و) مجلس بهم خورد. شریف‌الدوله هم نطق مفصّلی به سلامتی امیربهادر جنگ کرده (و) به سلامتی او خورده شد. معتضدالسلطنه را هر طوری بود ساکت کرده روانه‌اش کرد(یم).

دوشنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

معتضدالسلطنه همین روزها در خیال حرکت به طهران است، برای این‌که حرکت دیشبش را به قنسول راپرت داده، اثر خوبی نکرده، به شوخی هم، (به) شریف‌الدوله (و) معدل‌الدوله و این‌ها، بدگفته، آن ها هم حضور والاحضرت زبان شکایت باز کرده بودند. باری او هم مشغول تسویه کارهایش شده که همین روزها حرکت بکند.

باری با محمد ولی میرزا رفتیم منزل مجدالملک که از او احوالپرسی بکنیم در ضمن جهت کناره‌جوئی او را بفهمیم و درصدد اصلاحش برآئیم، رفتیم ما را نپذیرفت، مراجعت کردیم.

عصری مجدالملک کاغذ(ی) به من نوشته، عریضه‌ای هم به حضور والاحضرت (و در) ضمن استدعای مرخصی و استعفا از کار کرده بود. از یک طرف هم امروز عصری، حاجی ناظم‌العداله، آدم‌هایش با (آدم‌های) منصورالسلطنه دعوا کرده بودند. خداداد خان رئیس شکارچی‌ها با خود ناظم‌العداله دعوایشان شده بود (و) مفسده‌ای منصورالسلطنه بر پا کرده بود. والاحضرت متغیر شده بودند، من را احضار فرمودند که بروم ناظم‌العداله (را) بیاورم کشیکخانه (و) او را حبس بکنم. گفتند منزل امیرنویان است. سوار شده رفتم منزل امیرنویان، ناظم‌العداله آنجا بود، بعد تفصیلات را گفته، امیرنویان گفت چه عیبی دارد ناظم‌العداله (را) ببر، سوار شده با او آمدیم به در خانه.

ناظم‌العداله را در اطاق خودم گذارده آمدم دیدم والاحضرت خیلی متغیر هستند، چوب و فلک هم حاضر است. نسبت به من هم متغیر بودند که چرا قدری دیر آمده‌ام. دیدم اگر بخواهم ناظم‌العداله را ببرم حضور مورد بی‌مرحمتی خواهد شد. قدری در منزل خودم او را نگاه داشتم تا رفع تغیّر شد. بعد آمدم عرض کردم که از چوبش بگذرید، (والاحضرت) گذشته احضارش فرمودند. تغیّر زیادی کردند (و) او را معزول کردند. بعد امر فرمودند آوردندش در کشیک خانه، آدم‌های منصورالسلطنه را هم آوردند. فی‌الجمله استنطاقی کرده بعد چون ناظم‌العدله را از منزل امیرنویان آورده بودند، دوباره او را فرستادند منزل امیرنویان که اصلاح بکنند. شب را هم در حضور بودم والاحضرت هم بی‌نهایت متغیر بودند. بهر نحوی بود رفع کسالتشان شد.

سه‌شنبه ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

مجدالملک امروز رسماً استعفا کرده است از ریاست دربِ خانه. تلگراف به طهران شده، از طهران هم جواب آمده که استعفای ایشان قبول شده (است) باری تمام روز را در حضور و گاهی در منزل بودم. شب را هم والاحضرت تشریف‌فرمای منزل ما شدند و شام را هم در آنجا میل فرمودند.

چهارشنبه ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

امروز شاهزاده معتضدالسلطنه رو به طهران حرکت کرده (و) از راه معمول (رفته است).

جمعه ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

امروز در باغ امیرنویان مهمان هستیم. والاحضرت هم میل به سواری فرمودند.

باری نزدیک ظهر والاحضرت اقدس سوار شده، اول سوار اسب شده بعد سوار کالسکه شده، چون هنوز قزاق‌ها حاضر نبودند در جلو کالسکه جمعیت کم‌تر بود. باری نزدیک پستخانه از بازار که بیرون (آمدیم)، حاجی اسماعیل امیرنویان سرابی که تحت‌الحمایه روس است و خیلی طرف میل آن‌هاست با دوازده نفر سوار آمد، جلودارهای جلو کالسکه به او گفتند بایست، نایستاد تا رسیدند به سردار سطوت و امیرآخور. چهار سوار جفت جفت جلوش انداخته بود، به قدر ده سوار هم عقب سرش انداخته بود. امیر آخور و سردار سطوت گفتند بایست، بایست اعتنا نکرد. اول هم جلودارها به او گفته بودند که بایست، اعتنا نکرده بود. همین طور در کمال تبخّر آمد تا رسید به دم کالسکه والاحضرت، من آمدم محاذیِ دم در کالسکه که هم از حاجی اسماعیل خان جلوگیری بکنم و هم حائل بشوم که والاحضرت او را نبینند. ولی معلوم شد که والاحضرت از اوّل ملتفت هستند، بعد والاحضرت امر فرمودند کالسکه را نگاه داشته او را که به آن جسارت دیدند که هیچ اعتنا نمی‌کند، کالسکه را نگاه داشته درِ کالسکه را باز فرموده، آمدند روی پله کالسکه ایستادند (و) فرمودند بایست. یک نفر پیاده جلو اسب او را گرفته ایستاد، والاحضرت تغیّر فرمودند (که): می‌خواهی بگیرمت پدرت را در بیآورم. چون او این ترتیب را دید از اسب هم پیاده نشد (و) به ترکی گفت چه کرده‌ام؟ والاحضرت مجدداً متغیر شدند (و) فرمودند بگیریدش! من دیدم سوارهای او از عقب تفنگ‌هایشان را درآورده فشنگ گذاردند، از عقب سر هم سالار عشایر و سالار ارشد تفنگ‌هایشان را فشنگ گذاردند، من دیدم کار دارد صورت دیگری پیدا می‌کند (و) دور نیست مفسده‌ای پیدابشود. فوراً جلو آمده عرض کردم، این مردکه[1] قابل نیست، تشریف فرما بشوید. والاحضرت را سوار کرده، کالسکه را رانده، برای این که از عقب سر زد و خوردی نشود، ایستاده سوارهای کشیکخانه را رد کرده، حاجی اسماعیل خان

۱ـ در متن مرتیکه

را هم رد کرده، والاحضرت هم تشریف فرمای باغ ساعدالسلطنه شدند. دم در کالسکه به من امر فرمودند که بروم تفصیل را به امیرنویان بگویم و به قنسولگری چگونگی را بگویند (و) جداً تنبیهش را از قنسول بخواهند. رو به باغ امیرنویان آمده وقتی که رسیدم دیدم جمعی جمع هستند و مشغول عیش خودشان هستند مجلس عیش بر هم خورد، امیرنویان و شریف‌الدوله و سایرین متغیّر شده فوراً به قنسولگری تلفن کرده، ژنرال قنسول «بلایف» در تفلیس است، «تماتیف» در واقع کفیل قنسولگری است. او فوراً حاجی اسماعیل خان را حبس کرده، خود «تیماتیف» هم عصری قرار شد بیآید به کارگزاری (که) در این باب مذاکره بشود، والاحضرت هم سخت ایستادگی کرده که اگر او نیآمد (و) تنبیه نشود من شهر را تخلیه کرده خواهم رفت. منصورالسلطنه را هم عقب سر من امر فرمودند که بیآید به امیرنویان بگوید که اگر حاجی اسماعیل خان را نیآورند (و) تنبیه نکنند من سوار خواسته‌ام بفرستم که او را دستگیر بکنند. باری امیرنویان پیغام داده که صبر بفرمائید تا عزیزالسلطان شرفیاب بشود (و) مطالب را به عرض برساند، بعد مختارید. باری نهار با دست‌پاچگی صرف شد. شرفیاب شده، والاحضرت را از آن خیال منصرف کرده، بعد تشریف‌فرمای عالی‌قاپو شدند. امیرنویان شرفیاب شده، بعضی تلگرافات لازمه به طهران و به جانشین قفقاز شد، بعد شریف‌الدوله با «تماتیف» کفیل قنسول روس آمده، شرفیاب شده حاجی اسماعیل خان را هم با سوارهایش خلع اسلحه کرده، خودش را هم حبس کردند.

شنبه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

امروز را هم تمامش را در منزل و حضور شرفیاب بودم، به جائی نرفته مشغول مذاکرات (بودم). حاجی اسماعیل خان را هم در قنسولخانه حبس کردند. جواب جانشین قفقاز هم آمده، خیلی اظهار تأسف کرده بود از این حرکت که او کرده بود و در



امیربهادر جنگ هم (از روسیه) وارد طهران شده و حضور همایونی شرفیاب
شده و لقب سپهبد اعظمی هم مرحمت شده است.

جواب گفته بود که دستور لازمه به «بلایف» و به ژنرال قنسول داده شد (و) همین دو روزه حرکت خواهد کرد. می‌آید به تبریز (و) اقدامات لازمه را خواهد کرد. از تهران هم خبر رسید که در سفارت مشغول مذاکرات هستند. در طهران گویا غیر از این شهرت پیدا کرده بوده است که تیر و تفنگ هم (در) کرده‌اند. این بود که (اغلب) تلگرافات کرده بودند (و) جویای سلامت والاحضرت و اغلب همقطارها شده بودند.

باری اخباراتی که از طهران رسیده از این قرار است: معتمدالدوله حاکم عراق شده خیلی مقتدر (و) با روس‌ها هم کمال دوستی را دارد. عمیدالملک هم حاکم کاشان، سیف‌الدوله حکومت ثلاث، شاهزاده مؤیدالسلطنه حاکم قم شد، اصفهان را هم روس‌ها تصرف کرده، و (در) شیراز هم یک دسته ژاندارمری مطیع دولت یک دسته متمرد را خلع سلاح کرده است. روس‌ها هم از طرف کرمانشاهان وارد خاک عثمانی شده(اند). منتصرالدوله و ملک‌زاده پسر ملک‌المتکلمین را در آباده دستگیر کرده‌اند (و) منتصرالدوله و ملک‌زاده را تیرباران کرده‌اند. ای کشته که را راکشتی...!

باری سردار منصور بهرام میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان، از لندن از بندر گاله می‌رفته فرانسه، کشتی‌اش به مین خورده، غرق شده، و مرحوم شده. باری دیگر از اخبارات تازه: مواجب حضرت اقدس و ظل‌السلطنه راکه مجلس عالی قطع کرده بود دولت برقرار کرده است. سلطان محمد میرزا امیر اکرم رئیس پرسنل وزارت داخله شده است. اعزازالسلطنه بناست وارد اداره قزاق خانه (بشود). از حقوقات ادارات دولتی به قدر چهار پنج کرور کم کرده‌اند سپهسالار اعظم هم وکلای مجلس را خواسته است و گفته است دولت پول ندارد که پول به شما بدهد (و) در واقع جوابشان کرده است، رکن‌الدوله هم (که حکومت) لرستان و عربستان را به او مدتی است داده‌اند، این روزها حرکت خواهد کرد.

یکشنبه ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

رفتم منزل مجدالملک، مشغول تهیه حرکت کردن است. بارو بنهٔ خودش را از راه معمولی فرستاده است ولی خودش از راه روسیه خواهد رفت.

دوشنبه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴

امروز از صبح سوار شده تشریف‌فرمای حکم‌آباد شدند. نهار گرم هم آنجا حاضر کرده بودند. در یک باغ بسیار باصفائی چادر برای والاحضرت زده بودند. مدتی در حضور بودیم. صحبت از هر قبیل بود، بعد از نهار هوا ابر شد، باران شدیدی بارید (و) آسمان هم صداهای زیادی می‌کرد قدری بازی کرده بعد رفتم شزفیاب شدم.

قدری که هواتخفیف پیدا کرد والاحضرت سوار شده به اسب. قدری که از حکم‌آباد دور شدیم از طرف بالای شهر طرفِ باغ امیرنویان آمدیم منزل. موزیک هم می‌زدند. من نماز خوانده در حضور شرفیاب بودم، بعد والاحضرت تشریف‌فرمای اندرون شدند.

بسم الله الرحمن الرحیم

سال لوی ئیل جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴ - ۳۰ حمل

این پنجمین روزنامه سفرنامه سفر تبریز من است که نوشته می‌شود. به خواست خداوند قادر متعال انشاءالله تعالی به خوشی چیزهای خوب نوشته خواهد شد.

حقیر غلامعلی عزیز السلطان

سه شنبه ۱۵ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول اغلب از رؤسا، صبح آمدند اینجا، بعد والاحضرت بیرون تشریف آورده، شرفیاب شدم، امیرنویان. شریف الدوله هم بودند. عصری هم والاحضرت سوار شده تشریف فرمای لیل آباد شدند. شب را هم در حضور شرفیاب بودم تا موقع کشیک.

چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

باز هم به رسم معمول جمعی صبح اینجا بودند. بعد والاحضرت بیرون تشریف فرما شدند، شرفیاب بودیم. تا عصری مشغول کار و کاغذخوانی بودند. تمام روز را در حضور بودم.

اخبارات تازه اینست که: امیربهادر جنگ هم وارد طهران شده، حضور همایونی هم شرفیاب شده، لقب سپهدار اعظمی هم مرحمت شده است.

پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

مجدالملک آمد با پسرهایش، حشمت خلوت داودخان (و) میرزا اسماعیل خان، مرخصی حاصل کرد که فردا از راه روسیه بروند به طهران. قدری با مجدالملک فرمایشات و صحبت فرموده، بعد پای مبارک را بوسیده مرخص شدند.

جمعه ۱۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

صبح زود آدم‌ها را فرستادم منزل مجدالملک. چائی و قلیان (و) تشریفات برای اشخاصی که خواهند آمد مشایعت مجدالملک، حاضر کرده بودند. من هم دعاهایم را خوانده بعد رفتم منزل مجدالملک. تمام رؤسای اداره سرکاری و غیره (و)

پیشخدمت‌ها (و) اغلب اعیان آمدند، بعدهم امیرنویان آمده قدری نشسته خداحافظی کرد (و) رفت. به قدر دو ساعتی مشغول پذیرائی بودیم. بعد کالسکه حاضر کردند (و) من برای مشایعت با مجدالملک در یک کالسکه نشسته، اغلب از رؤسا هم سوار اسب و درشگه شده برای مشایعت آمدند. در بین راه اظهار پشیمانی می‌کرد ازاین استعفائی که کرده بود و می‌گفت من گول معتصم الملک و مکرم الدوله و نصرت الملک را خوردم. رفتیم تا «شام غازان» که محلّ راه آهن است. آنجا چادر زیادی زده بودند از برای قهوه‌خانه، در واقع گار ماشین آنجا خواهد بود. تا به شهر دور است، تقریباً یک فرسنگ راه است، چادرهای زیادی زده‌اند آنجا، صندلی و میزها و نیکمت‌های چوبی گذارده‌اند قهوه‌خانه‌ها (و) در واقع رستوران‌ها درست کرده‌اند، واگون زیادی هم ایستاده است اما تمام بارکش است (و) لکوموتیوهای خوب دارد. سرکار مغزّزالملوک (و) نورالسلطنه هم برای مشایعت زن مجدالملک آمده بودند یکی از این چادرها را پرده‌هایش را انداخته بودند (و) برای حضرات مرتب کرده بودند. از قراری که می‌گویند گار را در همین جا خواهند ساخت ولی به یک روایت گار را نزدیک تر (به) شهر خواهند برد ولی چون شهر مرتفع است اگر بخواهند نزدیک به شهر ببرند خرجش زیاد می‌شود. باری اوّل گفتند یک ساعت دیگر ترن حرکت خواهد کرد، بعد گفتند دو ساعت دیگر. باری در یکی از این چادرها نشسته، جمعی هم بودند محمد ولی میرزا، معزالدوله، منصورالسلطنه که عیالش هم خواهر عیال مجدالملک است می‌رود. بعد موقع ظهر شد از سایر همقطارها عذر خواسته با مجدالملک وداع کرده رفتند (و) دیگر کسی نماند الاّ من. نان و تخم مرغی آورده صرف شد تا یک ساعت و نیم بعد از ظهر من آنجابودم. یک واگون که نسبتاً بهتر بود برای مجدالملک معین کرده بودند. حضرات را آورده توی واگون نشانده، خداحافظی کرده، با خودش و پسرهایش روبوسی کرده، سوار کالسکه شده، حرکت کرده آمدم رو به شهر. باری آمدم خانه، والاحضرت در

حیاط خلوت بودند عصری بیرون تشریف آورده در حضور بودیم. شب را هم تشریف فرمای خانهٔ ما شدند (و) تا ساعت شش تشریف داشتند.

شنبه ۱۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

صبح والاحضرت بیرون تشریف فرماشدند، عصر هم سوار شده، تفرجی فرموده مراجعت کردند، موزیک می‌زدند، شب را هم به رسم معمول در حضور بودم.

یکشنبه ۲۰ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول والاحضرت بیرون تشریف آورده امیرنویان و سایر رؤسای اداره‌جات دولتی سرکاری به حضور مشرف بودند موزیک هم می‌زدند تا مغرب بعد والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

دوشنبه ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز چون دوشنبه بود خلوت تر بود ولی امیر نویان آمده بود به حضور. حیاط‌های مجدالملک را قرار بر این شده است که برای پیشکاری کل مرتب بکنند، یعنی پیشکار کل آنجا بنشینند. باری والاحضرت بیرون تشریف آورده شرفیابی حاصل کردم، تا موقع نهار و بعد از نهار مشغول کار بودند. حاجی اسماعیل خان سرابی را هم آوردند به کارگزاری (و) تبعیدش کردند، تمام امتیازهای دولتی را از (او) گرفته (او را) بردند، که تا والاحضرت اجازه ندهند حق آمدن به خاک ایران را نداشته باشد. باری عصر هم والاحضرت تشریف فرمای خانه ثقةالاسلام شدند.

سه‌شنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امیرنویان (و) جمعی از رؤسای درباری و دولتی بودند، اخبارات تازه نبود (و)

مشغول کار بودند. مکرم الدوله هم امروز آمده مرخص شد که برود به طهران

چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون تشریف آورده، شرفیابی حاصل کرده، امیرنویان هم آمده شرفیاب شده، مشغول کار شدند، عصری هم سوار شده در رکاب رفتیم به همان باغ لیل آباد.

پنجشنبه ۲۴ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز امیرنویان رفت (و) در عمارت مجدالملک (نشست). حیاط بیرونی‌اش (را) هم ادارهٔ قشونی کرده‌اند. عصر هم والاحضرت سوار شده تشریف بردند خانه سید المحققین پسر مرحوم نظام العلماء.

شب را هم در تاتر دعوت کرده بودند. یک ساعت از شب گذشته تشریف فرمای تآتر شدند. امیرنویان، شریف الدوله (و) قنسول‌ها بودند. والاحضرت دو پرده بیشتر تماشا نفرمودند. تازه از تفلیس آمده(اند)، بازی‌های خوب در آوردند. معتصم الملک امّ‌الفساد هم امروز گورش را پدر... گم کرده رفت به طهران از راهِ روسیّه.

جمعه ۲۵ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز جمعه بود (و) کسی در حضور نبود. باری تمام روز را در حضور شرفیاب بودم عصر هم سوار نشده تشریف فرمای حمام شده، شب را هم بر حسب معمول شرفیاب شدم.

شنبه ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان، جمعی بودند: نصرت الملک، بصیرالسلطنه، معدل الدوله

(و) مکرم الملک که رسماً (بعد از) مراجعت از سفر «قراچه داغ» معاون امیر نویان شده است. امیرنویان شرفیاب شده بعد مشغول کار شدند. میرزا ابوالقاسم خان هم رسماً رئیس بیوتات شده است.

یکشنبه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

رفتم‌منزل‌امیرنویان‌بعدآمدم‌توی‌باغ،والاحضرت‌اقدس هم به رسم معمول بیرون تشریف آورده، تمام رؤسای دوائر دولتی و سرکاری بودند، (و) مشغول کار بودند. عصری سوار شده، به همان باغ «لیل آباد» تشریف بردند شب را هم در منزل ما بودند.

دوشنبه ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز هم به همان رسم معمول گذشت، والاحضرت بیرون تشریف داشته، مشغول کار بودند تا عصر، امروز هم سوار نشده حمّام تشریف بردند.

سه شنبه ۲۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز والاحضرت زودتر بیرون تشریف آورده برای تهیه (استقبال) معاون لشگری جانشین قفقاز که روز شنبه ۳ شهر رجب خواهدآمد و افتتاح راه آهن در آن روز خواهد شد. امیرنویان، شریف الدوله، محمد ولی (میرزا) در حضور بودند (و) ترتیب کارها را می‌دادند. نظم الممالک همشیره زاده حاجی نظام الدوله (که) رفته بود در تفلیس بعضی اشیاء (و) اسباب و مشروب بخرد، اسباب‌ها را آورده بود. یک میز سی و شش نفره با صندلی‌ها و کارد و چنگال آورده بود (که) از نظر مبارک گذشت. بعد عصر قنسول رفت منزل امیر نویان برای ترتیب دادن تشریفات معاون. باری شب را هم تشریف فرمای خانه ما شدند (و) تا ساعت شش آنجا بوده بعد تشریف فرمای عمارت خودشان شدند.



۱ـ گراندوک جانشین امپراتور و حکمران قفقاز، ۲ـ شریف‌الدوله نماینده وزارت خارجه،
۳ـ سردار غلامعلی خان عزیزالسلطان

چهارشنبه سلخ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) مشغول کار بودند. علاوه بر کارهای دیگر (مشغول) کارهای مهمانی و پذیرائی معاون نظام (گراندوک) بودند. امیرنویان (و) شریف الدوله هم شرفیاب بودند. محمد ولی میرزا هم کارهای مهمانی به او محول شده (بود) و مشغول کار بود. امشب را هم قنسول فرانسه «موسیو نیکلای» با زنش در حضور والاحضرت مهمان بودند چون که قنسول فرانسه خواهد رفت به تفلیس و قنسول آنجا خواهد بود.

پنجشنبه غره شهر رجب سنه ۱۳۳۴

نصرت الملک آمده، شرفیاب شد، مرخص شد و رفت مبلغ چهارصد تومان هم به او انعام مرحمت شد. باری متصل من و محمد ولی میرزا مشغول کار بودیم.

مکرم الملک (با) هشتاد نفر قزاق (و) چند نفر صاحب منصب، امروز صبح با قنسول رفتند به جلفا برای استقبال. عصری هم مجیدالدوله پیشخدمت اعلیحضرت که از طهران آمده است برای بعضی (از) کارهای شخصی خودش (شرفیاب شد)، در ضمن ما در اعلم الملک و حشمت السلطنه را هم آورده که ما در زن خودش می‌شود. عیال اعلم الملک را هم آورده ولی هنوز عروسی نکرده است. عقدش را در طهران کرده‌اند، عروسی را هم بعدها خواهند کرد.

باری والاحضرت تا یک ساعت از شب گذشته بیرون تشریف داشته، مشغول کار بودند. بنّاها مشغول کار تعمیرات بودند. اطاق‌ها را فرش و مزیّن می‌کردند (و) قالیچه به در و دیوارهامی‌کوبیدند. صرف شام کرده قدری استراحت کرده، در موقع کشیک حاضر شدم.

جمعه ۲ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

عمارت بزرگ را دورش را قالی کوبیده بودند (و) اطاقش را فرش می‌کردند. خود والاحضرت هم تشریف آورده، دستور می‌دادند (و) کار می‌کردند تا وقت نهار. برای این که مردم راحت مشغول کار باشند والاحضرت تشریف بردند خانهٔ ما نهار را آنجا صرف کردند.

تلگرافی از مکرم الملک رسید که معاونِ جانشین با ژنرال‌ها وارد سرحد جلفا شده‌اند. از طرف والاحضرت امیرنویان تبریک و خوش آمد گفتند. باری دو ساعت به غروب والاحضرت هم تشریف آورده تماشای میز را فرمودند.

شنبه ۳ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز روزِ افتتاح رسمی راه آهن (و) ورود معاونِ جانشین نیکلای[۱] است. دیشب بنا بود در ساعت هفت بعد از نصف شب که تقریباً نیم از دسته گذشته باشد، ورود بکند (و) راه آهن افتتاح بشود.

والاحضرت هم صبح زود برخاستند، مشغول لباس پوشیدن شدند، من هم لباس تمام رسمی پوشیده،سرکرده‌های کشیک خانه، سالار عشایر، سالار همایون، سالار ارشد، صمصام السلطان، شاهزاده علاءالسلطان، علاءالسلطان سرابی، شجاع لشگر جریبانلو، شجاع الممالک کلیبری، نصرت خان حسنبگلو، احمد پاشا خان، تمام با لباس رسمی که تازه برایشان ترتیب داده‌ایم آمده بودند.

ترتیب ورود معاون اینست که: صبح زود امیر نویان می‌رود آن طرف رودخانه «آجی» به قدر نیم فرسنگ هم از رود «آجی» می‌گذرند. آنجا (تِرَن) می‌رسد، قنسول

۱ـ در روسیه تزاری رسم این بود که همیشه یکی از شاهزادگان بزرگ به عنوان جانشین امپراتور بر ارتش مستقر در قفقاز فرماندهی می‌کرد.

امیر نویان را به معاون معرفی می‌کند و سایر صاحبمنصب‌ها را معاون به امیر نویان معرفی می‌کند، بعد با هم سوار «ترن» می‌شوند می‌آیند تا دَمِ پل «آجی» که تازه ساخته شده برای راه آهن و آنجا خواهند ایستاد. قنسول‌ها وزن‌هایشان، اجزای راه‌و...و...و... آن طرف پل. کشیش ایستاده مشغول دعا خواندن می‌شود، والاحضرت هم در این سر پل «آجی» ایستاده‌اند و منتظر اتمام دعا هستند. وقت اتمام دعا والاحضرت هم از پل قدیم سوار می‌شوند(و) تشریف فرمای آن پل می‌شوند و راه راکه جلوش را با روبان بسته‌اند افتتاح می‌فرمایند.

امیرنویان هم صبح زود از جلو رفته است. والاحضرت بنا بود که زودتر بروند ولی قدری تأخیر شد. از قنسولگری تلفن کردند که قدری تعجیل بفرمایند.

بعد از یک ساعت والاحضرت سوار شده، توی میدان توپخانه هم توپ چی (و) سربازهای فوج سوّم اقبال به قدر سیصد نفر بودند، گارد که از فوج قرچه داغ است به قدر پنجاه نفر می‌شود، سوار کشیکخانه هم یکصد نفر بودند. موزیک زده احترامات نظامی راکرده، والاحضرت هم سوار اسب بودند (و) از همه احوالپرسی فرموده، (آنها هم) هورامی‌کشیدند. بعد سوار کاسکه شده، حرکت فرمودند تا رسیدیم به رودخانه «آجی»، در عمارت‌هائی که برای راه شوسه درست کرده‌اند در واقع باج گیر خانه است، در آنجا یک اطاقی را برای والاحضرت مرتب کرده بودند، شیرینی و چائی حاضر کرده بودند که والاحضرت اقدس استراحت بفرمایند تا موقع رسیدن معاون، پذیرائی که بایست امیر نویان بکند به عمل بیاید، دعا را بخوانند، آن وقت با تلفن اطلاع بدهند که والاحضرت حرکت بفرمایند.

من هم مدتی حضور والاحضرت بودم، بعد سوار کشیکخانه را آورده از پل «آجی» گذرانده، آن طرف پل صف بسته، قدری سوارهای کرد اسب‌هایشان را با هم دوانده، تماشا کرده، بعد آمدم حضور والاحضرت، والاحضرت هم از اطاق بیرون

آمده بودند (و) روی پل ایستاده بودند (و) تماشای رودخانه را می‌فرمودند. رودخانه هم آبش زیاد بود.

ظهر شد، خبر رسید که والاحضرت حرکت بفرمایند. باری سوار کالسکه روبازی شده، هوا هم خیلی خوب بود، اطراف رودخانه «آجی» تماماً سبز و خرم بود. باری من پای کالسکه بودم مطابق درِ کالسکه، پشت کالسکه اعلم الملک، معزالدوله، اعتماد حضرت، منصورالسلطنه سرایدار باشی و ناظم خلوت بعدش عمله خلوت چند نفر، که برایشان لباس تازه دوخته بودند. بعد بیرق کشیکخانه و رؤسای اداره کشیکخانه، بعدش کالسکه دولتی که شریف الدوله (و) محمد ولی میرزا نشسته بودند، پشت سر آنها تیپ کشیکخانه، بعد سایر نوکرهای ملتزمین، در جلوی کالسکه هم حشمت السلطنه امیر آخور، جلو سردار سطوت و حاجب السلطان، جلوی آنها آجودان و جلوتر از آن ها یدک‌ها و قزاق (و) بیرق قزاق‌ها. جلوی کالسکه همین طور رفتیم تا نزدیک پل جدید که راه آهن است لکوموتیوها و واگون‌ها ایستاده بودند. جمعیت زیادی هم از ایرانی (و) فرنگی (و) زن‌های قنسول‌ها، زن‌های ارامنه. خیلی جمعیت بود. ترن ایستاد یک دسته قزاق که به قدر هشتاد نفر (بودند) با موزیک جلو رفته بودند، یک دسته قزاق روس با صاحبمنصب‌های ایرانی و روس ایستاده بودند والاحضرت هم سوار اسب بودند. شاهزاده امامقلی میرزا هم سواره ملتزم رکاب بود. آمدیم تا نزدیک ژنرال‌های روس، والاحضرت پیاده شدند، آن ها جلو آمدند، استقبال کردند، یک نفر هم قزاق روس متّصل عکس می‌انداخت و با دوربین‌های متعدد یک دوربین «سینماتوگراف» داشت که متصل عکس بر می‌داشت. باری امیرنویان معاونِ «گراندوک» راکه اسمش «بنیش کویچ» است که رئیس «اتاماژور» کل قشون روس بوده است. سنش هم چهل و پنج سال است، و جوان خوش اندام خوش روی بسیار مؤدبی است، معرفی شده، والاحضرت به او دست دادند، بعد او سایر صاحبمنصب‌ها و ژنرال‌های همراهش را معرفی کرد. اسامی

آنها از این قرار است:

«ژنرال کرویه پنسکی» که در واقع در دربارِ جانشین سمت ریاستی دارد، «ژنرال داشیلفسکی» رئیس کل راه آهن‌های قفقازیه، «ژنرال کلوبوف» رئیس حمل و نقل، «ژنرال پاوکورستکی» مهندس و رئیس کل راه‌های ایران، این چند نفر تمامشان از دولت خودشان نشان «سنت آنا» درجهٔ اولش را دارند، بعد «ژنرال شامبلان فولویف» که منصب پیشخدمتی امپراطور را هم دارد، در واقع درباری است. «ژنرال تمامشف» و «ترسکینسکی» مهندس کل راه‌های ایران. این ها هم نشانه درجه اوّل «سنتن اسلاف» را دارند، «پرنس تون دوتوف» آجودان جانشین خود معاون از دول خارجه نشان‌های عالی دارد. بعد چند صاحب منصب دیگرِ جزء هم بودند که معرفی نشدند. رئیس راه آهن ایران هم که «ترسکینسکی» است از دولت روس نشان درجه اوّل «انا» دارد. باری بعد والاحضرت هم اول شریف الدوله را معرفی کرد، بعد من، بعد شاهزاده امامقلی میرزا، (به) همه دست دادبعد شریف الدوله سایر ملتزمین رامعرفی کرد، در این موقع باران به شدت بنای باریدن راگذارد، والاحضرت با معاون و امیرنویان و سایر ژنرال‌ها و قنسول‌ها (و) رئیس راه آهن تشریف فرمای سر پل شدند. روبانی که سر پل بسته بودند سه رنگ بود، به رنگ بیرق‌های روس، یک قیچی آوردند (و) به دست والاحضرت دادند، به دست خودشان آن بند را بریده بعد رئیس (راه) آن بند بریده (را) تکه تکه کرده به والاحضرت و معاون (و) امیرنویان و شریف الدوله ومن یادگار داده، عکاس‌ها هم متصل مشغول عکس انداختن بودند (و) بعد مراجعت فرمودند (و) آمدند توی واگونی که مخصوص، برای سواری والاحضرت آورده‌اند. این واگون، بسیار خوب واگونی است، تاریخی هم هست (و) مال ناپلئون سوم بوده است که دولت روس از فرانسه خریداری کرده است. باری اطاق‌های خوب (و) دست و روشوئی‌های اعلا دارد همه با مبل و زینت‌های خوب. یک اطاق سالن خوبی هم دارد که مبل‌های خوب

داشت. باری والاحضرت و معاون، شریف الدوله، ژنرال‌ها و من در اطاق بزرگ سالن در حضور والاحضرت نشسته صحبت می‌فرمودند. شیرینی (و) شربت (و) شامپانی هم روی میز گذارده بودند.

باران ایستاد و ترن حرکت کرد. از همان جا که افتتاح شده بود حرکت کرده از روی پل جدید «آجی» گذشته رو به «شام غازان» رانده، تقریباً تا شام غازان یک فرسنگ می‌شود (در راه) هم آرام حرکت می‌کرد. در بین راه هم والاحضرت با ژنرال معاون و سایرین صحبت می‌کردند، روی لکوموتیو و سایر واگون‌ها هم تمام بیرق ایران و روس زده بودند. همین طور آمدیم تا وارد گار شدیم. جمعیت زیادی از اهل شهر از ارمنی و زن‌هایشان و مسلمان‌ها برای تماشا آمده بودند. قزاق‌های روس و ایران هم سواره و پیاده ایستاده بودند. یک طرف هم چادرهای زیادی زده بودند، چادر بزرگ والاحضرت، چندین چادر هم بلدیه و غیره زده بودند. دو دسته موزیک هم ایستاده بود. سلام زدند بعد مقابل چادر والاحضرت ترن ایستاد، پیاده شده وارد چادر شدند. بعد شریف الدوله، معدل الدوله، معزالدوله، حاجب السلطان، (رؤسای) سایر دوائر دولتی، اجزای مالیه (و) کارگزاری، معین السلطنه و اجزای عدلیه «موسیو ملینور» و سایر اجزای گمرک، رئیس تلگراف، رئیس پست (و) سایر اعیان و اشراف (و) صاحب منصب‌های اعزامی (و) معتبرین شهر را معرفی کرده به هر کدام دست داده تعارف می‌کرد. موزیک می‌زدند. در چادر نشسته صحبت کردند ما ها هم آمدیم توی چادرهای دیگر. بعد از نیم ساعت والاحضرت اقدس و معاون و سایر ژنرال‌ها سوار همان واگن شده، قدری ایستاده، بعد دوباره ترن حرکت کرد، رفتیم برای همان جا که سوار شده بودیم باز در همان سالن نشسته، ترن یواش یواش حرکت می‌کرد باری از رودخانه «آجی» گذشته بعد پیاده شده، ژنرال معاون و سایر ژنرال‌ها قدری مشایعت کرده، بعد والاحضرت سوار کالسکه شده موزیک می‌زدند، بعد ژنرال معاون و سایر

ژنرال‌ها با امیرنویان مراجعت کرده سوار ترن شده دوباره مراجعت (به) «شام غازان» کردند که امیر نویان با ژنرال معاون در یک کالسکه دولتی نشسته بروند قنسولگری بعد مراجعت بکند بیآید به عالی قاپو.

باری آن‌ها رفتند (و ما) به سرعت آمدیم به عالی قاپو، توی میدان مجدداً همان سربازها ایستاده بودند. والاحضرت هم نزدیک میدان سوار اسب شده بعد احوالپرسی کردند (و) تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

عصری ژنرال معاون با سایر ژنرال‌ها خواهند آمد حضور والاحضرت اقدس (و) شرفیاب خواهند شد و نشان عقاب سفید را از طرف دولت روس برای والاحضرت خواهند آورد. نشانِ آنّایِ درجه اول هم برای امیر نویان، نشان «سنت اتن اسلاف» درجه اول هم از برای شریف الدوله. شب را هم با لباس تمام رسمی در حضور والاحضرت صرف شام رسمی خواهد شد.

نیم ساعت به غروب مانده لباس رسمی پوشیده، توی باغ هم قراول گذارده، تشریفات را درست کرده، صاحب منصب‌های کشیک خانه را دم در اطاق نگاه داشته، تمام اجزای در خانه سرکاری با لباس رسمی حاضر شده، والاحضرت هم لباس رسمی پوشیده بعد ژنرال معاون آمد موزیک سلام روس را زدند (و) احترامات نظامی را به عمل آورده بعد من صاحب منصب‌های کشیکخانه (را) که رؤسای ایلات هستند معرفی کرده به (همه) دست دادند بعد وارد اطاق شدند، یک طرفِ اطاق ژنرال معاون و سایر صاحبمنصب‌ها صف بسته (بودند) یک طرف اطاق ایرانی‌ها. اول امیرنویان بعد شریف الدوله بعد من بعد از من محمد ولی میرزا بعد اعلم الملک و معزالدوله (و) امیر آخور (و) منصورالسلطنه و اعتماد حضرت و سرایدارباشی ایستادند بعد حشمت السلطنه در را باز کرد و سلام داد. ژنرال معاون نطق مفصلی کرد راجع به آمدن خودش (و) اتحاد دولتین از جانب امپراطور نیکلا. بعد نشان عقاب سفید را از جعبه‌اش در آورده با

حمایلش زد به سینه والاحضرت. سلام روس را زدند (و) همه صاحب‌منصب‌ها به حالت نظامی، ایستادند، بعد نشان آنای درجه اوّل را آورده زد به سینه امیرنویان، دوباره سلام را زدند بعد نشان «سنتن اسلاو» را زد به سینه شریف الدوله. بعد والاحضرت هم نطق مفصلی فرمودند که عین نطقش را من درج می‌کنم (که) این است: «از این عطیه اعلیحضرت امپراطوری نهایت تشکر حاصل است. احساسات و امتنانات قلبیه خود را از این موهبت عظمی که حامل هدیه امپراطوری هستید اظهار نموده، ضمناً آنجناب را به تفقدات اعلیحضرت شاهنشاهی در اعطای تمثال همایون تبریک میگویم و مقدم شما و همراهان عزیز را محترم میشمارم.» در این موقع یک قطعه تمثال مرحوم ناصرالدین شاه که قبلاً از طهران خواسته بودند به من امر فرمودند توی یک سینی گذارده آوردم، والاحضرت به دست خودشان انداختند به‌گردن معاون و آن وقت سلام ایران را زدند. او هم نطق مفصلی کرد مبنی بر تشکرات... دولتین. بعد دوباره من سینی دیگری (را) آوردم که پنج عدد نشان درجه اول خارجه با حمایل‌های سبز و یک قطعه نشان سوم خارجه که مکلل بود (و) مالِ «بلایوف» قنسول بود آوردم. امیرنویان به دست خودش به سایر ژنرال‌ها که اسامی آن ها نوشته شده است داد. موزیک سلام ایران را زد، همه به حال نظامی ایستادند. یک قطعه نشان «سنتن اسلاو» (از) درجه دومش که ستاره دار است هم، از برای من خواسته بودند ولی نرسیده است، چون اول می‌خواستند به من هم یک نشانی بدهند که برای بعضی‌ها آورده‌اند از قبیل «آنای دوّم» و «سنتن اسلاو» دوم ولی نشان من «سنتن اسلاو» دوم با ستاره است و بعد از نشان شریف الدوله نشان من است، آن نشان را بایست امپراطور بدهند و جانشین حق امتیازش را ندارد. به این جهت که بایست امپراطور آن را (تصویب) بکند تأخیر شده است ولی گفت که به شما هم فلان مرحمت شده به اعلم الملک (و) سردار سطوت هم از همان نشان من مرحمت شده است. باری بعد ژنرال معاون با سایر ژنرال‌ها مرخص شده رفتند که برای موقع شام حاضر بشوند.

باری آن ها رفته والاحضرت حمایل روس (و) نشان عقاب را زدند (و) لباس سفید رسمی پوشیدند بعد من آمدم منزل نماز خوانده دوباره لباس پوشیده، یک ساعت از شب گذشته مهمان‌ها آمدند. میز چهل و چهار نفره در حضور والاحضرت بود. امیر نویان، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، من، معدل الدوله، اعلم الملک، معزالدوله، حشمت السلطنه، شاهزاده امامقلی میرزا، نظام الدوله، رئیس پست و تلگراف، شاهزاده مقتدرالدوله هم از ایرانی‌ها بودند. شام خوبی صرف شد و والاحضرت به سلامتی امپراطور نطقی فرمودند، سلام روس را زدند بعد ژنرال معاون به سلامتی اعلیحضرت سلطان احمد شاه نطقی کرده، سلام ایران را زدند. بعد امیرنویان برخاسته به سلامتی ولیعهد و دولت روس نطق کرد بعد ژنرالِ معاون به سلامتی جانشین قفقاز نطقی کرد، سلام روس را زدند بعد والاحضرت به سلامتی معاون و همراهانش نطقی کرد او هم در جواب تشکرات کرد. بعد از صرف شام تشریف فرمای اطاق دیگر شدند، صرف قهوه شدبعدآتش‌بازی‌کردند،برای‌یک ساعت بعد از نصف شب مهمان‌ها مرخص شده رفتند.

یکشنبه ۴ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

سه ساعت به ظهر مانده، امروز بایست با لباس رسمی با رؤسای کشیکخانه بروم دیدن معاون. باری رؤسای کشیکخانه با لباس رسمی حاضر شده من هم لباس رسمی پوشیده رفتیم به قنسول خانه. جمعیت زیادی از اعیان (و) اشراف شهر و رؤسای ادارات دولتی و سرکاری همه با لباس رسمی آمده بودند (و) ژنرال پذیرائی می‌کرد. دست داده دوباره رؤسای عشایر و سرکردگان را معرفی کرده من را به تفلیس دعوت کرده، سایر صاحبمنصب‌ها و خودش کارتِ اسم خودشان و منزل‌هایشان را در تفلیس به من دادند. بعد برخاسته آمدم منزل.

امروز نهار را در باغ امیرنویان با لباس رسمی صرف خواهیم کرد. عصر را هم در

قزاقخانه خواهیم رفت. والاحضرت هم در قزاق‌خانه تشریف فرماخواهند شد. ژنرال معاون هم پیش از ظهر از امیرنویان و شریف الدوله بازدید خواهدکرد.

باری ما هم سوار شده رفتیم به باغ امیرنویان. به قدر پنجاه و پنج نفر مهمان خواهد بود. ایرانی ها را هم دو دسته کرده‌اند یک دسته امروز هستند (که) اشخاصی هستند که مسندکار هستند، اغلب از شاهزادگان، رجال و اعیان، فردا شب هم باز به قدر پنجاه نفر خواهند بود. یک ساعت بعد از ظهر رفتیم سر نهار، نهار خوب مفصلی صرف شد. امیرنویان هم نطق مفصلی کرده به سلامتی امپراطور و ولیعهد روس، ژنرال معاون هم در جواب به سلامتی اعلیحضرت و والاحضرت نطقی کرد. بعد شریف الدوله به سلامتی جانشین قفقاز و معاونش نطقی کردند (مبنی بر) دوستی مابین دولتین، نزدیک شدن راه‌ها (و) اتحاد (و) دوستی دولتین.

باری سه ساعت به غروب نهار تمام شد، بعد رفتیم توی اطاق، والاحضرت هم من را پای تلفن احضار فرمودند که چه موقع بایست رفت به قزاقخانه من هم تعیین وقت کردم. باری ژنرال سوار شده، رفت به قزاقخانه. من هم با امیرنویان سوار شده رفتیم به قزاقخانه. از جلو صف گذشته، از قزاق‌ها احوالپرسی کرده، آن ها هورا کشیدند بعد آمدیم توی چادری که زده بودند نشسته قزاق‌ها قدری مشق کرده، ماژر عباس خان که حالا سرتیپ است (و) در قزاقخانه (است) او فرمان می‌داد. بعد والاحضرت سوار اسب تشریف فرمای میدان شدند. ژنرال با سایر صاحبمنصب‌های روس وغیره و امیرنویان هم آمدند جلو. والاحضرت هم پیاده شده با صاحبمنصب‌ها دست داده، از جلو صفوف گذشته، از قزاق‌ها احوالپرسی می‌فرمودند (و) آن ها هم هورا می‌کشیدند. بعد تشریف فرمای توی چادر شدند. ژنرال معاون، زن قنسول، زن یساول، نشسته دوباره (قزاق‌ها) مشغول مشق شدند. عکاس‌ها متصل عکس می‌انداختند، عکاس ژنرال هم با «سینمافتوگراف» عکس می‌انداخت.

باری نزدیک غروب بود که دفیله کردند. بعد والاحضرت تشریف فرما شدند (و) ژنرال ها هم تا دم در میدان مشق قزاقخانه، مشایعت کرده، والاحضرت سوار شده تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

امشب را هم با لباس رسمی در قنسول خانه مهمان هستیم. لباس پوشیده، کالسکه حاضر کرده، سوار شده رفتیم به قنسول خانه. بعد شام حاضر شد. رفتیم سر شام. شام مفصل خوبی صرف شد و نطق‌های مفصلی شد. پیش از شام هم به شاهزاده محمد ولی میرزا، معزالدوله و حشمت السلطنه هم یکی یک نشان «سنت آنای» درجه دوم دادند. امروز به مکرم الملک و مترجم الدوله و معدل الدوله هم یکی یک نشان «سنت آنای» درجه دوم دادند و به .... السلطنه منشی امیرنویان هم یک نشان «سنتن اسلاو» درجه دوم دارند. در قزاقخانه هم به سردار مکرم پسر علاءالملک و سعدالسلطنه از همین نشان دادند (به) موثق حضور رئیس موزیک (هم) «سنتن اسلاو» درجه دوم دادند.

باری تلگراف هم از امپراطور رسیده که نشان من و اعلم الملک و حشمت السلطنه قبول شده (و) فرمانش از صحه امپراطور گذشته، به ماها هم تبریک گفتند. این نشان هأ را جانشین قفقاز خودش اجازه دارد که بدهد وحکم بدهد ولی نشان ما را بایست فرمان امپراطور صادر بشود.

دوشنبه ۵ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز ژنرال مهمان است در منزل رئیس راه (و) از ایرانی‌ها به جز امیرنویان و شریف الدوله کسی دیگر نیست. باری شب را هم در باغ امیرنویان دعوت دارند، باز هم پنجاه نفر می‌شوند ولی ایرانی‌ها از قبیل شاهزاده امامقلی میرزا و سایرین که آن روز نبودند (و) جاکم بود امشب هستند.

در حضور بودم، صرف نهار فرمودند. والاحضرت هم گاهی موتورسیکلت سوار بودند، شب را هم من در حضور شرفیاب بودم تا ساعتی که استراحت فرمودند.

سه شنبه ٦ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز هم ژنرال در منزل حاجی نظام الدوله دعوت دارد برای نهار. ولی چون جا تنگ است از ایرانی‌هابه جز امیرنویان و شریف الدوله کسی دیگر نخواهند بود.

باری عصر را هم (عده) زیادی از اعیان (و) اشراف (و) تجار را (به)گاردن پارتی (و) صرف عصرانه دعوت کرده‌اند. باری امروز را هم تمامش در حضور بودم تا عصری. باری از رؤسای کشیکخانه دعوت کردند آن‌ها هم آمدند، من هم لباس پوشیده رفتم منزل حاجی نظام الدوله. تمام باغ را بیرق زده بودند، چندین دسته موزیک هم بود، تجار و مردم زیادی بودند، ژنرال هم راه می‌رفت و عکس می‌انداخت چادرها زده بودند (و) هر چادری مال یک اداره بود. ژنرال معاون هم در چادرهاگردش کرده (از) تجار حاجی مهدی کوزه کنانی و سایرین بودند. نطق‌ها کردند و اظهار رضایت از دولت روس و این راه آهنی که درست شده (که) دوستی دولتین را زیاد می‌نماید. امشب را هم ژنرال در حضور والاحضرت صرف شام خواهد کرد و از همان جا به طرف تفلیس حرکت خواهد کرد. باری خود ژنرال و همان پنج نفر صاحبمنصب‌ها (به) همه جهت بیست نفر در سرشام خواهند بود. از ایرانی‌ها هم (به جز) من و امیرنویان (و) شریف الدوله (و) محمد ولی میرزا (و) معزالدوله (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه کس دیگری نخواهد بود. باری قنسول و زنش هم خواهند بود.

باری آمده منزل، مشغول تهیه مهمانی شدیم. من هم رفتم درِ خانه بعد آمدم منزل، لباس رسمی پوشیده، ژنرال با قنسول زودتر آمده شرفیاب شده، بعضی عرایض کرده، بعد صاحب منصب‌ها آمدند (و) شرفیاب شدند. زن قنسول و قنسول هم بودند بعد تشریف فرمای سرشام شدند. شام خوبی صرف شد نطق‌های پی در پی زیادی شد، خیلی خوب و خوش گذشت. بعد یک اسب خوب هم والاحضرت به ژنرال معاون مرحمت فرمودند، باری مجدداً آتش بازی شد، بعد از آتش بازی خداحافظی کرد (و)

رفت که برود قنسول خانه، از آنجا سوار بشود برود راه آهن (و) همین شب حرکت خواهد کرد. در موقع خداحافظی هم نطق‌های مفصل شد. این ژنرال و ژنرال‌های دیگر بسیار مردمان خوبی و با محبتی بودند. باری والاحضرت هم تشریف فرمای اندرون شدند. من هم آمده لباس رسمی راکنده برای موقع کشیک حاضر شدم.

چهارشنبه ۷ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

با حشمت‌السلطنه سوار شده رفتم منزل مجیدالدوله که تازه آمده، از او دیدن کرده، خانه‌های برادرش اعتمادالدوله منزل دارد. بعد مراجعت کرده آمدم حضور والاحضرت شرفیاب بودیم تا عصر به جائی تشریف نبردند و در منزل بودند شب را هم در حضور بودم.

پنجشنبه ۸ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان بعد آمدیم در خانه. شرفیاب شده، مشغول کار و امورات بودند، صرف نهار فرمودند. من هم آمدم استراحت کردم عصری هم والاحضرت سوار شده رفتیم باغ لیل آباد.

اخباراتی که از طهران نوشته بودند: میرزا محمد خان وکیل الدوله مرحوم شده، مؤید همایون برادر نظام السلطان هم مرحوم شده است. باری بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم (و) تا موقع کشیک در حضور بودم.

جمعه ۹ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز را والاحضرت از صبح در منزل نظام الدوله دعوت دارند. از تمام ادارات دعوت کرده‌اند. صاحبمنصب‌های کشیکخانه هم حاضر بودند. بعد والاحضرت سوار

کالسکه شد. تشریف فرمای منزل نظام الدوله شدند. رجال تبریز تمام جمع بودند، موزیک هم می‌زدند، خیابان‌ها را تمام بیرق کوچک و بزرگ زده بودند و دروازه درست کرده بودند (و) چهل‌چراغ آویزان کرده بودند. (والاحضرت) با تشریفات تمام داخل اطاق شدند و به هر کدام از رجال ورؤسای اداره دولتی اظهار مرحمت فرمودند. بعد صرف نهار (شد). ارکستر ارامنه هم بود. موزیک هم می‌زدند.

شنبه ۱۰ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان، جمعی بودند. یک نفر قاتل را آورده بودند (و) استنطاق می‌کردند. والاحضرت بیرون تشریف آورده جمعی در حضور بودند. مشغول کار شدند و صرف نهار فرمودند. امروز را هم، جمعی، مهمان خداداد خان معاون منصورالسلطنه هستیم. نهار خوبی صرف شد. بعد آمدم منزل، بعد حضور والاحضرت شرفیاب شده، فوج قراول مخصوص عوض شده (و) به جای فوج اول خاصه، فوج امیریه به سرکردگی ناصرالدوله آمده از سانِ حضور والاحضرت گذشته بعد من هم در حضور بودم تا عصر.

من هم آمدم منزل. محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه، عباس خان سرتیپ، دکتر، معزالدوله، سالار عشایر، شجاع الممالک پسر مرحوم سردار نصرت برادر بزرگ همین سردار نصرت که رئیس ایل «جریبانلو» شده است آمده من را دیده فردا می‌رود سر ایل. بعد ناصرالدوله آمد با صاحبمنصب‌های فوج، دستورالعمل قراولی دوره را داده تا یک ساعت از شب گذشته نشسته بودیم توی حیاط و صحبت می‌کردیم.

یکشنبه ۱۱ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز چند رأس اسب امیرنویان به طهران فرستاده، من هم اسب سواری خودم را

برای اعزازالسلطنه فرستادم. بعد آمدم منزل رفتم ارمنستان حمام نمره. بعد مراجعت کرده، شرفیاب شده بعد اجازه خواسته که مرخصی حاصل بکنم بروم شکار بلدرچین. شکار بلدرچین کم است، چند عدد شکار کرده مراجعت کرده شرفیاب شده، معلوم شد که قنسول آمده است والاحضرت را دعوت کرده است (که) امشب سوار ماشین بشوند بروند تا شرف‌خانه در دریای شاهی شکار بفرمایند (و) فردا عصری مراجعت بفرمایند باری مشغول تهیه بودیم (و) اسباب و لباس‌ها را ترتیب می‌دادیم. ساعت پنج حرکت خواهند فرمود. باری رفتم منزل شام را در منزل صرف کرده، بعد حضور والاحضرت شرفیاب شده، ساعت پنج امیرنویان، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه حاضر شدند. والاحضرت سوار شد. رو به «شام غازان» حرکت فرمودند. یک ساعت طول کشید بعد وارد شام غازان شدند. قنسول با رئیس کل راه‌های ایران یعنی در واقع وزیر کل راه‌های ایران با ژنرال... که مهندس این راه است (و) او راه را ساخته است دم ترن ایستاده بودند. موزیک قزاق هم بود. سلام زده، احترامات نظامی را به جای آوردند، (والاحضرت) وارد ترن شدند. همان واگن ناپلئون را (که) روس ها (در) سابق از فرانسه‌ها خریداری کرده‌اند و حالا برای والاحضرت آورده‌اند یعنی این واگن مخصوص خواهد بود از برای والاحضرت، تشریف فرمای واگن شدند. قنسول و رئیس کل راه آهن‌های ایران هم آمدند. توی این ترن از رؤسا فقط من و اعلم الملک هستیم و پیشخدمت‌ها. واگن عقب هم امیرنویان (و) شریف الدوله توی یک اطاق هستند. یک اطاق هم آبدارخانه امیرنویان است. محمد ولی میرزا و حشمت السلطنه در یک اطاق هستند. یساول قزاق و حسینقلی میرزای مترجمش هم در یک اطاق هستند. معزالدوله (و) منصورالسلطنه هم در یک اطاق هستند. سالار عشایر (و) مترجم الدوله در یک اطاق. واگن عقب سرِ آن هم «بلایف» قنسول (و) رئیس کل راه‌آهن های ایرانت (و) ژنرالِ مهندسی که این راه را ساخته است (و) چند نفر از روس‌ها. دالان‌ها هم خیلی

قشنگ و خوب است. ترن جلو ما هم اجزای آبدارخانه (و) آبدارخانه (و) کشیکخانه، شش نفر سوار، شش نفر هم قزاق هستند. واگون جلوتر موزیک قزاق است یک ساعت و نیم منتظر بودیم. دو ساعت و نیم بعد از نصف شب که ساعت هفت ایرانی بود حرکت کردیم. این واگن اطاقش کم است، سالن دارد و سه اطاق خوابگاه که در هر اطاقش هم اسباب دست و روشوئی خوب دارد. یکی از اطاق‌ها، خوابگاه والاحضرت بود. یکی مال من،یکی مال اعلم الملک ولی سایرین در همان دو اطاق سالن‌ها استراحت کردند باری ترن حرکت کرد، به قدر یک ساعت و نیم هم بیدار بوده، مهتاب خوبی بود از رودخانه «آجی» هم گذشته بعد خسته بودم خوابم برد والاحضرت هم خوابشان نمی‌برد، تشریف بردند توی اطاق خوابگاه خودشان.

دوشنبه ۱۲ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

نزدیک آفتاب زدن بیدار شدم، محلی که «استاسیون» ساخته بودند در نزدیکی یک رودخانه بود. توی دره اطراف هم کوه‌های تپه ماهور بود ولی همه سبز و خرم بود. هوای خوبی بود، بسیار مصفا بود. ترن ایستاد، از ترن آمدم پائین، لب یک جوب آبی وضو گرفته دست و رو را شسته،از صوفیان هم خیلی گذشته‌ایم. داخل خاک مرند شده‌ایم، لکوموتیو باز شده رفت جلوتر که آبگیری بکند. من هم آمدم توی اطاق، نماز و دعاها را خوانده بعد والاحضرت هم بیدار شدند. لباس پوشیدند. لباس پوشیده، در حضورشان نشسته صحبت می‌کردیم.ترن حرکت کرد.از توی یک رودخانه می‌راندیم،اطراف کوه بود تا رسیدیم به کوه‌های برفی که طرف دست چپ بودند. راه را خیلی خوب ساخته‌اند ولی هنوز محکم نشده است. اغلب جاها کوه را بریده‌اند، خیلی خرج کرده‌اند، باز هم مشغول هستند (و) در آن جاها که کوه‌ها را کنده‌اند دارند وسعت می‌دهند.

باری رسیدیم به «استاسیون» مرند، خیلی با صفا بود، اطراف راه تمام چمن و

گل‌های زرد بود که معروف به گل روغنی است. چون صبح بود هنوز کسی به استقبال نیآمده بود. چند عدد بیرق زده بودند. در مراجعت که نهار را در این «استاسیون» صرف خواهیم کرد، آن وقت تشریفات به عمل خواهد آمد. به قدر ده دقیقه ایستاده یک ترن هم که به قدر شش هفت واگن داشت از طرف جلفا آمده، ایستاد، بعد رفت به طرف تبریز. زن و مرد سالدات هم تویش بودند. از مرند گذشته رفتیم رو به «گرگر» که آخر سیر حرکت ما «گرگر» خواهد بود. به قدر یک ساعت که راه رفتیم رسیدیم به دره‌دیز که آنجا را روس ها راه شوسه درست کرده‌اند (و) آنجاها اطاق و جا ساخته‌اند درهٔ خیلی با صفائی است. از این دره که می‌گذرید خاک «گرگر» است. باری اینجا هم کوه‌ها را خیلی بریده‌اند باری رسیدیم به یک دو راهی دیگری که بغلِ کوه بود، اینجا هم استاسیون است. چند اطاق ساخته‌اند (و) چند مستحفظ روس و ایرانی هم هست.

از دیشب تا به حال هم اغلب که ترن حرکت می‌کند موزیک هم می‌زدند صبح هم موزیک خوب می‌زدند، باری اینجا والاحضرت پیاده شده صرف چائی فرمودند. قنسول و رئیس راه (و) ژنرال مهندس راه هم بودند. دو شیشه عکس، عکاس روس انداخته ژنرال مهندس هم متصل عکس می‌انداخت باری بعد سوار ترن شده حرکت کردیم. از یک تونل گذشته (که) به قدر یک دقیقه طول کشید. بعد داخل جلگه «گرگر» شدیم. دهِ «گرگر» قصبه ای است (که) به قدر هفت هزار نفر جمعیت دارد. رسیدیم به «استاسیون» گرگر رعیت‌های «گرگر» تمام جمع شده بودند به قدر دو هزار نفر، گاو و گوسفند قربانی می‌کردند (و) سلام و صلوات می‌فرستادند. بعد ترن ایستاد دم «استاسیون». والاحضرت پیاده شده، باز عکس انداخته بعد تشریف بردند توی «استاسیون». بیرق زیادی اطراف «استاسیون» زده بودند. از اینجا تا سر حد جلفا چهار فرسنگ است. این لکوموتیوها که در ایران کار می‌کنند مدل قدیم است که در این خط کار می‌کند. رئیس راه فوراً تلفن کرد که یک لکوموتیو اختراع جدید از جلفا بیآید. فوراً

آمد، لکوموتیو بزرگی بود، رویش را هم بیرق زیادی مال ایران و روس زده بودند. لکوموتیو را آوردند به ترن بستند. بعد از یک ساعت از همان راه که آمده بودیم مراجعت کردیم. دم تونل ترن ایستاده چند شیشه عکس انداخته، از اینجا رودخانه ارس (و) کوه‌های روسیه تمام پیدا بود. باری از تونل هم پیاده گذشته یکصد و چهل قدم طول تونل است. آن طرف تونل سوار واگن وزیر راه شده تا رسیدیم به استاسیون. آنجا سوار طرنِ خودمان شدیم، زن یکی از مهندسین هم (که) زن خوشگلی بود اینجا آمده معرفی شد. راه شوسه هم اغلب طرفین راه است باری آمدیم تا دوباره وارد گارِ استاسیون مرند شدیم. تشریفات زیادی فراهم آورده بودند (و) بیرق‌های زیادی زده بودند. از دم ترن تا توی اطاق گارِ مرند را فرش کرده بودند. جمعیت زیادی به قدر سه چهار هزار نفر از اهل مرند هم ایستاده بودند حاکم مرند، رئیس تلگرافخانهٔ مرند، رئیس پست، کارگزار مرند، رؤسای ادارات دولتی و دوائر مرند همه ایستاده بودند. صاحب منصب‌های فوج و توپچی مرند، حاجی احمد خان سرتیپ قدیمی که از صاحبمنصب‌های درستکار زمان مرحوم ناصرالدین شاه (و) مرحوم مظفرالدین شاه بوده است خدمت‌ها کرده است در سفرها مخصوصاً. باری او هم دیده شد که با سایر صاحبمنصب‌ها با لباس رسمی حاضر بودند (باری) معرفی شدند (و) به هر یک اظهار مرحمت فرمودند. بعد تشریف بردند توی اطاق ایستاده از علمای مرند پذیرائی فرمودند. مردم سلام و صلوات می‌فرستادند، چندین جور عکس هم انداخته شد. توی استاسیون صرف نهار کردیم. نهار را هم شجاع نظام حاکم مرند حاضر کرده بود، نهار ایرانی و فرنگی بود. بعد از صرف نهار دوباره سوار ترن شده رو به صوفیان. که از آنجا به طرف شرفخانه و لب دریای شاهی (عازم) شدیم. دیشب در موقعی که از اینجاها گذشتیم من خواب بودم. از یک ده بزرگی هم که در مراجعت طرف دست راست بود گذشتیم تا رسیدیم به «استاسیون» صوفیان. یک دسته سرباز روس دم گار استاسیون ایستاده بودند یکی دو نفر هم صاحبمنصب. صوفیان

وقف حضرت رضا (ع) است. «استاسیونی» هم ساخته‌اند، چندین آلاچیق ترکمنی هم زده‌اند از برای سالدات‌های روس که مستحفظ راه هستند.

باری چون والاحضرت خواب بودند بسیار خسته شده بودند دیگر بیدارشان نکردم که اظهار تفقدی (به) سالدات‌ها بفرمایند. امیرنویان و من از ترن پیاده شده رفتیم از جلو صف سالدات‌ها گذشته، احوالپرسی کردند، آن ها هورا کشیده قدری هم جلویِ ما مشق کرده، باری به قدر نیم ساعت توقف کرده، لکوموتیو را آوردند این طرف واگن‌ها بسته بعد رفتیم رو به شرفخانه و لب دریای شاهی. (در) این طرف راه هنوز راه تمام نیست (و) عمله جات مشغول ساختن راه هستند. اغلب جاها هم که دو راهی است عوض استاسیون آلاچیق‌های ترکمنی زده‌اند. از صوفیان تا شرفخانه دو ساعت راه است. نزدیک شرفخانه دریا هم پیدا شد. نزدیک شرفخانه که رسیدیم قنسول آمده به من گفت والاحضرت را بیدارش بفرمائید که شرفخانه نزدیک (است). یک دسته قشون روس هم که به قدر سه هزار نفر می‌شوند (و) خواهند رفت به «ارومی» جلوی اردویشان ایستاده (بودندکه) والاحضرت اظهار مرحمت بفرمایند باری به هزار زحمت والاحضرت را بیدار کرده، لباس پوشیدند، نشان روس را زدند.

لب دریا که طرف دست چپ بود یکی دو جا با چوب مشغول ساختن عمارات و بندر بودند. یک کشتی بخاری هم مشغول ساختن بودند. باری بعد به یک دوراهی رسیدیم که واگن زیادی آنجا بود که معلوم بود حمل قشون کرده بودند، جمعیت زیادی هم از رعایا و ارامنه و روس‌ها ایستاده بودند معلوم بود از اهل شرفخانه و اجزاء استاسیون هستند. تا رسیدیم به اردوی روس‌ها که چادرهای کوچک زده بودند، دم چادرها چاتمه‌های تفنگ‌هایشان را زده بودند، توپخانه مفصلی هم داشتند، به قدر سه هزار قشون روس هم بی تفنگ دم چادرهایشان کنار راه ایستاده بودند. وقتی که والاحضرت رسیدند تمام هورا می‌کشیدند (و) کلاه‌هایشان را در هوا می‌انداختند (و)

اظهار شادمانی می‌کردند. اسباب جنگی از قبیل سیم های خاردار و غیره زیاد آورده بودند (و) لب دریا ریخته بودند. این عده قشون روس گرجی هستند و داوطلب هستند از برای جنگ، در واقع مجاهد هستند، زبانشان هم اغلب ترکی است. بعد دَمِ «استاسیون» ایستاده قشون روس هم همین طور پای ترن می‌دویدند و فریاد می‌زدند و هورا می‌کشیدند تا ترن ایستاد. والاحضرت بیرون تشریف آورده، موزیک قزاق هم رفت جلو صف ایستاد، سلام زدند (و) احترامات نظامی را به عمل آوردند. والاحضرت از ترن پائین آمد «بلایف»، رئیس این عده قشون و اغلب از صاحبمنصب‌ها را معرفی کرد به بعضی ها که محترم بودند والاحضرت دست داده (و) اظهار مرحمت کردند. آنها هم «راپرت» نظامی خودشان را می‌دادند بعد تشریف آورد. از جلو گارد گذشته، فرمانده گارد هم راپرت خودش را داد والاحضرت از جلو گارد گذشته، بعد این عده قشون روس که به قدر سه هزار نفر بودند (و) اطراف ما راگر فته بودند متصل هورا می‌کشیدند (و) اظهار خوشوقتی می‌کردند. چند شیشه عکس هم انداخته شد. آن عده (از) قشون روس که به قدر یکصد نفر گارد بودند از جلو والاحضرت دفیله کرده بعد والاحضرت تشریف فرمای لب دریا شدند. لب دریا هم یک اسکله خوبی ساخته‌اند (که) به قدر یکصد ذرع می‌رود توی دریا. لب اسکله هم جمعیت زیادی بود ولی تمام قشون روس و صاحبمنصب بودند. روی هم دیگر می‌رفتند، فریاد و صداها (و) هورا ها می‌کشیدند، روی اسکله هم به قدر یکصد نفر سالدات روس ایستاده بودند. آنها هم گارد بودند، رئیسشان احترامات نظامی را بجا آورد (و) راپرت نظامی خودش را به عرض رسانید.

یک کشتی کوچکی مثل «بارکاس» حاضر کرده بودند برای سواری والاحضرت، کشتی قشنگی بود. کاپیتانش با ملاح‌هایش آمدند جلو، کاپیتانش معرفی شد (بعد والاحضرت) تشریف بردند توی اطاق کشتی آنجا تشریفات (و) شیرینی (و) میوه حاضر کرده بودند. چون دو اطاق بیشتر نداشت (و) جایش تنگ بود، حوصله نفرمودند

تشریف آوردند روی عرشه. کشتی راه افتاد برای توی دریا، باری روی پل اسکله هم موزیک قزاق می‌زد. دریاچه شاهی بزرگ است، تویش هم چندین جزیره‌های بزرگ دارد که کوه‌های بزرگ (دارد)، یکی دو تا از جزیره‌هایش هم توی کوه‌هایش شکار زیادی دارد دور دریای شاهی پنجاه فرسنگ می‌شود، آن طرفش هم «ارومی» است. از اینجا تا به «ارومی» هفت هشت ساعته می‌رود، شش هفت ساعتش توی آب، دو ساعت هم درشگه از راه خشکی. سه کشتی بخاری دارد، یکی همین که ما تویش نشسته(ایم). دو تای دیگر هم دارد که رویش توپ‌های کوچک دارد، در واقع این ها «بارکاس» جنگی است.

باری به قدر یک ساعت توی دریاچه «ارومی» سیر و تفرج کرده بعد مراجعت کرده آمدیم لب اسکله، پیاده شده باز همان طور سربازهائی که گارد بودند روی اسکله ایستاده بودند (و) احترامات خودشان را به عمل آورده، موزیک هم می‌زد. از اسکله پائین آمده باز همین طور سالدات‌ها ما را دوره کرده بودند (و) اظهار خوشوقتی می‌کردند. تفنگ‌هائی که به دست این عده قشون است تمام سه تیر فرانسه است و نو، معلوم می‌شود تازه آورده‌اند. این عده قشون هم تازه داخل در جنگ می‌شوند. هنوز جنگی نکرده‌اند، اغلب جوان و خوشگل هستند.

(باری) والاحضرت تشریف آوردند لب ترن با صاحبمنصب‌ها خداحافظی فرموده وارد ترن شدند ولی سالدات‌ها اطراف ترن را ول نکرده بودند. باری توی ترن شام مختصری برای والاحضرت حاضر کرده بودند (و) اغلب از همراهان هم رفتند دم اسکله که اطاق‌های چوبی زیاد (و) آلاچیق‌های متعدد ترکمنی زده‌اند. برای سالدات‌هائی که همیشه اینجا هستند، باز هم چوب زیادی آورده ریخته‌اند که جاهای متعدد بعدها خواهند ساخت.

آفتاب هنوز غروب نکرده بود، رئیس قشون عرض کرد (که) سالدات‌ها

می‌خواهند رقص لزگی بکنند، اجازه خواسته آمدند و مشغول شدند، دو نفر سرنا زن مثل سرنازن‌های خودمان و یک نفر هم دنبک بزرگی با بند به کولش انداخته مشغول زدن بودند (و) آهنگ‌های قشنگ می‌زدند. سالدات‌ها مشغول رقص بودن (و) سایر سالدات‌ها هم دست می‌زدند.

نیم ساعت از شب گذشته ترن حرکت کرد دوباره صاحبمنصب‌ها پای ترن ایستاده بودند. به حالت نظامی، سلام دادند تا ترن حرکت کرد. من خسته بودم خوابیدم. یک ساعت مانده بود که به «شام غازان» برسیم من بیدار شده لباس پوشیدم والاحضرت هم تمامش را بیدار بودند (و) هیچ استراحت نکردند. باری ساعت چهار و نیم بلکه پنج وارد «شام غازان» شدیم. وزیر راه (و) رئیس راه (و) قنسول شرفیاب شدند، والاحضرت اظهار مرحمت فرمودند بعد باکمال سرعت تشریف فرمای عالی قاپو شدند در واقع در عرض بیست و چهار ساعت شصت فرسنگ راه را به راحتی طی کردیم. تفصیل دهِ «گرگر» را لازم است مختصری بنویسم: گرگر خرده مالک است. یک بلوکی است. احسن گنجی تبعه روس به طمع افتاده (با) بعضی نوشته‌جات مجعوله و عنوانات (و) حواله‌جات صوری می‌خواست این املاک را ببرد، نظام الملک هم پول زیادی گرفته احکام معتبری به (او) داده، رقم هم از طرف والاحضرت صادر کرده (بود) ولی شریف الدوله زحمت‌های زیادی کشید (و) با ژنرال قنسولگری داخل مذاکره شد (و) الحق خیلی زحمت کشید تا این املاک را دوباره برگرداند به خود رعایای «گرگر» و حکم‌های سابق را نقض کرد (و) این رعایا را راحت کرد احسن تا ده هزار تومان هم به شریف الدوله می‌داد که احکام او را امضاء بکند و نکرد. از خود رعایا خیلی کم ترگرفته حکم به حق کرده وقتی که در گرگر وارد شدیم (و) آن ها شریف الدوله را دیدند خیلی به او دعا و ثنا کردند (و) اظهار خوشوقتی و بشاشت می‌کردند.

سه شنبه ۱۳ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

عید مولود حضرت مولای متقیان (است) رفتم حمام بیرون آمده، جمعی آمدند برای تبریک (و) عید دیدنی. بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند. اغلب از رؤسای دولتی و درباری، اعیان و اشراف و رجال شرفیاب شدند، بعد سلام منعقد شد. سردار سطوت به منصب ژنرال آجودانی مفتخر شد، مکرم الملک هم مخاطب بود بعد از سلام دفیله داده شد. بعد آتش بازی شد. و تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

چهارشنبه ۱۴ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امیرنویان آمده به حضور شرفیاب شده، صرف نهار فرمودند تا الی عصر در حضور شرفیاب بودم. عصری هم والاحضرت تشریف فرمای لیل آباد شدند.

پنجشنبه ۱۵ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

تمام روز را در حضور شرفیاب بودم، عصر هم به جائی تشریف نبردند (و) در منزل بودند. موزیک هم به رسم معمول می‌زدند. والاحضرت شب ها را مدتی است به سلامتی در اندرون استراحت می‌فرمایند ولی شام را بیرون میل می‌کنند.

جمعه ۱۶ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز را والاحضرت در باغ میشه، مهمان شریف الدوله هستند. قبلاً از همه دعوت کرده است. باری نزدیک ظهر والاحضرت سوار شده رو به باغ میشه حرکت فرمودند. شرف الدوله خودش و فامیلش تا دم کوچه استقبال کرده (والاحضرت) پیاده شده وارد حیاط (شدیم) یک عمارت دو مرتبه‌ای دارد تشریف فرمای آنجا شدند. اجزای دوائر دولتی و سرکاری، اعیان و اشراف (و) رجال تبریز بودند.

دو روز قبل (بین) آدم‌های امام جمعه و حاجی احتشام برادر صدق السلطنه، سر ملکشان دعوای سختی شده سه نفر آدم هم کشته شده. والاحضرت اقدس تغیری سخت نسبت به فامیل حاجی احتشام و حاجی معتمد همایون فرمودند. مهمانی مفصل بود (و) برای همه کس سفره‌های مفصل انداخته بودند خیلی مهمانی خوبی بود. بعد از نهار توی یکی از اطاق‌های پائین عمارت قدری استراحت کرده دوباره شرفیاب شده، صرف عصرانه شد. آمدم منزل دیدم دو مهمان رسیده از طهران، یکی جلال الملک (و) دیگری برادر ایشان نصرالدوله. روبوسی کرده معلوم شد که از راه روسیه وارد شده‌اند. شب تا موقع کشیک با حضرات بودیم.

شنبه ۱۷ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

رفتیم منزل امیرنویان. جلال الملک و نصرالدوله را هم بردیم جلال الملک به سمت معاونت کل مالیه آذربایجان آمده است (و) نصرالدوله هم معاونت قشون و تفتیش. جمعی بودند، معرفی کرده مدتی نشسته بعد آمدم منزل.

یکشنبه ۱۸ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

اخباراتی که از طهران رسیده از این قبیل است:

شاهزاده ناصرالدین میرزا فرمانفرمای ایالت خراسان شده به پیشکاری مشارالسلطنه، شاهزاده فرمانفرما هم حاکم ایالت فارس شده، سردار معتضد هم نایب الحکومه. شاهزاده نصرت السلطنه که در بین راه بود و می‌رفت به فارس از حکومت فارس معزول و به ایالت کرمان برقرار شد (و) به طرف کرمان خواهد رفت به پیشکاری همان سردار منظم، سعیدالسلطنه هم که حاکم خمسه، آصف الدوله هم که رفت به حکومت رشت. امشب را بر حسب دعوت حاجی مشیر دفتر، سوار شده رفتم خانه آقا

میرزا حسن آقای مجتهد. قاضی پسرش، امیرنویان، امامقلی میرزا، شریف الدوله (و) جمعی دیگر بودند.

دوشنبه ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

محمد حسین میرزا پسر شاهزاده فرمانفرما که در روسیه مشغول تحصیلات بوده و در جزء گارد امپراطور روس است، دیشب وارد تبریز شده (با) همان لباس صاحبمنصبی روس وکلاه روسی، هیچ به ایرانی شباهت ندارد. آمد شرفیاب شد بعد آمد منزل من.

سه شنبه ۲۰ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون آمده، توی حیاط راه می‌رفتند بعد والاحضرت تشریف بردند حیاط خلوت. بعد از نهار هم در حضور بودم بعد آمدم منزل. عصری احضار فرموده رفتم، بعد دوباره احضار فرموده تا یک ساعت از شب رفته در حضور بودم.

چهارشنبه ۲۱ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون تشریف آورده مشغول کار بودند تا عصری. بعد با امیرنویان شرفیاب شده بعضی مطالب را به عرض رسانده روسای سرکاری، سردار سطوت، سردار اقبال (بودند)، تا مغرب (که) تشریف فرمای حیاط خلوت شدند من هم رفتم خانه، قدری استراحت کرده مراجعت کردم برای موقع کشیک.

پنجشنبه ۲۲ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امیرنویان آمده شرفیاب شد، مجیدالدوله هم بود بعد صرف نهار شد بعد از نهار

قدری مشغول کار شده قدری تفرج فرموده تا شهر نو طرف ارمنستان رفته مراجعت فرمودند (و) غروب تشریف بردند اندرون.

(والاحضرت) امروز دختر حاجب السلطان را صیغه فرمودند. در مراجعت که خواجه‌ها و کالسکه‌های دولتی و سوار کشیکخانه رفته بودند خانم را بیاورند در توی بازار با سواری والاحضرت مصادف شدم.

جمعه ۲۳ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت نهار را در حیاط خلوت میل فرموده من را احضار فرموده شرفیاب بودم تا عصر، بعد بیرون آمدند (و) قدری موتورسیکلت سوار شدند. (والاحضرت) امروز را تمامش در منزل بودند.

شنبه ۲۴ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امیرنویان و جمعی شرفیاب شدند. باری امروز را هم تا عصری شرفیاب بودم والاحضرت هم سوار نشدند (و) تمام روز را در منزل تشریف داشتند. عصری هم جمعی شرفیاب شدند، موزیک (هم) می‌زدند.

یکشنبه ۲۵ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

آقا میرزا ابوالقاسم خان رئیس بیوتات را خواسته بعضی جواهرات (و) اشیاء والاحضرت را مرتب نوشته، ثبت برداشته، تا نزدیک ظهر والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند. عصر هم قنسول روس شرفیاب شد (و) یک گلدان نقره از طرف معاون قفقاز برای والاحضرت تقدیمی آورده بود اسم والاحضرت (و) شکل تاج کیان. یادگار آن شب که درحضوروالاحضرت صرف شام کرده بود در اطرافش نوشته بود.

دوشنبه ٢٦ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، قدری توی باغ تفرج فرمودند، امیرنویان هم شرفیاب شد. باری نهار صرف فرمودند (و) به جائی تشریف فرما نشدند. مغرب والاحضرت تشریف فرمای اندرون شدند.

سه شنبه ۲۷ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر والاحضرت بیرون تشریف آورده، صرف نهار فرمودند (و) بعد از نهار تشریف فرمای اندرون شدند. عصری امیرنویان شرفیاب شد، بعد تشریف فرمای اندرون شدند.

حیاطی که شب‌ها والاحضرت استراحت می‌فرمودند حالا بکلی اندرونی شده است (و) برای کشیکخانه جا نیست، اینست که شب ها را قراول می‌گذاریم (و) ما را از کشیک دادن معاف فرموده‌اند. بعد از مرتب کردن قراول‌ها آمده منزل استراحت می‌کنم.

چهارشنبه ۲۸ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

به رسم همه روز والاحضرت دیر بیرون آمدند. من رفتم منزل امیرنویان نهار را در آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدیم توی باغ، حضور والاحضرت. بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، بعد تشریف بردند اندرون.

پنجشنبه ۲۹ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون آمده صرف نهار فرمودند. عصر امیرنویان هم شرفیاب شد (و) بعضی عرایض داشت عرض کرد. بعد تشریف بردند اندرون من هم آمدم منزل.

جمعه سلخ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

والاحضرت تا مغرب بیرون بودند، قنسول فرانسه هم عصری شرفیاب شد که مرخص بشود برود. بعد یساول قزاق که تازه آمده است، عصری آمد منزل قدری نشسته صحبت کرد ورفت در واقع دیدن کرد.

شنبه غره شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت آمدند نهار را در خانه میل فرمودند (و) تا دو ساعت بعد از ظهر خانهٔ ما تشریف داشتند. یک درشگه تازهٔ آورده‌اند که والاحضرت ابتیاع بفرمایند سوار همان درشگه شده تشریف بردند باغ ساعدالسلطنه.

یکشنبه ۲ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت نزدیک ظهر بیرون تشریف آورده نهار را در حیاط خلوت میل فرمودند. شرفیاب بودیم تا عصر. دو ساعت به غروب سوار شده تشزیف فرمای باغ لیل آباد شدند. در رکاب بودیم صرف عصرانه فرموده مراجعت کردند.

دوشنبه ۳ شعبان سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان، اعیان (و) اشراف (و) رجال بودند. عید دیدنی کرده آمدم توی باغ. محمد حسین میرزا پسر فرمانفرما که رفته بود تفلیس دوباره مراجعت کرده آمد. دیشب آمده امروز هم بعد از ظهر دوباره مراجعت خواهد کرد به روسیه یک شمشیر خوبی هم از برای والاحضرت آورده بود، یک شوشکه هم از برای امیرنویان. بعد سلام منعقد شد و بعد والاحضرت تشریف فرمای اندرون شدند. عصری شرفیاب (شدم) تشریف فرمای حمام شدند. من هم سوار شده رفتم قزاقخانه بازدید یساول. زنش (و) دخترهایش بودند دختر کوچک یساول لباس قزاقی می‌پوشد.

سه شنبه ۴ شعبان سنه ۱۳۳۴

عصری والاحضرت احضار فرموده رفتم در حیاط خلوت، شرفیاب بودم تا مغرب. بعضی کارهای خزانه‌ای داشتند.

چهارشنبه ۵ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت از صبح هیچ بیرون نیآمده در اندرون و گاهی در حیاط خلوت بودند. من رااحضار فرموده در حضور بودم. بعد تشریف فرمای اندرون شدند. عصر والاحضرت بیرون تشریف آورده بعد تشریف بردند حمام.

پنجشنبه ٦ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت سوار شده تشریف فرمای خانه آقای انگجی مجتهد شدند (و) بعد از نیم ساعت مراجعت فرمودند. «موسیو کورنر» که از طهران آمده اسمش مفتش مالیه است ولی رسماً از رئیس بالاتر است چون که مالیه ایران (در) کنترل دولتین روس و انگلیس شده است، این هم آمده ولی هیچ کاری بی اطلاع و امضای او نخواهد گذشت. مجیدالدوله هم عصری در حضور بود بعد هم آمد منزلِ من، خداحافظی کرد. روز شنبه ۸ شعبان به طهران خواهد رفت. وکالت والاحضرت هم در طهران به او واگذار شد. دو اسب هم والاحضرت از برای اعلیحضرت، امروز معین فرمودند که روز شنبه (به) معیّت مجیدالدوله روانه بدارند.

جمعه ۷ شعبان سنه ۱۳۳۴

رفتم مغازه «اکونومی» بعضی اسباب ها خریداری کرده مراجعت کرده والاحضرت هم بیرون تشریف آورده بودند.

امروز عصر را والاحضرت اقدس و بعضی از اجزاء با ترن خواهیم رفت به ملک زاده[۱]، ملک زاده تا اینجا از راه مستقیم شش الی هفت فرسنگ است. ولی از راه آهن باید رفت به صوفیان بعد از آنجا تا ملک زاده دو سه فرسنگ است. تقریباً از راه آهن نود فرسنگ راه است. دو ساعت به غروب والاحضرت بیرون تشریف آورده قدری با امیرنویان فرمایشات فرموده، سوار شده رو به «شام غازان» حرکت کرده رفتیم. باری یک ساعت به غروب مانده واردگارد «شام غازان» شدیم. بارها را در واگن‌ها گذاشته، موزیک قزاق هم ایستاده بود (و) می‌زدند. آن واگن مخصوص نبود (چون) در تفلیس است دو تا واگن دیگر آورده بودند. باری رئیس راه‌های آهن هم بود. اشخاصی که در رکاب هستند از این قرار است: محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه، منصورالسلطنه، اعتماد حضرت (و) من که جای خود دارم، سالار عشایر با ده نفر سوار کشیکخانه (و) شش نفر قزاق با یک نایب آبدارباشی (و) ناظم خلوت. موزیک قزاق هم بود. بعد ترن حرکت کرد. پنجاه و پنج دقیقه طول کشید تا وارد صوفیان شدیم آنجا هم ترن قدری توقف کرد (و) خط عوض کرد، ۳۵ دقیقه هم از شرفخانه تا مقابل ملک زاده طول کشید. زیر باغ ملک زاده ترن ایستاد. حاجی نظام الدوله با رعیت‌هایش ایستاده بودند، گوسفند کشتند. کالسکه برای والاحضرت حاضر کرده بودند تقریباً نیم ساعت از شب رفته بود سوار شده راندیم برای باغ ملک زاده. از خط راه آهن تا باغ راهی نیست، به قدر دویست قدم است. باری وارد باغ شدیم. عمارت خوبی کلاه فرنگی دو مرتبه (با) درهای خوب. تمام چوب گردو است. بسیار عمارت قشنگی است. دور عمارت را بیرق‌های کوچک و بزرگ زده بودند (و) چوب بست کرده بودند روی میز میوه و شیرینی‌ها چیده بودند. مهتاب هم خیلی خوب بود. موزیک هم آمده شروع به زدن کرد. اجزاء هم در همین عمارت منزل دارند. یک اطاق مال من است و صندوقخانه

۱ـ ملک زاده: دهی از دهستان سیس از بخش شبستر تبریز.

(و) یک اطاق کوچک هم مال آبدارخانه. اعلم الملک (و) محمد ولی میرزا (و) حشمت السلطنه هم در یک اطاق منزل دارند. تفنگدار باشی و سالار عشایر و سوارهای کشیکخانه هم در یک چادر که نزدیک عمارت است منزل دارند. ساعت سه صرف شام شد. سفره بزرگی انداخته شد و کلیه اجزاء در یک جا صرف شام کردند. بعد از شام هم والاحضرت من را احضار فرموده رفتم شرفیاب شده مدتی در حضور بودم. بعد استراحت فرمودند، من هم در همان بالا پشت در اطاق خوابیدم. ملک زاده هفتاد هشتاد خانوار رعیت بیشتر ندارد. قنات آبش هم به قدر پنج، شش سنگ آب دارد ولی آبش بسیار گوارا و خوب است. کم تر آبی به این خوبی من خورده‌ام. ده بزرگی که بالای ملک زاده واقع است ده «سیس» است که به قدر چهار صد خانوار است (و) زارع زیاد دارد.

شنبه ۸ شعبان سنه ۱۳۳۴

نهار و قلیان مفصلی آوردند صرف (کردیم). بعد رفتیم توی باغ. یک خیابان عریض خوبی دارد (و) دو طرف چنارهای بسیار بزرگ دارد که هر کدام باید یکصد و پنجاه سال بلکه بیشتر بایست داشته باشند. چنارهایش هم بسیار مرتفع است (و) هر کدام به قدر سی ذرع ارتفاع دارند (و) خیلی بلند وبزرگ هستند. یک باغ دیگر بالای این باغ است اسم باغ معروف به باغ رستم خان است یک قنات خوبی هم دارد که آب او بسیار خوب است (و) معروف به قنات رستم خان است. شب را تا ساعت چهار که صرف شام فرمودند در حضور شرفیاب بودیم.

یکشنبه ۹ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده لباس پوشیده بیرون تشریف آوردند موزیک آمده زد

(بعد) صرف نهار فرمودند.

باری امروز صبح اتفاق غریبی افتاد: این قنات آب، بیرون باغ یک سوراخی دارد که آب قنات آفتابی می‌شود و رعیت‌ها از آنجا آب بر می‌دارند. صبح یک بچه به سن دوساله می‌افتد توی قنات. توی باغ لب قنات قزاق‌ها نشسته بودند دیدند یک بچه را آب می‌آورد. بچه را می‌گیرند، بچه هم نمرده بود، سرازیرش می‌کنند آن چه آب خورده بود از گلویش بیرون می‌آید. از آنجاکه افتاده بوده است تا آنجا که قزاق‌ها او را گرفته بودند به قدر سی ذرع می‌شود. آوردند بچه را پیش من (و) من اسمش راگذاشتم «الله وردی». بعد رفتیم تا ده «سیس»[1]. سیس باغات و قنوات متعدد دارد. دِه‌اش به قدر چهار صد خانوار جمعیت دارد. در اینجا و مراغه رسمشان این است که کبوتر خانه‌های بزرگ مثل برج درست می‌کنند. کبوتر زیادی آنجا جمع می‌شوند و بچه می‌کنند و آن چه فضله می‌اندازند آنها را کود کرده به حاصل‌ها می‌دهند. امشب بعضی اسباب‌های جزئی نظام الدوله آورد در حضور (و) لاتاری کشید. به اسم من یک جای کبریتی افتاد.

دوشنبه ۱۰ شعبان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت بعد از ظهر آدم‌ها و اجزاء و بارها را زودتر فرستادم لب جاده آهن، ما هم حرکت کرده آمدیم. ترن حاضر بود سوار شده دو شیشه عکس هم دم ترن انداخته بعد حرکت کردیم. آمدیم تا صوفیان آنجا هم به قدر ۲۰ دقیقه توقف کرده قدری هم بستنی خریده خوردیم بعد آمدیم «شلم غازان». کالسکه و سوارها و امیر آخور، سردار سطوت همه حاضر بودند. امیرنویان هم در رکاب (بود). صحبت کنان تشریف آوردند تا وارد عالی قاپو شدند.

اخبارات تازه که روی داده است اینست که: جمعی از اهالی تبریز، از رجال (و)

۱ـ سیس: قصبه سیس مرکز دهستان سیس از بخش شبستر تبریز.

جمعی از تجار عریضه به حضور والاحضرت عرض کرده‌اند بر علیه محمّد ولی میرزا که ما او را نمی‌خواهیم. او که واسطه است مابین رعیت و والاحضرت عرایض ما را درست به عرض نمی‌رساند. باری بر ضد او سخت قیلم کرده‌اند. مجتهد را هم با خودشان همراه کرده‌اند. از قرار دست امیرنویان و شریف الدوله هم در کار بوده و هست. عریضه را حضور والاحضرت نیآوردند ولی خبرش رسید. جمعی مُهر کرده‌اند. ملک التجار تبریز این اقدامات را کرده است.

باری والاحضرت این دو سه شب که برای تفرج تشریف فرمای گردش شدند در غیاب والاحضرت این اقدامات را کرده‌اند. دست امیرنویان که پیشکار کل است با شریف الدوله توی کار بوده، (والاحضرت) بی حد کسل و متغیر شدند که چرا بایست این نوع اقدامات بشود. باری بعد امیرنویان را خواسته بعضی فرمایشات نسبت به او فرمودند او هم در حضور از خودش برائت ذمه می‌کرد (و) قسم می‌خورد که من از این واقعه بی اطلاّع (بوده‌ام)، «گِرِوِ»[1] کرده از حضور بیرون آمده سوار شد (و) رفت. والاحضرت بی حد اوقاتشان تلخ شد (و) به همه متغیر (شدند).

سه شنبه ۱۱ شعبان سنه ۱۳۳۴

امیرنویان قهر کرده، عریضه استعفا نوشته، نیآمد، عریضه او را هم تلگرافاً اطلاع داده‌اند. مجتهد هم آمده بود برای عزل محمد ولی میرزا که رئیس کابینه والاحضرت است (و) از مردم پول می‌گیرد و عرایض مردم را به عرض نمی‌رساند. به این جهت مردم از دست او شاکی هستند و جداً عزلش را خواسته‌اند. وضع دربار بر هم خورده است. مجتهد و تجار عزل محمد ولی میرزا را خواسته‌اند، اجزای درباری هم هرکدام با هم غرض دارند اسامی هم دیگر را هم قاطی می‌کنند. مثلاً بعضی‌ها که با من بد هستند

۱ـ لغت فرانسوی به معنی دست از کار کشیدن

شهرت می‌دهند که محمد ولی میرزا با فلانی را مردم گفته‌اند مانمی‌خواهیم. بعضی ها که با اعلم الملک بد هستند اسم او را داخل می‌کنند، بعضی هم اسم معزالدوله را. همین طور هرکدام با هم غرض دارند بر ضد همدیگر حرف می‌زنند و شهرت می‌دهند. باری اوضاع غریبی شده (و) گفتگو زیاد است که حد ندارد، قال و مقال است. عصری دوباره امدم حضور والاحضرت، بیرون تشریف داشتند، محمد ولی میرزا هم بود (و) تمام رؤسای اجزای سرکاری شرفیاب بودند. والاحضرت هم بعضی تلگراف‌هابه طهران بر ضد امیرنویان فرمودند. مجتهد بر ضد محمد ولی میرزا قیام کرده است (و) امام جمعه حامی محمد ولی میرزا است. بعضی مشروطه خواه‌ها با امام جمعه همراه هستند و بر ضد مجتهد حرف (می‌زنند).

چهارشنبه ۱۲ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز را هم والاحضرت تشریف فرمای حمام شده، بعد بیرون آمدند. باز قال و مقال زیاد بود. بر ضد هم دیگر بعضی اجزای سرکاری باز شهرت‌ها می‌دهند. موقع به دست آورده‌اند برای خرابی هم دیگر. امروز عریضه‌ای که نوشته بودند حضرات (و) به توسط مجتهد فرستادند برای والاحضرت از نظر مبارکشان گذشت. جواب را مسکوت گذاردند. باری تلگرافات هم که به طهران شده بود اولاً استعفای امیرنویان را قبول نفرموده به والاحضرت هم تلگراف زده بود سپهسالار اعظم که؛ «از امیرنویان استمالت بفرمائید.» تلگرافی هم به خود امیر نویان شده بود که هر کس را مخالف با خودت می‌دانی تبعید بکن، چنان و چنین بکن!

باری عصر هم شریف الدوله دستخط عزل محمد ولی میرزا را صادر کرد خطاب به مجتهد که: بر حسب تقاضای اعیان و اشراف (و) تجار. محمد ولی میرزا (را) از ریاست کابینه منفصل فرمودیم سردار سطوت (با) این خصوصیت تامّی که داشت با محمد ولی میرزا، او هم مُهر کرده بود.

پنجشنبه ۱۳ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز هم والاحضرت نزدیک ظهر بیرون تشریف آوردند. با آن تلگراف‌های دیروز، امیرنویان به در خانه نیآمد.

محمد ولی میرزا از میدان در نرفته است، عصرها به در خانه می‌آید و مشغول تدارک (و) تهیه حرکت خودش است (که) برود روسیه، دور نیست به «پطرگراد» هم برود (و) از آنجا برود رو به طهران.

جمعه ۱۴ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت تشریف بردند حمام. صرف نهار کرده عصری هم جمعی شرفیاب بودند. بعد قنسول با امیرنویان شرفیاب شدند در واقع قنسول امیرنویان را آورده بود که با والاحضرت آشتی بدهد. از طهران هم بعضی تلگراف‌های رمز رسیده بود، تهدیدات به والاحضرت که با امیرنویان به طور خوب راه برود،[1] پیشکار آذربایجان را هر روز نمی‌شود عوض کرد. بعد که قنسول خواست برود، والاحضرت قنسول را به شام و تماشای آتش بازی دعوت کرد، در واقع شامِ آشتی کنان هم قرارش داده شد. بعد قنسول مرخص شد (و) رفت که شب را با خانمش مراجعت بکند. باری والاحضرت هم تشریف بردند اندرون. معزالدوله هم مشغول تهیه (و) حاضر کردن شام بود. باری بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند، امیرنویان هم آمد. نیم ساعت از شب گذشته قنسول با زنش شرفیاب شدند. بعد برای یک ساعت و نیم از شب برای تماشای آتش بازی تشریف فرما شدند. آتش بازی را در میدان توپخانه حاضر کرده بودند.

باری رفتیم سر شام. شامی صرف شد. بعد از شام هم نطقی شد. بعد قنسول مرخص شد (و) رفت. دعاهای شب عید را خواندم.

۱ـ ترجمه فارسی یک اصطلاح ترکی است به معنی مدارا کردن

شنبه ۱۵ شعبان سنه ۱۳۳۴

صبح سوار شدم رفتم چند جا دیدن. اول (از) قاضی پسر مجتهد دیدن کرده تبریک گفته، بعد رفتم منزل مجتهد، اندرونش بود، پیغام کرده رفتم اندرونش، مدتی نشسته صحبت کرده، مجتهد هم با محمد ولی میرزا بد شده است، می‌گفت چرا محمد ولی میرزا نمی‌رود؟

مجتهد از خودش رأی ندارد، شرحش مفصل است. انشاءالله اگر عمری باشد یک یک وضع این ها را خواهم نوشت.

باری آمدم منزل، لباس رسمی پوشیده آمدم توی باغ. امیرنویان، شریف الدوله، معدل الدوله، رؤسای ادارات سرکاری و دولتی، اجزای سلام و نظامی‌ها در سر جاهای خودشان ایستاده بودند و منتظر بودند بعد والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند.

بعد سلام منعقد شد، معزالدوله مخاطب شده بود. موسیو «کورتو» رئیس مالیه بلجیکی[1] هم کلاه ایرانی گذارده بود (و) ایستاده بود سردار مظفر «چهار دولی» هم امروز شرفیاب شده بود. بعد از سلام دفیله شد. بعد والاحضرت تشریف بردند حیاط اندرون. من هم آمدم منزل، با اعلم الملک (و) حشمت السلطنه (و) دکتر، مهمان محمد ولی میرزا بودیم. سوار شده رفتیم منزل محمد ولی میرزا، عصری با خود محمد ولی میرزا سوار شده آمدیم به در خانه. نصرالدوله ارومیه‌ای که چندی بود ناخوش بود، دیشب مرحوم شد.

یکشنبه ۱۶ شعبان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول نزدیک ظهر والاحضرت تشریف فرمای بیرون شدند، شرفیاب شدیم، بعد والاحضرت سوار شدند (و) تشریف فرمای لیل آباد شدند.

۱ـ بلژیکی

دوشنبه ۱۷ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز محمد ولی میرزا می رود از راه روسیه به طهران. نظام الدوله محمد ولی میرزا را برده بود در عمارت ایالت، پیش امیرنویان. بعد آمدند که شرفیاب بشوند. (والاحضرت) قدری با محمد ولی میرزا خلوت فرمودند (و) دستورالعمل برای طهران دادند. بعد پای مبارک را بوسیده مرخص شد. من به تمام رفقا (و) هم قطارها گفتم که بایست تا «شام غازان» از محمد ولی میرزا مشایعت بکنیم. من ده نفر سوار کشیکخانه، (و) یدک سوار خبر کرده بودم، از والاحضرت مرخصی حاصل کرده آمدیم بیرون. امیرنویان برای محمد ولی میرزا تشریفات حاضر کرده بود، کالسکه خودش (را) با یدک، جلودار (و) تفنگدار (و) مکرم الملک معاون خودش (و) مترجم الدوله معاون بلدیه، ناظم العداله، همان اشخاصی که بر ضد محمد ولی میرزا قیام کرده بودند و کاغذنوشته بودند و مُهر کرده بودند آمده بودند مشایعت. جمعی دیگر هم بودند. سوار شده حرکت کرده رفتیم برای «شام غازان» قدری توقف کرده تا ترن حاضر شد با محمد ولی میرزا وداع کرده، رقّتی دست داد. ماشین سوتی زد (و) حرکت کرد ما هم کلاه برداشته، دستمال حرکت می‌دادیم تا از چشم ناپدید شد و رفت. عصری سوار شده رفتم ارمنستان حمامِ بیرون. بعد آمدم توی باغ، زن و دختر یساول در حضور بودند. بعد امیرنویان و شریف الدوله شرفیاب شدند و موزیک هم میزدند تا مغرب، بعد والاحضرت تشریف (فرمای) اطاق خلوت شدند.

سه شنبه ۱۸ شعبان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول والاحضرت نزدیک ظهر بیرون آمدند، شرفیاب شدیم. امیرنویان و رؤسای سرکاری و دولتی و بعضی ها که عرایض داشتند شرفیاب شدند، بعد صرف نهار فرمودند و مشغول کار بودند. کابینه را هم محوّل به حشمت السلطنه فرمودند حالا

حشمت السلطنه رئیس کابینه والاحضرت ولایتعهد است.

باری عصری والاحضرت سوار شده تشریف فرمای قزاقخانه شدند. زن یساول از والاحضرت دعوت کرده بود، تشریف بردند. خود «یساول» چند روز است رفته است تفلیس. بعضی تفنگ‌ها و اسلحه‌ها مال دولت بوده است که پیر ارسال که عثمانی ها آمده بودند، حملِ تفلیس کرده بودند، حالا رفته است بیاورد. باری زنش آمد با دخترهایش. استقبال کردند. باری تا نزدیک غروب تشریف داشتند. شامی هم زن «یساول» برای والاحضرت تهیه کرده بود و می‌خواست تا شب والاحضرت را نگاه بدارد. آخرالامر قرار بر این شد که شام را تهیه کرده است زودتر بدهد صرف بشود. باری والاحضرت به من و حشمت السلطنه (و) سردار سطوت امر فرمودند سرشام نشسته، صرف شامی کرده، صحبت می‌فرمودند. باری مغرب شام تمام شد (و) مراجعت فرمودند.

چهارشنبه ۱۹ شعبان سنه ۱۳۳۴

مثل سایر روزها والاحضرت ظهر بیرون آمدند (و) مشغول کار شدند. بعد از صرف نهار برای استراحت رفتند در حیاط خلوت. من و اعلم الملک مدتی در حضور بودیم تا عصری بیرون آمدند موزیک هم آمد. امیرنویان (و) شریف الدوله (و) معدل الدوله شرفیاب شدند تا مغرب. سردار مظفر «چهار دولی» هم آمد منزل من. مدتی صحبت می‌کرد یکصد نفر هم سوار آورده است که از سان حضور بگذراند. سوار می‌خواستند جمع آوری بکنند برای جلوگیراز شاهسوند، ولی دیگر محتاج نشدند. قشون روس را سپهسالار اعظم حکم کرد که بروند جلو شاهسون‌ها را بگیرند. رفتند رؤسای شاهسون را گرفته حبس کرده حالا می‌روند رو به خلخال (که) آنجا را هم منظم بکنند. طرف اردبیل حالا خیلی منظم و آرام است دیگر محتاج به این سوارها نیستند.

پنجشنبه ۲۰ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز را هم تمام، والاحضرت در منزل تشریف داشته، نزدیک ظهر بیرون آمده، جمعی از رجال تبریز و اجزای ادارات دولتی و سرکاری شرفیاب بودند. عصر را هم تشریف آوردند منزل ما. به قدر یک ساعتی بودند. امیرنویان هم عصر شرفیاب بود.

جمعه ۲۱ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت امروز را تا عصر بیرون نیآمده در حیاط خلوت بودند معتضد السلطان پسر موثق الملک آمده صحبت می‌کرد. موثق الملک هم همین روزها خواهد رسید، برای ترتیب کارهای او آمده بود. موثق الملک گذشته از این که پیشکار خاصه اداره سرکاری است حامل نشان اقدس و بند شمسه الماس هم هست. باری برای موثق الملک هم از والاحضرت، امروز دستخط یک جبه، شمشیر مرصع گرفته که بعد از ورود به او مرحمت بشود.

شنبه ۲۲ شعبان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند، صرف نهار فرموده و بعد از نهار مشغول کار شدند. امشب هم والاحضرت به عزم دوشبه (به) «جانقور» تشریف فرما خواهند شد.

یک ساعت به غروب مانده سوار شده راندیم برای «جانقور». یک ساعت و نیم از شب رفته وارد «جانقور» شده، شام صرف کرده، سوار قزاق هم برای قراولی مرتب کرده پشت دراطاق استراحت (کردم).

یکشنبه ۲۳ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز را والاحضرت نهار قابلمه خبر فرمودند، خیال تشریف فرمائی به «لوان»[۱] را دادند. از اینجا تا لوان دو فرسنگ و نیم راه است. باری والاحضرت صبح زود بیدار شدند، اسب ها را اوردند سوار شده راندیم. دره لوان دست چپ دیده شد. رودخانه لوان اطرافش تمام زراعت است. این جاها را سهند آباد می‌گویند. قدری که راندیم به دهِ «هربی»[۲] رسیدیم خرده مالک است به قدر دویست خانوار جمعیت دارد، خانه‌های خوب هم دارد، حمام هم دارد. از آنجا رانده به دهِ بیرق رسیدیم اینجا هم خرده مالک است به قدر چهار صد خانوار جمعیت دارد. حمام و خانه‌های خوب دارد، جاهای با صفا و ییلاق‌های خوبی (دارد). رودخانه هم آب صاف زلالی دارد. در این رودخانه ماهی قزل آلا هم هست.

باری رسیدیم به «لوان» شرح «لوان» را در روزنامه پارسال نوشته‌ام، مال حاجی احتشام است، عمارت خوب عالی (دارد). دارای چهار اطاق و یک ایوان خوبی رو به دره و رودخانه است مفروش هم هست. بیرون عمارت تمام از سنگ تراش است حوض خوب دارد، فواره‌اش هم به قدر دو ذرع می جهد. اینجا خیلی سرد است تازه می‌خواهد گل سرخش باز بشود. درخت‌ها برگ‌هایش مثل این است که روغن مالیده‌اند. کوه‌های سهند هم پر از برف است. جمعیت ده «لوان» به قدر چهارصد خانوار می‌شود، رعیت‌های معتبر دارد، حمام و یخچال دارد ولی خانه‌هایش مثل زاغه است از بس که زمستان اینجاها سرد است در واقع خانه هایشان زمستانی است.

باری ماست و دوغ و سرشیر و کره آوردند. دوغ‌های اینجا مثل لار است. عسل خوبی دارد. نهار خوبی صرف شد، بعد از نهار هم والاحضرت استراحت فرمودند. دو

۱ـ لوان: اسم دهکده‌ای در آذربایجان که در آنجا سفال نیک پزند.

۲ـ هربی یا هروی دهی از دهستان سهند آباد از بخش بستان آباد شهرستان تبریز

ساعت و نیم به غروب مانده از همان راهی که آمده بودیم راندیم و نیم ساعت از شب گذشته وارد «جانقور» شدیم. بعد والاحضرت احضار فرموده، شرفیاب شده ابوالحسن خان می‌خواند (و) شهباز خان ویولن می‌زد. صرف شام کرده، عمل کشیک را مرتب کرده، بعد والاحضرت احضار فرمودند و بعضی دستورها برای حرکت فردا (دادند).

موثق الملک که پیشکار خاص شده و هم حامل خلعت یعنی نشان اقدس و بند شمشیر الماس است امروز وارد «باسمنج» شده فردا بعد از ظهر وارد خواهد شد. والاحضرت هم برای تشریفات نشان و بند شمشیر رسماً استقبال خواهند فرمود.

دوشنبه ۲۴ شعبان سنه ۱۳۳۴

هم‌قطارها آمدند منزل من، صرف چای و شیر کرده، والاحضرت هم بیدار شده لباس پوشیدند (و) به سرعت تمام آمدیم رو به شهر. باغ حاجی فرج را برای تشریفات نشان، مرتب کرده‌اند. تاجر باشی روس برادر حاجی فرج تشریفات حاضر کرده است (و) دو سه چادر پوش بزرگ زده، شیرینی و شربت گذارده‌اند. باری والاحضرت سرکشی فرمودند. به قدر یک ساعت توقف فرموده با امیرنویان و من صحبت کنان وارد شهر شدند. ظهر به منزل رسیدند رفتند اندرون. عصری لباس رسمی پوشیده سه ساعت به غروب مانده از طرف امیرنویان هم آدم آمد که وقت است، والاحضرت تشریف بیاورند. باری والاحضرت سوار شده حرکت فرمودند. جمعیت زیادی در اطراف راه ایستاده بودند از برای تماشا. بازارها را هم از بعد از ظهر بسته بودند. نزدیک درِ باغ حاجی فرج، سوارهٔ قزاق و قشون حاضر بودند. امیرنویان پیش آمده احترامات نظامی کردند یک دسته موزیک قزاق هم توی باغ بودند و تمام طبقات ادارات دولتی و ادارهٔ سرکاری با لباس رسمی توی خیابان ایستاده بودند.

(باری) وارد باغ شدند، موثق الملک هم نشان اقدس را با بند شمشیر الماس در یک سینی گذارده بود خودش هم جبه لباس رسمی پوشیده بود. آمد جلو، والاحضرت هم آمدند جلو، نشان را گرفته بوسیدند. باری والاحضرت تشریف فرمای اطاق شدند، موثق الملک پای والاحضرت را بوسید والاحضرت فرمایشات رسمانه فرمودند. نشان را زدند (و) بند شمشیر را انداختند. یساول قزاق (با) زن و دخترهایش آمده بودند تماشا. انواع شیرینی و میوه و بستنی‌های رنگارنگ در عمارت و چادر بزرگی که زده بودند گذارده بودند (و) متصل به مردم چائی و قلیان، شربت و بستنی، می‌دادند. خیلی پذیرائی خوبی از مردم شد.

رجال (و) اعیان تبریز تمام بودند (و) به والاحضرت تبریک عرض می‌کردند. دستخط مبارک را هم شریف الدوله در توی چادر خواند، جوابی هم والاحضرت داد. باری بعد سوار اسب شده. آمدیم تا رسیدیم به عالی‌قاپو.

سه شنبه ۲۵ شعبان سنه ۱۳۳۴

جمعیت زیادی آمده بودند صند(و)قخانه، دیدن موثق الملک. والاحضرت هم برای یک ساعت به ظهر مانده تشریف آوردند، با لباس رسمی. امیرنویان (و) رجال (و) رؤسای ادارات جمع بودند. امروز برای تهنیت نشانِ مرحمتی سلام است. باری قزاق (و) کشیکخانه،سرباز،توپچی‌اجزای‌نظمیه‌به‌رسم سلام‌های معمول حاضر شدند. سلام منعقد شد معزالدوله مخاطب بود. بعد از سلام دفیله شد (و) بعد تشریف فرمای اندرون شدند.

عصری هم دوباره ما رؤسای دربار والاحضرت لباس رسمی پوشیده، قنسول‌ها برای تبریک (و) تهنیت آمدند. پیش از سلام هم موثق الملک، ما رؤسای درباری را برد (و) در حضور معرفی کرد (و) اظهار امتنان خودش را از رؤسای اداره سرکاری رسماً به عرض رساند.

باری عصر هم متصل منزل من می آمدند (و) می‌رفتند (و) از موثق الملک دیدن می‌کردند.

چهارشنبه ۲٦ شعبان سنه ۱۳۳۴

جمعیت زیادی در صندوقخانه بود پیش موثق الملک. بعد موثق الملک رفت در اطاق تشریفات نشسته، متصل می آمدند (و) می‌رفتند. امام جمعه (و) بعضی از آقایان آمدند. والاحضرت هم بیرون تشریف آورده از امام جمعه دیدن کردند. بعد هم نوه‌های مرحوم مجتهد آمده تبریک گفتند در اطاق تشریفات صرف نهار شد. عصری هم آقا میرزا تقی آقا مجتهد برای تبریک شرفیاب شده بعد آقا میرزا محسن آقای مجتهد آمد.

دو ساعت (و) نیم به غروب والاحضرت سوار شده (و) امر فرموده بودند اتومبیل رئیس راه آهن را اورده بودند که سوار بشوند. (والاحضرت) سوار کالسکه شده به سرعت تشریف بردند تا دم باغ حاجی فرج. آنجا از کالسکه پیاده شده سوار اتومبیل شدند. من (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه (و) آبدارباشی هم سوار شدیم. حرکت فرمودند برای نعمت آباد. خود والاحضرت اتومبیل را می‌راندند، راه هم بد بود (و در) اغلب جاها پیاده می‌شدیم باری (ظرف) یک ساعت (و) ده دقیقه رفتیم تا نعمت آباد. رفتیم باغ شجاع الدوله که ساخته بود (و) عثمانی ها خرابش کردند. رفتیم توی باغ، سه عمارت مفصل به شکل مثلث ساخته است، یک حیاط بزرگ و یک دستگاه عمارت هم با حمام اندرونی، جلو خانِ مفصلی. برای عمله‌جات اطاق‌های متعدد ساخته است، حوض‌های بزرگِ آب نما لبه‌هایش سنگ تراشِ خیلی عالی بوده است ولی تمام را عثمانی‌ها خراب کرده‌اند (و) آتش زده‌اند ولی قابل تعمیر است، اصل بنا خراب نشده است. سقف‌ها تمام خراب (و) جِرزها (را) هم اغلب خراب کرده‌اند. (در) مراجعت

چون خود اتومبیل چی می‌راند یک ساعت طول کشید. تا آمدیم به باغ حاجی فرج. امشب هم که عید اعلیحضرت است بازارها را آئین مختصری بسته چراغانی خفیفی کرده بودند. اغلب اداراتِ دولتی را درهایش را آئین (و) چراغان کرده بودند.

پنجشنبه ۲۷ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز عید اعلیحضرت است. لباس رسمی پوشیده رفتم منزل امیرنویان. قدری آنجا بوده بعد آمدم توی باغ. اجزای ادارات (و) رؤسای ادارات سرکاری همه با لباس رسمی حاضربودند. والاحضرت بیرون تشریف آوردند. رجال، اعیان، اشراف، شاهزادگان (و) امرا دسته دسته شرفیاب می‌شدند (و) به هر یک اظهار مرحمت می‌کردند. باری قنسول‌ها شرفیاب شدند. قنسول انگلیس نطق کرد بعد جوابی والاحضرت دادند. قنسول‌ها رفتند بعد نظامی های روس (آمدند) چند نفری بودند (و) رئیسشان یک نفر کلنل (بود). هفت هشت نفر بودند. بعد سلام منعقد شد. بعد از سلام دفیله شد، والاحضرت هم تشریف بردند اندرون.

امشب را قنسول‌ها با امیرنویان و موثق الملک (و) شریف الدوله شام رسمی خواهند خورد.

باری عصری هم والاحضرت بیرون تشریف آورده مشغول تهیه مهمانی بودند (و) اطاق‌ها را مرتب می‌فرمودند، یساول قزاق را هم با زن و دخترهایش دعوت کرده بودند. زن قنسول روس با زن یساول بد است این است که قنسول روس جداً می‌گوید یساول نبایست در مهمانی حضور داشته باشد. باری عذرش را خواسته، قرار بر این شد که فردا شب با زن و دخترهایش شرفیاب بشود (و) صرف شام را در حضور بکنند.

باری نیم ساعت از شب گذشته قنسول‌ها شرفیاب شدند، (والاحضرت) مدتی فرمایشات و صحبت می‌فرمودند تا شام حاضر شد (بعد) تشریف فرمای سر شام شدند.

من هم آمدم منزل نماز و دعاهای شب جمعه را خوانده بعد رفتم توی باغ مواظب بودم تا آخر شام. قنسول انگلیس به سلامتی اعلیحضرت نطقی کرد بعد هم والاحضرت به سلامتی پادشاه انگلیس (و) امپراطور روس (و) رئیس جمهور فرانسه و آمریک نطقی فرمودند. بعد از شام هم آتش‌بازی راکه توی باغ و جلو تالار چیده بودند آتش داده، بعد از آتش بازی صرف قهوه شد. قنسول‌ها رفته (و) والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

جمعه ۲۸ شعبان سنه ۱۳۳۴

موثق الملک دیروز تا به حال شروع به‌کار کرده است. باری مدتی صحبت کرده، بعضی دستورها دادند. ظهر والاحضرت بیرون تشریف آوردند، من (و) موثق الملک شرفیاب بودیم (و) برای موثق الملک یک جائی را تعیین می‌کردیم که منزل بکند، بالاخره عمارت علاءالدوله‌ئی را برای او معین کرده، والاحضرت تشریف بردند حیاط خلوت.

امروز عصر در باغ امیرنویان مجلس جشنی منعقد است برای عید اعلیحضرت یعنی «گاردن پارتی» است. والاحضرت هم تشریف خواهند برد.

نماز و دعاهای عصر جمعه (را) پیش انداخته لباس پوشیده، لباس نیم رسمی با یک نشان. والاحضرت هم سوار به اسب شدند، موثق الملک هم سواره در رکاب بود. وارد باغ که شدند موزیک زدند، احترامات نظامی کردند. همه جا قزاق ایستاده بود. مدعوین زیاد (بودند) تمام اداره‌جات دولتی و سرکاری، رؤسا، رجال، اعیان (و) اشراف و تجار معتبر بودند. فرنگی ها، قنسول(ها)، نظامی های روس، زن‌های اروپائی. به قدر سی چهل نفر بودند از ارامنهٔ معتبر. والاحضرت تشریف فرمای عمارت بزرگ شدند، توی خیابان جلوعمارت تمام را میز و صندلی گذارده بودند، شیرینی و شربت (و) بستنی

(و) میوه گذارده بودند (و) چائی و قلیان به مردم می‌دادند. طرف مشرق عمارت را هم برای فرنگی‌ها مرتب کرده بودند. موزیک (هم) می‌زدند. توی تالار عمارت هم برای والاحضرت میوه و شیرینی گذارده بودند، یکصد عدد پنجهزاری هم برای والاحضرت تقدیمی گذارده بودند. والاحضرت یک دانه به موثق الملک مرحمت کرد یکی به من، یکی به اعلم‌الملک. فرمودند یکی را هم از قول من ببر برای امیرنویان، یکی را هم برای شریف الدوله، باقی را هم بده به خود امیرنویان. باری بردم دادم، یکی (را) هم دادم به امامقلی میرزا. باری بعد قنسول ها با زن‌های فرنگی شرفیاب شدند. (والاحضرت) احوال‌پرسی از هر یک فرمودند.

باری نیم ساعت به غروب مانده، والاحضرت سوار اسب شدند، موثق الملک هم سواره در رکاب بود، نیم ساعت از شب گذشته وارد عالی قاپو شدند. بعدش هم یساول، زنش (و) دخترهایش شرفیاب شدند. قدری که گذشت شام حاضر شد. والاحضرت دست زن یساول راگرفته، موثق الملک (دستِ) یک دخترش راگرفته، من هم یک دخترش را دستش راگرفته رفتیم سر شام، از ایرانی‌ها هم موثق الملک (و) من، معزالدوله (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه سر شام بودند.

باری صرف شام کردند، نطقی هم والاحضرت فرمودند، جوابی هم من عرض کردم. بعد از شام هم مدتی نشسته صحبت کرده، والاحضرت هم تشریف بردند حیاط خلوت. مدتی هم من در حضورشان بودم.

پریروز عصری با جلال الملک رفتم بازدید «مسیو کورتو» مفتّش مالیه، زنش هم بود. پسر امام جمعه هم با فخر پیشکارِ امام جمعه آمده بودند.

شنبه ۲۹ شعبان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر والاحضرت بیرون تشریف آوردند. موثق الملک (و) رؤسای

سرکاری شرفیاب شدند (و) مشغول کار بودند تا عصر. من هم آمدم قدری استراحت کرده، سه ساعت به غروب باز اتومبیل را خواسته آوردند. والاحضرت سوار شده، رفتیم تا دمِ باغ حاجی فرج. آنجا من و سردار سطوت، دکتر (و) آبدارباشی، سوار اتومبیل شده رانده برای نعمت آباد، باز خود والاحضرت اتومبیل را راه می‌بردند می‌خواستیم برویم باغ نظام الدوله، رفتیم تا پشت دیوار قنسول خانه، بعد کوچه تنگ می‌شد (و) اتومبیل نمی‌رفت. راه هم دور بود، وقت هم تنگ بود. دوباره مراجعت کرده، قدری خودِ اتومبیل چی رانده، قدری هم خود والاحضرت. در وقت رفتن موقعی که والاحضرت راه می‌بردند اتومبیل به یک جوب کوچکی برخورد، خدا رحم فرمودند. با سرعت که میرفت خورد به آن جوب، ماها را به قدر نیم ذرع بلند کرد. خیلی خدا رحم کرد. نیم ساعت از شب رفته وارد عالی قاپو شدیم.رفتیم حمام و بیرون آمده، آمدم منزل موثق الملک، صحبت از هر قبیل می‌کردیم تا موقع سحر. آمدم خانه سحری خورده دعاهای شب اول ماه (و) دعاهای سحر را خوانده، هفت ساعت و ۱۲ دقیقه توپ سحر را انداخته، روزها درست ۱۷ ساعت بلکه چیزی بیشتر است الحمدلله نعمت سلامتی حاصل است باز موفق (شدم) که روزه را بگیرم.

یکشنبه غره شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت به غروب مانده والاحضرت بیرون تشریف آوردند رفتیم شرفیاب شده، مشغول کار و صحبت بودند. امیرنویان و جمعی شرفیاب شدند. با موثق الملک و بعضی از اجزای درباری صرف افطار کرده، والاحضرت هم شب‌ها را تا مدتی بیرون تشریف دارند. بعد از صرف افطار شرفیاب شده، صحبت می‌فرمودند (و) مشغول کار بودند. اخبارات تازه: روس ها که طرف بغداد و خانقین بودند، از شدت هوای گرم و قوای زیادی که آلمان‌ها به عثمانی رسانده‌اند عقب نشسته‌اند. دیگر از اخبارات تازه که

در روزنامه‌ها نوشته‌اند ورود والاحضرت ناصرالدین میرزا (به) خراسان (است) حضرت والا نصرت‌السلطنه (به) کرمان رسیده و مشغول رتق‌وفتق هستند. نایب حسین کاشی هم دوباره اطراف کاشان پیدا شده است و مشغول چپاول و غارت است.

دوشنبه ۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز موثق الملک رفت به عمارت علاءالدوئی، از منزل من. عصر که من بیرون آمدم موثق الملک دوباره آمد صندوقخانه (و) جواهرات والاحضرت را بازدید کرد و ثبت کرد، بعد لباس‌ها و سایر اشیاء را هم گفتیم که بعدها ثبت بکنند. والاحضرت عصری هم یک ساعت به غروب مانده سوار شده تا نزدیک باغ ساعدالسلطنه تشریف بردند (و) مراجعت فرمودند. امیرنویان (و) شریف الدوله (و) جمعی دیگر بودند.

سه شنبه ۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تلگرافی از سرکار خاصه خانم رسیده بود که حضرت اقدس آقا و سپهسالار اعظم تلگرافی برای والاحضرت عرض کرده‌اند (و) خواهش ریاست کابینه ولایت عهدی (را) برای اعزازالسلطنه کرده‌اند، شما مسبوق باشید. خوشحال شدم. باری موثق الملک آمدمنزل،من قدری دراین‌باب صحبت‌کرده،عصرهم والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) امروز سوار نشدند (و) در منزل بودند. والاحضرت عصرها بیرون تشریف می‌آورند (و) تا ساعت شش که نزدیک به توپ سحر است بیرون تشریف دارند.

چهارشنبه ۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول، عصری آمدم دیوانخانه. والاحضرت بیرون نیآمده بودند. سردار مظفّر چهار دولی، سالار عشایر، سالار همایون، (و) علاءالسلطان بودند. قدری صحبت

کرده، (بعد) والاحضرت بیرون آمدند سوارهای چهار دولیِ سردار مظفر که یکصد نفر خواسته بودند، چند روز است آمده(اند). امروز توی میدان ایستاده بودند که از نظر مبارک بگذرند. والاحضرت سوار اسب شده از جلو سوارها گذشتند، دُهُل و سرنا هم دارند (و) یک بیرق که سرش کلّهٔ یک گاوی است. خود سردار مظفر، آدم زیرک عاقلِ، مدیر(ی) است. باری والاحضرت اظهار مرحمت فرمودند.

پنجشنبه ۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز عصری والاحضرت احضار فرموده، شرفیاب شدم. تلگراف حضرت اقدس و سپهسالار اعظم درباب اعزازالسلطنه رسیده، والاحضرت قبول فرمودند. قنسول جدید فرانسه که مدت‌هاست در طهران است (و) زبان فارسی را هم خوب حرف می‌زند، دو روز است آمده است. امروز عصری با لباس تملم رسمی شرفیاب شد ما ها هم با موثق‌الملک، لباس رسمی پوشیده، با سایر رؤسای سرکاری توی اطاق ایستاده، قنسول آمده شرفیاب شد، عرض خودش راکرده، جوابی هم والاحضرت فرمودند. بعد مرخص شده رفت. موقع افطار آمدم خانه، افطار کرده، دعاهای شب جمعه را خوانده، ساعت پنج والاحضرت تشریف بردند اندرون.

جمعه ٦ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز قنسول فرانسه پذیرائی می‌کند. از کارگزاری هم نوشته بودند که از او دیدن بکنیم. باری والاحضرت که مراجعت فرمودند تغییر لباس داده رفتم دیدن قنسول. ناظم الدوله، یساول قزاق، «کوتو» مفتّش مالیه، بودند. دیروز که شرفیاب بود بعد از شرفیابی ماها را شریف الدوله معرفی کرده بود.

بعد سوار شده رفتم کارگزاری، پیش شریف الدوله. زن و بچه‌اش دو روز است از

راه روسیه آمده‌اند. در واقع رفتم «چشم روشن باد.» بعد مراجعت کرده آمدم حضور. مدتی صحبت کرده، فرمایشات فرمودند (و) تلگراف‌ها برای حضرت اقدس و سپهسالار اعظم در قبولِ اعزازالسلطنه کردند.

شنبه ۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

آمدم صندوقخانه، قدری به کارها رسیدگی کرده، بعد موثق الملک هم آمد منزل من. برای نظارت خانه و آبدارخانه روپوش ترمه گفته‌اند درست بکنند، مشغول دوختن بودند.

عمل نان هم قدری بد شده است. من به معزالدوله اصرار کردم که از این کار عمل نان استعفا بکند، چون که خانه‌ها برای این عمل خراب شده است. او هم به قدر چند روز با دل خوری از من، امشب استعفا کرده باری رفتم اوّلِ شب منزل امام جمعه شب نشینی.

یکشنبه ۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز حال ضعف داشتم، خیلی کسل بودم. روزه را خورده سرکار معزالملوک هم برای تنها نبودن روزه‌اش را خورد آب زیادی خورده، عصرانه خورده، جمعی هم روزه خورده بودند آمدند شریک من شدند. حسن خان هم به واسطه درد چشم، روزه را به این عنوان می‌خورد.

باری والاحضرت بیرون تشریف آوردند، شرفیاب شدم. موثق الملک هم شرفیاب شد. امیرنویان هم شرفیاب شد.

دوشنبه ۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

درِ خانه بودم تا عصری، والاحضرت سوار شده، در رکاب سوار شده، تشریف

فرمای باغ لیل آباد شده، والاحضرت عصرانه صرف فرمودند و مراجعت کردند و نزدیک افطار تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

سه شنبه ۱۰ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

اخباراتی که شهرت دارد این است که: می‌گویند گنبد مطهر حضرت سیّدالشهداء را عثمانی‌ها توپ بسته‌اند یا یکی از اماکن مشرّفه را، معلوم نیست کذب است یا راست؟ (و) کدام یکی از گنبدها را؟ باری قشون روس هم از شدت گرما یا جهت دیگری داشته، از خانقین خیلی عقب نشسته، از کرمانشاه هم گذشته‌اند. ناصرالسلطنه هم از کرمانشاهان فرار کرده است. باری خاطرم رفته که بنویسم یا شاید نوشته باشم (که) حاجی امیرنظام همدانی عبدالله خان به مرض سکته مرحوم شده (است).

چهارشنبه ۱۱ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

والاحضرت دو ساعت به غروب بیرون تشریف آوردند. بعد تشریف فرمای باغ لیل آباد شدند و بعد از صرف عصرانه مراجعت فرمودند.

راهِ از تبریز به طهران را شاهسون‌ها امسال هم سخت مغشوش کرده‌اند. چندی قبل اردبیل و راه طهران خوب منظم بود، قشون روس که در اردبیل بود، شاهسون‌ها حرکتی نمی‌کردند. کار کرمانشاهان (که) سخت شد قشونی که در اردبیل داشتند بردند به کمک قشون کرمانشاهان (و) دوباره اردبیل اغتشاش شد.

پنجشنبه ۱۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

رفتم خانه ملک التجّار، خانه عالی خوبی دارد (و) فرش‌های عالی. این ملک التجّار در زمان انقلاب چون حامی محمد علی شاه بود، او را بیرون کردند. آمد به

طهران، مدتی هم در طهران بود. بعد از محمد علی هم متواری شد (و) مدّت‌ها در کربلا و شامات (و) مکه معظّمه بود، بعد به خراسان رفته، چند سال است معدن فیروزه را اجاره کرده (و) پارسال اجاره‌اش سر آمده و آمده است تبریز. اسباب‌های فیروزه و فیروزه‌هایش را آورده تماشا کرده، بعضی اشیاءاش را برای والاحضرت سوا کرده که ابتیاع بفرمایند، از قبیل قلیان و غیره. باری صرفِ شب چره‌ای کرده آمدم حضور والاحضرت شرفیاب (شدم).

جمعه ۱۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز بر حسب دعوت کارگزاری، دو ساعت به ظهر مانده بایست برویم قنسول خانهٔ فرانسه، چون عید جمهوری فرانسه است. اصلاح کرده، لباس نظامی پوشیده، رفتم منزل موثق الملک، مدتی منتظر کالسکه شده بعد با هم سوار شده رفتیم قنسول خانه دیدنی کرده، قدری دیر شده بود (و) همه رفته بودند. باری بعد مراجعت کرده آمدم عالی قاپو. موثق الملک مدتی توی باغ راه رفته، دستور می‌داد برای چراغ‌هائی که مشغول نصب کردن بودند. تجّار ارمنی را خواسته برای نشان ها دستورالعمل داده، باری تا بعد از ظهر در صندوق‌خانه بود و رفت.

عصری پیاده رفتم مسجد میرزا حسن آقای مجتهد. آقای مجتهد اولاً روزه نمی‌گیرد. نماز را پسر دوّمش می‌خواند روزهای جمعه و ایّام احیاءها خود آقا وعظ می‌کند، ترکی هم وعظ می‌کند. خوب حرف نمی‌زند. کلیه علمای تبریز گویا بی‌سواد هستند فقط چیزی راکه خوب بلند هستند آنتریک بازی است. بعد از وعظ آقا آمدند دم یک ستونی نشسته، (مردم) دور آقا حلقه زدند، در حالی که وسعت جا زیاد بود به طوری نشسته بودند و به هم فشار می‌آوردند (که) نزدیک بود آدم خفه بشود. بعد افطار شد (و) دسته جمعی با موثق الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، سردار سطوت، مکرم الملک، بصیرالسلطنه (و) کارگزار رفتیم منزل امیرنویان.

شنبه ۱۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت به غروب مانده پسر ملک التجار بعضی اشیاء فیروزه را آورد برای این که از نظر مبارک والاحضرت بگذرد (که) اگر میل فرمودند ابتیاع بفرمایند. والاحضرت حمام بودند، اسباب‌ها را بردم منزل موثق الملک، او دیده بعد والاحضرت هم بیرون تشریف آورده احضار فرمودند. بعد فیروزه‌ها را خواستند با پسر ملک (التجار) بردم حضور، تماشا فرمودند (و) بعضی از اشیاء را پسند فرموده باقی را رد فرمودند.

امشب، افطار را امام جمعه دعوت کرده است، جمعی بودند. امامقلی میرزا، موثق الملک، شریف الدوله، معّدل الدوله، مشیر دفتر، وثوق الملک، رئیس تلگراف، رئیس پست، جلال الملک، نصرالدوله، مکرّم الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، سردار سطوت، سردار معظّم، ناظم‌العداله. پیش افطاری مفصلی بود، بعد افطار مفصلی چلوکباب صرف شد. عمل نان شهر را برای ناظم العداله گرفته‌ام (و) دستخطش را (هم) داده، چون که عملِ نان خیلی بد شده بود.

یکشنبه ۱۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

(به) ملک التجّار، والاحضرت (بر) سرِ مسأله محمد ولی میرزا بی مرحمت بودند، من توسط کرده، آمد (به) حضور (و) مورد مراحم (واقع) شد.

من و اعلم الملک جداً عزلِ سید ابوالقاسم خان را از حضور والاحضرت خواسته، بعد هم (از) موثق‌الملک. در هر حال او معزول شد از ریاست بیوتات. دیروز هم که والاحضرت سوار شده بودند، با معزّالدوله دعوایشان شده بود.

دوشنبه ۱٦ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول عصر را به در خانه رفته، بعد والاحضرت بیرون تشریف آورده

شرفیاب شدم، بعد تشریف فرمای لیل آباد شدند (و) صرف عصرانه فرمودند و دوباره مراجعت کردند.

(بعد) افطار کرده، نماز خوانده، رفتم منزل موثق الملک. بعد والاحضرت من را احضار فرموده شرفیاب شده مدّتی در حضور بودم (بعد) والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند من را هم سر حمام نگه داشتند بعد بیرون آمدند رفتند حیاط خلوت، من هم در حضور بودم، نگذاردند من سحری بخورم، تا بعد از توپ سحر در حضور بودم.

سه شنبه ۱۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

بعد از نماز صبح خوابم نبرد، میل به سواری کردم. آمدم منزل اسب خبر کرده، سوار خبر کرده، سالار عشایر (و) عباسقلی خان پسر منصورالسلطنه هم آمدند. یک ساعت به آفتاب مانده سوار شدیم.

(باری) سه ساعت از دسته گذشته مراجعت کرده، هشت عدد قره کبک بزرگ شکار کرده بودم. آمدم منزل خسته و تشنه بودم، هندوانه آورده، خورده، قدری خستگی درکرده بعد رفتم حمام. بعد والاحضرت احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده. نهار را در حضور خورده تا عصری شرفیاب بودم.

دو روز است هوا خیلی گرم کرده است، درجه هوای تبریز به چهل رسیده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

هوا به شدت گرم کرده است، هیچ بادی نمی‌وزد، تبریز در موقعی که باد نوزد بسیار گرم می‌شود. باری در حضور بودیم الی عصر. بعضی دستخط‌ها من داشتم به صحّه داده. بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) با امیرنویان (و) موثق الملک (و) شریف الدوله خلوت فرمودند.

اخبارات تازه: تلگرافی که والاحضرت به اعزازالسلطنه زده بودند، جواب داده که انشاءالله تا اوائل ماه شوال شرفیاب خواهم شد. حضرت اقدس ظل السلطان هم دو روز است وارد طهران شده تمام وزراء تا بیرون شهر استقبال کردند (و) باکمال احترام واردش کردند (و) در قیطریه منزل دارد.

عثمانی‌ها هم که آمده بودند (و) کرمانشاهان راگرفته بودند دوباره روس‌ها آن‌ها را شکست داده، از کرمانشاهان آن‌طرفشان کرده‌اند.

پنجشنبه ۱۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر بیدار شده، مدتی روزنامه (نوشتم). تفصیل سید ابراهیم حاجی آقائی در شب هشتم یانهم (رمضان) این است. چون که خاطرم رفته بود بنویسم. تفصیل این است: آقا سید ابراهیم حاجی آقائی، یکی از اشرار معروف است، با امیرنویان هم ضدّیت تامی دارد. مدتی بود او راگرفته (و) آورده بودند(و) در حبس بود. در اوائل ماه یک شب در موقع افطار فرار می‌کند. معلوم نشد جهت (چه) بود؟ ولی گویا پول از (او) گرفته مرخصش کرده، یعنی فرارش داده‌اند. حاجب السلطان پایش در این کار بوده است. باری والاحضرت اقدس اوّل خیلی متغیر شدند، بعد یواش یواش رفع تغیّرشان شد ولی حاجب السلطان را عجالتاً از کار خلع فرمودند. باری آقا سید ابراهیم هم رفته است به «حاجی آباد» سرِ خانه خودش. راه طهران را هم شاهسون‌ها مغشوش کرده‌اند.

امشب را هم مجتهد (و) جمعی از آقایان (و) میرزا تقی‌آقا، افطار را حضور والاحضرت دعوت شده‌اند.

جمعه ۲۰ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

بعد از افطار والاحضرت تشریف فرمای منزل موثق الملک شدند برای روضه،

قدری آنجا بودند بعد تشریف آوردند در عمارت مشغول دعاها شدند. من هم آمدم خانه، دعاهای شب ۲۱ را خوانده، قرآن سر گرفتم. هوا چون گرم است روزها را بعد از توپ سحر والاحضرت بیرون استراحت می‌فرمایند، به این جهت من هم برای کشیک حاضر می‌شوم. باری بعد از توپ سحر آمدم حضور والاحضرت، مدتی تنها نشسته صحبت (می‌کردیم) بعد در اطاق بزرگ پهلوی اطاق والاحضرت استراحت کردم.

شنبه ۲۱ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تا الی عصر در حضور بودم. از هر قبیل صحبت می‌فرمودند. عصری سوار شده تشریف فرمای «صاحب الامر» شده، زیارت فرموده مراجعت کردند. هوا هم بی نهایت گرم بود.

بهادرالسلطنه «چهار دولی»، برادر سردار مظفر، یک رأس اسب خوبی آورده بود (و) تقدیم کرد. اسبش هم بسیار خوب بود.

امشب را هم امام جمعه و جمعی دیگر دعوت دارند حضور والاحضرت، والاحضرت هم اندرون بودند بعد بیرون آمده افطار فرمودند.

تلگرافی برای حضرت اقدس ظلّ السلطان زده بودم، جواب خوبی (که) در کمال مهربانی بود زده بودند. سوادش هم این است:

«جناب مستطاب اجل، فرزند والامقام عزیزالسلطان، دام اقباله. تلگراف جناب مستطاب عالی و اصل، بی نهایت مسرور از یادآوری و محبّت جناب عالی کمال امتنان قلبی حاصل است. ظلّ السلطان» خیلی خوشوقت از این مرحمت و آقائی او شدم.

یکشنبه ۲۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

آمدیم حضور والاحضرت. معدل‌الدوله، جلال الملک و «موسیو ملینور» رئیس

گمرک شرفیاب بودند. صحبت می‌فرمودند در باب گمرک و بعضی مطالب دیگر. معّدل الدوله معزول شده است. از قراری که می‌گویند مکرم الدوله خواهد آمد برای ریاست مالیه آذربایجان.

دعاهای شب ۲۳ (را خوانده)، احیاء گرفته، بعد از نماز صبح آمدم بیرون.

دوشنبه ۲۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

دعاهای امروز را خوانده، والاحضرت هم بیدار شدند، تا عصر در حضور شرفیاب بودم.

هوا در این چند روز به شدت گرم شده است. اهل آذربایجان هم می‌گویند چندین سال است هوای تبریز را به این گرمی ندیده بودیم. مرض وبا هم در «ارومی» روزی چندین نفر را تلف می‌کند. اهل تبریز برای وبا تشویش دارند. باری از قراری که از طهران نوشته بودند هوای طهران هم به شدت گرم کرده است.

امیرنویان هم امشب، قنسول مهمانی‌اش، نیآمده بود. باری به رسم معمول، والاحضرت تا سحر بیدار بوده، گاهی مشغول کار (و) گاهی به صحبت وقت را می‌گذراندند.

ایراندخت، عزیز اقدس (و) آقا میری هر سه ناخوش شده‌اند. به کلی روزه بینه را برده است امروز را نتوانستم روزه بگیرم. روزه را (خوردم) از شدت ضعف.

سه شنبه ۲۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

هوا گرم (بود) باد یا نسیمی هم ابداً نمی‌آمد. باری اخبارات این چند روز این است که می‌نویسم. اوّل آلمان‌ها بعد از دادن چهارصد هزار نفر تلفات شهر «وردن» را متصرف شدند. انگلیس‌ها کارشان خوب شده، در یکی دو نقطه که جنگ کرده‌اند فاتح

شده‌اند. (در) ایران: عثمانی‌ها آمده‌اند به طرف کرمانشاهان (و) قشون روس عقب نشسته (و) کرمانشاهان را عثمانی (ها) متصرّف شده‌اند. اولاً قشون روس از گرما نتوانست آن جاها توقف بکند. بعد استعداد زیادی به کمک روس‌ها مجدداً رسید و گویا به قدر چهل هزار نفر بوده‌اند. وزیر مختار اطریش خبر داد که آن ها عقب بروند. عثمانی‌ها گویا عقب رفته (اند). از قراری که معروف است عثمانی‌ها و آلمان ها گنبد حضرت سیدالشهداء را توپ بسته‌اند. این خبر خیلی شایع شده است. صدق و کذبش معلوم نیست ولی از قراری که انتشار دارد گویا این مطلب راست باشد. در هر حال اغلب از ایلات کرمانشاهان سرِ این حرکت، گویا بر ضد عثمانی‌ها شده‌اند، به این جهت وزیر مختار اطریش هم بهِ قشون عثمانی خبر داده بوده است (که) از ایلات مطمئن نشود. قشون منظم عثمانی از قراری (که) می‌گویند چهل هزار نفر است ولی عشایر زیاد هستند، یعنی قشون غیر منظم را بیشتر می‌گویند، تقریباً هفتاد هشتاد هزار نفر می‌گویند. باری اخبار از طرف کرمانشاهان زیاد است ولی صدق و کذبش معلوم نیست ولی باز چند روز است که می‌گویند قشون عثمانی از کرمانشان گذشته در کنگاور میانه همدان و کرمانشاهان (هستند). دیگر اخبار (که) انتشار دارد: اعلیحضرت به سپهسالار اعظم متغّیر شده‌اند (و) بعضی ها هم می‌گویند سپهسالار اعظم زن و بچّه‌اش را فرستاده است به تنکابن. از یک طرف انتشار دارد (که) بختیاری‌ها با عثمانی ها و آلمان‌ها یکی هستند (و) آن‌ها هم جنبشی کرده‌اند (و) عراق را می‌گویند امیر مفخم متصّرف شده است، یا در آن نقطه‌ها مشغول جنگ است طرف دهات خودش که مال زنش است. ولی هنوز اخبار صحیح ما نداریم. بعضی ها هم می‌گویند، نظام السلطان هم طرف عراق (آمده) ولی آمدنشان معلوم نیست راست است یا دروغ. قشون داخلیِ چریک دارند، قشون نظامی هم با آن‌هاست، بختیاری‌ها هم هستند. بروجرد و لرستان را هم می‌گویند شلوغ است.

شهرت دارد که برادر رکن الدوله را که رئیس قشون بود گرفته(اند) بعضی ها

می‌گویند خود رکن الدوله را گرفته(اند). در هر حال وضع خوب نیست تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. شاهسون‌ها هم در آذربایجان مشغول شلوغ کاری هستند. طرف همدان هم هیچ خبری نیست. ناصرالسلطنه حاکم کرمانشاهان معلوم نیست کجاست. این مطلب هم صدق و کذبش معلوم نیست از قراری که در روزنامه‌ها نوشته بودند در منجیل روس‌ها مشغول سنگربندی هستند. باری از این اخبارات زیاد است. (در) تفلیس هم چند روز قبل یک خیابانش را که دکان‌های خوب داشته، مردم برای این که گران می‌فروختند غارت کردند. این اخبارات است تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. باری عصری والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده، توی باغ راه می‌رفتند (و) مشغول گنجشک زدن بودند.

عصری والاحضرت مشغول کار شدند.باغ رسمی شد، موثق الملک (و) امیرنویان بودند (و) مشغول کار شدند. بعضی اقدامات برای جلوگیری شاهسون‌ها می‌فرمودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

شرفیاب بودم. صحبت زیادی کردند از هر قبیل. بعد آمدم خانه. دخترِ یساول قزاق هم آمد به حضور، یک ساعت به غروب من آمدم صندوق‌خانه. سالار ارشد هم که احضار شده بود با سوار بیآید برای جلوگیری شاهسون آمده شرفیاب شد. مدتّی باز مجدداً در باب عمل شاهسون‌ها و تلگرافاتی که به طهران بایستی بشود گفتگو شد.

امشب را خانه میرزا محمد آقا، نوهٔ مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد مهمان هستیم. جمعیتی زیادی بودند. حاجی میرزا حسن آقای مجتهد، قاضی پسرش، نوه‌اش (و) رؤسای ادارات دولتی و درباری، اجزی ایالتی (و) اغلب از رجال آذربایجان، (بعد) مراجعت کردیم (و) آمدیم حضور والاحضرت مدتی با امیرنویان، شریف الدوله،

موثق الملک و من صحبت و فرمایشات می‌فرمودند. بعد تشریف آوردند در کابینه،بعضی تلگرافات لازمه (را) مرقوم داشتند.

پنجشنبه ۲٦ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز دو ساعت به دسته مانده حسن خان آمد و گفت (که) والاحضرت سوار می‌شوند. زود لباس پوشیده، امروز را هم روزه نیستم. اعتماد حضرت (و) منصورالسلطنه در حضور بودند بعد اسب آورده سوار شدند. به جز من و منصورالسلطنه (و) اعتماد حضرت، دو نفر تفنگدار (و) دو نفر سوار کشیکخانه و سالار عشایر هم (که) بعد آمده، کسی در حضور نبود. باری سوار شدند (و) راندند برای کوه پایان[1]، همان جا که چند روز قبل من رفته بودم برای شکار کبک. از گردنه گذشته رفتیم تا پائین کوه، کبک بزرگی روی زمین والاحضرت زدند. این اولین کبکی بود که والاحضرت زده بودند. خیلی خوشحال (شدم) که الحمدلله توی این گرما والاحضرت دماغش نسوخت!

(در) مراجعت رفتیم خانه اعلم الملک (و) حشمت السلطنه. آن ها هنوز خواب بودند و حال این که نزدیک ظهر بود. آمدند بیرون. والاحضرت قدری استراحت فرمودند. رفع خستگی کرده مراجعت فرمودند. آمدم منزل دست و رو شسته گرمکی خورده بعد با بچه‌ها بازی کرده، بعد از صرف نهار خیلی خسته بودم استراحت کردم. عصری بیدار شده، باز مجدداً سواری خبر کردند. باری لباس پوشیده آمدم حضور، سردار سطوت (و) منصورالسلطنه بودند.

جمعه ۲۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت از دسته گذشته از خواب بیدار شده، دعاهای روز جمعه (و) زیارات را

۱ـ گردنه پایان در کوه عون‌بن علی است.

خوانده، بعد آمدم صندوق‌خانه. مدتی روزنامه نوشتم، والاحضرت هم خواب بودند. ظهر بیدار شدند بعد والاحضرت احضار فرمودند، تا عصری در حضور بودم. تا وقت افطار با موثق الملک رفتیم منزل موثق الملک افطار کرده بعد آمدم حضور والاحضرت (و) شرفیاب بودیم تا سحر.

شنبه ۲۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز را هم به واسطه کسالت و ضعف روزه را خورده تا الی عصر در منزل بودم. عصری سوار شده رفتم کارگزاری، بعد رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. موثق الملک (و) جلال الملک و «موسیو ملی نور» و «موسیو کرتو» رئیس مالیه (و) مهندس بلژیکی شرفیاب بودند و بازدید تعمیرات عالی قاپو را می‌کردند. بعد برای بعضی مطالب رفتم منزل فخرالاطبّاء (و) از او ملاقات کرده مدتی آنجا بودم،بعد آمدم درِ خانه حضور والاحضرت. باری تا نزدیک سحر در حضور بودم.

اخبارات تازه زیاد است: اولاً از طرف کرمانشاهان (و) همدان اخبار صحیح هیچ نیست ولی آن چه معروف است و می‌گویند، قشون عثمانی و آلمانی در صحنه هستند (و) قشون روس در اسدآباد هستند و مشغول جنگ هستند. نظام السلطنه را هم می‌گویند با عده زیادی از لرستان (و) بختیاری به طرف عراق و قم رفته‌اند، در هر صورت آن طرف‌ها اغتشاش است. از قراری که می‌گویند عده عثمانی‌ها زیاد است. متجاوز از صد هزار می‌گویند. بعضی ها می‌گویند این عدّه نصف، نظامی (و) الباقی ایلات هستند. باری هیچ خبر صحیح نیست. طرف «ساوجبلاغ» هم عده زیادی عثمانی و اتراک آمده‌اند. قشون روس هم عقب نشسته (و) از میاندوآب هم گذشته‌اند. ممتاز الممالک هم فرار کرده است، یعنی گویا تمام رؤسای دوائر دولتی از ساوجبلاغ فرار کرده‌اند. از آنجا هم خبر صحیح نیست تا ممتاز بیاید و تحقیقات بشود. قشون روس هم از رودخانه جغتو

گذشته‌اند تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. گویا طهران هم مردم خیلی متوحش هستند.

یکشنبه ۲۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر از خواب بیدار شده تا عصری درِخانه بودم. معمارها هم آمدند توی حیاط‌ها(و) مشغول نقشه کشی بودند. دو ساعت به غروب مانده سوار شده تشریف فرمای باغ امیرنویان شدند. قنسول روس هم آمده شرفیاب شد. یک نفر نماینده روزنامه «ایلیستراسیون» راهم آورده (به) حضور معرفی کرد زبان فارسی را هم خوب می‌دانست (و) چندین سال در ایران بوده. باری دو شیشهٔ عکس (هم) از والاحضرت انداخته که عکس‌هایش خوش وضع نبود (و) موافق سلیقه من نبود. می خواستم مانع بشوم ولی دستم نرسید، اگر هم می‌رسید به حرف من گوش نمی‌دادند. عکسی که با قنسول انداختند من خوشم نیآمد. عاقبت خوبی نخواهد داشت.

اخبارات تازه این است که: سردار مظفر چهار دولی دیشب فراراً رفته است به طرف چهاردولی. او با عثمانی‌ها یکی است (و) گویا رفته است پیش آن ها.

دوشنبه سلخ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تا عصری در خانه بودم، بعد آمده حضور والاحضرت، شرفیاب شده، تشریف فرمای باغ امیرنویان شدند (و) بعد برای مغرب مراجعت فرمودند. ممتاز الممالک هم امشب وارد شد و شرفیاب شده بود.

سه شنبه غرّه شوال سنه ۱۳۳۴

دعاهای اوّل ماه و نماز اول ماه را تماماً خوانده، بعد آمدم منزلِ امیرنویان. بعد از آنجا آمدیم منزل موثق الملک، آنجا هم تبریکات گفته بعد آمدم حضور والاحضرت،

حمام تشریف داشتند، بیرون آمده لباس رسمی پوشیده، بعد امیرنویان، موثق الملک، شاهزاده امامقلی میرزا، نظام الدوله، اعیان و اشراف (و) رجال آذربایجان (و) رؤسای ادارات سرکاری همه بودند (و) شرفیاب شدند. بعد از مرخصی آنها سلام منعقد شد. بعد از سلام هم دفیله داده شد بعد تشریف بردند اندرون. بعضی از خانم‌ها آمده بودند برای شرفیابی. من هم سوار شده از آقایان مجتهدین دیدن کرده،اول از میرزا تقی آقا، بعد از آقا میرزا محسن آقا، بعد امام جمعه و میرزا صادق آقا، بعد از میرزا حسن آقای مجتهد. مجتهد، دیروز از تخت توی حیاط زمین خورده سرش شکسته است، قاضی پذیرائی می‌کرد. بعد آمدم درِ خانه. امیرنویان، موثق الملک (و) جلال الملک (و) جمعی در حضور بودند. من هم در حضور بودم تا ساعت چهار.

چهارشنبه ۲ شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت اقدس امروز به سلامتی تشریف فرمای باغ امیرنویان خواهند شد به واسطه گرمی هوا. آمدم درِ خانه، بار و اسباب که بایست ببرند، دادم بردند. (والاحضرت) برای مغرب، سوار شده تشریف فرمای باغ شدند. بعد سوار شده رفتم باغ امیرنویان (و) دستور قراول‌ها و کشیک را داده، شرفیاب بودم تا ساعت پنج.

پنجشنبه ۳ شوال سنه ۱۳۳۴

امروز سردار سطوت از حکومت تبریز و ریاست نظمیه معزول شده، روس‌ها (از او) راضی نبودند. در ماه رمضان یک نفر سالدات روس را پشت باغ شمال کشته‌اند. قاتلش معلوم نشد، به این جهت عزل او را خواستند. ممتاز الممالک حاکم شهر تبریز شده (است). باری نیم ساعت به غروب مانده والاحضرت تشریف فرمای باغ شدند بین راه قنسول روس را ملاقات فرمودند، به من امر فرمودند بروم از قول والاحضرت

احوال‌پرسی بکنم و بگویم شرفیاب بشود. پیغام را رسانده عرض کرد اطاعت می‌کنم. باری از راه ارمنستان و شهر نو تشریف بردند. موقعی که رسیدیم قنسول پیش از ما آمده بود. والاحضرت احوال‌پرسی فرمودند. سردار سطوت را هم خواسته بودند، او هم آمده بود باری مدتی با قنسول صحبت فرمودند (و) قنسول را به شام ایرانی دعوت (کردند) که در حضور باشد (و) صرف شام بکند. بعد خواستند به سردار سطوت مرحمتی بفرمایند، دو روز بود معزولیِ سردار سطوت معلوم بود برای او کارِ فراش باشی گری را کاندید کرده بودند. بعد والاحضرت به او فرمودند ریاست فراشخانه را به تو مرحمت فرمودیم، او قبول نکرد. هر چه اصرار فرمودند قبول نکرد. بعد به من امر فرمودند که فلانی‌کاری بکن (که) سردار سطوت قبول بکند، من هم هر چه کردم قبول نکرد. من هم موقع را مغتنم شمرده، چون مدتی بود می‌خواستم از ریاست کشیکخانه استعفا بکنم. برای اینکه این کار را که به من داده‌اند، امیرنویان و سایر(ین) هیچ مساعدتی نمی‌کردند، ابواب جمعی ندادند، و می‌خواستند من را ضایع بکنند، مبلغی هم من ضرر این کار را بردم، باری شرحش مفصل است. من عرض کردم که این کار مناسب سردار سطوت نیست، چون که او نظامی است، اگر میل مبارک باشد ریاست کشیکخانه را به او مرحمت بفرمائید بهتر است (و) مناسب‌تر. والاحضرت از این عرض من تعجب فرمودند که من چه طور کار خودم را راضی می‌شوم به کس دیگر بدهند. باری عرض کردم از برای خاطر من یک کار مهم سرکاری را می‌خواهند ضایع بکنند. من در کمال رضایت و خوشنودی این کار را خودم به سردار سطوت واگذار می‌کنم! خودم قلمدان آوردم (و) استدعا کردم عوض فراش باشی گری این کار را به سردار سطوت مرحمت بفرمایند. باری به هر طوری (که) بود والاحضرت را راضی کرده سردار سطوت هم بی نهایت از این کار خوشوقت شد، پای مبارک را بوسیده دستخطش رامرقوم فرمودند. والاحضرت هم با قنسول و من صحبت می‌فرمودند.

جمعه ۴ شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت نزدیک ظهر بیرون تشریف آوردند. هوا خیلی گرم کرده عصری والاحضرت سوار شده تشریف فرمای قورخانه شدند. قورخانه باغی است (که) سابق باروت‌کوبی بود (و) حالا خراب شده، یعنی ملت درموقع انقلاب خرابش کردند و حالا عاطل و باطل افتاده است اسباب‌هایش را هم اغلب بردند. یک چرخ بزرگی هم دارد که از قدیم است (و) از چوب ساخته‌اند(و) با آب می‌گردد.

شنبه ۵ شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت دو ساعت به ظهر مانده برای مخابره حضوری با سپهسالار اعظم سوار شده تشریف فرمای عالی قاپو شدند. قدری فرمایشات فرمودند و بعد مشغول تلگراف شدند. من هم آمدم منزل. از دست حسن خان خیلی خلقم تنگ بود. جواهرات صندوق‌خانه را از او تحویل گرفته، بارّی مشغول کار بودم. والاحضرت هم تا الی عصر در اطاق تشریفات مشغول مخابره حضوری بودند.

باغ صاحبدیوان را که سابق آبادو جای خوبی بود، اعلیحضرت به والاحضرت مرحمت فرمودند که آنجا را دوباره آباد بفرماید قدری هم جنس برای جیره و علیق مرحمت شد.

باری بعد تشریف بردند اندرون (و) باز مراجعت فرمودند. امیرنویان، شریف الدوله (و) قنسول روس شرفیاب شدند. قنسول روس مجدداً چند نفر را پیشنهاد کرد که بایست از شهر تبریز تبعید بشوند والاحضرت راضی نشده بودند. قنسول هم برای همین مطالب آمده بود (و) داخل مذاکره شدند که از این خیال صرف نظر بکنند. باری آن اشخاص را که می‌خواستند تبعید بکنند به قدر ۲۰ نفر بودند، همه را امیر نویان احضار کرد در حیاط ایالتی در پیش قنسول التزام گرفت که اگر بعد از این بر ضد دولت روس

حرفی (بزنند) یا اقدامی بکنند مورد سیاست بشوند. به همه نصیحت کردند. باری غروب دوباره قنسول و امیرنویان (و) شریف الدوله شرفیاب شدند.

یکشنبه ٦ شوال سنه ۱۳۳۴

سوار درشگه ممتازالممالک شده آمدیم عالی قاپو، موثق الملک (و) امیر نویان (هم) آمدند (و) شرفیاب شدند والاحضرت هم تا الی عصر مشغول کار بودند. شب را هم در حضور مبارک دعوت داشتیم. یساول قزاق (و) زنش (و) دخترهایش، من و اعلم الملک، معزالدوله، حشمت السلطنه و سردار سطوت در حضور صرفِ شامی روی میز کرده، بعد از شام هم مدتی در حضور بودیم.

دوشنبه ۷ شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت سوار شده، تشریف فرمای شهر شدند که امشب را هم در (شهر) متوقف باشند (و) فردا به عزم شکار چند روزه تشریف فرمای «لوان» بشوند. والاحضرت مشغول کار و فرمایشات بودند تا مغرب. من هم رفتم خانه. شب اکبر خان (و) حسن خان دعوایشان شده بود. من آمدم دیوانخانه، مقداری کتک کاری کردند. حضور والاحضرت هم قدری شرفیاب شده بعد مراجعت به خانه کردم.

سه شنبه ۸ شوال سنه ۱۳۳۴

اصراری دارند که من فراشخانه را قبول بکنم، دیروز هم بصیرالسلطنه را امیرنویان فرستاده بود، خیلی اصرار کرد (و) حرف زد ولی من قبول نکردم. والاحضرت از حمام بیرون آمدند تشریف بردند اندرون، بعد سوار شده تشریف فرمای «جانقور» شدند موثق الملک هم تا باغ صاحبدیوان در رکاب خواهد بود. آنجا را که اعلیحضرت

به والاحضرت مرحمت فرموده‌اند می‌آید ملاحظه بکنند (و) قرار درخت‌کاری (و) آبادی آنجا را بدهند. والاحضرت سوار کالسکه شده راندند، (ما هم) پای کالسکه صحبت‌کنان می‌راندیم. آمدیم جانقور، صرف نهار فرمودند (و) بعد از نهار استراحت فرمودند. عصری رفتم حضور والاحضرت، لباس پوشیده بیرون آمدند (و) قدری توی باغ تفرّج و خرسواری کردند. موزیک ناصرهمایون هم ملتزم رکاب است، آمده می‌زدند تا مغرب.

چهارشنبه ۹ شوال سنه ۱۳۳۴

چون امروز روزِ عید تولد والاحضرت است (و) پول نذر دارند (که) بایست به فقرا بدهند، زن های ده را جمع کرده، آدمی دو قران به زن و بچه‌ها مرحمت فرمودند. هوا هم گرم بود تا از قریه «هربی» گذشته راندیم برای بیرق آنجا نهار حاضر کرده بودند، توی یک باغی زیر سایه فرش انداخته، والاحضرت استراحت کردند، سایر اجزاء هم توی ده منزل کردند بعد استراحت فرمودند، من هم همانجا استراحت کردم ولی مگس اذیت می‌کرد، نخوابیدم. یک نهر آبی هم از توی باغ می‌گذشت والاحضرت هم آب تنی کردند.

اسبی که والاحضرت چند روز قبل به من داده بودند (و) اسب خوبی هم بود از پریشب که سرکار معزّزالملوک کسل شده بود این اسب هم حالش بهم خورده بود، دیروز از صبح شاش بند شده بود. دیروز صبح الحمدلله سرکار معزّزالملوک خوب شده ولی حال اسب یواش یواش رو به بدی رفته بود، دیشب مجدداً جِر زده مُرد. خیلی خوشحال شدم که الحمدلله بلابه جان اسب خورده. انشاءالله همیشه بلا به مال انسان بخورد. عصری والاحضرت سوار شده به طرف «لوان» حرکت فرمودند. نزدیک «لوان» که رسیدیم زراعت‌ها سبز (بود) و هنوز درو (نکرده بودند). باری رسیدیم به «لوان».

والاحضرت هم توی اطاق بودند. معتمد همایون (و) حاجی احتشام (و) پسرهایشان (بودند) یکصد تومان هم تقدیمی گذارده بودند.

شام و نهار را معتمد همایون و حاجی احتشام می‌دهند، یعنی مهمان کرده‌اند. مخارج اصطبل سرکاری را هم می‌دهند، روزی پنج مجمعه (و) شبی پنج جمعه شام و نهار می‌دهند. باری والاحضرت هم آخر شب آمده من را از خواب بیدار کردند.

پنجشنبه ۱۰ شوال سنه ۱۳۳۴

رفتیم بالای ده، آنجا که لیوان(و) ظروف گلی می‌سازند، اصل معدن خوب که معطر است تا دهِ «لوان» به قدر نیم فرسنگ است. نزدیک خودِ ده هم از این خاک پیدا می‌شود ولی به آن خوبی نیست. گلش را می آورند اینجا (و) خاکش را عمل می آورند و زیاد مالش می‌دهند آن وقت یک چرخی درست کرده، یک پارچه تختهٔ مدور (که) به استعانت پا می‌چرخد، روی آن تخته مدور، گِل را می‌گذارند و با پاچرخ را حرکت می‌دهند آن وقت با دست هر جوری که دلشان، بخواهد، کاسه و لیوان درست می‌کنند. یک لیوان و یک کاسه را در پنج دقیقه درست کرد که بسیار خوب دقت هم کرد که نازک و خوب باشد. بعد می‌گذارند چهار پنج روزخشک بشود بعد می‌گذرانند توی کوره می‌پزد. عصری حاجی اکبرخان (و) علی خان شاطرباشی (و) کاظم خان می‌روند پائین، توی رودخانه، عرق زیادی خورده بودند (و) اکبرخان مست کرده بود و عربده می‌کشید (و) لخت شده بود (و) به مردم فحش می‌داد (و) کارد کشیده بود (و) رو به مردم حمله می‌کرد. خیلی بد اخلاقی می‌کرد. امر شد که او را بگیرند، رفتند بگیرند، با کارد می‌خواست خودش را بزند. در هر صورت جلو مردم افتضاح‌ها کرد. سالار عشایر رفت، کاردش را گرفته با خودش آورد (به) حضور. والاحضرت متغیر شدند. چوب زیادی زدند (و) امر فرمودند او را (بردند) در شهر حبس کردند.

مدتی در حضور بودم، بعد مشغول رسیدگی (به)کارهای درباری شده قدری هم روزنامه نوشته تا وقتی که می‌خواستند بخوابند در حضورشان بودم.

جمعه ۱۱ شوال سنه ۱۳۳۴

چند کاغذ از طهران رسیده بود، از حضرت اقدس ظل السلطان (و) مستوفی الممالک. امروز بایست برویم به «بیاندور» سوار شده در رکاب می‌راندیم. کوه‌ها تمام اسب رو (و) اغلب جاها حاصل دیم است (و) اغلب جاها هم چشمه‌های کوچک دارد که به رودخانه می‌ریزد، بسیار با صفا (و) خوش آب و هواست باری در رکاب صحبت کنان می‌راندیم. سرکوه دو نفر شکارچی پیدا شدند آمدند و عرض کردند (که) خرس هست (و) در مغاره خودش خوابیده است. رسم خرس این است که صبح زود چرا می‌کند با نزدیک عصر (وبعد) در مغاره‌ها (و) جاهای سخت، سرکوه‌های بلند می‌خوابد. به زودی هم از مغاره‌اش بیرون نمی‌آید تا به زور بیرونش نیاورند بیرون نمی‌آید. خدادادخان رئیس شکارچی ها که از اول ماه رمضان آمده اینجا مواظب است (و) خرس ها را پیدا کرده است، از آن وقت تابه حال همین جاست. آمده عرض کرد دو خرس بزرگ در خواب گاهشان خوابیده‌اند یکی نزدیک است یکی قدری دورتر. من و اعلم الملک (و) سردار سطوت (و) چند نفر از عمله خلوت (و) شکارچی‌ها (و) تفنگدارها (و) سالار عشایر و چند نفر قزاق‌های من، رفتیم بالا سرِ خرس سَرِ قُله. کمرهٔ سختی بود، رفتیم بالای کمره نشسته. خرس زیر پایمان بود به قدر صد قدم فاصله زیر یک تخته سنگ بزرگی بود که آنجا مغاره‌اش بود. باری سوارها و شکارچی‌ها بناکردند های های کردن (و) سنگ پرت کردن که خرس را از مغاره‌اش بیرون بیاورند هر چه صداکردند (و) سنگ پرت کردند بیرون نیامد بعد بناکردند تفنگ بی خودی انداختن به درِ مغاره، باز خرس بیرون نیآمد. والاحضرت هم تفنگ به دست گرفته بودند و منتظر

ایستاده بودند. هر چه تفنگ انداختند خرس بیرون نیآمد من دیگر مأیوس شدم. همچه تصور کردیم خرس فرار کرده. باری والاحضرت به شکارچی‌ها متغیر شدند که شماها دروغ می‌گوئید «خان کشی» شکارچی، از زیر مغاره رفت تا در مغاره دو تیر باروتی (هم) به در مغاره انداخت که یک مرتبه ما دیدیم خان فرار کرد و سوارها که بالا سر خرس بودند متفرق شدند. معلوم شد خرس بیرون آمده و عقب سر «خان کشی» کرد، «خان کشی» تا خواست فرار بکند یک خرسی به قدر یک الاغ بزرگ دیده شد که عقب «خان کشی» کرده از زیر این سنگ درآمده رفت به زیر یک سنگ بزرگ. ما چنین تصور کردیم (که) «خان کشی» را خواهد کشت (و) او را له کرده است! باری سوارهای قرچه داغی از بالا سرِ خرس دو گلوله کاری به خرس می‌زنند ولی این تفنگ‌های پنج تیر کارگر نمی‌شود ولی از قوایش کاسته بود ولی با وجود این می‌رسد به «خان کشی» و تفنگ را از دست او گرفته خرد کرده بوده است. بعد خودش را گرفته از پا، به قدر دو ذرع آن طرف پرت می‌کند. بعد از پشت آن سنگ نمایان شد والاحضرت یک تیر گلوله انداخت (و) با همان تیر اول تنگِ بغلش خورد (و) جا به جا افتاد (و) چند معلق خورد. خیلی خوب زدند. والاحضرت هیچ نترسیدند (و) خودشان را نباختند (و) در کمال قوت قلب ایستادگی فرمودند. ولی از «خان کشی» خبری نشد. تمام ماها متوحش شدیم که به سر او چه آمده، هر چه صدا می‌کردیم جوابی نمی‌رسید، خیلی اسباب اضطراب والاحضرت و ماها شد بعد کاشف به عمل آمد معلوم شد او را سخت زخمی کرده است ولی خطری ندارد، اما بسیار ترسیده است و بی حال شده. والاحضرت اعلم الملک را فرستادند او را ببینند، چند سوار هم فرستادند «خان کشی» را بیاورند. از طرف خان‌کشی هم مطمئن شدیم که نمرده و مردنی نیست. شکار خرس تفریحی دارد، خرسش هم خیلی بزرگ است. سوار هم فرستادیم در ایلات که شتر پیدا بکنند (و) بیآورند (و) بارش بکنند چون اسب و قاطران می‌توانند حمل این خرس را بکنند. باری

دست مبارک را بوسیده ناز شستی تقدیم (کردم). «خان کشی» را هم (آوردند) پایش را خرس خیلی زخم کرده است، اگر آن دو گلوله اولی نمی خورد، «خان کشی» را خرد کرده بود و کشته (بود). باری مبلغ پنجاه تومان به او انعام مرحمت فرمودند. بعد از نهار می‌خواستند تشریف فرمای شکار آن یکی خرس دیگر بشوند ولی چون وقت تنگ بود شکار آن را برای پس فردا قرار دادند.

«بیاندور» چندان جای وسیعی نیست، اطرافش کوه است (و) رودخانه‌اش هم به قدر ده پانزده سنگ آب دارد رودخانه از طرف شمال جاری است به طرف جنوب. مراغه هم طرف جنوب واقع است. مراتع مادیان‌های دولتی مراغه همین جاهاست. «بیاندور» جزء حکومت مراغه است. هوای اینجا هم بسیار سرد است (و) عصری خرقه خز پوشیدم.

شب گذشته خرس را آوردند، الحق خرس بزرگی است، شتر به زور آورده بود، من کم تر همچه خرسی دیده بودم. ولی شکارچی‌ها بد جوری آورده بودند، پوستش را خراب کرده‌اند.

شنبه ۱۲ شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده، امر فرمودند خرس را یک جوری درست بکنم (که) عکاس باشی عکسش را بیاندازد فراش ها را جمع کرده، چوب دیرک های چادرها را در آورده، (یک) طوری خرس را (نگه داشته)، عکس انداخته شد. والاحضرت هم تشریف آوردند. (در) یک عکس (هم) خود والاحضرت بودند. (بعد) امر فرمودند پوست خرس راکنده کاه تویش بریزند.

بعد از نهار خواستم یکی از قلندری‌ها را برای والاحضرت حمام درست بکنم. فرستادم دو تا دیگ آوردند، قلندری را زدند من به خیال این که بلدند که کوره‌اش را

درست بکنند، می‌خواستم استراحت بکنم، گفتم یک سری به حمام می‌زنم، دیدم هیچ درست نکرده‌اند. باری آدم‌های خودم را جمع کرده، کوره‌اش را درست کرده، آب را هم گرم کرده، والاحضرت نزدیک بود بروند حمام، خبر آوردند (که) «ایلخی‌چی»ها ایلخی را حاضر کرده‌اند. والاحضرت از تشریف فرمائی (به) حمام منصرف شدند سواری خبر کردند برای تشریف فرمائی (و) تماشای ایلخی مادیان‌های دولتی. زحمت های من به هدر رفت.

عصری والاحضرت سوار شده، قدری که از اردو دور شدند، مادیان‌ها را آوردند سان دادند. به قدر هفتصد هشتصد عدد می‌شوند. دو سه تا کره مادیان‌ها را فرمودند گرفتند برای والاحضرت. پارسال دویست عدد کره بردند برای اداره ژاندارمری ، توی راه رضاقلی خان فروخته بعضی‌هایش را هم با خودش برد در جزء مجاهدین بختیاری.

یکشنبه ۱۳ شوال سنه ۱۳۳۴

منتظر بودیم از خداداد خان خبری برسد (که) آن یکی خرس را هم پیدا کرده است، برویم برای شکارش، تا نزدیک ظهر خبری نیآمد بعد چادر قلندری دیروز (را) که برای حمام درست کرده بودیم، امروز میل به حمام فرمودند. آب گرم کرده، تشریف فرمای حمام شدند. شرفیاب بودم تا عصری. یک ساعت و نیم به غروب سوار شدند. بعد احضار فرمودند. ایلخی و مادیان‌ها را هم آورده از حضور گذرانیدند.

دوشنبه ۱۴ شوال سنه ۱۳۳۴

موثق الملک کاغذی نوشته بود (و) دو قواره پارچه لباس برای والاحضرت فرستاده بود. امیرنویان هم بارخانه (و) مبلغ دویست عدد پنج هزاری ناز شست فرستاده

بود. بعد والاحضرت هم بیدار شدند (و) احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم عصری تشریف آوردند چادر من. باری بعد سوار شده، قدری پی رودخانه سرازیر رفته، بعد به طرف مشرق رانده. برای «شاه بولاغی» که یورتِ صمصام است. طرف دست راست کوه جهان‌نما بود و سر کوه جهان نما یک چشمه‌ای است اسمش پیاله است. شاه بولاغی چشمه خوبی و آب گوارائی دارد. روی چشمه یک اطاق حوض خانه درست کرده‌اند. باری پیاده شده صرف چای فرمودند. صمصام هم دو رأس قاطر تقدیم کرد. بعد سوار شده از همان راه مراجعت فرمودند. فردا هم از اینجا به طرف لوان خواهم رفت. این روزنامه تمام شد. انشاءالله روزنامه نو را خواهم نوشت حقیر غلامعلی ملقب به عزیزالسلطان.

بسم الله الرحمن الرحیم - هوالله تعالی
سال لوی ئیل شهر شوآل سنه ۱۳۳۴

این ششم روزنامهٔ سفرنامه سفر تبریز من است که نوشته می‌شود. به خواست خداوند قادر متعال به خوشی چیزهای خوب نوشته خواهد شد.

حقیر عزیزالسلطان

سه شنبه ۱۵ شوال سنه ۱۳۳۴

امروز بایست برویم به «لوان». والاحضرت صبح زود بیدار شده، سوار شدند (و) حرکت فرمودند. صحبت کنان در رکاب مبارک می‌راندیم. من از والاحضرتَ اجازه حاصل کرده رفتم برای شکار کبک. چون توله نداشتم کبک‌هانمی‌پریدند باری به هر جهت شکار کنان آمدیم تا مقابل عمارت «لوان» چهار کبک و دو خرگوش زدم. یکی

از کبک‌ها هم «چیل» بود. تمام کبک‌ها کبک‌های بزرگ خوبی بودند. باری آمده حضور والاحضرت قدری رجز خواندم. (والاحضرت) صحبت و فرمایشات فرمودند. (باری) تا ساعت چهار در حضور بودم.

چهارشنبه ۱۶ شوال سنه ۱۳۳۴

سردار سطوت آمد منزل من، قدری صحبت کرد، کاغذی از جیبش در آورده که امیرنویان از شهر به او نوشته بود. عریضه‌ای هم به حضور والاحضرت عرض کرده بود. (نوشته بود) الان از طهران تلگراف رسیده (که) کابینه وزراء تغییر کرده است یعنی سپهسالار اعظم استعفا کرده (و) وثوق الدوله رئیس الوزراء شده ولی هنوز تشکیل کابینه داده نشده است. باری والاحضرت بیدار شده، شرفیاب شدم عرض کردم، که امروز ساعت برای ورود به شهر خوب است ولی فردا خوب نیست. فرمودند چه بایست کرد؟ عرض کردم امروز یک سره تشریف فرمای شهر بشوید. چندان راهی هم نیست. عرایض من قبول شد، (همان) طور که من عرض کرده بودم امر فرمودند.

باری صمصام السلطنه معروف به صمصام است. این لقب را شجاع الدوله علیرغم صمصام السلطنه که آن وقت در طهران رئیس الوزراء بود (و) شجاع الدوله هم اینجا باقی بود به این داده و حالا معروف به صمصام (است). این لقب به آن صمصام‌السلطنه برمی‌خورد و حالا در واقع ایل بیگی مراغه است (والاحضرت) به او خلعت، پالتوی کشمیری مرحمت فرمودند و لقب سالار افخمی. برادرش را هم پالتوی... پسر نایب الحکومه مراغه را هم پالتوی.... باری بعد سوار شده برای «بیرق» حرکت فرمودند. همه جا صحبت کنان می‌راندیم. بیشتر صحبت از تغییر وزراء (و) استعفای رئیس الوزراء بود (و) هر کس یک حدسی می‌زد. من حدس زدم بایست پیشنهاد اعلان جنگی با عثمانی‌ها کرده باشند (و) اعلیحضرت آن را (تصویب) نفرموده باشند و او چون دیده است

اعلیحضرت رد این پیشنهاد را کرده است، استعفا کرده است. به سرعت هر چه تمام تر آمدیم تا وارد شهر شدیم. تمام قزاق‌ها هم با یساول جلو باغ، سواره ایستاده بودند، استقبال کردند. آجودان باشی که امیر افخم باشد، نصرالدوله، سردار ناصر (و) اغلب از صاحب منصب‌ها آمده بودند جلو. والاحضرت از قزاق‌ها احوال‌پرسی فرمودند (و قزاق‌ها) هورا کشیدند. توی میدان توپخانه هم توپچی‌های فوج امیریه باموزیک قزاق ایستاده بودند، سلام زده، احترامات نظامی را کردند. والاحضرت هم از همه احوال پرسی کردند بعد که ورود فرمودند سه تیر توپ هم انداختند.

(باری) من هم رفتم به خانهٔ نو که تازه اجاره کرده‌ام. طرف شمال عالی قاپو واقع است (و) قنات امام جمعه از تویش جاری است. بیرونی‌اش هم حوض آبی دارد که متصل با تلمبه آب می‌زنند. توی حوضش می‌ریزد. بعد رفتم منزل موثق‌الملک، توسط اکبرخان را کرده از حبس بیرونش آوردند بر حسب استدعای من میرزا احمدخان پیشخدمت، معاون من شد، یعنی معاون صندوقخانه و اکبر خان معزول شد.

اخبارات تازه این است: قشون روس ازکرمانشاهان شکست خورده (آمده بودند) تا اسد آباد و قشون عثمانی در صحنه بودند (و) مدتی در آنجاها مشغول جنگ و زدو خورد بودند. بعدقشون روس مجدداً عقب نشسته معلوم نبود شکست خورده‌اند یا چه جهتی پیدا کرده که عقب نشسته‌اند. در هر حال همدان را هم قشون عثمانی تصرف کرده است. روس‌ها به طرف قزوین آمده‌اند (و) باراتوف[1] هم به طرف ساوه و زرند رفته است از همدان هم عثمانی‌ها جلو آمده‌اند.

سیف الدوله را هم در ملایر عثمانی‌ها گرفته‌اند. امیر مفخم هم توی قشون عثمانی‌هاست. ظل السلطان هم چند روز است که به طرف اصفهان رفته است از او هم خبری نیست. یک قطعه عکس خودش را هم با یک دستخط برای من فرستاده بودند.

۱ـ ژنرال باراتوف فرمانده قشون روس در ایران

نظام السلطان را هم روس‌ها از سر تقصیرش گذشته، از قراری که روزنامه‌ها نوشته بودند این روزها وارد طهران شده است. انتظام الدوله را هم آوردند به طهران (و) از تقصیرش روس‌ها گذشته، در خانه پدرزنش آقا سید محمد امام جمعه است. باری اخبار متفرق زیاد است. هر ساعت و دقیقه یک جور حرف می‌زنند.

پنجشنبه ۱۷ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

آمدم دربِ خانه، والا حضرت هم بیرون تشریف آورده بودند. امیرنویان (و) جمعی از رجال (و) اعیان (و) اشراف (و) اجزای ادارات دولتی (و) ادارهٔ سرکاری بودند. عصری هم، جمعی شرفیاب شدند و (والا حضرت) شرح شکار خرس را می‌فرمودند.

جمعه ۱۸ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

آمدم درِ خانه. والا حضرت هم بیرون تشریف آوردند. من و اعلم‌الملک (و) حشمت السلطنه (و) معز الدوله (و) دکتر، تا عصری مشرف بودیم.

شنبه ۱۹ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

انتشارات غریب در این شهر زیاد است، تلگراف هم خراب شده، اخبارات صحیح هم هیچ نیست. یکی می‌گوید که قزوین را هم عثمانی‌ها گرفته‌اند (و) قشون روس در ساوه و زرند مانده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند قشون عثمانی رو به طهران رفته، بعضی‌ها اعتقادشان این است که طهران را گرفته(اند) یا محاصره است. بعضی‌ها می‌گویند در حوالی ساوه یا زرند عثمانی‌ها با روس‌ها جنگ سختی کرده‌اند (و) عثمانی‌ها عقب نشسته‌اند. بعضی‌ها می‌گویند (که) قشون روس میانه قشون عثمانی را پاره کرده، سمت

همدان را قطع کردند. بعضی‌ها می‌گویند قشون عثمانی به دو قسمت شده. یک قسمت به طرف عراق رفته. بعضی‌ها می‌گویند فرمانفرما را میان قم و کاشان لخت کرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند ظل السلطان را لخت کرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند ظل السلطان فرار کرده است، بعضی‌ها می‌گویند سپسالار اعظم با جمعی از رجال دولت که متمایل به روس بودند از طهران به طرف مازندران رفته‌اند، بعضی‌ها می‌گویند اغلب از سفرای دول خارجه با زن و بچه‌هایشان محرمانه فرار کرده‌اند به طرف مازندران، تجار و غیره هم فرار کرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند یک عده قشون عثمانی از طرف زنجان رفته است به طرف منجیل که راه روس‌ها را قطع بکنند. بعضی‌ها هم می‌گویند که یکصد هزار نفر قشون روس مجدداً از فققاز عازم ایران شده است. در هر حال جنگ سخت در ایرانِ بدبخت در گرفته است. مردم بیچاره بدبخت ایران زیر دست و پا می‌روند تا خداوند قادر متعادل چه مقدر فرموده است.

حکومت خمسه را هم مدتی است (به) جهانشاه خان امیر افشار داده‌اند، اعتضاد السلطنه هم از حکومت مازندران به طهران آمده است. ولی این اخبار هیچ کدام از یک مجرای صحیح به ما نرسیده است. تمام این مطالب حرف است هر کدام راست یا دروغ شد من خواهم نوشت.

یکشنبه ۲۰ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

بعد از صرف نهار آمدم صندوق‌خانه، والاحضرت هم حیاط خلوت بودند. مدتی روزنامه نوشته والاحضرت هم رفتند حمام. من نماز خوانده رفتم حضور والاحضرت. جمعی بودند، موزیک هم می‌زدند. شرفیاب (بودم) تا ساعت چهار

دوشنبه ۲۱ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

اخبارات تازه: هنوز وثوق الدوله نتوانسته است تشکیل کابینه بدهد. به هر کس

تکلیف وزارت کردند، قبول نکرده است شهر طهران از قراری که نوشته بودند خیلی هیجان دارد، گرانی ارزاق بی حدّ است، برنج (هر) ری هفت تومان است.

یک روزی اعلیحضرت از صاحبقرانیه تشریف فرمای طهران شده بودند، (و) از شاهزادگان، علماء وزراء، رجال، اعیان و اشراف (و) تجار، مجلس عالی ترتیب داده بودند که چه بایست کرد؟ بعد از سؤال و جواب های زیاد باز دولت ایران همان بی طرفی را اختیار کرد. (با) باب عالی هم در این باب مذاکره کردند که قشون شما نبایست به مأمورین سیاسی که در طهران هستند کاری داشته باشند. اردوی عثمانی‌ها در این طرف همدان در «شابولاغی» هستند، اردوی روس هم در «سیا دهُنُ» هستند، گاه گاهی زد و خورد با هم دارند. قشون زیادی هم متصل از روسیه وارد می‌شود (و) از قزوین می‌گذرد و می‌رود به همدان. هنوز جنگ سختی نشده است. یک عده قشون روس هم از طرف مازندران وارد شده از بندر جز. از طرف آذربایجان هم متصل قشون زیادی وارد می‌شود می‌رود به طرف خاک عثمانی. بانه و سقز را هم گرفته‌اند باری گویا این قشون روس می‌رود از طرف کردستان راه کرمانشاه را قطع بکند (و) عثمانی‌ها را در این میانه بگیرند (و) تمامشان بکنند. از قراری که می‌گویند نظام السلطنه هم به طرف عراق رفته است. حاکم عراق هم فرار کرده است. حضرت اقدس ظل السلطان هم مراجعت به طهران فرمودند. زن‌های سفرا از طهران به طرف مازندران و لار رفته‌اند، علاوه بر زن‌هایشان خودشان هم فرار کرده‌اند. مردم طهران هم بعضی ها رفته‌اند (و) تأمین نامه اطریش، عثمانی و آلمان راگرفته‌اند اغلب بیرق آمریک راگرفته‌اند (و) بعضی ها از سفارت «اسپانی» تأمین نامه و بیرق گرفته‌اند (و) تبعه آن ها شده‌اند. به هر جهت اغتشاش غریبی است. اسکناس را هم مجدداً مغشوش کرده‌اند. اینست وضع و حال طهران.

سه شنبه ۲۲ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

کسل شده، ضعف زیادی داشته، هیچ نتوانستم به درِ خانه بروم. عصری هم

والاحضرت(برای)احوال پرسی تشریف آوردند، قدری بودند (و بعد) مراجعت کردند.

شب را هم موثق الملک، سردار سطوت، اعلم الملک، معزالدوله، حشمت السلطنه، و دکتر صحت السلطنه و سرایدار باشی آمدند احوال پرسی.

چهارشنبه ۲۳ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

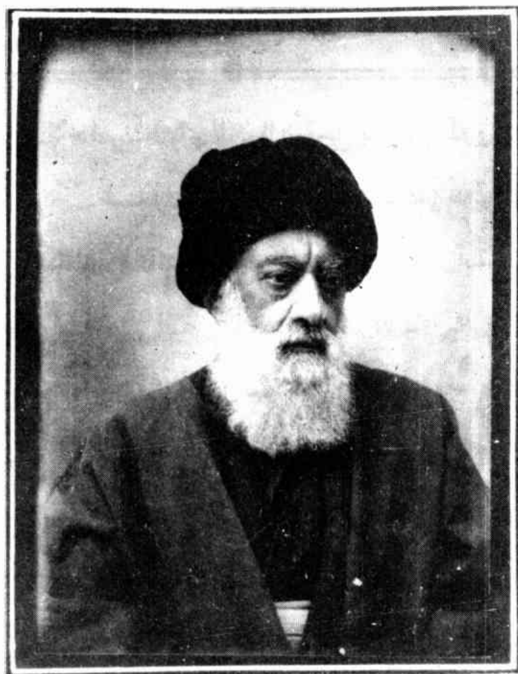
امروز الحمدلله حالم قدری بهتر بود. شرفیابی حاصل (کردم)، اظهار مرحمت فرمودند صرف نهاری کرده ولی خیلی کسل و خسته بودم، عصری رفتم به درِ خانه، والاحضرت حمام تشریف داشتند، بعد تشریف آوردند، شرفیاب شده، ناصرالدوله (و) حسن خان برادرش که حالیه رئیس قراولان مخصوص است (بودند). بعضی مطالب لازمه بود به عرض رسانده صحبت می‌کردیم تا نزدیک غروب. بعد آمدم خانه، بعد سوار شده آمدم باغ. حضور والاحضرت مشرف شده صحبت می‌کردیم. تا وقتی که استراحت فرمودند در حضورشان بودم.

پنجشنبه ۲۴ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت لباس پوشیده قدری تفرج فرمودند و تشریف بردند سر استخرِ بالای باغ که قنات آفتابی می‌شود. کاظم خان، شهباز خان (و) اکبرخان (و) عیسی خان پسر صدق‌السلطنه که تازه از طهران آمده است (و) تحویلداری کل به او مرحمت است بودند. والاحضرت، کاظم خان، علی خان و شهباز خان را توی آب انداختند (و) بعد تشریف فرمای عمارت شدند. هنوز تعیین وزراء نشده است، وثوق الدوله شخصاً مشغول کار است و رتق و فتق می‌کند روس ها و عثمانی ها به همان حال باقی هستند.

جمعه ۲۵ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

هوا، این دو سه روزه باز به شدت گرم کرده است. باری تا عصر والاحضرت (به)





قوام‌السلطنه و آقا سید محمد بهبهانی از طرف دولت مأمور شده‌اند بروند در
اردوی عثمانی‌ها و مقاصد حضرات را بفهمند.

استراحت مشغول بودند. دو ساعت به غروب والاحضرت سوار شدند من هم در رکاب بودم. تشریف فرمای باغ حاجی اللهیار شدند. باغ بزرگ پر حاصلی است. باغ میوه است (و) درخت‌های زردآلوی بزرگ، بادامستان، موستان (و) درخت‌های میوه خوب همه جور دارد. تا وقتی که استراحت فرمودند در حضور بودم.

اخبارات تازه این است که: سپهسالار از طهران آمده است به قزوین، معلوم نیست خیالش چه است؟

شنبه ۲۶ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

ریاست فراشخانه را از حاجب السلطان گرفتند او معزول شد (و) ساعدالسلطنه فراش باشی شد. مدتی بود (که) این مطلب مذاکره‌اش بود. حاجب السلطان هم حاکم سراب شده، باری تحویلداری را هم از معتضدالسلطان پسر موثق الملک گرفته دادند به عیسی خان پسر صدق السلطنه. معتضدالسلطان هم حاکم گرمرود شده است ولی هنوز حکم رسمیش صادر نشده است.

یکشنبه ۲۷ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

عصری اسب خواسته، سوار شده، رفتم برای باغ امیرنویان. والاحضرت تنها بودند، موزیک هم می‌زدند. تا وقتی که استراحت فرمودند در حضورشان بودم.

دوشنبه ۲۸ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

امروز صبح یک عده قشون روس وارد شدند، اتومبیل‌های بزرگ جنگی هم داشتند، ۱۲ هزار قشونِ افغان انگلیس هم این روزها از طرف روسیه وارد شده‌اند (و) به

طرف شرفخانه رفته‌اند. چون آن ها عادت به گرما دارند خواسته‌اند بروند به طرف بغداد که گرمسیر است.

باری اخبارات تازه که امروز از طهران رسیده بود این است: وثوق الدوله از ریاست وزرائی استعفا کرده است اول گویا قبول نشده بود بعد قبول شده است. حضرت اقدس ظل السلطان هم با صارم الدوله به طرف فرنگستان حرکت کرده‌اند. سپهسالار اعظم هم به قزوین آمده است ولی از قزوین (به بعد) دیگر خبرش نیست که به کجا رفته است. هنوز رئیس الوزراء هم معلوم نشده است. باری در طهران دو روز بازارها را بسته بودند. گفت‌وگو زیاد بوده است که اعلیحضرت می‌خواهند حرکت بکنند. در مسجد شاه و مسجد سپهسالار جمع شده بوده‌اند که حرکت بکنند یا حرکت نکنند. وثوق‌الدوله دعوت کرده بود از علماء، شاهزادگان (و) وزراء سابق ولاحق و رجال از طبقه اول (و) گفت‌وگو کرده بودند بعد قرار بر این شده بود که رأی مخفی از همه بگیرند که اعلیحضرت صلاح است حرکت بفرمایند یا در طهران متوقف باشند بالاخره ۳۵ رای برای توقف اعلیحضرت داده بودند و ۲ رأی برای تشریف فرمائی، کسبه و تجار هم که اجتماع کرده بودند برای این که اعلیحضرت نبایست حرکت بفرمایند. بعد حرکت اعلیحضرت موقوف (شد).

صاحب اختیار از طرف اعلیحضرت مأمور شده آمده بوده است در مسجدها به مردم اطمینان داده بوده است که اعلیحضرت به جائی حرکت نخواهند فرمود. مردم هم می‌روند (و) دکان‌هایشان را باز می‌کنند. معلوم می‌شود حقه بازی بوده است قشون عثمانی هم این طرف همدان است قشون روس هم آن طرف قزوین و مشغول جنگ هستند ولی هنوز خبر صحیح از نتیجه جنگ نیست. روس هم هر قشون در عراق (و) لرستان (و) بروجرد (و) قم (و) کاشان داشته است در سر خط راه قزوین جمع کرده است، در کرج هم به قدر دو هزار قشون بلکه بیشتر دارند ولی اراجیف اخبار هر روز در

اینجاها انتشار دارد که طهران را گرفته‌اند. دیگر از اخباری که از طهران نوشته‌اند: دولت ایران مجدداً اعلان بی طرفی را کرده است. دیگر معروف است که قوام السلطنه و آقا سید محمد بهبهانی از طرف دولت مأمور شده‌اند بروند در اردوی عثمانی‌ها و مقاصد حضرات را بفهمند و با آن ها گفت‌وگو کرده مراجعت بکنند حالا حرکتشان معلوم نیست. خلیل بیک معروف که حالا خلیل پاشا شده است رئیس اردوی عثمانی است. تلگرافی هم از همدان به حضور اعلیحضرت کرده است ولی تلگراف مخفی است. بیشتر ارامنه به طرف مازندران و رشت فرار کرده‌اند. عمیدالملک حاکم کاشان هم به طهران آمده، نایب حسین و کسانش باز مشغول شرارت (و) هرزگی شده‌اند.

سه‌شنبه ۲۹ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیدند (و) تشریف فرمای شهر شدند. ساعدالسلطنه که فراش باشی شده است آمد حضور والاحضرت. یک عصای سر طلا به او مرحمت فرمودند. رفت و در اطاقش جلوس کرد. حاجی احتشام هم امروز صاحب جمع شده، نظم الملک معزول شده.

ظهر والاحضرت بیرون تشریف آوردند، احضار فرموده شرفیاب (شدم). بعد «مسیوکورتو» رئیس مالیه شرفیاب (شد). بعد از نهار رفتم حمام. نزدیک غروب از حمام بیرون آمده، آمدم درِ خانه. والاحضرت توی اطاق با امیرنویان بودند. امروز از طرف «نیکلای» هدایائی برای امیرنویان آورده بودند، یک ظرف کشکولی (بود) از نقره که یکی از ژنرال‌ها آورده بود.

از اخبار تازه این است که: دولت رومانی هم به همراهی دولت روس بر ضد اطریش داخل در جنگ شده (است).

چهارشنبه سلخ شهر شوال سنه ۱۳۳۴

رفتم به درِ خانه (و) شرفیابی حاصل گردید. تلگرافی از طهران رسید برای والاحضرت، تشکیل کابینه وزراء را نوشته بود. مجدداً باز وثوق‌لدوله رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه، سردار منصور وزیر داخله، حشمت الدوله وزیر جنگ، نصرت الدوله وزیر عدلیه اعظم. مشاورالممالک وزیر مالیه، ممتازالملک وزیر علوم. امین الملک که دکتر اسماعیل خان باشد وزیر پست و تلگراف، قوام الدوله وزیر فوائد عامه و تجارت. معلوم می‌شود که استعفای وثوق الدوله که در روزنامه‌ها نوشته بودند قبول شده است، بی اصل بوده است.

بعد رفتم اطاق ریاست فراش خانه (برای) تبریک ساعدالسلطنه. بعد رفتم منزل امیرنویان.

پنجشنبه غره شهر ذیقعده سنه ۱۳۳۴

سه نفر را موثق الملک تعیین کرده، با خودش به حساب طلب‌های اداره جات می‌رسند. اولاً خود مشیر دفتر به قدری خر است که چهل و پنج تومان را یکصد و چهل و پنج تومان در حساب صندوق خانه خوانده بود (و) ایراد کرده بود (که) یک شالِ یکصد و چهل و پنج تومانی (را) چرا بایست خلعت بدهند؟ بعد که به زحمت خر فهم کرده بودند، آن وقت فهمیده بود. بسیار خر است. وثوق الملک خودش را اوّل محاسب دنیا می‌داند، یک وضعی عینک می‌گذارد (و) به افراد نگاه می‌کند که خیلی مضحک است. میرزا سید ابوالقاسم هم که اول متقّلب و دزد است، متصل از خودش برائت ذِمّه می‌کند. در واقع این ها یک هیئت (و) کمیسیونی هستند که همه خر هستند.

اخباری جدیدی نیست ولی انتشار دارد که همدان را روس‌ها متصرف شدند.

جمعه ۲ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند اندرونِ والاحضرت. من آمدم صندوقخانه. بعد آمدم سوار شده آمدم به باغ امیرنویان حضور والاحضرت. (والاحضرت) توی باغ راه می‌رفتند، قنسول روس شرفیاب بود.

باری مغرب سوار درشگه شدند (و) تشریف فرمای باغِ قزاقخانه شدند (و) مهمان زن یساول بودند. من و سردار سطوت (و) حشمت السلطنه (هم) بودیم. قنسول انگلیس هم بود. زنش و دخترهایش (و) خودش آمدند جلو (و) استقبال کردند. موزیک «بالا بالا» هم ترتیب دادند (و) چند مشقی را (که) تازه یادگرفته‌اند زدند.

شنبه ۳ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

والاحضرت لباس پوشیده بیرون تشریف فرما شدند (و) بعد تشریف فرمای عالی قاپو شدند. مشکوة الممالک حاکم گرمرود و سراب که معزول شده است، آمد به حضور (و) شرفیاب شد. پاشا خان پسر امیر عشایر (هم) آمد، مرخص شد که برود خلخال.

یکشنبه ۴ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

آمدم منزل امیرنویان، پولی از من طلب داشت به او رد کرده بعد آمدم منزل موثق الملک. عصر بود که آمدم خانه. معزالدوله و عکاس باشی آمدند، بعد به اتفاق رفتیم برای خانه میر مصّورِ نقاش، آخر ارمنستان. یک تابلو خوبی از والاحضرت ساخته بود تماشا کرده، بعضی از کارهایش را دیده سوار شده آمدیم به باغ امیرنویان.

چند روز است عمل نان مغشوش شده است. والاحضرت اقدس هم به این جهت خلق مبارکشان تنگ شده است، موزیک می‌زدند، موزیک رامرخص کردند. ناظم العداله که چندی است از عمل نان استعفا کرده است شرفیاب شد. والاحضرت قدری نسبت به امیرنویان متغیر شدند.

دوشنبه ۵ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

والاحضرت سوار شده تشریف فرمای شهر شدند. موثق الملک (و) جمعی از رجال (و) اجزای ادارات سرکاری بودند. مدتی در باب عمل نان و غیره (صحبت) فرمودند. مشیر دفتر، وثوق الملک، میرزا سید ابوالقاسم خان (و) میرزا محمد خان رسیدگی به حساب‌ها می‌کنند. مشغول حساب سرایدار خانه بودند.

سه شنبه ٦ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امیرنویان، موثق الملک، من و اعلم الملک شرفیاب بودیم بعضی فرمایشات در عمل نان و غیره می‌فرمودند. فردا هم به‌کلی تشریف فرمای شهر خواهند شد: عصری (هم) به سلامتی تشریف فرمای «زرنه» خواهند شد و دو شب مهمان آقا میرزا نوهٔ مرحوم مجتهد خواهند بود.

چهارشنبه ۷ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

دو ساعت به غروب والاحضرت تشریف فرمای «زرنق» که معروف به «زرنه» است شدند. همان باغی که پارسال تشریف فرما شدند. باری تا ساعت شش در حضور بودم. باری شام (و) علیق (و) همه چیز را مهمان هستیم.

پنجشنبه ۸ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

والاحضرت تشریف آوردند منزل من، بعد تشریف بردند زیر باغ پیاده گردش فرمودند بعد رفتند سر طویله (و) میل به سواری فرمودند، اسب خواسته سوار شده قدری تفرج فرمودند.

جمعه ۹ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

مدیر نظام از شهر آمده بود. یک تلگرافی از سرکار علیه خاصه خانم (که) به عنوان سرکار معزّزالملوک نوشته بودند (رسید) که به سلامتی و مبارکی ملکه زمان را عقدش را از ظل السلطنه پس گرفته برای آقای اعزازالسلطنه عقد کرده‌اند. این مطلب مدت چهارسال است که مطرح مذاکره است. از اول ظل السلطنه و ملکه زمان همدیگر را نخواسته، این بود که چهار سال است از خانه حضرت اقدس رفته است به خانه خودش. آقای اعزازالسلطنه و ملکه زمان بر عکس همدیگر را کاملاً می‌خواستند، این بود که طلاق، طلاق‌کشی شده (و) برای این که رشته محبت ومودّت فامیل حضرت اقدس و فامیل حضرت اقدس ظل السلطان سر این مسائل (گسسته نگردد) و کدورت (و) برودتی حاصل نشود، مدتی است در تحت مذاکره است، مخصوصاً از پارسال که اعزازالسلطنه از فرنگستان آمده این مطلب در کشمکش است. با این اغتشاشات فرصتی به دست آمده به سلامتی عقدکنان کردند. مدیر مژده آورد، مژدگانی هم گرفته، رفت. من هم بی نهایت خوشحال و خوشوقت شدم چون از اول من این رأی را داده بودم (و) اصرار به این کار (داشتم). مانع خارجی و داخلی هزار جور در جلو بود، الحمدلله رفع شد. آقای اعزازالسلطنه هم که بنا بوذ تشریف فرمای تبریز بشوند به این جهت سه ماه است در طهران معطل هستند، حالا دیگر معطّلی ندارند (و) انشاءالله به زودی به تبریز تشریف خواهند آورد تا ترتیب عروسی هم انشاءالله داده بشود.

عصری هم والاحضرت تشریف آوردند از عمارت پائین، گردش و تفرج فرمودند و الاغ‌های باری چند عدد آوردند یکی را که خوب بود از برای والاحضرت زین کردند، (والاحضرت) سوار شدند ما ها هم یکی، یکی سوار شده رفتیم اطراف باغ سر صیفی کاری هندوانه، قدری هندوانه خورده مراجعت کردیم.

شنبه ۱۰ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز عصری به سلامتی تشریف فرمای شهر خواهند شد. والاحضرت بیدار شدند و لباس پوشیدند (و) من را احضار فرمودند (و) مشغول کار (و) کاغذخوانی بودند. مرخصی حاصل کرده، سوار شده آمدم جلو. نزدیک مسجد کبود، امیرنویان و نصرالدوله را دیدیم که باهم می‌روند جلو والاحضرت. باری (والاحضرت) وارد میدان شدند، فوج امیریه (و) قراول با موزیک حاضر بودند. آمدیم توی باغ، رفتم صندوقخانه دست و رو شسته اجزاء و رؤسای درباری جمع شدند. موزیک هم آمده مشغول زدن شدند. والاحضرت وارد شدند مدتی توی حیاط نشستند، امیرنویان و جمعی از صاحب منصب‌ها مرخص شدند اخبارات تازه این است که: خداوند متعال به ید قدرت خویش پریشب، شب پنجشنبه دو ساعت از شب رفته پسری به والاحضرت مرحمت فرموده است. این پسر از یکی از کلفت‌های مخصوص والاحضرت است نه از خانم‌ها، ولی ما در هم نانجیب نیست و قجر است از اقوام مرحوم سرورالدوله است در واقع از فامیل خود والاحضرت است، اسمش هم همایون خانم است، مدتی هم این خانم (در) خدمت حضرت اقدس بوده است، یک خواهرش هم عیال ظل السلطنه است والاحضرت که همیشه از بچه خوششان نمی‌آمد و تکذیب بچه‌ها را می‌فرمودند، بی‌اختیار بودند و هنوز ندیده دل (ضعفه) برای بچه گرفته بودند. رفتیم به عرض تبریک، بی نهایت خجالت می‌کشیدند.

یکشنبه ۱۱ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

والاحضرت تشریف فرمای حمام شده بیرون آمدند. جمعیت زیادی از رجال در حضور شرفیاب بودند. بعد موثق الملک فرستاد پی من، گفتگوی فردا شب که شب اسم گذاردن است بود. بعد رفتیم حضور والاحضرت آنجا هم باقی مذاکرات را کرده تا

الی عصر مشغول همین مطالب بودیم. شب هم آقا سید حسین آمد برای انتخاب اسم، چندین اسم را نوشته لای قرآن گذاشته به اسم محمد آمده پس آقازادهٔ ما محمد میرزا شد. جمعی رفتیم منزل موثق الملک (برای نوشتن) رقعه جات دعوت برای اسم گذاران.

اخبارات تازه این است که: همدان همان طور در تصرف عثمانی‌هاست، روس‌ها هم (در) نزدیکی همدان سرجای خودشان هستند (و) سکوت جنگ باقی است حضرت اقدس ظل السلطان از قزوین و رشت مراجعت به طهران فرمودند ولی سپهسالار اعظم در دهاتِ اطراف قزوین است.

دوشنبه ۱۲ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

موثق الملک فرستاد (دنبال من)، رفتم منزلش برای ترتیب کارهای امشب که به سلامتی شب شش محمد میرزا است. نهار را هم منزل موثق الملک صرف کرده (بعد) شرفیاب (شده) ترتیبات امشب را به عرض (رساندم) (و) مجدداً آمدم منزل موثق الملک. بعضی جواهرات و لباس برای آقای محمد میرزا ترتیب داده بودیم. توی باغ هم چراغ زیادی گذارده بودند، شیرینی و شربت گذارده بودند (و) تمام اعیان و اشراف (و) رجال آذربایجان (و) اجزای دولتی (و) رؤسای ادارات سرکاری دعوت شده بودند. (باری) به قدر یکصد نفر مهمان دعوت شده بودند. موزیک هم می‌زدند والاحضرت هم خجالت می‌کشیدند و تشریف فرمای اطاق آبدارخانه شده بودند. برادر بزرگ آقا میرزا کاظم آقا و خود آقا میرزا کاظم آقا برای اسم گذاران (آمدند). سابق بر این در موقع اسمِ گذاری رسم بر این بود که در موقع اسم گذاری اولادهای سلاطین در آن مجلس خاص با لباس سیاه نمی‌رفتند و لباسشان را سفید می‌کردند، این مطلب را عرض کردم، قرار بر این شد که آن اشخاصی که در مجلس خاص حاضر خواهند شد لباسشان را سفید بکنند. آقای... هم عبای سفید نداشت، فرستادیم از منزلش برای او و آقا میرزا



امیرافشار (جهان‌شاه خان) یکصد هزار تومان پول با یک کاغذ و قرآن برای خلیل پاشا فرستاده بود که به دهات او اذیت نکنند...

کاظم آقا لباس آوردند. بعد موثق‌الملک، آقا را قنداقش را بغل گرفته آوردند. ماها نیز برخاسته احترامات آقا زادگی را به جا آورده، گذاردند بغل آقا، اذان به گوشش خوانده اسمش را محمد میرزا گذاردند، سه روز بعدش هم از طهران حسین هم از طرف اعلیحضرت به محمد افزوده شد و شاهزاده محمد حسین میرزا اسمشان شد. آقا زادهٔ ما به والاحضرت شباهتی دارند ولی خیلی ریزه هستند.

باری بعد والاحضرت تشریف آوردند قدری نشسته و با آقایان صحبت فرمودند. ماها هم آمدیم در اطاق تشریفات نشسته، آقایان که رفتند موزیک هم (زدند). جشن منعقد شد (و) بعد هم والاحضرت تشریف فرمای بیرون در تالار خودشان شدند و معزالدوله به تمام مدعوین نفری یک پنجهزاری زرد داد. بعد تمام به حالت اجماع رفتند حضور والاحضرت، شرفیاب شدند، امیرنویان از طرف هیأت به حضور والاحضرت تبریک گفته بعد شریف‌الدوله نطق عزائی کرد مبنی بر تهنیت مولود تازه. اهل طرب را هم خبر کرده بودند (و) مدتی گوش ما را اذیت می‌کردند. بعد آن ها رفته، موثق الملک (و) رؤسای ادارهٔ سرکاری هم متفرق شدند.

سه شنبه ۱۳ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز در اندرون مهمانی است. تمام خانم‌های رجال هستند. باری تمام روز را در حضور والاحضرت بودم.

چهارشنبه ۱۴ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

اخبارات تازه این است: مدّتی بود که روس‌ها کمال اطمینان را به امیر افشار (جهانشاه خان) پیدا کرده بودند، چنانچه حکومت خمسه را به او داده بودند (و) خیال دادن حکومت رشت را هم به او داشتند ولی از آنجا که امیرافشار همیشه پلیتیکش این

است که هر طرف را می‌خواهد با خودش راه ببرد، با عثمانی‌ها رابطه‌ای پیدا کرده باشد با آن‌ها هم مراوده‌ای پیدا کرده بود. مبلغ یکصد هزار تومان پول با یک کاغذ و قرآن برای خلیل پاشا فرستاده (بود) که اگر به طرف خمسه (و) قزوین و گروس آمد به دهات او اذیت نکند. روس‌ها از این واقعه مطلع شده «باراتف» فرمانده قشون روس یکمرتبه چندین اتومبیل جنگی می‌فرستد «کرفس» خانه جهانشاه خان (و) دورش را می‌گیرند، او هم دست پاچه می‌شود می‌آید زنجان و داخل مذاکرات می‌شود و سپهسالار اعظم را واسطه می‌کند که در قزوین با روس‌ها وارد مذاکره می‌شود. باری ثمری نمی‌دهد. روزنامه‌ها هم در روزنامه‌هایشان متصل از امیر افشار می‌نویسند ولی گویا امیرافشار رو به عتبات خواهد رفت. جنگ همدان به همان حال سکوت باقی است (و) گاهی پیش قراول‌هایشان با هم جنگ می‌کنند. شهرتی پیدا کرده بود که امیر مفخّم بختیاری مشغول جمع آوری قشون است (و) خیال دارد با روس‌ها جنگ بکند و به اصفهان حمله بیاورد. چندی بود این اخبار در روزنامه انتشار داشت ولی چندی است که خود روزنامه‌ها تکذیب می‌کنند ولی چراغعلی خان بختیاری با سالار مسعود پسر سردار ظفر با روس‌ها جنگ کرده بوده‌اند (و) شکست سختی خورده، متفرق شده‌اند.

پنجشنبه ۱۵ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

عصر من و موثق الملک سوار شده رفتیم منزل قنسول (روس) احوالپرسی، چندی است ناخوش است. بعد سوار شده آمدیم درِ خانه. راهی را که از توی دیوان خانه به اندرون می‌رود (والاحضرت) امر فرموده‌اند گرفته‌اند و والاحضرت از بیرون تشریف فرمای اندرون شده بودند و این ترتیب خوب نبود. بعد استدعا (کردم) که همان در اندرون را باز بفرمایند، از بیرون و از توی کوچه خوب نیست والاحضرت تشریف فرمای اندرون بشوند. استدعای من و موثق الملک را قبول فرمودند. باری امر شد فردا تا از خواب بیدار نشده‌اند در را باز بکنند.

جمعه ۱۶ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز در دربار مهمان اعتماد حضرت هستیم. اطاق‌های صندوقخانه را هم تغییر داده، خراب کردند که اطاق‌های رو به جنوبش را از نو برای اندرونی درست بکنند. باز ما رفتیم در همان صندوق‌خانه اول که داشتیم.

شنبه ۱۷ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول والاحضرت بیرون تشریف آورده درک شرفیابی کرده، صبح را و بعد از نهار را مشغول کار بودند. موزیک هم به رسم معمول می‌زدند

یکشنبه ۱۸ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز را هم به رسم معمول والاحضرت بیرون تشریف فرما شدند و تا شب را (به) کار مشغول بودند.

دوشنبه ۱۹ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز را هم والاحضرت بیرون تشریف آوردند، شرفیابی حاصل کرده مشغول کار بودند. اخبار تازه‌ای نیست.

سه شنبه ۲۰ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز را هم والاحضرت بر حسب معمول بیرون تشریف آوردند (و) شرفیابی حاصل کردم.

چهارشنبه ۲۱ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

والاحضرت نزدیک ظهر بیرون آمده، تشریف فرمای اطاق شدند (و) مشغول کار و امورات بودند.

پنجشنبه ۲۲ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز هم مثل سایر روزها گذشت (و) اتفاق تازه‌ای روی نداد. خبر حرکت آقای اعزازالسلطنه هم امروز رسید که روز هیجدهم به سلامتی از راه روسیه حرکت فرموده‌اند.

جمعه ۲۳ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز موثق الملک (و) تمام رؤسای درباری در صندوق‌خانه مهمان من هستند. باری والاحضرت بیرون تشریف آورده شرفیاب شدیم بعد شریف‌الدوله با اجزای کمیته‌یی که برای تأسیس دارالعجزه منعقد شده است، آمدند حضور. یک دارالعجزه‌ای تأسیس کرده‌اند. مبلغ هشت هزار تومان از چند سال پیش برای تأسیس (دار)العجزه جمع شده بود، حالا می‌خواهند مجدداً پول جمع آوری بکنند (و) با آن پول یک اداره دارالعجزه تشکیل بدهند، روز یکشنبه در کارگزاری دعوت کردند، امروز هم رؤسا آمده بودند در حضور. شریف الدوله، اعلم الملک (که) رئیس معارف است، سردار سطوت چون که در موقع حکومت او در این خیال بودند او هم جزء (کمیته) است، ناظم العداله، صدقیانی، معزالدوله که رئیس بلدیه است، ملک التجار، تاجرباشی روس (و) جمعی آمدند حضور (و) شرفیاب شدند. اکرم السلطنه که مدت دو ماه است از طهران حرکت کرده (و) آمده است گرمرود سرِ املاکش (و) بعد آمده تبریز، امروز وارد شد. حشمت الخاقان پسرش هم آمده اینجا.

شنبه ۲۴ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

اخبار تازه ای (نبود)، تمام روز را شرفیاب بودم.

یکشنبه ۲۵ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

دو ساعت به غروب در رکاب والاحضرت رفتیم به کارگزاری، جشنی برای دارالعجزه گرفته بودند، قنسول‌ها (و) رجال، اعیان و اشراف اعاظم (و) تجار بودند. موزیک هم می‌زدند، اعانه زیادی جمع شد تقریباً به قدر دوازده هزار تومان. عکس هم انداخته شد.

دوشنبه ۲۶ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

آمدم درِ خانه. والاحضرت تشریف فرمای حمام شده بودند بیرون آمدند (و) صرف نهار فرمودند (و) مشغول کار شدند. تا عصری در حضور بودیم، موزیک هم می‌زدند. تا یک ساعت از شب گذشته بیرون تشریف داشتند بعد تشریف فرمای اندرون شدند و احضار فرمودند، شرفیاب شده تا ساعت سه در حضور بودم.

سه شنبه ۲۷ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز هم به رسم همه روزه گذشت گاهی منزل موثق الملک و گاهی در حضور بودیم. شب را هم اول شب مدتی در حضور، در حیاط خلوت بودم.

چهارشنبه ۲۸ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امروز در باغ ساعدالسلطنه دعوت داریم. والاحضرت هم جزئی کسالتی دارند (و) بیرون تشریف نیآوردند. من و موثق الملک را هم در اندرون خواسته بعضی فرمایشات فرمودند.

من آمدم صندوق‌خانه قدری استراحت کرده تازه می‌خواست خوابم ببرد، که دیدم مدیر نظام آمده من را بیدار می‌کند. دیدم خوشحال است (و) تلگرافی به دست من

داد. خواندم، دیدم آقای اعزازالسلطنه از جلفا کرده است که وارد خاک ایران شده (است) و امشب را به سلامتی تشریف فرمای تبریز خواهند شد. بی نهایت خوشوقت (شدم). امیرنویان هم آدم فرستاده بود عقب من، رفتم دیدم او هم تلگرافی از آقا دارد. بعدرفتم‌منزل‌موثق‌الملک(و)درباب ورود آقاباِاو صحبت کرده والاحضرت هم عصری بیرون تشریف آوردند. تلگرافات را از نظر ایشان گذرانده دستور برای ورود آقا دادند.

بعد سوار شده رفتم برای «شام غازان» به گار ماشین، نیم ساعت از شب گذشته وارد گار شده، مدیر نظام، نصرالله خان، آقا میرجون هم آمده بودند. در گارِ تازه اتاقی ساخته شده است (و) رستوران درست کرده‌اند. صحت‌الدوله و ناصرالملک که از جمله فضول‌های درجه اول و نخود هر آشی هستند آنها هم آمده بودند برای استقبال.

تشریفاتی که از طرف والاحضرت و امیر نویان برای ورود آقا معین کرده بودند حاضر شدند از جمله سی نفر قزاق، دو یدک، یک کالسکه، (و) پنجاه نفر سوار کشیک خانه، دو نفر یساول، دو نفر جلودار. از طرف امیرنویان هم دو یدک، امیر آخور خودش و دو یساول و سی نفر سوار. سه ساعت و نیم از شب رفته بلکه نزدیک چهار بود که ترن وارد شد! رفتیم توی واگون، آقای اعزازالسلطنه تشریف آوردند و روبوسی زیادی کردیم. ماشاءالله هزار ماشاءالله مثل یک ماه، با لباس قزاقی بودند. بعد از ترن پیاده شده مستقبلین را معرفی کردم به آقای اعزازالسلطنه. (بعد) توی کالسکه نشسته راندیم برای شهر. خیابان‌های جدیدی که ... کشیده‌اند خیلی وسیع و خوب و شوسه کرده‌اند، گردو خاکی نداشت. ساعت پنج بود که وارد عالی‌قاپو شدیم والا حضرت تا ساعت سه (در) بیرون منتظر شرفیابی آقا بوده‌اند بعد که دیر شده بود رفته (بودند) اندرون، موثق الملک هم خوابیده بود. باری از توی باغ گذشته آمدیم خانه، سرکار معززالملوک هم دم در حیاط ایستاده بودند با اهل خانه و مادر خانم و غیره. از دم در عالی قاپو هم تشریفات داشتیم، چراغ زیاد (و) صاحب منصب‌های قراول مخصوص،

همه بودند. باری چشم معززالملوک که بعد از چند سال به روی برادر عزیزش افتاد هم دیگر را بغل گرفتند (و) روبوسی کردند، سرکار معززالملوک گریه زیادی کرده بعد تشریف‌فرمای اطاق شدند و صرف شیرینی و شربت فرمودند. ادیب التجار که شوهر خاله آقای اعزازالسلطنه است (و) مدتی است که او را برای ریاست شعبه تجارت عدلیه آذربایجان خواسته بودیم و از طهران وزیر عدلیه او را معین کرده است، او هم در رکاب آقا آمده است. مستشار السلطنه برادر ادیب التجار هم برای معاونت آقای اعزازالسلطنه آمده (است). باری تا ساعت هفت بیدار بوده صرف شام کرده، استراحت کردیم.

پنجشنبه ۲۹ ذیقعده سنه ۱۳۳۴

امیرنویان صبح زود از همه زودتر آمد دیدن آقای اعزازالسلطنه، بعدش شریف الدوله، بعد سر مردم باز شد. اجزای درباری، رجال آذربایجان، اعیان و اشراف (و) تجار هر کس راکه بخواهید متصل می‌آمدند و می‌رفتند بعد آقای اعزازالسلطنه با موثق الملک شرفیاب شده، اعزازالسلطنه پای مبارک را بوسید و مورد مرحمت (واقع) شد. والا حضرت بی‌نهایت اظهار مرحمت و التفات فرمودند و مشغول صحبت شدند. عصر، امام جمعه، ثقه‌الاسلام (و) برادرهایش آمدند.

نزدیک غروب والاحضرت، من و آقای اعزازالسلطنه را احضار فرمودند. رفتیم شرفیاب شده والاحضرت هم تشریف بردند در حیاط خلوت، من و اعزازالسلطنه در حضور بودیم تا ساعت سه ازشب.

جمعه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۳۴

جمعی برای دیدن آقای اعزازالسلطنه آمده بودند (و) مشغول پذیرائی بودیم. امروز را هم مهمان حاجی میرزا علی بلورفروش هستیم. رفتیم منزل حاجی میرزا علی.

موثق الملک و رؤسای درباری بودند (و) صرف نهار خوبی شد.

عصری هم والاحضرت سوار شدند، من و اعزازالسلطنه هم در رکـاب بـودیم، سردار سطوت و سردار فاتح هم بودند.

والا حضرت تشریف فرمای قورخانه شدند که آن باغ (را) از طرف دولت به والا حضرت مرحمت فرموده‌اند.

قنات قوش‌چی هم از توی این باغ می‌گذرد. عمارتی ندارد، یک آسیابی دارد و یک چرخ چوبی که (در) سابق مال باروت کوبی بوده است. والا حضرت صرف چای و عصرانه فرموده سوار شده مراجعت فرمودند. شب را من و اعزازالسلطنه تا ساعت سه در حیاط خلوت در حضور بودیم.

شنبه غره شهر ذیحجه سنه ۱۳۳۴

این ماه روزنامهٔ من به‌کلی عقب افتاده به واسطه زیادی دید و بازدیدهای آقای اعزاز السلطنه و کارهای شخصی و مواظب بـودن در کـارهای آقـای اعـزازالسـلطنه و مراقب بودن در امورات او. این است که وقایع را یک مرتبه می‌نویسم و از این (به) بعد هم وقایع ماه را ده روز به ده روز خواهم نوشت که یک جور نشود که بی مزه بشود که هی از خواب برخاسته، نهار خورده، خوابیده نباشد.

باری وقایع در روز شنبه غره الی شنبه سلخ این است که می‌نویسم: اولاً در این ماه همه روزه از صبح تا شب مثل سایر ماه‌ها در حضور بوده، اغلب شب‌ها را تا ساعت پنج و شش با اعزازالسلطنه در حضور بودیم (و) مشغول صحبت و زدن پیانو بـودیم. اعزازالسلطنه هم پیانو خوب می‌زند. اغلب شب‌ها می‌زد. امروز که روز اول ماه بود به سلامتی، آقای اعزازالسلطنه در کابینه جلوس فرمودند.

موثق الملک آمده اقا را بردند در کابینه (و) منشی‌ها و اجزاء را معرفی کردند.

شیرینی و شربت هم در توی کابینه حاضر کرده بودند، جمعی، هم برای تبریک آمده حضور داشتند والاحضرت هم شبش را در کابینه آمدند (و) مدتی تشریف داشتند. در این ماه یک روز را مهمان حاجی مشیر دفتر بودیم، یک روز را هم مهمان سردار سطوت، یک شب را هم من و بعضی از اجزای دربار مهمان مجلل الملک معاون کارگزاری (بودیم)، مطرب هم داشتند (و) می‌زدند و می‌خواندند. در این مدت سه مرتبه والاحضرت تشریف فرمای خانه ما شدند. یک مرتبه هم به باغ امیرنویان تشریف فرما شدند و باقی را در منزل مشغول کار بودند.

روز عید قربان سلام به رسم معمول منعقد شد (و) یک جبه شمسه مرصع به آقای اعزازالسلطنه خلعت مرحمت شد، پوشیده بودند. شب عید هم به رسم معمول شتر قربانی را آوردند از حضور گذراندند روز عید هم با تشریفات معموله بردند در سید حمزه شتر را کشتند صبح عید هم از هر دو پیشکارها دیدن کرده شد، سلام هم نزدیک ظهر منعقد شد، بعدش هم به رسم معمول دفیله داده شد روز عید غدیر هم در شبش آتش بازی خوبی شد توی میدان توپخانه. ساعدالسلطنه هم توی دالان عالی قاپو را تزیین کرده بود (و) طاقنماها بسته بود خیلی قشنگ. والا حضرت هم توی دالان نشسته بودند چون در شب عید قربان آتش بازی حاضر نبود (و) والا حضرت متغیّر شده بودند نسبت به خازن لشگر، در این که خوب آتش بازی را مرتب کرده بود خلعتی به او مرحمت فرمودند.

روز عید غدیر هم به رسم معمول صبح از پیشکارها دیدن کرده، بعد (در) سلام حاضر شد(م). والا حضرت بیرون تشریف فرما شدند، معزالدوله هم در هر دو سلام مخاطب بود.

باری از اول ماه بلکه از آن ماه حضرت ملکه جهان اصرار زیادی داشتند که محمد حسین میرزا را به «اُدسا» بفرستند. تلگراف‌های متعدد و کاغذها نوشته که محمد

حسین میرزا را روانه «اُدسا» بکنند. این بود که مدتی است در تهیه این کار بودند، تا این که روز نوزدهم ذی‌حجه آقای محمد حسین میرزا را روانه «اُدسا» فرمودند با تشریفات هر چه تمام‌تر. معدل الدوله (هم) که مجدداً ریاست مالیه آذربایجان را به او داده‌اند، دیشب از راه روسیه وارد شد.

باری بعد از صرف نها ربنا شد آقای محمد حسین میرزا حرکت بفرمایند. کالسکه مخصوص را آوردند تا توی باغ، دم در اندرون، والاحضرت هم خیلی متألم بودند از تشریف فرمائی آقای محمد حسین میرزا. از دیشب والاحضرت خیلی اظهار دلتنگی فرموده گریه زیادی کرده بودند.

باری کالسکه آقای محمد حسین میرزا و کالسکه دیگری که از اهالی اندرون بودند از در باغ بیرون آمده، بعد پشت سرش کالسکه امیرنویان و موثق الملک، بعد کالسکه من و آقای اعزازالسلطنه بعد سایر اجزای درباری و رؤسای ادارات سرکاری، همه بودند. قزاق و یدک زیادی هم جلو بود.

در میدان توپخانه هم احترامات نظامی را کردند. باری اغلب از اجزاء سواره بودند. چون گرد و خاک زیاد بود. کالسکه‌مان را از توی بازار انداخته جلو رفتیم به گار ماشین، در گار هم چادر (های) متعددی زده بودند. چای و قلیان (و) تشریفات حاضر کرده بودند. یک دسته موزیک با پلیس زیادی دم گار حاضر بودند.

هر کس را می‌خواستید بودند. آقای محمدحسین میرزا را آوردند دم ماشین (و) یک شیشه عکس انداختند. اشخاصی که ملتزم رکاب آقای محمدحسین میرزا هستند از این قرار هستند. خود آقای محمدحسین میرزا، ولی والده‌اش که همایون خانم باشد در تبریز خواهند ماند ولی دایه‌اش که (سابقاً) دایه خدیجه خانم دختر اعلیحضرت محمدعلی شاه (بوده) است و سرکار خدیجه خانم هم در «ادسا» است، این آقا را هم او شیر می‌دهد و می‌رود «اُدِسا». بعد اکرم السلطنه (که) مدت یک ماه است تشریف

آورده‌اند تبریز، او هم می‌رود چون که حضرت ملکه جهان مدتی است احضارش فرموده‌اند به «ادسا». ننه آقا و ننه والاحضرت که در اندرون والاحضرت سمت ریاست دارد، او هم می‌رود. زن همین سه نفر هستند ولی مردانه هم، حشمت‌السلطنه که سمت ریاست این «سویت» را دارد، بعد دکتر صحت السلطنه هم برای دکتری می‌رود، بعد حشمت‌الخاقان (که) پسر اکرم السلطنه است «بابایف» هم از طرف قنسول خانه. واگن مخصوص حاضر کرده‌اند تا تفلیس (و) از آنجا به «ادسا».

(باری) حضرات جابه‌جا شدند، رفتیم توی واگن، با اکرم السلطنه خداحافظی کرده، دست آقازاده خودمان را بوسیده به خدا سپرده بعد آمدیم پائین. موزیک هم می‌زدند. بعد ماشین سوت کشید (و) حرکت کرد. موزیک سلام زدند (و) پلیس‌ها هورا کشیده، حشمت‌السلطنه وحشمت‌الخاقان دستمال حرکت می‌دادند، ماهم دستمال حرکت می‌دادیم تا از نظر غایب شدند. بعد آمده توی چادر نشستیم. صرف چائی و قلیان شد.

باری عصری هم والاحضرت بیرون تشریف آوردند. ولی معلوم بود خیلی متألم و کسل هستند و از تشریف فرمائی آقا گریه هم کردند. مجلل الملک امیرآخور که مدتی بود رفته بود تفلیس برای خرید درشگه و بعضی از اشیاء مراجعت کرد درشگه خوبی خریده است قیمتش هم مناسب است.

اغلب صبح‌ها و عصرها با آقای اعزازالسلطنه بازدید می‌رفتیم یک روز هم رفتیم خانه یساول قزاق. قنسول روس و انگلیس (و) فرانسه (و) آمریکا هم آمدند از آقا دیدن کردند.

اخبارات تازه این است: از اول ماه از طهران می‌نوشتند که حضرت اقدس آقای نایب السلطنه کاندیدای حکومت خراسان شده‌اند. گفت‌وگویش بود (که) مبلغ پانزده هزار تومان هم به والا حضرت پیش‌کش داده‌اند. بعد از گفت‌وگوهای زیاد بالاخره

اواخر ماه تشریف فرمائی آقا سرگرفته از کامرانیه تشریف فرمای طهران شدند (و) مشغول تهیه بودند.

روز شنبه سلخ شهر ذیحجه از طهران نقل مکان کردند به هاشم آباد عضدالملک. که به سلامت روز شنبه چهاردهم محرم به خراسان حرکت بفرمایند. از قراری که نوشته بودند ظل السلطنه در طهران خواهد (ماند) و گویا سلطان محمود میرزا و اقتدارالسلطنه در رکاب مبارکشان ملتزم باشند. سرکار خاصه خانم هم از قرار در رکاب مبارکشان خواهد بود.

باری سپهسالار اعظم هم از قزوین به طهران ورود کردند ولی از قراری که نوشته بودند گویا هیأت دولت و وزراء از او دیدن نکرده‌اند.

اعلیحضرت همایونی هم به طهران تشریف فرما شده‌اند، دههٔ عاشورا را هم گویا در طهران تشریف خواهند داشت، روضه خوانی را هم گویا در حیاط دربار خواهند فرمود. عمارت گالری را هم که پیرارسال که می‌خواستیم به تبریز بیائیم مشغول ساختن بودند برای هیأت وزراء، امسال تمام شده است، وزراء هم آنجا منزل دارند.

قشون عثمانی و روس هم همان‌طور در میان قزوین و همدان هستند (و) گاهی پیش قراول‌هایشان باهم زد و خوردی می‌کنند ولی هنوز جنگ سختی نشده است.

حضرت اقدس ظل السلطان هم که به سلامتی وارد اصفهان شدند و فرمانفرما هم وارد شیراز شده است.

ناصرالدین میرزا که از حکومت خراسان معزول شده است به طرف مازندران برای سرکشی به دهاتش رفته که بعد به طهران برود. باری جنگ‌های «اروپ» هم در کمال شدت است رومانی‌ها خیلی اهمیت پیدا کرده‌اند، طرفین به رومانی استعداد می‌فرستند تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. شریف مکه هم اعلان سلطنت خودش را مستقلاً کرده است.

باری اخبار تبریز: موفق الملک و ناصرالسلطان برادرهای قوچعلی خان که املاک حضرت ملکه جهان را چند سال قبل اجاره کرده بودند، مبلغی از وجه اجاره را خورده بودند. دو سال است که مشغول مذاکره هستند و هر چند یک بار، حضرت ملکه جهان تلگراف می‌فرمایند و تأکید می‌کنند، تا در این چند روزه مأمور فرستاده شد که از حضرات مطالبه پول را بکنند. حضرات رفتند در خانه حاجی میرزا حسن آقای مجتهد بست نشستند. هر چه امیرنویان پیشکار کل فرستاد که این‌ها را به خانه خودتان راه ندهید نشنیده، بصیرالسلطنه را فرستادند که حضرات را بفرستید نفرستادند. تا یک شب خلق والاحضرت تنگ شده خواستند به قوه اجبار بفرستند حضرات را از آنجا بیآورند، من عرض کردم اول اتمام حجّت بفرمائید و چند نفر از علماء را حاضر بفرمائید از قبیل آقا میرزا تقی آقا، آقا میرزا محسن آقا و در حضور آنها بفرستید پیش مجتهد اگر فرستاد بسیار خوب والا آنها را بفرستید از آنجا بکشند بیآورند. این عرض من مستحسن افتاد.

همین کار را کردند و تا یک ساعت از شب رفته در میدان مشق قزاق و سرباز حاضر بودند. حضرات علماء را خبر فرمودند (و) در حضور آنها حضرات را فرستادند منزل مجتهد. امیرنویان هم در حضور والاحضرت بود. مجتهد هم موفق الملک (و) ناصرالسلطان را فرستاد، آوردند در منزل موثق‌الملک حبس شدند تا اموراتشان را تسویه بکنند.

رشیدالدوله هم که حبس بود در این ماه از حبس درآمده خلاص شد ولی سایرین حبس هستند. عیال و اولاد مدیرنظام، حبیب‌الله خان (و) نصیر خان (و) اسدالله خان هم وارد شدند ولی نزدیکی «تیکمه‌داش»، شاهسون‌ها آنها را لخت کرده هر چه داشته و نداشته(اند) گرفته‌اند.

لباسهای آقای اعزازالسلطنه را هم برده، حبیب‌الله خان را هم می‌خواستند بکشند.

از قراری که با این پست از طهران نوشته بودند سپهسالار اعظم مشغول بعضی

آنتریک‌ها شده، مقرب الملک منشی‌اش و بهاءالسلطنه راگرفته بودند، شاهزاد کاشف‌السلطنه را هم تبعید کرده‌اند به رشت، مشکوةالدوله را به قم (و) امین‌الوزاره را به سمنان. سردار منصور که وزیر داخله است لقب سپهدار اعظمی به او داده‌اند. عمل نان طهران خیلی مغشوش است. ظهیرالدوله حاکم طهران شده، سردار همایون حاکم خمسه شده است. شاهزاده مؤیدالدوله هم حاکم کاشان شده است، معظم‌الدوله حاکم قم، این حکومت‌ها تغییر کرده است.

تلگراف سرداری سالار عشایر هم در این ماه آمد. سالار عشایر حالا سردار عشایر است. سالار ارشد هم ملقب به امیر ارشد شده، ممتازالممالک هم که حاکم شهر است او هم فرمان سرداریش رسیده، سردار فاتحی، او هم سردار فاتح است.

نان شهر هم چندان خوب نیست، والاحضرت و امیر نویان جدیت تمام دارند که عمل نان اینجاها خوب بشود ولی در طهران سخت گرانی نان و کمیابی نان است، مشیر همایون هم دو روز به آخر ماه مانده آمده به تبریز،برادرش پیش ناظم الدوله است به عنوان ملاقات با او آمده، مدتی است از نظمیه استعفاکرده است. دو ماه است از طهران حرکت کرده، در روسیه بود شب ۲۶ وارد شده، شب سلخ هم شرفیاب شد. در حضور قدری پیانو زد (و) یک انگشتر الماس هم به او مرحمت فرمودند قنسول روس هم دو مرتبه در این ماه شرفیاب شد.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۵ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد سی وپنج
هجری قمری

روز هفتم ماه، علم مخصوص والا حضرت را که درست کرده بودیم و نشان اقدس و تمثال والا حضرت را هم زده بودیم حرکت (دادند).

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

(والاحضرت) تشریف فرمای توی مجلس روضه می‌شدند و میان مردم می‌نشستند و به مردم اذن جلوس می‌دادند.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

دسته‌های قره باغی ها که قمه زده بودند آمدند و بعضی از مقصرین پلتیکی و یکی دو نفر قاتل را می‌خواستند.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

سردار منصور که وزیر داخله است، حالا سپهدار اعظم است در کمال قابلیت مشغول کار است. سپهسالار اعظم هم مغضوب و طرف بی مرحمتی اعلیحضرت هم واقع گردیده است.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

جنگ روس‌ها و عثمانی‌ها در میدان قزوین، بعد در عاشورا شروع شده است.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

دکان‌های نانوایی شلوغ و بی نظم بود، اسباب تغییر والا حضرت

گردید. حکم فرمودند نانواها را گرفته بیآورند.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

اخباری که در این چند روز انتشار داشت، تشریف فرمائی خدیجه خانم همشیره اعلیحضرت و والا حضرت است از «ادسا»

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

«گراندوک بوریس» فرمانده کل قزاق و پسر «ولاریمیرالکساندرویچ» عموی امپراطور روس در همین چند روزه به خاک ایران خواهد آمد.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

روز بیستم «بوریس ولادیمیرویچ» وارد سر حد جلفا شد. همه جور اسباب تشریفات و پذیرائی به عمل آمده بود.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

قشون روس در این چند روزه زیاد به تبریز وارد شده‌اند. ژنرال این قشون ژنرال «نازارف» است که در ساوجبلاغ جنگ کرده بود، زخمی هم شده بود.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

«گراندوک» ۳۹ سال دارد، قد بلندی دارد ولی صورتاً چندان خوشگل نیست، صورتش از سنش پیرتر به نظر می‌رسد.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

«گراندوک» بعد آمدند از چادر بیرون با یک چوب طلائی کوتاهی که یک عقاب بزرگی در سرش نصب است و اطرافش پره پره است و این علامت ریاست کل قزاق روس است.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

والا حضرت بلند شده به سلامتی امپراطور نطقی فرمودند و بعد به سلامتی پادشاه انگلیس رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه زدند!

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

«گراندوک» یک قطعه عکس خودش را به والا حضرت تقدیم کرد.

یکشنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۵

□□□

دم در عمارت برخوردیم به زن یساول، توی سرما اعزازالسلطنه را گرفته به حرف، خیلی زنیکه پر حرفی است.

پنجشنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۵(اول قوس)

□□□

رفتیم‌ازژنرال«نازارف»دیدن‌کرده،بعضی‌مطالب را به او حالی کردم.

پنجشنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۵ (اول قوس)

□□□

«گراندوک» یک گلدان سنگ تشم طلا از جانب اعلیحضرت امپراطور به والا حضرت تقدیم کرد.

پنجشنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۵ (اول قوس)

□□□

«فرانسوا ژوزف» امپراطور اطریش مرده است. تقریباً نود و دو سال داشت و با مرحوم ناصرالدین شاه شهید هم در یک سال سلطنت کرده بودند و هم در یک سال به دنیا آمده بودند.

جمعه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۵



اعلیحضرت محمد علی شاه یک انگشتر الماس و یک مدالیوم و خبت دگمهٔ الماس برای والا حضرت، شاه و ملکه مرحمت فرموده بودند.

دوشنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۵



«گراتدرک بوریس» یک قدح مطّلا و مینا کاری هم از طرف امپراطور برای اعلیحضرت برده بوده است.

دوشنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۵



پذیرائی از «گراندوک بوریس» مصادف شده با مرحوم شدن صدرالعلماء و مرحوم شدن حاجی میرزا سید علی سادات اخوی. تمام ادارات دولتی، وزراء، رئیس الوزراء، ادارات نظامی، تماماً برای تشییع جنازه بوده‌اند.

دوشنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۵



برای مردن امپراطور اطریش سه روز بیرق‌های ایران را تا نصفه پائین کشیده بوده‌اند که علامت عزاست.

دوشنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۳۵



دراین مدت ده روز دو نفر از ژنرال‌های معتبر روس مجدداً به تبریز آمده ویک روزش راباالباس تمام‌رسمی‌شرفیاب شده‌فردایش را رفتند به ارومی.

پنجشنبه ۱۱ صفرالمظفّر ۱۳۳۵

□□□

اعلیحضرت همایونی به وثوق الدوله نشان درجه دوم تاج مرحمت فرمودند.

محرم ۱۳۳۵

□□□

امروز عید میلاد و اسم گذاران اعلیحضرت امپراطور روس است به قدر یک هزار و پانصد نفر از قشون روس در میدان مشق جمع شده، کشیش برای سلامتی امپراطور دعای مفصلی خوانده چند تیر توپ شلیک کردند.

۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۵

□□□

بعد موثق الملک به سلامتی والا حضرت «گراندوک» نطق کرده، اگر چه شریف الدوله از پشت سرش ایستاده بود و تلقین می‌کرد ولی باز از عهده نتوانست برآید.

۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۵

□□□

عکسی اعلیحضرت از برای والا حضرت مرحمت فرموده‌اند ولی چون در موقع ماه صفر و ایام ماه صفر و ایام قتل بود نیآوردند. امروز به طور رسمی خواهند آورد.

ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

مأموریت بی حاصلی از برای من درست کرده بودند، بعدها معلوم شد که دوز و کلک بوده است که من را از حضور والا حضرت دور بکنند.

ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

رسیدیم به ایل خی چی، انجا هم ده معتبری است (و) تمام رعیتش علی اللّهی هستند.

ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

پارسال در بهار سیل غریبی آمده بود، از قراری که می‌گفتند شکار زیادی آورده بود، از جمله یک خرس بزرگ هم آورده بود.

۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

(والا حضرت) از من و اعزازالسلطنه سئوال فرمودند چه شکار کرده‌اید؟ برای ما که دروغمان آشکار شد، خفتی حاصل شد.

۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

خسرو شاه، ده معتبر بزرگی است، مال سید المحققین است و سالی ده پانزده هزار تومان برداشتنش است.

۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

«سرد رود» خانه‌های عالی و باغات خوب دارد (و) به شهر تبریز هم تلفن دارد.

۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

والاحضرت برحسب دعوت قنسل روس، شب را تشریف فرمای تاتر شدند.

۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

(والا حضرت) قدری اسباب لاطاری خریدند و بعضی اسباب‌ها به اسمشان در آمد.

۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

حضرت اقدس آقا (نایب السلطنه) به شهر مشهد مقدس ورود فرمودند.

۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

روس‌ها متصل قشون خودشان را در قزوین و زنجان زیاد می‌کنند.

۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

دسته‌ای بر ضد امیر نویان مشغول کنکاش بودند گویا اشارتی هم از طرف والاحضرت شده بوده است به حضرات.

۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

والاحضرت متغیرانه بیرون تشریف آوردند که به این‌ها چه مربوط است که به کارهای دولتی و سلطنتی دخالت بکنند.

۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

والاحضرت نطقی فرمودند که شماها چند روز است مشغول کنکاش هستید و بر ضد پیشکار کل دارید آنتریک می‌کنید این کار خوب نیست و امروز موقع خیلی باریک است.

۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۶ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و شش هجری قمری

یکشنبه غره محرم سنه ۱۳۳۵

لباس سیاه پوشیده رفتم به در خانه. وقایع ده روز را خواهم نوشت، بعد هر ده روز به ده روز خواهم نوشت. اینست از روز غره (محرم) الی روز عاشورا:

در این مدت ده روز همه روزه والاحضرت به رسم معمول، پیش از ظهر بیرون تشریف فرما می‌شدند (و) اغلب روزها هم امیرنویان و موثق‌الملک (و) شریف‌الدوله (و) معدل‌الدوله پیش از ظهر مشرف می‌شدند و سایر رؤسای ادارات دولتی و رجال و اعیان و سردارها، عصرها شرفیابی حاصل می‌کردند. عصرها در اطاقِ بزرگ پشت اطاقِ تشریفات مجلس روضه خوانی خوب باشکوهی بود. دو سه مرتبه اول شب را تشریف فرمای منزل موثق الملک شدند، من هم اغلب روزها، گاهی صبح‌ها و گاهی عصرها و گاهی شب‌ها را منزل موثق الملک می‌رفتم. هم قطارها هم از قبیل معزالدوله (و) امیرآخور (و) سردار سطوت و سایرین گاهی منزل من می‌آمدند و می‌رفتند. منصورالسلطنه هم می‌آمد. نصرالدوله با مشیرهمایون رفتند به تفلیس. نصرالدوله ده روزه رفته است (و) مراجعت خواهد کرد.

والا حضرت هم در این چند روزه سه مرتبه سوار شدند و عصرها تفرجی فرموده مراجعت می‌فرمودند. دستجات سینه زن شاه حسینی هم روز پنجم راه افتادند. روز هفتم ماه هم، علم مخصوص والاحضرت راکه درست کرده بودیم (و) نشان اقدس و تمثال والا حضرت را هم زده بودیم حرکت دادند، اعزازالسلطنه هم تشریف داشتند. موزیک قزاق با پنجاه نفر قزّاق موزیک، ناصر همایون (با) یکصد نفر سرباز توپچی، رؤسای نظمیه (و) پنجاه نفر از سوارهای کشیک خانه (و) اغلب از صاحب منصب‌ها آمده با اداره فراش خانه، خود فراش باشی (و) سردار فاتح آمدند (و) علم را بلند کردند. موزیک هم اول سلام زد بعد با تشریفات علم را بلند کرده بردند از توی بازار گردانده (و) از کوچهٔ «جباخانه» آوردند توی میدان توپخانه، بعد آوردند توی باغ از حضور

گذراندند (و) علم را بردند (و) در حسینیه گذاردند. بعد پشت سرش دسته‌جات آمدند، والا حضرت هم توی ایوان ایستاده بودند (و) تماشا می‌فرمودند. امیرنویان، اعزازالسلطنه، شریف‌الدوله، موثق‌الملک (و) اغلب از رؤسای ادارات دولتی و سرکاری بودند تا نزدیک به غروب بعد تشریف فرمای روضه می‌شدند. امسال هم والاحضرت در اطاق مخصوص خودشان که در بالا خانه درست کرده بودند یک روز بیشتر تشریف فرما نشدند. ولی باقی روزها را تشریف فرمای توی مجلس روضه می‌شدند (و) میان مردم می‌نشستند (و) به مردم اذن جلوس می‌دادند (و) دو سه روضه خوان را گوش می‌دادند. دسته‌جات از روز پنجم شروع به آمدن حضور کردند، از روز پنجم همه روزه عصرها کارشان همین بود. از روز ششم و هفتم دسته‌جات زیادتر شدند تا روز هشتم ونهم که تاسوعا بود.

بعد از ظهر شروع به آمدن دسته‌جات می‌شد، اغلب موزیک، یدک و بیرق‌های متعدد داشتند. روز هشتم هم قنسول روس آمد شرفیاب شد، مرخصی حاصل کرده، ده روزه می‌رود تفلیس، خواستندش. مراجعت خواهد کرد. باری روز نهم علم والا حضرت را خیلی با تشریفات و مجلل برداشته، امیر نویان، اعزازالسلطنه، شریف الدوله، موثق الملک، معدل الدوله، رئیس تلگراف، رئیس پست، رؤسای درباری تماماً، اغلب از اجزای کارگزاری و مالیه (و) اغلب از محترمین تماماً پای علم پیاده افتادیم، اقبال هم مرثیه می‌خواند.

توجه: این یادداشت را اعزازالسلطنه پسر کامران میرزا نایب‌السلطنه که برادرزن عزیزالسلطان بود در روزنامه خاطارت او نوشته است.

«هر کس که بخواند این سرگذشت حضرت مستطاب اجل اکرم عالی، آقای عزیزالسلطان، سردار محترم را، مستدعی است که این حکایت کوچک مرا هم بخواند و یاد این وقت‌ها را بکند. این است که عرض می‌شود آقای سردار محترم خیلی حوصله



«گراندوک بوریس» فرمانده کل قفقاز در همین چند روز به خاک ایران خواهد آمد

دارند که آن قدر چیزهای مزخرف را در این کتابچه مرقوم می‌فرمایند ولی بدانید که برای انسان این سرگذشت خیلی خوب است برای هر کسی که بخواند، همیشه اوقات زندگی خود را خواهد فهمید و قدر خواهد دانست زندگانی خود را، چرا؟ چون که اگر از اول سرگذشت ایشان (را) بخوانند تا آخر، به دست خواهد آمد این مطلب. مقصود این بنده این است که ملاحظه می‌فرمائید که این شخص چه کسی بوده است و آخر چه کسی شده است.»

اول تمام ایرانیان نوکر او بودند و حال که به این جای سرگذشت خود رسیده است خویش نوکر شده است والسّلام. حال قدر زندگانی خود را بدانید. محض یادگار این دو سه کلمه را در اینجا اشعار نمودم ـ داعی اعزازالسلطنه است».

جواب عزیزالسطان:

«این آقای بزرگوار از سرگذشت روزگار خودش غافل است (که) رقم تقدیر چه دربارهٔ او نوشته است ولی امیدوارم خداوند متعال حفظش فرماید (و) عاقبت به خیرش بکند و عقلش بدهد.»

باری ماها که با این هیأت دنبال عَلَم می‌آمدیم (و) گاه به گاهی مرثیه می‌خواندند، این وضع ما یک حال هیجانی می‌آورد و مردم خوب گریه می‌کردند.

باری آمدیم توی باغ حضور والا حضرت ایستاده، مرثیه‌ای خوانده (شد) بعد عَلَم را بردند توی حسینیه. ما هم رفتیم حضور والا حضرت توی ایوان ایستاده، شروع به (آمدن) دستجات شد تا نزدیک غروب.

(بعد والا حضرت) تشریف فرمای چهل و یک منبر شدند. موثق الملک، سردار سطوت، اعزازالسلطنه، امیرآخور، اعتماد حضرت، سردار عشایر، سردار نصرت هم اگر

چه حبس است ولی به واسطه شب عاشورا او را مرخص فرموده بودند بیآید چهل و یک منبر. عمله خلوت هم اغلب بودند. باری آمدیم از طرف خانه قاضی، خانه مرحوم مجتهد، خانه امام جمعه، توی بازارها و محلات گردش کردیم تا آمدیم امامزاده حمزه صاحب‌الامر، ساعت سه بود که مراجعت کردیم. خیلی خسته شده بودم والا حضرت سواره بودند ولی ماها پیاده بودیم.

روز عاشورا صبح، زیارت‌ها را خوانده، سرکار معزّز الملکوک هم در میدان توپخانه اطاق‌ها را خالی کرده، فرش کردند برای خودشان که بروند تماشا. اغلب از خانم‌ها را دعوت کردند (و) نهار مفصلی هم تهیه کرده بودند. پلیس زیادی در میدان، توی باغ در میدان جمع بودند. خلعت‌هائی که به دسته‌جات بایست مرحمت بشود، خود موثق الملک تهیه کرده بود، تمام را در بقچه‌ها مرتب کرده روهایش را نوشته بودند و توی ایوان روی میزها گذارده بودند. دسته‌جات قمه‌زن‌ها، زنجیر زن‌ها توی میدان منتظر والا حضرت بودند. باری تقریباً دو ساعت به ظهر مانده والا حضرت اقدس بیرون تشریف فرما شدند، موثق الملک هم بعد آمده بودند. اول علم مخصوص را آوردند با موزیک و تشریفات تمام. ساعدالسلطنه فراش باشی، با سایر صاحب منصب‌های نظامی و اجزای فراش خانه (و) صندوق‌خانه و غیره خلعت پوشیدند، بعد شروع به آمدن دسته‌جات شد، دسته قره‌باغی‌ها که قمه‌زده بودند بعضی مقصّرین پلیتیکی را از قبیل سردار نصرت (و) عبدالصمد خان و یکی دو نفر قاتل را می‌خواستند. تا جرباشی روس، پسر حاجی ابراهیم آقا، میرزا علی خان منشی قنسول خانه (و) جمعی بودند، به زحمت زیادی حضرات را رد کردند، در این باب بایستی با قنسولگری صحبت کرد. باری آنها هم خلعت‌هایشان راگرفته رفتند، باز دستجات آمدند (و) اغلب قمه زن بودند. جمعیت زیادی هم توی باغ بود، از فرنگی‌ها هم زیاد آمده بودند (و) تماشا می‌کردند همین طور دسته‌جات پی در پی آمدند تا دو ساعت و نیم به غروب مانده. اغلب دسته‌جات هم

تقاضای خلاص سردار نصرت و عبدالصمدخان را می‌کردند، یکی دو دسته هم بعضی مقصرهای دیگر که مقصر پلیتیکی نبودند خواستند، به آنها مرحمت شد، به تمام دسته‌جات هم خلعت مرحمت شد. بعد از نهار والاحضرت تشریف فرمای مجلس روضه شدند، قدری نشسته بعد برخاستند (و به) یکی از دسته‌جات عرب که آخرین دسته بودند امر فرمودند آن‌ها به مجلس روضه آمدند. باری نیم ساعت به غروب مانده سوار درشگه شدند و تشریف فرمای امام‌زاده سیدابراهیم شدند واعزازالسلطنه هم در رکابشان بود.

در این چند روزه دهه عاشورا (به) چندین مجلس روضه با اعزازالسلطنه رفته، خانه امام جمعه، خانه آقا میرزا حسن آقای مجتهد، خانه آقا میرزا تقی آقا مجتهد، خانه قاضی، خانه آقا میرزا محسن آقا، کاروان سرای سردار سطوت، خانه ملک التجار، مسجد صاحب الامر که ثقه‌الاسلام روضه می‌خواند (و) مجلس عالی هم دارد، به روضه رفته و تمام اینجاها صبح‌ها روضه می‌خوانند (و) عصرها کم‌تر جائی روضه خوانی است. شب تاسوعا هم امام جمعه دعوت کرده بود، هم قاضی. مدتی مذاکره کرده بودیم که چه بایست کرد آخرالامر قرار براین شد که نصف بشویم. امیر نویان، شریف الدوله، معزالدوله، معدل الدوله، رفتند خانه امام با سردار سطوت (و) موثق الملک. من (و) شاهزاده امام قلی میرزا (و) اعلم الملک آمدیم خانهٔ قاضی، روضه گوش کرده، صرف شامی کرده، مراجعت کردیم.

از طهران هم اخباراتی که تازه باشد نرسیده است مگر این که اعلیحضرت هم تشریف فرمای طهران شدند (و) در حیاط کریم‌خانی یعنی دربار قدیم مشغول روضه‌خوانی هستند. عمارت «گالری» هم تمام شده است، حالا هیأت وزراء در آنجاست.

سردار منصور که وزیر داخله است و حالا سپهدار اعظم است، در کمال قابلیت

مشغول کار است. سپهسالار اعظم هم مغضوب (و) طرف بی مرحمتی اعلیحضرت (واقع) گردیده است. حضرت اقدس آقای نایب السلطنه هم از اول ماه محرم (به) هاشم آباد نقل مکان فرموده‌اند (و) برای ۱۵ محرم از آن جا به طرف خراسان حرکت خواهند فرمود. اقتدارالسلطنه هم به ریاست قشون خراسان برقرار گردیده در رکاب حضرت اقدس خواهد رفت. اعلم السلطنه هم به ریاست دفتر ایالت خراسان برقرار گردیده است. جنگ روسها و عثمانی‌ها در همدان و قزوین بعد از عاشورا شروع شده است ولی نتیجه معلوم نیست. اطراف عراق هم نزدیک شهر عراق جنگ الوار با ژاندارمری‌ها که با عثمانی‌ها متفق هستند سخت (ادامه دارد) یکی دو مرتبه شهر سلطان آباد عراق را الوار محاصره کرده‌اند ولی عاقبت الوار عقب نشسته‌اند.

در «اروپ» هم کار رومانی‌ها اهمیت پیدا کرده است، آلمان و اطریش بیشتر قوای خودشان را در آنجا جمع آوری کرده‌اند (و) مشغول جنگ هستند. روس‌ها هم هر چه سعی و کوشش دارند در رومانی به خرج می‌دهند (و) کار رومانی‌ها چندان تعریفی ندارد. باری در این مدت ده روز اوّل ماه، شب و روز اغلب در حضور شرفیاب بودم.

وقایع، از روز یازدهم الی بیستم این است: عصر روز یازده والا حضرت سوار شده تشریف فرمای گردش شدند، دکانهای نانوائی شلوغ و بی‌نظم بود، بعضی‌ها شکایت از نان کردند (و) نان‌ها که خریده بودند به حضور آوردند، اسباب تغیّر والاحضرت گردید، حکم فرمودند نانواها راگرفته، نانواباشی را هم گرفته بیاورند. نانواها راگرفته با نانواباشی آوردند، تغیّر زیادی به ممتازالممالک فرمودند. نانوا باشی با چند نفر نانوا را چوب زیادی زدند (و) امر فرمودند که اگر تا فردا عمل نان مرتب نشود سیاست سخت خواهم کرد. شریف الدوله، موثق الملک، معزالدوله، سردار سطوت (و) من رفتیم در اطاق فراش باشی نشسته از نانواباشی التزام گرفتیم. بعد به معزالدوله فرمودند برود منزل

امیرنویان، شریف الدوله، موثق الملک (و) سردار فاتح را هم ببرند برای این کار (قراری) گذارند.

اخباری که در این چند روز انتشار داشت؛ تشریف فرمائی خدیجه خانم همشیره اعلیحضرت و والاحضرت است از «ادسا». چون که در موقع حرکت آقای محمدحسین میرزا، والاحضرت به اکرم السلطنه فرموده بودند که حضور اعلیحضرت محمدعلی شاه و علیاحضرتِ ملکه عرض بکند (که) اگر ممکن می‌شود سرکار خدیجه خانم را چندی بفرستند به تبریز. در این باب سفارش زیادی به اکرم‌السلطنه فرموده بودند، بعد از عاشورا کاغذی از اکرم السلطنه رسیده بود که اگر والاحضرت تلگرافی به حضرت ملکه جهان بفرمایند، سرکار خدیجه خانم حرکت خواهند کرد. به این جهت بود که والاحضرت یقین فرمودند که خدیجه خانم خواهند آمد. مذاکراتش شده، معطلی نخواهد داشت (و) تلگرافی فرمودند که خدیجه خانم حرکت بفرمائید. بعد مذاکرات شد برای جای خانم (که) کجا خواهد بود.

حیاط‌هائی که ایالت می‌نشینند قرار شد امیر نویان خالی بکند برای سرکار خدیجه خانم. امیرنویان هم از روز چهاردهم عمارت ایالتی را خالی کرده، قرار بر این شد که تعمیرات بکنند (و) کلیه اندرون والاحضرت در حیاط‌های ایالتی باشد (و) این حیاط‌های اندرونی والا حضرت را برای ادارات ایالتی و نظام تعیین بفرمایید. امیرنویان هم اسباب‌هایش را کشیده برد به خانه‌اش (و) روزها را در خانه خودش است (و) تا عصر در خانه خودش مشغول کار است (و) عصرها به دَرِ خانه برای شرفیابی می‌آید. نورالسلطنه هم برای جمع آوری ارث مادرش به طهران رفته (و) بعد از یک ماه مراجعت خواهد کرد، صدق السلطنه هم که روز ششم محرم وارد تبریز شده بود برای کفالت عدلیه اعظم و ریاست عدلیه، با اعزازالسلطنه از او دیدن کردیم... روز بعدش هم که نورالسلطنه برای طهران حرکت کرد، چون که نورالسلطنه عروس صدق السلطنه است،

زن محمودخان پسر دوم صدق السلطنه است، رفته آنجا نقل مکان کرده بود، والاحضرت هم برای خداحافظی به آنجا رفته بودند.

عبدالصمدخان و رشیدالدوله هم از حبس خارج شدند، نصرالدوله هم از تفلیس مراجعت کرده آمد (و) بعضی اسباب و سوقاتی‌ها هم برای والا حضرت آورده بود. اخبارات.تازه این است: «گراندوک بوریس ولادیمیرویچ»، پسر «گراندوک، ولادیمیرالکساندرویچ» عموی امپراطور روس (و) فرمانده کل قزاق‌های روس که از شاهزادگان طبقهٔ اول روس هستند (و) بعد از ولیعهد روس این از تمام شاهزادگان روس معتبر تر است یعنی اگر ولیعهد روس بمیرد، (او) ولیعهد خواهد شد. ریاست قزاق روس خود ولیعهد روس است ولی چون که ولیعهد بچه است و جنگ هم هست، ریاست کل قزاق با این پرنس است، این پرنس در همین چند روز به خاک ایران خواهد آمد برای سرکشی به اردوهای نظامی (و) تشویق کردن از طرف امپراطور (و) احوالپرسی کردن. از طهران هم از رئیس الوزراء اطلاع داده شده است (که) گر اندوک خواهد آمد. از قرار معلوم آمدن این شاهزاده غیر رسمی است مگر در تبریز و طهران. اوّل به خاک آذربایجان خواهد آمد (بعد) می‌رود به طرف شرف‌خانه سوار کشتی می‌شود (و) می‌رود به «ارومی» و به طرف حیدرآباد پیشِ جنرال «نازابوف» و آنجاها که محل نظامی روس است، سرکشی کرده مراجعت به تبریز خواهد کرد. دو شب را هم در تبریز متوقف شده بعد مراجعت به روسیه خواهد کرد ضمناً از راه رشت می‌رود رو به طهران. آنجا هم سرکشی خواهد کرد، بعد مراجعت خواهد کرد. باری این خبر که رسید والاحضرت، امیرنویان، شریف الدوله، موثق الملک (و) من را خواسته مشغول تهیه و تدارکات مهمانی و تشریفات شدند. به طهران هم تلگرافات برای تشریفات ورود از قبیل استقبال و غیره شد (و) دستور خواستند.

قنسول هم نیست که با او در این خصوص‌ها مذاکرات بشود، نایب قنسول هم که

هست چندان اطلاعاتی ندارد. باری تلگراف فوری مخابره شده از روز ۱۷ و ۱۸ مشغول تهیه تدارکات شدند (و) عمارت عالی قاپو را مزیّن کرده، برای پیشخدمت‌ها و اجزای اصطبل لباس‌های تازه درست کرده بودند. روز بیستم گراندوک بوریس ولادیمیرویچ وارد سرحد جلفا شد. در سرحد و مرند تلگرافات شده بود و همه جور اسباب تشریفات و پذیرائی به عمل آمده بود. تلگرافی هم در تهنیت ورود، والاحضرت برای «بوریس» فرموده بودند او هم در جواب تشکرات کرده بود. از طهران هم این طور دستور داده بودند که پیشکار کل (و) شریف الدوله (و) موثق الملک (و) رؤسای ادارات دولتی و سرکاری (و) جمعی از اعیان و رجال شهر تا «گار» به استقبال بروند، بعد او بیاید به چادری که در «گار» خواهند زد. رجال، رؤسای ادارات دولتی و سرکاری (و) اغلب از رجال معرفی بشوند بعد با امیرنویان به کالسکه بنشینند، شریف الدوله، موثق الملک (و) بعضی از اجزای دولتی و سرکاری با سایر ملتزمین رکاب گراندوک در کالسکه‌ها نشسته بیایند به قنسول خانه، بعد «گراندوک» بیاید دیدن والاحضرت (و) شام رسمی در حضور والاحضرت صرف بکند، فردایش را هم «گراندوک» خواهد رفت سربازخانهٔ قشون خودشان و قزاقخانه، شبش را هم در قنسول خانه، والاحضرت مهمان «گراندوک» خواهند بود به شام رسمی. روز بعدش را هم در باغ امیرنویان نهار رسمی صرف خواهد شد. والاحضرت، «گراندوک» و جمعی خواهند بود (و) عصر را در عالی قاپو برای خداحافظی خواهد آمد (و) به همان ترتیب مراجعت خواهد کرد. این پروگرام (به) همین ترتیب صورت پیدا کرد الاّ مسئله استقبالش که تغییری پیدا کرد (و) بعد از آمدن قنسول، روز پیش از ورود «گراندوک» قرار بر این شد که خود والاحضرت تا «گار»، ماشین به استقبال بروند، در این باب گفت‌وگوها شد (و) بالاخره اجازه داده شد که والاحضرت هم به «گار» برای استقبال بروند. در باب شب ورود «گراندوک» با رئیس الوزراء تلگرفات حضوری شده، قنسول هم برای کسب اطلاع حضور داشت. این کار را

هم نصرالدوله کرد، خواسته خصوصیّتی به روس‌ها بکند. باری یک روز عصر هم، روز ۲۱ محرم رفتیم پای ماشین «گار»، چادرهای خوب زده بودند، بیرق‌های ایران و روس را در جلو چادر (و) روی چادر افراشته بودند، توی چادر هم شیرینی و میوه (و) صندلی‌های زیادی (و) چراغ‌ها (و) جارها گذارده بودند (و) زینت‌های خوب کرده بودند. قدری آنجا نشسته صحبت کرده، بعضی دستورهای لازمه داده، بعد یک «ترن» وارد شده، توی «ترن» بعضی از روس‌ها (و) اجزای قنسول خانه که رفته بودند استقبال تا جلفا، (بودند). رئیس راه آهن تبریز آمد، شجاع نظام حاکم مرند آمد (و) توی چادر قدری صحبت کردند، معلوم شد که دیشب «گراندوک» از مرند گذشته، تشریفاتی هم حکومت در «گار» مرند ترتیب داده بوده است ولی به خرج نرفته بوده است (و) تا شرفخانه هم در «ترن» گراندوک بوده‌اند. بعد از ظهر امروز «گراندوک» در کشتی نشسته رو به ارومیه حرکت کرده بودند (و) اینها مراجعت کرده بودند. از قراری که شجاع نظام می‌گفت دو نفر ژنرال محترم و چند نفر ژنرال‌های دیگر و کلنل‌های دیگر به قدر ده نفر دیگر با «گراندوک» هستند.

باری از فردا مشغول مرتب کردن مراسم پذیرائی می‌شوند. (برای) یک دسته گارد پیاده که پنجاه نفر می‌شوند و لباس تازه دوختند.

باری روز سه شنبه ۲۴ محرم دو ساعت بعد از ظهر «بوریس ولادیمیرویچ» وارد «گار» تبریز خواهند شد چهار روز (در) «ارومی» و حیدرآباد در اردوی نظامی خودشان (و) «فرونت‌ها»[1] گردش کرده. در «ارومی» هم پذیرائی کامل، اعتمادالدوله از او کرده بود. اتومبیل‌های خوب هم داشته که برده بودند در «ارومی». گراندوک رفته بوده است به «ارزروم» (و) از آنجا آمده است.

باری روز سه شنبه ۲۴ شهر محرم، دو ساعت بعدازظهر «گراندوک بوریس

۱ـ خط مقدم جبهه

ولادیمیرویچ» به تبریز در «شام غازان» ورود خواهد کرد.

امروز صبح هم پنجاه نفر سرباز به ریاست سالار نظام، پنجاه نفر قزاق به سرکردگی سردار مکرم پسر علاءالملک (و) یک دسته موزیک با نصرالدوله با ترنِ مخصوص رفتند به صوفیان برای استقبال.

باری یک ساعت بعد از ظهر والا حضرت سوار کالسکه شدند (و) من با اعزازالسلطنه جلوتر رفتیم. امیرنویان، شریف الدوله، موثق الملک و سایرین هم اغلب جلوتر از والاحضرت حرکت کرده، تقریباً یک ساعت قبل از والاحضرت به «گار» ماشین وارد شدیم. قشون روس در این چند روزه زیاد به تبریز وارد شده‌اند. به قدر سه هزار نفر وارد تبریز شده‌اند و ژنرال این قشون ژنرال «نازارف» است که (سابقاً) در ساوجبلاغ جنگ کرده بود، زخمی هم شده بود، اول هم شکست خورده بود و بعد فاتح شده بوده است. از اوّل خیابان قشون روس صف کشیده بودند، خود «نازارف» هم در اول صف قشون ایستاده بود. به قدر پانصد نفر هم سوارِ قزاقِ روس بود. یک دسته گاردِ روس هم با موزیک دم خط آهن ایستاده بود، یک دسته قزاق ایرانی (هم) با موزیک ایستاده بودند، یک دسته سواره قزاق ایرانی (هم) با یساول ایستاده بودند.

باری من و امیرنویان (که) لباس نظامی داشتیم رفتیم جلو صف قشون روس (و) احوالپرسی کرده، آنها سلام زده هورا کشیدند، بعد از جلو صف قزاق‌های ایرانی سواره و پیاده، من و امیرنویان گذشته، هورا کشیدند.

باری آنجا که ترن بایست بایستد تمام را قالی فرش کرده بودند تبعه روس از روسی و ایرانی(و) زن‌هایشان (و) جمعیت زیادی ایستاده بودند، قنسول انگلیس، آمریکا (و) فرانسه و نایب هایشان تماماً با لباس رسمی بودند، قنسول روس هم که این طرف و آن طرف می‌دوید. اغلب از رجال تبریز (و) صاحب منصب‌ها (و) رؤسای ادارات دولتی سرکاری همه با لباسهای رسمی بودند. بعد والاحضرت تشریف فرما

شدند. اول تشریف بردند سر قشون روس، موزیک زدند، سلام زدند (و) والاحضرت احوالپرسی فرمودند (و) قشون روس هورا کشیدند بعد تشریف آوردند سر قزاق ایرانی (و) احوال پرسی فرمودند، بعد تشریف فرمای چادر شدند، قنسل‌ها بودند، از آنها احوالپرسی فرمودند، در چادر هم همه جور اسباب زینت (و) تشریفات مرتب کرده بودند، شیرینی، شربت، چائی، صندلی، میزها (و) اسباب (و) چراغ گذارده بودند.

باری به قدر نیم ساعت طول کشید، از دور ترن پیدا شد والاحضرت هم از چادر بیرون آمده دم خط ماشین که فرش زیادی از قالی فرش کرده بودند ایستاد، تا این که ترن آمد ایستاد (و) موزیک روس و ایرانی شروع به سلام روس کردند، ترن که ایستاد «گراندوک بوریس ولادیمیرویچ» از ترن پائین آمد حمایل آبی نشان «سنت اوره» که نشان اول دولت روس است زده بود، دو نفر ژنرال بزرگ هم یکی پیرمردی بود و دیگری جوان بود (و) رئیس دفتر «اتا ماژور» بود (و) هر دو دارای نشان «انا»ی درجه اول بودند، هفت هشت نفر دیگر هم که سایر صاحب منصب‌ها و کلنل‌ها بودند، پیاده شدند. «گراندوک» ۳۹ سال دارد، قدبلندی دارد ولی صورتاً چندان خوشگل نیست، صورتش از سنش پیرتر (به) نظر می‌رسد.

باری والاحضرتین به هم دست دادند، والاحضرت، اول امیرنویان پیشکار کل را بعد شریف الدوله کارگزار را، بعد من را به سمت ژنرال آجودانی (و) معاون کل ادارات دربار سرکاری معرفی فرمودند بعد هر دو از جلو صف قزاق ایرانی گذشتند، بعد والاحضرت ایستادند و «بوریس ولادیمیرویچ» رفت جلو گارد روس (و) از سربازها احوالپرسی کرده مراجعت فرمودند (و) با والاحضرت با هم آمدند برای چادر. دم چادر تبعه روس ایستاده بودند، از تبعه احوالپرسی کردند بعد آمدند. توی چادر رؤسای اداره سرکاری ایستاده بودند: اول موثق الملک رئیس درب خانه، اعزازالسلطنه رئیس کابینه ولایتعهد، معزالدوله، ناصر، سردار سطوت کشیکچی باشی، ساعدلسلطنه فراش باشی،

اعلم الملک رئیس خلوت (و) رئیس تشریفات، بعد رؤسای ادارات دولتی معرفی شدند معدل الدوله رئیس مالیه، اختبارالسلطنه رئیس تلگرافخانه، صدق السلطنه رئیس عدلیه، مشیرالسلطنه رئیس پست، «موسیو ملی نور»، رئیس گمرک، امیرآخور و منصور السلطنه (و) اغلب از صاحب منصب‌ها (و) سردار فاتح حاکم شهر (و) اغلب از اجزای کارگزاری. «ولادیمیرویچ» به اغلب هم دست می‌دادند، بعد قنسول‌ها معرفی شدند بعد اغلب رجال (و) اعیان معرفی شدند. او هم صاحب منصب‌های خودش و قنسول روس (و) اجزای خودش (و) تاجر باشی (و) اغلب از تبعه خودشان را معرفی کردند. به قدر نیم ساعت توقف شد «گراندوک» وقتی که از جلو سربازهای گارد خودشان گذشتند (با) تمام صاحب منصبان جزء و کل خودشان دست دادند.

باری بعد آمدند از چادر بیرون، از خط ماشین گذشتند دو شیشه عکس هم انداختند با یک چوب طلائی کوتاهی که یک عقاب بزرگی در سرش نصب است (و) اطرافش پرّه پرّه است. این علامت ریاست کل قزاق روس است.

باری بعد آمده بیرون، روی همان قالی‌ها که فرش کرده بودند. اول گارد روس که ایستاده بود با ژنرال «نازارف» دفیله دادند. در بین دفیله دادن «گراندوک» تعریف و تمجید کردند، سربازها هم تشکر کردند. بعد قزاق‌های ایرانی با یساول «دفیله» دادند، گراندوک» تمجید کردند، آنها هم تشکر کردند، بعد سالارنظام با آن پنجاه نفر سرباز که به استقبال رفته بودند دفیله دادند، «گرادندک» به زبان ایرانی گفتند خیلی خوب!، در جواب سربازها (می‌بایست) تشکر بکنند هیچ نگفتند، خفیف شدند.

باری بعد کالسکه شش اسبه (را) آوردند «گراندوک» با والاحضرت در یک کالسکه نشسته، طرف دست راست والاحضرت نشسته، «بلایف» قنسول روس مقیم تبریز هم جلو والاحضرتین نشست برای ترجمه کردن. در کالسکهٔ دوم هم امیر نویان با آن ژنرال روس که پیرمردی بود نشسته، مترجم‌الدوله هم برای ترجمه تشسته، بعد

شریف الدوله در کالسکه سوم با آن ژنرال دیگر، صاحب منصب‌ها هم باز اغلب اجزای درباری نشسته روانه شدند، از جلو قشون روس گذشتند کالسکه هم اغلب سرباز بود. من با اعزازالسلطنه هم سوار درشگه شده از عقب می‌راندیم. قزاق زیادی از قزاق روسی و ایرانی (و) سوار کشیک خانه در عقب (و) جلو بودند، بیرق ایرانی و روس را در جلو می‌کشیدند. من با اعزازالسلطنه از یک راهی افتادیم جلو، آمدیم عالی قاپو. من زود لباسم را کنده، نماز خوانده، گردوخاکم را گرفته. والاحضرت هم با تشریفات «گراندوک» را بردند تا دم در قنسول خانه، دیگر خود والاحضرت پیاده نشدند و مراجعت به عالی قاپو کردند، ما هم شرفیاب شدیم. بعد از یک ساعت نزدیک غروب بود که «گراندوک» با همراهانش آمدند دیدن والاحضرت، تا دم در والاحضرت از او استقبال فرمودند. به قدر نیم ساعتی نشسته بعد برخاسته با تشریفاتی که آمده بود رفت به قنسول خانه «گراندوک» با کالسکه مخصوص والاحضرت مراجعت کردند. نزدیک مغرب والاحضرت سوار کالسکه شدند، امیرنویان و شریف الدوله هم در یک کالسکه، من و موثق الملک (و) اعزاز السلطنه هم در یک کالسکه نشسته، رفتیم برای بازدید «گراندوک»:

باری قنسول و چند نفر از ژنرال تا دم در قنسول خانه استقبال کردند. خود «گراندوک» هم تا دم درب عمارت روی پله آمده دست به والاحضرت (و) ماها دادند (بعد) رفتیم در اطاق نشسته، صرف چائی (و) سیگار کرده مراجعت کردیم آمدیم عالی قاپو، قدری استراحت کرده، نماز شب را خوانده مجدداً لباس رسمی پوشیده، والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند، قنسول انگلیس، آمریکا (و) فرانسه هم آمدند اشخاصی که در سر شام دعوت دارند؛ از این قرار هستند: والاحضرت اقدس، امیرنویان، اعزازالسلطنه، شریف الدوله، موثق الملک، من، معزالدوله، اعلم الملک، شاهزاده امامقلی میرزا، معدل الدوله، شاهزاده محمود میرزا، صدق السلطنه، شاهزاده

اختبارالسلطنه، مبشرالسلطنه، امیرآخور، منصورالسلطنه، بصیرالسلطنه، سردار سطوت، نصرالدوله، سردار فاتح، اینها ایرانی بودند از فرنگی‌ها هم «گراندوک» با ژنرال‌ها، یساول قزاق، «موسیو ملی نور»، قنسول‌ها. تقریباً چهل و چهار نفر دعوت به شام داشتند ساعت سه مدعوین آمدند، اول «زاکوسکه» شد، بعد رفتند سر شام. شام خوب (و) مفصلی بود، آخر شام والاحضرت بلند شده به سلامتی امپراطور نطقی فرمودند (و) نصرالدوله ترجمه کرده. بعد به سلامتی (امپراطور روس) پادشاه انگلیس، روسای جمهور آمریکا و فرانسه موزیک سلام روس و انگلیس (و) آمریکا (و) فرانسه را زدند. بعد «گراندوک» برخاسته به سلامتی اعلیحضرت سلطان احمدشاه نطقی کرده موزیک هم سلام ایران را زدند بعد دوباره والاحضرت برخاسته به سلامتی «گراندوک» و خانواده سلطنت روس نطقی کرده در جواب هم «گراندوک» به سلامتی والاحضرت نطقی کرده، بعد از صرف شام تشریف فرمای اطاق سالن شدند. تقریباً ساعت یک بعد از نصف شب بود که مهمان‌ها باز با همان تشریفات و کالسکه مخصوص والاحضرت رفتند، والاحضرت هم مدتی بعد از رفتن مهمان‌ها بیرون تشریف داشته، من و اعزازالسلطنه شرفیاب بودیم، سردار سطوت هم بود، بعد تشریف فرمای اندرون شده، من هم آمدم خانه استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۵ شهر محرم ۱۳۳۵

امروز را به استراحت گذرانده، حمامی رفته، رفع خستگی کردم، امروز «گراندوک» (به) سربازخانه‌های خودشان و سرکشی قشون خودشان خواهد رفت، عصر هم به قزاق خانه.

باری امروز را تا عصر استراحت کرده، رفع خستگی‌ها راکرده، عصر را حضور والاحضرت شرفیابی حاصل کرده، دو ساعت و نیم از شب گذشته برحسب دعوت

«گراندوک» برای صرف شام به قنسول خانه رفتیم. دیگر از رؤسای ادارات دولتی (و) قنسول‌های خارجی کسی نبود. باری ژنرال‌ها و قنسول تا دم قنسول خانه استقبال کردند، خود «گراندوک» هم تا دم پله عمارت استقبال کرد. به همه دست داده رفتیم توی اطاق، زن قنسول هم بود، بعد از نیم ساعت برخاسته رفتیم سر «زاکوسکه»، زاکوسکه صرف کردیم، بعد رفتیم سر شام نشسته، ۲۴ نفر سر شام بودند. شام طول کشید، آخر شام «گراندوک» برخاسته به سلامتی اعلیحضرت سلطان احمدشاه و خانواده سلطنت ایران، نطقی کرده بعد والاحضرت هم در جواب به سلامتی اعلیحضرت امپراطور روس و خانوادهٔ سلطنت روس نطقی کردند، مجدداً «گراندوک» به سلامتی والاحضرت نطقی کرده، والاحضرت هم در حواب به سلامتی «گراندوک» نطقی کردند «گراندوک» هم دیشب و امشب به سلامتی ماها همین طور که نشسته بود جامی می‌نوشید، والاحضرت هم به سلامتی ژنرال‌ها و ماها اظهار مرحمت می‌فرمودند. باری موزیک روس‌ها هم می‌زدند. «گراندوک» یک قطعه عکس خودش را به والاحضرت تقدیم کرد، یکی به امیرنویان، یکی (به) اعزازالسلطنه، یکی به شریف الدوله (و) یکی هم به من.

همه را هم زیرهایش (را) به خط خودش نوشته بود. بعد زن قنسول آمده قدری پیانو زده و خواند، دست زدیم. باری تا یک ساعت بعد از نصف شب را در قنسول خانه بودیم، بعد خداحافظی کرده در رکاب والاحضرت سوار شده مراجعت کردیم «گراندوک» هم تا پائین پله مشایعت کرده، ژنرال و قنسول هم تا دم در، بعد سوار شده مراجعت کرد، والاحضرت تشریف فرمای اندرون شدند.

پنجشنبه ۲۶ (اول قوس)

امروز نهار بایست در حضور والا حضرتین در باغ امیر نویان با لباس رسمی



فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش مرده است. تقریباً نود و دو سال داشت و با
مرحوم ناصرالدین شاه هم در یک سال سلطنت کرده بودند و هم در یک سال
به دنیا آمده بودند.

صرف بشود. باری یک ساعت و نیم به ظهر مانده با اعزازالسلطنه سوار شده رفتیم به قزاق خانه، دیدن ژنرال «نازارف» که در خانه «یساول» منزل دارد، فردا هم می‌رود به ساوجبلاغ به «فرونت» هایشان.

دم درِ عمارت، برخوردیم به زن یساول، توی سرما، اعزازالسلطنه را گرفت به حرف، خیلی زنیکه پرحرفی است. بعد رفتیم از ژنرال دیدن کرده، بعضی مطالب به را به او حالی کردم که: هر جائی جنگ اتفاق می‌افتد (و) اهل آن ده از دشمن‌های شما حمایت می‌کنند نه من باب دشمنی با شماهاست (بلکه) از ترس (و) نا علاجی است. شماها بعد (که) آن ده یا قصبه یا آن شهر را متصرف می‌شوید نبایست حکم قتل عام آنجا را بدهید، بایستی مهربانی بکنید، تصور نکنید که آنها با شماها غرض دارند، باری خیلی از این نوع سفارشات کرده، بعد مراجعت کرده آمدیم صندوق خانه، لباس رسمی پوشیده، (همه) با لباس رسمی حاضر (و) منتظر تشریف فرمائی والاحضرت بودند. امروز صبح هم «گراندوک» و ژنرال‌هایش برای تماشای بازار توی شهر رفته بودند. باری نزدیک ظهر والاحضرت لباس رسمی پوشیده بیرون تشریف آورده، سوار کالسکه شده، راندند برای باغ امیرنویان. دم درب باغ، امیرنویان و امام قلی میرزا (و) معدل الدوله (و) صدق السلطنه (و) جمعی بودند و منتظر والا حضرت بودند. «گراندوک» هم به قدر نیم ساعت بود آمده بود و منتظر والاحضرت بودند. باری من هم ایستاده تا والاحضرت تشریف فرما شدند. یک دسته موزیک دم درب باغ ایستاده بودند. یک دسته هم دم در عمارت. توی خیابان هم هر چند قدمی، سرباز و قزاق ایستاده بودند.سلام زدند، احترامات نظامی را به جای آوردند تا وارد عمارت شدیم. امروز همان اشخاصی که پریشب در عالی قاپو دعوت داشتند در حضور والاحضرت، امروز هم همین جا دعوت دارند (و) چند نفری از فرنگی‌ها (و) میرزا علی اکبرخان منشی قنسول خانه (و) تاجرباشی‌ها.

باری وارد تالار شده، والاحضرت با «گراندوک» دست داده ماها هم دست داده، بعد تشریف فرمای سر میز «زاکوسکه» شدند. قدری آنجا بوده بعد تشریف فرمای سرمیز شدند. نهار مفصّل خوبی صرف شد، آخر نهار هم والاحضرت برخاسته به سلامتی اعلیحضرت امپراطور روس و خانوادهٔ سلطنت روس نطقی فرمودند، بعد سلام روس را موزیکان‌چی‌ها زدند، بعد «گراندوک» برخلسته به سلامتی اعلیحضرت سلطان احمدشاه نطقی کرده، باز مجدداً والاحضرت برخاستند به سلامتی «گراندوک» نطقی فرمودند، باز موزیک به سلامتی روس زدند، بعد به سلامتی پادشاه انگلیس (و) رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه نطقی فرمودند موزیک به سلامتی آنها هم زده، نشستیم.

آخر سر «گراندوک» برخاسته، نطق مفصلی برای سلامتی والاحضرت کرده، موزیک به سلامتی ایران زدند.

باری بعد از نطق‌ها، نهار به آخر رسیده تقریباً یک ساعت و نیم به غروب مانده بود نهار تمام شد. «گراندوک» و والاحضرت هم به سلامتی ماها می‌خوردند (و) بعد از نهار تشریف فرمای اطاق سالن شدند. سرنهار هم دو شیشه عکس انداختند، بعد به اتفاق «گراندوک» پائین آمدند، درب عمارت هم یک شیشه عکس، عکاس باشی انداخت، بعد والا حضرتین آمدند تا دم در باغ، والا حضرتین هر دو توی اتومبیل گراندوک نشسته برای خداحافظی راندند برای عالی قاپو، امیرنویان هم با آن ژنرال‌های دیگر در اتومبیل‌ها نشستند. من و اعزازالسلطنه هم در اتومبیل «نازارف» نشسته ولی اتومبیلش عیب کرده بالاخره «نازارف» آمد توی درشگهٔ من، رفتیم توی عالی قاپو، باری وقتی که وارد شدیم والاحضرتین توی اطاق نشسته بودند، قدری صحبت کردند بعد «گراندوک» یک گلدان سنگ یشم مصلاّ از جانب اعلیحضرت امپراطور به والاحضرت تقدیم کرد.

یک قوطی طلا که رویش یک عقاب برلیان بود از طرف خودش به امیرنویان یادگار داد، یکی هم قدری کوچک‌تر (به) شریف الدوله داد. والاحضرت هم یک

جفت فالیچه به «گراندوک» یادگار داد.

یکی، یکی، هم به ژنرال‌ها، امیر نویان داد. یک جفت قالیچه هم شریف الدوله به «گراندوک» دادند. بعد من و اعزازالسلطنه سوار شده (از) پیش آمدیم به «گار» ماشین. سر راه، باز در خیابان تمام قشون روس که تقریباً سه هزار نفر می‌شدند صف کشیده بودند. موزیک ایران، گارد ایران، قزاق ایرانی و روس ایستاده بودند، هوا هم تاریک شده بود. باری ما زودتر آمدیم به «گار» توی چادر نشسته، جمعی از اجزای قنسول خانه (و) غیره بودند. بعد والاحضرت با «گراندوک» هم با اتومبیل آمدند (و) وارد شدند، دیگر در چادر نرفتند، «گراندوک» تعارف کرد والا حضرت (را) به توی واگن خودش. والاحضرت، امیرنویان، اعزازالسلطنه (و) من (و) سردار سطوت (و) نصرالدوله رفتیم توی واگن. واگن‌های شیک اعلای خوبی بود، مخصوصاً سفره‌خانه‌اش، آینه‌های قدی (و) تمام چراغ‌های الکتریک بود. باری والاحضرت و من را برد در اطاق مخصوص خودش، بعد آمدیم توی همان اطاق سفره خانه‌اش نشسته، صرف چای کرده یک انگشتر الماس کوچک هم به نصرالدوله داده چون که او در واقع مهماندارش بود. باری شریف الدوله، موثق الملک از عقب آمدند. مدتی در توی واگن نشسته، صحبت کرده، صرف چائی و میوه کرده، بعد نزدیک به حرکت ماشین رسید، والاحضرت از ترن پائین آمدند، «گراندوک» و ژنرال‌ها پائین آمده، خداحافظی کردند، بعد «گراندوک» و همراهانش رفتند (و) درتوی ماشین نشستند. ماشین به راه افتاد، موزیک‌های ایرانی و روس باگاردها ایستاده بودند، شروع به زدن موزیک سلام کردند. «گراندوک» هم توی واگن به حالت نظامی ایستاده، سلام می‌داد. والاحضرت و ماها هم به حالت نظامی ایستادیم تا از جلو چشم ما غائب شدند. قنسول روس و نصرالدوله هم تا سرحد جلفا خواهند رفت. نصرالدوله در واقع مهماندار است. باری بعد از رفتن «گراندوک»، والاحضرت سوار کالسکه شدند و اعزازالسلطنه هم در حضورشان نشسته، امیرنویان با

شریف الدوله و من و موثق الملک، دوساعت از شب گذشته رو به شهر حرکت کرده آمدیم، دم در عمارت عالی‌قاپو پیاده شده، والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شده من و اعزازالسلطنه آمدیم صندوقخانه، لباس رسمی را کنده، نماز خوانده، والاحضرت احضار فرموده، رفتیم شرفیاب شده تا ساعت شش.

روز بیست و هفت شهرحال صبح ژنرال «نازارف» آمد حضور والا حضرت که مرخص بشود و برود به طرف ساوجبلاغ، چون والاحضرت دیر بیرون تشریف آوردند، اعزازالسلطنه و من از او پذیرائی کرده، تا والاحضرت بیرون تشریف آوردند. (بعد) ژنرال «نازارف» از حضور والاحضرت مرخص شده آمد منزل من، بازدید من و اعزازالسلطنه.

این چند روزه را تا روز یکشنبه آخر ماه، همه روزه در حضور بودیم والاحضرت هم اغلب عصرها سوار می‌شدند (و) به تفرج تشریف فرما می‌شدند. باری روز یکشنبه هم عصری برای تفرج به باغ امیرنویان تشریف فرما شدند. اغلب هم در «شهرنو» و «ارمنستان» تشریف فرما می‌شدند.

اخبارات تازه: جنگ همدان به همان حال سابق باقی است، روس‌ها در قزوین هستند، گاهی هم جنگ می‌کنند. مسئله خمسه اهمیت پیدا کرده است. بیجار هم به دست عثمانی‌هاست. روس‌ها متصل به قوای خودشان در خمسه می‌افزایند. کار آنجا سخت شده است. کاغذ سرکار خاصه خانم هم از سمنان آمده، در عرض راه از حضرت اقدس آقا هم پذیرائی کامل، امیر اعظم کرده است. همه جا استقبال‌های شایان کرده‌اند. باری فرمانفرما هم که (به) شیراز وارد شده است (و) کارهای آن سامان را مشغول تصفیه هستند. در هر حال شیراز هم رو به بهبودی است. حکومت عراق را هم به سردار جلال کرمانشاهی دادند ولی در خود شهر عراق، میانه قشون روس و الواری که به تحریک عثمانی‌ها و آلمان‌ها جنگ می‌کنند، جنگ‌های سخت در گرفته است. اول استعداد

روس‌ها قدری کم بوده است، بعد به آنها استعداد رسیده، الوار را به یک اندازه‌ای از دور شهر سلطان آباد دور کرده‌اند. ژاندارمری‌هائی هم (که) با آلمان‌ها همراه شده‌اند با این الوارها هستند و با هم جنگ می‌کنند. در اصفهان هم حضرت‌اقدس ظل السلطان تشریف دارند، صارم الدوله هم این روزها در اصفهان است (و) در طهران عمل نان خوب شده است، سعیدالسلطنه نانوا خانه را قبول کرده است ولی در عراق نان و آذوقه هیچ پیدا نمی‌شود. باری در خارجه هم کار رومانی سخت شده است، آلمان‌ها حملات سخت به رمانی‌ها می‌آورند «فرانسوا ژوزف» امپراطور اطریش مرده است. تقریباً نود و دو سال داشت، با مرحوم ناصرالدین شاه شهید هم در یک سال سلطنت کرده بودند و هم در یک سال بدنیا آمده بودند.

این روزها مرده است (و) برادرزاده‌اش به سلطنت نشسته است. پادشاه بزرگی بود، شیخ السلاطین بود. اینست وقایع شهر محرم الحرام سنه ۱۳۳۵

دوشنبه غره شهر صفر سنه ۱۳۳۵

رفتم به در،خانه، در کابینه والاحضرت، پیش اعزازالسلطنه، حضور والاحضرت شرفیابی حاصل کردم وقایع این مدت ده روزه از روز دوشنبه غره الی چهارشنبه دهم.

والاحضرت اقدس پیش از ظهر (و) گاهی بعد از ظهر، بیرون تشریف فرما می‌شدند. امیر نویان، شریف الدوله، موثق الملک، علی الاتصال شرفیاب بودند، معدل الدوله، اختبارالسلطنه، مبشرالسلطنه، صدق السلطنه، (و) رؤسای ادارات دولتی اغلب، گاهی صبح و گاهی عصرها شرفیاب حاصل می‌کردند (و) مورد مراحم والا حضرت (واقع) می‌شدند. والاحضرت هم عصرها را همه روزه سوار می‌شدند. خارج از شهر هم توی صحرا اغلب مصادف با قشون روس می‌شدیم که مشغول مشق بودند. والا حضرت را که می‌دیدند، صف بسته احترامات نظامی می‌کردند، والا حضرت هم از آن‌ها

احوالپرسی می‌فرمودند.

آنها هم هورا (می‌کشیدند) دعا می‌کردند. عده‌شان هم همه‌روزه مختلف بود. کلیه قشونی که عجالتاً در شهر تبریز دارند، تقریباً به قدر سه هزار و پانصد نفر می‌شود از پیاده و سوار و توپخانه. روزها هم در بیرون، هزار نفر کم‌تر یا بیشتر در بیرون شهر برای مشق دیده می‌شدند.

شب چهارشنبه سیّم هم حشمت‌السلطنه (و) دکتر از «ادسا» مراجعت کرده بودند. ننه آقا و دایه آقایِ محمد حسین میرزا مراجعت کردند ولی اکرم السلطنه (و) حشمت‌خاقان پسر اکرم السلطنه ماندند. سرکار خدیجه خانم که بنا بود تشریف بیاورند موقوف شده. اعلیحضرت محمدعلی شاه یک انگشتر الماس ریز و یک مدالیون و یک جفت دگمهٔ الماس برای والاحضرت مرجمت فرموده بودند.

باری اعلم الملک (و) سردار سطوت هم تاگار ماشین برای استقبال رفته بودند. ساعت سه از شب رفته بود که ورود کردند، شب را هم تا ساعت پنج شرفیاب بودند، صحبت از «ادسا» و احوالات اعلیحضرت محمدعلی شاه می‌کردند. فردایش هم من و اعزازالسلطنه برای دیدن رفتیم. (والاحضرت) همه روزه عصرها سوار می‌شدند. قنسول هم یکی دو م رتبه (در) مراجعت از جلفا حضور آمده، من و آقای اعزازالسلطنه یکی دو مرتبه هم با هم دعواهای سخت کرده سر مطالب کارهای شخصی. هوا هم همه روزه آفتاب و هیچ علامت زمستان و قوس نیست، گاهی روزها سرد می‌شود ولی اغلب مثل هوای بهار است.

پنجاه نفر گارد سربازی که درست کرده‌اند، همه روزه در میدان توپخانه مشق می‌کنند. والاحضرت هم از عشقی که به نظام دارند برای تماشا تشریف فرمای میدان می‌شوند. گاهی هم در توی باغ می‌آیند برای مشق در حضور والاحضرت. سردار سطوت کاری کرده است که سردار عشایر را در واقع خلع کرده است، خود سردار

سطوت پنجاه نفر سوار متفرقه از مرندی و غیره داوطلب گرفته است، سردار عشایر هم اعتنائی به سردار سطوت ندارد، سردار سطوت هم سردار نصرت را از حبس بیرون کرده است. او را به جای سردار عشایر سوار می‌کند (و) تفنگ به کولش می‌اندازد ولی سردار نصرت هم از لاعلاجی تمکین سردار سطوت را کرده است والّا او هم اعتنائی به او ندارد. باری سردار عشایر هم چند روزی در رکاب سوار نشد ولی بعدها سوار شده اخبارات خارجه هم خبر تازه نیست، جنگ به همان حالات سابق باقی است. آن چه در روزنامه‌جات نوشته می‌شود این است که می‌نویسند دو قدم این پیشرفت کرده دو قدم آن. ولی چیزی که اهمیت دارد، همان مسئله رمانی است. آن چه معلوم می‌شود آلمان (و) اطریش در رمانی پیش هستند و کار رمانی خرابست.

«گراندوک بوریس ولادیمیرویچ» هم بعد از حرکت از تبریز رفته به تفلیس، چند روزی آنجا توقف کرده، ایام تولدش بوده، در آنجا جشنی گرفته رفت به طهران. «فرونت» همدان را سرکشی کرده، بعد به طهران رفته پذیرائی کاملی از او شده است منزلش هم در سفارت روس که پارک مرحوم اتابک است آنجا بوده است. روز ورودش به طهران در بیرون دروازه. دم باغشاه، تشریفات به عمل آورده بودند، سوار اداره‌نظمیه و قزاق‌های ایرانی، سوارهای اداره امنیه، آنچه از ادارهٔ نظام داشته‌اند، دم دروازه و توی شهر تا دم درب سفارت روس ایستاده بودند. تماشاچی زیادی هم برای تماشا در محل عبور «گراندوک» رفته بودند. اشخاصی که استقبال کرده بودند. اول حضرت اقدس شجاع السلطنه از طرف اعلیحضرت رفته بود برای استقبال، حشمت‌الدوله وزیر جنگ هم در واقع به سمت مهمانداری بوده است ظهیرالدوله حاکم طهران، معاون وزارت داخله رفته بودند در باغ سردار معتضد، بعد از ورود قدری در باغ سردار معتضد توقف کرده بعد با آقای شعاع السلطنه به کالسکه دولتی نشسته و وارد سفارت روس می‌شوند، شب را هم در سفارت روس مهمانی رسمی بوده است. شعاع

السلطنه و رئیس الوزراء و سایر وزراء (و) وزیر دربار، صاحب اختیار، وزیر مختار انگلیس، آمریکا و سایر دولت‌های بی‌طرف، وزیر مختار فرانسه (و) بلژیک بوده‌اند. مهمانی با شکوهی بوده است فردایش هم حضور اعلیحضرت شرفیابی حاصل کرده بوده است. یک قدح مطلاّ و میناکاری هم از طرف امپراطور برای اعلیحضرت برده بوده است. اعلیحضرت هم یک نشان قدس به او مرحمت فرموده بودند. به سایر ژنرالها و صاحب منصب‌های دیگر معلوم نیست نشانی مرحمت شده است یا خیر، هنوز خبری نرسیده است.

باری شب دوم هم در سفارت انگلیس مجلس مهمانی مفصلی بوده است که وزراء و حضرت اقدس، شعاع‌السلطنه (و) سایر وزیرمختارهای متفقین، وزیر دربار و جمعی دعوت داشته‌اند، فردا را هم در حضور اعلیحضرت به نهار دعوت شده است. دو میز گذارده بودند یکی اعلیحضرت و «گراندوک» و آن دو نفر ژنرال که اسم‌های آن‌ها را نوشته است (و از) این قرار است: آن پیرمرد ... آن جوان ... رئیس دفتر مخصوص «گراندوک» است، از ایرانی‌ها هم حضرت اقدس شعاع‌السلطنه، اعتضادالسلطنه، عضدالسلطان، رئیس الوزراء، وزیر دربار، وزیر مختار روس. سایر روس‌ها و ژنرال‌ها در اطاق دیگر با صاحب اختیار (و) امیر معظم صرف نهار کردند، معاون وزارت امور خارجه (و) مدیر اداره سفارت روس بوده‌اند. عصر آن روز هم در قزاق خانه ایران رفته بودند تماشای مانوری که داده بودند. جمعی را هم از ایرانیها دعوت کرده بودند. شب ۳ صفر را (هم) در منزل رئیس الوزراء مهمانی بوده است. باز هم تمام وزراء، آقای شعاع‌السلطنه، وزیر مختارهای متفقین، وزیر مختارهای بی‌طرف بوده‌اند.

مهمانی مفصلی بوده است فردای آن را دو روایت نوشته بودند یکی به طرف روسیه مراجعت کرده، یکی هم که (رفته) به طرف اصفهان برای سرکشی‌هائی که در آنجا دارند ولی گویا به طرف اصفهان رفته باشند تا به حال همچه شاهزاده‌یی به ایران

نیآمده است.

این پذیرائی‌ها تماماً مصادف شده (با) مرحوم شدن صدرالعلماء و مرحوم شدن حاجی میرزا سیدعلی سادات اخوی، تشییع جنازه مفصلی کرده بودند که تمام ادارات دولتی، وزراء، رئیس الوزراء، ادارات نظامی تماماً برای تشییع جنازه بوده‌اند دسته‌جات، مدارس، اصناف، سینه‌زن تماماً بوده‌اند، نعش را به خراسان حمل کرده‌اند. تا بیرون دروازه خراسان نعش را روی دست برده‌اند، ختم را هم در مسجد شاه گذارده، حضرت شعاع‌السلطنه از طرف دولت ختم را جمع کرده بودند،سه روز هم ادارات تعطیل کرده بودند. برای مردن امپراطور اطریش هم سه روز بیرق‌های ایران را تا نصفه پائین کشیده بوده‌اند که علامت عزاست.

اخبارات تبریز: ریاست بلدیه (را هم) به تصویب امیرنویان یعنی کارگزار کل از معزالدوله (گرفته به) حاجی ناظم العداله واگذار کرده‌اند، (از) این بابت معزالدوله استعفا کرده، داد و بیداد کرده به قدری کار را از حد گذرانده، خنک شده. چون حاجی ناظم العداله با من خصوصیتی دارد (و) یکی دو مرتبه با من ملاقات کرده، معزالدوله همچه تصور کرده است که دست من توی این کار بوده است. او هم از من هم بی جهت رنجشی پیدا کرده است. یک شب هم استعفا کرده رفت منزل اعلم الملک به عنوان نقل مکان که می‌خواهم بروم طهران، رفتند آوردندش، هنوز به همان حال خودش باقی است،گاهی قهر می‌کند،گاهی تمارض می‌کند و می‌گوید این کار را (که) از من گرفته‌اندنسبت به من توهین شده است چون که پیش از وقت به من اطلاع نداده‌اند که تو معزولی!گویا رفته بود در اداره بلدیه، وقتی که بیرون آمده بود، مترجم الدوله معاون عدلیه یک کاغذی به دست معزالدوله داده بوده است، وقتی که می‌خواند (می‌بیند) حاجی ناظم العداله نوشته است که از قرار رقم مبارک ریاست بلدیه به من مرحمت شده است. تمام مهرها را (هم) تحویل گرفته تا من عصری خودم بیآیم. این حرف معزالدوله (را) آتشی کرده است،

جمعی هم پارتی او شده‌اند (و) متصل در منزلش جمع می‌شوند و دامن به آتش می‌زنند. معزالدوله میگوید بلدیه را از حاجی ناظم العدوله بگیرند (و) به هر کسی که می‌خواهند بدهند، این کار هم که به پیشکار کل بر می‌خورد که پیشنهاد او را رد بکنند، والاحضرت هم می‌فرمایند مسئول مملکت آذربایجان امیرنویان است، هر چه او پیشنهاد بکند من مجبور در قبول (آن) هستم باری این مسئله هم در این چند روز اهمیتی پیداکرده است.

روز پنجشنبه ۱۱ صفر الی ۲۰ صفر ۱۳۳۵

در این مدت ده روز دو نفر از ژنرال‌های معتبر روس هم مجدداً به تبریز آمده یک روزش را با لباس رسمی شرفیاب شده فردایش را رفتند به «ارومی» و بعد از چهار پنج شب مجدداً مراجعت کردند، قنسول روس هم رفته بود، من هم رفتم در قنسول خانه از آنها دیدن کرده،یکی‌شان پیرمردی بود (که) من را هم می‌شناخت. در سنه ۱۳۰۶ در سفر فرنگستان در رکاب مرحوم ناصرالدین شاه، من را دیده بود و شناخت. (در) مراجعت از «ارومی» آمدند یک شب را هم شام را در منزل امیر نویان به طور خصوصی صرف کردند، بعد فردای آن روز مراجعت کردند، یک روز هم قنسول روس (و) رئیس راه‌آهن که در موقع آمدن «گراندوک» او را در «گار» دیدم (و) با اعزاز السلطنه آشنائی پیداکرده و حالا ژنرال شده آمده حضور همایونی بعد از ما (هم) دیدن کرده، بازدیدی هم از او شد.

برای مرحوم شدن صدرالعلماء در تمام ایالات و ولایات مجلس ختمی گذارده بودند، در تبریز هم در (منزل)، مجتهد حاجی میرزا حسن آقای مجتهد گذاردند (و) والا حضرت خودشان تشریف برده ختم را جمع کردند. یک روز هم آقا میرزا محسن آقاي مجتهد تشریف آوردند منزل من، مدّتی نشسته صحبت فرموده رفتند. یک روز هم عصر من با اعزازالسلطنه رفتیم دیدن زن قنسول، روز پذیرائی‌اش بود، قنسول

انگلیس، فرانسه، آمریکا (هم)بودند، تا نیم ساعت از شب گذشته بودیم.

اخباراتی که در این چند روز اهمیت پیدا کرده بود این است که: ... خان پسر ... که ۲۲ سال دارد (و) در مدرسه رشدیه مشغول تحصیل است دو ورق قرآن مجید را روبروی شاگردهای مدرسه سوزانده بود و گفته بود می‌خواهم ببینم چه طوری خواهم شد؟ این مطلب را به اعلم الملک که رئیس معارف آذربایجان است اطلاع داده بودند بعد اعلم الملک پسر را خواسته بود (و)بعد از تحقیقات تنبیه سخت کرده بود ولی بعد از چند روز که این خبر در شهر منتشر شده و به‌گوش آقایان علماء رسید خرده خرده مطلب بزرگ شده، در شهر تولید هیجانی شد، تا یک روز مردم در خانه امام جمعه جمع شده و بنای داد و بیداد راگذارده، چیزی نمانده بود (که) بروند پسرش را بکشند و دارائی‌اش را غارت بکنند. این بود که فوراً پسر را آوردند در ادارهٔ نظمیه حبس کردند. عصری در خانه امام جمعه قال و مقال زیاد شده، خانه مجتهد و سایر علماء هم مردم رفتند، کار اهمیت پیدا کرد، عصری علماء و پیش نمازهائی (را) که در خانه امام جمعه بودند، والاحضرت، موثق الملک را فرستاد، آوردند دیوانحانه، در اطاق تشریفات جمع شدند. مردم متفرقه هم زیاد بودند (و) مقصودشان این بود که کشتنش واحب است. قال و مقال زیادی درگرفته والا حضرت هم چنین فرمودند که چند نفر از علمای اعلم این شهر بنویسند که فلان آدم قتلش واجب است من فوراً حکم به اعدامش بکنم ولی آقایان حکم نه می‌دادند و نه دست می‌کشیدند! طوری قال و مقال زیاد شد که والا حضرت چوب دار را هم بر پاکردند که قال و مقال بخوابد. تا نزدیک غروب حضرات اصرار دلشتند که حکماً بایستی این پسر راکشت (و) جمعیت زیادی در میدان مشق برای تماشای دار زدن ایستاده و منتظر بودند که چه خواهد شد، (بعد) رفتند توی بازار که بازارها را ببندند، یک اندازه هم بازارها را بستند، فوری خبر به والا حضرت و امیرنویان رسید که می‌خواهند بازارها را ببندند، سردار فاتح رفت به فوریت بازارها را باز کرد که

مطلبی نیست الان پسر را به دار خواهند زد، این بود که مردم را از خانه امام جمعه آوردند به دربار که آنجا جمع نشوند، باری والا حضرت فرستاد عقب سر مجتهد، آقا میرزا محسن آقا هم آمد. از آنها سئوال کردند حکم این پسر چه چیز است؟ خود پسر را آوردند خیلی ترسیده بود و خودش را باخته بود. او هم جواب داد که من اولاً عمدی نکردم، چون دیدم ورق قرآن است (و)زیر دست و پا می‌رود و محض احترام بود که سوزاندم که زیر دست و پا نرود. از عثمانی‌ها شنیده بودم که یا بایست به آب روان شست یا بایست سوزاند. مجتهد علیرغم امام جمعه گفت قتلش واجب نیست، چون این قصدش توهین نبوده است، چندان تقصیری ندارد. بالاخره ضدیّت امام جمعه و مجتهد اسباب خلاص جان‌این پسرشد.درهرصورت شب مردم‌متفرق شدند.شب جمعه هم بود، پسر را بردند به حبس که تنبیه سخت بکنند و تبعیدش بکنند. اگر از توی بازار می‌بردندش یقین مردم او را می‌کشتند. اهل آذربایجان الحق از سایر جاها مسلمان‌تر هستند.

فردایش هم صبح زود امیرنویان آمد منزل من، مدتی نشسته صحبت کردند، سردار فاتح را هم خواستند برای نظم شهر. از طرف قنسول، نایب قنسول آمده بوده است پیش امیرنویان که این حرکات چیست (که) اسباب هیجان شهر می‌شوند. اگر بخواهند از این حرکات بکنند ماها اقدامات نظامی خواهیم کرد. فرضاً هم یک آدمی تقصیرکار باشد، تحقیقات می‌کنند هرگاه قتلش واجب باشد او را خواهند کشت. این حرکات چیست؟ قنسول هم خودش هنوز از ارومیه در آن وقت مراجعت نکرده بود. نایب قنسول هم صبح روز جمعه ۱۲ آمد به دربار، منزل موثق الملک. امیرنویان، من و اعزازالسلطنه هم رفتیم منزل موثق الملک، نایب قنسول هم آمده برای شهر تأمین خواسته و رفت. باری والاحضرت هم در حیاط خلوت بودند. من رفتم حضورشان شرفیاب شده، بعد امیرنویان و موثق الملک را هم احضار فرمودند، شرفیابی حاصل کرده، بعضی فرمایشات (و)دستورالعمل‌های لازمه را دادند.

اخباراتی که این هفته از طهران رسیده این است که: اعلیحضرت همایونی به وثوق الدوله نشان درجه دوم تاج کیان مرحمت فرموده‌اند،به فرمانفرما هم نشان درجه دوم تاج کیان را مرحمت فرموده‌اند، (به) نصرت الدوله هم نشان حمایل قدس مرحمت فرموده‌اند. از دولت انگلیس هم برای فرمانفرما نشان «سنت میشل» آوردند (و) با تشریفات به او دادند. حکومت مازندران را هم به معتمدالدوله دادند. اوضاع عراق هم خوب است. از حیث آذوقه هم خوب شده. به قوام الدوله هم نشان قدس دادند.

وقایع از روز ۲۱ الی سه‌شنبه ۲۳ صفر ۱۳۳۵

روز ۲۳، امروز عید میلاد و اسم‌گذاردن اعلیحضرت امپراطور روس است صبح به حمام رفتم به قدر یک هزار و پانصد نفر از قشون روس در میدان مشق جمع شده، کشیش آمد برای سلامتی امپراطور دعای مفصلی خواند به سلامتی امپراطور هورا کشیدند، بعد چند تیر توپ شلیک کردند، سربازها هم دفیله دادند. طرف عصر برای تبریک به قنسول‌گری آمدیم. لباس رسمی پوشیده با آقای اعزازالسلطنه و منصورالسلطنه سوار اسب شده رفتیم به قنسول خانهٔ روس. موزیک دستهٔ دوم که مال ناصر همایون است در حیاط اول ایستاده (و) موزیک می‌زد. ما که رسیدیم، امیرنویان، شریف الدوله، معدل الدوله (و) جمعی داشتند از قنسول خانه بیرون می‌آمدند. باری قنسول استقبال کرده جمعی از صاحب منصب‌های روس، رئیس راه‌آهن، قنسول انگلیس، فرانسه، آمریکا (بودند). تبریکات را گفته بعد سوار شده مراجعت (کردم). والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند، شرفیاب شدم، موثق الملک (و) جمعی بودند و مشغول کار و کاغذ خوانی بودند. شب را هم در ساعت ۸ بعد از ظهر که تقریباً سه ساعت و نیم از شب گذشته است برای صرف شام با لباس رسمی به قنسول خانه دعوت داریم. لباس رسمی را پوشیده، سوار اسب شده، رفتیم قنسول خانه. امشب جمعیت

زیادی دعوت شده‌اند از هر قبیل به قدر ۱۸۰ نفر مهمان دعوت کرده بودند ولی چون جای پذیرائی این همه مهمان را ندارند و از عهدهٔ مهمانی هم نمی‌توانستند برآیند، این بود که در واقع مثل مهمانی «سواره» «سوپه» طوری، مهمانی بود. اطاقهای متعدد برای صرف غذا مرتب کرده بودند و خوراک سرد حاضر کرده بودند، زن‌های زیادی دعوت کرده بودند. برای این که به سلامتی امپراطور نطقی بشود و برای سلامتی «شامپانی» صرف بشود تمام زنها و مردها در اطاق سالن جمع شده، گیلاس‌های زیادی آوردند، «شامپانی» زیادی در گیلاس‌ها ریخته، منتظر نطق ایستادند. صاحب منصب زیادی از روس‌ها بودند. یک نفر ژنرال هم که تازه آمده است و دارای نشان اول ... «اسلاو» است با چند نفر ژنرال دیگر بودند. بعد امیرنویان گفت من از صمیم قلب به سلامتی اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه می‌نوشم. موزیک قزاق ایرانی هم بودند، سلام روس را زدند، بعد قنسول به سلامتی اعلیحضرت پادشاه ایران نطق کرد، موزیک ایران را زدند (و) به سلامتی اعلیحضرت پادشاه ایران خوردند. بعد آن ژنرال روس نطق کرده به سلامتی پادشاه انگلیس، ایتالیا (و) رئیس جمهور فرانسه، آمریکا (و) پادشاه بلجیک (و) دولت‌های متفقه خورده، اول سلام انگلیس، بعد آمریکا، سوم فرانسه را زدند، هورا کشیدندبعد شریف الدوله به سلامتی ولیعهد روس نطق کرده قنسول هم در جوابش به سلامتی والاحضرت نطق کرده بعد موثق الملک به سلامتی والاحضرت «گراندوک». نطق کرده، اگر چه شریف الدوله از پشت سرش ایستاده بود و تلقین می‌کرد ولی باز از عهده نتوانست برآید.

بعدازاختتام نطق‌ها، ایرانی‌ها در سر یک میز بودیم و قنسول انگلیس و فرانسه (و) آمریکا و سه چهار نفر از ژنرال‌های معتبر روس هم سر میز ما بودند. از زن‌ها هم فقط زن قنسول سر میز ما بود ولی گاهی هم زن قنسول بر می‌خواست می‌رفت سر سایر میزها (و) سرکشی می‌کرد (و) به جای او قنسول می‌آمد (و) می‌نشست از ماها پذیرائی می‌کرد.

باری سایرین هم در اطاق‌های متعدد دیگر (که) برای سایر مهمان‌ها حاضر کرده بودند، مشغول صرف شام سرد شدند. جاها را هم تعیین نکرده بودند هر کسی هر جا که میلش بود نشست به قدر یک ساعت هم شام طول کشید، بعد از سرشام برخاسته آمدیم در اطاق بزرگ، (در) سالن نشسته، قدری راه رفته، سایرین هم که در اطاق‌های دیگر بودند آمدند، جمع شده مشغول بال و رقص شدند. موزیک هم شروع به زدن کرده، باری تا نصف شب مشغول رقص بودند. بعد یواش یواش ایرانی‌ها شروع به رفتن کردند.

چهارشنبه ۲۴ صفر ۱۳۳۵

(والاحضرت) امروز عصر به عزم سه شبه، به بابا باغی تشریف فرما خواهند شد. دو ساعت و نیم به غروب والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) با اعزازالسلطنه سوار کالسکه شده حرکت فرمودند. «باباباغی» یک راه دیگری هم دارد که کالسکه رواست ولی به قدر یک فرسنگ دورتر از این راه است، والاحضرت از آن راه تشریف فرما شدند. نیم ساعت به غروب وارد شدیم.

پنجشنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۵

امروز صبح دو ساعت به ظهر مانده به عزم شکار حرکت کرده، (راندیم) به طرف شکارگاهی که معروف... که حالا والاحضرت اسمش را «شورا قول» گذارده‌اند. «شورا قول» یکی از شکارگاه‌های جاجرود است. درّه «شوراقول» یکی از شکارگاه‌های خوبی بود که شاهنشاه[1] و من شکارها در آن درّه کرده، تاریخ‌ها داریم. باری شکارچی‌ها مشغول دیده‌بانی بودند به قدر یک ساعت معطل شده خبری از «جرگه چی» ها نرسید. باری اعزازالسلطنه بالا دست ما یک دسته شکار دیدند (و) به والاحضرت نشان دادند،

۱ـ ناصرالدین شاه

من هم دوربین کشیده دیدم پنج شش تکه و بز بودند، والاحضرت چند تیر چهارپاره انداختند و یک تکه را زخمی کردند، یک تکه بزرگی جلو من آمده من دو تیر چهارپایه به او انداختم از بس که بزرگ بود جا به جا نیافتاد (و) زخمی شد یک بزغاله کوچک دیگر زدم جا به جا افتاد، بابا خان آبدار والاحضرت رفت سرش را بریده آورد، گفتند زخمی والاحضرت است قبول هم فرمودند! آن تکه زخمی هم زد به سینهٔ کوه. والاحضرت و من هم شروع کردیم به گلوله انداختن. دو گلوله دیگر هم به او خورد ولی از آنجاکه پا داشت نمی‌افتاد، یک تازه سفیدی هم به او کشیدند. تازی فاتق نبود، می‌رفت نزدیکش ولی نمی‌گرفت خیلی برای تکه گلوله انداختم، رفت توی کمرها (و) بیرون نیآمد خداداد خان شکارچی را، با دو نفر فرستادیم عقب تکه. باری از بالای سر ما، از آن طرفی که سردار عشایر رفته بود صدای تفنگ زیادی آمد. الحمدلله خوش گذشت ما وارد منزل شدیم خدادادخان تکه بزرگ را آورد. (بعد) معلوم شد تا قوه داشته رفته بوده است توی کمرها دیگر نتوانسته بوده است برود، حضرات رسیده سرش را بریده آوردند. روی هم رفته شش عدد شکار شده، آن تکّهٔ سردار عشایر ٦ سال داشت. آن تکه زخمی من خیلی بزرگ بود ۹ سال داشت. باری والاحضرت اقدس خیلی خوشحال شدند.

جمعه ٢٦ صفر ١٣٣٥

امروز خیال رفتن شکار را داشتند و نهار را هم قابلمه کرده بودند ولی به واسطه کسالتِ خستگی دیروز، امروز سواری صبح را موقوف فرمودند (و) قرار بر این شد که عصر را برای شکار تشریف فرما بشوند. شکارها را هم یکی را برای امیرنویان مرحمت فرمودند، چهار تا را هم دادند برای موثق الملک، یکی را برای قنسول روس، یکی برای قنسول انگلیس یکی برای قنسول آمریکا (و) یکی از برای قنسول فرانسه.

دیشب شب اوّل چله بود. حاجی ناظم العداله هم از شهر هندوانه فرستاده بود برای والاحضرت، بما هم قسمتی رسید باری تا وقت نهار بازی می‌کردیم.

عصری والاحضرت سوار شده برای شکار کبک. امام قلی میرزا (و) حاجی احتشام هم قوش‌هایشان را آورده بودند. یکی دو تا کبک قوش‌ها گرفتند. یک قوش ترلان حاجی احتشام خیلی خوب پرید. مغرب، اعزازالسلطنه آمدند یک کبک بزرگی هم زده بودند ولی هر چه قسم خورد که کبک را من خودم زدم (و) قزاق‌هائی که دورش بودند آن ها هم می‌گفتند، (و) قسم هم می‌خوردند من باور نمی‌کردم! آمده حضور والاحضرت بعد رفتیم اطاق‌های ساعدالسلطنه مدتی تخته بازی کرده مبلغی باخته بعد آمدم حضور والاحضرت.

شنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۳۵

امروز صبح به شکار خواهیم رفت ولی عصر (والاحضرت) به شهر تشریف فرما خواهند شد. والاحضرت سوار شدند رفتیم برای قله محمدیاراغلی. قدری که رفتیم برخوردیم به یک دسته شکار، به قدر پانزده عدد، والاحضرت قدری اسب دوانده خودشان را نزدیک کرده، چند تیرگلوله انداختند، نخورد. بعد پیاده شده نشستند که «تاجرگه‌چی‌ها» بیآیند، تا دو ساعت به غروب مانده معطل شدند خبری نشد بعد سوار شده آمدیم برای رودخانه «آجی» تا رسیدیم دمِ کالسکه، (آنجا) یک آفتاب گردان زده بودند و لباس‌های والاحضرت را آنجا حاضر کرده بودند، پیاده شده لباس عوض کرد بعد با اعزازالسلطنه سوار کالسکه شده، امیرنویان قدری سواره پای کالسکه بود. پنجاه نفر از سوارهای سردار نصرت تازه آمده بودند، از نظر مبارک گذراند، باری امیرنویان را مرخص فرمودند (که) سوار کالسکه بشود، ما هم سوار کالسکه شده صحبت کنان از عقب می آمدیم.

دمِ پل «آجی» هم موثق الملک و معزالدوله با هم آمده بودند استقبال. شرفیاب شدند. اغلب صنف که شنیده بودند والاحضرت اقدس شکار فرمودند چون که شکار اولشان بود گوسفند قربانی آورده بودند.

علاءالسلطان برادر معزالدوله سه روز است آمده است تبریز. با ناصرالدین میرزا در خراسان بود بعد که او معزول شده. آمده است رو به تبریز. اول به این بهانه که می‌خواهم به املاک ناصرالدین میرزا رسیدگی بکنم ولی خیال باطن این است که اگر شد، دستش به عرب و عجمی بند بشود. در این سه روزه که ایام تعطیلی بود بازارها بسته (و) دسته جات سینه زن‌ها در شهر مشغول گردش و عزاداری بودند.

ماه ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

وقایع این ده روزه از چهارشنبه غرّه الی دهم ربیع الاول از این قرار است: عکسی چند روز است اعلیحضرت از برای والاحضرت مرحمت فرموده‌اند ولی چون در موقع ماه صفر و ایام قتل بود نیاوردند. امروز به طور رسمی خواهند آورد. در واقع سلامی منعقد خواهد شد. (باری) تمام رؤسای ادارات دولتی و سرکاری، امیرنویان، شریف الدوله، معدل الدوله، موثق الملک، اجزای عدلیه و مالیه، کارگزاری، نظام تمام حاضر شدند (و) در توی باغ ایستادند، والاحضرت هم لباس رسمی پوشیده بیرون تشریف آوردند. بعد نظام از قزاق و سرباز با موزیک آمدند توی باغ دور حوض صف بسته ایستادند، بعد عکس اعلیحضرت را از حیاط موثق الملک آوردند، والاحضرت هم از توی اطاق حرکت فرمودند برای استقبال. نظامی‌ها موزیک زدند (و) احترامات نظامی را به جا آوردند. عکس به دست موثق الملک بود. سردار اقبال (و) سردار ناصر هم با لباس رسمی جلو عکس بودند. قاپچی‌ها با چماق‌های نقره تشریفاتی هم جلو عکس بودند. دمِ حوض که والاحضرت مصادف با عکس شدند، عکس را گرفته بوسیدند، فوراً صندلی

حاضر کردند، عکس را روی صندلی گذارده، سلام منعقد شده، شریف الدوله از طرف عموم طبقات دولتی و سرکاری و نظام تبریک و تهنیت گفته نطقی کرد، والاحضرت هم جوابی دادند. شلیک توپ هم شد و خطیب هم خطبه خواند والاحضرت هم با عکس اعلیحضرت ایستاده بودند، بعد دفیله شده، تشریف فرمای اطاق شدند. در این چند روزه یعنی از روز اول ماه الی روز هشتم، من یک گرفتاری فوق‌العاده پیدا کرده بودم، یعنی مأموریت بی حاصلی از برای من درست کرده بودند. بعدها معلوم شد که دوز و کلک بوده است. که من را از حضور والاحضرت دور بکنند آنچه معلوم شده اسباب چینی موثق الملک بوده است، باری مأموریت در گرمرود بود. در آنجا ها اغتشاش زیاد بود. زیدالله نامی جمعیت دور خودش جمع کرده، آن اطراف را می‌چاپید. بعضی‌ها هم از دزدهای خلخالی اطراف خمسه (و) میانج را می‌چاپیدند، آن طرف ها خیلی اغتشاش داشت. زیدالله اولاً تحت حمایت روس هم هست. سوارهای او طرف میانج و گرمرودِ خمسه خیلی چاپیده‌اند و مال و حشم زیادی بردند. حاکم هم که معتضدالسلطان است در نهایت بی عرضگی مشغول دخلِ یکشاهی صنّار خودش است.

باری از روز اول، این مأموریت به اسم من نامزد شد، سالار همایون را هم از گرمرود خواستند که بیآید (و) با من باشد. سالارالممالک (و) برادرش سالار معظم را هم گفتند در «تکمه‌داش» با دویست سوار حاضر بشوند حکومت گرمرود را هم حکومتش را (به)من واگذار کردند، که به هر یک از خوانین گرمرود (که) صلاح بدانم بدهم. باری همه روز امیرنویان برای اتمام کار من می‌آمد منزل من.

موثق الملک خیلی خوشحال بود (و) همه روز می‌آمد به قول خودش برای راه انداختن من. باری من هم مشغول تهیه بودم. شش هزار قشنگ هم برای این که در موقع جنگ لازم بشود ولی از اطراف اخبارات می‌رسد که این چه مأموریت است؟ همچه اهمیتی ندارد که من بروم! باری از روز اول ماه تا هشتم همین مرافعات (را) داشتیم، همه

روز هم از صبح تا شب در حضور والاحضرت بودم. روز هشتم را امام جمعه (و) سردار فاتح (و) حاجی ناظم العداله (و) حاجی شریعتمدار، سخت ایستادگی کردند (و) مانع از رفتن من شدند.

یک نفر صاحب منصب روس با بیست نفر قزاق روسی هم در میانج هستند، به قنسولگری گفته شد که بنویسند به آن صاحب منصب که زیدالله را از تحت حمایت خود خارج بکند و او راگرفته به دست حکومت گرمرود بدهد، بعد از مذاکرات زیاد با قنسولگری، زیدالله راگرفته به دست حاکم گرمرود دادند. این تلگراف روز هشتم رسید که زیدالله را به دست حکومت گرم رود تسلیم کردند، این تلگراف برای من بهانه شد، من گفتم زیدالله راکه دستگیر کردند، من دیگر لازم ندانستم بروم، همین را بهانه کرده رفتم حضور والاحضرت عرض کردم دیگر رفتن من لزومی نداردکه من بروم. والاحضرت هم از اول مایل به رفتن من نبودند. فوری عرض من را پذیرفتند فرمودند لازم نیست بروید. باری مسافرت من موقوف شد. موثق الملک فرستاده بود عقب من که زیدالله راگرفته‌اند حالا شما به فوریت حرکت بفرمائید. من در جواب گفتم حالا که زیدالله را دستگیر کرده‌اند، رفتن من چه ضرورتی دارد. باری رفتن من موقوف شد. از این خبر رنگ از روی موثق الملک پرید. باری در هر صورت مسافرت موقوف شد. از روز هشتم که مسافرت من موقوف شد، تشریف فرمائی والاحضرت اقدس به عزم شکار هفت روزه به دهِ خارقان سرگرفت.

روز جمعه دهم صبح رفتم خانه مستشارالسلطنه تبریزی برای خداحافظی با اکرم السلطنه. اکرم السلطنه هم عصری آمد منزل ما. یک دوربین عکاسی هم رئیس راه آهن روس برای اعزازالسلطنه فرستاده بود. باری روز شنبه ۱۱ برای مسافرت به ده خارقان حاضر شده. چون که والاحضرت با اتومبیل رئیس راه‌آهن خواهند تشریف برد، پیشخدمت‌ها جلو رفتند. اشخاصی که با اتومبیل در رکاب خواهند بود اعزازالسلطنه،

من، اعلم الملک، حشمت السلطنه، آبدارباشی. صبح هم از اداره راه آهن خبر آوردند که اتومبیل چی سخت ناخوش شده است (و) حرکت اتومبیل غیر ممکن است. بعد از مذاکرات زیاد قرار بر این شد که یکی از اتومبیل چی‌های نظامی روس، اتومبیل رئیس راه آهن را بیاورد. بعد از ظهر من و اعزازالسلطنه، اعلم الملک، حشمت السلطنه (و) آبدارباشی سوار اتومبیل شده هوا هم ابر بود. بعد والاحضرت سوار اتومبیل شدند کالسکه و سوارها را مرخص کردند ولی سردار فاتح تا آخر شهر بود.

باری به قدر یک فرسنگ (و) نیم که از شهر دور شدیم رسیدیم به «سرد رود». سرد رود دهِ بزرگی است، رعیت های معتبرِ صاحب مکنت دارد، خالصه دولت و خرده مالک است و سپردهٔ سردار سطوت است. دکان‌های خوب، (و) عمارت‌های عالی دارد، در واقع یک قصبچهٔ معتبری است و باغات بزرگ زیادی دارد. روس‌ها هم بالاسر قصبچه که تپه ماهور است سنگرهای معتبرِ مستولی ساخته‌اند. روس‌ها هم اینجا زیاد بودند ولی حالا کم هستند. همه جور دکان و کاروانسرا دارد. رودخانه کوچکی هم از توی قصبه می‌گذرد. حمام‌های متعدد بزرگ دارد، نسبتاً تمیز هم هست.

رسیدیم (به) ایلخی‌چی، آنجا هم ده معتبری است. تمام رعیتش «علی‌اللهی» هستند. رعیتش هم در خانه‌هایشان شراب می‌اندازند و می‌فروشند، خودشان (هم) می‌خورند (و) کسب می‌کنند. باری از ایلخی‌چی به قدر نیم فرسنگ که گذشتیم رسیدیم به یک دماغه ماهوری که اتومبیل میبایست از آنجا بگذرد و سربالا بشود. زمین هم گل است، اتومبیل هم سُر می‌خورد متصل از عقب سر می‌خورد. بعد والاحضرت امر فرمودند از اتومبیل پائین بیا ئیم. این دفعه اتومبیل چی قوه را زیاد کرد که از سر بائی برود بالا، زمین هم لیزتر شده بود، اتومبیل با اتومبیل چی لیز خوردند از آن بالا وارونه افتاد پایین توی یک نهری که آب نداشت خیلی هم گود بود به طوری که چرخ‌ها رو به آسمان بود. ما یقین کردیم که اتومبیل چی تویش خواهد مرد ولی او هم زرنگی کرده

خودش را از اتومبیل پرت کرده بود. (از) اینجا به ده خارقان چهار فرسنگ (و) نیم بلکه پنج فرسنگ راه داریم دو ساعت هم به غروب بیشتر (نداشتیم)، من عرض کردم معطل نباید شد، به تاخت حرکت بکنیم که راه را گم نکنیم. سوارها را فرستادیم بروند در دهِ ایلخی‌چی به قدر یکصد نفر رعیت جمع کرده با اسباب بیآیند (و) اتومبیل را بلند بکنند، دویست و پنجاه منات هم به اتومبیل چی انعام دادند، کاغذی هم نوشتند که او تقصیری نداشت راه بد بود. باری والاحضرت عرض من را قبول فرمودند، سوار شده به تاختِ هر چه تمام تر رانده، به قدر دویست قدمی که راندیم، راه خوب شد این راه را روس‌ها شوسه کرده (بودند). بعد صحرای ده خارقان (و) ماماقان پیدا شد. «ماماقان» قصبه بزرگی است. از دور خانه‌ها و باغاتش نمایان بود. رسیدیم به باغات ماماقان ولی تا خود قصبه نیم فرسنگ راه بود. اهل قصبه (و) صاحب منصب‌های ماماقانی (و) سربازهای ماماقانی با لباس‌های خودشان آمده بودند جلو صف کشیده بودند (و) قربانی آورده بودند قربانی کردند و سلام و صلوات فرستادند. (بعد) والاحضرت اقدس سوار کالسکه شده تا به اول باغات ده خارقان. آنجا آفتاب گردان زده بودند (و) لباس حاضر کرده بودند. (والاحضرت) لباس نیم رسمی پوشیده، بعد سوار اسب شدند. اول باغات سرباز قراول مخصوص، سوار قزاق، سوار کشیک خانه، سوا جریبانلو و سردار نصرت، سربازهای ده خارقانی و مغزّزالملوک حاکم ده خارقان (بودند). موزیک هم بود تقریباً نزدیک غروب بود. والاحضرت اقدس از نظامی‌ها احوال پرسی فرمودند، رعیت زیادی از کسبه (و) تجار (و) اعیان دهخارقانی با قربانی‌ها به استقبال آمده بودند. والاحضرت سوار اسب بودند احوالپرسی می‌فرمودند، همین طور آمدیم تا وارد دهخارقان شدیم. دهخارقان قصبه بزرگی است (و) جمعیت زیادی دارد. تقریباً چهار هزار خانوار (دارد) و متجاوز از ۲۰ هزار جمعیت دارد. ماما قان هم دو هزار خانوار دارد با پانزده هزار نفر جمعیت «ماماقان» کوچه‌های تنگ دارد ولی سنگ فرش است، بازار مفصلی دارد،

خیلی طولانی ولی سقفش آجری نیست، اغلبش به طور شیروانی و تیرپوش است. پست خانه هم دارد، سابق تلگراف هم داشته است. حمام های متعدد خوب (و) کاروان سراها (و) دکان های زیاد دارد. در واقع شهری است. خانه‌های خوب تمیز فرنگی ساز دارد.

خانه حاجی قلی خان را برای والاحضرت معین کرده بودند عمارت دو مرتبه عالی، ایوان، اطاق‌های دلباز خوبی دارد، سرسرای قشنگی هم دارد، باری مبلغ سیصد تومان هم مغززالملکِ حاکم، تقدیمی گذارده بود. بعد آمدم منزل خودمان که خانه عماد التجار است. دو پسر خوب تربیت شده هم دارد. یکی میرزا کاظم خان سعید الوزاره است یکی مجیدخان که در این سفر والاحضرت لقب افخم همایونی به او مرحمت فرموده‌اند. عمادالتجار یک دخترش عیال سردار فاتح است. سردار فاتح یعنی ممتازی‌ها تماماً خارقانی هستند.

از قراری که آبداباشی می‌گفت، رعیت زیادی از دهِ «ایلخی‌چی» جمع کرده آمده، اتومبیل را حرکت داده، از حالت وارونگی خارجش کرده، به جاده انداخته روانه شهرش کردند.

این چند روز و چند شب راکه در اینجا هستیم مهمان حاجی عمادالتجار هستیم. یعنی هر کس که در خانه هر یک از تجار ده خارقان منزل دارند، مهمان آن صاحب خانه هستند. کلیه اهل ده خارقان، مهمان نواز و مهمان دوست هستند و خوش پذیرائی. هر چه خواستیم مهمانی را بیشتر از یک شب قبول نکنیم صاحب خانه قبول نکردند. من این پیشنهاد راکردم که اجزای اردو یک شب بیشتر مهمانی‌ها را قبول نکنند، بدشان آمده (بود). اغلب هم متمول و صاحب چیز هستند، برایشان چندان اهمیتی ندارد.

یکشنبه ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

امروز را بواسطه خستگی راه سوار نشدند. بعضی از تجار (و) اعیان ده خارقان

(و) بعضی از علماء (و) ریش سفیدها آمدند منزل ما. عصر تجار و اعیان و علمای ده خارقان به توسط حشمت السلطنه (و) رئیس تشریفات حضور والاحضرت شرفیاب شده، معرفی شدند. دو رأس قاطر هم رئیس التجار و یک رأس اسب هم حاکم تقدیم حضور والاحضرت کرد.

دوشنبه ۱۳ ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

اطراف ده خارقان کبک زیاد دارد، شاهزاده امام قلی میرزا و دبیرالسلطنه هم که دیروز رفته بودند، کبک زیاد دیده بودند چند عددی را هم با قوش گرفته بودند. (باری) رفته در رکاب سوار شده از توی بازار و شهر گذشته یک درخت چنار کهن سالی هم در وسط شهر است که دورش را دیواری (کشیده) دخیل بسته‌اند. رسیدیم به رودخانه عظیمی که حالا آبش کم است. این رودخانه از اینجا می‌رود به «کاوگان» که تا ده خارقان یک فرسنگ است. پل خرابه‌ای هم روی رودخانه است که طولانی است، پارسال در بهار، سیل غریبی آمده بود. از قراری که می‌گفتند شکار زیادی آورده بود از جمله یک خرس بزرگ هم آورده بود.

«کاوگان» چندان بزرگ نیست ولی چون محل عبور راه مراغه و ساوجبلاغ است ازاین جهت است که محل تلگراف روس‌هاست. تلگراف چی ها روس هستند. امروز هم بعضی تلگراف‌ها برای امیرنویان (و) موثق الملک دستخط فرمودند، اعزازالسلطنه به روسی ترجمه کرده، بردند زدند. باری صحراهای با صفا (و) خوب دارد، باغات خوب، زراعت‌های خوب، الحق بسیار جای با صفای عالی است. باغات ده خارقان، ماماقان (و) کاوگان، تقریبا به هم اتصال دارد. امام جمعه دهات متعددی در اطراف و نزدیکی‌های ده خارقان دارد، نهار را برده بودند آنجا (و) حاضر کرده بودند در یک بالا خانه‌ای (که) بالای قلعه واقع بود.

والاحضرت صرف نهار فرمودند، قدری هم بعد از نهار با من و اعزازالسلطنه و منصورالسلطنه بازی فرمودند. بعد از نهار امر فرمودند سوارهای کشیک خانه قدری مشق کرده، بعد مقرر فرمودند قزاق قدری مشق کرده رفتند. والاحضرت شیپورچی را حضور خودشان نگاه داشته بودند. مدیرِ مشق شیپور را بلد نبود. اعزازالسلطنه رفتند سرِ مشق. هر چه که والاحضرت مشق می‌فرمودند شیپورچی می‌زد (و) اعزازالسلطنه می‌فهمید (و) همان مشق را می‌کردند. والاحضرت عشق زیادی به شکار قوش پیدا فرموده‌اند، امروز تمامش را با قوش‌های امام قلی میرزا و دبیرالسلطنه شکار می‌فرمودند. اول از من و اعزازالسلطنه سئوال فرمودند چه شکار کرده‌اید؟ چون که خودشان شکار نفرموده بودند ما عرض کردیم شکاری نکرده‌ایم. افخم همایون با ما بود و از مطلب مسبوق نبود، از او سئوال فرمودند او عرض کرد دو تا را اعزازالسلطنه شکار کرده برای ما که دروغمان آشکار شد خفتی حاصل شد.

والاحضرت عشق فوق العاده به شکار قوش پیدا فرموده‌اند، تلگراف به اردبیل فرمودند که چند «بعله» قوش خوب، میرزا علی خان امیرنویان از اردبیل بفرستد. بعد والاحضرت احضار فرموده با اعزازالسلطنه شرفیاب شده یک دسته مطرب آمده بودند (و) دو نفر ساز زن داشتند یکی یک جوانکی بود که تار می‌زد ولی چیزی از صدای تار مفهوم نمی‌شد، یکی یک پیرمرد کثیف (بود که) کلاه چرکی داشت (و) کمانچه میزد. او نسبتاً بهتر از آن تار زن می‌زد و بعضی رنگ‌ها و آهنگ‌ها می‌زد، دو نفر هم آواز خوان یکی دایره و یکی دنبک می‌زد، می‌خواندند و یک رقاص هم داشتند که به سنّ ده دوازده ساله بود، سرش هم موئی نداشت (و) زلف عاریه داشت ولی خوب نمی‌رقصید. یک دستش هم زنگی داشت. باری می‌زدند (و) می‌رقصیدند، رویهم رفته بی مزه و بی تماشا نبودند. بعضی آهنگ‌ها مخصوصاً ترکی را خوب می‌خواندند.

سه شنبه ۱۴ ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

رفتیم به درِ خانه. شاگردهای مدرسه دهخوارقان که به قدر یکصد نفر بودند با معلمینشان آمدند حضور والاحضرت، توی حیاط ایستاده موزیکِ ناصرهمایون هم بود. یک آهنگی برای (والاحضرت) درست کرده بودند مبنی بر تبریک ورود والاحضرت، و اظهار خوشوقتی کرده بودند. یک بچه یک دوازده ساله‌ای با آهنگ خوب می‌خواند بعد موزیک هم می‌زد. بعد والاحضرت به هریک اظهار مرحمت فرمودند. به آن بچه هم (که) نطق می‌کرد دست دادند (و) تشویق در تحصیلات بچه‌ها فرمودند، بعد آمدند بیرون (و) سوار شدند. مبلغ پنجاه تومان هم انعام به مدیر مرحمت فرمودند.

(باری) در رکاب مبارک با امامقلی میرزا و اعلم الملک (و) سردار سطوت، امیرآخور (و) حشمت السلطنه (می‌رفتیم) تا رسیدیم به اوّل دره، دهی بود موسوم (به) جواهر، مالِ حاجی وکیل الرعایا. به قدر بیست و پنج شش خانوار (دارد). در بغل کوه مشرف به رودخانه واقع است. تشریف فرمای آنجا شده، صرف نهار فرمودند. بعد از نهار با قوش‌های امامقلی میرزا (و) دبیرالسلطنه مشغول شکار شدند، کبک هم زیاد بود. چند عدد کبک با قوش‌ها شکار فرمودند. تا رسیدیم به ده نیکچه؟ که متصل است به قصبه ده‌خارقان. بعد تشریف فرمای حمام شدند. حمام‌های بزرگِ خوب دارد. والاحضرت که از حمام بیرون تشریف آوردند، من و اعزازالسلطنه را احضار فرمودند، رفتیم شرفیاب شده همان مطرب‌های دیشبی هم بودند می‌خواندند و می‌زدند تا ساعت شش.

چهارشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۵

امروز از ده خوارقان کوچ است و یکسره به تبریز نخواهیم رفت، در خسرو شاه که ده معتبری است و جزو محال «اسکو» است. (و) مال سید المحققین پسر نظام العلماء

است در آنجا منزل خواهد شد (و) فردا را به شهر تشریف فرما خواهند شد. صبح شرفیاب شدم. امیرنویان عریضه‌یی حضور والاحضرت عرض کرده بود و یکصد عدد پنجهزاری تقدیمی فرستاده بود. سردار فاتح هم عریضه‌یی با قدری بارخانه و پنجاه عدد پنجهزاری تقدیمی فرستاده بود.

امروز نهار را در باغ.... سرهنگ توپخانه صرف خواهند فرمود. باغش هم در طرف مشرق قصبه ده خوارقان است. سوار شده تشریف فرمای باغ شدند. باغِ خیلی با صفا(ی) خوب بود. عمارت یک مرتبه خوب عالی هم دارد، اطاق‌هایش خوب (و) مفروش است. یک نارنجستان بسیار خوبی هم دارد که درخت‌های مرکبات از هر قسم دارد، درخت‌هایش هم تماماً پر از بار است (و) مرکباتش تماماً پیوندی (و) لیموهای ترش و شیرین است. باری آمدیم تا ده خسرو شاه. خسرو شاه ده معتبر بزرگی است در واقع یک قصبه‌ای است (و) رعیت های معتبر (و) حاجی‌های صاحب مکنت دارد. اولش خالصه دولت بوده، حالا مال سید المحققین است و سالی ده پانزده هزار تومان برداشتش است. حمام و کاروانسرا (و) دکان‌های متعدد دارد (و) رعیت‌هایش همه صاحب چیز و با مکنت هستند. خسرو شاه دو سه هزار نفر جمعیت دارد. همان حاجی که والاحضرت در خانه‌اش منزل فرموده بودند می‌گفت:

امسال به قدر بیست هزار تومان خشکبار فروخته بوده است. عمارتی را که والاحضرت منزل داشتند مثل عمارت‌های شهری است، تالار بزرگی داشت (و) اطاق‌های متعدد در جنبش بود.

پنجشنبه ١٦ ربیع الاول ١٣٣٥

امروز بایست به شهر برویم. باری والاحضرت امروز زودتر بیدار شدند (و) لباس پوشیدند. قصبه «اسکو» بالا دست خسرو شاه است، دهات خوب در اطراف پیدا بود که

جزء «اسکو» است. کبک هم زیاد بود دو سه تا با قوش‌ها شکار فرمودند. همین طور شکارکنان آمدند تا نزدیک «سرد رود».

«سرد رود» یک قصبهٔ معتبری است. خانه‌های عالی (و) باغات خوب دارد (و) خرده مالک است. اغلب از تجار (و) اعیان تبریز هم در سرد رود باغات دارند. (از سرد رود) به شهر تبریز هم، تلفن دارد. حمام بزرگ و دکان‌ها و کاروانسراهای متعدد دارد. حکومت «سرد رود» هم با سردار سطوت است. نزدیک به شهر تبریز که رسیدیم جمعی از عمله خلوت برای شرفیابی آمده بودند. بعد امیرنویان، شریف‌الدوله و نصرالدوله دیده شدند، اغلب از اصناف هم آمده بودند، قربانی هم آورده بودند برای این که در موقع تشریف فرمائی اتومبیل پرت شده بود و الحمدلله به خیر گذشته بود.

باری در اول قبرستان «کجین» شاطر و فراش‌ها آمده بودند جلو. والاحضرت هم از کالسکه پیاده شده سوار اسب بودند. توی میدان توپخانه سرباز، موزیک و توپچی ایستاده بودند و احترامات نظامی را به جا آوردند. والاحضرت اظهار مرحمت فرموده احوالپرسی می‌کردند آن ها (هم) هورا می‌کشیدند. ساعت دو از شب رفته چون شب عید میلاد حضرت مولای متقیان است آتش بازی خوبی در میدان توپخانه کردند. بعد از آتش بازی هم بر حسب دعوت قنسول روس شب را تشریف فرمای تاتر شدند.

بعد از آتش بازی والاحضرت با اعزازالسلطنه سوار کالسکه شده، من با امیرنویان (راندیم به تاتر). چهار پرده بازی در آوردند. قنسول‌ها، زن‌هایشان (و) اغلب از صاحب‌منصب‌های نظامی روس بودند. بعد از این که پرده (افتاد) رفتیم در اطاق بزرگ، دخترهای «نظربگ اف*» (و) اغلب از زن های محترمین چیز می‌فروختند زنِ «بلایف» قنسول، شانیان می‌فروخت از گیلاس و مبلغی پول می‌گرفت، باری والاحضرت هم تشریف بردند گردش کرده، قدری اسباب لاطاری خریدند (و) بعضی اسباب‌ها به اسمشان در آمد، باری یک مرتبه هم قنسول‌ها (و) دختر یساول (و) دو نفر از ژنرال‌های

روس شرفیابی حاصل کردند.

جمعه ۱۷ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

رفتم به در خانه شرفیاب شده، لباس رسمی پوشیدند و تشریف فرمای بیرون شدند. به رسم معمول سلام منعقد شد (و) بعد از سلام دفیله کردند اغلب اعیان و اشراف هم قبل از سلام شرفیابی حاصل کردند. عصر هم شرفیاب بودیم تا دو ساعت از شب گذشته.

شنبه ۱۸ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۵ الی روز غرّه ربیع‌الثانی

اخباراتی که از خراسان رسیده بود این است که: حضرت اقدس آقا در ماه صفر نزدیک شهر مشهد مقدس (به) باغ «گل خطی»، ورود فرمودند. تا روز هفتم شهر ربیع الاول در آن باغ تشریف داشته، اغلب علماء اعیان و اشراف (و) رجال خراسان از آقا دیدن کرده، مشغول کار در این مدت بودند.

روز هفتم ماه وارد شهر شده، لوازم تشریفات پذیرائی را فراهم آورده بودند. نظامی‌های روس (و) نظامی‌های ایرانی استقبال کرده، اوّل به زیارت مشرف شده بعد تشریف فرمای ارک شده بودند. عصر هم در آنجا سلام منعقد شده بود، خیلی اهالی خراسان خوشوقت هستند. باری «فرونت»های جنگ به همان وضع باقی است. روس‌ها متصل قشون خودشان (را) در قزوین و زنجان زیاد می‌کنند، عثمانی‌ها هم خبری از (آنها) نیست که چه می‌کنند و چه خیالی را دارند.

باری دربِ خانه خودمان[1] زیاده از حد مغشوش است کار پارتی بازی بالا گرفته است. در این روزها یک دسته‌ای جمع شده، اجتماع کرده بر ضد امیرنویان (و) مشغول

۱ـ منظور دربار ولیعهد در تبریز است.

کنکاش بودند از این قرار: حاجی مشیر دفتر، ظهیرالملک، حاجی معتمد همایون، شاهزاده مقتدرالدوله، ملک التجار (و) وثوق الملک. این اشخاص به شدت بر ضد امیرنویان مشغول کار بودند. از طرفی هم قاضی پسر مجتهد. در این ماه را پرت اعمالِ حضرات رسیده که چند روز و شب است مشغول اجتماع هستند. بعدکه معلوم شد دست موثق الملک، معزالدوله، سردار سطوت هم در این کار از درباری‌ها بوده،گویا اشاراتی هم از طرف والاحضرت شده بوده است به حضرات. باری یک روز امیرنویان استعفا می‌کند و تمارض می‌کند این راپرت ها هم که به عرض والاحضرت از اطراف می‌رسدیک روزی والاحضرت متغیرانه بیرون تشریف آوردندکه به این ها چه مربوط است (که) به کارهای دولتی و سلطنتی دخالت بکنند چنین وچنان خواهم کرد. سرنهار سردار سطوت را احضار فرمودندکه برو مشیر دفتر، مقتدرالدوله، ظهیرالممالک، حاجی معتمد همایون، ملک التجار، وثوق الملک را بیاور درکشیکخانه. (و) فراش باشی را بگو چوب حاضر بکند. ولی داخل بودن موثق الملک (و) معزالدوله (و) سردار سطوت مستور بود، به حضرات دستور می‌دادند محرمانه، (و) در مجالسشان داخل نمی‌شدند. باری بعدهاکاشف به عمل آمد. من همچه تصورکردم که (در) واقع والاحضرت متغیر شده‌اند (و) این اشخاص محترم را خواسته(اند) شاید چوب بزنند یا این که فحش بدی بدهند (و) آبروی حضرات برود!

هیچ کس جرأت این که بتواند عرضی به حضور والاحضرت بکند نداشت. من رفتم جلو عرض کردم «راست است که والاحضرت اقدس متغیر هستند ولی این حضرات رجال درجهٔ اول آذربایجان هستند. هرکدام سال‌های سال خدمت کرده‌اند (و) ریششان را سفیدکرده‌اند در خدمتگذاری والاحضرت و اجدادتان، حالا مورد بی مرحمتی بشوند خدا را خوش نخواهد آمد، شاید هم عرض صحیحی داشته باشند. این اشخاص رعیت این دولت و این والاحضرت هستند اگر از پیشکارکل یا ازکسی دیگر

عارض باشند، عرضشان را به که بگویند (و) رفع تعدیشان را کی بکنند؟ اگر عرضِ ناحسابی داشته باشند تو دهنی‌شان بزنید و اگر عرایضشان حسابی است به عرضشان برسید و ملاحظه بفرمائید دردشان چه است و اگر هم عرضی داشته باشند به این طور که سردار سطوت می‌رود آن ها را بیاورد، از ترس آبرویشان و زهره شان خواهد رفت و اگر هم عرض حسابی داشته باشند عرض نخواهند کرد.» خیلی از این عرایض کردم و التماس کردم، تا این که والاحضرت امر فرمودند حضرات را با احترام بیاورد. من عرض کردم به سردار سطوت بفرمائید به آن ها تأمینی بدهد که اگر مطلبی و عرضی داسته باشند به طور خلاصه به عرض برسانند. سردار سطوت رفت والاحضرت هم مدتی صحبت فرموده تشریف فرمای اندرون شدند. موثق الملک فرستاد عقب من و اعلم الملک، رفتیم آنجا مدتی صحبت کرده، مذاکره کرده که مبادا والاحضرت به حضرات بی جهت بی مرحمتی بفرمایند، من گفتم آنچه را که من بایست بگویم گفتم (و) پیش بینی کردم. اعلم الملک هم صحبت‌های من (را که به) والاحضرت عرض کرده بودم برای موثق الملک نقل کرد.

والاحضرت امروز سواره و پیاده کشیکخانه را سان خواهند دید. آمدند توی باغ ایستاده، والاحضرت بیرون آمدند. موزیک سلام زدند، سربازِ سوار احترامات نظامی را به جای آوردند، بعد مشاق [1] آمده اسم صاحب منصب‌ها و تابین ها را خوانده هرکدام جواب دادند، بعد مشقی کرده، دفیله دادند و مرخص شدند. (بعد) والاحضرت تشریف فرمای اطاق شدند من مجدداً بنای فضولی را گذاشته عرض کردم که حضرات را آورده‌اند در کشیکخانه، مبادا مورد بی مرحمتی واقع بشوند یا فحش ناموسی به آنها بدهید! باری بعد والاحضرت حضرات را احضار فرموده آمدند شرفیاب شدند. معزالدوله (و) سردار سطوت هم آمدند توی اطاق ایستادند. والاحضرت نطقی فرمودند

۱ـ معلم تعلیمات نظامی

که شماها چند روز است که مشغول کنکاش هستید (و) بـر ضـد پـیشکار کـل داریـد آنتریک می‌کنید این کار خوب نیست و امروز موقع خیلی باریک است دست به این جور کارها زدن خوب نیست،این خبر هم دیشب به قـنسول رسـیده بـود (و) راپـرت چی‌های او همچه تصور کرده بودند که این کنکاش‌ها بر خلاف منافع آنها خواهد بود.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۶ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد سی و شش
هجری قمری

مأموریت بنده این است که بروم به ماکو پیش اقبال السلطنه سردار، هزار الی یکهزار و دویست نفر سوار از ایشان بگیرم. و در این موقع که قشون روس از سرحدات ایران خارج می‌شوند، سرحد را مواظبت نموده نگذارند عثمانی به خاک ایران تخطّی نماید.

سه شنبه ۳ ربیع الاول ۱۳۳٦



زاهروپراست از سالدات.بوی نفرتی که امروز استشمام کرده‌ام در مدت عمرم همچه کثافتی ندیده بودم.

چهارشنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۳٦



دررودارس پل‌چوبی‌بزرگی‌زده‌اندکه‌ترن‌ازروی آن عبور می‌کند این خط موقتی است و دو سال است که آن را ساخته‌اند برای جنگ. عمده گرفتاری اقبال السلطنه به واسطه کشیدن این خط بوده است که مشارالیه مانع بود و نمی‌گذاشت.

چهارشنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۳٦



این خانواده سیصد سال است که در ماکو ریاست و حکومت دارند علی خان سردار جد این خوانین است.

پنجشنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۳٦



اقبال السلطنه پنجاه و پنج سال دارد، ریش می‌تراشد، سبیل کوتاهی دارد، قدش متوسط است، تو دماغی حرف می‌زند، خیلی کم حرف و مؤدب است. لباسش هم لباس معمولی فرنگی مآبی بود، دستمال گردن و یقه بسته بود

و به دستمال گردن سنجاق الماس زده بود.

پنجشنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

در ماکو عمارت‌های خوانین خیلی عالی و فرنگی ساز است، مخصوصاً نجارّی‌های خوب کرده‌اند و کار روسیه است.

پنجشنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

عمارت‌های ماکو را مثل عمارات فرنگستان دو مرتبه بنا نموده‌اند حیاط ندارد، دیوار هم ندارد، عمارت‌های عالی خوب، کاغذهای عالی خوب که در تبریز نه همچه عماراتی هست و نه همچه کاغذهائی.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اغلب کسبهٔ اینجا (ماکو) و ظیفه‌خور خوانین هستند و چندان کسبی ندارند و تمام اهل شهر نسبتاً متمول می‌باشند.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

ماکو مردمانش تماماً باهوش هستند ولی تن‌پرور و راحت طلب می‌باشند، پی کار نمی‌روند. جهت هم همان ثروتی است که هر کس به اندازه خودش دارد.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اقبال السلطنه یکصد و هشتاد پارچه ملک شش دانگی دارد و تقریباً

سالی چهار صد هزار تومان عایدی املاک اوست.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦



اقبال السلطنه شب‌ها تا آفتاب بزند بیدار است و روزها را می‌خوابد اگر هم بیدار باشد بیرون نمی‌آید. بسیار کم خواب است اغلب با لباس روی صندلی دو سه ساعت می‌خوابد ولی شب‌ها تا صبح مشغول کار است.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦



اقبال السلطنه کم از منزل بیرون می‌آید، از سرما خیلی عاجز است به این واسطه غالباً ناخوش و مریض است. اگر یک روز باد بوزد ممکن نیست از اطاق بیرون بیآید.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦



اقبال السلطنه سالی یکهزار و دویست خروار به اکراد جنس می‌دهد. از یک خروار وظیفه خور دارد الی پنجاه خروار سالی هم ده هزار تومان عیدی به اکراد می‌دهد.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦



.روس‌ها که ارومیه و خوی را چاپیده و آتش زدند خیلی اسباب وحشت اهالی ماکو و اقبال السلطنه شده است. هفتصد هشتصد تفنگ چی از سر حد عثمانی الی طرف مشرق که سر حد روس است و پانرق الی بیست فرسخ می‌شود گذاشته، همه دارای تفنگ‌های پنج تیر آلمانی می‌باشند و خیلی

مواظب روس‌ها هستند.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

روس‌ها کمال وحشت را دارند و با کمال نزاکت حرکت می‌نمایند، اهالی ماکو هم متوحش هستند.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اقبال السلطنه قورخانه مفصّلی داشت به قدر چهارمیلیون قشنگ و دو سه هزار تفنگ آن را روس‌ها بردند.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اکردا تبعه عثمانی و ایران سه سال است که رفته‌اند به کوه «اغری» بزرگ. تا به حال روس‌ها چندین مرتبه به آن‌ها حمله برده ولی نتوانسته‌اند کاری بکنند سهل است تلفات زیادی هم داده‌اند. آن‌ها خاک روس و هم خاک عثمانی را می‌چاپند، مخصوصاً عداوت سختی با ارمنی‌ها دارند. زن و بچه هر چه به دست آن ها می‌افتد می‌کشند.

جمعه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اقبال السلطنه معمولش این است که روزها می‌خوابد و شب‌ها بیدار است تا آفتاب سر می‌زند. یک ساعت از شب گذشته نهار می‌خورد و یک ساعت بعدش می‌خوابد، بعد بیدار می‌شود و نزدیک طلوع آفتاب شام صرف می‌کند بعد می‌خوابد و دو ساعت به غروب مانده از خواب بیدار می‌شود.

جمعه ٦ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

کلیه خوانین اینجا (ماکو) شب را بیدار هستند و روزها را می‌خوابند چیزی که اسباب زحمت شده مسئله مبال است از اطاق‌هائی که داریم تا مبال خیلی راه است و از توی کوچه باید عبور نمائیم مبال یک تشریفاتی دارد که شخص از خجالت می‌میرد.

شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

اقبال السلطنه مشغولیاتی برای خودش انتخاب نکرده دائماً فکر می‌کند و مشغول کار است به قمار و ساز و غیره ابداً میل ندارد.

دوشنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

رفتم دیدن مصطفی پاشاخان که یکی از خوانین است درآن جا فرمانی بود که ازطرف شاه سلطان حسین صفوی اعلی‌الله مقامه صادر شده بود. سواد آن را در این جا نقل می‌کنم.

چهارشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

دیشب زلزله سختی شد که تاکنون ندیده بودم. تقریباً ساعت هشت از شب گذشته این امر واقع شد.

چهارشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

رفتیم بالای کوه که قلعه قدیم ماکو در آن جا بوده است. ارتفاع این کوه تا زمین قلعه قدیم تقریباً هزار ذرع می‌شود. در کمر این کوه مغاره زیادی است که خوانین سابق در آن جا مقصر نگاه می‌داشتند. و بعضی ها در آن جا پول می‌گذاشتند. سابق بر این حاکم ماکو مقصر جانی را از بالای کوه مذکور

می‌انداخت پائین!

پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

اقبال السلطنه یک دستگاه تلفن دارد که هم با شاه تختی حرف می‌زند و هم با یزید. از هر طرف که مسافری بخواهد به ماکو بیآید فوراً به مشارالیه اطلاع می‌دهند و این به مناسبت دوستی است که با شاهزاده پرویز میرزا نوهٔ بهرام میرزا دارد. مشارالیه رئیس اداره راه ماکوست از شاه تختی الی با یزید.

پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

امشب را قنسول واقبال السلطنه خیلی متوحش می‌باشند زیرا که یک دسته از قشون متمرد روسیه با اسلحه از خط جنگ با یزید می‌آیند که بروند تفلیس، می‌ترسند که مبادا در ماکو اسباب زحمت شوند.

پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

رفتیم پیش اقبال السلطنه، بعد از مدتی گفتگو مخارج یک نفر سوار را از روی نرخ امروز به روزی پانزده قران حساب نمودند سه قران آن را با هزار زحمت‌کسرکردم وشرح‌واقعه‌رابه‌حضورمبارک‌والاحضرت‌اقدس‌عرض‌نمودم.

شنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

سرِ راه، کارخانه الکتریکی که تازه اقبال السلطنه بنا کرده است تماشا کردیم. نصف اسباب او را وارد کرده‌اند و بقیه هنوز در تفلیس است.

یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

خوانین ماکو بیش از یک روز منزل من نیامدند و باعث نیامدن آن‌ها، این است که با اقبال السلطنه ضد هستند.

دوشنبه ۱٦ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

همه شب اهالی ماکو به واسطه رفتن قشون متوحش هستند بعضی شب‌ها که زیاد قشون می‌رود، اهالی استعدا خودشان را زیاد می‌کنند.

دوشنبه ۱٦ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

خوانین از کوچک و بزرگ شب‌ها دوره دارند (و) هر شبی منزل یکی جمع می‌شوند و قمار می‌کنند، بزرگ‌ها علیهده هستند و اولادهای آن‌ها علیحده دوره دارند. بازار قمار رواج است.

سه شنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

خوانین ماکو قبل از جنگ قریب دو میلیون منات در بانک تفلیس گذاشته‌اند. اقبال السلطنه و ایلخانی بیشتر از سایرین پول داده‌اند.

جمعه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

در این جا حکیم پیدا نمی‌شود، یک زن طبیبه روس هست که اولاً چیزی نمی‌داند ثانیاً دوا ندارد. غریب است که اقبال السلطنه متمدن و متمول هم، نه حکیم دارد و نه دوا!

یکشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

حکومت به واسطه ضدیتی که با قنسول روس داشتند و قنسول می‌خواست به او صدمه وارد نماید از خوی فرار نموده است.

دوشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

یک کلیسای دیگر در جلفا می‌باشد که در آن جا عتیقه قدیم زیاد است من جمله دو قبضه تفنگ شمخال که مال مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه بود، در آنجا هست.

سه شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

امروز در راه دیدم هیزم بار گاو کرده‌اند به طرز فرنگ اینجا معمول است که گاو را همه قسم، بار می‌کنند.

چهارشنبه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

از قراری که می‌گویند مرض آبله در این جا شدت دارد و هر طفلی را که مبتلا می‌شود فوراً هلاک می‌کند.

جمعه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

مدرسه‌ای هم در ماکو، اقبال السلطنه دائر نموده است که تقریباً یکصد نفر شاگرد در آن تحصیل می‌کنند (و) تملم مخارج را اقبال السلطنه می‌دهد.

شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳٦

□□□

در ماکو کشیدن تریاک و حشیش خیلی متداول و بیشتر خوانین زاده‌ها

مرتکب هستند، خیلی بدعادتی برای آنها پیش آمده است.

یکشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

در ماکو تاکنون معمول نبوده است که به دختر ارث بدهند، اینک دو سال است که معمول نموده‌اند در حقیقت حکم‌الهی را اجرا داشته‌اند و نیز یک عادت غیرمشروعه دیگر در میان آن‌ها متداول می‌باشد و آن این است که باید دخترهای خوانین را به خوانین زادگان شوهر بدهند و به غیر نمی‌دهند، به این واسطه دخترهای خوانین در خانه پدرشان مانده‌اند.

یکشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

رفتیم به قنسول خانه، اخباراتی که قنسول اظهار می‌داشت این بود که، دو نفر از رؤسای بالشویک‌ها را کشته‌اند و مجلس صلح هم در یکی از شهرهای روسیه، چند روز است منعقد شده و به سایر دول متففین هم اعلان نموده‌اند که تا ده روز دیگر هر گاه میل دارید برای صلح حاضر شوید، والا صلحِ انفرادی خواهیم کرد.

دوشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

حاجی خان که یکی از آکترهای تبریز می‌باشد و هر روز یک لباس می‌پوشد با بیرق قرمز که علامت انقلاب است به تلگرافخانه رفته بود. این خبر که به محتشم السلطنه می‌رسد فوراً یکصد نفر قزاق خبر می‌کنند و دور تلگرافخانه را می‌گیرند و اطرافی‌ها به مجرد دیدن قزاق فرار می‌کنند.

دوشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

حاجی محتشم السلطنه در بدو ورود جلب توجه والا حضرت را به خودشان نموده‌اند و این مژده‌ای بود که بلانهایت خوشوقت شدم، چون همیشه عرض می‌کردم، کسی که جلب توجه والا حضرت را از هر حیث به خود نماید فقط حاجی محتشم السلطنه است.

دوشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۳۶

□□□

از مستخدمین عثمانی، در ماکو مدت سه سال است از ابتدای جنگ زن و مرد زیادی آمده‌اندو به ماکو پناهنده شده‌اند و بیچاره‌ها اغلب گدائی می‌کنند.

چهارشنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶

□□□

منشی‌باشی مجلس ادارهٔ حکومت بایزید با عیال خود که از اندرون سلطان محمد خامس به او داده شده در خانه رخساره خانم خدمتکارند.

چهارشنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶

□□□

ماکو تقریباً هزار قریه است و تماماً متعلق به همین چند نفر خوانین است. تجار و غیره ابداً یک جریب ملک ندارند. گذشته از ماکو، خوانین در خوی و ایروان هم دارای املاک می‌باشند.

یکشنبه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳۶

□□□

روس‌ها قریب دو میلیون تشنگ ریخته‌اند توی صحرای قره کلیسا و رفته‌اند و به علاوه در نقاط سرحدات عثمانی هر چه مهمّات داشته‌اند گذاشته‌اند و رفته‌اند، تمام خطوط جنگی فعلاً خالی شده است.

یکشنبه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳۶

□□□

دو شب قبل دو هزار گوسفند اقبال‌السلطنه را اکرادِ «اغری» برده‌اند و چندی قبل هم دو هزار دیگر برده‌اند.

سه شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

هیأت وزراء در طهران استعفا نموده‌اند و میرزا کوچک خان معروف به جنگلی را می‌گویند از رشت حرکت نموده رفته است به طهران.

چهارشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

خبر رسید که اکراد، با «سالداتِ» روس مشغول جنگ هستند. اقبال السلطنه قریب سی چهل نفر پلیس که تماماً سوار رشید هستند برای جلوگیری از غائله فوراً با ماشین فرستاد.

پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

صدای تفنگ به واسطه کوه‌های اطراف، صدای توپ می‌دهد.

پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

قریب پنجاه نفر در سر میز، شام صرف نمودند. اقبال السلطنه نطق‌های مفصلی نمود، قنسول روس هم به سلامتی من نطقی کرد و من هم به سلامتی ایشان نطقی کردم. اقبال السلطنه هم قدری با خانم‌ها رقصید.

شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

اکراد «اغری» قبلاً پایه‌های (پل) راکشیده‌اند خود را پنهان می‌نمایند و

منتظر ماشین می‌شوند. ماشین هم برای این که خود را از خطر برهاند با تمام قوه خود تند می‌رود و به مجرد رسیدن به پل، پل خراب می‌شود، اول لکوموتیو و بعد تمام واگن روی هم می‌ریزند توی رودخانه (و) قریب پانصد نفر سالدات کشته می‌شوند.

یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

عیال اقبال السلطنه دختر پناه خان و از اهل ایروان می‌باشد و پناه خان نوهٔ سلیمان خان، شخص اوّل و از معاریف ایروان است.

دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

دو سه هزار از اکرادِ کوه «اغری» در سر حد ایران و روس مشغول جنگ با روس‌ها هستند.

سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

تمام خط راه‌آهن ماکو را روس‌ها به اقبال السلطنه سپرده‌اند و ایشان در تمام نقاط راه مستحفظ گذاشته است. ملبوس و تفنگ جهت مستحفظین هم داده‌اند و ملهی هیجده تومان حقوق می‌دهند. عده مستحفظین یکصد و پنجاه نفر است.

سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

یک دو قرانی و یک صد دیناری و (یک) پول سیاه در روی هوا با گلوله زدم. پول‌ها را صاحب منصبان برداشتند به رسم یادگار نگاه داشتند.

شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

یک بالاخانه خرابی نشان دادند و اظهار داشتند که سید علی محمد باب در زمانی که بر حسب امر مرحوم شاه شهید گرفتار شده بود (او را) در این بالاخانه توقیف نموده بودند.

یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

با اقبال السلطنه وداع نمودم. مشارالیه یک هزار قدم مشایعت نمود، به اصرار مشارالیه را مراجعت دادم.

دوشنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳٦

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۶ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و شش هجری قمری

تاریخ سه شنبه سیم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

از طرف قرین الشرف بندگان والاحضرت اقدس اعظم ولایت عهد کیوان مهد ارواحنا فداه.... مأمور ماکو گردیدم. بر حسب عادت دیرینه شرح مسافرت خود را می‌نویسم:

مدت هفت هشت روز می‌شود که گفت و گوی این مسافرت شده است. مأموریت بنده برای این است که بروم به ماکو پیش اقبال السلطنه سردار، قبلاً او را به مراحم دولت امیدوارم نمایم و بعد مقدار هزار الی (یکهزار و) دویست نفر سوار از ایشان گرفته، برای امنیّت ارومیه و خوی اعزام نمایم که در آن حدود به خدمات دولت مشغول باشند و در این موقع که قشون روس از سرحدات ایران خارج می‌شوند،[۱] سوارهای مذکور سرحد را مواظبت نموده نگذارند عثمانی‌ها (به) خاک ایران تخطّی نمایند و نیز ما بین خوانین ماکو رابه طوری که از طرف دولت امر شده است اصلاح دهم. این دو فقره مأموریت به عهدهٔ بنده محول شده است و از خداوند قادر متعال جل شانهٔ استمداد و استعانت می‌جویم. صبح با اهل البیت خداحافظی نموده آمدم بیرون، باامیرجون و حسن خان و میرزا عزیزالله که در این سفر خواهند بود به طرف گار ماشین حرکت نمودیم. یک ساعت به ظهر مانده در آنجا وارد شدیم. ماشین یک ساعت بعد از ظهر حرکت می نماید. به هر جهت احکامات لازمه همه قسم در دست داریم و خط حرکت هم از خاک روسیه است. آن طرفِ نخجوان یعنی میانه نخجوان و ایروان، شاه تختی است، از آن جا دوباره به خاک ایران که محالات ماکوست باید سوار ماشین شده برویم به ماکو. مدتی در توی گارِ راه آهن معطل شدیم، امیرجان هم بازی می‌کرد. نیم ساعت بعد از ظهر اطاق مخصوص را بسته بودند. سوار شدیم. یک ربع به حرکت ماشین، تیمور بیک که یکی از اجزای راه آهن است و شخص محترمی است رسید و با

۱ـ یک سال قبل از پایان جنگ جهانی اول در روسیه انقلاب شد و ارتش روسیه تزاری از ایران خارج شد.

همین ماشین می‌رود به جلفا. تیمور بیک اصلاً مسلمان و اهل قره باغ است و بسیار جوان خوبی است. کلاه مشارالیه و لباس او علامت «انژنیور»[1] روس ها را دارد، پسر شرف الدوله هم با او بود و لباس او هم مثل لباس تیموربیک بود. مشارالیه تا صوفیان خواهد آمد و ایشان هم از طرف ادارهٔ راه آهن برای مهندسی صوفیان می‌رود. باری با امیرجان و حسن خان وداع نموده آن ها رفتند. در این سفر فقط میرزاو محمد علی خواهند آمد.

یک ساعت از ظهر گذشته ماشین حرکت نمود، خوراک سردی که همراه داشتیم نهار صرف نمودیم (و) بعد از یک ساعت رسیدیم به صوفیان. امروز از تبریز این ماشین سالدات روس (حمل) نکرده ولی روز گذشته ۲۵ هزار نفر که از «فرونتِ» جنگ عثمانی آمده بودند رفتند به تفلیس. من هم بنا بود روز گذشته حرکت نمایم و از حضور مقدّس بندگان والاحضرت اقدس اعظم ارواحنا فداه مرخصی حاصل کرده بودم ولی رئیس راه آهن مانع شد و مجدداً مراجعت به منزل نمودم. در هر صورت تا صوفیان در کمال راحتی آمدیم ولی از صوفیان قریب دویست نفر «سالدات» که از شرفخانه آمده بودند سوار این ماشین شدند. در این جا دو اطاق هم جهت سالدات‌ها اضافه نمودند معذالک می‌خواستند در توی اطاقِ ما هم که اطاق مخصوص بود بیآیند. قبلاً درها را محکم بستند. (سالدات‌ها) هر چه تقلاً نمودند نتیجه حاصل نشد، در صورتی که این اطاقِ رئیس راه آهن است این قسم حرکت می‌کردند.

به هر حال در صوفیان مشغول ساختن عمارت‌های جدید بودند ولی هنوز تمام نشده است، «واغذال»[2] همان واغذال قدیم است و شرحش نوشته شده است، ترن در این جا یک ساعت توقف نمود، بعد زنگ زد (و) حرکت کرد. بعد از نیم ساعت حرکت رسیدیم به استاسیون «میدان» آن جا هم ده دقیقه توقف کرده آفتاب هم غروب کرده

۱ـ انژنیور یعنی....
۲ـ ظاهراً کلمه روسی و به معنی ایستگاه ترن است.

بود، مهتاب خوبی بود (و) گاهی بیرون را تماشا می‌کردیم. بعد رسیدیم به «یدسوونیر» قدری در آنجا ایستاده بعد از تونل گذشتیم (و) رسیدیم به استاسیون «گرگر» آن جا هم مختصر توقفی نموده حرکت کردیم برای جلفا. یک ساعت به نصف شب مانده که ساعت ٦ و نیم ایرانی می‌شود وارد جلفای ایران شدیم. چون شب بود، مهتاب هم غروب کرده بود جائی را نمی‌دیدیم. در جلو «واغذال» چوب‌های بلند زده بودند و چراغ‌های الکتریک روشن بود، یعنی عمارات کوچک دیده شد. معلوم می‌شود. جهت تلگراف خانه و پست خانه و ادارهٔ گمرک و تذکره ساخته‌اند و در جلو آنها هم چراغ الکتریک روشن بود. از این جا اطاق ما را باز کردند (و) رفتیم در یک واگن دیگری (و) در کوپه نشستیم این کوپه را برای ما حاضر کرده بودند. یکصد منات هم به اجزای آن واگن انعام دادم. تا وارد این کوپه شدیم به زحمت زیاد و صدمه خوردیم، چون که سایر کوپه‌ها و راهروهای واگن مملو از «سالدات» بود راه عبور نبود. این «سالدات‌ها» از «استاسیون»[1] صوفیان که از طرف شرفخانه آمده بودند در این ماشین پر شده بودند. به قدر یک ساعت توقف کرده برای سایر مسافرین (تا) تذکره آنها ملاحظه و خط گذاشته شود. یک نفر از اهل ایروان مسلمان بود ولی لباسش روس بود (و) از تبریز با ما بود، ما همچه خیال کردیم او آدمی است و از او کاری ساخته می‌شود! بعدها معلوم شد کاری که‌از او ساخته نیست سهل است اسباب زحمت ما هم شد، شرحش را بعد خواهم نوشت.

به قدر ده دقیقه رفته رسیدیم به رود ارس، از پل گذشته داخل خاک روسیه شدیم. در روی رود ارس پل بزرگ آهنی خوب معلق ساخته‌اند ولی چون شب بود درست ندیدیم (بعد) به قدر ده دقیقه راه آمده تا رسیدیم به جلفای روس. نزدیک «واغذال» ترن ایستاد، معلوم نبود که چه وقت ترن حرکت خواهد نمود. چون خسته بودم روی تختخواب مرتبهٔ بالا استراحت کردم. یک مرتبه دیدم توی اطاق من قال و

۱ـ استاسیون کلمه فرانسوی به معنی ایستگاه است.

مقال شد و یک نفر مراتکان می‌دهد. بیدار شده دیدم یک نفر سالدات گردن کلفت بد ترکیب که انسان از او زهره‌اش می‌رود در نهایت کثافت و بوی گندش عالم را برداشته بود (و) او از همه بد ترکیب‌تر بود و یک شمع روشن در دست گرفته و چند نفر سالدات دیگر از عقب او بودند با تغیّر زیاد من را بیدار کرده اشاره به در نموده به زبان روسی حرف می‌زد که مفهومش این بود زود بروید بیرون! تا این حرف ها را می‌زد دیگری در روی تخت گرفت خوابید، یکی هم آمد دست میرزا را گرفته در را به او نشان داد یعنی برو بیرون! (و) دیگری چمدان را انداخت بیرون (و) دیگری چمدان دیگر را انداخت بیرون! من مات و متحیر ماندم. میرزا زبانش بند آمد. هر چه گفتم میرزا چه باید کرد؟ ابداً صدائی از میرزا بلند نمی‌شد، محمد علی هم مات مانده و بلد ماهم زبانش بند آمده، رفته زیر تخت خواب قایم شده و صدایش در نمی‌آمد و هیچ خودش را هم (باما) آشنائی نمی‌داد و مثل روباه زیر تخت قایم شده بود. چون قضیّه را این طور دیدم گفتم چاره نیست بایستی رفت. میرزا تا آن ساعت زبانش بند آمده بود، با سر اشاره کرد برویم! من گفتم: گریزی به هنگام، سربربجای به از پهلوانی و سرزیر پای.

در هر صورت در کمال افتضاح از ترن پائین آمدیم. هوا نیم درجه زیر صفر بود توی صحرا ایستادیم. حال نه جائی رابلد هستیم و نه کسی را می‌شناسیم. بلد ما هم موقع را مغتنم شمرده با سالدات‌ها ساخته بیرون نیآمد. در صحرا قدم می‌زدم، سر ما به طوری است که اگر یک ربع دیگر توی این سرما بمانیم هلاک خواهیم شد. محمد علی را فرستادم برود توی واگن هر طوری هست بلد[1] ما را بیآورد (تا) اقلاً به واسطه زبان روسی که می‌داند رفع احتیاج ما را بنماید. بهر جهت رفت و او را آورد و خیلی به زور او را آورد، یقین کردم که چاره‌ای از برای ما خواهد کرد، بعد از این که به او گفتم چه باید کرد قدری فکر کرد و دست‌هایش را به هم مالید، شانه‌اش راگرفت و حرکتی داد (و) من

۱ـ بَلَد به معنی راهنما

یقین کردم فکری کرده است! گفت نمی‌دانم. و خواست برود رو به واگن گفتم کجا؟ تو بایستی تا «شاه تختی» با ما باشی، خواست برود به تغیر گفتم اگر بروی مؤاخذه خواهی شد، دستش را گرفته آوردم توی «واغذال» در هر اطاقی که رفتیم دیدم سالدات‌ها مثل گوسفند روی هم خوابیده‌اند و راه عبور و مرور نیست. از عقب شیشه نگاه کردم دیدم در یک اطاق تلگراف خانه است و در آن جا کسی نیست. به ملاحظه سردی هوا رفتم در آنجا، حکم قنسول و سفارش نامهٔ رئیس راه آهن را نشان دادیم، تصور کردم بعد از ارائه کاغذجات به ما احترام خواهند کرد، ابداً اثری نبخشید، اطاق هم به واسطه نداشتن بخاری بی اندازه سرد بود. روی صندلی نشسته مشغول چرت زدن بودیم. در این تلگراف خانه، پنج دستگاه گذاشته بودند سه نفر همه شب تا صبح مشغول مخابره (بودند)، صبح سه نفر می‌روند و سه نفر دیگر مشغول می‌شوند. اتصالاً مشغول تلگراف بودند از شدت صدای تلگراف نتوانستیم قدری استراحت کنیم و بوی نفت هم مزید بر صدای تلگراف شده بود.

چهارشنبه ۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

تا صبح هیچ استراحت نکردم (و) تمام را بیدار بودم و متفکر بودم که چه بایستی کرد. آن ترنی که دیشب ما را از (آن) خارج کرده بودند بعد از یک ساعت حرکت کرد و رفت.

باری آمدیم از اطاق بیرون و اطراف را تماشا کردیم. طرف خاک ایران کوه‌های برفی بلند نمایان بود، درخاک روس هم کوه‌های بلند بود (و) طرف آفتاب رویش معلوم بود (و) برفی نداشت. خلاصه بلد را فرستادیم رئیس را پیدا نماید بلکه بتواند برای ما یک کوپه اضافه نماید. رفت و بعد از نیم ساعت مراجعت کرده گفت هیچ کس نیست.

دو ساعت به ظهر مانده میرزاو محمد علی رفتند بلیط درجه اوّل تا شاه تختی

ابتیاع نمودند به ۳۷ منات. من گفتم اول بگذاریم سالدات‌ها سوار شوند بعد می‌رویم (و) هر قسم شده خودمان را جا می‌دهیم. یکمرتبه سالدات‌ها ریختند توی واگن‌ها، اطاق‌ها و واگن‌ها ی بارکش پر شدند (و سالدات) ها از پنجره‌ها داخل می‌شدند. شب گذشته هم یک واگن را شکستند. در این (مواقع) هم نمی‌شود به مستخدمین انعام داد به واسطه وحشی گری سالدات‌ها هرگاه بدانند پول همراه است احتمال دارد انسان را لخت نمایند. (باری) وقتی که خواستیم برویم توی واگن درجهٔ اول دیدم راه نیست و راه روها پر است از سالدات، اگر جائی هم باشد انسان نمی‌تواند بایستد و راه هم نمی‌دهند. یک حرفی به زبان روسی در ملاقات با ماها می‌گفتند، معلوم شد می‌گفتند: ما از جنگ و زحمت تازه خلاص شده‌ایم، هرگز کسی را راه نخواهیم داد. (باری) از درجه اول صرف نظر کرده ، آمدیم درجهٔ دوم سوار شدیم. (ولی) از کثرت جمعیت ممکن نبود که سوار شویم، تماماً مسجدی[1] نشسته بودند. صد رحمت به درجهٔ اوّل. هر گاه از آن جا هم صرف نظر می‌کردیم مجبور (می‌شدیم). که در واگن بارکش سوار شویم و به هر شکل بود زحمت چهار پنج ساعت را به خود هموار نموده سوار شدیم. توی واگن دو مرتبه است (و) سقف کوتاهی داشت که سر من اغلب می‌خورد به سقف طاق و بالای سر ما پر بود از سالدات، و از کثرت جمعیت تخت های اطاق صدا می‌نمود. بوی نفرتی که امروز استشمام کرده‌ام در مدت عمرم همچه کثافتی ندیده بودم، اتصالاً مشغول کشیدن سیگارهای کثیف بودند (و) گاهی روی پله اطاق‌ها می ایستادند و ادرار می‌کردند. قیمت بلیط این اطاق دومنات و نیم است که به پول ایران یک قران و پنج شاهی می‌شود و این بلیط تا «شاه تختی» اعتبار دارد. گاهی (هم) از بالای سر ما تف می‌انداختند پائین. اتصالاً خودم را جمع آوری می‌کردم. دو ساعت و چیزی کم تر به ظهر مانده ترن حرکت نمود. این ترن خیلی سرد بود. من و میرزا از شدت بوی کثافت سالدات‌ها رفتیم در راه روی

۱ـ به‌معنی تنگ هم نشستن

ترن ایستادیم، شیشه هم شکسته بود. به قدری هوا سرد بود که انسان یخ مـی‌کرد ولی وقتی که یاد بوی نفرت توی واگن می افتادیم سرما را فراموش می‌کردیم. به قدر یک ربع که حرکت کردیم رود ارس طرف چپ دیده شد. همه جا سر حـد روس و ایـران است. طرف چپ خاک ایران و طرف راست خاک روس است. بعد از نیم ساعت که رفتیم به کوه‌ها رسیده از توی درّه کنار ارس می‌رفتیم. اطراف کوه‌های بلند سخت دارد و درّه‌ها هم گاهی وسیع و گاهی تنگ می‌شود. به قدر یک ساعت بیشتر، از توی ایـن دره‌ها می‌رفتیم و اغلب جاها هم برای مستحفظین عرض راه جاده ساخته‌اند. خط آهن خیلی به رودخانه نزدیک است. از تونل گذشتیم، یکی طول زیادی داشت و دو تـای دیگر چندان طول نداشت. قدری که گذشتیم به مرور دره وسیع شد. نزدیک جلگه یک دهی بود که ایستگاه ترن هم در آن جا واقع شده است. ترن به قدر چند دقیقه ایستاد (و) بعد حرکت نمود. یک عمارت بزرگی هم از سنگ برای اجزاء ساخته‌اند. بعد از اتمام درّه‌ها وارد صحرا شدیم این صحرا صحرای نخجوان است. (در) اطراف، دهات ارامنه زیاد دیده می‌شود اغلب هم موکاری دارند. به قدر یک ساعت که راه آمدیم رسیدیم «واغذال» نخجوان. در این جا عمارت قشنگی ساخته بودند. شهر نخجوان تا «واغذال» یک ربع ساعت راه است. شهر نخجوان دارای سه هزار خانوار است. واگن بارکش و اسباب جاده سازی و لکوموتیو زیادی در این «واغذال» بود. یک کارخانه آهن سازی کوچکی هم ساخته بودند (که) کار می‌کرد و این کار خانه جهت تعمیر واگن‌ها می‌باشد. چند دستگاه درشگه کرایه هم نزدیک «واغذال» جهت حـمل مسـافرین بـه نـخجوان (ایستاده) بود.

نزدیک نخجوان، کوه «آغرِي» بزرگ از دور نمایان بود ولی از نخجوان بـهتر پیدا بود. (این کوه) شبیه به کوه دماوند است ولی از دماوند کوچک تر است. «آغرِي»[1]

۱ـ آغری داغ: آرارات، کوه نوح که دارای دو قله است یکی نوع کوچک و دیگری نوح بزرگ

کوچک هم در واقع وصل به (آن) است و در خاک ایران واقع است. «اغری» تقسیم است ما بین ایران و روس و عثمانی به این ترتیب: طرف شمالش متعلق به روس است، طرف مغرب و قدری از جنوب متعلق به عثمانی، طرف مشرق و قدری از جنوب متعلق به ایران و جزء خاک ماکوست.

باری نیم ساعت ترن در نخجوان ایستاد (و) بعد حرکت نمود. در این جا هم سالدات زیادی سوار ترن شدند خصوصاً در واگن ما. صحرای نخجوان شبیه است به صحرای قزوین، تمامش لم یزرع است. قدری که حرکت نمودیم رسیدیم مجدداً به رود ارس. یک طرفِ رودخانه ایران است و یک طرف خاک روس است. آن طرف رودخانه از دور سیاه چادر دیده شد. آن ها از ایلات ماکو هستند (و) اغلب آن جاها مرتع می‌باشد. رودِ ارس همه جا طرف دست چپ بود.

به قدر یک ساعت و نیم از نخجوان تا شاه تختی راه است. باری رسیدیم به شاه تختی. شاه تختی ده است و چندان جمعیت ندارد. جمعیت آن جا دویست الی سیصد خانوار می‌باشد، «واغذال» این جا از تمام «واغذال»ها معتبرتر بود. از این جا خط آهن دو تا می‌شود یکی خط تبریز و تفلیس است و یکی هم می‌رود به ماکو و از آن جا به سر حد عثمانی که با یزید و قره کلیسا می‌باشد. این جاده را برای جنگ ساخته‌اند و از شاه تختی تا سر حد عثمانی ۲۴۰ «ورس»[۱] است که از خاک ایران می‌رود به خاک عثمانی که با یزید باشد و باقی در خاک ایران است. باری شاه تختی ده‌اش در روی تپه واقع شده است و بیشتر آن طرف تپه است. و «اغذالِ» راه ماکو و تفلیس وصل به یکدیگر است. عمارت‌های زیادی در این جا بنا کرده‌اند؛ گمرک، تذکره خانه و مریضخانه معتبری هم ساخته‌اند. جمعیت زیادی از اجزاء راه در این جا دیده شد. الحمدلله تا اینجا به سلامتی از واگن پیاده شدیم و از بوی نفرت (انگیز) «سالدات‌ها» خلاص و راحت شدیم. در این

۱ـ ورس: اندازه‌ای از مسافت در روسیه که معادل ۳۵۰۰ قدم است.

جا سالدات زیادی سوار ترن شدند (و) به هر حال دو ساعت به غروب مانده وارد شاه تختی شدیم و یکسر آمدیم به «واغذال» ماکو، توی اطاق چوبی که موقتاً ساخته بودند جهت ادارهٔ تذکره، آن جا قدری غذا خوردیم زیراکه در توی واگن به ملاحظه سالدات‌ها نتوانستیم نهار بخوریم. در این جا یک ساعت توقف نموده بلیط تا ماکو اتباع نمودم و در این جا باز با «سالدات»ها مصاحب شدیم. گمان می‌کردم از شر آنها خلاص شده‌ایم ولی وقتی که داخل اطاق‌های ماشین شدیم دیدم آقایان تشریف دارند! یکی از اجزای راه را خواسته به طور خصوصیت از او تقاضا نمودم که ما را در واگن یک جای مناسبی بدهد که از شر سالدات‌ها خلاص باشیم. مشارالیه ما را برد به اطاق های بارکش. از قضا اطاقی که به ما نشان داد جهت حمل گاو و گوسفند تهیه شده بود (و) بی اندازه کثیف بود. بنا(بر) پاره‌ای مناسبات نتوانستیم در آن اطاق‌ها سوار شدیم. یکصد منات به اجزاء انعام دادم تا این که ما را در اطاق درجه اول اسکان داده «سالدات»های آن جا قدری معقول تر بودند. در یک اطاق کوچکی نشستیم، سه نفر سالدات هم بودند.

باری از شاه تختی تلفن کردند به اقبال السلطنه و خبر حرکت ما را به مشارالیه دادند. بعد از نیم ساعت توقف، ترن حرکت کرد. ترن اینجا قدری کوچک‌تر است از ترن راه تفلیس. قدری که ترن حرکت نمود رسیدیم به رود ارس. در رود ارس پلِ چوبی بزرگی زده‌اند که ترن از روی آن عبور می‌کند و نیز پلی هم جهت درشگه رو ساخته‌اند. این خط موقتی است، دو سال است که او را ساخته‌اند برای جنگ و بدون اجازه دولت کشیده‌اند عمده گرفتاری اقبال السلطنه به واسطه کشیدن این خط بوده است (که) مشارالیه مانع بود و نمی‌گذاشت که روس‌ها جاده را دائر نمایند. شرح گرفتار نمودن اقبال السلطنه از این قرار است: قنسول روس او را دعوت نمود به قنسول خانه ماکو، مشارالیه با پسرش رفتند آن جا. گفتند قنسول رفته است به «اشتاپل» پیش رئیس قشون، گفته‌اند شما هم تشریف بیاورید آن جا. وقتی که می‌رود به «اشتاپل» قبلاً سوارهای او را خلع

سلاح نمودند (بعد) اقبال السلطنه و پسرش عباس پاشاخان را شبانه حرکت داده از توی ماکو بردند به شاه تختی (و) از آن جا سوار ماشین نمود بردند تفلیس (و) توقیف نمودند.

به هر حال از شاه تختی تا ماکو ۵۴ «ورس» روس است و از ماکو الی با یزید که سر حد ایران و عثمانی است ۲۴ ورس است. کلیه خط راه آهن در خاک ایران است (و) طول جاده در خود ماکو ۷۸ ورس است. ولی از بایزید تا وان راه شوسه است و این راه را در مدت هشت ماه ساخته‌اند و (برای) رو کشیدن وقت نکرده‌اند. معلوم می‌شود خیلی با عجله ساخته‌اند و ابداً طراز نشده است. زمین خیلی پست و بلند است. خلاصه قدری که آمدیم از کثرت نفرت (از) سالدات‌ها آمدیم به راه روی ترن. قدری که از پل رد شدیم صحرا تغییر کرد. تمام سنگلاخ است و سنگ سیاه دارد. زمین هم پست و بلند است ولی اطراف راه تماماً زراعت است. اغلب دهات از دور نمایان بود. راه درشگه رو سابق (که) درست کرده بودند فعلاً خراب است. چند جا هم ماشین ایستاد. در توقف گاه‌های ماشین، اطاق‌های موقتی ساخته‌اند. مستحفظین راه هم از خود روسیه است.

باری هوا به شدت سرد بود. تاریکی هوا و سردی مجبور نمود برویم توی اطاق و نزد «سالدات»ها بنشینیم. در اطراف، کبک و سار زیاد دیدیم (و) در بعضی (از) گودال‌های آب، مرغابی هم دیدم. در نزدیکی جاده نی زار زیادی بود. می‌گویند خوک زیادی هم در آن جا ها می‌باشد. در استاسیون «هندوار» که رسیدیم تقریباً سه ساعت توقف نموده. علت این توقف به واسطه این بود که یک ترن بزرگی از بایزید حرکت کرده می‌آمد برای شاه تختی و در آن ترن «سالدات» زیادی بود. از شاه تختی تا ماکو سه ساعت راه است. پنج ساعت و نیم از شب گذشته وارد ماکو شدیم. از میان دو کوه بزرگ تنگی ترن عبور کرد (و) رسید به ماکو. (در) نزدیکی «واغذال» ماکو یک بلندی بود که ترن به سختی بالا می‌رفت. تمام قوّه لکوموتیو جلو را به کار برده بود و لکوموتیو دیگری در عقب بسته بودند که قوّه زیاد باشد. به هر جهت در ایوان واگن ایستاده بودم

که یک نفر شخص نظامی با نشان سرتیپی وارد شده اظهار داشت که «بنده رئیس نظمیه و اسمم شمس الدین خان» می‌باشد و از طرف آقای اقبال السلطنه با عباس پاشاخان فرزند مشارالیه به استقبال آمده‌ایم. رئیس نظمیه از خان زادگان ماکو می‌باشد.

پسر اقبال السلطنه جوانی است به سن بیست و دو ساله، با مشارالیه تعارفات رسمانه به عمل آوردیم. بعد با ایشان و رئیس نظمیه و میرزا سوار شده به راه افتادیم. قریب بیست نفرتفنگچی هم پیاده همراه بودند. رفتیم منزل اقبال السلطنه وارد شدیم. چند نفری توی اطاق نشسته بودند. عباس پاشاخان آن ها را معرفی نمود. یکی از آن ها نعمت‌الله خان امیرنویان‌ایلخانی پسر حبیب الله خان صدیق نظام نوۀ مرحوم محمود پاشا صدیق الدوله پسر مرحوم علی خان سردار است. شجاع نظام مرندی هم آنجا بود. مشارالیه بیست روز است که آمده به ماکو برای خرید گندم جهت اهالی مرند. صد خروار گندم خریده و ده خروار هم اقبال السلطنه اعانه داده است به فقرای مرند. میرزا حسن خان، میرزای اقبال السلطنه هم آنجا بود. اقبال السلطنه چند روز است کسالت دارد و از استقبال عذر خواسته بود قدری با حضرات صحبت کردیم.

پنجشنبه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبح جمعی از خوانین ماکو و رؤسای ادارات برای دیدن آمدند. میرزا آقا خان کارگزار ماکو آدم خوبی به نظرم آمد، پیرمرد ریش سفیدی است (و) مدت‌ها در اینجا کارگزار بوده است، قبلاً هم در سرحدات عثمانی قنسول بوده است، مدتی هم در بصره بوده، تا دیروز کارگزاری [1] اینجا رسمیت نداشته، دیروز بیرقی بلند کردند و جمعی را هم برای بلند نمودن و نصب کردن بیرق کاگزاری دعوت کرده بودند و قنسول روس با جمعی از اعیان حضور داشتند (و) نطق مفصلی کارگزار به نام دولت علیه ایران نمود.

۱ـ کارگزاری: نمایندگی وزارت خارجه در خارج از پایتخت

کارگزاری در عمارت‌های متعلق به اقبال‌السلطنه می‌باشد. فرامرز خان رئیس مالیه و میرزا آقا خان معاون ایشان آمدند. بعد سالار منصور داماد اقبال السلطنه، پسر نصرالله خان امیر امجد و امیر امجد پسر حبیب الله خان صدیق نظام یعنی اولاد سوّمی حبیب‌الله خان و ایشان نتیجهٔ مرحوم پاشاخان صدیق الدوله است، عباس پاشاخان هم بود. سالار منصور خیلی حرّاف است، کلاه کوچکی روی پیشانی‌اش می‌گذارد و زلف زیادی دارد و سرداری نظامی پوشیده بود (و) خیلی از خودش راضی است. نصراله خان امیر امجد سه پسر دارد، بزرگِ آن‌ها سردار منصور است، دو پسر دیگرش یکی «کامل پاشاخان» و دیگری «ادهم پاشاخان» است. کامل پاشاخان در مدرسه دارالفنون روسیه تحصیل نموده، علم حقوق و نظامی را تکمیل نموده است (و) فعلاً رفته است به قریه «قره ضیاءالدین» و نصرالله خان امیر امجد هم که پدرشان است در آن جا سکونت دارد. قریه مذکور تا ماکو ده فرسخ است. ادهم پاشاخان چند روز است (که) آمده است و مجدداً عودت می‌کند و جوانی فرنگی مآب است. باری تا یک ساعت و نیم بعد از ظهر مشغول پذیرائی خوانین بودم. اسامی خوانین ماکو از قرار تفصیل ذیل است:

این خانواده سیصد سال است که در ماکو ریاست و حکومت دارند. علی خان سردار، جدّ این خوانین است. مشارالیه شش اولاد ذکور داشته، اولاد بزرگش حاجی محمود پاشاخان مرحوم که لقبش صدیق الدوله بود. یک اولاد داشت (به نام) حبیب‌الله خانِ صدیق نظامِ مرحوم، و حبیب اللهخان چهار اولاد ذکور داشته، یکی رحمت‌الله خان که در ۹ سال قبل در جنگ مشروطه کشته شد، یکی هم سعدالله خان مرحوم است که دو سال قبل زیر آوار رفته است یکی هم نصرالله خان امیر امجد است که شرحش نوشته شد، یکی هم نعمت‌الله خان امیر نویان ایلخانی است. ابراهیم پاشاخانِ مرحوم پسر دوم علی خان سردارِ مرحوم است. ایشان دو پسر داشته است یکی امان الله خان مرحوم است که در بیست و شش سال قبل مرحوم شده است، او هم اولاد دارد، یکی فرج الله خان

اجلال السلطان است که داماد مرحوم محمد باقر خان امیر نظام است و عیالش همشیره زاده مجدالملک است. حاجی اسماعیل پاشاخان مرحوم پسر سوم مرحوم علی خان سردار است، آن مرحوم اولاد ذکور نداشته است فقط سه نفر دختر داشته است (که) یکی عیال محمد پاشاخان امیر ارفع پسر مرحوم «بهلول پاشاخان» است، (و) یکی هم عیال حسینقلی خان پسر «اسحق پاشاخان» مرحوم است (و) یکی هم عیال علی اکبر خان پسر دوم اسحق پاشاخان مرحوم است.

پسر چهارم مرحوم علی خان، سردار «تیمور پاشاخان» است که اقبال‌السلطنه لقب داشت، آن مرحوم دو اولاد بیشتر نداشت، یکی مرتضی قلی خان اقبال‌السلطنه حالیّه است یک دختر (هم) داشت که عیال امامقلی خان پسر «ابراهیم پاشاخان» مرحوم بود. بهلول پاشاخان مرحوم پسر پنجم مرحوم علی خان سردار است، آن مرحوم شش اولاد داشت، پنج نفر اولاد ذکور و یک اناث: اولادِ اولش محمد پاشاخان امیر ارفع است و رئیس فوج کوماست و خود او هم پنج پسر و نه دختر دارد. اولاد دوم بهلول پاشاخان مصطفی پاشاخان امیر پنجه است که ایشان هم چهاراولاد ذکور و نه الی ده دختر دارد و اولاد سیمی بهلول پاشاخان حاجی شجاع پاشاخانِ امیر پنجه است، او هم دو پسر و سه دختر دارد. اولادِ چهارم بهلول پاشاخان، عسگر پاشاخان است که مرحوم شده (و) یک پسر و یک دختر از او باقی مانده (است). اولاد پنجم بهلول پاشاخان، مرحوم امین پاشاخان است، ایشان هم سه پسر و یک دختر دارد. اسحق پاشاخانِ مرحوم اولاد ششم مرحوم علی خان سردار است (که) چهار اولاد داشته، دو نفر از آن ها در طفولیت مرحوم شده است دو نفر هم در جنگ‌های طایفه‌ای خودشان گلوله خورده مرحوم شده‌اند و هفت هشت نفر از اولادهای آنها اناثاً و ذکوراً باقی می‌باشند. این بود صورت اسامی خانواده علی خان سردارِ مرحوم.

باری صرف نهار کرده، ایلخانی، عباس پاشاخان، میرزا سلیمان خان منشی اقبال

السلطنه که در تبریز هم مکرر دیده بودم که از برای کارهای اقبال السلطنه می‌آید به تبریز، میرزا حسن خان هم که یکی از منشی‌های اقبال السلطنه است و جوان فرنگی مآبی است در سر نهار بودند.

یک ساعت به غروب رفتم نزد اقبال السلطنه، چون ناخوش واز سرما عاجز است و بیرون نمی‌تواند بیاید. من رفتم در عمارت اندرونی که خارج و داخل می‌باشد (و) در واقع اندرونی ایشان است برای ملاقات ایشان. عباس پاشاخان هم با من بود. نزدیک درِ عمارت که رسیدیم اقبال السلطنه استقبال نمود. ما هم دست داده تعارفات رسمی به جا آوردیم (و) رفتیم در اطاق نشستیم. اقبال السلطنه پنجاه و پنج سال دارد، ریش می‌تراشد (و) سبیل کوتاهی دارد، قدش متوسط است. تو دماغی حرف می‌زند، خیلی کم حرف و مؤدب است. چون کسل بود پالتو پوستی پوشیده بود، لباسش هم لباس معمولی فرنگی مآبی است، دستمال گردن و یقه بسته بود و به دستمال گردن، سنجاق الماس زده بود. چون مکرر به فرنگ رفته است آداب و رسومات راکاملاً اطلاع دارد. اطاق بزرگ (و) عالی، دارای کاغذهای بسیار خوبی (بود)، بخاری کاشی کار روسیه ساخته‌اند (و) یک دستگاه مبل خوبی گذاشته بودند ولی در وسط اطاق بغلی به طول اطاق، جارو لامپ‌های زیادی چیده بودند، به طوری که راه عبور مشکل بود، بعضی میزها هم در اطراف اطاق گذاشته بودند که بعضی اشیاء مختلف از قبیل ساعت‌ها، چراغ و گلدان ها و خرده ریز و عکس روی آن‌ها چیده بودند. میزی که در جلو من بود روی (آن) هم جار و اسباب سیگار و عکس زیادی گذاشته بودند. (یک) عکس مرحوم اقبال السلطنه (که) به یک وضع قدیمی انداخته بود دیده شد که، روی یک تشکی تکیه داده و خرقه ترمه پوشیده و مشغول کشیدن قلیان است و (به) وضع خوشی انداخته بود (و) در جلو من روی میز بود. یکی هم عکس جوانی خود اقبال السلطنه حالیه بود، در موقعی که سرتیپ اول بوده است. دو عکس بزرگ اقبال السلطنه حالیه هم که در فرنگستان انداخته است (بود) با

لباس تمام رسمی، حمایل «انّای» روس را انداخته. یک عکس «گراندوک» نیکلا نیکلای هم به دیوار نصب بود، یکی هم عکس پاشاخان با لباس رسمی و حمایلِ سرتیپی و درجه و نشان «سنت انا» از درجه دوم و ستاره دارِ روس. عکس مرحمتی والاحضرت اقدس اعظم را هم که در چند روز قبل ابوالحسن خان اقبال السلطان حامل بود او را هم روی صندلی گذاشته بودند (ولی) تاکنون به دیوار نصب نکرده بودند، جای (آن) را معین کرده بودند که به زودی نصب نمایند.

دو سه تابلو دورنمای ماکو و کوه اغری (هم) به دیوار نصب بود و چهار دستگاه چهل چراغ ناجور (هم) در اطاق آویزان بود.

باری اقبال السلطنه مدتی نشسته صحبت کرده، دستخط جهانمطاع مبارک (را) که شرف صدور یافته بود. نشان دادم، زیارت نمود (و) مدتی مذاکره نمودیم ولی او به هیچ وجه زیر بار این خدمت نرفته، عذرهای غیر موجه می‌آورد و راضی نمی‌شد. بعد از مذاکرات زیاد او را تا یک درجه متقبل نمودم که اوامر مبارک بندگان والاحضرت اقدس اعظم ارواحنا فداه را به موقع اجرا گذارد. تا درجه‌ای مذاکرات امروز را کافی دیده تا یک ساعت از شب مشغول گفت‌وگو بودیم (و) صرف چای و سیگار (کردیم).

اقبال السلطنه سیگار کش است، تمام اهل ماکو سیگارکش هستند، قلیان کش خیلی کم است. باری بعد برخاسته آمدم (که) بیآیم به اطاق‌های خودم. در وقت آمدن دعوت کرد که شام را با ایشان صرف نمائیم.

(باری) آمدم منزل، نماز و دعاهای شب جمعه را خوانده سه ساعت از شب گذشته رفتیم به همان اطاقی که نشسته بودیم. در ماکو عمارت‌های خوانین خیلی عالی و فرنگی ساز است، مخصوصاً بخاری‌های خوب (دارند که) کار روسیه است و تمام درهای اطاق‌ها دو دره است و شیشه‌های بزرگ انداخته‌اند (و) کاغذهای عالی در اطاق‌های آن ها دیده می‌شد، کاغذهای عالی خوب و بخاری‌های روسی با کاشی های

روسیه که خیلی مزین و عالی است.

باری عباس پاشاخان ایلخانی، میزا آقاخان کارگزار ماکو، فرامرز خان ارمنی امین مالیه و میرزا آقا خان معاون مالیه و سالار منصور، سلیمان منشی، بیوک خان نخجوانی رعیت روس که مباشرت بعضی املاک اقبال السلطنه با اوست و میرزا عزیزالله خـان، بودند. حضرات را برای خاطر من دعوت نموده بودند. مدتی نشسته از هر قبیل صحبت کردیم تا ساعت پنج از شب گذشته رفتیم سر شام. شام را روی میز چیده بودند، نشسته مشغول شام شدیم. اطاق سفره خانه هم اطاق بزرگی است (که) به قدر بیست و چهار نفر می‌توانند در آن جا صرف شام نمایند. اطاقِ سفره خانه ساده‌ای است، پرده‌های مخمل داشت و یک چلچراغ کوچک هم آویزان بود. آخرِ شام اقبال السلطنه نطقی هم کرد، جوابی هم من دادم. اقبال السلطنه قوه ناطقه‌اش بد نیست. بعد از شام آمدیم در اطاق اوّلی صرف چای کرده قدری هم صحبت کردیم. یک گرامافون خوبی دارد که شیپور بزرگی دارد. یکی دو صفحه زد (و) تا ساعت هشت از شب گذشته آن جا بودیم، (بعد) خداحافظی کرده آمدیم منزل، استراحت کردیم.

جمعه ٦ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

وضع ماکو از قرار تفصیل ذیل است: ماکو در میانه دو کوه بزرگ بلند واقع است. طرف شمال، رشته‌های کوه بزرگ خوی است، شهر ماکو در طرف کوه‌های شمالی در دامنه کوه واقع است، بالای سر شهر قدیم که قدیماً قلعه بوده است. بالای شهر ماکو یک پارچه سنگ است خیلی مرتفع و مثل یک دیوار صافی است. خود قلعه قدیم ماکو زیر یک دیوار سنگی افتاده است (و) آثار قدیمه دارد. این دیوار سنگی به طول شهر ماکو واقع است (و) خیلی مرتفع است. تقریباً دو سه هزار ذرع طول این دیوار سنگی می‌شود. ارتفاعش هم خیلی زیاد است. اصل قریه ماکو بالای شهر واقع است و زیر آن صخره

بزرگ است، مثل ایوان که در واقع روی خانه‌ها راگرفته است. در واقع مثل چتر است (و) برف و باران آن خانه‌ها را نمی‌گیرد. در آن جا بعضی خطوط هم نوشته شده است. شاه عباس صفوی ماکو را فاتح شد، آن خط را هم در آن زمان نوشته‌اند. شهر ماکو مرتبه به مرتبه (است). از زیر کمر کوه تا لب رودخانه واقع است. دو رودخانه از ماکو می‌گذرد. اسم آن «ساری سو» می‌باشد.... (و) تقریباً ۲۰ سنگ آب دارد، «قره سو» از بالای ماکو نزدیک بعضی از عمارت ها می‌گذرد. زیر کوه ماکو چند چشمه آب خوبی دارد که هر کدام به قدر یک لوله آب دارد.

عمارت‌های ماکو (را) مثل عمارات فرنگستان دو مرتبه بنا نموده‌اند، حیاط ندارند، دیوار هم چندان ندارد. در مرتبه‌ها باغچه‌ها (و) عمارت‌های تک تک ساخته‌اند، عمارت‌های عالی خوب، کاغذهای عالی خوب که در تبریز نه همچه عماراتی هست و نه همچه کاغذهائی. عمارت‌ها تمام دو دره است (و) شیشه‌های بزرگ می‌خورد. بخاری‌های کارِ روسیه، درهای عمارات غالباً در روسیه ساخته شده است و بعضی ها را هم نجّارهای روسی در ماکو ساخته‌اند. عمارات خوانین خیلی عالی و با سلیقه ساخته شده است. سایر مردم هم اغلب عماراتشان تک تک و مرتبه مرتبه است. خانه‌های رعیتی هم نسبتاً تمیز و خوب ساخته شده است و آباد است. بازار سرپوشیده ندارد ولی بازارش در یک کوچه واقع شده است. در بعضی نقاط دیگر هم تک تک دکان دارد، اغلب دکان‌ها هم کثیف است. اغلب کسبه اینجا وظیفه خور خوانین هستند و چندان کسبی ندارند (و) تمام اهل شهر نسبتاً متمول می‌باشند. کسبه هم خیلی کم است. جمعیت شهر ماکو کلیتاً هفت هشت هزار نفر می‌باشند. مجتهد یا امام جمعه، شریعتمدار، قاضی، روضه خوان، نقیب السادات در این جا هیچ نیست. کلیتاً در ماکو عمامه به سر به ندرت دیده می‌شود. ملائی دارند (و) سه چهار مسجد کوچک بیشتر ندارند که در ایام عاشورا در مساجد روضه خوانی مفصل می‌شود و از اطراف هم اهل توقع زیاد می آیند

و هر کس نذری دارد، به اندازه قوه خودش به آنها می‌دهند و می‌روند. مردمانش تماماً با هوش هستند ولی تن پرور و راحت طلب می‌باشند. پی کار نمی‌روند، جهت هم همان ثروتی است که هر کس به اندازه خودش دارد. باری راه آهن (از) لب رودخانه می‌گذرد و به قدر چهار فرسخ که بالاتر رفت به صحرا می‌رسد تا از سرحد گذشته به بایزید که خاک عثمانی است و حالا در تصرف روس‌هاست (برسد) و از آن جا به «قره کلیسا» می‌رود. از بایزید هم راه شوسه «تاوان» ساخته‌اند. اطراف (خط آهن) اغلب زراعت می‌شود و نیز اغلب خوانین برای تفرج و گردشگاه در آن جا باغ دارند. مخصوصاً اقبال‌السلطنه در یک فرسخی، باغ وسیع و عمارت عالی بناکرده است که نسبت به اینجا ییلاق است. هوای این جا در تابستان به واسطه مجاور بودن باکوه‌های سنگی بسیار گرم و بد می‌شود. مگس و پشه‌های بدی می‌گویند دارد ولی بهارش مسلماً خوب و باصفا خواهد بود. درخت‌های میوهٔ خوب در باغات خوانین است ولی خیلی کم است (و) به قدر خوراک خودشان می‌شود (و) دیگر برای فروش به جائی نمی‌برند. میوه‌جات هم از قبیل گوجه، آلبالو، زردآلو و گیلاس، به، انار هم در این جا عمل می‌آید، سیب هم دارد. خانه‌های رعیتی درخت ندارد (و) در دامنه کوه واقع است. کوه روبرو که طرف جنوبی ماکو واقع است، اسمش «سید داغی» است، بسیار بلند و (دارای) صخره‌های بدی می‌باشد (و) به هیچ وجه پیاده هم عبور نمی‌تواند بکند. کوه روبروی شهر ماکو که در طرف جنوب شهر واقع است (و) معروف به «سید داغی» است و رشته آن کشیده می‌شود به خاک عثمانی، می‌رود به خاک عثمانی، می‌رود به ارض روم و از آن جا تا به دریای سیاه و هر نقطه این کوه اسمی دارد و رودخانه فرات و دجلهٔ بغداد هم منبع آن این کوه‌هاست. نزدیکِ «قره کلیسا» منبع فرات و دجله می‌شود. صبح‌ها در جلو ماکو افتاب دیر می‌گیرد، ظهر که می‌شود دو مرتبه در پائین شهر که عمارات خوانین واقع است آفتاب می‌رود پشت کوه «سید داغی» تا دو ساعت و نیم مانده آفتاب در باغات پائین

شهر پیدا نیست و سایه می‌شود (و) مجدداً آفتاب از پشت کوه نمایان می‌شود. کلیه مالیات ماکو چهار ده هزار و کسری نقد و یک هزار و صد خروار جنس است. تلگراف خانه و پست‌خانه هیچ‌وقت در ماکو نبوده است، خوانین سابق مانع بودند که اداره جات دولتی در این جاها دائر شود. در واقع خود را مجزی می‌دانستند. چهل نفر پلیس، جدیداً اقبال السلطنه گرفته است (و) به آن‌ها حقوق می‌دهد، لباس و اسلحه هم داده است و شب و روز مشغول محافظت شهر هستند و رئیس آن ها شمس الدین خان و از خان زادگان است. در زمستان پالتوهای ماهوت فلفلی رنگی، دوخت روسیه به آن‌ها داده است. احوالات اقبال السلطنه این است که می‌نویسم: اولاً یکصد و هشتاد پارچه ملک شش دانگی دارد و تقریباً سالی چهارصد هزار تومان عایدی املاک اوست. امسال که غله ترقی نموده است و خرواری پنجاه شصت تومان خرید و فروش می‌شود دو مقابل شده است. از رمه (و) گوسفند و غیره زیاد دارد دخل ایلاتی هم زیاد دارد. در تفلیس هم یک عمارت عالی ابتیاع نموده به یکصد و پنجاه منات، وقتی که منات دو هزار بوده است. در ایروان هم خانه و مستغلّات دارد که پدر زن مشارالیه سکنی دارد، در خوی هم مستغلّات و املاک زیادی دارد. دکاکین خوی (را) روس‌ها آتش زده و غارت نموده‌اند.

(اقبال السلطنه) شب ها تا آفتاب بزند بیدار است و روزها را می‌خوابد. اگر هم بیدار باشد بیرون نمی‌آید. بسیار کم خواب است اغلب با لباس روی صندلی دو سه ساعت می‌خوابد ولی شب‌ها تا صبح مشغول کار است. منشی‌هایش را شب‌ها می‌خواهد و (به) امورات شخصی و حکومتی و ایلاتی رسیدگی می‌کند. روز(ها) از دو ساعت به غروب مانده زودتر کسی نمی‌تواند او را ملاقات نماید مشروب هم کم می‌خورد. و ماهی یک مرتبه به حمام می‌رود، آن هم عصر می‌رود. بسیار کم از منزل بیرون می‌آید، هیچ سوار نمی‌شود. از سرما خیلی عاجز است به این واسطه غالباً ناخوش و مریض است.

اگر یک روز باد بوزد ممکن نیست از اطاق بیرون بیآید. یک باغی دارد در یک فرسخی شهر ماکو (که) توی همین دره واقع است (و) ییلاق خوبی است. در آن جا عمارت خیلی مفصلی عالی بناکرده است (و) گاهی با درشگه می‌رود آنجا (و) خودش را خوب می‌پوشاند (و) به هزار زحمت می‌رود (و) تفرجی مـی‌کند (و) بـر مـی‌گردد. پسرش عباس پاشاخان هم به یک اندازه همین طور است به او هم زود سرما اثر می‌کند.

می‌گویند سالی یک هزار و دویست خروار به اکـراد جـنس مـی‌دهد، از یک خروار وظیفه خور دارد الی پنجاه خروار. سالی هم ده هزار تـومان عـیدی بـه اکـراد می‌دهد. در این مدت که در تفلیس بود به قدر چهار کرور ضرر وارد کردند. متجاوز از دویست هزار تومانِ او را رعیت‌ها خورده‌اند که هنوز نتوانسـته وصـول نـماید. خـیلی متمول است، هیچ نمی‌تواند امورات خودش را اداره نماید. باری روس هاکه ارومیه و خوی را چاپیده و آتش زدند خیلی اسباب وحشت اهالی ماکو و اقبال السـلطنه شـده است. تقریباً هفتصد هشتصد تفنگ‌چی از سرحد عثمانی که طرف مغرب است الی طرفِ مشرق که سرحد روس است و پانزده الی بیست فرسخ می‌شود گـذاشته، ایـلات هـم نزدیک هستند هر وقت لازم شود فوراً حاضر می‌شوند (و) همه دارای تفنگ‌های پنج تیر آلمانی می‌باشند (و) خیلی مواظب روس‌ها هستند و به نظامی‌های روس و قنسول رسماً اطلاع داده‌اند (که) هرگاه سالدات ها تخطی نمایند و اسباب اغتشاش فراهم بشود، دفاع خواهند نمود و جلوگیری سخت خواهد شد. به این واسطه روس هاکمال وحشت را دارند (و) باکمال نزاکت حرکت می‌نمایند، اهالی ماکو هم متوحش هستند. اقـبال السلطنه قورخانه مفصلی داشت به قدر چهار ملیون فشنگ و دو سه هزار تفنگ، (آن را) روس‌ها بردند، معذالک باز استعدادش خوب است. اکراد تبعه عثمانی و ایران سه سال است که رفته‌اند به کوه «آغری» بزرگ و تمام اموال و احشام خودشان را برده‌اند و در آن جا سکنی داده‌اند. اول قریب چهارصد، پانصد (نفر) بوده‌اند حالیه پانزده هزار نفر

جمعیت آن ها می‌شود (و) استعداد کامل دارند.

کوه «آغری» را می‌گویند (در) قدیم آتش فشان بوده. مغاره‌های زیاد دارد که هر یک از آن ها جای پانصد نفر جمعیت می‌شود. تا به حال روس‌ها چندین مرتبه به آن ها حمله برده ولی نتوانسته‌اند کاری بکنند سهل است (بلکه) تلفات زیادی (هم) داده‌اند. دو سه نفر صاحب منصب جزء از روس‌ها، داخل آن‌ها می‌باشد. (این ها) بعضی از آلات جنگی عثمانی‌ها را در بایزید غارت نموده‌اند. در آن جا روس‌ها از در مسالمت پیش آمده قند و بعضی اشیاء دیگر برای آن ها می‌برند و به فروش می‌رسانند. آن ها هم خاک روس و هم خاک عثمانی را می‌چاپند، می‌گویند اشیائی که در آن جا پیدا می‌شود در جای دیگر پیدا نمی‌شود. مخصوصاً عداوت سختی با ارمنی‌ها دارند و از هیچ چیز آن ها مضایقه نخواهند نمود، زن و بچه هر چه به دست آن ها می‌افتد می‌کشند (و) زن های ارامنه راکه خوشگل هستند می‌آورند چندی آن‌هارا نگاه داشته بعد می‌کشند ولی رعیت‌های روس که در کوه «آغری» هستند خیلی با ایرانی‌ها همراه هستند (و) به اکراد ایران تفنگ و فشنگ می‌دهند، این ها با اقبال السلطنه رابطه دارند و از ایشان حرف می‌شنوند و در موقع لزوم آن ها را به کار می‌اندازند و به آن ها گندم و غیره می‌دهند.

باری امروز هم مدتی مشغول پذیرائی بودم. ایلخانی و عباس پاشاخان و سالار منصور روزها هستند و شب را راحت می‌کنند. اقبال السلطنه معمولش این است که روزها می‌خوابد و شب ها بیدار است تا آفتاب سر می‌زند. یک ساعت از شب گذشته نهارمی‌خوردویک ساعت‌بعدش می‌خوابد، بعد بیدار می‌شود (و) نزدیک طلوع آفتاب شام صرف می‌کند بعد می‌خوابد و دو ساعت به غروب مانده از خواب بیدار می‌شود.

شنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

روزها را چون شب دیر استراحت می‌کنم به این واسطه صبح دیر از خواب بلند

می‌شوم. کلیه خوانین اینجا شب را بیدار هستند و روز را می‌خوابند. نزدیک ظهر جمعی از خوانین آمدند. چیزی که در این جا اسباب زحمت شده مسئله مبال است. از اطاق‌هائی که داریم تا مبال خیلی راه است و از توی کوچه باید عبور نمائیم، مبالش هم خیلی کثیف است، هر وقت انسان می‌خواهد برود مبال یک تشریفاتی دارد که شخص از خجالت می‌میرد. باری امروز تمامش را در منزل و در اطاق معذب بودیم عصری قنسول روس آمد برای دیدن. اسم قنسول روس «.... اف» است که در تبریز بوده، حالا چند ماه است که آمده است به ماکو، زنش هم این جاست.

یکشنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبح را رفتم حمام. خوانین از خودشان حمام دارند ولی ما حمام عمومی را قرق کرده رفتیم. این جا سه حمام عمومی دارد، یکی این است که من رفتم یکی از آن ها بالای کوه زیر کمر است که مرحوم جسین خان سردار پدر مرحوم علی خان سردار، که اجداد خوانین حالیه می‌باشد ساخته است ولی چون دور بود نرفتم. نهار را هم دو ساعت و نیم به غروب مانده می‌خوریم. باری شب را عباس پاشاخان، ایلخانی و سالار منصور بودند، شام را ساعت شش صرف نموده استراحت کردیم.

دوشنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

(امروز) ایلخانی و عباس پاشاخان آمدند منزل من، امروز در منزل یکی از گماشتگان اقبال السلطنه مهمان اقبال السلطنه هستیم. نزدیک ظهر درشگه آورده من و ایلخانی (و) عباس پاشاخان سوار شده رفتیم. روبروی عمارت صاحب خانه «باتالیون»[1] روس‌ها بود. اطاق‌های زیر زمینی ساخته‌اند و پنجره شیشه‌ای جهت روشنائی گذاشته‌اند

۱ـ باتالیون .....

(و) یک فوج سالدات روس در آن جا مسکن دارند. خلاصه قنسول و معاون ایشان که اسمش محمد علی خان است با یک نفر صاحب منصب روس و هیأت نمایندگانی که برای غله در ماکو می‌باشند دعوت داشتند. عمارت مذکور دو مرتبه ساخته شده است (و) میز نهار را در اطاق‌های تحتانی چیده‌اند و یک سفره هم دراطاق‌های بالا جهت نمایندگان و غیره انداخته بودند. تقریباً تا یک ساعت به غروب مانده سر میز بودیم. دو ساعت از شب گذشته درشگه آورده، سوار شده آمدیم منزل. در راه اسب‌های درشگه ایلخانی خیلی گه گیری می‌کردند، به زحمت زیاد آمدیم.

اقبال السلطنه مشغولیاتی برای خودش انتخاب نکرده دائماً فکر می‌کند و مشغول کار است، به قمار و ساز و غیره ابداً میل ندارد. فقط دائماً روزی چندین مرتبه پالتو و شال گردن عوض می‌کند. خیلی خودش را از سرما محافظت می‌کند. اقبال السلطنه تا ساعت شش و هفت در آن جا بود و شام را هم در آن جا صرف نمود.

سه شنبه دهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبحی پسر امیر ارفع از طرف پدرش آمد به دیدن. امیرارفع چندی است که مبتلا به نقرس شده است و نمی‌تواند حرکت نماید. مشارالیه خیلی متمول است کم تر از اقبال السلطنه در مکنت نیست. بعد وثوق الملک که فعلاً کارگزار خوی است و چندی قبل هم‌در آن جا حکومت داشت، آمد به دیدن. مشارالیه از طرف کمیسیون آذوقه شهر تبریز برای ریاست کمیسیون آذوقه ماکو منتخب شده است، شخص بدی به نظرم نیآمد.

عصری رفتم منزل ایلخانی برای بازدید، اطاق‌های مزّین خوبی ساخته. گل‌های.... قشنگی توی اطاقش بود «گراندوک نیکلا نیکلای»، یک قوطی سیگار طلای الماس نشان با یک ظرف چینی شراب خوری میناکاری خیلی نفیس به مشارالیه یادگار داده، آورد تماشا کردیم. خلاصه از آن جا برخاسته رفتیم منزل سالار منصور. عمارت ایشان

نزدیک به عمارت اقبال السلطنه می‌باشد. عمارت مشارالیه خیلی خوب ساخته (شده) است. سر سرای آن عمارت از چوب ساخته شده، طالار بزرگی ساخته‌اند (و) از روی عکس‌های تخت جمشید در آن جا نقاشی کرده‌اند. کاغذهای اطاق بسیار عالی بود. امروز اطاق «اشتابل» روس‌ها آتش گرفته و به کلی سوخت، عقیده عموم بر این است که رؤسای «اشتابل» عمداً مرتکب این عمل شده‌اند (و) به واسطه این که به حساب آن ها رسیدگی نشود این کار (را) کرده‌اند. تمام دفتر و غیره سوخته شد.

چهارشنبه یازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

شب ها از حیث خواب به من بد می‌گذرد زیراکه از منزل ما تا جاده ماشین، تقریباً یکصد قدم بیشتر فاصله ندارد و اتصالاً ماشین در ایاب و ذهاب است، این است که به واسطه سوت آن و صدای چرخ‌ها، خواب ما را حرام کرده است. از طرف دیگر صدای اتومبیل و دوچرخه روس‌ها که اتصالاً از کوچه پشت اطاق‌ها می‌گذرد اسباب زحمت ما شده‌اند باری امروز صبح رفتم به دیدن مصطفی پاشاخان که یکی از خوانین است. در آن جا فرمانی بود که از طرف شاه سلطان حسین صفوی اعلی الله مقامه صادر شده بود سواد آن را در این جا نقل می‌کنم:

مهر فرمان: بندهٔ شاه ولایت

فرمان همایون شد آن که: در این وقت غازیان بیات و غیره و ملازمان و مستحفظین قلعه ماکویه و ساکنین آن جا به عرض رسانیدند که در ایام نواب گیتی‌ستان فردوس مکان جمعی کثیر از جماعت بیلت که در ولایت عراق و غیره ساکن بودند مقرر

شده بود که به ولایت آذربایجان رفته در الکاء[1] آنجا سکنی اختیار نمایند و از آن جمله موازی سیصد خانوار که اجداد و آباء ایشان بودند به قلعه ماکویه مأمور شدند که نزد مرحوم خانعلی سلطان حاکم قلعه مذکوره رفته، یکصد و پنجاه خانوار به خدمت مستحفظی و قراولی قلعه مزبور به خدمات مرجوعه حکام آن جا قیام واقدام نماید و از تاریخی که آن جماعت به امیر مزبور مأمور شدند الی الان، اباعن‌جداً به نحو مقرر محافظت و کشیک و قراولی قلعه مزبور و خدمات مرجوعهٔ حکام آن جا را به تقدیم رسانیدند و آن چه به هر جهت از اخرجات و استصوابات و عوارضات در الکاء مزبور سانح و واقع شد به حواله و توجیه حکام آن جا مهم سازی نموده در هیچ وقت با سایر جماعت بیات در اخراجات شریک نبوده‌اند و در این اوقات بعضی از جماعت ایل مزبور که ساکن ایروان‌اند مبلغی به غیر حق به جبر و تعدی از ایشان به خلاف حساب مزاحمت می‌رسانند و استدعا نمودند که به عهده وزیر آذربایجان مقرر گردد که به حقیقت امر رسیده، رفع جبر و تعدی جماعت مزبور نموده آن چه به غیر حق و حساب از ایشان گرفته باشند مقرر دارد که مهم سازی نمایند، بنابراین مقرر می‌داریم که وزیر آذربایجان به حقیقت مقدمات معروضه رسیده و هر گاه به نحوی که عرض نموده‌اند واقعی وجماعت مزبور از عهده اخراجات حسابی خود به حواله حاکم بیرون آمده باشند، نگذارند که بعدها جماعت بیات ساکن ایروان به خلاف حساب مزاحمت به حال جماعت مزبور ساکن ماکویه رسانیده آن چه به هر جهت، به غیر حق و حساب از ایشان گرفته باشند، مقرر دارند که مهم سازی نمایند و در هر بابت آن چه موافق حق و حساب است معمول و مرتب داشته مجال تخلف ندهد و امدادی که لازم باشد عليجاه بیگلربیگی الکاء خجور سغد به تقدیم رساند و در عهده شناسند. تحریراً فی جمادی الثانی سنه ۱۱۱۷.

۱ـ اُلکا: ناحیه ـ سرزمین

در ظهر ورقه چندین مهر و طغرا داشت از جمله دو طغرای آن به این عبارت و القاب بود: (عالیجاه اعتضادالسلطنه، عالیجاه اعتماد السلطنه) خلاصه از آن جا برخاسته رفتیم منزل حاجی شجاع پاشاخان صمصام الممالک برای بازدید، اطاق‌های خوبی ساخته است و مبل خیلی شیکی داشت. بعد رفتم بازدید اجلال السلطان بعد آمدیم منزل سالار منصور. بعد نهار صرف نموده قدری استراحت کردم. شب (را)هم رفتم پیش اقبال السلطنه (و) مدتی آن جا بودم بعد آمدم منزل شام صرف نموده استراحت کردم.

دیشب زلزله سختی شد که تاکنون ندیده بودم. تقریباً ساعت هشت از شب گذشته این امر واقع شد. خیلی متوحشانه از خواب برخاستم.

پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبح رفتم قنسول خانه روس برای بازدید. عمارت قنسولگری متعلق است به محمد علی خان. بنای خوب قشنگی به پاکرده است، از عمارت سایر خوانین بهتر ساخته است. چنداطاق عمارت متعلق به تلگراف خانه و پست خانه روس است. خیلی جای با صفائی است.

عصری به اتفاق سالار منصور و میرزا عزیزالله خان رفتیم بالای کوه که قلعه قدیم ماکو در آن جا بوده است. بعد رفتیم به تماشای قلعه، خیلی جای غریبی است. ارتفاع این کوه تا زمین قلعهٔ قدیم ماکو تقریباً هزار ذرع می‌شود. در کمر این کوه مغاره زیادی است که خوانین سابق در آن جا مقصّر نگاه می‌داشتند و بعضی ها در آن جا پول می‌گذاشتند (و) در حقیقت خزینه آن ها بوده است در آن جا چشمهٔ آبی هم دارد از قراری که اظهار داشتند سابق بر این حاکم ماکو مقصر جانی را از بالای کوه مذکور می‌انداخت پائین! آن بدبخت چه می‌کشید!!

خلاصه خوانین در سابق تماماً آن جا مسکن داشتند، عجالتاً چند عمارت در آن جا

بیشتر نیست. یکی از آن عمارت‌ها متعلق به اولاد اکرم الدوله مرحوم است که در روی سنگ ساخته‌اند. خیلی جای با صفائی است، چشمهٔ آبی هم در آن جا جاری است و بقیه به کلی خراب شده است پلی هم از چوب که از قدیم بوده، در آن جا دیدم. خیلی جای تماشائی است. زمانی که شاه عباس صفوی این قلعه را فتح نمود چند شعری به مناسبت این جا گفته و در روی سنگی که به کوه نصب است نوشته‌اند، چون خواندن به واسطهٔ سائیده شدن مشکل بود قراز شد نسخهٔ او را بیاورند. بعد خواهیم نوشت.

شب را به مناسبت دعوتی که اقبال السلطنه نموده بود رفتیم آن جا. قنسول روس با خانمش و چند نفر از صاحبمنصبان روس و کارگزار خوی و ایلخانی و کارگزار ماکو و امین مالیه و عباس پاشاخان و سالار منصور به شام دعوت داشتند. در سر شام قبلاً اقبال السلطنه نطقی کرد بعد قنسول روس نطقی کرد در آخر هم من نطقی کردم. سر شام خبر آوردند که از «شاه تختی» به وسیله تلفن اطلاع داده‌اند که مکرم الملک از تبریز می‌آید به ماکو. اقبال السلطنه یک دستگاه تلفن دارد که هم با شاه تختی حرف می‌زند و هم با بایزید. از هر طرف که مسافری بخواهد به ماکو بیآید فوراً به مشارالیه اطلاع می‌دهند واین به مناسبت دوستی است که با شاهزاده پرویز میرزا نوهٔ بهرام میرزا دارد. مشارالیه رئیس راه ماکوست از شاه تختی الی با یزید. خلاصه امشب را قنسول و اقبال السلطنه خیلی متوحش می‌باشند زیراکه یک دسته از قشون متمرد روسیه با اسلحه از خط جنگ با یزید می‌آیند که بروند تفلیس. می‌ترسند که مبادا در ماکو اسباب زحمت شوند. سابقاً اقبال السلطنه با قنسول و رئیس راه آهن قرار گذاشته است که ماشین در باکو بیش از پنج دقیقه معطل نشود و همین طور هم عمل کرده‌اند امشب بر عده مستحفظین افزوده شد. تمام خوانین زادگان هم مسلح شده تاصبح کشیک دادند. به هر حال ساعت هشت از شب گذشته آمدیم منزل و استراحت کردم. یک ساعت به صبح مانده مکرم الملک وارد شد، من بیدار شدم (و) فوری با مشارالیه صحبت کردم، از ترتیبات تبریز و ورود

حاجی احتشام السلطنه اظهار داشت. (مکرم الملک) از طرف کمیسیون آذوقه، به ریاست کمیسیون حمل غله ماکو آمده است.

جمعه سیزدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

کارگزار خوی و امین مالیه آمدند. قدری با آن ها صحبت کردیم. شب ایلخانی از ما دعوت نمود رفتیم. آن جا قنسول روس و رئیس «اشتابل» و اقبال السلطنه و مکرم الملک (و) وثوق الممالک با هیأت کمیسیون آذوقه و کارگزار و امین (مالیه) و سالار منصور (و) عباس پاشاخان دعوت داشتند. نطق‌های مفصلی سر میز نمودند. اطاق سفره خانه خیلی عالی با شکوهی داشت، اسباب میز هم خیلی خوب بود. خلاصه تا ساعت هشت آنجا بودیم با مکرم الملک آمدیم منزل (و) استراحت کردیم. مکرم الملک هم در منزل من منزل نمود، آمدن مشارالیه برای تنهائی من خیلی افاقه است و مصاحب خوبی هستند

شنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

عصری برای سوار، رفتم پیش اقبال السلطنه، به واسطه این که: چندی است مشارالیه اظهار می‌داشت «امروز سوار حاضر می‌شود، فردا حاضر خواهد شد!» ناچاراً سخت با ایشان صحبت کردم. گفت: «سوار حاضر است چیزی که اسباب معطلی است مسئله حقوق آنهاست.» من در جواب گفتم دولت مسلماً به آن ها حقوق خواهد داد و اظهار داشت: چون امروز مملکت گرانی است و قیمت علیق و سایر اجناس خیلی ترقی نموده است نمی‌توان کمتر از روزی دو تومان به سوار حقوق داد. حال باید دانست که دولت می‌دهد یا خیر؟ گفتم تاکنون دولت به این میزان به احدی از نظامیان و مستخدمین نداده است و نخواهند داد و گذشته از این از سوارهای «قراداغی» احضار و مأمور

شده‌اند، هر چه برای آن ها حقوق معین شده است از همان قرار به سوارهای شما هم خواهند داد. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد قرار شد که مجلسی با حضور کارگزار و امین مالیه و مکرم الملک و وثوق الملک و هیأت نمایندگان حمل غله تشکیل داده در این خصوص مذاکره (کرده)، رأی انجمن را به والاحضرت اقدس ولایت عهد، راپرت نمایم و هر چه دستورالعمل دادند اجرا شود. دو ساعت از شب گذشته همه را حاضر نموده رفتیم پیش اقبال السلطنه حضرات بعد از مدتی گفت‌وگو مخارج یک نفر سوار را از روی نرخ امروزَ به روزی پانزده قران حساب نمودند. سه قران آن را به هزار زحمت کسر کردم، باقی به روزی دوازده قران تخمین شد. شرح واقعه را به حضور مبارک والاحضرت اقدس ولایت عهد عرض نمودم.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

صبحی با مکرم الملک رفتیم لب رودخانه گردش کردیم. رودخانه در گودی واقع (است)، و قدری بالاترکه می‌رود تنگ تر و گودتر می‌شود جادهٔ آهن هم نزدیک به رودخانه است (و) تقریباً ده قدم فاصله دارد. از آن جاکه مراجعت کردیم سرِ راه کارخانه الکتریکی که تازه اقبال السلطنه بناکرده است تماشاکردیم. نصف اسباب او را واردکرده‌اند و بقیه هنوز در تفلیس است. خلاصه آمدیم منزل. بعد اقبال السلطنه آمد، مدتی صحبت می‌کردیم.

دوشنبه ١٦ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز تمام را در منزل بودم. از حیث منزل خیلی بد می‌گذرد زیراکه یک اطاق متعلق به ماست که هم سفره خانه و هم خوابگاه و هم سالن است. به هر جهت امروز سید روح خان که یکی از اجزاء کمیسیون است رفت به جلفاکه برای حمل غله یاکمیسیون

آذوقه نیز مذاکره نمایند و میرزا آقا خان معاون مالیه هم رفت با یزید. می‌گویند در آن جا روس ها گندم و برنج زیادی دارند و می‌فروشند او هم رفت برای خرید و ما هم قاصد مخصوص روانه تبریز نمودیم.

خوانین (ماکو) بیش از یک روز منزل من نیآمدند و باعث نیآمدن آن ها این است که با اقبال السلطنه ضد هستند. خلاصه این است که از هر حیث بد می‌گذرد.

همه شب اهالی ماکو به واسطه رفتن قشون متوحش هستند. بعضی شب ها که زیاد قشون می‌رود اهالی استعداد خودشان را زیاد می‌کنندو بعضی شب ها که کم تر می آیند قدری ساکت می‌شوند در هر حال (وحشت) دارند.

سه شنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز بر حسب دعوتی که حاجی شجاع پاشاخان صمصام الممالک کرده بود رفتیم منزل مشارالیه. قبل از رفتن به مهمانی بعضی کاغذجاتی که برای تبریز نوشته شده بود به توسط قاصد ادارهٔ مالیه فرستادیم که بفرستند تبریز. خلاصه مدعوین از این قرارند: مکرم الملک، وثوق الممالک، هیأت حمل غله و کارگزار، امین مالیه و مصطفی پاشاخان و جمعی دیگر از خوانین ماکو، در حقیقت دسته‌ای که بر ضد اقبال السلطنه هستند در آن جا دعوت داشتند میز مفصلی چیده بودند، خیلی عالی و باشکوه بود. خوراک های مأکول خوبی تهیه نموده بود. در سر میز هم مصطفی پاشاخان که بر حسب سن بر سایرین تقدم دارد، سه مرتبه نطق‌های آتشین کرد خیلی خوش گذشت (و) تا یک ساعت به غروب آن جا بودیم. بعدآمدیم منزل شب را هم رفتم نزد اقبال السلطنه (و) تا ساعت پنج با ایشان صحبت می‌کردم.

خوانین از کوچک و بزرگ شب ها دوره دارند (و) هر شبی منزل یکی جمع می‌شوند و قمار می‌کنند. بزرگ‌ها علیحده هستند و اولادهای آن ها علیحده دوره دارند. بازار قمار رواج است.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز صبح هوا مشغول باریدن بود، برف خَوبی می آمد. خیلی باعث خوشوقتی من شد. امیدوارم انشاءالله این رحمت الهی در همه نقاط ایران نازل شده باشد. عصری با مکرم الملک و میرزا رفتم منزل اجلال السلطان حمّام. حمام کوچک خوبی تازه ساخته است. نظافت این خانه بر خانه‌های سایر خوانین سبقت دارد، علت این است که عیال اجلال السلطان طهرانی و همشیره زاده مجدالملک است و سلیقه آن ها معروف است، به این واسطه دستگاه این هااز هر حیث تمیز و نظیف است.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز تمام را در منزل بودم. کوه‌های اطراف را مه گرفته و برف هم می‌آمد. سالدات ها روس اسباب خرازی و تفنگ و لباس و دوربین می‌آوردند و می‌فروشند معلوم نیست که از کجا غارت کرده‌اند بعضی از آن ها را آورده تماشا کردیم، چون بودجه اقتضا نمی‌کرد چیزی نخریدم ولی مکرم الملک یک پالتو خوبی اتبیاع نمود به هشتصد و پنجاه منات.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

تمام روز را در منزل بودم. صبحی فرامرز خان ارمنی امین مالیه ماکو آمد اینجا. مشارالیه خویش است با نظر آقای ارمنی که وزیر مختار فرانسه از طرف ایران بود و نریمان خان که وزیر مختار اطریش بود. بعد ایشان رفتند. عصری یک نفر عکاس روس آمد و یک شیشه عکس با مکرم الملک و ادهم پاشاخان و شمس الدین خان رئیس نظیمه و میرزا انداختیم (و) یک آلبوم که تمام (عکس) ماکو و غیره بود از او خریدم به دویست منات. شب را هم ایلخانی آمد. مشارالیه فردا می‌رود به تفلیس. از قراری که

تحقیق شد خوانین ماکو قبل از جنگ قریب دو میلیون منات در بانک تفلیس گذاشته‌اند. اقبال السلطنه و ایلخانی بیشتر از سایرین پول داده‌اند مشارالیه می‌رود برای این که بتواند پول را وصول نماید و نیز در صدد هستند که خط آهن ماکو را بخرند و پول بانک را حواله نمایند ولی خود ایلخانی اظهار داشت که هفتاد و پنجهزار تومان به بانک تبریز داده‌ام و حواله بانک تفلیس گرفته‌ام که عامل من عمارتی بخرد. فعلاً بانک تفلیس می‌گوید دولت قدغن کرده است به کسی پول ندهیم. می‌روم که شاید قراری در این خصوص با بانک بدهم. خلاصه وداع نمود و رفت.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز هوا صاف است و کوه‌ها مه داشت و خیلی هم سرد بود. حوصله مان از بس که سرآمده بود خواستیم سوار شویم و تفرجی کنیم. دره ماکو راگرفته سربالا (به) طرف مغرب راندیم. قدری که رفتیم بالا رسیدیم به محله ارمنستان. ده بیست خانوار رعیت ارمنی، محلّه علیحده دارند. از آن جاگذشته، درشگه دو جا از روی جادهٔ آهن گذشت از روی دو سه (پل) گذشتیم، رودخانه هم خیلی تنگ و گود شد. اول صحرا که رسیدیم «باغچه جو» ییلاق اقبال السلطنه نمایان شد که در زیر کوه برفی بزرگی واقع است. قصد مان بر این شد که برویم آن جا را تماشا کنیم. دست چپ هم در دامنه کوه دو ده بزرگی است که یکی «قلعه جو» و دیگری «سلطان آباد» که و متعلق به اجلال السلطان است. در سلطان آباد بالای در سر تپه عمارت دو مرتبه بسیار عالی نمایان بود. به قدر نیم ساعت که رفتیم رسیدیم به سلطان آباد تقریباً سی چهل خانوار در این جا ساکن هستند باغات خوبی هم دارد. از اینجا کوه آغریِ کوچک خوب نمایان بود ولی آغری بزرگ به واسطه ابر و مه دیده نمی‌شد. «قلعه جو» طرف دست چپ همین ده در توی «درّه» واقع است. در این جا روس‌ها جا ساخته‌اند (و) عمارات زمینی درست کرده و یک عده منزل

دارند عمارت خوبی هم روی تپه بنا شده است و صاحب منصبان در آن جا منزل کرده‌اند. از دور هم نمایان بود که مبل و اسباب آنجا خوب است. اتومبیل و عرابه زیادی مالِ روسها (را) دیدیم.

(باری) به زحمت رسیدیم به «باغچه جو». باغچه جو در یک «درّه» کوچکی در زیر کوه سختی واقع شده است و ییلاق اقبال السلطنه می‌باشد (و) ده بالاتر از باغ واقع است و به قدر شصت هفتاد خانوار جمعیت دارد و اهل این ده از عوارضات اربابی از هر جهت معاف هستند. دو نفر رعیت را دیدم، اظهار داشتم که مباشر این باغ کیست بگو بیآید! درِ باغ را باز کند، ما منتظر نشدیم قدری پائین تر از در باغ دیوار نبود از آن جا داخل باغ شدیم. عمارت رو به مشرق دو مرتبه خیلی عالی مفصلی دارد. خواستیم برویم عمارت را تماشا کنیم درش بسته (بود) و مهر کرده بودند ولی از قراری که اظهار داشتند تمام اسباب و مبل این عمارت را اقبال السلطنه خودش از فرنگ وارد نموده (است) و هر اطاقی مبل و کاغذ و پرده‌اش یک رنگ است، افسوس که ندیدم ولی عمارت یکپارچه به رنگ بنفش است. درهای بیرونش طرح قدیم است، آینه کاری و گچ بری خوبی کرده‌اند، در بالای عمارت دورتادور گلدان‌ها و مجسمه‌ها که اغلب جای چراغ و گل است ساخته‌اند. جلو عمارت دو طبقه (و) مرتبه به مرتبه است که جای گل کاری است (و) در آن مرتبه‌ها حوض‌ها و فواره‌ها جای گل کاری (هست) و یک «پاویون» چوبی از سنگ و چوب دارد. پشت این عمارت دو طرف دیوار کشیده‌اند و مرتبه به مرتبه است و در چدنی (و) آهنی دارد فوارهٔ بلندی در بهار می‌پرد و لوله های آهن به توی حوض خانه کشیده‌اند و یک عمارت دیگری که دارای چهار، پنج اطاق دو مرتبه است ناتمام مانده (و) خیلی مختصر و مفید است و به وسیله درهای سمت باغ خیلی باشکوه است. این باغ از آب «دسو» مشروب می‌شود و تابستان بیش از سه چهار سنگ آب ندارد ولی بهار زیاد می‌شود، پایه‌ها و گلدان‌ها از سنگ ماکو است و خوب حجاری کرده‌اند، شبیه

است به سنگ‌های معدنی فرنگ. هفت هشت نفر از پیاده تفنگچی‌ها همیشه برای مستحفظی عمارت آن جا هستند. (باری) سوار درشگه شده از راه اصلی «باغچه جو» مراجعت کردیم. از دور طرف مغرب کوه‌های «او حق» پیدا بود. فعلاً علیقلی خان سالار همایون که رئیس سوار «او حق» است به ماکوئی ها اعتنائی ندارد و مجزی می‌باشد. خلاصه آمدیم منزل. عصری هم اقبال السلطنه آمد و تا نیم ساعت از شب گذشته صحبت می‌کردیم.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز تمام را در منزل بودم (و) حالم کسل بود. در این جا حکیم پیدا نمی‌شود یک زن طبیبه روس هست (که) اولاً چیزی نمی‌داند ثانیاً دوا ندارد! میرزا هم کسالت داشت. خیلی متفکر بودم که اگر خدای نخواسته کار قدری سخت شود چه باید کرد؟ غریب این است که اقبال السلطنه متمدن و متمول هم نه حکیم دارد و نه دوا و نه دواخانه شخصی! خلاصه هر طور (که) بود به امساک خود را معالجه نمودم

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

عصری دو نفر از معارف خوی آمدند به ماکو (و) اظهار داشتند که حکومت به واسطه ضدیتی که با قنسول روس داشتند و قنسول می‌خواست به او صدمه وارد نماید از خوی فرار نموده است. حضرات قبل از آمدن به ماکو رفته بودند نزد امیر امجد و از او کمک و استعانت می‌خواستند که استعدادی بفرستد و خوی را محافظت نماید. مشارالیه به حضرات اظهار داشت که شما بروید به ماکو (و) تفصیل را به اقبال السلطنه بگوئید هر گاه ایشان صلاح دانستند بعد من اقدام می‌نمایم. فعلاً اقبال السلطنه، کامل پاشاخان پسر امیر امجد (را) که جوان تحصیل کرده باکفایتی است با سی نفر سوار فرستاد به خوی که

عجالتاً ما بین قنسول و اهالی را صفا داده شهر را امن نماید تا این که از طرف اولیای امور دستورالعمل برسد.

سه شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

در سه فرسخی ما یک کلیسا می‌باشد که خیلی قدیم است و معروف به «قره کلیسا» می‌باشد. این قره کلیسا غیر از آن قره کلیسا است که در خاک عثمانی است. در این کلیسا اسباب عتیقه زیادی (وجود) دارد و زمانی که اقبال السلطنه را به روسیه برده بودند سه دهِ ایشان را که نزدیک به قره کلیسای مذکور می‌باشد ضبط نموده‌اند و ارامنه می‌گویند که این دهات وقف کلیسا می‌باشد. یک کلیسای دیگر هم در جلفا می‌باشد که در آنجا هم اسباب عتیقه قدیم زیاد است، من جمله دو قبضه از تفنگ‌های شمخال که مالِ مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه بود، در آنجا هست. خلاصه روس ها به کلی خطوط جنگی را تخلیه نموده و رفته‌اند، حتی گمرکات زنگنه که اوّل خاک روس است و نزدیک «قنبر کندی» و اوّل خاک عثمانی است و عرب، تمام را تخلیه نموده رفته‌اند. خیلی معروف است که قشون ارامنه به خطوط جنگی می‌آیند و آن ها مقصودشان این است که برای استقلال خودشان اقدامات نمایند و شهرهائی که سابقاً مالِ ارمنستان بوده آن ها تصرف نمایند. هر گاه دولت در این باب اقدامات جدی نکند بعداً اسباب زحمت خواهند شد. خلاصه عصری با مکرم الملک و میرزا رفتیم تا «واغدالِ» ماکو (و) قدری گردش کردیم، از چوب ساخته‌اند و خیلی عالی بود. یک کارخانه آهن سازی کوچک هم دائر بود (که) چند نفر عمله (در) آن جا کار می‌کردند و شبیه ژاپنی‌ها بودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز در راه دیدم هیزم بارگاو کرده‌اند، معلوم شد هیزم اینجا را از جنگلی که تا

ماکو شش فرسخ راه است می‌آورند و خوانین و اهالی پول نمی‌دهند و به طرز فرنگ اینجا معمول است که گاو را همه قسم بار می‌کنند. شب را هم رفتیم پیش اقبال السلطنه.

پنجشنبه ۲٦ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز منزل مصطفی پاشاخان دعوت داریم. نزدیک ظهر رفتیم آنجا. شاهزاده کاظم میرزا، برادر شاهزاده محمود میرزا که اولاد بهمن میرزای مرحوم می‌باشد آن جا بود. مشارالیه تاکنون به ایران نیآمده بود. چون دخترهای خوانین ماکو در تفلیس و ایروان تحصیل می‌کنند و دو دختر مصطفی پاشاخان هم آنجا بودند به واسطه اغتشاش روسیه شاهزاده آن ها را آورده است که چند روزی در ماکو باشند بعد بروند. مشارالیه ژنرال (مایر) است و نشان‌های بزرگی از دولت دارد و در تمام جنگ‌های روسیه بوده است (و) فعلاً از خدمت معاف است. مشارالیه شش اولاد دارد، یک اولاد کوچکش همراه بود و اسم او داراب میرزا است، پسر بزرگش در «اداره ماشین» پطروگراد مستخدم است و یک دخترش را هم داده است به قاضی تفلیس که سنی می‌باشد و مشارالیه در بانک بادکوبه مستخدم است. به هر جهت قنسول روس و کارگزار و امین مالیه و مکرم الملک و وثوق الممالک و جمعی دیگر از خوانین و غیره بودند (و) تقریباً سی نفر در سر میز نهار خوردند، خیلی میز عالی تمیز باشکوهی چیده بودند و غذاهای مأکول خوبی تهیه شده بود. سر میز از طرف مصطفی پاشاخان (و) بیوک خان که مباشر املاک اقبال السلطنه می‌باشد نطق‌های مفصل شد تا یک ساعت و نیم به غروب سر میز بودیم. خیلی خوش گذشت.

جمعه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

از قراری که می‌گویند مرض آبله در این جا شدت دارد و هر طفلی (را) که مبتلا

می‌شود فوراً هلاک می‌کند.

این اشعار را زمانی که شاه عباس ثانی قلعه ماکو را فتح می‌کند می‌دهد در روی سنگی که به کوه نصب است می‌کنند.

این قلعه که قلعه قبان بود — ضرب المثل همه جهان بود
عباس شد آن که دولت فر — هر روز ز روز او قران بود
فرمود خراب این مکان را — چون خانه مکر مفسدان بود
از ضربت تیشه دارِ گردون — سنگش به همه طرف روان بود
باغات قلاع کوه عرضش — در عرض دو ماه بی نشان بود
هر کار که کرد اکبر از صدق — چون نقش به سنگ در جهان بود
از پیر خرد سؤال کردم — تاریخ غنب[1] برای آن بود

(که) تاریخ آن می‌شود ۱۰۵۲ قمری (و) منظور از اکبر گویا شاعر باشد.

یوم شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز با میرزا رفتیم بالای کوه سمت شمال برای گردش. با اسب ممکن نیست بالای این کوه بروند، خلاصه تا نزدیک دیواری که سابقاً شرح او را نوشته‌ایم رفتیم خیلی جای تماشائی خوبی است. از آنجا مراجعت نموده آمدیم منزل شجاع نظام مرندی. از قراری که اظهار داشتند عیال مصطفی پاشاخان که اسم او شاه بگم خانم است، همشیره حسین خان قراباغی و ژنرال است مشارالیها عالمه است و چند زبان خارجه را تحصیل نموده، دخترهای مصطفی خان و سایر خوانین هم می‌روند در تفلیس تحصیل می‌کنند، مدرسه‌ای هم در ماکو اقبال السلطنه دائر نموده (که) تقریباً یکصد نفر شاگرد در

۱ـ غنب: بحروف ابجد مساوی ۱۰۶۲ است.



حاجی محتشم‌السلطنه در بدو ورود جلب توجه والاحضرت را به خودشان نموده‌اند و این مژده‌ای بود که بلانهایت خوشوقت شدم، چون همیشه عرض کردم کسی که جلب توجه والاحضرت را از هر حیث به خود نماید فقط حاجی محتشم‌السلطنه است.

آن جا تحصیل می‌کنند، نصف مخارج آن ها را اقبال السلطنه می‌دهد و بقیه مخارج را سایرین می‌دهند، مخصوصاً من تأکید نمودم که آن ها را مشق نظامی بدهند و قبول هم کردند که اقدام نمایند. از قراری که بعد تحقیق شد تمام مخارج را اقبال السلطنه می‌دهد.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز از منزل جائی نرفتم، شب هم کم کم برف می‌آمد، خیلی حالم کسل و افسرده بود به واسطه این که از طرف والاحضرت و اهل البیت تقریباً یک ماه است بی اطلاع هستم. خیلی باعث خیالات شده است. در ماکو کشیدن تریاک و حشیش خیلی متداول و بیشتر خوانین زاده‌ها مرتکب هستند، خیلی بد عادتی برای آن ها پیش آمده است. اسامی خوانین زادگان از این قرار است: امیر ارفع پنج اولاد ذکور دارد: مدحت پاشاخان امیر پنجه رئیس فوج ماکو، ابوالحسن خان، شعبان خان، نوروز علی خان، شهاب الممالک، علینقی خان.

مصطفی پاشاخان چهار اولاد ذکور دارد، علی خان نصرالملک، سیف الدین خان، عنایت الله خان، جعفر خان. صمصام الممالک یک نفر اولاد ذکور دارد، کاظم خان. اجلال السلطان سه اولاد ذکور دارد: علی رضا خان، غلامحسین خان، غلامعلی خان. ایلخان هم یک نفر اولاد ذکور دارد که علیقلی خان می‌باشد. اکرم الدوله مرحوم پنج اولاد ذکور دارد: سالار اکرم، صفرعلی خان، نظرعلی خان، عبدالرزاق خان، فیض‌الله خان.

تاکنون معمول نبوده است که به دختر ارث بدهند، اینک دو سال است که معمول نموده‌اند. در حقیقت حکم الهی را اجرا داشته‌اند و نیز یک عادت غیر مشروعه دیگر در میان آن‌ها متداول می‌باشدو آن این است که باید دخترهای خوانین را به خوانین زادگان شوهر بدهند و به غیر نمی‌دهند به این واسطه غالب دخترهای خوانین در خانه‌های پدرشان مانده‌اند.

دوشنبه سلخ شهر ربیع الاول ۱۳۳٦

امروز چون عید سال نو روس‌ها بود با اقبال السلطنه رفتیم به قنسول خانه. اخباراتی که قنسول اظهار می‌داشت این بود که دو نفر از رؤسای بالشویک ها را کشته‌اند و مجلس صلح هم در یکی از شهرهای روسیه چند روز است (منعقد) شده و به سایر دول متفقین هم اعلان نموده‌اند که تا ده روز دیگر هر گاه میل دارید برای صلح حاضر شوید والاّ صلح انفرادی خواهیم کرد.

عصری توسط قاصد خوی، کاغذی از تبریز رسید ولی دستخطی از طرف والاحضرت زیارت نشد. اخباراتی که از تبریز نوشته بودند این بود که روز ۱٦ در میدان مشق غلامحسین خان رضا زاده و سرتیپ زاده و حاجی خان که یکی از «آکتر»های تبریز می‌باشد و شغل این حضرات آشوب طلبی (است) و هر روز یک لباس می‌پوشند، در میدان مشق متینگی داده‌اند (و) گویا بعضی نطق‌های بر ضد قانون مشروطه نموده‌اند و از آن جا با بیرق‌های قرمز (که) علامت انقلاب است، به تلگراف خانه رفته بوده‌اند که بر علیه میرزا عبدالله خان رئیس نظمیه اقدامات نمایند، این خبر که به محتشم السلطنه می‌رسد فوراً یکصد نفر قزاق خبر می‌کنند و دور تلگرافخانه را می‌گیرند. اطراقی‌ها به مجرد دیدن قزاق فوراً فرار می‌کنند و چند نفر مرتکبین را دستگیر نموده در نظمیه توقیف می‌نمایند و دو سه نفر آن ها را تازیانه می‌زنند. سرتیپ زاده هم در منزل ایالت متحصّن شده است.

در این چند شب چند نفر از آشوب‌طلب‌ها را گرفته‌اند و فعلاً شهر تبریز منظم و خوب است روز عید مولود هم سلام باشکوهی در حضور والاحضرت اقدس منعقد شده است و ترتیبات جدید خوبی بوده است و یک قطعه شمشیر الماس درجه... در ازای خدمت شاهزاده عضدالسلطنه مرحمت فرموده‌اند و مشارالیه فرمانِ «دفیله» نظام را خودشان داده‌اند.

از این خدمات، حاجی محتشم السلطنه در بدو ورود جلب توجه والاحضرت را به خودشان نموده‌اند و این مژده‌ای بود که بلانهایت خوشوقت شدم چون که همیشه در خاکپای مبارک والاحضرت اقدس عرض می‌کردم، کسی که جلب توجه والاحضرت را از هر حیث به خود نماید. فقط حاجی محتشم السلطنه است الحمدالله من روسیاه در این عرایض نشدم، معلوم است کسی که عمر خودش را به صداقت و درستی در راه دولت و ملت صرف کرده باشد همیشه مورد توجه سلاطین خواهد بود و همین را خوش است، چنین کنند بزرگان که کرد باید کار. از سلامتی اندرون و بچه‌ها خوشوقت شده از طهران هم از خانم کاغذی داشتم. در کاغذ حسن خان نوشته بود که ساعدالملک پدر میرزا در طهران وفات نموده است، معلوم است این خبر در ولایت غربت چه اثر(ی) می‌بخشد! انشاءالله برای احدی این قسم خبرها نرسد.

سه شنبه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز تا نزدیک عصر در منزل بودم، یک ساعت به غروب رفتیم منزل شاهزاده کاظم میرزا که شرحش (را) سابقاً نوشته‌ایم. مشارالیه در منزل صمصام الملک منزل نموده است. قدری با ایشان از هر قبیل صحبت داشتیم. شاهزاده داراب میرزا فرزند مشارالیه هم در آن جا بود.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز صبح بی اندازه هوا مه بود، به طوری که جائی را ممکن نمی‌شد دید، عمارات اطراف و کوه‌ها ابداً نمایان نبود، درخت‌ها یخ بسته بود (و) خیلی وضع قشنگی داشت و تماشائی بود. عصری سالار منصور آمد رفتیم در ارمنستان پیاده گردش نمودیم. اوّل رفتیم به «اشتابل» روس ها برای خریدن بعضی اشیاء، چیز خوبی که قابل

باشد نبود، از آن جا رفتیم به محله ارمنستان. تقریباً ارامنه سی چهل خانوار مـی‌باشند. (بعد) رفتیم در منزل یکی از صاحب منصبان روس برای تماشا نمودنِ بعضی اسباب‌ها. زنِ این صاحب منصب یکی از «آکتریست» های معروف روسیه می‌باشد، وجیه بـود تقریباً بیست هفت الی هشت سال بیشتر ندارد، بعضی اسباب‌ها داشت که بـه درد مـا می‌خورد. از آن جا رفتیم منزل دکتر روس‌ها آن جا هـم تـماشا نـمودیم، یک پسـر کوچکی داشت که خیلی با مزه بود، از آن جا رفتیم منزل یک صاحب منصب دیگری (که) یک دوربین داشت، خیلی گران بود نخریدم.

این محله چهل سال است که آباد شده است. سابق در توی شهر ماکو ارامنه منزل داشتند. از زمانی که آمده‌اند (و) در این مکان نشسته‌اند خیلی از آن ها تلف شده‌اند و اغلب خانواده‌ها تمام شده‌اند. امسال هم مرض آبله خیلی از اطفال آن ها را تلف نموده است. خلاصه آمدیم منزل.

از مستخدمین عثمانی در ماکو مدت سه سال است از ابتدای جنگ، زن و مرد زیادی آمده‌اند (و) به ماکو پناهنده شده‌اند و بیچاره‌ها اغلب گدائی می‌کنند. و به عسرت و پریشانی زندگانی می‌کنند. از جمله یک کماندان بایزید، مادر زن و دختر شانزده ساله و پسر دوازده ساله‌اش در خانه شجاع پاشاخان صمصام الملک، کلفتی می‌نمایند. زن و بچه دو نفر یوزباشی در خانه امین پاشاخان خدمتکارند، مأمور نفوس بایزید در ماکو گدائی می‌کند، مأمور «رژی» هم مشغول گدائی است. نشأت افندی، منشی باشی مجلسِ ادارهٔ حکومت بایزید با عیال خود که از اندرون سلطان محمد خامس به او داده شده، در خانه رخساره خانم عیال حسینقلی خان، خدمتکارند. یک نفر ازمأمورین گمرک هـم مشغول گدائی می‌باشد.

یک نفر صندوق دار بایزید (هم) که در ماه هشت لیره حقوق داشت در «باغچه جو» می‌باشد و اقبال السلطنه از او توجه می‌نماید. پدر این در چهل سال قبل از این از

تیمور پاشاخان اقبال السلطنه مرحوم، حمایت کرده است و حالا روزگار تلافی می‌کند.

چهل سال قبل از این که شجاع الدوله افشار برادر اقبال الدوله مرحوم حاکم خوی بوده است، به حکم دولت خواسته بوده است اقبال السلطنه را دستگیر نماید، مشارالیه هم با سی بار لیره فرار کرده به خاک عثمانی می‌رود و به خانه پدرِ صندوق دار بایزید منزل می‌کند. مدت چند ماه در آن جا مانده (و) مهمان بوده است تا این که مجدداً به حکومت ماکو مراجعت می‌کند در موقع جنگ شیخ عبیدالله، اقبال السلطنه مرحوم، مأمور ساوجبلاغ می‌شود (ودر) جنگ با اکراد، املاک مرحوم شجاع الدوله را منهدم و تلافی می‌کند.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز تا نزدیک غروب منزل بودم، بعد با مکرم الملک رفتیم قدری گردش نمودیم، از آن جا رفتیم منزل کارگزار، تا دو ساعت از شب گذشته آن جا بودیم. صبحی شاهزاده کاظم میرزا آمد منزل، صمصام الملک هم همراه مشارالیه بود، تا نزدیک ظهری صحبت می‌کردیم. مشارالیه خیلی شخص اصیلی است.

جمعه ۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز، نهار را شاهزاده کاظم میرزا از ما دعوت نمود، نهار بسیار خوبی در سر میز صرف نمودیم و تا دو ساعت و نیم به غروب مانده آن جا بودیم.

شنبه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز از منزل بیرون نرفتم، سالار منصور (و) میرزاهای اقبال السلطنه تا بعد از ظهر بودند و صحبت می‌کردیم عصری شجاع نظام و شمس الدین خان رئیس نظمیه و میرزا سلیمان، میرزای اقبال السلطنه آمدند



اقبال‌السلطنه پنجاه و پنج سال دارد، ریش می‌تراشد، سبیل کوتاه دارد، قدش متوسط است، تو دماغی حرف می‌زند، خیلی کم حرف و مؤدّب است و شب‌ها تا آفتاب نزند بیدار است. روزها را می‌خوابد، یکصد و هشتاد پارچه ملک شش دانگی دارد.، کم از منزل بیرون می‌آید از سرما خیلی عاجز است اگر یک روز باد بوزد ممکن نیست از اطاق بیرون بیآید.

یکشنبه ٦ شهر ربیع الثانی ۱۳۳٦

صبحی سالار منصور و شجاع نظام (و) میرزا حسن خان آمدند منزل ما، عصری هم اقبال السلطنه آمد. ماکو تقریباً هزار قریه است و تماماً متعلق به همین چند نفر خوانین است. تجار و غیره ابداً یک جریب ملک ندارند. گذشته از ماکو، خوانین در خوی و ایروان هم دارای املاک می‌باشند.

اقبال السلطنه از من دعوت نمود به شام. دو ساعت و نیم از شب گذشته رفتیم. قنسول با خانمش و رئیس راه آهن ماکو با خانمش و چند نفر از صاحب منصبان روس که یکی دو نفر از آن ها خانم داشتند بامکرم الملک و شاهزاده کاظم میرزا و داراب میرزا پسر مشارالیه و وثوق الملک و کارگزار و حاجی ابوالقاسم و امین مالیه، تقریباً سی نفر سر میز بودند. شام خوبی صرف نمودیم (و) ساعت هشت آمدیم منزل.

از قراری که اظهار (می)داشتند. روس ها قریب دو میلیون فشنگ ریخته‌اند توی صحرای قره کلیسا و رفته‌اند و به علاوه در نقاط سرحدات عثمانی هر چه مهمات داشته‌اند گذاشته و رفته‌اند. تمام خطوط جنگی فعلاً خالی شده است.

دوشنبه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳٦

امروز صبح تمام کوه‌های اطراف را مه زیادی گرفته بود، هوا هم خیلی سرد بود. در این مسافرت به واسطه عدم زیارت دستخط مبارک بندگان والاحضرت اقدس اعظم و بلاتکلیفی، خیلی سخت می‌گذرد و تمام روز را متفکرانه در منزل هستم روس ها در این جا خیلی اسباب از هر قبیل می‌فروشند. عجالتاً قشون روس مشغول کسب هستند!

سه شنبه ۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳٦

امروز تماماً در منزل بودم. دو شب قبل دو هزار گوسفند اقبال السلطنه را اکرادِ «اغری» برده‌اند و چندی قبل هم دو هزار دیگر برده‌اند.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳٦

نزدیک غروب گماشتهٔ اقبال السلطنه که به تبریز رفته بود جواب عرایضی را که به والاحضرت اقدس اعظم ارواحنا فداه عرض کرده بودم آورد، دستخط مبارک بندگان والاحضرت را زیارت نمودم و یک دنیا بر مراتب افتخار و بندگی و خدمتگزاریم افزود. شاهزاده معزالدوله اخبارات تبریز وطهران را نوشته بودند. خلاصه‌اش این بود که: در «دهخوارقان» حاجی عماد راکشته‌اند و برادر سید المحققین را هم در آن جا کشته‌اندو ارفع السلطان را هم در مراغه کشته‌اند. رئیس نظمیه طهران (راهم) که سوئدی بوده است در طهران کشته‌اند. به هر حال خدا رحم فرماید.

ساعت شش از شب گذشته رفتم نزد اقبال السلطنه دستخط والاحضرت اقدس و ابلاغ پیشکارکل را در موضوع سوار به مشارالیه ارائه نموده، زیارت کردند. در باب حقوقِ سوار چون تکلیف قطعی را معین نفرموده بودند، قرار شدکه امین مالیه را ملاقات نموده هر قدر ممکن شود از ایشان تنخواهی گرفته، به طور مساعده به سوار داده حرکت نمایند. تا ساعت هشت از شب گذشته با مشارالیه در این موضوع مذاکره داشتیم. بعد آمدیم استراحت کردیم. از قراری که اقبال السلطنه اظهار داشتند: اکراد «آغری» دو نفر ازسالدات(های) روس را در خاک عثمانی کشته‌اند. از هیچ طرفی به این مسئله اهمیتی داده نشده است. هیأت وزراء هم در طهران استعفا نموده‌اند. میرزاکوچک خان معروف به جنگلی، را می‌گویند از رشت حرکت نموده رفته است به طهران و امیرالعشایر راهم به حکم خودش در رشت حاکم نموده است.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۳٦

ساعت چهار از شب گذشته خبر رسید که در «واغذال» هندوار که دو فرسخی ماکو است، اکراد با سالدات روس مشغول جنگ هستند. قنسول با چند (نفر) از صاحب

منصبان روس آمده‌اند نزد اقبال السلطنه و از مشارالیه علاج این واقعه را مسئلت نموده‌اند. اقبال السلطنه قریب سی چهل نفر پلیس که تماماً سوار رشید هستند برای جلوگیری از غائله فوراً با ماشین فرستاد به «هندوار»

در چند شب قبل هم بین بایزید و ماکو، اکراد جلو ماشین راگرفتند (و) بعد از زدو خورد یکصد قبضه تفنگ و قدری آذوقه روس‌ها را برده (و) چهار نفر سالدات را کشته‌اند. لکوموتیو را هم خراب کرده بودند، آورده در ماکو تعمیر نمودند. صدای تفنگ در ماکو به واسطه کوه‌های اطراف صدای توپ می‌دهد. روزهای اول گمان می‌کردیم صدای توپ است بعد معلوم شد به واسطه کوه‌ها این قسم صدا می‌کند.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز را از منزل بیرون نرفتم. هوا هم ابر و کوه‌ها را مه گرفته بود و خیلی این چند روز سرد می‌باشد.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

عصری اقبال السلطنه آمد منزل من بابیوک خان، وامین مالیه و جمعی دیگر آمد(ند) و تا مغرب آن جا بودند. اقبال (السلطنه) امشب مهمانی دارد و من را هم دعوت نمود.

دو ساعت از شب گذشته رفتم آن جا. چون تمام صاحب منصبان می‌روند به روسیه به این واسطه اقبال السلطنه همه رابه شام دعوت نموده بود، در حقیقت شامِ خداحافظی بود. خلاصه قنسول روس با خانمش و ده نفر دیگر از خانم‌های صاحب منصبان بودند. قریب پنجاه نفر در سر میز، شام صرف نمودند. اقبال السلطنه نطق‌های مفصلی نمود، قنسول روس هم به سلامتی من نطقی کرد و من هم به سلامتی ایشان نطقی کردم، خوراک‌ها تقریباً ایرانی و فرنگی بود. بعد از شام مجلس بالی منعقد شد (و) اقبال السلطنه هم قدری با خانم‌ها رقص نمودند.

یکشنبه ۱۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

شجاع نظام و جمعی آمدند، نهار را با هم صرف نمودیم. از قراری که اظهار داشتند اکرادِ «آغری» پل «کس بران» که جاده آهن بود به طرز غریبی خراب نموده‌اند. قبلاً پایه‌های (آن) راکه در توی رودخانه و درّه می‌باشد کشیده‌اند، بعد می‌روند در پشت سنگ‌های کوه خود را پنهان می‌نمایند و منتظر ماشین می‌شوند. قریب یکصد قدم به پل مانده که ماشین می‌رسد فوراً اکراد شلیک می‌کنند به ماشین، ماشین هم برای این که خود را از خطر برهاند با تمام قوه خود تند می‌رود و به مجرّد رسیدن به پل، پل خراب می‌شود.اول لکوموتیو و بعد تمام واگن‌ها روی هم می‌ریزند توی رودخانه، قریب پانصد نفر سالدات تمام کشته می‌شوند بعد اکراد می‌رسند (و) تمام اموال آن ها را می‌برند. این قضیه مابین خاک عثمانی و ایران واقع می‌شود.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

نیم ساعت به غروب مانده، سعدالسلطنه با بیست و پنج نفر قزاق که هفتاد و پنجهزار تومان پول طلا جهت خرید غله از تبریز آورده بودند وارد شدند. یک ساعت از شب گذشته رفتیم به کمیسیون، قدری نشسته آمدم منزل، شام صرف نمودم (و) بعد از شام رفتم نزد اقبال السلطنه در خصوص حرکت سوار پاره‌ای مذاکرات نمودیم. عیال اقبال السلطنه دختر پناه خان و از اهل ایروان می‌باشد و پناه خان نوهٔ سلیمان خان، شخص اول و از معاریف ایروان است و مشارالیه دو دختر داشت و هر دو آنها را اقبال السلطنه گرفته است. یکی از آن هاکه مادر پاشاخان (است) و..... قبلاً گرفته بود (و) او مرحومه شد بعد خواهر دیگر او راکه مدتی در خانهٔ خودش بود می‌گیرد و فعلاً از این هم سه اولاد دارد ..... عیال اولی اقبال السلطنه دختر حسام الدوله بوده است و فعلاً هم حیات دارد.

سه شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

سعدالسلطنه و سعید خان برادر مکرم الملک که جزء قزاق است و معین نایب است آمدند منزل من و اظهار داشتند که قریب دو سه هزار از اکرادِ کوه «آغری» در سر حد ایران و روس که معروفِ است به اراز... آن جا مشغول جنگ با روس‌ها هستند، مقصود اکراد این است (که) چون قورخانه(ای) که در سر حد عثمانی‌ها، روس‌ها داشتند حمل به روسیه می‌نمایند، اکراد می‌خواهند که قورخانه را تصرف نمایند. و نیز می‌گویند که یک دسته زیادی هم از اکراد در سر حد عثمانی با روس‌ها مشغول جنگ هستند و رئیس کوه «آغری» را هم کشته‌اند و تمام خط راه آهن ماکو را روس‌ها به اقبال السلطنه سپرده‌اند و ایشان در تمام نقاط راه مستحفظ گذاشته است و به علاوه.... را هم به اقبال السلطنه داده‌اند و پل ارس که از شاه تختی.... ماکو ساخته‌اند، به ایشان واگذار شده، ملبوس و تفنگ جهت مستحفظین هم داده‌اند و ماهی هیجده تومان حقوق می‌دهند. عده مستحفظین یکصد و پنجاه نفر است. نزدیک غروبی از تبریز و طهران کاغذجات زیاد رسید ولی از طرف بندگان والاحضرت اقدس اعظم دستخطی زیارت نشد (و) این مسئله خیلی باعث افسردگی گردید، که نمی‌دانم آن همه مرحمت ها و التفات‌ها که نسبت به غلام فدوی می‌فرمودند چه شد که به کلی غلام را فراموش فرمودند. به هر حال باز مأیوس نیستم.

چهارشنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

شب را اقبال السلطنه به شام دعوت (کرده بود)، رفتم آن جا بعد از صرف شام هم مدتی با اقبال السلطنه تنها صحبت کردیم. تلگرافی از تبریز «مامانوف» رئیس بریگاد قزاق به سعدالسلطنه نموده که فوراً خودش با ماشین برود تبریز و قزاق‌ها از راه خوی حرکت نمایند.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

صبحی سعدالسلطنه آمد منزل برای خداحافظی، من هم عریضه و بعضی راپرت‌های اتفاقیه این سرحد را تهیه نموده بودم دادم که از نظر کیمیا اثر مبارک بندگان والاحضرت اقدس اعظم ارواحنا فداه بگذراند. خلاصه ایشان وداع نموده رفتند.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

صبحی کارگزار و سالار منصور و شمس الدین خان رئیس نظمیه آمدند منزل من. ساعت سه از شب گذشته اقبال السلطنه مرا خواست رفتم نزد مشارالیه، قنسول روس و بیوک خان آن جا بودند، شام را هم آن جا صرف نمودم.

شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

وثوق الممالک از طرف اقبال السلطنه می‌رود به تبریز که تفصیل ورود قشون ارامنه و گرجی از خط ایروان برای حفظ نقاط متصرفی روس‌ها از عثمانی‌ها را به عرض برساند و تکلیف قطعی اقبال السلطنه (را) در این خصوص معین فرماید. من هم عریضه(ای) حضور والاحضرت اقدس راجع به اعزام قشون عرض نمودم که مشارالیه از لحاظ انور مبارک بگذراند.

خلاصه به مشایعت ایشان رفتیم تا «واغذال». برای مشارالیه یکی از ماشین‌هائی (را) که با دست حرکت می‌کند و تقریباً مثل دو چرخه می‌باش و اسم آن «درزینکا» می‌باشد حاضر کرده بودند و یک اطاق بارکش هم عقب او بسته بودند. خلاصه سوار شد و رفت. من هم با تفنگ سالدات ها یک دو قرانی و یک صد دیناری و پول سیاه در روی هوا باگلوله زدم، پول‌ها را صاحب منصبان برداشتند و به رسم یادگار نگاه داشتند از آن جا مراجعت نموده آمدیم منزل.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۶

سالاراکرم پسر مرحوم اکرم‌الدوله نهار از ما دعوت نموده بود. عمارت عالی و با شکوهی به طرز جدید در روی سنگی ساخته است. تا یک ساعت به غروب مانده آنجا بودیم. در مراجعت از آنجا، یک بالاخانه خرابی نزدیک به منزل سابق علی‌خان سردار مرحوم نشان دادند و اظهار داشتند که میرزا محمد علی‌باب در زمانی که بر حسب امر مرحوم شاه شهید گرفتار شده بود (او را) در این بالاخانه توقیف نموده بودند.

نزدیک غروب رفتم نزد اقبال السلطنه (و) در خصوص حرکت سوار با مشارالیه مذاکرده نمودم مشارالیه در صورتی که چند شب پیش قول صریح به من داده بود که سوار را حاضر کرده‌ام و منتظر سالار همایون هستم، همین قدر که او آمد فوراً سوار را از خودم خرجی می‌دهم و آن ها را روانه می‌نمایم، حال امشب اظهار می‌دارد که سوار حاضر است فقط انتظار حقوق آن ها را دارم که از تبریز دستور پرداخت آن برسد. به مشارالیه اظهار نمودم که شما در چند شب قبل قول دادید که حقوق را خودم می‌دهم و اعزام می‌دارم و منتظر سالار همایون هستم حالا این طور می‌فرمایند! خلاصه باکمال اوقات تلخی آمدم منزل.

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

عصری اقبال السلطنه آمد (و) اظهار داشت که سوار را از خودم خرجی می‌دهم و تا پنج روز دیگر حرکت خواهم داد و شما را تا روز پنجشنبه حرکت می‌دهم و این مطالب عین واقع امر است که اظهار می‌دارم. از قراری که اظهار داشتند در این دو شب قریب یک هزار نفر ارمنی از قفقازیه آمده به طرف با یزید رفته‌اند.

سه شنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

کابینه مستوفی الممالک تشکیل شد (از) هیأت وزراء فعلاً این چند نفر معین

شده‌اند: مشیرالدوله وزیر جنگ، مخبرالسلطنه عدلیه، مخبرالملک مالیه، معتمدالملک معارف و اوقاف.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

صبحی سالار همایون آمد منزل من، خداحافظی نمود رفت به «اوجیق» که سوار تهیه نموده برود به ارومیه یک ساعت از شب گذشته بیوک خان که با وثوق الممالک رفته بود تا جلفا، آمد. ایشان اظهار داشتند که فعلاً ممکن است مسافرین تبریز راحت بروند ولی آمدن به این طرف‌ها زحمت دارد.

ساعت ۳ رفتم نزد اقبال السلطنه، اقبال السلطنه اظهار داشت (که): پانصد نفر قشون ارامنه از خط ماکو رفته‌اند به بایزید و نیز اظهار شد که «رُمانی» به روس‌ها اعلان جنگ نموده‌اند و هندوستان با مسلمان‌ها اتحاد نموده (و) بر ضد دولت انگلیس قیام نموده‌اند.

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

صبحی مرتضی خان که از طرف ادارهٔ گمرک برای تفتیش تذکره و گمرک سرحدی آمده بود، آمد منزل من. مشارالیه پسر عمه مکرم الملک است.

جمعه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

دو ساعت از شب گذشته بیوک خان آمد، مدتی با ایشان صحبت کردیم. مشارالیه از اشخاص نجیب و معروف نخجوان است.

شنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

عصری کارگزار و امین مالیه آمدند. از قراری که اظهار شد، ارامنه در کمال

جدیت مشغول اقدامات هستند و تمام آناتولی را تصرف نموده‌اند و در تمام نقاط آناتولی قشون ارامنه گذاشته‌اند.

یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

چون در این مدت امیر ارفع مریض بود نتوانستم او را ملاقات نمایم، امروز صبحی رفتم منزل ایشان. با آن حالت کسالت تا درب اطاق از من استقبال نمود. مرض ایشان نقرس است طوری است که خیلی به صعوبت حرکت می‌نماید، تقریباً شصت متجاوز از (سن) ایشان می‌گذرد. عمارت خوبی ساخته است. از آن جا مراجعت نموده رفتم منزل اجلال‌السلطان. از قراری که اظهار داشتند انگلیس‌ها اسلامبول را فتح نموده‌اند. صحت و سقم آن معلوم نیست و نیز اظهار داشتند (که) شجاع السلطنه برادر کوچک سردار شجاع که روس ها او را گرفته بودند و در این مدت در حبس آن ها بود فعلاً آمده است در ارومیه و خیال دارد که بیاید ماکو. انشاءالله به خواست خدا فردا که یوم دوشنبه ۲۸ است (قرار است) از ماکو حرکت نمائیم. از طرف اقبال السلطنه بیوک خان با رئیس راه آهن ماکو مذاکرده نموده و برای ما، کوپه حاضر کرده‌اند. تا چه پیش آید. ساعت شش از شب گذشته رفتم پیش اقبال السلطنه مشارالیه بعضی مستدعیات داشت آن ها را نوشت که از نظر مبارک والاحضرت اقدس بگذرانم.

دوشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

امروز قرار است حرکت نمائیم لباس سفر را پوشیدم، بیوک خان نخجوانی آمد که ماشین تهیه شده است، دو ساعت به ظهر مانده حاضر می‌شود. سالار منصور، کارگزار، امین مالیه، مرتضی خان، مکرم الملک حاجی ابوالقاسم و آقا سید روح الله خان و رئیس نظمیه آمدند منزل من، قدری با آن ها صحبت کردیم. نزدیک ظهر دو نفر

قزاق آمدند و حامل دستخط مبارک بندگان والاحضرت اقدس بودند. بی اندازه از زیارت دستخط والاحضرت اقدس محظوظ شدم که در پوست نمی‌گنجیدم. باری فرستادن قزاق به واسطه مراحم بی کران والاحضرت اقدس بوده است که نسبت به غلام خودشان فرموده‌اند. سی تومان فوق العاده آنها را دادم که فردا مراجعت نمایند. دو ساعت به غروب مانده با اقبال السلطنه وداع نمودم. مشارالیه یک هزار قدم مشایعت نمود به اصرار، مشارالیه را مراجعت دادم ولی سایرین تمام آمدند تا «واغدال». کوپهٔ خوبی حاضر کرده بودند. خلاصه یک ساعت و بیست دقیقه مانده سوار شده حرکت نمودیم. اشخاصی که در اطاق ما بودند از این قراراند: فرامرز خان امین مالیه ماکو، مرتضی خان مفتش تذکره و گمرکات ماکو دو نفر صاحب منصب‌روس که تا شاه تختی می‌آمدند، بیوک خان نخجوانی و دو نفر نوکرهای اقبال السلطنه با تفنگ پنج تیر همراه من بودند. خلاصه دو ساعت از شب گذشته وارد شاه تختی شدیم. از حسن اتفاق ماشین تفلیس رسید فوراً بیوک خان اطاق خوبی برای من تهیه نمود، رفتم سوار شدیم، چهار ساعت از شب گذشته وارد نخجوان شدیم، بیوک خان مرخصی خواست که برود به نخجوان، مشارالیه با دو نفر نوکرهای اقبال السلطنه از آن جا پیاده شده رفتند. ساعت پنج رسیدیم به جلفای روس. درجلفا سالدات‌ها ریختند در ماشین و به زور ماشین را برگردانیدند به تفلیس، تمام مسافرین را پیاده نمودند ما هم رفتیم در تلگراف خانه روس.

سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۶

اول آفتاب از جلفا سوار ماشین شده آمدیم به جلفای ایران، سر پل ماشین ایستاد، چند سوار از طرف حکومت مرند آمدند برای تفتیش. تمام اطاق‌ها را به دقت نگاه می‌کردند، چند نفر «سالدات» سوار بودند آنها را از ماشین خارج نمودند، بعد از تحقیق معلوم شد که از طرف دولت امر شده است که آن ها را راه ندهند. خلاصه آمدیم

جلفای ایران (و) از ماشین پیاده شدیم، رفتیم در گمرک. میرزا سید علی برادر سید روح (الله) خان در آن جا مستخدم است. مشارالیه چندی در اروپا تحصیل کرده است، دیپلم‌های خود را نشان داد. خلاصه رفتم منزل «کورتو» رئیس گمرکات، بعد آمدیم سوار ماشین شدیم از آن جا تلگراف به حسن خان کردم که برای ما درشگه بیآورد «واغذال». سه ساعت که راه آمدیم رسیدیم به مرند، از آنجا هم سه ساعت راه آمدیم تا صوفیان. خلاصه دو ساعت از شب گذشته وارد «واغذال» تبریز شدیم. از عدم سعادت به زیارت والاحضرت اقدس نائل نشدم تشریف برده بودند اندرون. رفتم منزل محتشم السلطنه. معزی الیه (را) ملاقات نمودم (و) از آنجا آمدم منزل راحت کردم.